ایده آل بشر

تجزیه و تحلیل افکار

زرتشت

مزدیسنا و حکومت

نوشته

مهندس جلال الدین آشتیانی

زرتشت

مزدیسنا و حکومت

بقلم جلال‌الدین آشتیانی

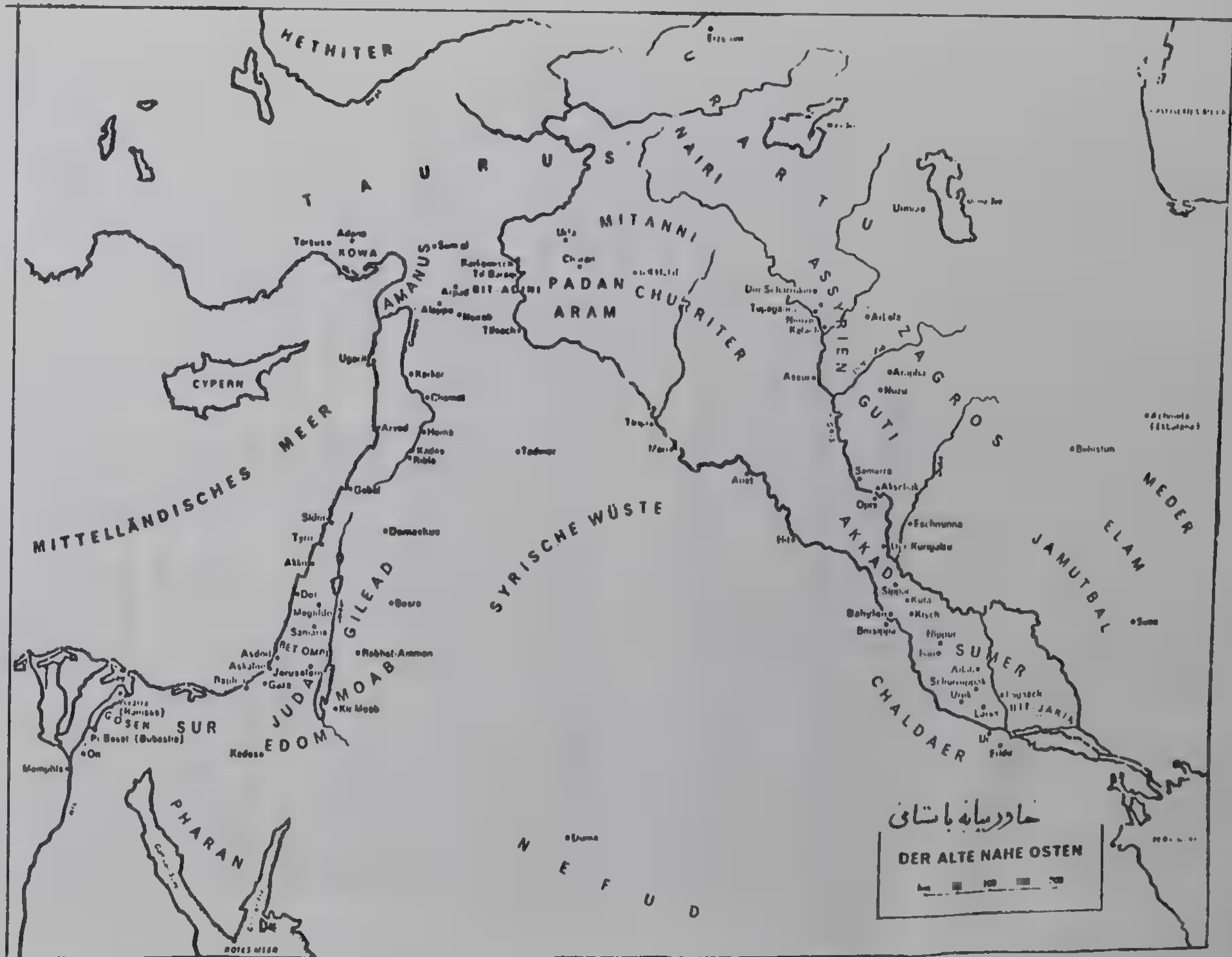
نام کتاب : زرتشت (مزدیسنا و حکومت)
مؤلف : مهندس جلال الدین آشتیانی
ناشر : شرکت سهامی انتشار
نوبت چاپ : چهارم
چاپخانه : کانون
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار : بهار ۱۳۶۸

فهرست مطالب کتاب

فصل پنجم ــ زرتشت و حکومت



نقشه ایران بزرگ


خاورمیانه باستانی
DER ALTE NAHE OSTEN
HETHITER
TAURUS
URARTU
NAIRI
MITANNI
PADAN ARAM
CHURRITER
ASSYRIEN
ZAGROS
GUTI
AKKAD
SUMER
CHALDAER
ELAM
MEDER
JAMUTBAL
BIT JAKIN
BIT ADINI
AMANUS
KOWA
CYPERN
MITTELLÄNDISCHES MEER
SYRISCHE WÜSTE
GILEAD
MOAB
JUDA
EDOM
SUR
GOSEN
PHARAN
NEFUD
Tarsus
Adana
Samal
Aleppo
Ugarit
Arvad
Gebal
Sidon
Tyrus
Akko
Dor
Megiddo
Samaria
Askalon
Jerusalem
Gaza
Raphia
Kadesa
Kir Moab
Rabbat-Ammon
Damaskus
Bosra
Homs
Hamat
Tadmor
Memphis
On
Mari
Babylon
Kisch
Kuta
Nippur
Uruk
Ur
Eridu
Larsa
Isin
Samarra
Assur
Ninive
Arbela
Nuzu
Eschnunna
Behistun
Susa
Duma

بنام خداوند جان وخرد

درمقدمه کتاب مدیریت نه حکومت برای ادامه مجموعه تجزیه وتحلیل افکار برنامه‌ای ارائه شد که درآن بررسی تمدنهای جهانی مقدم بر تشریح ادیان درنظر گرفته شده بود. چون درموقعیت کنونی جامعه ایران دین نقش بسیار اساسی وتعیین‌کننده یافته است بجاست که تجزیه وتحلیل ادیان بربخشهای دیگر تقدم یابد، بخصوص که درباره تمدنهای مختلف منابع فراوان وجود دارد درحالیکه ادیان از دیدی که دراین رساله توجیه شده کمتر مورد تحقیق قرار گرفته است. دراین بخش ابتدا ادیان معروف به توحیدی، مزدیسنا، یهود، مسیحیت واسلام مورد بحث قرار میگیرد وسپس به تحلیل کلی ادیان دیگر پرداخته میشود. به‌نظر من بحث اصولی ومنطقی درباره دین از مشکلترین وظایفی است که یک محقق بعهده میگیرد. این مسئله‌ای نیست که تنها با استفاده از روش علمی و منطق معمول قابل بررسی باشد.

در همه مذاهب جهانی، که برخی در قطبهای کاملا مخالف هم قرار گرفته‌اند، اغلب به مومنینی برخورد می‌کنیم که از علم و دانش کافی بهره‌مندند همین پراکندگی و تضاد در معتقدات دانشمندانیکه با علم و تجربه سروکار دارند نشانه آنست که کمتر کسی با منطق و استدلال علمی مؤمن به دین میگردد. جالبست که اکثر این مؤمنین دانشمند وپیرو اصول ومنطق همه علم ودانش خود را بکارمیگیرند تا غیراصولی‌ترین مسائلی را که مخالف منطق وتجارب علمی است، به اثبات رسانند. به ظاهرفقط توده مردم عامی و خرافی از معتقدات غیرمنطقی پیروی میکنند، ولی درواقع حتی دانشمندان نیز درباورهای مذهبی خویش کمتر پیرو تجربه و برهان علمی میباشند اصولا" دین را منطقی است خاص که با منطق علم به مفهوم تجربی بسیار متفاوت است. ازقدیم گفته‌اند که صحنه تاثیر دین دل است نه عقل وبقول مولانا پای استدلالیان در این راه چوبین بود. قلمرو علم آزمایش و تجربه است وصحنه دین باطن و وجدان. اما ازطرفی نباید این اصل را از نظر دور داشت که درتوجیه اصول باطنی نیز تنها وسیله تشخیص عقل است و اتفاقا" به دلیل نادیده گرفتن همین عامل اساسی دین به انحراف گرائیده وبه جای حرکت و برکت

نکبت آفریده است . (۱)

تولد وپرورش درمحیطی مؤمن، تلقین وعادت ، اثرغیرقابل انکارشعورباطن رنگ پذیر وبالاخره جذبه وکشش عاطفی ، عواملی است که دردرجه اول ایجادایمان وعقیده مینماید . حتی نودینان نیزبیشترازدل پیروی میکنند تاعقل . جنگهای وحشتناک مذهبی و کشتارهای فراوان و حوادث فجیع تاریخ را که بنام دین رخ داده هیچ عقل سلیمی تصویب نمیکند . ولی جالبست درهمه جبهه‌ها دربین آنهاکه شکنجه و قتل و آزاریکدیگررا عبادت میشمرند انسانهای عاقل وسلیم النفس فراوانی یافت میشودکه درحال عادی آزارموری راروا نمی‌بینند .

باتوجه به حقایق بالا این سئوال پیش میآید که یک محقق تاچه حدی میتواند بی طرفانه و منطقی به بررسی ادیان مختلف بپردازد ؟ او که به قضاوت می‌نشیند اگر خود مؤمن به دین است ، ناخودآگاه ادیان دیگررا محکوم میکندواگر هرگونه اعتقادی راخرافی وغیرمنطقی ‌بداند دیگر احتیاج به بررسی وتحقیق نیست وباپیش داوری خود قبل ازبررسی رای خویش را صادر نموده است . ازطرفی هرگونه اعتقادعاطفی ایجاد تعصب نموده وپژوهش علمی و منطقی را ناممکن میسازد . انسان باقبول اصول غیرمنطقی تنها وسیله تحقیق را که همان برهان عقلی است ، ازدست میدهد . پس باچنین مشکلاتی چگونه میتوان به پژوهش ادیان پرداخت؟

مدارک و شواهد علمی و تاریخی مؤید این واقعیت است که بشرموجودی است مذهبی و از آن زمان که ماهیت انسانی یافته و در عرصه طبیعت به فعالیت مستمر پرداخته است از دریچه مذهب به جهان نگریسته است . اوبرای توجیه مسائل ومشکلاتی که درطبیعت با آن روبرو میشده است ازجهان‌بینی مذهبی کمک گرفته ولی دین خودهیچگاه دانش وعلم طبیعت نبوده است . بشر برای ارضاء و اقناع کشش درونی خود به تفکر پرداخته و تجربه را به کمک گرفته است . او برای جلب حمایت و رضایت قدرتهای مؤثر درطبیعت به جستجو می‌پردازد و از این فعالیت روحی علم و دانش او مایه میگیرد . در توسل به سحر وجادو علوم شیمی و فیزیک رشد می‌یابد ودربنای معابد ومقابربشر به بهره گرفتن از هنر معماری و علم ساختمان میپردازد . در تهیه جداول و تقاویم و دستورالعملهای مذهبی ، نجوم و ستاره‌شناسی تقویت میشود . . . بعبارت دیگر ، این در مراحل اولیه تشکیل جامعه بشری محرکی برای پیشرفت و تکامل علم بوده است ولی هرگزرسالات مذهبی بجای منابع علمی قابل استفاده نبوده‌اند . درطول تاریخ تمدن بشرهرگاه دین بجای ایجاد آرامش و رضای درونی و وسیله‌ای برای تقویت سنگرعاطفی و اقناع کشش وجدانی به‌آداب و رسوم وشعائر خشک و متحجری تبدیل شده که عاملی برای تثبیت حکومت متولیان دین و هیئت حاکمه وابسته بدان گردیده است ، نه‌تنها جامعه که دین نیز به انحراف گرائیده وچون سدی راه تکامل انسان را مسدود نموده است .

۱ـ برخی ازمتفکرین دین را حاصل اشراق و گذر ازسد عقل توجیه کرده‌اند ولی این فقط دین عرفاست که حتی دراین مرحله نیز رها از قالبهای عاطفی نیست .

در جوامع ابتدائی رسوم وآداب مذهبی و مقررات و تشکیلات اجتماعی چنان باهم درآمیخته بودند که جداساختن آنها امکان نداشت ومعبد و کلیسا مرکز همه امور اجتماعی بود . باتکامل بشر شکافی بین دانش و تجربیات او با آموخته‌های مذهبی ایجاد میکردد و رفته رفته دین معبدی و کلیسائی سدی در مقابل تکامل و تحرک وشکوفائی جامعه بوجود آورد . دستگاههائی که به بهانه تربیت روح انسان نام روحانی برخود می‌نهند ، برای تثبیت موقعیت خویش باید دین رابصورت دانشی خاص و اسرارآمیزدرآورند تا فقط متولیان دین بنام‌خبرگان مجازبه تعلیم آن باشند . این مهمترین وسیله‌ایست که‌ضرورت‌کلیسا و سوداگران دین راتائید وآنها رابرجامعه تحمیل می‌نماید . نه‌تنهاتوده‌مؤمن‌کمتاسفانه‌همه‌پژوهشگران ادیان نیزبه نظرات این به ظاهرخبرگان مراجعه نموده وآنهارامبنای بررسی‌های خود قرار میدهند ، بدون آنکه توجه کنند که همه پیمبران و پایه‌گذاران بزرگ ادیان مردان ساده و وابسته به توده مردم بوده‌اند که فارغ از استاد ومدرسه و مکتب ، با مایه گرفتن از اکسیر اشراق به درون‌نگریسته وبه حق پیوسته‌اندتاصاحب رسالت و الهام‌گشته‌اند . دانشمندان ، فلاسفه ، فرماندهان و فرمانروایان هرقدر هم با استعداد ونبوغ ، نتوانسته‌اند‌در توده‌های عظیم مردم ایمانی پایدار و جنبشی برقرار بوجودآورند که نه با آنها تجانسی داشته وبه زبانشان سخن میگفته‌اند ونه تحجروزنگاری که نتیجه مقام وموقعیتشان بود به آنها اجازه سبکبالی و بلندپروازی پیمبرگونه میداد . آنها چنان اسیرمقام و موقعیت خود میشوند که هیچگاه‌به‌خلوص‌رهروان‌بزرگ‌دست‌نمی‌یابندوجهش‌وپرش‌این‌مردان‌اسطوره‌ای‌رادرنمی‌یابند.

توده‌ای که به دوراین رسولان گردآمده وعامل انتشار پیام آنها بوده‌اند ازمردمانی ساده و بی‌پیرایه تشکیل میشده‌اند که جز خلوص و جذبه هیچ علم و تخصصی برای درک نظریات مردمی این پیام‌آوران نداشته‌اند . آتش موسی در دل پیروان ساده‌و واله او زبانه می‌کشد ونفس عیسی دردرون مؤمنین باصفا و شیدایش معجزه میکند . آنها باسادگی ایمان خودواله وشیدای حق شدند تادردرونشان نیزبهشت آرامش وسلامت هویداگشت . پطروس ، وآندریاس ، یعقوب ، یوحنا . . . . ماهیگیران و کارگران ساده وبی‌سوادی بودند و ابوذر و عماریاسروبلال . . . نه‌بمافتخارفقاهت‌نائل‌شده‌ونه‌حتی‌ازمکتب‌وعلمی‌بهره‌گرفته‌بودند ، واتفاقا " همین صفا و سادگی و خلوص است که ایجاد شور و حرکت میکند . رسولان حق برای‌ایجاد جنبش و تحول درهمین‌توده‌های عظیم‌به‌اعلام پیام‌خود پرداخته‌اند نه‌برای رونق بازار طلاب مدرسه ولاویان کنیسه ورهبانان وکشیشان دیروکلیسا . آنهانه معلمین فلسفه‌بوده‌اند و نه استادان نجوم و هندسه .

خرده‌کاریهای علم هندسه — یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق بـاهمین‌دنیستش — ره بـهفتم‌آسـمان بـرنیستش
علم راه حق وعلم منزلش — صاحب دل داندآنرابا دلش

پیامبران راستین‌عاشقان‌صاحب‌دل بوده‌اندکه به‌نیکی و انسانیت‌عشق‌میورزیده‌اند .

زاهد و شیخ ومفتی که درحساب دنیا و آخرت دانه تسبیح میشمرند ودر فقه و اصول وشرایع چنان غرق شده‌اند که انسانهارافراموش کرده‌اندهرگزاستعداد وجذب سرودعشق راندارند و هیچگاه گوششان به شنیدن آهنگ دل آشنا نمیگردد.

چه جای صحبت نامحرمست مجلس انس سرپیاله بپوشان که خرقه‌پوش آمد

نظر همه مصلحین‌تربیت انسانهای‌شریف بوده نه ایجاد لشکرهای عظیمی ازموبدان و مغان، کاهنان و کشیشان، لاویان و ملایان و مفتیان ... که به اتکاء آداب و دستورات خشک و منجمد مؤمنین ساده دل را تحمیق و آنان را از حرکت و شکوفائی بازمیدارند.

توده مردم‌دین را با شعائر توام میداند وهرمصلحی نیزدر زمان و فضای خاصی‌رشد نموده و از آداب و سنن محیط متاثر میگردد ولی باید توجه داشت که هدف اصلی هیچ پیامبری تبلیغ و انتشارشعائر و رسوم و حدود ومقررات نبوده است و بهمین جهت است‌که ادیان بزرگ در آغاز ظهور فاقد روحانی و خبره و کاهن بوده‌اند.

بنظر من بررسی منطقی ادیان زمانی میسر است که:

۱ـ به هسته وهدف ادیان‌توجه اصلی‌داشته وپوسته‌های خارجی را که باگذشت زمان تحت تاثیر روحانیت وتشکیلات معبدی سخت و جامد شده‌است، از آن جدا ساخت. بحث اسکولاستیک درباره شاخ وبرگها وفرعیات رسومی نه‌تنها مفید نیست که گمراه‌کننده است. حدود ومقررات و شعائر هرزمان وابسته به شرایط آنزمان است وبرای داوری درباره آنها باید در دوران و فضای ظهور این دستورات به بررسی پرداخت نه در شرائط علمی زمان تحقیق.

۲ـ هنگام‌داوری بانوجه به منطق دین ازهرگونه تعصب‌مذهبی‌خود را آزادساخت. پژوهشگر دین باید به زبان دین آشنا باشد ولی از وابستگی به مذهب خاص بپرهیزد.

۳ـ هرچند بیانات مبشرین ادیان را پیروانشان وحی و کلام‌الهی‌میدانند وبهمین دلیل نیزآنها را با رموز واسرارتوام ساخته‌اند ولی‌درحقیقت‌ادبیات‌دینی غیر ازبخشهائی که توسط روحانیت به آنها اضافه شده، متکی برهمان برداشتهای‌مردمی و عمومی است که بزبان زمان ظهورش بیان شده‌است. باید دقت کرد که‌درتوجیه این روایات‌بدون درنظر گرفتن تفاسیر معمائی، زبان ساده و مردمی بهترین و صحیحترین‌وسیله است. عرصه‌تاثیر دین جامعه است و در بررسی بدیهیات اجتماعی اتکاء به رموز و اسرار جایز نیست.

در پایان لازم میدانم خوانندگان گرامی را به یک نکته مهم متوجه سازم.

در این مجموعه نام بنیان‌گذاران ادیان به سادگی زرتشت، موسی، عیسی ومحمد ذکرشده وازبکاربردن اصطلاحات‌مرسوم چون حضرت، اشو، ... خودداری گردیده است. متمنی است خوانندگان صاحب‌معرفت‌توجه نمایند که منظور از حذف این القاب‌بهیچوجه بی‌توجهی به ارزش والای این‌بزرگان‌نبوده‌است. اصولا "کسانی به القاب‌وتشریفات‌احتیاج دارند که عاری از شخصیت واقعی و عظمت درونیند.

در کاتاها پیوسته زرتشت به نام خطاب گردیده و قرآن و تاریخ گواه است که ـــ دارای هیچگونه القابی نبوده است. در تورات نیز موسی بهمین نام نامیده شده است القاب و تشریفات نه‌تنها ابرمردها را بزرگ نمی‌سازد، که آنها را کمتر از شاهان، امیران پاپها و روحانیون کلیسائی مینماید که حتی در زمان حیاتشان القاب کبیر، عظیم‌الشان جناب، حضرت، اعلیحضرت، رهبر مقدس، قائد کبیر.... به آنها بارشده‌است وبدون چنین وزنه‌هائی خود را بی‌وزن میدانستند.

هیچ محققی تاکنون سقراط، کاندی و امثال آنها را به القاب اعظم و عالیجناب و کبیر... نیالوده است. این سردمداران حاکم و سوداگران عقاید و متولیان مذاهبندکه برای نام ومقام باهم‌در رقابتند و رسولان و پیامبران حق ازاین تعارفات بی‌نیازند. پس شایسته است که‌حرمت این مبشرین سعادت را حفظ کرده‌وآنها را هم طراز دیگر شاهان و رهبران کبیر و عظیم‌الشان !! نسازیم.

در مقدمه کتاب مدیریت نه حکومت متذکر شدم که در تنظیم این مجموعه خواهم کوشید بابهره‌گیری ازاندیشه اهل تحقیق وپرهیزازتعصب وتقلید وتجدیدنظر درترکیبهای ذهنی خود تاجای امکان رها از قالبهای تحمیلی و موروثی به تجزیه و تحلیل پردازم از صاحبنظران وخوانندگان گرامی نیزانتظاردارم درقضاوتها و برداشتهای‌خود ازپیش‌داوری بپرهیزند و داور منصف وآزاده‌ای باشند.

درفاصله بین انتشار بخش‌های گذشته و این بخش فرصت کوتاهی یافتم تاقسمتی از یادداشتهای مفقود شده را مجددا" تکمیل نمایم متاسفانه جبران کامل این ضایعه به این زودیها میسر نیست (1) از دانشمندان و پژوهشگران تقاضای همراهی و مساعدت دارم تا در چاپ مجدد به رفع نقائص پردازم. راهنمائی و انتقاد همه اهل نظر رابا تواضع وتشکر پذیرا بوده امیدوارم که انتشار این مجموعه قدم کوچکی درراه وصول‌به حقیقت گردد.

بسیاری از مطالب کتاب شامل اشارات و مسائل فشرده‌است که متاسفانه موقعیت‌برای توجیه آنهانیست درانتشار این مجموعه با مشکلات زیادی روبرو بوده‌ام که در پیش‌گفتار کتاب مدیریت نه حکومت تشریح شده و تکرار آنها ضروری نیست.

سخن سربسته گفتم با حریفان　　　خدا را زین معما پرده‌بردار

همانگونه که در رساله‌های قبلی متذکر شدم من نه ادیبم و نه فشار روحی جو کنونی اجازه‌ادیبانه‌نوشتن‌وظریف‌اندیشیدن‌میدهد.دررساله‌های‌تحقیقی و تخصصی‌نیزبیشتر به موضوع توجه میشود تا به متن و سبک نگارش. همه چون مولانابحر استعداد و هنرنیستند که‌باوجودپرداختن من‌به‌اصل وسرودن "قافیه‌اندیشم‌ودلدارمن گویدم‌مندیش جزدیدارمن" چکامه بی‌قافیه‌اش زیباتر از اشعار قافیه‌پردازان بزرگ باشد.

بوستون سپتامبر ۱۹۸۱ – شهریور ۱۳۶۰

---

۱ – به کتاب مدیریت نه حکومت مراجعه شود.

تذکر :

اعتقاد عمومی براین است که‌دربین ادیان بزرگ ، تورات بیانگرباستانی‌ترین‌مکاتب توحیدی است . حتی بسیاری از محققان صاحب نام پیرو این نظریه میباشند . بنظر من این اشتباه ازآنجا ناشی شده است که تورات تا امروز بعنوان قدیمی‌ترین پیام رسولان صاحب کتاب برداشت میگردد .

از بررسی دقیقی که دراین رساله (فصل دین یهود) بعمل خواهدآمد نتیجه میشود که قسمت اعظم تورات کنونی پس ازتبعید بنی اسرائیل به بابل تنظیم‌گردیده‌است وهیچ بخشی از آن قدیمی‌تر از قرن هشتم ق . م . نیست . اصولا " تورات پس از طی یک دوران تقریبا " هزارساله در اوایل مسیحیت تکمیل شد .

از طرف دیگر گاتاها یا سرودهای زرتشت را ، به دلایلی که ذکر خواهد شد ، اغلب اشتباها " به قرن ششم تا هفتم ق.م . نسبت داده‌اند ، درحالیکه زمان صحیح تنظیم آن مسلما " از هزاره اول ق.م . قدیمی‌تر است .

اما مسئله قابل توجه آنستکه پیامهای مستقیمی از موسی وعیسی در دست نیست و انجیل و تورات بطوریقین نه ازجانب آنان تنظیم‌و نه تقریرگردیده‌است . حتی شخصیت واقعی آنها نیز از نظر تاریخی مسلم نیست .درحالیکه گاتاها یقینا " سخنان گوینده‌ای به نام زرتشت است که همان پیمبر مورد نظر ماست .این واقعیت‌نه‌تنها ازمتن این سرودها مسلم میگردد که تقریبا " همه پژوهشگران و متخصصان اوستاشناس جهان نیز آنرا تائید می‌کنند .

ازاین شرح مختصر که در فصول آتیه مشروحا " توجیه خواهد شد ، چنین برمی‌آیدکه برخلاف تصور رایج باید گاتاها را برتورات مقدم دانست و بحث ادیان توحیدی را با مکتب زرتشت آغاز کرد .

به دلایل متعددی که درضمن بررسی پیام زرتشت به آنها اشاره خواهد شد ، مکتب واقعی زرتشت درایران بسیار ناشناس مانده و با وجود آنکه ایران را موطن او دانسته‌اند دراین محیط به معنای‌واقعی غریب‌و ناآشناست .بنابریک مثل‌آلمانی "پیمبران درسرزمین خود غریبند " . این مثل درباره زرتشت واقعا " صادق است . درسرزمین ایران اقلیت

محدودی که خود رازرتشتی مینامنداغلب به پیام راستین پیامبرخود آشنا نیستند و مشتی آداب و رسوم و شعار بدوی و خرافات کهنه مذهبی ، جعل روحانیت منحرف درباری را بنام دین زرتشت پیروی می‌کنند . مومنین به ادیان دیگرهم پس از تسلط اعراب در اثر تعصب بیجا و تلقین ناصحیح پیروان زرتشت را بامهر باطل مجوس وآتش پرست ،محکوم ساخته‌اند . متأسفا برای هیچیک ازدو گروه تحقیق بی‌طرفانه میسر نبوده است .

سالهاست که درنظر داشتم رساله تحقیقی درباره زرتشت و پیام او منتشر کنم و در جلد اول این مجموعه نیز وعده چنین رساله‌ای را داده‌ام . هر چند با مفقود شدن یادداشتهایم وفای بعهدمشکل گردیدولی انشاءاله پس ازاتمام مجموعه‌حکومت به آزمایش اطلاعات خویش خواهم پرداخت .

در تجزیه و تحلیلی که دراین بخش بعمل خواهد آمد اصولا " ادیان توحیدی بطور کافی توجیه خواهد شد ولی بررسی تفصیلی را باید به رساله‌های جداگانه موکول ساخت . به نظریات‌محققین درهمه فصول به این دلیل اشاره شده است تا از تلقین یک‌جانبه‌پرهیز شود و خواننده قبل از داوری با برداشتهای مختلف آشنا گردد .در تشریح مکتب زرتشت کمی بیش از ادیان دیگر به تفصیل خواهم پرداخت زیرا در ایران متاسفانه رساله جامعی دراین باره هنوز تنظیم نگردیده است .

همانگونه که بارهاخاطرنشان ساخته‌ام‌هدف اصلی من ازتنظیم‌این مجموعه دردرجه اول جلب توجه خوانندگان به نظام صحیح اجتماعی است که موجب آرامش و صلح و صفا در جامعه گردد . همه مسائل دیگر فرع براین هدف است . البته این وظیفه خطیری است که از من حقیر به تنهائی ساخته نیست . من فقط سعی خواهم کرد با طرح این مبحث از انتقادها و اظهارنظرهای صاحبان‌فکر واندیشه و کمک و راهنمائی صاحبنظران‌و پژوهشگران بهره‌گیری نموده یا خود به تکمیل این رساله‌هاپردازم و یادیگران را تشویق به انجام‌این مهم نمایم .

چون مسائل موردبحث بسیار متنوع و حدود آن بی اندازه وسیع و گسترده است بالاجبار مطالب بسیارفشرده مطرح خواهد شد . ازخوانندگان انتظاردارم بادقت بیشتری به‌مطالعه‌پرداخته‌وایس‌نقص‌راجبران نمایندودرتوجیه اشارات کتاب‌توجه‌لازم‌مبذول دارند .
نسخه اصلی این بخش از آنچه برای انتشار آماده شده مفصلتر بود و بناچار من به تلخیص آن پرداختم با وجود این کتاب مفصلتر از آن شده است که برای توجیه مقدماتی ضروریست ، ولی چون پس ازسالها این فرصت بدست آمده که درباره زرتشت و پیامش رساله‌ای منتشرنمایم وحوادث اخیر نیزشرایطی را بوجود آورد که فردای کسانیکه آزادگی پیشه‌کنند بهیچوجه‌مشخص‌نیست ،دریغم‌آمد که بیش ازاین بمایجازپردازم .تلخیص‌مطالب کتاب نیز سبب شده که دربعضی ازفصول موضوع بیش ازحدمعمول بهم فشرده بیان شود . با تقاضای پوزش از خوانندگان گرامی ، حوصله و تیزنظری آنان را به یاری می‌طلبم .

زرتشت

مزدیسنا و حکومت

کتاب اول – دین زرتشت

برای درک موقعیت زرتشت بخصوص احساس فضائیکه درآن پیام خود را اعلام کرده لازمست به مطالعه اقوامی که او دربین آنها ظهور کرده است پرداخت. دراین فصل سعی خواهم کرد بطور فشرده و فهرست‌وار خلاصه‌ای از بررسی پژوهشگران را بازگو نمایم.

فصل اول آریاها

۱- خاستگاه اقوام آریائی

آریاها ریشه اقوامی هستند که دراعصار بسیار قدیم به‌سرزمینهای بسیار، که مهمترین آنها هند و ایران و اروپا بوده است، کوچ کرده‌اند. دراصطلاح مردم شناسی این اقوام را ایندگرمان (۱) یا هندواروپائی نامیده‌اند.

آنچه این اقوام را مشخص میسازد ریشه مشترک زبان، معتقدات و آداب و رسوم اجتماعی است.

مردمی که به هندوایران کوچ کرده‌اند خود را آریا مینامیدند و درقدیمیترین آثار مضبوط آنها، که در هندریگ ودا (۲) و در ایران اوستاست، از این آریاها سخن رانده شده است. در اوستا و ریگ ودا کلمه آریا بمعنی نجیب، مهمان نواز و اصیل آمده است.

دراوستا ائیریه و ائیرین بمعنی منسوب به آریا ودر فرس هخامنشی ایریا (۳) بمعنی ایران است. در اوستا سرزمین اصلی آریاها را آریانام وایجا (۴) و یا اران وژ (۵) نامبرده‌اند.

درمورد خاستگاه آریاها نظریات مختلفی اظهار شده است و موطن اصلی آنانرا از شمال اروپا تا جنوب روسیه حدس زده‌اند.

درقدیم که تورات وکتب مقدس مذهبی مهمترین منابع اطلاعات بشمار میرفت، آریاها را ازنسل یافث (۶) یکی از پسران نوح میدانستند. ازنظر تورات همه موجودات زمین در طوفان نوح هلاک شده وفقط ساکنان کشتی نوح باقی‌ماندند. دراینصورت باید تمام ساکنین کنونی جهان ازنسل پسران نوح سام و یافث، بوجود آمده باشند. این نظرحتی تا اواخر

۱- Indogerman　۲- Rigveda　۳- airya
۴- Aryanam Vaeja　۵- Eranvez　۶- Japheth

قرن نوزدهم دراروپا و کشورهای مسیحی پیروان زیادی‌داشت حتی دانشمندانی در اثبات آن می‌کوشیدند (هرچند اطلاق دانشمند به این اسطوره خوانان نابجاست) .

کامبرلند انگلیسی (۱) در سال ۱۷۲۴ بقول خودش تاریخ دقیق طوفـان را حساب کرد و جیمز پارسون (۲) پس از او مدعی شد که ریشه زبانهای هند و اروپائی زبان ماجوج بوده است که یافث به آن سخن می‌گفته !! حتی دراواخر قرن نوزدهم مورخ شهیری چون ارنست رنان (۳) فرانسوی برای توجیه موطن اصلی مردم جهان و ریشه زبانهای آنهـا از تورات کمک میگیرد .

ازاواسط قرن نوزدهم که مطالعات زبانشناسی ومردم شناسی توسعه یافت ، بررسی‌های علمی بتدریج جانشین این فرضیات میتولوژیک گردید .من درزیرخلاصه‌ای ازاین تحقیقات را فهرست‌وار متذکر میشوم

ماکس مولر (۴) محقق و متفکر آلمانی اواخر قرن نوزدهم موطن آریاها را آسیـای مرکزی بیان کرد .

اسحق تیلور (۵) دانشمند انگلیسی هم عصرمولر خاستگاه نژاد اروپائی را فنلاند دانست .

داربـوا دوژوبن ویل (۶) فرانسوی وبسیاری دیگرازدانشمندان اواخرقرن نوزدهم منشاء این اقوام رادرحوزه سیحون وجیحون ، دو رود متصل به‌دریاچه آرال واقع درروسیه شرقی ،که‌اکنون به‌سیردریا و آمودریاموسومند ویونانی‌ها آنها را ژاکسارتس و اوکسوس (۷) مینامیدند ، حدس زده‌اند .(۸)

هاکسلی (۹) طبیعیدان و فیلسوف ومحقق مشهورانگلیسی‌اواخرقرن‌نوزدهم محدوده وسیعی بین ارال و دریای شمال را زادگاه اقوام آریائی دانست .

اتوشرودر آلمانی (۱۰) درهمین دوران بابررسی‌های دقیق استپهای جنوب روسیه را سرزمین آریاها معرفی کرد .

هاینه‌گلدرن آلمانی (۱۱) در پایان قرن نوزدهم جنوب روسیه در شمال دریـای خزر را خاستگاه این اقوام پیشنهاد کرد .

بت مار (۱۲) محقق آلمانی در همین اوان جنوب روسیه را مرجح دانست .

پروفسور هیرت (۱۳) دانشمند آلمانی در اولین سال قرن بیستم اروپای مرکـزی را موطن آریائیان بیان نمود .

---

۱ - Cumberland
۲ - J.Parson
۳ - Ernest Renan
۴ - Max Mueller
۵ - Issae Taylor
۶ - D Arbois de Jubainville
۷ - Jaxartes, Uxus
۸ - دراوستارودی بنام وخشو Vakhshu آمده‌بمعنی فزاینده که حدس میزنند همان جیحون باشد .
۹ - T.H.Huxley
۱۰ - Otto schroder
۱۱ - Heine Geldern
۱۲ - Jettmur
۱۳ - Hirt

دراوایل قرن‌بیستم‌نظریات‌بیشترمتوجه جنوب‌شرقی‌روسیه تا نواحی بالتیک گردید .
گوردون چایلد (۱) باستانشناس و محقق شهیر انگلیسی جنوب روسیه را تائیدکرد .
لومل (۲) شرق شناس مشهورآلمانی و متخصص تمدن‌هندوایران ازاصطلاحات‌ودائی و ادبیات قدیم ایندوگرمانها نتیجه میگیرد که محل اقامت اولیه آریاها در زمان تدوین وداهای اولیه باید در منطقه سرد بوده و نور وحرارت و آتش اثر لذت بخشی برای این مردم داشته باشد .او از پژوهش خود به این نتیجه میرسد که امکان جنوب روسیه بیش از نقاط دیگر است .
پروفسور مولتون (۳) دانشمندمشهورانگلیسی جنوب شرقی روسیه راترجیح میدهد .
ادوارد مایر (۴) محقق و مورخ معروف آلمانی موطن اولیه این طوایف را در شمال دریای سیاه و دریای خزر میداند که از آنجا به سوی دریاچه آرال گسترش یافته‌اند .
پروفسور میلز (۵) اوستاشناس مشهورانگلیسی منشاء آریاها را جنوب روسیه وشمال افغانستان حدس میزند .
پروفسور المستد (۶) مورخ انگلیسی نیزجنوب روسیه را مرجح میداند .
هنگامیکه درآلمان موج‌تعصب نژادی بالاگرفت محققین آلمانی‌اروپای مرکزی وشمالی را مقراولیه اقوام‌آریائی معرفی‌میکردند .ولی اگربه دقت نظریات پژوهشگران قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را طبقه‌بندی کنیم به روسیه مرکزی و جنوبی بیشتر توجه شده است .
جالبست که حدود ده‌قرن قبل‌محققان اسلامی ــ ایرانی بااستفاده ازمدارک‌اوستائی و بدون توجه به اساطیرتورات که درقرآن نیزمنعکس گردیده‌است ، موطن آریاها راخوارزم تعیین نموده‌اند . بیرونی و خوارزمی از جمله این دانشمندانند .درجلد اول به اختصار بیان شدکه دانشمندان اسلامی نظیرابن خلدون اولین‌محققانی بودند که بی درنظرگرفتن افسانه‌ها و اساطیر مذهبی تحقیق تاریخی را آغاز کرده و با بهره‌گیری از روش علمی سد خرافات قرون وسطی را شکستند ،آنچه اروپائیان بتدریج در قرن نوزدهم بـه آن دست یافتند .
از اواسط قرن بیستم نظر پژوهشگران بیشتر بسوی جنوب روسیه متوجه گردید .
پروفسور شدر (۷) آلمانی یکی از برجسته‌ترین شرق شناسان مبداء اقوام آریائی را جنوب شرقی روسیه و شمال افغانستان تشخیص میدهد .
سرپرسی سایکس مورخ انگلیسی (۸) جنوب روسیه را پیشنهاد مینماید .
پروفسور اسمیس انگلیسی (۹) جنوب روسیه و شمال دریای خزر را تائید میکند .
پروفسور گیمپرای مکزیکی (۱۰) شمال دریای‌سیاه ومنطقه‌سفلای ولگا راحدس میزند.
آلتهیم (۱۱) متفکروفیلسوف آلمانی‌شمال افغانستان‌واطراف‌دریاچه ارال راسرزمین

---

۱ – Gordon-Childe　۲ – H.Lommel　۳ – J.H. Moulton
۴ – Edward Meyer　۵ – L.C.Mills　۶ – A.T.Olmstead
۷ – H.H.Schaeder　۸ – Sir perey Sykes　۹ – V.A.Smith
۱۰ – Gimpera　۱۱ – Fr.Altheim

اولیه اقوام آریائی می‌خواند .

نیبرک دانشمند سوئدی (۱) نیز معتقداست که اریاها ابتدا درشمال افغانستان و جنوب روسیه میزیسته‌اند .

تیمه دانشمند آلمانی (۲) خاستگاه اریائیان را شمال اروپا حدس میزند .

کومار دانشمند هندی (۳) منشاء آریاها را درمنطقه تمدن قدیم کورگان در شمال دریای سیاه میداند .

بویس (۴) انگلیسی ولگای جنوبی را موطن این اقوام پیشنهاد میکند .

پروفسوروینکلر محقق مشهورآلمانی (۵) جنوب‌روسیه‌ونواحی‌قفقازراترجیح میدهد .

ویدن گرین (۶) محقق هلندی سرزمین نخستین اریاها را ازقفقاز تا دریاچه آرال توجیه میکند .اسکیت‌ها و سارماتها و آلانهادرمناطق قفقاز وسغدانیان ،ساکهاوخوارزمیان در ناحیه‌آرال .

محققان شوروی که دراین باره تحقیقات جامعی کرده‌اند و با بررسیهای محلی آنرا تکمیل نموده‌اند ، شمال و شرق دریای خزر و اطراف دریاچه آرال را موطن نخستین اقوام آریائی پیشنهاد کرده‌اند .در رساله‌ای که ازجانب آکادمی شوروی تهیه‌شده به این منطقه تکیه شده است . با توجه به کلیه نظریاتی که ذکر شد میتوان منشاء طوایف آریائی را در منطقه‌ای بین شمال شرقی دریای سیاه تا دریاچه آرال دانست .

---

۱ - H.S.Nyberg
۲ - P.thieme
۳ - D.kumar
۴ - M.Boyce
۵ - Winckler
۶ - G.widengren

۳ـ تاریخ مهاجرت و مسیر حرکت آریاها

در مورد مسیرحرکت و تاریخ مهاجرت اقوام‌آریائی نیزاتفاق نظرکامل بین محققان وجود ندارد. درزیر به چند نمونه از نظریات دانشمندان قرن بیستم اشاره مینمایم .

ادوارد مایر مسیر حرکت این مردم را از شمال دریای سیاه به جنوب شرقی روسیه توجیه میکند .بنظر او این اقوام در توران یا ترکستان حالیه مسکن گزیده و پس از عبور ازرودخانه سیحون وجیحون به‌جهات مختلف متوجه شده‌اند . دسته‌ای به جنوب و گروهی به جنوب شرقی و جمعی نیز به غرب سرازیر گشته‌اند .

پروفسور وینکلر معتقد است که مهاجرت آریاها ازنواحی‌قفقازبه آذربایجان وآسیای صغیر و سپس به جنوب انجام یافته است .

پروفسور میلز مسیرحرکت این طوایف را از گردنه خیبر در افغانستان به سوی‌جنوب و غرب میداند . این مهاجرت به دلیل تغییر آب و هوا و سرد شدن خاستگاه آنان صورت گرفته . وجودماموت‌ها در یخهای سیبری حاکی از اینست که سرزمین روسیه زمانی دارای هوای گرم‌بوده است و سپس بابه سردی گرائیدن محیط‌آریائیها به مهاجرت پرداخته‌اند.

سرپرستی سایکس معتقد است که آریاها از جنوب‌روسیه به سفده و مورد (سندیانا و مرژیانا)یا بخارا و مرو حرکت‌کرده و ازآنجا به‌باختری (بلخ) ونیسایه در مغرب‌عشق آباد سپس به هریو(هرات) ،دای کرت (کابل) سرازیر شده و گروهی به پنجاب و دسته‌ای به اورو(طوس) وهرکانا (گرگان) ، رگ (ری) ورنا (گیلان) مهاجرت نموده‌اند . دسته‌ای نیز از طوس به جنوب رفته‌اند که همان پارسها میباشند .

المستد مهاجرت آریاها را از جنوب روسیه به آسیای صغیر و غرب ایران می‌داند .

پروفسورشدر عقیده داردکه آریاها ازشمال افغانستان به جنوب‌وغرب کوچ‌کرده‌اند .

کومار مهاجرت این اقوام‌را ازشمال دریای‌سیاه به شرق و غرب‌وجنوب‌حدس میزند .

گیمپرا مسیر حرکت طوایف آریائی را ازولگـای جنوبی و قفقاز بسوی جنوب وجنوب شرقی توجیه مینماید .

اسمیس معتقد است گروهی از این اقوام‌به جنوب دریای خزر و دسته‌هائی ازشمال افغانستان با گذشتن از گردنه خیبر به کشمیر و پنجاب مهاجرت نموده‌اند .

بولس مهاجرت اریاها را ازولگای جنوبی‌به سوی قزاقستان وازآنجابه‌جنوب‌میداند .

ویدن گرن آریاهای شرقی را از منطقه خوارزم به جنوب و جنوب شرقی در حرکت دانسته که‌آریاهای هند از این گروهند . دسته‌ای نیز از قفقاز به سوی جنوب مهاجرت کرده‌اند که پارسهاو مادها از این مهاجرینند .

آلتهیم مهاجرت اقوام آریائی را از کناره رودهای سیحون و جیحون بسوی سغدیانا و باکتریا حدس میزند که عشایر سغدی و باختری (۱) ازاین گروهند .از این منطقه گروهی بسوی جنوب و دسته‌ای به غرب حرکت مینمایند . مهاجرین جنوبی هند را مسخرنموده و کوچکران غربی مادها و پارسها را بوجود می‌آورند .

مسئله‌ای که دربررسی زمان ظهور زرتشت نقش مهمی داردتاریخ مهاجرت این اقوام است .

اکثریت دانشمندان خاورشناس زمان مهاجرت این اقوام را بسوی جنوب در حدود ۱۵۰۰ — ۲۰۰۰ ق.م حدس زده‌اند .

کیمپرا ،گلدرن ، بیستمار ، مورگان ، هیرت ، مولتون ، وینکلر ، المستد ، کونترایپس آلمانی (۲) و پروفسورزودر بلوم سوئدی (۳) این‌تاریخ را ۱۸۰۰ — ۲۰۰۰ ق.م میدانند.

ایپسن با بررسی مشروح مایل است ثابت کند که‌ایندوکرمانها تا ۲۰۰۰ ق.م قومی بهم‌پیوسته بوده و کلمه ایستار یا ستاره از آن زمان به همه زبانهای دیگر نفوذ کرده است و استار ، ایشتار ، اشترن و ستاره از همین کلمه مشتق شده است . دراین‌زمان گروهی‌ازاین اقوام جداشده وقبایل متعددآریائی راتشکیل داده‌اند . اوپیشنهادمیکند که این دسته‌ها را تا قبل از ۲۰۰۰ ق.م باید ایندوکرمان نامید . و از آن به بعدآنهاکه به جنوب سرازیر میشوند با نام آریا مشخص میکردند .

بویس آغاز مهاجرت اریاها را در هزاره سوم ق.م حدس می‌زند .

پروفسورهربرت کوهن (۴) محقق مشهور آلمانی بابررسی دقیق به این‌نتیجه میرسد که ریشه مردم‌هندو اروپا را بایددرمیان اقوام پارینه سنگی (۵) جستجو کرد . دراین‌حال مهاجرت آنها باید خیلی قدیمتر از هزاره دوم شروع شده باشد .

بسیاری ازپژوهشگران هندی تاریخ مهاجرت آریاها را به این‌سرزمین تا حدودهزاره چهارم (حتی پنجم ق.م) عقب میبرند . در معتقدات سنتی هندوان نیز تا چهارهزار سال قبل از میلاد زمان این مهاجرت پذیرفته میشود .

قبل ازنتیجه گیری ازاین نظریات توجه‌خوانندگان رابه چندنکته زیرجلب مینمایم .

۱ — در سال ۱۸۸۷ میلادی درمصر میانه منطقه الامارنه (۶) الواح گلی بدست آمد که شامل نامه‌های فراعنه مصر آمنوفیس سوم و آمنوفیس چهارم (ایخناتون ۱۳۴۷— ۱۴۰۲ ق.م) به سران کشورهای شرق بود . دراین‌مجموعه‌نامه‌هائی نیز به پادشاهان میتانی (۷)

---

۱ — Bakterer,Sogder ۲ — Guenter Jpsen ۳ — Soderblom
۴ — H. Kuhn ۵ — Paleolithic ۶ — El.Amarna ۷ — Mittani

در آسیای صغیر تا سرزمین های فلسطین و سوریه یافت شد. موضوع بسیار جالب نامهای این امرا بود که شکل آریائی و ایرانی داشت، مانند آرتاتاما ، آرتاشومارا ، آرتامانیا که شبیه‌نامهای ارتاکسرزکس کسس ، ارتابازو ، آرتافرن . . . . و اسامی نظیریاش داتا که‌شبیه میتراداتاست . این اسامی با کلمات آرتا که همان اشا یا نظام و راستی است و داتا که به معنی قانون است، ترکیب شده است.

درسال ۱۹۰۶ درناحیه بغازکوی (۱) ترکیه، که در عهدباستان محل پایتخت کشور هیتیهابنام تیریا بوده است، پروفسور وینکلر به کشف مهمی نایل شد و آرشیوی بدست آورد که به پادشاهان هتیتی‌تعلق داشت. درقراردادی‌که بین پادشاه هتیتی بنام شوپی لولی یوما (۲) و پادشاه تیانی بنام ماتی وارزا (۳) پسر تورش راتا ،بسته‌شدمبود به‌خدایان مشترک سوگندخورده بودند که ریشه اریائی داشتند . بطوریکه خواهیم دید وارونا ،میترا ناسایتا و ایندرا (۴) بزرگترین خدایان مشترک اقوام هند وایرانی یا آریاهابوده‌اند. نام خدایان این پادشاهان نیز میترا ــ اشی ــ ایل ، آرونا ــ اشی ــ ایل ، ایندرا ، ناشا ــ آتیا ــ آنا (۵) ذکرشده بود که در حقیقت همان خدایان اریائی‌با ترکیب ایل مفهوم‌خدا در بابل و سومر، بوده است . این عهدنامه به ۱۳۵۰ ق.م تعلق داشته است. درسالهای بعد مدارک جدیدی بدست آمد که در آنهــا اصطلاحات اریائی مربوط به اسب ، اسپه یــا اسوه (۶) بکاربرده شدمبود وهمچنین اعدادی‌نظیر یک (آیکه) سه (تری) پنج (پنجه) هفت (سنه) . . . کتابی نیز کشف شد بنام کیکولیس (۷) که در آن از اصطلاحات اریائی بهره گرفته شده بود.

در ۱۹۳۱ ــ ۱۹۲۵ در یورکان تپه ترکیه مدارک دیگری بدست آمدکه به‌شهر قدیمی میتانی بنام نوزی (۸) تعلق داشت ، به قرون پانزدهم ق.م مربوط میشد. در الــواح بدست آمده اصطلاحات آریائی بکار برده شده بود . همچنین از خدائــی نام برده شده بود بنام آکنی که حدس میزنند همان خدای مشهور آریاها بنام اگنی خدای آتش باشد.

مایرهوخر محقق معاصر آلمانی که در دو رسالــه بتفصیل ظهورآریاهارا در آسیای نزدیک موردمطالعه قرارداده است ازاین بررسی‌ها نتیجه میگیرد که ایندوآریرهای (اقوام هند وآریائی) آسیای نزدیک با ایندوگرمانهائیکه بیش ازسه هزارسال قبل‌به دره ایندوس وارد شدند در دین و زبان اشتراک داشته‌اند . جدا شدن این اقوام را بایــد در اولیــن نیمه هزاره دوم ق.م درنظر بگیریم .

وینکلر کاشف آرشیو پادشاهان میتانی معتقد است که اقوام آریائی مسلما " قبــل از این‌تاریخ (۱۵۰۰ ق.م) به آسیای صغیرمهاجرت‌کرده و زیرنفوذبابلیان‌درآمده‌بوده‌اند.

۱ ـ Boghaz Koy ۲ ـ Suppiluliuma ۳ ـ Mattiwarza
۴ ـ Varuna , Mithra , Nasatya , Indra
۵ ـ Miitra ashiil, Nasha atiia - anna, Aruna ashiil, Indara
۶ ـ asva=aspa ۷ ـ Kikkulis ۸ ـ Nuzi

بهمین دلیل نیز الواح ، یافت شده به خط بابلی است .

۲ ـ بر طبق پژوهشهای وینکلر در ارمنستان شوروی قبایل آریائی تا قرن ۱۴ ق.م هنوز ازهم جدا نشده بوده وبصورت دستجمعی میزیستهاند .ازهمین منطقه است کمهاجرت به سرزمین میتانی امکان‌یافته است . درمنطقه آرارات اقوامیکه‌سلطنت اوراتو (۱) رابوجود آوردند از همین آریاها میباشند و ارامنه نیز از همانها مشتق شده‌اند .

۳ ـ وجود اقوام کاسیت که درحدود ۱۹۰۰ ق.م بر بابل مسلط شدند بسیاری از محققان را برآن میدارد که این مردم را از ریشه آریائی حدس بزنند . حتی‌المستد معتقد است که زبان آنها قفقازی قدیم بوده است . خدای بزرگ این اقوام سوریاش (۲) نامیده میشده است که آنرا همان سوریا (۳) خدای خورشید آریاهای هندو ایران میدانند . اگر ریشه این اقوام راکاملا "آریائی ندانیم باید بپذیریم کمبا آنها اختلاط و امتزاج داشته‌اند و دراین برخورد ازعوامل مذهبی و فرهنگی آریاهامتاثر گردیده‌اند . بویس نیزبا این نظر موافق بوده ومعتقد است که وجود خدای سوریاش در بین کاسیتها نشانه قطعی آمیزش با آریاهاست .

۴ ـ در لرستان آثار متعددی کشف شده است که با آثار باستانی هند شباهت کامل دارد وازنظر قدمت نیز همسانندواین آثار معرف قرابت ساکنان قدیم این دومنطقه است .

۵ ـ اشاراتی که درباره خاستگاه اریاها درسرودهای ریگ و دا و اوستای قدیم بعمل آمده است منشاءاین اقوام رابه نواحی شمال افغانستان بیش ازمناطق دیگرمربوط میسازد .

در بخشهای بسیار قدیمی مهریشت که خود یکی از باستانی ترین یشت‌هاست ، در بندهای ۱۳ و ۱۴ آمده است که میتر یا میترا (مهر) از فراز کوه هرا (هرابروز = البرز) سراسر جایگاه‌های استقرار آریائیان را مینگرد و برآنها دیده بان است . دراین مناطق رودهای بزرگ بسوی ایش کت (۴) و پئوروت (۵) و مؤورو (مرو) (۶) آریا ، سغد (سغدانیا) (۷) و خوائیریزم (۸) (خوارزم) روانند .ازاین اشاره‌هابرمی‌آید که مسلما" سرزمین آریاها در جوار خوارزم و سغدانیا بوده که همان منطقه بین رودهای سیحون و جیحون تا مرغاب در شمال خراسان است . ایزدمهر حافظ سرزمینهای آریائی است و این همان منطقه‌ایست که در وداها نیز در شمال‌هندوستان حدس زده میشود . از این اشارات میتوان به احتمال یقین نتیجه‌گرفت که آریاها قبل از مهاجرت بسوی‌هند در نواحی‌شمالی افغانستان میزیسته‌اند .

۶ ـ لهجه گاثیک ،که زبان سرودهای زرتشت است ، بهلهجه وریک یازبان‌سرودهای مقدس آریاهای هند ، بسیارنزدیک بوده ، با لهجه عادی ،که زبان آریاهای غربی‌است ، تفاوت زیاد دارد .

---

۱ ـ Uratu ۲ ـ Suriiash ۳ ـ Surya
۴ ـ Ishkat ۵ ـ Pouruta ۶ ـ Mouru
۷ ـ Sughza ۸ ـ Khvairizem

۷ـ گروهی از اسکیت ها ، یا ساک های شمال شرقی ایران ، در سرزمین ساکها یا ساکستان (سیستان) میزیسته‌اند . ازاین مردم درودها نام برده شده و آنها اقوامی بوده‌اند که از خوارزم قدیم به این منطقه کوچ کرده‌اند .

گروهی از این اسکیت ها در غرب ایران بسر میبرده‌اند و شمال آذربایجان یا آتروپاتکان (۱) مقر آنها بوده است . برخی از محققین چون‌دانشمند شهیرآلمانی بارتولومه (۲) معتقدندکه اسکیت‌هاهمان تورانیهاهستند که در گاتاها نیزبنام تورهیا (۳) نامیده شده‌اند (هات ۴۶ بند ۱۲) .

بعبارت‌دیگر اسکیت ها درجنوب شرقی وغربی روسیه بسرمیبرده‌اند . دراین صورت ممکن است مقر اولیه آنها در جنوب ولگا و شمال دریای خزر بوده باشدکه به شرق و غرب کوچ کرده‌اند .

هرودت از غلبه اسکیت‌های غربی بر مادها گزارش میدهد و بطوریکه مینویسداین قبایل بالاخره توسط کیاکزارس پسر فراارتس (۴) ، که به خشارتیافرااورتس نیز نامیده میشده ، مغلوب گردیده‌اند . کیاکزارس پس ازاین‌پیروزی دولت مادهاراتشکیل داده است .

۸ ـ اقوام‌آریائی آخائی ، یونی ، دوری کمدرحدود ۱۶۰۰ ق.م بمبعد دردسته‌های بزرگ به جزایر اژه و یونان حمله کرده‌اند باید از مسیر روسیه مرکزی و اروپای جنوبی به این مناطق کوچ کرده باشند .

۹ ـ برخی ازدانشمندان خاورشناس هیکوس (۵) را که درسوریه‌دولت بزرگی تشکیل داده و در قرون هفده و شانزده قبل از میلاد بر مصر مسلط شده‌اند ، آریائی می‌دانند . مسلم است که این اقوام نیز مانند کاسیتها با آریاها امتزاج و برخورد داشته‌اند .

---

۱ ـ Atropatene ۲ ـ Chr, Bartholomae ۳ ـ Turahya

۴ ـ Cyaxares-Khshathrita-Fraortes ۵ ـ Hyxos

نتیجه

ازفشرد منظریات پژوهشگران وخلاصه‌ندکراتی کمنویسند متنظیم کرده میتوان چنین نتیجه گرفت :

تا اوایل هزاره دوم ق.م اقوام آریائی درجنوب روسیه از دریاچه ارال تا ولکای جنوبی و شمال قفقازپراکنده بوده‌اند .درحدود هزارمدوم ق.م گروهی بطرف جنوب شرقی مهاجرت کرده ودرحدود قرون هعدهم و شانزدهم به رودخانه ایندوس رسیده‌اند .گروهی نیز به سوی شمال شرقی ایران مهاجرت کرده و درمناطق طوس و سیستان و هرات مستقر گردیده‌اند . دسته‌های دیگر از طوایف آریائی با گذشتن از روسیه غربی به جانب اروپا سرازیر گشته وشاخه‌هائی نیزبسوی غرب ایران وآسیای صغیرکوچ کرده‌اند . در غرب ایران بعلت برخوردبا تمدنهای باستانی بین‌النهرین ، عیلام و متاثر شدن از آنها سریعتر فرم گرفته‌اندو آثاریکه از آنان باقی مانده است‌با این تمدنها امتزاج حاصل کرده و یا مانند دولتهای میتانی و هتیتی تحت‌تاثیرتمدنهای سامی قرارگرفته است .در شرق آریاهائیکه به هندوستان کوچ کرده‌اند با تمدن هاراپا و موهنجو دارد (به جلد اول مراجعه شود) برخوردنموده‌اند وپس ازمدتی خود به تشکیل دولتهای‌ابتدائی و راج‌نشین‌ها پرداختند ولی اقوامی که در شرق ایران باقی ماندند تا زمانهای درازبه صورت عشیره‌ای زیسته ودر حدودقرون ششم وپنجم ق.م تازه به ایجاد شهرهای ابتدائی پرداخته‌اند . آریاهائیکه به‌جنوب اروپا و یونان کوچ نموده‌اند باتمدن کرت که از مصر باستان متاثر بوده است برخوردداشته‌اند وپس از تسلط ایران خودتمدنی بوجود آوردند . چون مهاجرت طوایف آریائی در زمانهای مختلف و از مکانها ، جهات مختلف بعمل آمده‌است ودر طول قرنهای متمادی ادامه داشته ، ما به آثار متعددی در زمانها و مکانهای متفرق برخورد می‌کنیم ، همین امر اغلب سبب اشتباه برخی از محققین گردیده است . میتوان حدس زد که موطن اولیه آریاها در شمال دریای خزر و روسیه مرکزی بوده که درچندین مرحله به سوی‌شرق و غرب کوچ کرده‌اند .آریاهای منطقه خوارزم و قفقازدرمراحل اولیه به این نواحی مهاجرت نموده و مستقرشده‌اند و پس ازگذشت قرنها وتزاید جمعیت رفته رفته بسوی جنوب حرکت کرده‌اند .

آنچه برای تحقیق مادرباره زرتشت و موطن او قابل اهمیت است آنستکه در حدود هزاره دوم ق.م گروههای آریائی درجنوب دریاچه آرال و شمال افغانستان ساکن بوده‌اند و از همین اقوام به سوی هندیها مهاجرت کرده و درحدود ۱۷۰۰ ق.م به رود ایندوس رسیده‌اند. بعبارت دیگر آریاهای هند قبل از حرکت بسوی این سرزمین درجنوب‌آرال با اقوام‌آریائی که بسوی ایران‌مهاجرت نموده‌اندباهم میزیسته‌اند. بعلت نبودن ارتباطات و وسیله سهل حرکت طوایفی که ازهم‌دوربسر میبرده‌اندلهجه‌های مختلف و متفاوت می‌یافتند، همانگونه که لهجه‌های آریاهای، یونان، غرب ایران، اسکیت‌ها و اریاهای هند بکلی متفاوت بوده است. نزدیکی لهجه دو قوم هم ریشه در ادواربسیار قدیم‌نشانه آنست که آنهانزدیک بهم‌میزیسته‌اند. لهجه‌های ودیک و گاتیک بسیار شبیه بوده ودارای ریشه واحد وحتی کلمات یکسان است و این دلیل برآنست که‌آنها قبل از جدائی با هم دریک منطقه بسر میبرده‌اند. مذهب اقوام مختلف نیز یکی از نشانه‌های مشخص ارتباط آنهاست. مذهب مردمیکه به طرف هندمهاجرت‌نموده‌اند واقوامی که در شمال ایران ساکن شده‌اند کاملا" بهم شبیه بوده است. پس این شباهت کامل زبان، مذهب و حتی اصطلاح " آریا " (۱) که معرف قوم و نژاد آنها بوده است، دلیل مسلم و قاطعی است که‌این اقوام گذشته بر ریشه مشترک، دریک خاستگاه مستقر بوده‌اند. (۲)

---

۱ ـ بطوریکه قبلا" اشاره شد در وداها و اوستای قدیم نام مردمیکه حامل و پیرو این معتقدات بوده‌اند "آریا" خوانده شده است.

۲ ـ کلیه اصطلاحات و اسامی ناآشنا در فصول آتیه توجیه خواهد گردید.

۳- مشخصات آریاها

آریاها مردمی سفیدپوست بوده و به زبانی شبیه به سانسکریت سخن میرانده‌اند که درتماس بامحیط و مردم مختلف به لهجه‌های متنوع باریشه‌های مشترک تقسیم شده‌است. لهجه‌های دریک و گاتیک بخصوص بهم بسیار نزدیک است .

درسرودهای ریک ودا (۱) آریاهامردمی باصفات‌عالی وسفیدپوست معرفی‌شده‌اند . برهمنان یا کاهنان دراین سرودها با لفظ پینگات کاپیلاکش (۲) یا دارای موهـای زرد و حنائی ، متخص کردیده‌اند .

دربخشهای قدیمی این سرودهای مذهبی‌سخن ازاقوامی دیگرنیست ولی‌دربخشهای بعدی ازجنکهای متعددی‌حکایت میشود که بین‌آریاها و بیگانگان‌بنام‌واساس یا داسیو (۳) رخ میدهد . اگر به‌این نکته توجه کنیم که سرودهای اولیه خارج از هند تنظیم شده‌است توجیه‌این تحول به‌آسانی میسراست . درزمانیکه اریاها باهم‌میزیستند قوم بیگانه مفهوم نداشته‌است ولی هنگامیکه با بومیان هند برخورد کرده‌اند از بیگانگان نامبرده‌شده‌است ایندرا خدای‌بزرگ آریاهادراین ادوار پورن‌در (۴) یا ویران گر شهرها و باروهانام گرفته است واین نشانه هجوم‌به سرزمین هندو ویران کردن‌شهرها و قلاع مردم بومی آن‌سرزمین است که دارای تمدن پیشرفته‌ای بوده‌اند .

بسیاری ازمحققین‌تصورمی‌کنند‌که‌داسیوها ایرانیان‌رقیب‌هندوهامیباشند درحالیکه، با توجه و دقت بیشتر این اشتباه مشخص میشود . درروداها این‌مردم کوتاه قد و تیره رو و بی‌دماغ (دماغ پهن) وصف شده‌اند که پای بند دین واخلاق نیستند (دین و اخـلاق ازنظر آریاها) . این مشخصات با ایرانیان‌بهیچوجه تطبیق نمیکند و معرف همان بومیان هنداست که درموهنجودارو و هاراپا تمدن‌بسیار قدیمی ازآنها کشف شده است . ایرانیان با اریاهای هند هم نژاد بوده وبا آنها کاملا" شباهت داشته‌اند .

در وداها ازبرخورد با اقوام‌دیگری بنام کاسیاپا (۵) سخن‌گفته میشودکه‌بنظربرخی از دانشمندان همان ایرانیان ساحل دریای خزر بنام کاسپین (۶) میباشند کـه‌آنهـا‌را کاسی‌ها نیز مینامیده‌اند . این توجیه به واقعیت نزدیکتر است .

---

۱ - Rigvedu
۲ - Kapilakesh Pingath
۳ - Dasyu
۴ - Purandara
۵ - Kasjapa
۶ - Kaspien

آریاهای هندمعتقدبودند کمنیاکانشان به مانو میرسند .اصطلاحاتمان[۱] آلمانی و من[۲] انگلیسی به معنی انسان ازهمین کلمه مشتق شده است .قدیمیترین قبیله آریائی هندرا وداها ماناوا [۳]نامیده است کمبه دوشاخه شرقی وغربی تقسیم میشوند .نیاکان قبایل شرقی ازیک پسر مانوبنام کاراکو [۴] و اقوام غربی از پسر دیگرمانوبنام ساریاتــی [۵] مشتق شده اند . آنها منطقه آرتا را متصرف شده و آرتائی نام گرفته اند .در وداهاازمردمی بنام ماناواس ان ارتا [۶] (ان علامت نفی است)یاد شده است که معنی ماناواهــای غیــر آرتائی میدهد بعبارت دیگرمردمی که از نژاد ماناواها یا آریاها بوده اند ولی ارتائی یاساکن هند نیستند . این اقوام را نیز بنظر من میتوان همان ایرانیان دانست .

دراوستا چنانکه قبلا " اشاره شد ، به سرزمین آریاها ایرناواج نام داده اند . یشت سیزدهم تشکل جامعه ایران رابا کیومرث یا گی مرتن [۷] آغاز میکند .مرتن بمعنی مردن و یا قابل مردن است که همان فناپذیر است . کلمه مرد و مردم نیز ازهمین ریشه است . گی مرت رامیتوان بشرفناپذیرتعبیر کرد . کیومرث را جد اقوام آریائی و اولین انسانی که ندای اهورامزدا را شنید معرفی میکنند . بعبارت دیگراوستا آریائیان را ازآغاز مزداپرست میداند .

پس ازکیومرث هوشنگ[۸] سر سلسله پیشدادیان (پردهاته و پرداته[۹] بمعنی قانون اولیه و پیشین و یا نظام پیشین) نامبرده شده است .

هوشنگ ازکوه هرابه مناطق جنوب دریای خزر[۱۰]دست یافته ودیوان مازندران[۱۱] و شیاطین گیلان[۱۲] رامغلوب کرده است . پس از هوشنگ ییما[۱۳]به سلطنت میرسد . در برخی از اساطیر ییما بجای کیومرث آمده است . او همان یم یا جم است که به جمشید یا یم درخشنده ، تبدیل شده است . (شید یعنی درخشنده) .

درونديداد ییما اولین بشری است که از طرف اهورامزدا مامور میشود پیام او را بــه آدمیان ابلاغ کندولی ییما عدم کفایت خود را برای اینکار اعلام میکند و سلطنت جهان را بر رسالت ترجیح میدهد .

چون اساطیراوستادراین موردهیچگونه پایه تاریخی ندارد از شرح بیشتر خودداری میشود .

---

۱ - Mann
۲ - Man
۳ - Manava
۴ - Karaku
۵ - Sariati
۶ - Manav asan - Arta
۷ - Gaya Maratan
۸ - Haoshyangha
۹ - Para-dhata پر همان Pre و Pro است که در زبانهای لاتین بمعنی قبل و پیش میباشد و داتادر اوستا بمعنی قانون و نظام است .
۱۰ - Hyrcania
۱۱ - Mazana
۱۲ - Varena
۱۳ - Yima

۴- دین آریاها

بسیاری از محققین آریاهای اولیه را اقوامی میتراپرست دانسته‌اند. بنظر من چون میترا و (مهر) خورشید اغلب باهم اشتباه میشوند و خورشید، چه بصورت وابسته به میترا و چه به‌شکل خدای آفتاب تابان، مورد پرستش همه اقوام آریائی بوده است، این اشتباه حاصل شده است.

میترا چه درودها وچه دراوستای متاخر اهمیت بسزائی داشته و دربین اقوام دیگر آریائی مانند رومیها و یونانیها نیز از ارزش بسیار برخوردار بوده است ولی برعکس تصور برخی از پژوهشگران هیچگاه تنها خدای آریائیان محسوب نمیشده است.

آریاها عناصر وفنومهای طبیعی را ستایش میکردندو درادوار نخستین همه نیاپرست نیز بوده‌اند که دنباله مذهب توتم‌پرستی است. آتش و اجاق خانوادگی هم، که توسط پسر ارشد و به نیابت از نیای خانواده یا عشیره نگهداری میشده است، موردستایش بوده است. نیایش اجاق خانوادگی با مذهب نیاپرستی ارتباط مستقیم داشته است و ستایش آتش نیزاز همین مذهب سرچشمه گرفته است. خدای آتش در بین اقوام ودیک بنام آگنی نامیده میشد و از خدایان محبوب و مورد علاقه آنان بشمار میرفته است. هندوان او را واسطه انسان وخدایان میدانستند از خدایان بزرگ این اقوام میتوان وارونا، ایندرا و میترا را نام برد. بسیاری از محققین معتقدند که ایندرا در آغاز مهمترین خدای آریاها بوده است. اسپس می‌نویسد که بزرگترین خدای آریاهای نخستین ایندرا بود که خدای جنگ محسوب میشد. او درنوشیدن سوما (۱) قدرت جنگاوری، نیروی بی‌مهار و وحشی وشهوت خوردن و نوشیدن سیری نداشت". در مذهب این مردم ابتدا از الهه و خدایان مونث نشانی نبود زیرا پیوسته با خشونت و تخریب و قتل و غارت سروکار داشتند. مهمترین اداب و شعائر آنها قربانی بود که آنرا می‌سوزاندند تا آتش و دودی که ازآن برمی‌خاست به آسمان رفته به خدایان رسد. بعبارت دیگرقربانی فقط برای جلب‌نظر و رضای خدایان تقدیم میشد نه‌بمنظور انجام یک عمل نیک و اخلاقی (۲). آنان معتقدبودند که با اجرای

۱ - Soma

۲ - مانند قربانی حاجیان درمکه که برخلاف‌نظر اسلام میلیونها گوسفند و شتر و گاو... را در زیر خاک مدفون میکنند.

مراسم قربانی بین خدایان و قربانی دهندگان عهدی بسته میشود که خدایان مجبور به ایفای آن میگردند .

ایندرا در ضمن خدای خشونت ،خدای رعد ، خدای طوفان و باران نیز محسوب میگردید .نام ایندرا درو داها آگهر (۱) بمعنی وحشتناک و ایشانه (۲) بمعنی حاکم ، قدرتمند و مسلط است . با افزایش اهمیت قربانی خدای سوما ، مشروب مقدس ، نیزاهمیت می یابد و قربانی و نیاز سوما پا به مراسم و عبادات مذهبی قرار میگیرد بطوریکه حتی با قربانی میتوان خودخدایان را نیزحفظ کرد و طول عمر و ثروت وقدرت خودو احفاد خویش را تثبیت نمود . در قربانی میبایستی شراب مقدس نوشند و زیر نظر کاهن قربانی مراسم خاص بجای آورند . آنها معتقد بودند که اگرقربانی باشرایط وآداب مخصوصی بعمل نیاید مورد قبول خدایان واقع نمیشود پس وجود کاهن قربانی که خبره این کاراست ضروری و لازمست تا در اجرای آداب خاصی نظارت نماید .

فیلیسین شاله (۳) محقق فرانسوی معاصر مینویسد " روحانیون برای کمک بمومنین در مراسم پیچیده قربانی مزدهای گزاف میگرفتند و اگر مزدی داده نمیشدروحانی ادعیه لازم را نمیخواند . حق الزحمه را قبل از تقدیم قربانی بایستی پرداخت و بدون ادعیه قربانی پذیرفته نمیشد .

برای هر خدمت دقیقا" تعیین شده بود چه پاداش باید داده شود ، چند اسب یا گاو و چه میزان طلا .بخصوص طلا درتحریک خدایان و مرد روحانی به خدمت بیش از هر چیز دیگر موثر بود . خواندن ادعیه وانجام مراسم فقط وظیفه روحانیون محسوب میشدو مردم عادی ازاین کارمنع شده بودند در سرودهای ودا اغلب خدایان نیز برای رهبری مراسم قربانی واردصحنه میشدند و به کمک کاهن قربانی می آمدند .مثلا" در ۱/۱ (۴) که سرود نیایش به آگنی است نور آگنی بعنوان کاهن اعظم به رهبری مراسم قربانی دعوت میشود.

در ۱/۴ آمده که فقط باکهانت آگنی قربانی به خدایان میرسد .

در ۱/۲ که نیایش به الهه باد وایو (۵) ست میگوید : به اینجا آی که با شوق در انتظارت میباشند . عصاره سرما آماده است .ازآن بنوش و ندایت رابلندکن ایندراو وایو! اینجاست مشروب فشرده بیائید باشادی که سرما شما را طلب میکند .

در ۱۲ ــ ۱/۳ اشوین (۶) به قربانگاه دعوت میشودوهمچنین ناسته و سرواستی (۷) خدایان قدیم آریائی .

درسرودهای ودا پیوسته خدایان تجلیل میشوند و از غضب و قدرت آنهاسخن گفته میشود . درمقابل این خشم و قوت هراس انگیز خدایان ، مردم در احترام توام با ترس و

---

۱ ــ Aghora ۲ ــ Ishana ۳ ــ Feliciencha

۴ ــ مقصود ریگ ودا ماندالای ۱ سرود اول است . شرح اصطلاح ماندالا درآتیه داده خواهد شد . از این به بعد هرجا از ریگ ودا اقتباس گردد به این طریق خلاصه میشود .

۵ ــ Vayu ۶ ــ Ashvin ۷ ــ Serv

وحشت‌بسرمیبرند وبرای جلب‌نظرآنان وفرونشاندن خشمشان به‌تقدیم قربانی میپردازند. از مستی سوما نه تنها قربانی دهندگان که خدایان نیز تحریک شده ، درنبرد تیز چنگ‌تر میگردند .

در ۱/۵۳ به ایندرا خطاب میشود که با مستی سوما قدرت عظیمی بدست میآوردکه در جنگها پیروزیش را تضمین میکند .

در وداها نوشیدن سوما حتی دارای پاداش است وخدایان به شراب نوشان توجه خاصی دارند . ایندرا خود قدح قدح از مشروب سکرآور سر می‌کشد و درحالیکه هیجان مستی او را به وجد وحال درآورده گرز خویش به گردش درمیآورد ، اژدهای وترا (۱) را سرکوب میکند .قربانی‌دهندگان نیزدرحالیکه گاو را برای قربانی آماده میکنند با خدایان هم‌پیمانه میشوند . کاهنان نیز به نمایندگی خدایان مومنین را رهبری میکنند .در ۲/۲۱ اوسیج‌ها (کاهنان قربانی) بوسیله قربانی راه‌عبور از آبها رامی‌یابند و با کمک ایندرا ، به پاداش قربانی که به اوتقدیم میشود ، گنجها ، ثروت ، آسیب ناپدیری ، محبوبیت ، ملاحت‌کلام . . . بدست میآورند .بعبارت‌دیگرقربانی منشاء همه‌نعمت‌ها ورحمت‌ها میشود و کاهن و روحانی تنها واسطه خدایان و خبره برای اجرای صحیح آداب و رسوم قربانی که بدون‌او جلب نظر خدایان میسر نمیگردد . (مذهب شعائری نه دین معنوی و اخلاقی)

ایندرا در سراسر وداها یکی از خدایان مهم آریائی است ولی رفته رفته‌بر اهمیت وارونا افزوده میشود . وارونا و میترا را فرزندان آدیتی (۲) خدای‌روشنائی‌و مادرخدایان می‌دانند .تعداد پسران آدیتی را که به ادیتی‌یا مشهورند (۳) بین‌شش تا ۱۲نامبرده‌اند که مهمترین آنان وارونا و میترا است . بطوریکه قبلا" دیدیم‌ایندرا ، وارونا‌و میترا حتی حدود قرن پانزدهم ق.م دربین آریاهای آسیای صغیرپرستش میشده‌اند .وارونا راخدای آسمان و خدای خود نیز نامیده‌اند که همان اورانوس یونانی است . اهمیت‌وارونا بتدریج بحدی میرسد که بزرگ خدایان ، خداوند جهان میگردد . حدس‌میزنند که افزایش اهمیت واعتبار وارونا در زمانی رخ داده که آریاها بر اقوام بومی مسلط شده ، مستقر گردیده‌اند ، دراین حال خدای عقل و نظام بیشتر مورد توجه بوده است تا جنگ و تخریب . بهمین دلیل نیز وارونا اغلب با رته (۴) که نظام صحیح و معقول است ، همراه میباشد .

درکنار وارونا اغلب به میترابرخوردمیکنیم و میترا ـ وارونا بصورت یک قدرت‌واحد در وداها مورد توجه قرار میگیرند .

میترا نیز یکی از خدایان مشهور آریائی است که به صورتهای گوناگون درهمه این اقوام مورد پرستش قرار گرفته حتی بنام او مذهبی بنام میترائیسم یا مهرپرستی (مهر دینی) از هند تا اروپا پراکنده شده است . بخصوص در اوستا میترا دارای مقام بلندی است . میترای وریک در اوستا میثرا یا میثر ، در پهلوی میتر ، در فارسی مهر شده است .

---

۱ - Verethra
۲ - Aditi
۳ - Aditia
۴ - Rta(Rita)

معنی این کلمه در وداها دوست یا رفیق و همچنین حافظ عهد ومیثاق است . کلمه مهربه معنی محبت نیز اشاره بهمان روشنی و گرمی مهر است . میت ــ ترا (۱) را بمعنی پیوند دوستی یا بشردوستی هم تعبیر کرده‌اند .

کلمه‌مهر در فارسی به خورشید نیز اطلاق میشود بهمین‌جهت آنرا با خدای‌خورشید یکسان گرفته‌اند درحالیکه در اوستا خورشید را هور = خور (۲) و خدای خورشید را هور خشئتا می‌نامیدند (۳) ، کمبه هورشید یاخورشید که هور وخوردرخشند ممعنی‌میدهد ، مبدل شده است . البته رابطه نزدیکی بین خورشید و میترا وجود دارد که باهم تداخل مینمایند . میترا تجسم فروغ و روشنائی آسمان است و خورشید چراغ آسمانی‌بهمین‌جهت گاهی میترا را انوار خورشید نامیده‌اند . تداخل مفهوم مهر وخورشید سبب شده که طلوع و غروب آفتاب را با ظهور و پنهان شدن میترا مترادف دانسته‌اند . در هند قدیم خدای خورشید را سوریه (۴) مینامیدند . درضمن خورشید چشم میترا نیزبوده است .دریونان و روم میترا و خورشیدرا قرین هم‌دانسته و در رم میترا را خورشید شکست ناپذیر (۵) مینامیده‌اند. همراه بودن میترا و وارونا در وداها سبب شد که گاهی وارونا راخدای شب تعبیرنموده ومیترا راخدای روز و نماینده نور و روشنی که این دونیزچون شب و روزپیوسته باهمند .مراسم عبادت میترا و وارونا نیزدربین اریاهای‌وریک باهم‌توام‌بوده است .برخی از محققین به اشتباه معتقدند که اولین بار نام میترا در الواح سلاطین میتانی که قبلا " اشاره شد ، دیده شده است درحالیکه این الواح‌متعلق به قرن چهاردهم ق.م‌میباشدولی زمان تنظیم وداها حداقل قرن هفدهم ق.م است .

این پرستش میتر یا میترائیسم بتدریج توسعه یافته و برآداب و رسوم و اسرار آن نیز افزوده شد . میترائیسم با مراسم قربانی گاو ارتباط نزدیک داشته و در بسیاری ازآثار باقی مانده مجسمه میترا درحال کشتن گاو دیده میشود .

در مراسم قربانی گاو برای میترا ، از مشروب سورما نوشیده و به درگاه خدایان نیاز میکرده‌اند . کاهنان نیز از این مشروب مینوشیده‌اند تا به خدایان تقرب حاصل کنند. نوشیدن خون قربانی و گوشت آن نیز به مومنین قدرت و قوت عطا میکردو روانشان را نیرومندمیساخت . میترا نیز خود از این گوشت وخون بهره‌میگرفت .درضمن سومه را شیره حیات نیزمیدانستند که جاودانی بودن خدایان مرهون آنست . سومه را ماه نیز تعبیر میکردند (کلمه ماه در اوستا ماونگه (۶) بوده است) .

محقق ایرانی هاشم رضی در تحقیقی که‌بعمل آورده از همین قرابت بین ماه و سومه (یا هئومه اوستائی (۷) بهره گرفته وگاو رانیزماه‌تعبیرنموده است واشاره به اسطوره‌ای مینمایدکه خدایان تصمیم گرفتند خدای سوم را بکشند تا شیره‌حیات را ازآن خودساخته و به جاودان ابدی دست یابند و میترا را ماموراین کار ساختند . میترا که موافق‌با انجام

۱ - Mith - tra　　۲ - Hvare　　۳ - Hvare Khshaeta
۴ - Surya　　۵ - Sol invictus　　۶ - Mawngh　　۷ - Haoma

این ماموریت نبود با کراهت به کشتن ماه یا سوم (هوم) که همان گاو است ، پرداخت . درطرح دیگری خدای باد ، وایو ، مامور این کار میشود و او از میترا و وارونا کمک میگیرد . در اسطوره دیگری شیوا کشنده گاو است و بهمین علت شیوا (۱) خدای‌بزرگ‌هندیان را (که تصور میکنند از مذاهب بومیان در معتقدات آنها نفوذ کرده است) مشابه میترا دانستماند . کشتن گاو مقدس و ریختن خون او به زمین موجب زنده شدن‌طبیعت و بوجود آمدن انواع جانوران وگیاهان میشود .میترا هرساله گاو رامیکشد تا خونش جریان طبیعت را برقرار ساخته و از نو زنده سازد . چون در اسطوره‌ها آمده است که میترا گاو اولیه را برای کشتن به غاری برد وازطرفی محل تجمع مهرپرستان درغارهابوده‌است ،اغلب‌مراسم قربانی گاو را در جائیکه خورشید دیده نشود ، مانند غار ، بعمل می‌آوردماند . مهرابه یا عبادتگاه‌های میتراپرستان نیز در نقاط تاریک بوده است (۲)

در اوستای متاخر ارزش این مهر فزونی یافته وپس ازاهورامزدابلندپایه‌ترین‌ایزدان میگردد . بنظر من این اثر همان میتراپرستی است که پس از زرتشت مجددا " رواج یافته است . میترائیسم نه درایران که در سراسر جهان قدیم منتشر شدوتا قرن چهارم مسیحی در اروپا رواج داشت . بسیاری از آداب وشعائرمسیحیان اقتباس ازآئین مهرپرستی است . مهرابه‌ها یا عبادتگاه‌های مهرپرستان را در زیر کلیساهای قدیمی کشف کردماند که نشانه نفود این آئین در اوایل مسیحیت است .

در ایران میتر ایزد جنگ وپیروزی نیز بود و در نبردها از او یاری میجستند . او همچنین ایزدفروغ و روشنی ،قدرت و تسلط ، پیمان و میثاق وحافظ خانواده وکشور ،ایزد داور در روز رستاخیز ، ایزد راستی و واسطه میان خدا و بشر است . میتر یاری دهنده افتادگان و حامی گله‌ها وچارپایان است . مقام میترا در اوستای متاخرتاجائی افزایش می‌یابد که در مهریشت " اهورامزداسروری ونگهبانی مردم را به‌او می‌سپرد تا هم در این جهان و هم در جهان پسین ، این بزرگترین ایزدان فرمانروا باشد " .

میتر ــ اهوره ، شبیه میترا ــ وارونادراوستانیزدیده میشودکمباهم‌یاوردرماندگانند .

---

۱ - Shiva

۲ - همه اسطوره‌ها ومذاهب ابتدائی در آغاز پیدایش دارای مفهوم اجتماعی بوده و جنبه‌های مردمی و مفید داشته است . همین اسطوره میترا و افسانه‌های وابسته به‌آن نیز دارای جهات جالبی است که درجوامع بدوی وابتدائی بصورت عامل محرک وسازنده اثر مینموده است . ولی همه این اسطوره‌ها زمانیکه بصورت پایه و بن کلیسائی درآمده و بـه تشکیلات وتولی و واسطه آلوده گردیده است مبدل به بلای اجتماعات و سد حرکت مردم شده است . دراین حال هدف و اصل و ریشه ازمیان رفته وتنه وشاخه‌های آن‌خشک و فاسد و پوسیده شده وبصورت باری برجامعه تحمیل گردیده است .دراین‌هنگام تشریفات وآداب جای هسته مردمی را گرفته و کلیسا به کمک کاهن وکشیش و روحانی خودبه تحمیق مردم پرداخته است .

جشن مهرگان در ۱۶ مهر یا میتراکانا یکی ازجشنهای مهم ایرانیان بوده استودر سراسر مناطقی که میترائیسم رواج داشته به آن عمل میشده است. در روم تولد میترا را در ۲۵ دسامبر جشن میگرفته‌اند که کلیسای مسیحی این جشن را به روز تولد مسیح مبدل ساخته است. در ایران قدیم جشن مهرگان را بغ‌یاد مینامیدند. بغ یا بگه بمعنی خداست و بغ یاد جشن خدای مهر است.

آریاها غیر از ایندرا ــ میترا ــ وارونا ــ آگنی به خدایان فراوان دیگری نیز معتقد بودند و برای عناصر و پدیده‌های طبیعت نیز خدایان متعددی می‌پنداشتند بنا به یک روایت هرودوت (اواخر قرن ششم ق.م) ایرانیان بت پرست نبوده‌اندو از خدایان شکل و صنم نمی‌ساختند. باتکیه به این روایت بسیاری ازمحققین معتقد شده‌اند که اصولا" آریاها با مجسمه و شکل ساختن از خدایان موافق نبوده‌اند. بنظرمن‌این برداشت صحیح نیست زیرا اولا" هرودوت در سراسر ایران به کاوش نپرداخته و ثانیا" او زمانی به ایران سفر کرده‌است که تحت تأثیر مذهب مزدیسنا، که مخالف بت پرستی است، صنم سازی تقریبا" ازجامعه ایران رخت بربسته بوده است ولی اگر به وداهای قدیم مراجعه کنیم خواهیم دید که خدایان آنان بشکل انسانها درمی‌آیند. ما حتی دردوران هخامنشیان پس از داریوش به مجسمه پرستی در ایران برخورد می‌کنیم و بطوریکه شرح داده خواهد شد معابدی برای آناهیتا و میترا با مجسمه آنان ساخته میشود.

هنگامیکه ایرانیان پس از زرتشت رفته رفته به دین قدیم آریاها سوق داده میشوند ستایش ایزدان فراوانی مانند ایزد آب، آتش، خورشید، ماه زمین، آسمان ... و نیروهای طبیعی مجددا" برقرار گشته و صدها خدایان دیگر درکنار میترا، ائیریمن، هاوما ورترغنه (بهرام)، نئیریوسننه، وایو، اوسته، اناهیتا .... که مشترک بین آریائیان بوده است ستایش میشوند.

چون قدیمی‌ترین آثار مضبوط آریاها سرودهای قدیم ریگ وداست، لذابرای توجیه مذهب آنها بهترین منبع بشماز میرود. درضمن اوستای قدیم ومنابع دیگری که قبلا" به آنها اشاره شد ما را در تحقیق مذهب آریاها یاری مینماید.

توجه!

قبل از ادامه این فصل باید توجه خوانندهٔن را به یک مسئله جلب نمایم. تلفظ صحیح اصطلاحات واسامی باستانی ورائی و گاتائی واوستای‌قدیم‌احتیاج به الفبای‌خاصی دارد و حروف معمولی لاتین برای اینکار رسا نیست. در رساله‌های تحقیقی غرب حروف خاصی انتخاب شده است که متاسفانه در دسترس من نیست. برای نمونه من چند سرود زرتشت را در آغاز شرح پیام او پیوست مینمایم که با این حروف چاپ شده‌است. یکی از حروف بسیار معمول در این جملات "ا" است که چون در چاپ بکار بردن آن به سادگی میسر نیست من برای مشخص کردن آن در آخر کلمات حرف هـ را به آن افزوده‌ام. مانند هوره، شه، ورتره، .... که در همه جا مقصود همان فتحه است. در اغلب کتب بجای (آ) حرف (ا) بکار رفته مانند (هورا ــ اشا ــ ورترا، که در اصل اختلافی نیست).

فصل دوم زرتشت

۱ـ نام زرتشت

در فصل گذشته دیدیم که تشابه زیادی درمعتقدات همهاقوام آریائی از هندتا اروپا وجود داشته و پولی‌تئیسم (پرستش خدایان متعدد) ، پرستش عناصر طبیعت توام با نیاپرستی و مذاهب ابتدائی ، دین مشترک آنها بوده است .

در ایامی بسیار دور حادثه عجیبی در بین این مردم بدوی و ساده‌روی‌میدهد که پس از گذشت هزاران سال هنوز عظمت آن مورد بحث محققین بزرگ جهان است .

در فضائی که کاهنان ، ساحران وآتشبانان بی‌شمار به بهانه وساطت صدها خدا و خدای نما مردم ساده را گوسفندوار به کنار قربانگاهها ، معابد وآتشکاهها می‌کشیدندو با اورادوآداب واعمال اسرارگونه به‌جلب‌توجه قدرتهای‌ساختگی‌مافوق‌بشری‌تظاهرمینمودند . درمحیطی که انسانها با وحشت وهراس به هر پدیده طبیعی مینگریستند و در هر گوشه‌ای به انتظار برخورد با موجودات عجیب و مافوق‌الطبیعه‌ای بودند . در دورانیکه بشر خود را اسیر نیروهای خارق‌العاده و رام نشدنی میدانست وامیدوار بود سرنوشت خویش رابا رشوه دادن به خدایان با واسطه دلالان و معرکه گیرانشان ، بهبود بخشد . در جامعه‌ایکه شرک و بت‌پرستی ، نیایش مردگان و هراس از زندگانی با خرافات و شعائروآداب بدوی آمیخته شده بود . . . . . . ابرمردی ظهور میکند که پیام نافذو یگانه توحیدیش و صدای پرطنین حق پرستیش مرزهای زمان ومکان را درهم میریزد و از لابلای قرون واعصارتاریخ را درمی‌نوردد وبه فضاها ومکانهای دور پراکنده میشود . او مبشر سرور و صفا و راستی و محبت بود و مبلغ اراده واختیار و کار و فعالیت ، وبران شد که سرنوشت بشر را ازکف اختیارخدایان و کاهنان ، رمالان وسرداران وسردمداران بمدرآورد و در دستهای پرتوان و سازنده انسانهای راست پندار و راست کرداری که‌جز در مقابل حق سر فرود نیاورند ، قراردهد . پیام‌این راست‌دین ستایشگر حق چنان برتر از سطح فکر واندیشه مردم آنزمان بود که نه تنها پیام آور از خانه و کاشانه خویش رانده شد که هنوز پس از گذشت هزاران سال آنها که خود را پیرو او می‌دانند کمتر به حقیقت افکارش آشنا میباشند . سرودهای مذهبی که از اعصار بسیار قدیم بنام گاتاها برجای مانده است بخشی‌از پیام بزرگمردی بنام زرتشت است که با رسالتش انقلاب فکری عظیمی پایه‌گذاری شد وهرچند به ظاهر

پیروان بسیار نیافت ولی مستقیم و غیرمستقیم در بسیاری ازمکاتب فکری و مذهبی دورانهای بعد اثر خود را بجای گذاشت .

آریاها احساسات و عواطف و معتقدات خود را بیشتر در لباس شعر و سرود نمایان می‌ساختند و گفتار منظوم از هنرهای جالب آنان بشمار میرفت . بخصوص میتولوژی و اسطوره‌های مذهبی وفولکلوریک خویش را بصورت حماسه و شعر میسرودند که حفظ کردن و انتقال آنها نیز بسیار آسانتر صورت میگرفت . سرودهای ریگ ودای آریاهای هند از قدیمی‌ترین نمونه‌های این اسطوره‌ها و معتقدات مذهبی منظوم است که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد . حماسه‌های همرشاعراسطوره‌ای یونان نیزنمونه دیگری از این بیان شاعرانه معتقدات مردمی است . اشعارنغز و دلکش گویندگان قدیم پارسی راکه در ادبیات جهان بی‌نظیر است ، میتوان نشانه‌های جوان‌تری از این هنر آریائی دانست .

گات یابزبان اوستای قدیم‌گاتا (۱) بمعنی سرود است ودر زبان سانسکریت یازبان آریائیان هند ، نیز همین مفهوم را دارد . در پهلوی یا زبان ایرانیان دوران‌ساسانی نیز گات (۲) بمعنی سرود بوده است .

نام حقیقی زرتشت به آنگونه‌که درگاتاهاآمده زرتوشتره اسپیتامه است (۳) (لسنا. هات ۲۹ بند ۸) .

یونانیان زرتشت را زروآستر (۴) می‌نامیدند و معتقد بودند که این نام را کلمه آستر یا استر (ایستار) بمعنی ستاره مشتق شده و مفهوم آن ستاره شناس بوده است .

دیوژن لرسیوس نویسنده یونانی (۵) ازقول دینون کهپسرش تاریخ‌نویسی ازهمراهان اسکندربود (اواخر قرن چهارم ق.م) (۶) نقل میکند کهنام‌زرتشت از نظر ادبی بمعنی ستاره‌پرست است . هرمودورس (۷) یکی از شاگردان آکادمی‌افلاطون (قرن‌چهارم ق.م) نیز عقیده بالا را تائید کرده است .

پروفسور گیگر خاورشناس مشهور آلمانی (۸) معتقد است که برخی از یونانیها نام او را ترکیبی از کلمات زئیرا به معنی نیاز و استر (۹) بمعنی ستاره میدانستندکه رویهم مفهوم آنکه به ستاره نیاز میبرد داشته است . بهمین جهت گاهی‌هم‌زرتشت را استروتوتم یا فرمانروای ستارگان مینامیدند .

افلاطون فیلسوف و دانشمند شهیر یونانی (۳۴۷ — ۴۲۷ ق.م) زرتشت را خادم اورمازس (۱۰) یا اورمزد و درجائی نیز او را پسر اورمازس نامیده است .

پروفسور هوزینگ آلمانی (۱۱) نام او را از دو کلمه زئوترا (۱۲) بمعنی نیازدهنده و واستر (۱۳) بمعنی چراگاه مرکب دانسته و نتیجه میگیرد که زرتشت بمعنی مالک مزرعه

۱ — gatha	۲ — gas	۳ — Zarathushtra Spitama
۴ — Zoroaster	۵ — Diogen Laertius	۶ — Deinon
۷ — Hermodoru	۸ — Geiger	۹ — Zaathra-astar
۱۰ — Oromozes	۱۱ — Huesing	۱۲ — Zauthra
۱۳ — Vastra		

شایسته برای نیاز است .

کازارتلی (۱) اسقف سالفورد نام زرتشت را بمعنی شخم کننده با شتر تعبیرمیکند .

بیلی (۲) دانشمند انگلیسی زرت ـ اشتر یا آنکه شتر را میراند معنی مینماید .

یوستی (۳) محقق آلمانی این نام را مرکب از زر بمعنی زرین و استر یا ستاره دانسته و آنرا ستاره زرین تفسیر میکند .

زولتسر شرق شناس آلمانی (۴) نام زرتشت راصاحب شتر زرین تفسیر میکند .

جکسون (۵) دانشمندانگلیسی معنی این‌نام را دارنده‌شترپیریاخشمناک میداند .

تیل (۶) آریاشناس هلندی ستاره زرین را ترجیح میدهد .

راولینسون (۷) مستشرق معروف انگلیسی معتقد بود که اصل این نام زیرو ـ ایستار (۸) و سامی بوده است بمعنی آنکه از نسل ایشتار (خدای سامیان) میباشد !!

بویس (۹) مستشرق انگلیسی نام‌زرتشت را آنکه شتر را میراندیاآنکه‌شتر را اداره میکند برداشت کرده است .

مارتین هاوگ (۱۰) مستشرق آلمانی‌معتقد است‌که این کلمه دراصل جارات ـ اوتارا بوده است که به سانسکریت ستایش کننده عالی معنی میدهد .

ماکس مولر دانشمند آلمانی‌الاصل استاد آکسفورد (۱۱) صاحب شتر جسور تعبیر میکند .

اشپیگل (۱۲) محقق شهیرآلمانی نام زرتشت‌را عذاب‌دهنده‌شتران ! توجیه مینماید .

هینتس (۱۳) دانشمند و مستشرق آلمانی عقیده دارد که شتر درقدیم ازچارپایان اهلی بوده است که در باکتریا تربیت میشده و نام زرتشت مسلما" با نام شتر ترکیب شده است . این نام مشخص آریاهای شرقی است . درتخت‌جمشید رلیفی وجود دارد که هدیه آورندگان راازسرزمینهای‌مختلف تحت‌نظر شاهنشاه ایران نشان‌میدهد .در این سنگ‌نقش چهارقوم‌ازشرق ایران‌نقش شده‌اندکه عبارتندازباکتر ،هارایور ،خورازمیرو آراخوزیر (۱۴) وهمه این اقوام که دراطراف خوارزم قدیم یا محل ظهورزرتشت‌میزیسته‌اند ،شتر رابعنوان هدیه تقدیم می‌کنند . پس به یقین میتوان گفت که نام زرتشت مربوطه به اوشتره (۱۵) یا شتر میگردد .

بارتولومه ابتدا معتقد بود که نام‌زرتشت ازدوکلمه‌زرت ـ و اشترا ترکیب‌شده و آنکه به‌آبادانی مرتع تمایل دارد معنی میدهد و یا دارنده مرتع با گیاهان قابل فدیه و نیاز ولی بالاخره معتقد میشود که نام زرتشت باید مسلما" از کلمه شتر ترکیب شده باشد و مینویسد " بنیان گذار مذهب ایرانی یک نام کاملا" وطنی و خانه درآمد دارد واتفاقا "به

---

۱ - Gasartelli
۲ - Bailey
۳ - Fr. Justi
۴ - Fr. Zolzer
۵ - Jackson
۶ - C.P.Tiele
۷ - Sir H.G.Rawlinson
۸ - Istar
۹ - M.Boyce
۱۰ - M.Haug
۱۱ - M.Mueller
۱۲ - Fr.Spiegel
۱۳ - Walter Hinz
۱۴ Bakterer,Haraiwer,Khorzmier,Arakhozier
۱۵ - Ushtra

همین جهت بایدآنرا اصیل دانست " (۱) او معتقد است که یک چنین نامهائی در شرق ایران مرسوم بوده است آلتهایم نیز معتقداست که حتی در دوران اسلام نیز شتران بلخ معروفیت داشته وموطن زرتشت مهمترین منطقه تربیت شتر در عهد قدیم بوده است . ارتباط نام زرتشت ، با شتر قطعی است .

برودبک (۲) دانشمند انگلیسی آنرا ستاره طلائی تعبیر میکند .

کرن (۳) محقق آلمانی معتقد است این کلمه از اوش (۴) بمعنی درخشیدن و زر به معنی طلائی مشتق شده و معنی درخشش طلائی میدهد . شدر معتقد است که از زمانهای بسیارقدیم مهمترین محل تربیت شتر درباکتریا بوده است و زرتشت در منطقهای میزیست که شتر بسیار اهمیت داشت و لذا نام او یقینا " با شتر ارتباط دارد .

اعراب نام زرتشت را زر ــ وشت یا سلطنت زرین تعبیر کردهاند !

وبالاخره محققین زرتشتی نظیر آذرگشسب و پوروالا بهخیال آنکه ارزش پیامبرخویش را بالا برند چنین تعبیر میکنند که نام اصلی زرتشت اسپیتامبوده وهنگامیکه به پیمبری مبعوث گردیده است لقب زرتشت به او اعطاشده است . این نام ترکیبی است از اوشی بمعنی سوزاندن و درخشیدن و زر بمعنی زرین وطلائی . گاو وحشی در بین هندوان اوشترا نامیده میشود زیرا دارای رنگ سوخته است . ازاین توجیه نتیجه میگیرند که زرت اوشتر یعنی کسی که چهرهاش از نورخدا درخشان است و بعبارت دیگر هالهای ازنوربرگردچهره اوست . در پردهها و اشکالی که از زرتشت ارائه میدهند این نظر منعکس گردیده و او را چون مقدسین مسیحی و امامزادههای ایرانی ، باهالهای از نور نقش میکنند .

دلیل دیگر هم براین مدعا ارائه میشود و آن اینست که به عیسی پس از بعثت لقب کریستوس داده شد .

آذرگشسب مینویسد " اسفنتمان پس ازرسیدن به مقام پیمبری با کنیه زرتشت مفتخر گردید . بنابراین سخن نامعقول است اگر بگوئیم پیمبر پس ازرسیدن به چنین مقام والای روحانیت ، به لقب دارنده شتر پیر یا زرد رنگ ، مفتخر گردیده است ".

او به غربیان انتقاد میکند که ندانسته زرتشت را با شتر وحیوان گردندراز مربوط ساختهاند ! ! و بالاخره نتیجه میگیرد که :

" زرتشت دارای مفهوم کسی که چهرهاش از نور خداوندی روشن است و هالهای از روشنائی گرد سرش میدرخشد میباشد " . آذرگشسب مینویسد " شتر حیوانی نبود که در بین آریان های ایرانی اهمیتداشته باشدتا دارنده آن بخود مباهات کند . . . بنابراین دارنده شتران زرد رنگ و پیر و خشمگین هیچ چسبندگی با نام پیمبر ایران ندارد " .

تذکر . در توجیه شخصیت ،مکان و زمان زرتشت کمی به تشریح سخن گفتهمیشود . متاسفانه بخصوص دراین موارد قابلاهمیت تجزیه وتحلیل دقیقی وجودنداردواغلب فقط به اظهار نظرهائی اکتفا میشود .خوانندگانیکه به تحقیق نظری ندارند کافی است فقط به نتایج هر فصل توجه نمایند .

۱ – Hat einen ganz hausbackenen Namen

۲ – Brodbeck

۳ – Kern

۴ – ush

نتیجه

من بخصوص به تعبیرها و برداشتهای مختلف اشاره کردم تا خوانندگان توجه کنند گاهی اوقات چگونه حتی اهل تحقیق نیزتحت‌تاثیر پیش داوریهای نابجا مسائل را غامض و پیچیده میسازند و بقول معروف لقمه را از دور سر خود به دهان میبرنـد . درحالیکـه راه حل‌های ساده و بدیهی اغلب بسیار صحیحتر و منطقی‌تر است و زودتر ما را به هدف نزدیک میسازد . آیا چه لزومی دارد کلمه مشخص و معینی را که درتنهامدرک قابل‌اعتماد ذکر شده تغییر شکل دهیم و به منظور تحمیل نظر خاصی تفاسیر غریب برای توجیه خود کشف کنیم و یا به امید اهمیت دادن به زرتشت افسانه‌پردازی کنیم واو راچون پرده‌های قدیم تعزیه خوانی وآدمکهای کلیسائی با هاله‌ای از نور مجسم سازیم ؟

من در مقدمه این رساله نیز خاطرنشان ساختم‌که چنین ابرمـردانی عظمتشـان در کلامشان نهفته است و نور و درخشش آنها در پیامشان منعکس گردیده و هرگز به چنیـن بازارگرمی‌ها احتیاج ندارند .آیا موسی ومحمد نامهای قابل احترامی نیستند ؟درتورات‌و قرآن نام پیمبران چگونه ذکر شده است ؟ اشتباها " به نام عیسی اشاره میشود که پس از نبوت لقب‌کریست یافته است .چه کسی‌چنین نامی‌به او عطا کرده ؟ اولا " این نام یونانی است نه عربی .ثانیا "مسیحیان معتقدند که عیسی پسرخدا و خود خداست و قبل از تولد با خدا و در خدا بوده است از نظر انجیل پس به ثبوت نمیرسد که کنیه رسالت بدسـت آورد .ثالثـا " کریستوس (۱) ترجمه کلمه مسیا و مشیاست که به عبری به معنی مسیح شده است و معرف یک تشریفات مذهبی است نه یک لقب افتخاری . نام مشیا در تورات قرنها قبل از عیسی ذکر شده و او را نجات دهنده‌ای خوانده است که قوم یهودرانجات خواهد داد . یهودیان معتقدند که مشیا پادشاهی است از نسل داود که عظمت قوم یهود را بـه آنهابازخواهد گرداند وکلیسا از این نام بهره گرفت و اسطورمسیح را ابداع‌کرد .مسیحی کمهیچ پایه تاریخی و واقعی‌ندارد .حتی درتورات به کوروش،رهاسازنده یهودیان ازیوغ بابلیان ، مسیح یهوه نام داده شده است . اناجیل کلیسا ، بطوریکه میدانیم نوشته عیسی یا حواریون فرضی او نیست بلکه روایاتی است که بیش‌ازیکقرن پس از تولد خیالی عیسی

---

۱ - Christos

تحریر کردیده و هیچگونه پایه تاریخی ندارد و نمیتواند مورد استفاده قرار گیرد . ولـی اگرهم اناجیل را مورد استفاده قراردهیم باید دقت کنیم که دراین روایات‌درباره عیسی کزارش داده میشود و در کاتاها این زرتشت است که سخن میگوید وقابل قبول نیست کـه پیمبری لقبی را که بعدهابه‌او داده‌میشود در زمان حیاتش بکارگیرد . این‌مصلحین بزرگ که‌از مردم و بامردم‌بوده‌اند نامشان نیزمردمی است وبقول بارتولومه خانه‌درآمد و وطنی واصیل است . پس بهتر است به واقعیت توجه کرده ونام زرتشت را آنگونه که در کاتاهـا آمده و با زمان و مکان زادکاه‌او سازش دارد ، توجیه کنیم .

درجامعه رمه‌دارسه هزارسال قبل که چارپایان و رمه بزرگترین‌سرمایه کوچگران بود ، اغلب اسامی‌شان بانامهای این حیوانات اهلی‌ترکیب میشده است ،نام گاو و اسب و شتر ، که سه عامل اصلی‌در زندگانی‌مردم‌خوارزم و باکتریا ،زادگاه زرتشت ،بوده است درترکیب نامهای این مردم‌به فراوانی بکارگرفته میشده است .در اوستا و حتی کاتاها ما به نامهای مرکبی در ارتباط با اسب مانند :

(ارجاسپ) ارجت اسپه (۱) یا صاحب اسب راهوار . اوروانت اسپه (لهراسب) پدر ویشتاسپ بمعنی تیز اسب (۲) پوروش اسپه (۳) پدرزرتشت بمعنی‌دارنده اسب سیاه سفید یا خاکستری ویشتاسپه(۴) حامی مشهور زرتشت یا دارای اسب سرکش جاماسپه(۵) ازپیروان برجسته زرتشت یا دارنده اسب اصیل هچت اسپه (۶) جد زرتشت + دارنـده اسبان زیاد هواسپه (۷) داونده اسب خوب چتوراسپه (۸) آنکه چهار اسب بر کـردونی دارد کرشاسپه (۹) صاحب‌اسب‌لاغر هباسپه (۱۰) صاحب‌اسب‌اصیل وزاسپه (۱۱) صاحب اسب بزرک .

در ارتباط با گاو مانند :

دوغدوه بمعنی دوشنده شیر گاو نام مادر زرتشت(۱۲) هوگووه یا صاحب گاو خـوب نام‌فامیل فرشوشتر و جاماسب(۱۳) گومین صاحب گاومیش(۱۴) پرشت‌گوه یـا دارنده کـاو ابلق(۱۵) .

و مرکب از اسم شتر :

فرش اوشتره یا صاحب شتر تیز و درخشان ویاجسور از پیروان مشهور زرتشت(۱۶) . اروا اوشتره (۱۷) بمعنی آنکه شترش نمی‌غردو هو اشتره یا صاحب شترخوب(۱۸)

نامهای فوق نمونه‌هائی از ترکیب اسامی دوران رمه‌داری است که در شرق‌ایران وبه خصوص مناطق خوارزم‌تا خراسان امروز رواج کامل داشته‌است . برخلاف نظر آذرگشسب

---

۱ — Arjataspa
۲ — Aurvantaspa
۳ — Pourush-a.
۴ — Vishtaspa
۵ — Jama-a
۶ — Haechat-a.
۷ — Hva-a.
۸ — Chatvar-a.
۹ — Keresh-a.
۱۰ — Heda-a.
۱۱ — Vaz-a.
۱۲ — Dughdhava
۱۳ — Hvogova
۱۴ — gavayan
۱۵ — Parashtgav
۱۶ — Ferasha-ushtra
۱۷ — Arava-oshtra
۱۸ — Vohu-ushtra

شتر درمسکن زرتشت‌بسیاراهمیت‌داشته وبنابه استدلال‌صحیح‌هینتس، شدر،آلتهیم ...
اصولا "این منطقه مهمترین سرزمین تربیت شتـردرعهدباستان بوده است .ترکیب‌نامهای خاص و اسامی‌افراد با اسب و گاو و شتربرای بالیدن‌به‌این‌چارپایان نبوده‌است و بطوریکه در بالا دیده شد نمیتوان کفت کسی به اسب لاغر خود افتخار میکند بلکه‌این یک عادت و رسمی بوده است که‌امروز برای مردمان قرن بیستم هضم آن شاید ثقیل باشد. در بین ژرمنهاو آلمانهای کنونی‌بسیاری‌ازنامهاباااسامی‌گوزن ــ گاو ــ خرگوش ــ کبوتر ــ ماهی ... ترکیب شده است (که ممکن است برای ما و حتی خود آنها امروز قابل تفسیر نباشد) .

نام زرتشت ــ اوشتر که در گاتاها به صراحت ذکر شده مسلما " ترکیبی است‌با نـام شتر و میتواند همان دارنده شتر زرگون باشد ، همانگونه که فرش‌اوشتره در گاتاها مسلما " با این نام ترکیب شده‌است . فرشه‌را در گاتاها بمعنی درخشنده، شفا داده‌شده تعبیـر کرده‌اند (مونا ــ هومباخ ــ انیزلر) و برخی نیز جسور و تیز . آذرگشسب که خود به نام فرشوشتر و قرابت آن با نام زرتشت متوجه است مینویسد " در اوستا فقط بنام دو نفـر برخورد میکنیم که با اوشتر ختم میشود و این دو یکی زرتشت و دیگری فرشوشتر (فرش اوشره) است و در هردو مورد اوشتره معنی روشنائی را می‌بخشد" . حال اگر به زرتشـت به دلیل پیمبریش لقب آنکه درسرش هاله‌ای ازنور است داده شده به فرش اوشره چه کسی و بچه مناسبت کنیه درخشندگی و نورانی شدن داده‌است ؟ . باری واقعی‌ترین تعبیـری که میتوان برای نام زرتشت کرد ارتباط با شتر داشته و بطوریکه ذکر شدصاحب شترزرگون بسیار به حقیقت نزدیکتر است . در پیام زرتشت کوچکترین نشانی از ستاره پرستی‌یاحتی احترام و توجه به ستاره نیست حال چه دلیل دارد که نام او را ازصورت اصلی‌خارج‌کرده با ایشتار و استار و استر توام سازیم و از این ستاره زرین ، ستاره پـرست ، فرمانـروای ستارگان... اختراع کنیم و یا مانند راولینسون حتی او را از نسل ایشتار و یـک سامـی بسازیم !! مثل اینکه بگوئیم نام محمد در اصل مه‌ــ آمد به زبان‌پارسی ازماه‌آمده است و او از نسل ماه‌ایرانی است ؟! . در هرحال همه‌این ابداعات مزرعه‌دار ،سلطنت زرین جارات اوتارا ، زئوتر و اشره.... ابداعاتی است که با اصل ترکیب و شکل ومعنـی نـام زرتشت تطبیق نمی‌نماید . اسپنبامه برخلاف برداشت برخی از محققین ایرانی نام اصلی زرتشت نیست بلکه نام خانواده زرتشت میباشد و آنرا بسیار سفید و پاک معنی کرده‌اند . اسپیته بمعنی سفید است و در سانسکریت چو تیره است . اگر زرتشت لقب او باشد پس از بعثت ، چـه کسی ایـن کنیه را به اوعطاکرده است ؟ اگربخواهیم بپذیریم که اهورامزدا به او کنیه نورانی داده است‌پس میبایستی درگاتاها قبل ازاین که به رسالت خوانده شود با نام اسپیتـه از او نامبرند . در سرود ۲۹ که صحنه بعثت اوو چون نمایشنامه‌ای طـرح میشود (درآتیه بحث خواهد شد) اهورامزدا سئوال میکند که چه کسی رابرای انجام‌این کارمی‌شناسید .و هومن یا عقل کل و خردپاک به اهورامزدا پاسخ‌میدهد که ما یکی را بنام

زرتشت می‌شناسیم که قادر به انجام چنین وظیفه است. بصورت دیگر هنوز زرتشت مبعوث نشده و بیان شیرین و وسیله ابلاغ پیام را نیافته است. اگر نام واقعی او اسپتیامه بود باید گفته‌میشد: کسی را در اینجا بنام اسپتیامه می‌شناسیم و اهورامزدا پاسخ میداد. ما به او شیرینی بیان میدهیم و لقب زرتشت را به او اعطا می‌کنیم.

همچنین در ۴۳/۷ هـ که وهومنه قبل از بعثت زرتشت بسوی او می‌آیدو از او سئوال میکند و بقول خود آذرگشسب " زمانی را نشان میدهد که زرتشت در گوشه‌ای از خلوت و رویای اندیشه فرو رفته، راجع به مسائل مختلف فکر میکند که چه کسی هستی یا نژاد و تبارت از کیست؟ چه راهی خواهی رفت؟ . . . زرتشت پاسخ میدهد . . . آنگاه گفتم منم زرتشت، اوکه هنوز ازخود میپرسد توکیستی و تبارت چیست، یعنی زمانیکه‌بقول آذرگشسب هنوز در تردید بسر میبرد. حال دراین حال خودش به خودش میگوید: منم جناب‌هاله نور بسر!! مسلما " اگر نام اصلی زرتشت اسپتیمه بود در درددل خود به خویشتن نام واقعیش را ذکرمیکرد (گفتگو با اندیشه پاک مقصود درخودفرورفتن و به خود پاسخ دادن است).

درسرود ۵۳/۳ آمده که دختر زرتشت پوروچیست (۱) از دودمان هجت اسپه و از خاندان اسپتیامه است و این ترجمه و تعبیر خود آذرگشسب میباشد یعنی اسپتیمه نام خاندان زرتشت است نه نام اصلی او.

زرتشت را در مکانها و زمانهای مختلف به نامهای زرتشت، زرتـوشت، زردشت، زرتوشترا، زاراوس، زراوسترا، زاراآدوس، زاراهوشت، زردوهشت . . . نامیده‌اند ولی نام واقعی او همان است که به صراحت در گاتاها ذکر شده و آن زرت اوشتره یامخفف آن زرتشت است بعنوان آخرین کلام در این بحث تکرار می‌کنم:

عظمت نام زرتشت درهمان مردمی و معمولی بودن آنست که درضمن دلیل واقعی بودن آن نیز میباشد، همانگونه که نام موسی و محمد چنین بوده است و مسلما " اگر از عیسای واقعی نیز اثری بجای میماند او هم جز عیسی نامی نداشت و برای خود کنیه و لقبی برنمی‌گزید. اگر زرتشت خود خویشتن را چهره نورانی و دارای هاله مقدس مینامید مسلما " میبایستی در شخصیت و حتی وجود او شک کرد.

تذکر: من در برداشتهای خود به مسئله‌ای برخورد کردم که توجه به آن شاید مفید باشد. در گاتاها از چند نامی که بکار رفته دونام با اسپه ترکیب شده و دونام با اوشتره. ولی در یشتها ترکیب با اسپه بسیار زیاد دیده میشود درحالیکه ترکیب با اوشتره نادر و با گاو خیلی کم است. در بررسی‌های آتیه خواهیم دید که گاتاها متصل به زمانهای دور وهنگامی است که اقوام آریائی هندو ایرانی باهم میزیسته‌اند. و یشتها متعلق به دورانهای بعد و پس از مهاجرت اریاها به ایران تنظیم گردیده است. اسب بصورت یک وسیله اصلی

Pouruchista - ۱

سواری ، بخصوص در جنگها ، از هزاره اول ق.م اهمیت بسیار یافت و بخصوص در مناطق پست و بلند از شتر و گاو نمیتوان چون اسب بهره گرفت . اگر گاتاها دردشتهای شمالی باکتریا و خوارزم شکل گرفته باشد (۱) و یشتها در شمال خراسان و دامنه‌های البرز ، و اگر گاتاهامتعلق به حدود ۱۵ قرن قبل ازمیلادویشتها به‌هزاره ق.م به بعد ، میتوان به علت اینکه ارزش اسب برشتر و گاو افزونی گرفته و دریشتها نامهای مرکب با کلمه اوشتره نایاب شده است پی برد وآنرا توجیه نمود .

۱ – دریاچه آرال در شمال شرقی خوارزم قدیم است .

۲ـ محل ظهور زرتشت

درباره موطن زرتشت نیز نظریات محققین یکسان نیست .

نیبرگ معتقد است که موطن اصلی زرتشت خوارزم بوده است و گاتاها در شهر ری یا راگا نوشته شده است. زرتشت ابتدا در کنار رود سیحون میزیسته و از آنجا فرار کرده ، به کنار رود جیحون مهاجرت نموده است ولی رفته رفته دین او به شهر ری رسیده و این شهر مرکز روحانی مذهب زرتشت گردیده است. درتمام ایالات باستانی ایران پنج رهبر ، رئیس وجود داشته بنام رئیس خانه (۱) رئیس خانواده (۲) ، رئیس قبیله (۳) ، رئیس ایالت (۴) و رئیس روحانیت (۵) . در راس ریاست ایالت و روحانیت ، یکنفر بوده ، و او را زرتوشتروتمه مینامیده اند . (۶)

بارتولومه زادگاه زرتشت را شمال غربی ایران میداند که مکتب خود را در آذربایجان پایه گذاری کرده ، سپس مجبوراً" به شرق ایران منطقه شمال خراسان فرارنموده است . او سپس درقلمروحکومت ویشتاسپ مستقرشده است . دین زرتشت ازاین ناحیه به سرزمینهای دیگر نفوذ یافته است . بارتولومه به اتکاء نامهائی که در اوستا بکار برده شده و انطباق آنها با موقعیت کنونی مسلم میداند که منطقه گسترش زرتشت در اطراف دریاچه هامون و شمال افغانستان بوده است .

پروفسور گلدنر (۷) شرق شناس شهیر آلمانی نظریه شبیه بارتولومه اظهار میدارد مولتون معتقد است که زبان گاتاها لهجه قدیمی بسیار خاصی است که متعلق به منطقهای بین پارتیا وایندوس میباشد که میتوان تقریباً" سیستان کنونی رادرنظر گرفت . این لهجه بسیار نزدیک، به زبان وداهای قدیم است پس باید در منطقهای بسیار نزدیک به اقوام ودیک شکل گرفته باشد . سیستان قدیم درضمن برای رمهداری و زراعت بسیار آمادگی داشته و به فضای گاتاها بسیار نزدیک است . او زرتشت را متعلق به این منطقه حدس میزند .

جکسون نیز نظری شبیه بارتولومه اظهار مینماید ومعتقد است پدر زرتشت اهل

---

۱ ـ نمانوپئیتی (مان پت)   ۲ ـ ویس پئیتی (ویس پت)
۳ ـ زنتوپئیتی (زند پت)   ۴ ـ داخیو پئیتی (دهبد) و دهیوپتی
۵ ـ ماکوپئیتی (موبد)   ۶ ـ Zarathushtrotema
۷ ـ K.Geldner

آذربایجان و مادر او آزری بوده است و زرتشت مجبـورشده به شرق ایران‌مهاجرت کرده و کاتاها را در شرق تنظیم نموده است .

هرتسفلد خاورشناس آلمانی (۱) زرتشت رااز‌خانواده سلطنتی مادها دانسته وموطن او را در غرب ایران محل سکونت قبایل مادی حدس میزند که بعلت مخالفت ، با اشراف مادی محاکمه و سپس به شرق ایران تبعید شده است .

آلتهیم مبداء زرتشت را در شمال شرقی ایرانی سرزمین باکتریا حدس میزند .

لومل خوارزم یاخیوه را ،که درشمال افغانستان حالیه است ،زادکاه زرتشت میداند و معتقد است علت آنکه برخی به اشتباه منشاء او را در غرب‌ایران حدس زده‌اند آنستکه ری یا راکا وآذربایجان مراکزمهم دین زرتشت درقدیم‌بشمار میرفته است ولی این مناطق بهیچوجه با فضای اوستا قابل تطبیق نیستند .مغان یا روحانیون دین زرتشت در ادوار پس از او به جامعه غرب ایران تعلق داشته و مادی‌الاصل بوده‌اندو دین نیزدرموطن این روحانیون توسعه یافته است ، بخصوص در آذربایجان که مرکز آتش پرستی بوده و نام آن نیز از آتر سرچشمه کرفته است .

هرمت پدر داریوش را همان ویشتاسپ کاتاها دانسته و معتقد است کـه زرتشت در غرب ایران رشد کرده و سپس به شرق ایران مهاجرت کرده است‌و دردربار ویشتاسپ پدر داریوش و حاکم باکتریا (باحتر) از حمایت او برخوردار کردیده است .

هنیگ شرق شناس آلمانی (۲) شمال شرقی‌ایران را زادکاه ومحل اعلام پیام زرتشت میداند .

کریستنسن (۳) دانشمند دانمارکی نیز شرق ایران راموطن زرتشت اعلام میکند .

هومباخ (۴) زبانشناس وخاورشناس شهیر آلمانی از مطالعه در زبان گاتاها منشاء زرتشت را بطورمسلم شمال شرقی ایران تعیین میکند .

شدر منشاء زرتشت را در شمال شرقی سرحدات ایران و در ترکستان‌شرقی (تقریبا " نواحی دریاچه آرال) حدس میزند . او معتقد است که زرتشت هرگز به سرزمیـن کنونـی ایران قدم‌نگذاشته‌است و روایات مربوط به فعالیت او درغرب ایران وسرزمین آذربایجان و حتی در افغانستان همه حکایاتی است که جنبه روایت داشته و بعدها شکل گرفته است . اینها شرح میسیونهای‌زرتشتی را در دورانهای بعدبیان میکند . او معتقد است که مغان یا روحانیون مذهب زرتشت پس از او به غرب مهاجرت‌کرده و دین زرتشت را به آذربایجان و دیگر مناطق غربی ایران وارد ساخته‌اند .

ویدن گرن مینویسد شواهدی که دردست است موطن‌زرتشت را در حـدود خوارزم ، باکتریا و سغدانیا دراطراف دریاچه آرال مشخص میسازد . تجزیه و تحلیل زبان گاتاهادر تحقیقات مدرن ما را به این نتیجه قطعی هدایت میکندکه این‌زبان مسلما "به شرق ایران

۱ - Ernest Herzfeld
۲ - Henning
۳ - Christensen
۴ - H.Humbach

تعلق دارد. مطالب و فضای گاتاها نیز در بررسی‌های اخیر معرف اینست که در شرق ایران تنظیم شده است.

بویس شمال شرقی ایران ومناطق اطراف خوارزم (۱) که نواحی سغدیا (۲) باختر (۳) فرقانه (۴)، پارت (۵) را دربر میگیرد و امروز جمهوریهای ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان شوروی است، موطن زرتشت پذیرفته و معتقد است کهزبان گاتاها لهجه شرقی است که حتی تا قرن دوم میلادی هم در خوارزم صحبت میشده است. طبق تحقیقات جدید سرزمین زرتشت و محل تاثیر او را باید درشمال افغانستان تعیین کرد.

هینتس محل تولدو تاثیر زرتشت راباکتریامیداندکه پس ازفرار به خوارزم مهاجرت کرده است.

کیکر منطقه تاثیرو ظهور زرتشت رادرسرزمین اسکیت‌ها یا ساک ها که همان سیستان یا ساکستان است، مشخص میکند.

میلز شمال شرقی ایران را ترجیح میدهد.

زهنر (۶) محقق آلمانی، زادگاه زرتشت راشمال افغانستان ودربین اقوامی که منطقه وسیعی از جنوب روسیه را فراگرفته بودند، حدس میزند. او معتقد است که ازهمین گروهها قبایل ماد، پارس، باختری، سغدانی، خوارزمی و پارتی منشعب شده‌اند.

دوش کیمن (۷) محقق فرانسوی مینویسد " بارتولومه و گلدنر و برخی دیگر از خاورشناسان میکوشیدند تا روایات مربوط به زادگاه زرتشت را درهم‌آمیخته نتیجه بگیرند که وی در بین مادها زاده شده ولی ناچار به باختر یا سیستان گریخته است. ولی نیبرگ نشان‌داده که همه روایات مربوط به تولدزرتشت درسرزمین مادها و ارتباط دادن تحولات دینی او به مغرب ایران از آنجا سرچشمه گرفته است که در زمان ساسانیان مرکز دستگاه ساسانیان در مغرب بود و کوشش میشد تا همگان را قانع کنند ازنخست چنین بوده است"

پروفسور لنتس پژوهشگر و شرق شناس آلمانی (۸) نیزشمال‌شرقی ایران‌را پیشنهاد میکند.

رودلف محقق آلمانی (۹) مینویسد که مطالعات و بررسیهای دقیق زبانشناسی زادگاه زرتشت را در شمال شرقی ایران مسلم میسازد.

ایلرس دانشمند آلمانی (۱۰) نیز شمال شرقی ایران را محقق میداند.

زولتسر خاورشناس آلمانی (۱۱) در بررسی که در۱۹۷۹بعمل آورده مینویسد تا قرن اخیرنظریه‌ای که درزمان ساسانیان ازطرف‌تئولوگهای زرتشتی‌بیان میشد وطبق آن زرتشت از شمال غربی ایران و سرزمین مادها یا آذربایجان ریشه گرفته بود، مورد قبول قرار میگرفت. اخیرا" ثابت شده است که این تصور فقط پایه سیاسی داشته و فقط یک ابداع

۱ - Huvarazmi
۲ - Sogdia
۳ - Bactrig
۴ - Ferghana
۵ - Parthia
۶ - Zaehner
۷ - Dus Guillemin
۸ - W.lenz
۹ - K.Rudolf
۱۰ - W.Eilers
۱۱ - Fr.Zolzer

بوده است .

بررسی‌های زبانشناسی مدرن بخصوص نشان میدهد که زبان گاتاها متعلق به شرق ایران بوده است نه غرب . امروز پژوهشگران نوین زرتشت را به خوارزم یا خراسان قرون وسطی نسبت میدهند که شامل هرات و مرو و مشهدهم بوده است . از سرودهای گاتاها برمی‌آید که زرتشت هنگامیکه از زادگاه خود فرار می‌کند زیاد دور نمیشود و محل واقعی ویشتاسپ را در باکتریا یا حوالی بلخ کنونی باید حدس زد .

نویسندگان تاریخ عصر اوستا ، گیگر ، اشپیگل ویندیشمان (۱) مینویسند که اغلب مورخان رومی نظیر سین سلوس (۲) و پانودوروس (۳) زرتشت رابه بلخ نسبت داده‌اند . این محققان نیز با بررسی خود به همان نتیجه‌میرسند که شمال‌شرق ایران زادگاه زرتشت بوده است .

مورخ رومی مارسلیونس (۴) در قرن چهارم ق.م نیززادگاه زرتشت راباکتریامشخص کرده است .

روایت سنتی

بنابر روایات سنتی زرتشت درخانواده‌ای از تبار سلاطین ایرانی مادمتولد شده است . زادگاه او در آذربایجان نزدیک به دریاچه ارومیه بوده‌است . نام‌فامیل اواسپیتامه و والدینش بنامهای پوروش اسپه ودوغدو نامیده میشده‌اند . پدر او مردی دانشمند ومتقی بوده است و مادرش نیز دختر فراهیم‌رو یکی از نجبای ایرانی است . در هنگام تولد نام اسپیتامه یا نام جد خانواده را بر زرتشت نهاده‌اند . در روز تولد زرتشت و پس ازآن معجزات و کرامات بسیاری رخ داده است . معلم زرتشت پدر دانشمنداو بوده است . اودر ۱۵ سالگی از جامعه کناره‌گیری کرده واغلب در عالم فکرواندیشه به آفرینش می‌اندیشیده است . در ۳۰ سالگی زرتشت به نبوت مبعوث میشود و نام زرتشت ، یا آنکه بر چهره‌اش نور طلائی می‌درخشد ، بخود میگیرد . گاتاها در کوه سبلان به او الهام میشود . ۱۲ سال به تبلیغ دین خود درغرب ایران میپردازدولی چون نه گوشی شنوا می‌یابد ونه پشتیبان زیادی و سران قوم‌براو می‌شورندمجبور به ترک زادگاه خودمیشودوبه شرق ایران و نواحی بلخ و خوارزم فرار میکند . در باکتریا یا بلخ به موعظه میپردازد و پس از مشکلات فراوان بالاخره ویشتاسپ (گشتاسپ) شاهنشاه این سرزمین به او معتقد میگردد و ازاو حمایت مینماید . از بلخ زرتشت‌به انتشار دین خود در سرزمینهای دیگر می‌پردازد . حامیان او گذشته بر ویشتاسپ دو برادران فرشوشتر و جاماسب ، وزیران دربار او ، بودند . پس از ۳۵ سال کوشش وتبلیغ بالاخره درسن ۷۷ سالگی زرتشت درجنگی که بین ارجاسپ پادشاه توران زمین و گشتاسپ روی میدهد ، درحالیکه از آتشکده خود در مقر گشتاسپ دفاع میکرده است کشته میشود . قاتل‌او را یک تورانی بنام برات رک رش نامیده‌اند .

---

۱ - F.Windisehmahn　　Syncellus - ۲
۳ - Panodours　　Marcellinus - ۴

نتیجه

قبل از اظهار نظر قطعی لازم می‌بینم توجه خوانندگان را به چند نکته زیر جلب نمایم :

۱ ــ یکی از عوامل مهم جلب توجه مردم بـه تشکیلات مذهبی ، تحریک عواطف و احساسات آنان و ایجاد احترام توام با وحشت و ایمان به‌عظمت و قدرت بنیان‌گذاران این دستگاهها است . بشردین را به عالم اسرار مربوط دانسته و مایل است‌مبتکرین ادیان رابصورت انسانهای خارق‌العاده ومافوق‌بشری وحتی‌نیمه‌خدایان مجسم‌سازد .اسطوره‌هائی که درباره تولد این سوپرمن‌های معجزه‌گر ساخته میشود همه توام با عجایب و غرائب و حوادث خارق‌العاده است .برخی ازاین افسانه‌هاحتی‌ازپیمبران موجودات ازلی وخداگونه ساخته‌اند و کلیسای مسیحیت حتی به اینهم‌قناعت نکرده‌است و ازعیسای فرضی و خیالی خدائی ساخته که هم‌انسان است و هم‌خدا .بودا خود را پیامبر خدا نمی‌دانست وخدائی را مطرح نساخت ولی رهبانان بودائی از او خدایان ساخته‌اند و بتها افراشته‌اند .

مغان و موبدان زرتشتی نیز برای آنکه دراین مسابقه از دیگران عقب نمانند پیمبر خود را به خانواده اصیل !! امپراطوران ایران !!! منسوب داشته‌اند و حتی نسب او را به فریدون و جم ، اولین پادشاهان اسطوره‌ای تاریخ رسانده‌اند . درهنگام‌تولد او نیز معجزات فراوانی رخ میدهد و دوران حیاتش نیز با معجزه آمیخته است .

۲ ــ هنگامیکه دردربارساسانیان موبدان ودبیران درباری به‌تهیه شرح حال زرتشت پرداختند بیش از ۱۵ قرن از ظهور زرتشت گذشته بود و هیچ نشانی از او وجود نداشت . دربین نویسندگان ساسانی که این روایات را جعل کرده‌اند نه تاریخ نویسی مرسوم بود و نه تحقیق علمی بلکه حتی در نقل حوادث معمولی بیشتر از قصه‌پردازی کمک گرفته میشد چه رسد به‌این گونه مسائل که خود در اصل به اسطوره تبدیل شده بوده است .

۳ ــ متولیان دین ساسانیان سعی داشتند دربار و روحانیت را تقویت کرده و آندو را به شدت باهم پیوند دهند . بطوریکه بعدا" شرح داده خواهد شد بنیان گذار سلسله ساسانی خود یک روحانی زرتشتی بوده است و دستگاه دربار و کلیسای زرتشتی بطوری با هم‌وابسته شده بودکه بقای یکی به حیات دیگری ارتباط داشته است .برای راویانیکه حتی

نام آنها روشن نیست مهم نبود که قصص آنها با واقعیت تطبیق کند. ساسانیان در غرب ایران مرکز دولت خود را برپا داشته وتشکیلات کلیسای زرتشتی نیز در غرب رونق یافته بود. از طرفی برای هر سرزمینی وابستگی به پیمبر افتخار عظیمی بشمار میرفت و زادگاه او مقدس شمرده میشد. پس برای تقویت دربار و کلیسای وابسته بآن ضروری بنظرمیرسید که زادگاه پیمبر در منطقه نفوذ آنان و محل وحی و الهامش در سرزمین ایشان باشد.

۴ ـ در فصول مختلف این کتاب خواهیم دید که آنچه درزمان ساسانیان بنام دین زرتشت منظم و به مردم تحمیل شد هیچگونه شباهتی با پیام زرتشت نداشته است. پس بهیچوجه نمیتوان انتظار داشت کسانیکه اصل دین را جعل کرده‌اند درباره شرح حال زرتشت مدارک قابل اعتمادی را ارائه دهند، گواینکه چنین مدارکی در آن زمان وجود نداشته است. (۱)

۵ ـ تقریبا "همه دانشمندانی که محل تولد زرتشت را در غرب ایران دانسته‌اند تحت‌تاثیر روایات سنتی و اسطوره‌های مذهبی قرارگرفته، هیچگونه‌دلیلی جز این‌روایات ارائه نکرده‌اند. درحالیکه امروز مسلم شده است‌که این منابع بهیچوجه اصالت ندارند. جالبست که خود این محققین نیز این واقعیت را تائید میکنند. در بررسی شرح حال زرتشت منطق حکم میکند که با روش سیستماتیک به کشف واقعیت پردازیم، چون روایات سنتی بر اسطوره‌های افسانه‌گون استوار است ازاتکاء به آنها پرهیز کرده در جستجوی خود از پیش داوری متکی به این قصص سنتی خودداری کنیم.

۶ ـ جالبست که چه در روایات سنتی و چه برداشت محققانی که زادگاه زرتشت را غرب ایران حدس زده‌اند منطقه تاثیراو را قاطعانه در شمال شرقی ایران، نواحی بلخ و خوارزم پذیرفته‌اند. ویشتاسپ و عشیره او متعلق به نواحی خوارزم و باکتریابوده است، دراین واقعیت همه متفقند. با یک تجزیه و تحلیل منطقی خواهیم دیدکه مهاجرت‌زرتشت ازآذربایجان به بلخ‌غیرعملی است. در مطالعات زبانشناسی قرن‌بیستم این نتیجه قطعی شده کەزبان‌گاتاهاووداهابهم‌بسیارشبیه‌میباشند. درضمن‌مسلم‌است‌که لهجه‌گاتاها بالهجه آریاهای غرب بهیچوجه یکسان نیست و بلکه با زبان مردم خوارزم قدیم شباهت‌دارد که بکلی ازمیان رفته است. ازاین بررسی‌نتیجه میشود که گاتاها در بین مردم خوارزم تنظیم واعلام گردیده است.

حال ببینیم آیا امکان داشته است کەزرتشت دربین مردم آذربایجان رشد کرده به پیمبری مبعوث و پیام خود را اعلام کرده باشد ولی پس از سالها کوشش بی‌نتیجه به بلخ و خوارزم مهاجرت نموده باشد؟

اولا" از مطالب گاتاها برمی‌آید که زرتشت در عشیره ویشتاسپ به زبان آنان سخن می‌گفته، گاتاها زبان مردمی است که با آنهادرگاتاهاسخن گفته میشده است. اگر زرتشت

۱ ـ مدارک قبل از ساسانیان نیز قابل اعتماد نیست ولی‌همه این‌منابع درزمان ساسانیان توجیه و تجدید نظر شده و حتی گاتاها نیز در تفسیر پهلوی بکلی تحریف‌گردیده است.

تا سن چهل و دو سالگی درآذربایجان بسر برده باشد بهیچوجه برای اومیسرنخواهدبود به روانی در بین آنان و به لهجه محلی مردم خوارزم شعر بسراید ، همانگونه که برای محمد (ص) نیز میسر نبود به ایران مهاجرت‌کند و به زبان فارسی قرآن را اعلام نماید . بزرگترین عامل نفوذ این گویندگان حق بیان شیوا و زیبای آنهاست ، بهمین دلیل نیز محمد (ص) معجزه خود را قرآن نامیده‌است .به زرتشت‌نیزدربعثت او ازجانب اهورامزدا بجای قدرت و کرامت و اعجاز، کلام روان و زیبا عطا میشود. زرتشت هرگز قادر نبود در بین راه ارومیه به خوارزم لهجه خوارزمی آموزد و پیام خودرا که در آذربایجان به او الهام شده است به زبان محلی بلخ برگرداند و حتی به شعر نغز و سرود زیبا ! (۱)

ثانیا "حوادثی که درگاتاها روی میدهدبه فضای اطراف ویشتاسپ و عشیره او تعلق دارد نه به محیطارومیه و کوه سبلان . نامها و اسامی نیزچنین است .

ثالثا "اگرکمی بخودزحمت دهیم و بروی نقشه نظری‌بیفکنیم خواهیم دید که فاصله بین ارومیه تا خوارزم چند هزار کیلومتر بیراهه پر از کوه و صحرا و موانع سخت طبیعی است و دراین ادوار بسیار دور که نه راهی وجود داشته و نه وسیله مسافرت، بهیچوجه معقول نیست‌بپذیریم‌که زرتشت این منطقه بعید و راه غیرطبیعی رابرای مهاجرت برگزیده باشد ، راهی که با شرایط آنزمان و ناآشنابودن زرتشت و عدم‌استطاعت و بی‌یاور بودن او (دراین باره صحبت خواهد شد) پیمودنش به زمانی بسیار دراز و شایدعمری احتیاج داشته باشد .

رابعا" از مطالب گاتاها بر می‌آید زرتشت درمسیر خود به مردمی برخوردکرده که آنها را می‌شناخته و بزبانشان آشنا بوده است درآن ادوار تاریک مردم دو دهکده به فاصله یکصد کیلومتر باهم غریب بوده‌اند چه رسد به فواصل هزاران کیلومتر !!

خامسا"مدارک تاریخی مسلم‌گواه برآنست که نواحی غربی ایران قبل از هزاره اول ق.م‌تحت نفوذتمدن بابلی و آشوری قرارداشته است وبطوریکه دیدیم حتی سلطنت‌های هیتی ومیتانی در قرن ۱۵ ق.م زیر سلطه بابل بوده‌اند .تاثیر فرهنگ و تمدن آشور و بابل در دولتهای مادی به شدت وجود داشته و تا قرنهای متمادی حتی قبل از تشکیل امیرنشین های مادی ، این منطقه تحت نفوذ دولتهای بابلی وآشوری قرار داشته است ، بخصوص درتاریخی که روایات سنتی از تولد زرتشت و بعثت او سخن میرانند (قرن هفتم و هشتم ق.م) نفوذ این فرهنگ برجامعه مادها غیرقابل انکار است .

اگر زرتشت درچنین محیطی پرورش یافته باشدمسلما "باید درگاتاها اثری ازفرهنگ و تمدن بابل رامشاهده کنیم‌و حداقل نام‌ونشانی ازآن بیابیم .درحالیکه در این سرودها

۱ ــ برخی از مومنین برای توجیه این تناقض اشاره به نبوت زرتشت کرده و ادعا می‌کنند که برای یک پیامبر انجام چنین معجزه‌ای مشکل نبوده است . گذشته براینکه در تحلیل منطقی معجزه معنی ندارد، اگر پیمبران متوسل به اعجاز میشدند به ساده‌ترین معجزه دست‌می‌زدند که جلوگیری از اعمال قدرت مخالفین بود تا مجبوربه فرار از زادگاه خود نگردند و با تیغ برات رگ رش بریدن آنها کاری نشده به قتلشان نرسانند .

به کوچکترین اثری از این فرهنگ و نظام ، که درآن روزگاران بسیار مهاجم بوده ، برخورد نمی‌کنیم و فضای گاتاها را بکلی بامحیط بین‌النهرین غریب و ناآشنا می‌بینیم . درگاتاها نه از سلطنت ودربار کوچکترین نشانی هست نه از جامعه پیچیده مدنی و شهری ، نه از علوم بابلی وبخصوص نجوم وستاره شناسی مشهوراین سرزمین . محیط گاتاها به یک جامعه ساده و ابتدائی تعلق دارد که مسلماً" در منطقه دوری از تمدن بابلی و بدون کوچکترین آگاهی از آن شکل گرفته است .همچنین مابه هیچ اثری از مذاهب و معتقدات بین‌النهرین و ادیان سامی برخورد نمی‌کنیم . (۱)

پروفسور سولتون نیز به این مسئله توجه کرده است و با استفاده از تحقیقات پروفسور کامون (۲) امریکائی درباره تاثیر تهاجم تمدن بین‌النهرین در دنیای قدیم از خود میپرسد چگونه ممکن است همسایه این تمدن از آن نفوذ برکنار مانده باشد؟ و چون در گاتاها کوچکترین اثری از این تمدن دیده نمیشود اونیز به این نتیجه میرسدکه گاتاها باید درمنطقه‌ای بسیار دور از بین‌النهرین شکل گرفته باشد .

سادساً" روایات سنتی و آنهائیکه به اتکاء این روایات مدعی هستندزادگاه زرتشت غرب ایران است و سپس به شرق مهاجرت کرده است هیچگونه‌مدرک ونشانه محققی برای اثبات نظر خود ارائه نمی‌کنند و دلیلی ندارد که یک چنین ادعای نامعقول را بر راه حل طبیعی و ساده و معقول که متکی به دلایل منطقی است ، ترجیح دهیم .

ازتجزیه و تحلیل فوق نتیجه میگیریم‌که زرتشت درمنطقه‌ای دراطراف دریاچه ارال در بین آریائیانیکه اجداد مهاجران هند وایران بوده‌اند ، میزیسته است . نام زرتشت بطوریکه قبلا"توجیه شدخود یکی از دلایل بارز وابستگی اوست به منطقه باختر یا باکتریا زیرا در ادوار بسیار قدیم‌نام‌افراد‌به زادگاه و رسوم‌وآداب معمول وابستگی شدیدی‌داشته است . زبان او نیز نشانه قرابت اوست با مردم این منطقه و گویندگان وداها . مهاجرت زرتشت یا فرار او نیز در همان مناطق صورت‌گرفته است و از عشیره‌ای به عشیره دیگر و یا روستائی به روستای دیگر رخ داده است وممکن است همانطور که نیبرگ حدس میزنند از حوالی سیحون به منطقه کناره جیحون انجام یافته باشد . هرچند که نقطه خاصی در ین محدوده حائز اهمیت نیست .

۱ ـ گذشته برتمدن بین‌النهرین درمناطق غربی ایران تا ناحیه کردستان ولرستان و پشت کوه و بختیاری تمدنی‌وجود داشته است‌که به هزاره چهارم‌ق.م میرسد. این‌مناطق را در الواح باستانی ایران یا انشان نامیده‌اند و کوروش یکی از شهرهای قدیمی‌این‌منطقه را بنام شوش یا سوزا پایتخت خود قرارداد . حتی درحماسه گیلگامش (جلد اول) از این تمدن یاد شده‌است و آناتوم پادشاه معروف سومری هزاره سوم ق.م درستون معروف خود ازغلبه بر عیلام‌سخن میگوید و آسوربانی پال ویران کردن شهر ماداکتو را در کتیبه‌ای توضیح میدهد . علاوه بر تمدن بین‌النهرین، زرتشت مادی میبایست با این تمدن نیز برخوردنموده باشد .جالبست که روایات سنتی زرتشت را از نسل شاهان میداند و وابسته به خانواده امپراطوری !!! ایران . دراینصورت او باید به دربار و نظام سلطنت بهتر از دیگران آشنا باشد !

۲ ـ Camont

بطوریکه خواهیم دید طبق تحقیقات مدون مسلم شده است که بخش قدیمی وداها خارج از محیط هندوستان سروده شده است. گاتاها نیز خارج ازایران و در نزدیکی محل ظهور گاتاهای اولیه تنظیم گردیده‌است. نتیجه‌ای که از این‌بررسی میتوان گرفت آنستکه برخلاف تاکید محققان زرتشت نه پیمبر ایرانیان است ونه پیمبرایرانی بلکه اویک آریائی است که به ایران کنونی هرگز قدم ننهاده بوده‌است، و زمانیکه مادها و پارسهادولتی‌در ایران تشکیل داده و ایرانی بوجود آوردند، قرنهای متمادی ازظهور زرتشت گذشته‌بوده است.

البته مصلحین جهان‌متعلق بهمه ملتهامیباشند. اما اطلاق پیمبرایرانی به زرتشت ازنظر تاریخی صحیح نیست.

زرتشت دربین اقوام آریائی بدنیا آمد و رشد نمود و رسالت خودرابه انجام‌رساند ولی در پیام او کوچکترین اثری از ترجیح یک ملت یاطایفه‌ای نیست وچون‌تورات برای قومی اعلام‌نشده و به قومی تعلق ندارد. زرتشت بنام‌یک انسان از همه مردم جهان برای پیوستن به جبهه راست دینان وحق پرستان دعوت میکند. در پیام او نه برای ایرانیان و نه هیچ قوم و نژاد وامت و ملتی، حتی خداپرستان و مزدیسنائیان، مزیتی درنظرگرفته نشده است. او فقط به اعتبار تولد دربین آریائیان یک آریائی است ولی درحقیقت یکی ازمبشرین حق وراستی است. زرتشت ازنظرتبار، که برای‌پیمبران‌هرگز میزانی تعیین‌کننده نیست، به‌آریاهای هند همانقدرنزدیک است که به مهاجرین آریائی ایران. شاید از نظر زبان حتی به‌اقوام ودیک نزدیکتر از طوایف مادی وهخامنشی و ساسانی باشد.

درست است که فقط ایرانیان درطول زمانهای بسیاردورخودرا زرتشتی‌نامیده وحتی چندین قرن نیز دولت ایران دین خود را زرتشتی اعلام کرده‌است، ولی اگر دقت کنیم خواهیم دید که بسیاری از متفکران جهان که نام زرتشتی نداشته‌اند اعمال و افکارشان بمراتب به پیام‌اونزدیکتربوده است تا پرآوازمترین موبدان ومغان زرتشتی و متعصب‌ترین پادشاهان ساسانی. آنچه از دربارهای متجاوز و خونخوار و متجاسر به اصطلاح پیرو زرتشت و موبدان، کاهنان، مغان و آدربانان سوداگر مبلغ دین زرتشت بیادگار مانده کوچکترین نشانی ازپیام‌زرتشت ندارد وهمانقدر که کلیساها و دربارهای مسیحی و خلفای عرب و روحانیت منحرف و شاهان و فرمانروایان مسلمان از مسیحیت و اسلام‌بهره‌ای داشته‌اند، این زرتشتی‌نمایان نیز از پیام واقعی زرتشت اثری کسب کرده بودند.

رومیها دینی را بنام مسیح ابداع کردند و کلیسای مسیحی رادررم‌برپاداشتند ولی با این کار مسیحیت رومی و عیسی ایطالیائی نشد. مغان ایرانهم بنام‌زرتشت ولی برپایه بت پرستی آریاها آئینی را بر مردم تحمیل کردند و فقط به این دلیل نمیتوان زرتشت را ایرانی نامید.

۳ - آیا زرتشت یک کاهن بود

در گاتاها سرود ۳۳ بند ۶ چنین آمده است :

پس چون " ستاینده‌ای" در راستی استوار، باوجودم ازبهترمنش درخواست میکنم . از اندیشه محبت بار او می‌خواهم رهبری را آنسان که اراده کرده است انجام‌دهم . ترجمه کلمه به کلمه آذرگشسب

و پروفسور شوشتری چنین ترجمه میکند : بنابراین به حیث " سرودگو" استورا در پیروی اشه باهمه توجه ار بهترین روان بوسیله و هومن التجا ودعا خواهم کرد که بنوانم وظیفه پاسبانی را چنانکه اندیشیده شده است ، به انجام رسانم .

دراین بند برای اولین وآخرین بار کلمه‌ای بکار رفتـه است‌که موجب اختلاف نظـر اوستاشناسان گردیده است . کلمه زئوتا [۱] را آذرگشسب ستاینده، شوشتری سرودگـو، پورداودپیشواو پوروالا پرستنده ترجمه کرده‌اند .این کلمه در سانسکریت هوتا [۲] و هوتر میباشد [۳] ودراصل بمعنی‌سرودگوست .عرفاوشعرائی که در سرودن اشعار مذهبی تخصص داشتند هوتر یا زئوته نامیده میشده‌اند . در اوستای متاخر که دین زرتشت‌دارای کلیسـا و تشکیلاتی شد زئوتا یا زوت پهلوی نام موبدی شده است که در مراسم مذهبی تهیه زور (مخلوطی ار گیاه سکرآور هومه (سوما) و شیر و آب تقدیس شده است وبعنوان نیاز بکار میرفته) ریاست‌کروه رابرعهده‌داشته است . دراین‌تشریفات‌هفت‌موبدشرکت‌میکردند : [۴]

۱ ــ هاونی (هاونان پهلوی) ــ آنکه گیاه را در هاون می‌فشرده .

۲ ــ فربرتر (فربرتار) ــ زیردست پیشوای گروه .

۳ ــ آسنتر (آسنتار) ــ متصدی تصفیه هوم .

۴ ــ سراو شاورز (سروشاورز) ــ نظم‌دهنـده معبد .

۵ ــ آتروخشن (آترومخش) در خدمت آتش مقدس .

۶ ــ آبرت (آبرت) ــ خدمتگزار آب هنگام انجام مراسم .

۷ ــ رئتثویشکر (رثویشکریاراپسی) مخلوط کننده هوم با شیر .

۸ ــ زئوتر (زوت) رئیس گروه که خواندن اوستا نیز با او بوده است .

---

۱ ــ Zaota   ۲ ــ Huta   ۳ ــ Hutar

۴ ــ دیده میشود که با نفوذ خرافات، دین ساده تاچه حد تشریفاتی شده است .

برخی از محققین دراین مورد نیز با پیش داوری ار اوستای پهلوی گاتاها را تفسیر نموده‌اند و از زوت یا سرکاهن مراسم تهیه رور اشتباها" نتیجه گرفته‌اندکه زرتشت نیز از تبارکاهنان بوده‌است درحالیکه زئوترگاتاها هیچ ارتباطی باکهاست نداشته‌است وهمانگونه که بسیاری اراصطلاحات پیام‌رزتشت در اوستای نو بشکل منحرف مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌است ،زئوتر نیز مفهومی دیگریافتد در زیربه‌خلاصه‌ای ازاظهار نظر گروهی ازمحققین اشاره میشود :

لومل : مینویسد که سه گروه روحانی قبل از زرتشت درایران وجود داشت . یکی اترون (۱) یا آدربان بمعنی خادم آتش دیگری کرپن (۲) یاکرپه که در هند کلپه (۳) نامیده میشده‌اند و آنها مجری و مراقب شعائر و آداب و رسوم مذهبی بوده‌اند سومین گروه اوسیج (۴) نامیده میشد که فقط یکبار در سرود ۴۴ بند ۲۰ به آنها اشاره شده است . در سانسکریت نیز اوسیک بمعنی کاهن میباشد .

پس از زرتشت آذربانان تنها گروهی بودند که به دین او گرویدند و روحانیان این مذهب شدند .

در سنت ودیک به‌روحانیانی دراعلامرتبه‌مقام برمی‌خوریم که آنها راهوترمینامیدند و وظیفه آنان سرودن اشعار مذهبی بوده‌است .زرتشت در سرود ۳۳ خود را یک زئوتر ، که همان هوتر باشد ، نامیده است و ازاین اشاره برمی‌آیدکه مسلما "زرتشت ازطبقه روحانیون سرودگو بوده است .

لومل به اتکاء تحقیقات گلدنر و الدن برگ (۵) خاورشناس آلمانی ، نتیجه میگیرد که در جامعه آنروز ایران طبقات شکل گرفته و سه طبقه روحانی ، جنگاور و کشاورز بوجود آمده بوده است . از این بند یسنا میتوان نتیجه گرفت که زرتشت به طبقه اول ، یعنی روحانیون ، تعلق داشته است .اماچون هنوزدر ایران طبقات صورت متحجر هندرا نیافته اختلاطشان میسر بوده است ، چنانکه زرتشت خود با زنی ازطبقه جنگاوران ازدواج میکند و دختر خود را نیز به یکی از اشراف جنگجو میدهد (۶) بنابر نظرلومل زرتشت که خود متعلق به طبقه کاهنان بود رفورمی اساسی در معتقدات آن دوران بعمل آورده و بر علیه معتقدات قدیم قیام میکند .

لومل درباره مغ بودن زرتشت‌اظهار میدارد که در زمان او مغ به معنی یک گروه روحانی اصولا" وجود نداشته و چون یونانیان و کلدانیان به همه‌روحانیان دین ایرانی مغ اطلاق میکردند این اشتباه حاصل شده است .

لومل برای تاکیدوتوجیه بیشترنظریه خویش اظهارمیدارد که غیراز زرتشت پیمبران

---

۱ — athravan
۲ — Karpan
۳ — Kalpa
۴ — Usij
۵ — Oldenberg
۶ — مقصود حکایتی است که در اوستای متاخربیان شده و جاماسپه وزیر ویشتاسپ رادامادزرتشت معرفی کرده و برادر او فرش اوشتره را پدرزن زرتشت ،که هردونیز به بیان اوستا از اشراف بوده‌اند . متاسفانه این روایات و قصه‌ها حتی دانشمندشهیری چون لومل رانیز متاثر ساخته است .

دیگری هم‌وجود داشته‌اند که قبلا" به طبقه روحانی و کهانت تعلق داشته‌اند (بدون ذکر نام یکی از این شواهد) .

لومل مینویسد که مکتب زرتشت بیشتر بیک فلسفه شهودی شبیه است تا دینی که فقط یک روحانیت اشرافی قادر به بیان آن باشد. بیان گاتاها وعمق آن ،هنربیان و اشارات و روانی کلام این سرودها ، که شباهت عمیق با طرزبیان برهمانان سراینده وداها دارد (اوپانیشاو) مشخص میسازدکه زرتشت باید ازیک تربیت اساسی روحانی برخوردار باشد . هر شعری که زرتشت ارائه مینماید بالاتر از کیفیت یک فرد عادی است .

هرتل : این محقق مینویسد " زرتشت بهیچوجه کاهن و روحانی نبوده بلکه دشمن سرسخت خدایان و کاهنان بوده است" .

هرتل با نظر لومل مخالف بود وعقیده داشت که زرتشت بهیچوجه یک کاهن یا مغ نبوده است . او در رساله‌ای این مسئله را موردتجزیه و تحلیل قرار داده و به این نتیجه میرسد که زرتشت یقینا" از طبقه کشاورز بوده‌است و به طبقه اشراف و جنگجو و روحانی تعلق نداشته است .برای او رمه برتراز همه چیز بود و آنرا با تمام قلب دوست میداشت . بهمین جهت نیز وجدان او راضی‌نمیشدرمه رابرای دوه ها (۱) یاخدایان ودیک ،قربانی کنند و به سختی با آئین قربانی به مخالفت برخاست . این محقق معتقد است که سراسر گاتاها معرف آنستکه زرتشت به طبقه روحانی تعلق ندارد. دفاع و حمایت شدیدی که از طبقات پائین و کشاورزان و اقتصاد کشاورزی و خانه و خانواده میکند بهترین شاهداین مدعاست . هرتل کلمه زئوته را ندادهنده (۲)ترجمه‌میکند . این برداشتی استکه بسیاری از زبانشناسان و پژوهشگران خاورشناس آنراتائیدمیکنند .هرتل مینویسد در آداب‌قربانی نیرکاهنی وجود داشته که وظیفه اودعوت کردن ارواح جاودانی برای صرف گوشت قربانی بوده است و او را زوته یاهوترمینامیده‌اند ولی‌باید توجه کرد اگر کاهن ندادهنده بوده است هر ندا دهنده‌ای کاهن نیست . متعلقین به طبقه کهانت رازرتشت با کرپن مشخص کرده است .

مولتون ابتدا از سرود ۳۳ نتیجه میگیرد که زرتشت ازاعقاب همان روحانیانی است که بنام زوتر ، و در سانسکریت هوتر ، درمقابل آتش به خواندن یشتها میپرداخته‌اند و هرودت نیز به چنین کاهنینی اشاره کرده است . مولتون سرود ۳۳ را دراین زمان چنین ترجمه میکند " مرچون کاهنی‌تعلیم میدهم‌به وسیله آن راه راست را ،می‌آموزانم‌به یاری بهترین روال چگونه کشاورزی را بکار گیرند" .

اما بعدا" مولتون ازاین نظر عدول نموده و کاهن بودن زرتشت را تکذیب مینماید و مینویسد " نمیتوان تصورکرد که زرتشت متعلق به‌یک طبقه خاص وبرتر و روحانی باشد" او معتقد است باید دید که ما کلمه ایریامن (۳) را چه معنی میکنیم . در وداها

Deva – ۱ Rufer – ۲ Airyaman – ۳

ایریامن بسیار تکرار شده است و در حد مقامی عالی شبیه به ادینیا تجلیل و اغلب بیربا وارونا و میترا نامبرده شده است (ایریامن در وداهایکی از پسران ادیتی است) . مولتون به اتکاء نظریهٔ پروفسور ماکدونل (۱) ، که معتقد است در وداها بیش از ده مورد مفهوم این اصطلاح را رفیق بایدمعنی کرد ، نتیجه میگیرد که به احتمال قوی درگاتاهابایدهمین مفهوم را برای کلمه ایریامن‌بکار برد (۲) و با اشاره به سرود ۳۳ مینویسد که پیروان و شاگردان پیمبر ایرانی ، که در بین دشنام و تهمت مخالفان می‌کوشیدند پیام او را در جامعه منتشر کنند در یک حلقه برادری باهم بسر میبردندو میتوان چنین پنداشت درسه طبقه جامعه آنروز ،زرتشت انرون را با ایریامن یا مومنین و دوستان‌خود جایگزین میسازد و در زمان او دیگر طبقه روحانی و کاهن از بین میرود .

مولتون مینویسد " اینکه زرتشت معلم و پیامبراست به وضوح در بالای هر صفحه از گاتاها رقم شده است . او میکوشد مردان راه راست را به شنیدن یک‌پیام بزرگ ترغیب کند که پیروی از آن سبب‌حیات ابدی خواهدشد . . . . باری چنین ادامه میدهد " دراین دکترین جائی برای وظیفه روحانی گری بصورت یک شغل کامل نیست . از آداب و رسوم و تشریفات و شعائر یاسحر و افسون ،با مقایسه ریدکانی و اعمال دیگر مصلحان جهان ، در این دکترین به کمترین حدی که امکان میرود بهره‌گیری شده است . اصولا" در ادیان ریتوال جای خاص خود را می یابد ، ولی نه درمراحل تازه و هنگامیکه یک دین حیات خود را آغاز میکند .

آلتهیم . او زرتشت رابه اتکاء همان‌اصطلاح زئوتر ازفرقه‌روحانیان ودائی واوستائی میداند که مامور قربانی بوده‌اند و مینویسد"اوبا پایه‌گذاری دکترین خویش به تمام افراد خودپسنت کرده و راهی نوین برگزیده است . این رسالت که از جانب خداوند به او ابلاغ شده است راهش رابکلی‌از کهانت جدا ومتمایز میسازد .کاهن و کشیش به قدرت‌واختیاری که شغلشان به آنها عطا میکند ، اتکاء دارند ، درحالیکه پیمبر به قدرت و موهبت‌درونی خویش متکی است . کشیش در نظام اجتماعی دارای امکان و موقعیت مشخصی است که از نظر حقوقی و اقتصادی تثبیت کننده درحالیکه پیمبر برعکس بدون آنکه از طرف جامعه وظیفه یامقامی برای او تعیین شده باشد بالاستقلال و بدون پشتیبانی رسمی جامعه پیام خود را ابلاغ میکند .عدم‌وابستگی به دریافت‌مزد و پاداش یکی از رازهای موفقیت پیمبر است . اوجامعه ونظامی کاملا" مخالف نظام موجود بنیان میگذارد وبرآن است که جامعه قدیم را از قیود حاکم برآن برهاند" .

ویدن گرن : این محقق نیز از سرود ۳۳ نتیجه میگیرد که زئوتر همان هوتر ودائی است ومقصود از آن سرودگوی مذهبی وسراینده اشعارمقدسی‌است که شغلی‌روحانی میباشد.

۱ - Macdonell

۲ - برخی به اتکاء کلمه ایریانی معتقد میشوند که در زمان زرتشت روحانی وجود داشته است زیرا این کلمه را روحانی و کاهن معنی میکنند . مولتون مایل است ناصحیح بودن این نظریه را ثابت کند .

بویس: معتقد است علاوه براصطلاح زئوتر دلیل مهم دیگری که تعلـق زرتشت را به طبقه روحانی به اثبات میرساند آنستکه تنظیم این سرودها با این عمق و تبحر دراین ادوار فقط از کسانی برمی‌آمده است که از کودکی دراین رشته کارکرده و تربیت شده‌باشند و چنین کسانی فقط به طبقه روحانی تعلق داشته‌اند که در هندوایران فرزندان خود را از سن هفت سالگی به تعلیم علوم مذهبی می‌سپردند. سرودن اشعار عمیق وبخاطر سپردن مطالب عرفانی و دست‌یابی به مقام هوتر برای کسی امکان داشت که ازکودکی به این کار تعلیم یافته باشد. محال است که دهقان یا دهقان زاده‌ای دراین ادوار قادر به تنظیـم چنین سرودهائی باشد. اومیبایستی تمام شعائر واداب و رسوم دین را بیاموزد و نکـات باریکی را تعلیم بگیرد ....

بویس با الـهام از نظر شـدرمینویسد: سرود ۴۴ در گاتاهابصورت یک وحی والـهام است و از یک مایه ادبی وعرفانی‌غنی برخوردار میباشد که با دوران هند و اروپائی یـک ارتباط ناگسستنی دارد. محتوای این سرود را فقط بایک گفتار الـهامی میتوان توجیه کرد. زرتشت در درک مذهبی خود فردی یکتا و بی‌نظیر بود و بنظر میرسد که باید او را به یک رشته طولانی ازعرفا و روشن‌بینان، که کمتر باکهانت وغیبگوئی سروکار داشته‌اند، مربوط ساخت که مایه ادبی و روحانی را از نسلهای زیادی به ارث برده‌اند.

بویس بالاخره قدم‌فراتر گذاشته و ادعامی‌کندکه تنظیم یک چنین‌سرودهای عرفانی عمیق حتی فقط باتعلیمات معمولی روحانیان هم‌میسرنیست وسراینده این چنین اشعاری میبایستی علاوه برآنکه یک مدرسه مخصوص‌زئوتری راطی کرده‌باشد به تمام پیچیدگیهای عقاید پولی تئیستی جامعه خودآگاهی یافته ودرمسائل بسیارعمیقتری به‌تعکرپردازد... سرودهای باعظمت زرتشت معرف آنستکه پیمبر برای دست یافتن به چنین قدرت‌روحی‌به خیلی ازمسائل غیرازمطالعات دگماتیک (جزمی ــ علوم‌نظری و الـهیات) احتیاج داشتـه است. او باید به جستجوی معلمانی میپرداخت که در معرفت و روشن بینی بسیاربرجسته باشند.

این‌مختصری بود ازاظهارنظرهای مهمی که درتائید یاتکذیب کهانت زرتشت بیان شده است. برای نتیجه‌گیری ابتدابه تجزیه وتحلیل دلایل مهم‌موافق ومخالف میپردازم.

دلائل مـوافق:

۱ ــ کلمه زئوتا و زوتر در گاتاها بمعنی روحانی و کاهن سرودگوست و تقدیم کننده قربانی.

۲ ــ سرودن اشعار عمیق و عرفانی نظیر گاتاها از مردمی ساده وعادی‌ساخته نبوده است و سراینده این سرودهای پرمغز و هنرمندانه بایستی شخصی تعلیم یافته باشد که در آن ادوار جز روحانیان کسی دارای این تعلیمات نبوده است.

۳ ــ پیمبران دیگری هم‌غیراز زرتشت قبل ازبعثت روحانی بوده‌اند و تنها زرتشت

چنین نبوده است .

دلایل مخالف

۱ — روتر بمعنی سرودگو و دعوت کننده است ، هر دعوت کننده‌ای نباید روحانی باشد .

۲ — سراسرگاتاها گواه این‌است‌که زرتشت یک کشیش وکاهن نبوده است . اومخالف سرسخت روحانیان است ، با آنان به مخالفت برخاسته .

۳ — پشتیبانی از طبقات ضعیف بخصوص دفاع از رمه ، مخالفت باقربانی نشانه علاقه قلبی زرتشت به رمه است و چنین شخصی میبایستی خود از طبقه کشاورزان ، چوبانان باشد .

بررسی دلایل موافق

۱ — درتمام بحث ها واظهارنظرهائی که کهانت زرتشت قبل ازبعثت او تائیدمیشود سرود۳۳ بند ۸ و کلمه زئوتا پایه استدلال قرارمیگیرد . اولا" اغلب زبانشناسان این کلمه را پرستنده ، ستاینده ، سرودگو و دعوت کننده معنی کرده‌اند و زوتر و هوتر هم در بین آریائیان به اعتبار همین مفهوم سراینده سرودهای مذهبی بوده است . بعبارت دیگر بنا برگفته مولتون هر سراینده‌ای نباید کاهن وکشیش هم باشد ، همانگونه که هر کشیشی انجیل‌خوان است‌ولی‌هرخواننده‌انجیل کشیش نیست .حتی ریشی‌های‌ودیک یاسرایندگان وداها ، که شغل و وظیفه سرایندگی داشته و این وظیفه را به ارث میبرند ، کاهن و کشیش نبودند . اگرزوت در اوستای متاخر نام یکموبد است بهیچوجه نباید این برداشت را به زمان زرتشت منتقل کرد و به آنگونه که اغلب محققان به اشتباه ازاین پیش داوری متاثر گردیده‌اند ،مفاهیم دین ساسانیان را پایه توجیه‌پیام زرتشت قرارداد .مادرآینده‌خواهیم دید که چگونه بسیاری از محققان با متاثر شدن از این اشتباه به چه نتایج غلط و منحرفی هدایت شده‌اند .چون‌تحقیق در باره پیام زرتشت با همین خرافات‌و روایات منحرف‌آغاز شده است ، هنوز هم بسیاری از خاورشناسان همت آنرا ،که در برداشتهای خویش یکسره‌از این افسانه‌ها و برداشتهای‌درباری و کلیسائی آزادشوند ،ندارند .اگر نظریات دانشمندان قرن نوزدهم را با برداشتهای کنونی مقایسه کنیم به‌روشنی در می‌یابیم چگونه بتدریج که تاثیر این روایات تقلیل یافته ، حقیقت پیام‌زرتشت نیز نمایانتر شده است .

اما نکته مهمی کههیچیک از خاورشناسان و محققین به این توجه نکرده‌اند آنستکه در گاتاهاسخن از زمان‌حال‌است نه گذشته‌دور . ! !

همه محققان ،حتی نیبرگ که زرتشت را در حد شمن‌ها برداشت کرده ، معترفند که گوینده گاتاها یک پیمبر است ، یا حداقل اوخود را پیمبر و رسول اورامزدا میداند . حال مصلحی که باکرپنها و اوسیجها وکاویها‌به‌مبارزه برخاسته وبرهمه کاهنان وروحانیون جامعه مهرباطل اعمال دروغ زده‌است ، خودرا پیام‌آور و رسول حق میداند ،معقول است که اعلام

کند" منکه یک کاهن و کشیش هستم !!!" او نمی‌گوید منکه یک کاهن بودم بلکه در حال اعلام پیام خویش است نه بیان موقعیت گذشته .

متاسفانه محققان غربی هر جادرمی مانند به‌بن‌دهشن ، وندیداد ، دینکرد . . . و خرافاتی که بقول‌خود این دانشمندان زرتشت همه‌کوشش خود را در راه مبارزه باآنهابکار برده‌است ، متوسل میشوند و اغلب هم به اشتباه دوچار می‌گردند . در خرداد یشت زرتشت یک زوت خوانده شده و زوت نیز نام سرکاهن مراسم تهیه زور است . اینگونه برداشتهاست که ناخودآگاه ایجاد پیش‌داوری می‌کند .

دربین ترجمه‌های‌فارسی آذرگشسب ، شوشتری و پورداود از گاتاها بیان پورداود بیشتر به برداشت محققین غربی نزدیک است در بند ۴و۵و۶ همان هات ۳۳ چنین می‌خوانیم : (۱)

۴ ــ منم ای مزدا که از پرستش تو بزدایم نافرمانی و بدمنشی ، ازآزاده خیره‌سری ، از کشاورز همسایگان دروغ ، از پیشوا نکوهیدگان را و از چمن چارپایان بدتر نگهدار .

۵ ــ منم آنکه سروش از همه بزرگترت را بیاری خواهم خواند .

۶ ــ منم آن پیشوا (زئوته)که ازآئین راستی‌درست بیاموختم‌و اینک ازبهترمنش خواستار آموختن برزیگری و با چنین منشی بکار انداختن آن به این امید مرا آرزوست . ای اهورا مزدا . این تو دیدن و پند پرسیدن (از تو الهام گرفتن) بطوریکه دیده میشود زرتشت در حال توجیه شخصیت و پیام خویش است و مسلما به بیان گذشته نمی‌پردازد . او در حال بیان‌این‌سرود مسلما یک کاهن نبوده ،بلکه پیمبری است ضدکاهن . حال چگونه میتوان تصور کرد او میگوید من که یک‌کاهن بودم !! بنظر من‌ترجمه آذرگشسب که‌برداشت شوشتری و پورداود نیز به‌آن شباهت دارد ،تعبیری است به‌زبان امروز مؤیداین واقعیت که زرتشت به بیان‌خود میپردازد . ترجمه آزاد آذرگشسب چنین است :

" پروردگارا چون پرستنده پرهیزگاری که براستی و پاکی ایمان‌استوار دارد ، باتمام وجودم روح پاک تو را می‌ستایم‌و از اندیشه حکمت‌بارت خواستارم‌ماموریت ارشاد و رهبری را چنانکه اراده‌توست انجام دهم . ای خداوند جان وخرد آرزو دارم به دیدار تو و مشورت تو چون یکدوست نائل آیم . (استورکانگا وبهرام‌گورانکلسر و پروفسور میلزینززئوته راستاینده و پرستنده ترجمه کرده‌اند)

بطوریکه همه محققین تائید می‌کنند کلمات گاتاها دارای معانی مختلف است . در بیش از سه‌هزارسال‌قبل زبان آریائی تکامل‌و پیشرفت کنونی را نداشته است و لغات‌آنزمان در دورانهای بعد معانی دیگری یافته است . برای آنکه نزدیک به واقعیت و مفهوم زمان

۱ ــ هات بمعنی فصل است و اصل آن هائیتی است . در فصل اوستا شرح لازم داده خواهد شد .

تنظیم این سرودها کلمات را توجیه کنیم شایسته است بین مفاهیم مختلف آنرا برگزینیم که با محتوای پیام تطبیق نماید. ما اگر بجای ستاینده زئوته را سرودگو یا ندادهنده ترجمه کنیم ، و نظر بسیاری از زبان‌شناسان را بپذیریم ، باز هم این بند مفهوم خود را حفظ می‌کند ، زیرا زرتشت درحال بیان این هات هم یک سرودگوست ، که سراینده این سرود هاست و هم ندادهنده ، که پیامبر و دعوت کننده است .

زرتشت فقط یک بار خود را زئوته نامیده در حالیکه در بندهای مختلف گاتاها یا مانتران (۱) نامیده میشود و یا با مانتره که کلام مقدس است ، پیام خود را مشخص نموده است (۲۹/۷ ، ۳۱/۶ ، ۴۵/۳ ، ۲۸/۵ ، ۲۸/۷ ، ۴۴/۱۷ ، ۴۳/۱۴ ، ۴۴/۱۴ ، ۳۱/۱۸ ، ۵۰/۶ ، ۵۱/۸ ، ۵۰/۵ ، ۵۰/۱۲ ، ۳۲/۱۳) . درودها مانتره نیز کلام مقدس است و ماتران (۲) گوینده کلام مقدس . من (۳) بمعنی منش و فکر است و من‌تره عبارت از کلامی است که در فکر و حافظه سرودخوان یا من‌تران ، جای گرفته و هنگام مراسم وانجام شعائر آنرا بزبان می‌آورده است . این اصطلاح معرف موقعیت واقعی زرتشت میباشد که خود را یک پیام آور و رسول اهورامزدا معرفی می‌کند . بارتولومه و دیگرانیکه به اتکاء زئوته زرتشت را کاهن برداشت کرده‌اند ، مانترانو را پیمبر معرفی می‌کنند ، زیرا بارها تکرار شده و زرتشت را درهنگام بیان سرودها توجیه مینماید . مانتران درآئین آریاها خیلی بیش ازهوتاروزوتار به کهانت وابسته است پس چرا این کلمه را بمعنی رسول و بیان کننده پیام و کلام مقدس ترجمه می‌کنند و زئوته راکشیش و کاهن ؟ چون هرگز با هسته و محتوای پیام تطبیق نمی‌کند .

مجدداخاطرنشان میسازم که هم زئوته وهم مانترانو توجیه موقعیت زرتشت است هنگام اعلام پیام و در هر دو حالت نمیتواند کاهن و کشیش معنی دهد .

۲ــ جالبست دربیان محققینی که اتکاء به لزوم تعلیمات عمیق روحانی برای زرتشت می‌کنند تناقض مشهود است . آلتهیم یکی از طرفداران این نظریه مینویسد : کشیش و کاهن به قدرت مقام و شغل خود متکی است در حالیکه پیمبر از نیروی درونی و الهام آمیز و موهبت درونی خود کمک می‌گیرد . بویس مینویسد : برای بیان این مطالب فقط مطالعات دگماتیک کافی نبوده است و انجام این عمل به قدرت روحانی خاصی احتیاج داشته است . این سرودها باید از یک الهام الهی سرچشمه گرفته باشد .

اگرتعلیم وتربیت روحانی و درس و بحث عرفانی موجب کمال انسانی و قدرت روحی و فکری برای ایجاد تحول عمیق و سازنده مذهبی میگردید میبایستی موبدانی که اوایل ظهور اسلام پس از ۱۵۰۰ سال پیشرفت فکری ، برخورد با تمدن روم ، بهره‌گیری از تمدن غنی و عمیق یونان ، تاثیر از تحول عظیم اسلام ... واستفاده از همه آن وسایلی که محققان ضروری تشخیص داده‌اند ، به تنظیم رسالاتی پرداخته‌اند ، لااقل گفتارشان عمیقتر از گاتاها باشد ، در حالیکه گاتاها را نیز برای سرمشق در دست داشته اند . اما بر

۱ــ manthra، Manthrano
۲ــ matran
۳ــ man

عکس می‌بینیم که آنچه پس از زرتشت ، حتی تا هزاران سال بعد هم‌تالیف شده نه تنها از نظر عمق مفاهیم هم‌طراز گاتاهانیست بلکه مشتی خرافات و شعائر بدوی است که در اولین برخوردبیگانه بودن انهاباپیام‌زرتشت مسلم‌میگردد . نظری به وندیداد ،بن‌دهشن، دینکرد ، . . . . .میرساند که تا چه حد استدلال برخی محققان غربی در این مورد قابل اعتماد میباشد .

۳ ــ این ادعاکه غیر از زرتشت‌پیمبران دیگر هم از طبقه‌کهانت برخاسته‌اند ، بهیچوجه با واقعیت منطبق نیست . آیا محمدکاهن وکشیش بود؟موسی شغل‌کهانت‌داشت؟ عیسی از لاویها و خاخام‌ها بود؟حتی نبی‌های بنی‌اسرائیل (که نمیتوان آنها را پیامبر نامید) هیچیک کاهن و کشیش نبوده‌اند .همه‌مصلحانی که به‌ایجاد تحولی دست‌زده و علیه نظام دینی جامعه خود قیام نموده‌اند ،چون از مردم سرچشمه گرفته‌اند توانسته‌اند در مردم نیز ایجاد جنبش و جرکت نمایند . این‌واقعیت بطورقاطع خلاف برداشت این پژوهشگران است . کاهن وظیفه‌مند در همه‌ادیان جهان از موبد ، ملا ، لاوی ، کشیش . . . چنان در تعلیمات خشک خود متحجر میشود که اگر هم تحول و اصلاحی را پیشنهاد کند مسلما در همان مسیر آموخته‌های گذشته است ونمیتواند ازآن حدود خارج شود و سدها را بشکند . تحول مورد نظر کاهن و ملا و لاوی بیشتر شعائری و رسومی‌است نه‌عمیق‌وبنیانی . برای‌نمونه لوتر را مثل می‌زنیم .او چون کلیسای حاکم را متزلزل ساخت و پایه‌رفورماسیون را در جهان گذاشت و مذهب و فرقه نوینی بوجود آورد که بیش از ۵۰۰ میلیون نفر پیرو دارد ، او را بزرگترین‌رفورمیست جهان می‌شمارند .

اگر دقت کنیم‌خواهیم دید که او کوچکترین تغییری در اصول‌مذهبی و کلیسائی‌نداد و در معتقدات خشک‌وشریعت کلیسا و برداشت‌خرافات‌وجعلیات‌انجیل حتی‌گاهی‌متعصب‌تر از کاتولیک‌ها بود . کالوین هم بهمین طریق عمل‌می‌کرد . آنها به‌مخالفت‌با دستگاه پاپ برخاستند ولی در معتقدات ، شعائر و نظام مذهبی مسیحیان هیچ تغییر اساسی بوجود نیاوردند . لوتر با همان تعصب کاتولیکها فرمان قتل اصلاح‌طلبان‌را به‌نام بدعت گذار و رافضی میداد و حتی سوزاندن‌آنها را تجویز میکرد . کالوین هم بهمین نحو ،آنها نه تنها اناجیل مجعول را باطل ندانستند که تغییر یک جمله را نیز فساد و ارتداد تلقین کردند و گوینده را مهدورالدم خواندند . ما در جامعه خود نیز با اینگونه برداشت روبرو هستیم .

روحانی و کاهن و کشیش چنان درمعتقدات‌خود ،که‌طی سالیان درازباهمان‌تعلیماتی که محققان برای پرورش روحانیان توجیه می‌کنندحاصل‌شده ،محبوس میشوند که هرگز قادر نیستنداین‌پوسته‌رادرهم شکافته و بکلی از آن خارج گردند حتی اگر صادق و مردم‌دوست و اصلاح طلب باشند . اصولا " روش تربیت کلیسا تلقینی و همان شیوه اسکولاستیک است

که بر روایات و محفوظات تکیه داشته و منطق و تحلیل عقلی در آن راه ندارد . یک طلبه کلیسا که بقول بویس سالهای طولانی بااین تعلیمات خشک و بیروح تغذیه میشود چگونــه میتواند آن سبکبالی و بلندپروازی را بدست آورد تا سدهای معتقدات موروثی و متحجر را در هم شکند ، پرده‌های تلقین و تحمیل را از هم بدرد ، هوای مسموم و سنگینی را ، کهطی قرنها به خرافات و باورهای اجدادی آلوده شده بشکافد و به فضای صاف و بینش و بـاز دست یابد ؟

اما زرتشت بنیان معتقدات زمان خویش را در هم ریخت و تحولی را پایه گذاشت که در مقایسه با شرایط آن دوران بی‌نظیر است .چنین انقلاب فکری بوسیله یک کاهن وکشیش غیر ممکن است .

موسی بنا به روایات تورات ، در بین قوم بنی‌اسرائیل که قبلا " از نوح و ابراهیم و اسحق . . . پیام توحید را شنیده بود ، این دعوت را تجدید کرد ، بدون آنکه در شرایع و شعائر آنان تغییر اساسی بوجود آورد .

عیسی به روایت انجیل فقط به تورات متکی شد و بازگوکننده پیام تورات گردید و هیچگونه تحولی در شرایع یهود بوجود نیاورد .

محمد که بزرگترین تحول را در جامعه جاهلیت عرب بوجود آورد و با اعلان بطلان آئین بت‌پرستی جنبش عظیمی را پایه‌گذاری کرد در بین جامعه یهود و مسیحیت ودرکنار تمدن‌های پیشرفته ظهور نمود وبخش بزرگی از قرآن تائیدو تکرار معتقدات تورات‌وانجیل است .

زرتشت در جامعه ابتدائی و بدوی آریاهای بت‌پرست پولی‌تئیست ،که غرق درآداب و رسوم خرافی وموروثی وگرفتار کاهنان ، کرپنها ،اوسیجها و کاویهای متحجرو سواری‌طلب بودند ، قیام‌کرد و با همه آداب و رسوم و شعائر و معتقدات حتی نظام جامعه خود بــه مبارزه برخاست . اوباکاویان یا امیرکاهنینی‌که‌با غارت‌وچپاول و اعمال زورحیات شبانان ومرتع‌داران‌صلح طلب را به‌نابودی تهدیدمی‌کردندنبرد خونینی را آغاز کرد وبه‌کاهنان سوداگر آتش‌پرست و مستی‌طلب که با تشویق توده‌مسحور و مخمور به تقدیم قربانی‌ورقص مستانه بدور آتش‌مقدس و اجرای ریتوالهای بدوی آنها را در حماقت و بندگی اسیــر میساختند ،اعلان جنگ داد .جامعه دورافتاده گاتائی قبل اززرتشت باپیام توحید ودین راستی فارغ‌از کاهن و ریتوالهاو شعائر بدوی ،نا آشنابود و پیکار دلیرانه‌ای که زرتشت آغاز کرد فصل کاملا " نوینی در حیات این‌مردم و تاریخ جهان گشود .او خدایان جامعه‌را که وسیله‌ای دردست سران وپیشوایان وعاملی‌برای‌ادامه تحمیق وتحمیل شدمبودیکسره‌بنام دیو مهر باطل زد و تصورات و معتقدات ناراست و زیانگر متولیان و دلالان عقیده‌رابنام دروغ و فریب محکوم ساخت بتهای عینی و ذهنی راشکست و بتگرایان را به‌پرستش‌خدای واحد خواند . و مهمتر از همه اومفهوم دین و متدین را بکلی دگرگون ساخت و به‌مردمان

آموخت که تقوی‌جز عمل‌نیک نمی‌باشد و خداوند را بهقربانی‌و عجز و لابه و ستایش‌نیازی نیست . بهشت و جهنم در خود ماست‌رشر و خیـر زاده انـدیشه‌ما ،خالق جهان به دلال و واسطه احتیاج ندارد و بزرگترین فدیه و قربانی و نیاز به درگاه اوانجام کارهای خیـرو پیروی از مثلث مقدس پندارو گفتار و کردارنیک است .نزدیکی به حق با متصف شدن به صفات‌الهی میسر است و . . .

آیا بنیان گذار چنین‌انقلابی را که‌سراسر نظام‌فکری و اجتماعی را متحول ساخته و برای اولین بار در تاریخ جهان مفهوم واقعی‌توحید را اعلام نموده‌است میتوان از تبـار کاهنان و ملایان و لاویان‌دانست ؟

نه تنها زرتشت که هیچ یک از رسولان حق از میان کاهنان و کشیشان برنخاسته‌اند و برخلاف گفته لومل و دیگران هیچ پیامبری با تعلیمات کلیسائی موفق به ایجاد انقلاب فکری مذهبی نشده‌است .البته در بین روحانیون کلیسا نیز انسانهای‌نیک فطرت و صاحب فکر واندیشه رسا یافت شده‌است ولی اتفاقا" همان عواملی را که محققین برای تربیـت زرتشت لازم شمرده‌اند ،چنان به آنها انجماد و تعصب می‌بخشد که هیچگاه قادر نیستند برخلاف معلومات و محفوظات خود به تحول عمیق و اساسی بیندیشند .

پیمبران همانگونه که بویس و آلتهیم‌و لومل . . . . پذیرفته‌اند ، از سرچشمه فطرت و منبع‌درون یاموهبت الهی سیراب‌میشوند و الهام‌آنان چیزی نیست که با درس و فحص و بحث بدست آید و بهترین دلیل نیز تاریخ است . آیا کدام یک از پیمبران‌با تعلیمات دین و دروس مکتبی به وحی و الهام دست یافته‌اند ؟ آیا محمد (ص) در مکتب کدامیک از کاهنان ولاویان و ملایان‌بزرگ تعلیم یافته بود ؟ و از تعلیم یافتگان‌این‌مکاتب در زمان آن‌پیامبر چه کسی‌قادر بود سوره‌ای نظیر الهامات آن‌بزرگ‌مرد امی را تکرار نماید ؟ مفهوم امی مگر جز اینست که‌او به امت و یاتوده وابسته و ازتعلیمات مکتبی بی‌نصیب بود ؟ اگر این رسولان ازتبار خاخام‌ها وملایان‌تعلیم یافته بودند که گفتارشان‌ارزشی نداشت وتکرار دروس خشک و منجمد دلالان دین و معبدیان هرگز شور و انقلابی دردلهای افسرده وبت زده بوجود نمی‌آورد .این ندای باطن‌صاف و بی‌رنگ‌است که جانها را به هیجان و حرکت درآورده و خاطرهای مرده را حیات تازه می‌بخشد . حتی در قرن اخیر به نمونه‌ای چون گاندی برمی‌خوریم که انقلابی در جامعـه عظیم هنـد بوجود می‌آورد ،بدون آنکه برهمن وکاهن باشد (۱) .جالبست که حتی همان شعرای عارف شرق که خاورشناسان به آنهااشاره نموده‌اند با تعلیم و تربیت خاص درخشش نیافته‌اند و بنیان سخن شیرین آنان معلومات شعائری و کلیسائی نبوده‌است بلکه قریحه و استعداد و گاهی نیزنـوعی اشراق و الهـام

۱ ــ علت آنکه انقلاب گاندی سبب تحول اساسی و فکری جامعه هند نگردید و فقط رو بنا را متغیر ساخت آن بود که‌در معتقدات جامعه تحولی بوجود نیاورد . او به یک انقلاب Revolution دست زد بدون آنکه تحولی evolution ایجاد کند .

مایه اصلی خلاقیت آنان گردیده است . آنان که با این زبان آشنا هستند بخوبی مقصود مرا در می‌یابند (۱)

تجزیه و تحلیل دلایل مخالف

دلایل ۱ و ۲ بنظر من صحیح است .

۳ فقط پشتیبانی ازطبقات ضعیف وکشاورزان و چوپانان نمی‌تواند دلیل تعلق زرتشت به طبقه کشاورز باشد .

مصلحی که از درد مردم سر میخیزد مسلما " پشتیبان ضعفا و طرفدار احقاق حق اکثریت مردم است ، که بدون همراهی و حرکت آنان تحول میسر نیست .اما بطوریکه‌در جلد اول توجیه شد از زمانیکه حکومت و کلیسا بوجود آمده ایندو به اتفاق ویا به تنهائی به استثمار اکثریت جامعه پرداخته‌اند .پس آنکه طرفدار مردم است نمیتواند باحکومت و کلیسا سازش‌کند ومذهب مردمی نمی‌تواند با حکومت و کهانت سازش نماید در اینصـورت آن دین متعلق به‌طبقه حاکمه است نه مردم .ازطرفی دربارومعبد و هیئت حاکمه و کهانت برای بقای خویش همیشه‌کوشیده‌اند دین را دراختیارحکومت درآورده و آنرا وسیله‌تثبیت موقعیت خویش سازند ، که بدون موفقیت در این راه نابودی و زوالشان قطعـی است . متاسفانه بدلیل تحمیل‌پذیری واعتیاد به اطاعت مردم و نفوذ خرافات و تلقینات‌موروثی درسراسرتاریخ‌موفقیت‌با کلیسا و هیئت‌حاکمه‌بوده است‌آنهاتمام ادیان راستین وانقلابات مردمی را منحرف ساخته و در اختیار خود گرفته‌اند و از همان وسیله ایکه میبایست بـه نجات‌مردم‌کمک‌کندعاملی‌برای‌استثمار ،استحمارواستعمارملتها بوجودآورده‌اند .دین‌زرتشت خود یک نمونه بارز این تحول است . در توجیه ادیان دیگر نیز خواهیم دید که این سرنوشت تمام آنها بوده‌است. (۲)برای درهم کوفتن قدرت ملتها و ذلیل و بنده وبرده ساختن توده‌ها هیچ شمشیری برنده تر از دین منحرف نیست .

قبل از ختم این بحث لازم میدانم موضوع مهمی را تذکار دهم . اغلب محققان‌به

۱ــ مسلما "این سئوال پیش خواهد آمد که آیا تو خود بااین زبان‌آشنائی؟بااعتراف به عجز خویش فقط اشاره می‌کنم که گه گاه از راه بسیار دور آهنگ ضعیفی بگوشم رسیـده است که فقط در مقایسه با رهروان بزرگ حدس زده‌ام آنها چه نغمه‌های لطیف و دلکشی می‌شنیده‌اند .هرانسان متفکری که گاه به خود فرو می‌رود و ندای باطنی خویش را احساس می‌کند .

۲ ــ حتی انقلاب روسیه که در نظراول کاملا "مردمی و توده‌ای و بقول بنیان‌گذاران آن کارگری بوده است هنگامیکه تحت نفوذ متولیان دگم ،که بصورت مذهب در آمده‌است قرار گرفت تبدیل به وسیله‌ای در دست هیئت حاکم شد و پولیت‌بـوروبصورت کلیسـا بر مردم حاکم گردید . به‌کمک همین‌کلیساست که اقلیت محدودی بر صدها میلیون‌مردم بلوک شرق حکومت می‌کنند .در این مذهب نیز انحراف بنفع هیئت‌حاکمه بوجود امده و جامعه بی‌دولت مارکس ، تبدیل به قوی‌ترین و شدیدترین دولتها شده است .

اشتباه جامعه دوران زرتشت را با جوامع شکل‌گرفته و شهرنشینی مقایسه می‌کنند ،باتجزیه وتحلیلی که ازتاریخ عظیم‌گاتاها بعمل خواهد آمدبه‌این نتیجه میرسیم که این سرودهادر جامعه آریان‌ها که هنوز بشکل عشیره‌ای‌میزیسته‌اند ظهور نموده ودر این ایام هنوز تقسیم بندی جامعه به طبقات کاهن ، اشراف و جنگجو و کشاورز شکل نگرفته بوده‌است . این‌اقوام بتدریج درحال سکون و قرار بوده‌اندو زرتشت در ایجاداین استقرارکوشش فراوان داشت. پیام زرتشت برای ایجادیک نظام راستین‌و جامعه مستقر ومتمدن بسیار موثر بودومخالفت با سران غارتگر و کوچگران ویرانگر و حمایت از کشاورزان و رمه‌داران بهترین نشان این سازندگی است . پس از زرتشت اقوام آریائی به هند و ایران مهاجرت کرده‌اند ودوران طولانی سپری شده‌است تاوقتی رفته رفته این اقوام‌استقراریافته‌اند و تمدن راپایه‌گذاری کرده‌اند .در این حال است که طبقات شهری شکل‌گرفته و کارگر ،کشاورز ، جنگجو و اشراف و روحانی در طبقات مشخص و اغلب موروثی جای گرفته اند .

۴-آیا زرتشت از تبار سلاطین و اشراف بود ؟

درباری و اشرافی‌بودن زرتشت را روایات سنتی مطرح ساخته است‌ودر بین محققان غربی جز هرتسفلد کمتر دانشمندی آنرا پذیرفته است . ولی محققان زرتشتی اغلب آنرا ستوده‌اند .

در اوستای متاخر از یکسو بعلت وابسته بودن به دربار و از سوی دیگر به توهم بالا بردن مقام زرتشت ، نسبت او را به خانواده سلطنتی جعل کرده‌اند ،همانگونه که معجزات فراوانی هنگام‌تولد و پرورش و رسالت او ابداع نموده‌اند .

زرتشت ،در روایات سنتی‌ازتبار شاهان‌حتی گاهی ازنسل کیومرث و جمشیدوفریدون است ! جالبست که حتی محققان معابد زرتشتی نیز از این تلقین مذهبی بی‌نصیب‌نمانده اند .آذرگشسب جد زرتشت را بنیانگذار خانواده سلطنتی ایران باستان که بـه خانواده پیشدادیان‌و فریدون میرسد توجیه کرده‌اند . دکتر تاراپور والا استاد بسیاری از محققان معاصر زرتشتی درشرح‌زندگانی زرتشت مینویسد :در خانواده جنگاوران بنام (سپتیامه) منسوب بافامیل امپراطوری باستان ایران ،مردی نیک ودانا بنام پوروش اسپه‌میزیست . . . اوهمچنین ویشتاسپه را شاهنشاه بزرگی با دربار با شکوه معرفی مینماید . نویسندگان زرتشتی تقریبا" همه زرتشت را شاهزاده‌ای می‌دانند که در دربار شاهنشاه‌ویشتاسب مورد حمایت قرار گرفته‌است . اما در بین محققان غربی هرتسفلد نظریه‌ای را مطرح میسازد که مورد اعتراض و ایراد جمله شرق شناسان قرار گرفته است .

هرتسفلد معتقد بود که پدربزرگ زرتشت اسیاگس(۱) آخرین پادشاه مـادی بـوده است . کورش با مادر زرتشت یا دختراستیاگس ازدواج‌میکند ودختر‌کورش‌آتوسا خواهرناتنی زرتشت‌بوده‌است .آتوسابابرادرش‌کامبیز (کامبوجیه) وصلت میکند وپس‌ازمرگ‌کامبیز همسـر داریوش میشود . در نتیجه زرتشت برادر زن دو شاهنشاه هخامنشی ،ناپسری کوروش ونوه یک شاهنشاه مادی است و برادر ملکه ایران !! . این شاهزاده مادی به فکر اصلاح وضـع کشاورزی کشاورزان می‌افتد و تصمیم میگیرددر وضع بردگی زارعان که به صورت سرف (۲) بسرمیبرده‌اند ، تحولی ایجاد کند و آنان را به کشاورزان آزاد مبدل سازد . این عمل‌او

۱ - Astyages
۲ - Serf سرف‌ها زارعین بودند که با زمین‌خرید و فروش میشده‌اند .

با مخالفت شدید طبقه حاکم و روحانیان روبرو میشود ودرشهرری ، که موطن او بود ،بنام یک انقلابی در مقابل دادگاه قرار می‌گیرد . رئیس این دادگاه همان گوماتای مغ بود که بعدها ، پس ازآنکه‌خود رابجای بردیا برادر کامبوجیه معرفی‌کرد به گوماتای غاصب‌معروف شد . گوماتا او را به تبعید از زادگاهش محکوم مینماید و کوروش نیز این رای را در باره ناپسریش تنفیذ می‌کند و زرتشت ناچار به طوس مهاجرت می‌کند . پس‌از مرگ کامبیز گوماتا به نام اسمردیس (بردیا) ، که مخفیانه بدست‌برادرش کامبیزکشته شده بود ، به سلطنت می‌نشیند (یا پس‌از حرکت کامبیز به سوی مصر) . زرتشت از این راز اطلاع یافته‌وتوطئه را علنی و به کوروش کمک می‌کند تاگوماتا را کشته برجایش نشیند . هرتسفلد خود متوجه میشود که با وجود این خدمت بزرگ به داریوش و با وجودآنکه ،بقول هرتسفلد ، زرتشت وارث بحق تاج وتخت بوده‌است و برادر زن داریوش هیچ نامی از او درکتیبه‌های‌داریوش نیست و در شرح کشتی مغ از زرتشت یادی نشده است .

هرتسفلد به این سئوال خود چنین پاسخ میدهد که این سکوت به تقاضای زرتشت بعمل آمده و او از داریوش تقاضا کرده‌است حقیقت را بپوشاند زیرا "او مایل بود درخفاو تاریکی کار کند" (معلوم نیست پس چگونه این خبر پس‌از دو هزارو پانصدسال به گوش هرتسفلد رسیده‌است !!) .هرتسفلد مدعی است که این قصه را از گاتاها کشف کرده‌است و حتی روزحوادث را نیز در گاتاها خوانده‌است !! در حالیکه در حقیقت او این افسانه‌را ازروایتی‌که‌کتسیاطبیب دربارهخامنشیان (۱) گزارش‌داده‌است (درحدود ۳۹۸ق ۰م)اقتباس کرده‌است وخودبرشاخ و برگ آن افزوده است .

کتسیا ،که روایاتش بنظر محققین بهیچوجه قابل اعتماد نیست ، تعریف می‌کند که استیاگس پسری نداشت و تنها دختر خود را بنام آمی‌تیس (۲) به اسپی‌تامه نامیس ، که نجیب‌زاده‌ای مادی بود ، داد و او را وارث تخت و تاج خویش ساخت .پس از آن کوروش بر استیاگس غلبه کرد اسپی‌تامه را کشت و آمتیس را بزنی گرفت . آمتیس ازکوروش دارای دو پسر شد بنام‌بردیا و کامبوجیه ، نام بردیا را کتسیا بغلط تانیوکزارکس (۳) نامیده است . بنا به روایت کتسیا آمتیس از اسپی‌تامه دو پسر بدنیا آورده بود بنامهای اسپیتاک و مگابرنس (۴) . هرتسفلد دراین قصه اسپیتاک را زرتشت برداشت کرده است .

با کمی دقت میتوان پی‌برد که هرتسفلد بر پایه قصه جالبی‌افسانه جالبتری‌را ابداع کرده‌است .پدر و مادر زرتشت‌پوردش اسپه ودوغدوه میباشندکه با آنچه هرتسفلد برداشت نموده ارتباطی ندارد .مادر کامبوجیه از شاهزادگان هخامنشی‌بنام کاساندانه (۵) دختر فرن‌اسپس (۶) بوده است که با آمیتیس تطبیق نمی‌کند . کتسیا در کتابیکه این روایت از آن‌اقتباس شده آنقدر حوادث عجیبی بیان کرده که حتی مورداستهزاء مورخان‌باستان‌قرار گرفته است .او هم سخنی از زرتشت وگوماتا و . . . .بیان نکرده و بقیه داستان راهرتسفلد

۱- Ktesia ۲- Amytis ۳- Tanyoxarkes
۴- Spitak , Megabernes ۵- Kassandane ۶- Pharnaspes

تکمیل کرده‌است ودر یک کتاب هشتصد صفحه‌ای کشف خود را توجیه نموده که مورد قبول هیچیک از محققان قرار نگرفته‌است .جالبترین نکته این ادعا آنستکه این‌شاهزاده‌والاگهر و بقول هرتسفلد وارث تخت و تاج مادها و گاتاها، که تنها مدرک قابل اعتماد ماست ، پیوسته ازتنگدستی خویش مینالد ویکی ازمهمترین علل عدم‌موفقیت اولیه خودرا نداشتن مال و پشتیبان و قدرت توصیف کرده است ؟! در بررسی تاریخ ظهور زرتشت خواهیم‌دید که اینگونه افسانه‌ها بهیچوجه قابل توجه و اعتنا نیستند .

محققین دیگری که در این باره اظهار نظر نموده‌اند عبارتند از :

میلت (۱) دانشمند فرانسوی معتقد است کـه اصلاحات اجتماعـی زرتشت بسیار مهم و ضد اشرافی است مخالفت با قربانی نیزموجب برانگیختن توانگران وبخصوص کاهنان پر قدرت گردیده‌است .او مینویسد " کشاورز به اشرافیت ،که با او فاصله دارد دلبسته نیست بلکه خواهان‌گونه‌ای دموکراسی نیروهائی است که بتواند به او خدمت کند . . . . همـه پژوهندگان گاتاها دریافته‌اند که نظریات اخلاقی مندرج درآن به امور اقتصادی‌واجتماعی مربوط میشود .اما آنچه باید به جستجویش پردازیم اختلاف بین‌کشاورزان و بیابان‌گردان نیست . . . . دراین جا موضوع بررسی ما همان پیکارکهن توانگر و تهیدست است واشراف پیکارجو و کشاورزان .تنها از نظر این مبارزه است که زرتشتیان کهن برای کیفر پس ازمرگ اینچنین اهمیت قائل شدند . "

رودلف مینویسد : زرتشت وابسته به اشراف‌بوده است ولی‌باوجود این اقرارمی‌کند که زرتشت طرفدار تنگدستان و طبقات‌بی‌وسیله و مدافع حقوق کشاورزان و شبانان و رمـه داران بود که هم‌ازطرف سردسته‌ها ،روسای‌قبایل وکاهنین و کشیشان و هم از سوی‌اربابان خود زیر فشار و مورد تحقیر قرارگرفته ،بی‌دفاع رها شده بودند . او اشاره به کلمه دریگو یادریگو (۲) مینماید (سرودها ۵۳/۹ و ۳۴/۵) و آنرا درویش بی‌نوا و تهیدست معنـی میکند وزرتشت راپشتیبان این افراد می‌داند . رودلف برای اشرافی بودن زرتشت هیـچ دلیلی ارائه نمی‌کند .

رودلف معتقداست‌یکی از اقدامات مهم زرتشت نفی و طرد نمایندگان مشاغل‌رسمی مذهبی و متولیان آداب‌و رسوم دین قدیم جامعه یعنی کاویها ، وکرپانها و اوسیج‌هاست‌و مینویسد در این مرحله زرتشت چارچوبی را که آنروز معمول و مرسوم بوده درهم می‌شکند و در نتیجه از جامعه طرد و آواره میشود و چون واعظی تهیدست و بی‌پناه به اطراف کوچ می‌کند .

هرتل : نظرهرتل قبلا" بیان شد . او معتقد بود که زرتشت به طبقه کشاورز و شبان تعلق داشته است .

سولتون : قبلا" به نظر او نیز اشاره شد که زرتشت را به کشاورزان نسبت میداد .

Meillet-۱

Drigu , Drigaove-۲

نتیجه

در جلد اول این مجموعه پس از بررسی تاریخ تکامل جوامع به این نتیجه رسیدیم که در اثر تحمیق مداوم و فسادانگیز روحانیت منحرف و تلقین و تحمیق دین کلیسائی و آئین معبدی مردم بهاطاعت معتاد شدند و در طول هزاران سال چنان به بندگی ورقیت سلاطین و فرمانروایان گردن نهادند که حکومت و سلطنت به قدرت مقدسی تبدیل شد و وابستگی به این قدرت احترام‌آفرین گردید مذهب و نظام منحرف چنان انسانها را با خویشتن خویش بیگانه ساخت‌که حتی شاه و وابستگان او را از موهبتی خاص برخوردار دانستند و فرهور وصاحب‌فر ایزدیش شناختند. (۱) این تلقین وتحمیق چنان در روح‌وفکر مردم نفوذ کرده بود که اصولا" بزرگی و عظمت را با فرماندهی و سلطنت‌برابرمیدانستند و در فرهنگ وادبیات اقوام مختلف کلمه شاه‌بابرتری و والائی مترادف گردید. این کابوس عظمت خیالی تا آنجا بر مردم مسلط شد که حتی در مورد پیمبران نیز پیروان مسحور دلخوش بودند که‌پیرو بزرگی‌از تبارشاهان باشند. موسی در دربارفرعون چون شاهزاده‌ای تربیت میشود، داود و سلیمان شاه پیمبر میشوند، عیسی خدا زاده‌ای !! از نسل شاه و داود است، بودا شاهزاده ساکیاموئی است و زرتشت از تبار امپراطوران باستانی ایران!!

حتی درباره محمد که‌شرح حال زندگی او مشخص و تاریخ حیاتش روشن و مسلم‌است بازهم سعی میشود او را به شکلی ملک و ملک‌زاده سازند. اوهم به شکلی با داود شاه مربوط میشود و حتی در مجموعه‌الغدیر، که مورد اعجاب و تحسین بزرگان وخبرگان قرار گرفته به فصلی بنام تاج گذاری برخورد می‌کنیم. امینی مؤلف مجموعه تحقیقی الغدیر درین مورد مطلبی دارد که خلاصه‌اش اینست:

پیمبر عمامه شیر شکری داشت که فقط در اعیاد و مواقع خاص و پر اهمیت بر سر می‌گذاشت که میتوان آنرا با تاج‌مقایسه کرد. در غدیر خم پس از انتصاب علی این عمامه خود را بر سر او گذاشت و بقول امینی او را به ولیعهدی خود برگزید. و او پیشنهاد می‌کند که این روز را باید تاج‌گذاری علی نام نهاد!!!

پرفسور میلز بارها تأکید می‌کند که زرتشت در محیط ساده و بدوی میزیسته است‌و بهمین جهت نیزبرای پیام و کلام او آنقدر اهمیت قائل است بارها اوستای متاخر را انحرافی‌میخواند ولی‌باز خود او تحت‌تاثیر همین افسانه‌ها‌برای آنکه‌شخصیت مهم‌زرتشت را برجستگی بخشد مینویسد او دارای چنان شخصیت برجسته‌ای بوده است که توانسته شاهنشاه پر قدرتی چون گشتاسب را مجذوب گرداند!! (۲) به گفته پوروالا اشاره شد.

۱ـ جالبست نه تنها در جوامع عقب‌مانده که در کشورهای متمدن قرن‌بیستم هنوز نویسندگانی یافت‌میشوندکه یا دراثر تلقین یا برای کاسه لیسی و تحمیق شاه و شهزادگان را از تبار والا و برتر تبلیغ می‌کنند و به اشرار لقب اشراف میدهند و جالبتر آنکه حتی ←

دهالا نیز از ویشتاسپه بنام شاهنشاهی نام میبرد که با دربار و ملکه باشکوه !! خویش ، هرتئوسه ، در ترویج دین زرتشت می‌کوشد .دهالا از ویشتاسپ بعنوان مدافع بزرگ دین زرتشت و منتشرسازنده آن در عالم !! سخن می‌گوید (درحالیکه در همسایگی او هم در قرنها بعد به‌این دین آشنا نبوده‌اند !!)

جالبست که آذرگشسب از یک تاریخ ظهور زرتشت را تا هشتهـزار سال قبل بعقب میبرد و از سوی دیگر او را از تبار شاهنشاهان ایران می‌داند !! . آریاها مسلما " قبل از هزاره دوم ق.م در ایران نبوده‌اند ویقینا " امپراطوری و شاهنشاهی در این سرزمین قبل از هخامنشیان وجود نداشته حتی نخستین سلطنتی که توسط مادها در ایران پایه گذاری شد ،بوسیله هوخشتره تحقق یافت که با تصرف نینوا در قرن ششم ق.م از حد یک امیر منطقه‌ای پافراترگذارد .درشمال‌شرقی‌ایران و نواحی بلخ و خوارزم که همه این نویسندگان زادگاه ویشتاسب دانسته‌اند اثری از هیچ امپراطوری و یا پادشاهی حتی در هزاره اول‌ق.م دیده نمی‌شود ، چه رسد به ۳۵۰۰ تا ۶۰۰۰ سال ق.م . هیچیک از محققان ، مورخان ، خاورشناسان و باستانشناسان نتوانسته‌اند تشکیل شهر و دولت شهر و تمدن شهری راقبل ازقرون هفتم تاششم ق.م دراین مناطق به اثبات رسانند ، آنوقت درچندهزارسال‌قبل از آن از امپراطوران و شاهنشاهان و دربار باشکوه آنان سخن گفتن جزاثر این کشش عاطفی و تلقینی نیست که عظمت و برجستگی شخصیت را با شاهنشاهی و سلطنت در ارتباط در آورند .متاسفانه‌این بیماری چنان درجان بشریت خانه کرد که شفای کامل آن احتیاج به گذشت زمانی دراز دارد .

اگر زندگی پیمبرانیرا که واقعا " برای تحول جامعه و اصلاح آن به سود اکثریت‌مردم قیام کرده‌اند ، بررسی کنیم به‌این نتیجه می‌رسیم که‌آنان هرگز نمیتوانسته اند از تبار اشراف و سلاطین باشند . همه‌آنها متعلق به توده مردم بوده‌اند . و از بین مردم بـر خاسته اند و بهمین جهت نیز توانسته اند بزبان‌مردم سخن بگویند و صفا و سادگی و خلوصشان موجب کشش و جلب توده‌ها گردد .

زرتشت هم‌مسلما "ازبین مردم برخاسته‌است ،گذشته براینکه در دوران زرتشت‌هنوز طبقه‌ای بنام اشراف شکل نگرفته بوده است . او میتوانسته ازتبارکاویان باشد ، که مسلما " چنین نبوده است و گاتاها شاهد صادقی بر این مدعاست ،در فصل بعثت زرتشت دراین باره سخن گفته‌خواهد شد و شخصیت زرتشت تجزیه و تحلیل خواهد گردید .

معتقدین قلیل به شاهزادگی زرتشت نه‌تنها کوچکترین‌شاهدی برای‌اثبات‌این‌نظریه ارائه نمی‌کنند ، که در حقیقت هیچگونه شاهدی هم وجود ندارد ، بلکه با اظهارات دیگر

آنان را دارای خون آبی (Blaues Blut blue blooded) معرفی مینمایند که با مردم معمولی قرمز خون ،متفاوتند !!

۲ ــ البته میلزبه اشرافیت زرتشت معتقد نیست ولـی ناخودآگـاه بـه شاهنشاهـی ویشتاسپ اشاره می‌کند .

خود این ادعا را نیز نقض مینمایند. [1] در گاتاها که تنها مدرک معتبر ماست نه تنها کوچکترین اشاره‌ای هم به اشرافیت زرتشت نشده است بلکه سراسر آن عکس این نظریه‌را به اثبات میرساند.

۱ – همانگونه که بیان‌شد معتقدین به شهزادگی زرتشت غیر از هرتسفلد نویسندگان زرتشتیند که از اوستای متاخر و روایات زرتشتی متاثر شده اند. غیر از این نوشته‌ها کوچکترین دلیلی ارائه نمی‌شود. در حالیکه دلایل مخالف در خود گاتاها مستتراست.

۵ـ تاریخ ظهور زرتشت

درمورد تاریخ‌ظهور زرتشت سه نظریه کلی ازسوی محققین اوستاشناس مطرح‌گردیده است .

۱ ـ نظریه‌ای که بر روایات‌سنتی متکی است‌ویا زمانی در این حدود توجیه‌می‌شود .
۲ ـ بدون توجه به روایات سنتی و متکی به بررسی‌های زبانشناسی و باستانشناسی.
۳ ـ آثاری که از مورخین و نویسندگان باستانی رومی و یونانی بر جای مانده‌است .

۱ ـ تاریخ سنتی

در اوستای قدیم‌به تاریخ ظهور و تاثیر زرتشت اشاره‌ای نشده است . در دوران ساسانیان که کلیسا و کانن زرتشتی پایه‌گذاری شد در این مورد نیز نظریاتی مطرح‌گردید. ادبیاتیکه ظهور زرتشت در آنها توجیه شده است اغلب متعلق به پس از انقراض سلسله ساسانی و آغاز تسلط اعراب به ایران است که مایه و پایه آنها گزارشهای پهلوی و مدارک باقی مانده از دورانهای گذشته بوده‌است اما تا چه حد در جمع‌آوری و اقتباس از این مدارک امانت رعایت شده است و آیا اصلا " پس از حمله اعراب مدارک قابل توجهی باقی مانده که بتوان به اصالت آنها اطمینان داشت ، مسئله مبهم و غیرقابل پاسخگوئی است. باید در نظر داشت که اصولا " کانن زرتشتی (۱) بطوریکه خواهیم دید برپایه اساطیر و خرافاتی که دربین فرقه‌های مختلف وکلیساهای بسیار پراکنده و ناهماهنگ اوایل سلطنت ساسانیان رایج بود ،شکل گرفت‌و اطلاعات قابل اعتمادیکه برمبنای تاریخ و حوادث واقعی بنا شده باشد بهیچوجه در دسترس نبود . جامعه کلیسای زرتشتی نیز در آن زمان هرگز به تحقیق وقایع اهمیت نمیداد و اصولا " با این نوع بررسی بکار غریبه بود .

تاریخ ظهور زرتشت در دو رساله معروف و پایه‌ای کانن زرتشتی و یک گزارش مربوط به تاسیس این‌کانن ،یعنی ارداویرافنامه ، که همه آنها در قرون نهم و دهم میلادی‌تنظیم شده‌اند ، مورد بحث قرار گرفته است .

۱ـ Canon (Kanon) مجموعه رسائل‌ومدارکی که اصول‌وشرایع یک‌دین راتشریح‌می‌کند .

در کتاب بن دهشن (۱) یا کتاب آفرینش ومبنای خلقت دوران عمر جهان ۱۲۰۰۰ سال بیان شده است . در سه هزارسال اول خداوند تمام‌موجودات عالم را در عالم مثل که همان جهان فره‌وشی یا فروهرهاست (عالم روحانی) خلق کرده است ، در این عالم این فره‌وشی‌ها بدون حرکت و عمر بوده‌اند این حالت را مینک (۲) نامیده‌اند . در ۳۰۰۰ سال دوم مرحله مینک به گتاه (۳) مبدل میشود که حالت کنونی جهان است ، فروهرها قالب مادی بخود گرفته به عمل و حرکت‌میپردازند .صورت فلکی یا فروهرزرتشت در آخر سه هزار سال اول خلق میشود .او در ۲۵۸ سال قبل از انقراض سلطنت هخامنشی به بعثت می‌رسد . (بعبارت دیگر در حدود ۶۳۰/ ق .م فرموشی‌او قالب مادی بخود می‌گیرد) .

درارداویرافنامه بعثت زرتشت ۳۰۰ سال قبل از حمله اسکندر ذکر میشود وچون اسکندر در ۳۳۰ ق .م به ایران‌حمله کرده است تاریخ تولد زرتشت در حدود ۶۶۰ ق .م خواهد شد .

مورخان و محققان که برداشت خود را برپایه گزارش بالا تثبیت کرده‌اند و یا درآن حدود زمانی را حدس زده اند عبارتند از :

مورخان اسلامی مانند مسعودی و بیرونی ، که جز منابع پهلوی و زرتشتی اطلاعات دیگری در دست نداشته و بعثت زرتشت را ۲۵۸ سال قبل از حمله اسکندر توجیه کرده و آنرا ۵۵۸ ق .م ذکر نموده اند . برخی از نویسندگان عرب زرتشت را با یرمیای‌نبی یکی از نبی های اسرائیلی همسان دانسته و ظهور او را در حدود ۶۵۰ ق .م حدس زده‌اند .

پروفسورهنینک : او با توجه به این مسئله‌که در روایات‌سنتی به‌دقت‌ذکر نشده‌است که ظهور زرتشت ۲۵۸ سال قبل از حمله اسکندر یا انقراض هخامنشیان بوده‌است و با در نظر گرفتن عمر زرتشت ، که در روایات ۷۷ سال آمده ، و بعثت زرتشت که در ۳۰ سالگی ذکر شده ، به سه تاریخ دست می‌یابد ۵۵۳ – ۶۵۰ ؛ ۵۵۱ – ۶۲۸ ، ۵۴۱ – ۶۱۸ ق .م . در ضمن او معتقد است که مرگ زرتشت میبایستی قبل از بسلطنت رسیدن کوروش رخ‌داده باشدو گرنه اگر در زمان‌کوروش ویشتاسب نامی بعنوان حامی زرتشت هنوز وجود میداشت مسلما "اثری از او در تاریخ باقی‌میماند (با این توجیه خود هنینگ هیچیک از تواریخ ذکر شده قابل اعتماد نخواهد بود زیرا کوروش در ۵۵۹ ق .م به سلطنت رسیده است)

هرتسفلد : باشرحی که قبلا " از نظریه او داده شد زرتشت هم‌عصر داریوش بوده و در حدود ۵۰۰ ق .م میزیسته است .

آلتهیم : بعثت زرتشت را ۵۶۹ ق .م ذکر می‌کند ولی در کتابیکه بنام اسکندر و زرتشت نوشته است او را هم عصر هم شاعر یونانی می‌خواند که در اینحال در حدود قرن نهم ق .م خواهد شد .

---

۱ – Bundahishn ۲ – meinok ۳ – getah

هرتل .پدرداریوش را همان ویشتاسپ‌گاتاهامیداند و با این تعبیر ظهور زرتشت در حدود۵۰۰ ق.م خواهد شد هرتل مدعی‌است‌که تاریخ دقیق تاثیر زرتشت را ازگاتاهاکشف کرده و حتی تاریخ دقیق یسنا۵۳ را۲۹ سپتامبر۵۲۲ ق.م حساب‌کرده‌است ! ! . او معتقد است که زرتشت در این سرود از ویشتاسپ تقاضا می‌کند دست مغ را از تاج و تخت هخامنشیان کوتاه کند . ولی جالبست که با وجود این‌ادعا چون ارتباط گاتاها را با وداها مسلم می‌بیند در کتاب خود بنام‌هخامنشیان ، کیانیان می‌نویسد که بیشتر قسمتهای ریگ وداپس از زرتشت ودر زمانیکه قبایل ودیک با زرتشتیان‌در جنگ‌بوده‌اند تنظیم شده‌است. اثار این جنگها در وداها مشهود است . از سوی دیگر تصدیق می‌کند که قسمت‌اعظم ریگ وداها در خارج از هند و در حدود شمال افغانستان تنظیم گردیده است .

هرتل در تحقیقی که در رساله دیگری در باره اوستا و وداها می‌کند مینویسد : در وداها دشمنان‌اصول و دیک را دوانید (۱) نام‌برده‌اند ونید را تحقیـرکردن معنی میکند . او معتقد است که تحقیر کنندگان دواهـا ، یا خدایان ودیک ، همان پیروان زرتشت میباشند که بصورت دیو همه خدایان آریائی را تحقیر کردند .هرتل نشان میدهدکه‌چگونه در سراسر وداها از سرودهای یکم‌تا نهم همه‌جا از این دوانیدها سخن رفته‌است .بعبارت دیگر از اوایل‌فرم‌گرفتن وداها برخورد آریاهای ودیک و گاتیک مشهود است . این‌برداشت گاتاها را با وداهای اولیه همزمان‌ساخته و بطور قاطع برداشت اولیه هرتل را باطل‌مینماید. هرچند هرتل خود این واقعیت را در یافته و مجبـورمیشود تاریخ‌تنظیم وداها را کاملا " به جلو کشد و آغاز آنها را به ۸۰۰ ق.م نسبت دهد ولی با وجود این حتی‌همین تاریخ‌نیز با ۵۰۰ ق.م و سلطنت کوروش سازگار نیست . اگر برخورد هندوها وایرانیها از دوران کوروش‌به بعد رخ‌داده واین مبارزات‌درو‌داها منعکس شده باشد مسلما " در وداهای‌قدیم‌از سلاطین هخامنشی و دولت‌های آنان‌نامی وجود داشت . هر چند اصولا " احتیاج به‌این بحث نیست‌زیرا بطوریکه خواهیم دید وداهای قدیم مسلما " از ۱۵۰۰ ق.م قدیمیترند . در ضمن هرتل برای قرابت وداها و گاتاهایک شاهد دیگر نیز مطرح میسازد و آن بکاربردن کلمه داسیو برای دشمنان است .او معتقد است داسیو از کلمـه داهیـو و داخیـوی اوستـا بمعنی استان و ناحیه گرفته شده و مقصود از داسیو همان ایرانیان بوده است .

هینتس : اشاره می‌کند به روایتی که درباره سرو کاشمردرنامه دبستان ذکرشده‌است. در این روایت آمده‌است‌که هنگامیکه‌زرتشت در سن ۴۴ سالگی به دربار ویشتاسپ پذیرفته میشود به افتخار این‌موقعیت درمقابل‌آتشکده برزین‌مهر سروی می‌کارند که قرنهای متوالی سرسبز و شاداب بوده است .در زمان خلیفه المتوکل عباسی شرح این سرو را برای‌او بیان می‌کنند و او بسیار مایل میشود کماین سرو را به بیند وچون برای امیرالمومنین !! به آن دیار سفر کردن شایسته نیست سرو باید بخدمت‌او آورده شود ! پس فرمان میدهد این‌سرو

۱ - Deva - nid

رابریده به‌نزد خلیفه آورند .درروایت آمده که سرودرآن زمان ۱۴۵۰سال عمرداشته است . هینتس از این‌محاسبه دقیق !! نتیجه می‌گیرد که تولد زرتشت در ۶۳۰ ومرگ او۵۵۳ق .م بوده است !

میه . نیز تاریخ سنتی را پذیرفته است .

قبل ازختم این نظریات باید برداشت‌دارمستتر را نیز بیان کرد (۱) این دانشمند فرانسوی ،به دلایلی که در بخش اشتباه محققین تجزیه و تحلیل خواهد شد ،تنظیم‌گاتاها رادر حوالی ظهور مسیح و قرن اول میلادی حدس زده‌است . این نظریه نیز از سوی هیچ محققی مورد توجه قرار نگرفته است .

برخی از طرفداران نظریه دوم :

ادوارد مایر : دوران تاثیر زرتشت را به قبل از۱۰۰۰ ق .م منسوب میداند و معتقد است کوشش بی‌مطالعه‌ای خواهد بود اگر سعی‌کنیم زرتشت را در قرون هفتم و هشتم‌ق .م جای دهیم . او ضمنا " اشاره‌به کتیبه‌هائی از پادشاهان آشوری در قرن هشتم‌ق .م میکند که درآنها نام مزدکو (۲) از امـرای مادی ذکر شده است . او حدس می‌زند که این نـام از مزدا پرستی کسب شده که در بین مادها نیز پیروانی داشـته است . مایر مینویسدکه مزدا پرستی قبل ازقرن هشتم‌ق .م توسط‌وعاظ سیار عشایرمغان به جامعه مادها واردشده و سپس به پارسها نفوذ کرده است و بهمین‌جهت نیز کاهنین مـغ جای‌اترون (آذربان)ها را گرفته اند .

گلـدنر : ابتدا تاریخ سنتی راپذیرفت ولی بعدا " نظر مایر را در مورد وجود مزدا پرستی در بین‌مادها تائیدنموده‌و ظهور زرتشت را درحدود هزاره اول ق .م حدس‌می‌زند. او معتقد است‌که‌گاتاها و سرودهای ودا همزمان بوده و قدیم‌ترین بخش اوستا از وداهـا مسلما " جدیدتر نیست .

بارتولومه ظهور زرتشت را در حدود ۹۰۰ ق .م حدس می‌زند .

لومر : نظریه هرتل را ، که ویشتاسپ پدر داریوش است ،بکلی‌بی‌پایه میداند و با اشاره به کتیبه سارگون پادشاه آشوری در سال ۷۱۴ق .م ، که درآن‌به نام مزدا اشاره شده است و با اتکاء به قدمت لـهجه گاتاها ،و توجه به شرایط ابتدائی محیط‌زندگی در فضای گاتاها ،که از جامعه متشکل نظیر سلطنت‌های ماد و هخامنشی بی‌اثر است ، زمان ظهور زرتشت را به احتمال قوی قبل از ظهور این سلطنت‌ها میداند . او به‌اثر باستانی طومارالفانتین (۳) که درآن از پیروان مزدسن یا همان مزدیسنا سخـن رفته است ،اشاره

۱ – Darmesteter ۲ – Mazdaku ۳ – Popyri Von Elephantine

نموده که به تعداد زیاد در جنوب مصر میزیسته‌اند .با در نظر گرفتن فاصله زیاد بین این منطقه و شمال افغانستان زادگاه زرتشت ، نتیجه‌می‌گیرد کمزرتشت یقینا " خیلی قبل از ۷۱۴ ق.م (کتیبه سارگون) میزیسته است و میتوان حدس زد که ظهوراو در حدودهزاره اول‌ق.م بوده‌است . لومل به شاهد دیگری برای تائید قدمت‌گاتاها متکی می‌شود و آن‌نام مـغ در یسناست دریسناهانام‌مغ‌بعنوان‌یک روحانی وکاهن بهیچوجه برده نشده و فقط در نسیا ۶۵ بند ۷ ، که‌از بخشهای بسیار جدید است ، یکبار به مـغ اشاره شده‌است . از طرفی معـان در عصر مادها کاهنین دین بوده‌اند و در زمان هخامنشیان بر جامعه تسلط داشته‌اند ، بطوریکه در قدیم همیشه دین ایرانیان را دین مـغ مینامیده‌اند . او از ایـن واقعیت نتیجه می‌گیردکه تاریخ تنظیم این آثار باید قبل‌از عصرمادها باشد و چون گاتاها بر یشتها تقدم دارد میتوان نتیجه‌گرفت که قرنها ازتنظم گاتاهاگذشته بوده است تامغـان در جامعه مادها مقام روحانیت یافته اند .

وزن دونک (۱) ظهور زرتشت را بین ۹۰۰ ــ ۱۰۰۰ ق.م حدس می‌زند .

رودلـف : تاریخ تاثیر زرتشت را در حدود هزاره اول ق.م دانسته و مینویسد که این تاریخ کاملا " با دنیای روحی و اجتماعی گاتاها منطبق است . تاریخ سنتی را مانند دیگر روایات آن‌غیر قابل‌اعتماد میداندو معتقداست تمام شواهد تاریخی‌و فلسفی‌ومنطقی بر خلاف این فرضیه حکایت‌می‌کند که پدرداریوش همان ویشتاسپ‌گاتاها میباشد و زرتشت هم عصر هخامنشیان است .

رودلف مینویسد که برخلاف‌تصور آلتهیم در ناحیه خوارزم از زندگی شهری و تمدن پیشرفته تا قبل از قرن پنجم ق.م اثری یافت نمی‌شود .تحقیقات دانشمندان شوروی‌این واقعیت را به اثبات‌رسانده‌است ، گاتاها شاهد زنده ایست که زرتشت در یک تمدن شهری نمی‌زیسته است .

مولتـرن : معتقد است که گاتاها متعلق به تاریخی بسیار قدیم است و علت آنکه برخی‌از محققین بماشتباه دوچار شده وسعی می‌کنند آنرابه تاریخ جدیدتری نسبت‌دهند ، عمق و ژرفای پیام‌زرتشت است‌که برای آنزمان دور بسیار غیر معمولی بنظر میرسیده‌است. حتی برخی از پژوهشگران چون نمی‌توانستند باور کنند این افکار به زمانهای چنان دوری تعلق دارد در وجود زرتشت شک‌کرده او رایک‌موجود افسانه‌ای خواندند ،در حالیکه‌فضای گاتاها ، اشخاص و برخوردها همه بطریقی حاکی از اینست که نویسنده این سرودها یـک شخصیت واقعی بوده که اثر بزرگی را بوجود آورده‌است .زرتشتی که در گاتاها معرفی میشود همه چیزمیتواند باشد جزیک اسطوره ،فقط به این بهانه که در باره این‌مصلح‌بزرگ افسانه‌های‌نامعقولی درادوار بعد مطرح شده‌است هرگزنمیتوان واقعیت وجوداو را منکرشد ، همانگونه که به دلیل سیر و پدیا (افسانه‌های کوروش) در وجود کوروش نباید شک کرد .

۱ – Wesendonk

زرتشت‌گاتاها کاملا "یک وجود تاریخی‌است‌و بعقیده من (مولتون) این خوداوست که در گاتاها سخن‌می‌گوید .مولتون به کمک تئوریهای نجومی از اصطلاحات گاتاها نتیجه‌می‌گیرد که ظهور زرتشت‌بین ۹۰۰ — ۱۸۰۰ ق.م بوده است و معتقد است‌که گاتاها وریگ وداهـا خیلی بهم نزدیک بوده و فقط گاتاهاابتدائی‌تراست و متریک ودیک پیشرفته‌تر ازمتریک (سجع و قافیه) گاتیک است .

پروفسورهومل آلمانی (۱) ازکتیبه‌ای‌آسوری‌متعلق‌به‌هزاره‌اول‌ق.م‌نام‌اسارا_ مازا (۲) را اهورامزدا تعبیر می‌کند و به این اعتبار ظهور زرتشت را قبل از هزاره اول ق.م حدس می‌زند . او معتقد است که امکان‌دارد مانند الله که در بین اعراب‌نام یکی از بتهای‌عرب بوده است و محمد این نام را برای خدا برگزید ،اهورامزدا نیز نام یکی‌از خدایان آریاها باشد که بعدا " از سوی زرتشت‌نیز پذیرفته شده باشد .

دونکر (۳) ابتداتاریخ‌سنتی راپذیرفت ولی اوهم‌بعدا "تاریخ قدیم و حدودهزاره اول را واقعی‌تر دانست .

میلـز : تاریخ گاتاها را در حدود ۹۰۰ ق.م حدس می‌زند و یشتها را بین ۶۰۰ — ۸۰۰ ق.م . او مینویسد کمانتخاب این‌تاریخ با مطالعه و دقت بسیار بعمل آمده است . از حمله دلایلی که پایه برداشت او قرار گرفته است عبارتست از :

زبان گاتاها بطوریکه از متن آن پیداست زبان‌رایج و بومی جامعه آنزمان بوده‌است. در این سرودهامابا افرادواقعی‌درصحنه برخوردمی‌کنیم . . .این زبان برای‌دعوت‌مردم‌بکار میرفته است و زبان خاصی برای گروه برگزیده‌ای نمیتواند باشد .

همچنین زبان‌گاتیک‌یک‌زبان‌مرده‌نیست ،بخصوص‌درمحیطی‌ابتدائی‌وباآب‌وهوائی‌سخت ، جائی‌که انرژی باید متوجه برآوردن‌احتیاجات زندگی گردد تا بکار گرفتن برای ایجادیک ادبیات ساختگی به کمک یک زبان‌مرده.

حتی‌دریک محیط پرازدحام مانند هندوستان‌نیز بکاربردن‌یک چنین‌ترکیب مصنوعی ناما‌ٔنوس است . گاتاها بیان یک‌داستان عاشقانه تخیلی‌نیست بلکه با احتیاجات روزانه مردم‌سروکار داشته است . تاریخ هخامنشیان دقیقا " مشخص است و با وجود سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های موجود و گزارش مورخین باستانی جای هیچگونه تردیدی وجود ندارد . زبان معمولی آنزمان نیز در این سنگ‌نبشته‌ها و در روی صخره‌ها حفظ گردیده است . با مقایسه این زبان و زبان گاتاهامسلم میگردد که مدت بسیار مدیدی باید بطول انجامیده باشد تا زبان مردم‌تا این حد تغییر کرده باشد . علاوه بر این زبان و فضای گاتاها دارای یـک اصالت خاصی است بطوریکه میتوان آنرا احساس کرد . کسانیکه بعدها گاتاها را دو باره نویسی کرده‌اند بدرستی زبان آنرانفهمیده اند . لهجه ریگ ودا و گاتاها و آداب ورسوم‌و مفاهیم اقوام قدیم این دو جامعه بحدی بهم نزدیک است‌که میتوان آنها را از یک

Duncker—۳ Assora - Mazza—۲ Hummel—۱

خانواده دانست .

میلز بعدها به تاریخی قدیمی‌تر معتقد شده وحتی ظهور زرتشت را به زمانهای بسیار دورتری منتسب مینماید .در زیر قطعه‌ای از میلز را که آذرگشسب ترجمه‌نموده نقل مینمایم " سال‌ها پیش تصور می‌کردم زمان پیمبرایران نباید بیش از یکهزار وپانصد سال پیش از میلاد باشد . ولی بعدها در اثر مطالعه زیاد متوجه شدم که هر قدر زمان .زرتشت را از ۱۵۰۰ ق.م بعقب‌تر بریم منطقی‌تر خواهد بود ، زیرا هرگاه زمان گاتاها را قبل از پرستش مهر بدانیم میتوانیم این کتاب آسمانی را کهن‌ترین مجموعه خطی بدانیم که به ما رسیده است . ولی با توجه به کلیه حقایق ، مخصوصا" تاریخ گذشته ایران و تغییراتی که در زبان آریائی بچشم می‌خورد وعدم وجودمهر و هوم در گاتاها دو ایزدی که در اوستای متاخر وریگ ودا مشترک بوده و به تفصیل ازآنها بحث شده ،نشان میدهدکه سالیان بسیار درازی بطول انجامیده است تا کیشی که خالی از هرگونــه موهــوم وخــرافات و تعصــب و آلودگی بود تنزل کرده و بصورتی در آید که در مهرپرستی و آئین هوم رواج داشت . بطور مسلم و بدون‌تردید ایزدان‌مشترکی که در یشتهاوریگ ودا ذکر شده اند بسیار کهن میباشند و اگر زمان‌گاتاها را قبل از پرستش ایزدان‌مذکور بدانیم ، چون در متن گاتاهــا هیچ ذکری از آنها نشده است ، پس تاریخی برای قدمت گاتاها نمیتوان تعیین کرد " . میلز هم مانند هرتر معتقد است‌که داسیوها همان‌ایرانیان میباشند .

الدن برگ . این زبانشناس و محقق آلمانی معتقد است‌که زبانهای‌اوستائی وودیک بهم نزدیکتر از لهجه‌های زبان یونانی‌و حتی نزدیکتراز لهجه ودیک است‌به اشعارحماسی سانسکریت . قرابت‌زیاد این زبانها وهمچنین شباهت متریک اشعارگاتیک و ودیک قدمت گاتاها را مسلم میسازد .

پروفسور کوئیپر محقق و زبانشناس آلمانی (۱) معتقد است که مطالعات زبانشناسی مؤید این نظر است که گاتاها لااقل به ۱۰۰۰ ق.م تعلق دارد .

پروفسور رامپیس آلمانی (۲) بــا مقایسه نام خدا در گاتاها و کتیبه‌های هخامنشــی نتیجه می‌گیرد که باید سالیان بسیار دراز ،شاید چند هزار سال ، گذشته باشد تا نامی که مورد توجه و استفاده همگان بوده و هر روز مردم از آن یاد می‌کردماند چنین تغییــر شکل و ماهیت‌دهد .

پروفسور گیگر ،اشپیگل ، ویندیشمان نویسندگان‌عصراوستا : معتقدند که فضای‌گاتاها و دوران‌گاتیک از یک‌محیط چادرنشینی شکارچیان مستقردر اراضی جلگه‌ای حکایت‌مینماید و از شهرنشینی اثری ندارد . از معبد وکاهن نیز در این محیط نشانی نیست بلکه‌کرپن‌ها و یوسیج‌ها همان‌آتشداران وجانشینان جادوگران‌قبیله‌اند . این میرساند که این فضا از شهرهای بزرگ مادی و هخامنشی و تمدن‌شهری بسیار دور است . بهمین دلیل‌باید این

---

۱ – F.B.J.Kuiper

۲ – Rampiss

محیط را به زمان بسیار قدیمی‌تری از ظهور این تمدنها منسوب ساخت. همچنین بااشاره به روایات یونانیان مینویسند که بنظرمیرسد در زمان افلاطون دنیای قدیم درباره زورآستر اطلاعات کاملی داشته است و این مسلماً طی قرنهای متمادی حاصل گردیده بوده‌است.

پروفسور هیپل (۱) زبانشناس آلمانی معتقد است که علم زبانشناسی مدرن زرتشت را حداقل به ۱۰۰۰ ق.م منتسب میسازد.

پروفسور لاسن (۲) آلمانی زرتشت را هم عصر ریگ وداهای اولیه می‌شمارد که به‌حدود هزاره دوم ق.م تعلق دارند.

پروفسور یگر (۳) محقق آلمانی معتقداست که افکار زرتشت در نظریات ارسطو بسیار موثر واقع شده‌است و با در نظر گرفتن اشکال انتقال افکار در آن ادوار ابتدائی بایدیقین کرد که ظهور زرتشت مدت مدیدی قبل از ارسطو بوقوع پیوسته است. برای آنکه در زمان تاسیس آکادمی اثر پیام زرتشت بتواند به یونان برسد، میبایستی قرنها قبل اعلام شده باشد.

نیبرگ زمان زرتشت را به تاریخ بسیاردور و دورانیکه جامعه بدوی وجود داشته‌است نسبت میدهد و در ضمن معتقد است که تاریخ ۶۰۰۰ قبل از افلاطون را که یونانیان برای ظهور زرتشت حدس میزدند، از بون دهشن و اسطوره خلقت اوستای متاخراقتباس کرده اند. نظریه هرتل و هرتسفلد را نیز کاملاً "مردود و بی‌پایه میشمارد و پس از بحث مفصلی مینویسد : جای تعجب است که داریوش هنگامیکه درکتیبه‌بیستون‌ازمددکاران خود نام میبرد، جاماسپه و فرشاوشتره رافراموش می‌کندو حتی‌نامی‌هم اززرتشت‌نمی‌برد، هیستاسپ پدر داریوش یک‌ساتراپ‌پارت بوده‌است. یک پارسی پسر پارسی، پسر ارشام که در ۵۲۲ ق.م هنوز در قید حیات بوده‌است. او هم پسر آریائی، پسر چیش پیش پسر هخامنش است و چگونه میتوان او را با کاوی ویشتاسپه پسر ادورات اسپه (لهراسب) از عشیره نئوتارید (۴) و ازقبیله‌تورانیان (۵) بنام فریانه (۶) درساحل جیحون (سیر دریا) مقایسه کرد؟ اسامی این مکانها و اشخاص از کتیبه داریوش و اوستا کاملاً " قابل تشخیص است. نیبرگ مینویسد، هرنامی که درتاریخ تکرار شود متعلق به یک شخص ثابت نیست زیرادراینصورت بایدکارل دوازدهم سوئد را با کارل اسپانیا و ویلهلم فون هولنزولرن را با ویلهلم فون اورانین .... یکی بدانیم. اگر آتوسا دختر کوروش و زن داریوش را با هوتئوسه (۷) زن ویشتاسپ یک شخصیت بدانیم آنوقت ازنظر هرتس این نتیجه حاصل میشود که داریوش با مادر خود ازدواج کرده و خانواده کیانی و هخامنشی را با هم پیوند داده است !!.... بالاخره پس از شرح مفصلی نیبرگ به این نتیجه میرسد که با این افسانه‌ها نمیتوان یک اصل تاریخی بنا نهاد.

۱ – Hippel
۲ – Lassen
۳ – Werner Jaeger
۴ – Naotarid
۵ – Turer
۶ – Fryana
۷ – Hutaossa

شدر : نظریه لومل وینبرگ راتکمیل میکند و مینویسدشباهت اسمی ویشتاسپ و پدر داریوش سبب میشود که برخی ازمحققین به هوس افتند ایندو را یک شخصیت توجیه کنند و با این عمل تاریخ و دین ایرانیان را نامفهوم سازند.

شدر با استفاده از تحقیقات زبان‌شناسی وتوجه به این اصل که مغان در بین مادها کاهنین جامعه بوده‌اند واین قوم‌درحدود ۹۰۰ ق.م ازشرق به غرب‌مهاجرت کرده است، نتیجه میگیرد که مسلما " دین زرتشت خیلی قدیمتر از زمان تشکیل سلطنت ماد و قبل از ۹۰۰ ق.م ظهور نموده است. یکی دیگر از شواهد بهتر فضای گاتاهاست که ازیک جامعه ساده رمه‌داری و شبانی با ساده‌ترین سطح زندگی حکایت مینماید. از زراعت پیشرفته ونظام‌شهری درگاتاها اثری نیست و به فرهنگ سلطنتی ودربارکوچکترین‌اشاره‌ای نمیشود. لهجه گاتاها به دوران بسیار قدیم تعلق داشته و مربوط به مردمی است که در دورانهای بسیار دور در جنوب هندوکش میزیسته‌اند. نامهای ذکر شده در گاتاها اسامی معمول بین آریاهای بسیار قدیم است. زرتشت به احتمال قوی به سرزمین اصلی ایران قدم نگذاشته و درمنطقه‌ای که بسرمیبرده فقط‌ امیران کوچک میزیسته‌اند.

مارکوارت (۱) محقق آلمانی با اکتفا به اکتشافات و حفریات شوروی‌ها در منطقه خوارزم که وجود شاهان محلی را در حدود ۸۰۰ ق.م حدس زده‌اندنتیجه می‌گیرد که زرتشت باید قبل از این پادشاهان ظهور کرده باشد.

جکسون ابتدا تاریخ سنتی راپذیرفته بود ولی بالاخره نوشت " کافی است که نشان داده شود پاندول مجددا "به عقب برگشته است تا زمان قدیمی‌تری را برای ظهور زرتشت بپذیریم. لااقل نظریه گروهی از شخصیتهای بسیار قابل اعتماد صاحب نام و متخصص را برآنها که یک نسل قبل و پس‌ازاین تاریخ جدیدتری برای زرتشت پیشنهادمیکردند، ترجیح میدهیم " .

جکسون نیز هزاره اول ق.م را پیشنهاد مینماید و نیز اشاره میکند به فرقه‌ای که در سال ۶۰۰ ق.م به چین مهاجرت کرده‌اند و به‌احتمال قوی زرتشتی بوده‌اند. او مینویسد "هرگاه زرتشت در گاتاها در حال سوم شخص سخن می‌گوید به روشنی از شعرای باستانی ایران ۱۵۰۰ سال سبقت گرفته است"

ویدن گرن . ظهور زرتشت را درحدود ۹۰۰ ق.م حدس میزند و درهرحال خیلی قدیمتر از هخامنشیان. او معتقد است که یسنا سی‌ام دارای ریشه کسموگنی (۲) (مربوط به خلقت و جهان‌شناسی) ایندوکرمان بوده و معرف قدمت تاریخی است.

بویس : معتقد است که شباهت بین زبان گاتاها و وداهای‌قدیم‌و وجودعناصربسیار قدیمی درمطالب آن میرساند که تاریخ‌تنظیم این سرودها نمیتواند جدیدتراز ۱۰۰۰ق.م باشد. شایدهم بتوان آنرا قدیمی‌تر دانست. تحقیقات مدرن زبانشناسی ثابت کرده‌است

۱ – Markwart
۲ – Cosmogony

که گاتاها به زمان بسیارقدیم تعلق دارد . او مینویسدکه تاریخ‌ظهور زرتشت را بین ۶۰۰۰ ق.م و ۲۵۸ سال قبل از حمله اسکندر حدس زده‌اند ، که هردو این برداشتها بر پایه‌های غلط بنا شده است . ایرانیان قدیم به تاریخ‌نویسی علاقه نداشتند و دراین‌باره آثار قابل اعتمادی از آنان برجای نمانده است . تنها مدرک قابل اعتماد موجود برای تعیین زمان و مکان زرتشت فقط گاتاها است . قدمت گاتاها از نظر زبانشناسی با وداهای قدیم قابل مقایسه است که تنظیم آنها درحدود ۱۷۰۰ ق.م آغاز شده است . بویس که از جدیدترین تحقیقات علمی کمک میگیرد درکتابیکه ۱۹۷۵ منتشر نموده به تفصیل نظر خویش راتوجیه کرده و مینویسد " شکلی که از جهان پایه تئولوژی زرتشت قرار میگیرد بسیار قدیمی است و برداشت او ازترادیسیون رمه‌داری کسب شده‌است که بتدریج‌پس از ساکن شدن فرم‌گرفته است . بنظر معقول و طبیعی میرسد که بپذیریم پیمبر درزمانی بین ۱۰۰۰ تا ۱۴۰۰ ق.م میزیسته است ، دربین اقوامیکه هنوز درشمال آسیای مرکزی بسرمیبرده‌اند ، قبل از آنکه بطرف جنوب حرکت کرده و در خوارزم مامن و مسکن خود را تثبیت کنند " .

بویس چون اغلب دانشمندان معاصر و برخلاف محققین قدیمی معتقد شده است که میتوان تقدم گاتاها بریشتها را به اثبات رساند و حتی قدیمیترین بخش فروردین یشت‌در حدود ۲۰۰ سال پس از گاتاها تنظیم شده است . دریک جهت بسیار قدیمی فروردین یشت به نامهائی اشاره میشود که بکلی برای یونانیانی که‌درباره هخامنشیان تحقیق کرده ، ودر این بررسیها اطلاعاتی درمورد شرق ایران از قرن ششم تا پنجم ق.م وجود دارد، ناآشناست . همچنین محل‌هائی که درتاریخ هیچ نامی از آنها نیست . دربخش اول وندیدا ، که از نظر زبان‌شناسی و فضای زمانی متاخر بر فروردین یشت است ،به ۱۷ نام مناطقی برخورد می‌کنیم که بسیاری از آنها با مناطقی در شمال شرق و شمال ایران قابل تطبیق است و به هیچیک از آنها در فروردین یشت برخورد نمی‌نمائیم . بین دو اثربنظر میرسد فاصله زمانی طولانی وجود داشته باشد که دراین فاصله دین زرتشت در بین‌مردم شرق ایران کاملا" متحول شده ، قبل از اینکه به عموزاده‌های غربی آنهارسیده باشد .اگر دین زرتشت درطفولیت خود به مادها و پارسها رسیده بود قطعا "دربین آثار مذهبی‌این امپراطوری میبایستی ضرورتا" نشانی از آن دیده شود . بنظر میرسد که تعلیمات زرتشت درحدود قرن هفتم ق.م به مادها رسیده باشد ولی توام بامجموعه‌ای ازشرایع‌ودستورات و شعائر مذهبی که چنان مقدس و محترم شده بوده‌است که توسط جامعه غربی دیگر ضمایم قابل توجهی به‌آن افزوده نشد ، هرچند بعدا" مسائل جدیدی پیش‌آمد که میبایستی منظور کردد . خود پیمبر میبایستی قرنهای طولانی قبل از این‌تاریخ از خاطره‌ها بکلی‌محو شده باشد و این واقعیت بهتر تائید میشود هنگامیکه توجه کنیم‌چگونه یونانیان در قرن ششم ق.م از سوی ایرانیان آموخته بودند ، زرتشت شخصیتی متعلق به ادوار بسیار قدیم و دور بوده است . محققین قرن بیستم ، بخصوص درنیم قرن اخیر ، اغلب روایات سنتی

را قابل اعتماد ندانسته و ظهور زرتشت را در هزاره اول ق.م و یا قدیمتر حدس زده‌اند. البته اثر تلقینی اوستای متاخر، که در ابتدا تنها منبع بررسی دین زرتشت بشمار میرفت، هنوز باقی است و بتدریج که تاثیر ذهنی آن تقلیل یافته پیشداوریها از میان خواهد رفت. تعداد دانشمندانی که زمان تاثیر زرتشت را به هزاره اول ق.م و قدیمتر حدس میزنند فراوانند وغیر از آنها که قبلا" ذکر شد بسیاری چون: آندرآ (۱) خاورشناس آلمانی، کلمن محقق فرانسوی (۲) کیگر مستشرق مشهور آلمانی (۳) کیت محقق آلمانی (۴) شارپانتیه دانشمند فرانسوی (۵) و تیل خاورشناس هلندی (۶) از این نظریه تبعیت می‌کنند. دانشمندان و محققین ایرانی و هندی که این برداشت را میپذیرند عبارتند از:

دهالا (۷) دانشمند هندی ظهور زرتشت را به هزاره اول ق.م منسوب دانسته و او هم شباهت وداها وسرودهای گاتیک را بسیار قابل اهمیت میشمارد فیروزآذرگشسب، محقق ایرانی که باهنرمندی بسیاربه ترجمه و تفسیر روانی ازگاتاها موفق گردیده است، باتلفیق نظریه رامپیس آلمانی و میلز انگلیسی زمان ظهور زرتشت را ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ ق.م حدس میزند حتی درمقدمه آخرین جلد ترجمه گاتاهاکه اخیرا" منتشر شده تا هشت هزار سال قبل این تاریخ را بعقب میبرد، که مسلما" همان نظریه اسطوره‌ای یونانیان ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون، موردنظر قرار گرفته است.

پورداوددانشمندفقیدایرانی به دلایل زیر تاریخ‌سنتی و نظریه‌هرتل را که‌ویشتاسپ گاتاها و پدر داریوش یکی است‌مردود میداند:

۱ــ پدر داریوش در کتیبهٔ بیستون ساتراپ یا خشرپادن ایالت خراسان و گرگان بوده در حالیکه ویشتاسپ یک گادی است.

۲ــ داریوش مکررا" به نام اجداد خود اشاره کرده و گفته است که او داریوش، پسر ویشتاسپ، پسر آرشام، پسرآریامنی، پسرچیش پش، پسرهخامنش است‌درحالیکه دراوستا پدر ویشتاسپ گاتاها اورات اسپه است. در کتب پهلوی و عمزةالباقیه و بیرونی وشاهنامه و آثارقدیمی دیگرسلسله کیانی از کی‌گشتاسپ آغازشده وبه کی‌قباد ختم میشود و ارتباطی با هخامنشیان ندارد. در یشت نوزدهم، که یکی از قدیمیترین یشتهاست، پدر ویشتاسپ آرشام نیست.

۳ــ در کتیبه‌های داریوش نامی از زرتشت برده نشده درحالیکه اگرپدرش حامی زرتشت بود مسلما" از او یاد میکرد.

۴ــ ویشتاسپ یا گشتاسپ نامی بوده است در بین آریاها بسیار معمول، و آثاری از سه هزارسال پیش وجود این نام رادربین اقوام آریائی گواهی میدهد. در کتیبه‌ای متعلق به‌سال ۸۵۴ ق.م از تیگلات پیلزر پادشاه آشوری اسامی چندتن از ایرانیان ذکر شده، که

۱ــ F.C.Andrea ۲ــ C.Clemen ۳ــ C.Geiger
۴ــ A.B.Keith ۵ــ Charpentier ۶ــ C.P.Tiele
۷ــ M.N.Dhalla

بخصوص نام کوشتاسپی یا همان گشتاسپ ، جلب توجه میکند .

۵ ــ نام فرورتی که دراوستا فروش ، در فرس هخامنشی فرورتی آمده‌یک نام‌زرتشتی است ودربین مادها معمول بوده است . پادشاه مادی فرورتی در ۶۴۷ ــ ۶۲۵ سلطنت میکرده است (۱) پس باید زرتشت را باستانی‌تر از مادها بدانیم پورداود معتقد است که نامهای مانند آرتابانوس و اومانوس . . . در زمان هخامنشیان نیز از اصطلاحات زرتشتی گرفته شده است (از ارته و هومنه) .

پروفسور شاپور کاوسجی و پروفسور راجه‌رام کریشنابهکوات اساتید زبان و فرهنگ سانسکریت با ارائه کلمات ،مفاهیم و جملات فراوانی که در وداها وگاتاهایکسان ویامتشابه میباشندهمریشه‌بودن آنهارامسلم‌میشمارند .آنهانیز چون میلزوهرترمعتقدندکه داسیوها ، که در ریگ ودا مکررا " نام آنها ذکر شده و موردحمله آریاها قرارگرفته‌اند ،همان دخیو یا دهیو اوستائی است و ازاین‌کلمه پیروان زرتشت اراده‌شده است .دانشمندان‌هندی‌اصولا " به قدمت بسیار زیادوداها معتقد بوده وآنرا به هزاره چهارم ق.م میرسانند .با در نظر گرفتن این برداشت گاتاهابسیار قدیمی‌تر ازآنچه محققین غربی‌پذیرفته‌اند ،میشود شهریارجی دادابای‌های بهارجه محقق هندی ومتخصص زبان‌سانسکریت‌نیزبامقایسه نامهای متعدداوستائی و ودائی‌سعی‌میکندهم‌ریشه‌بودن آنهارا ارائه‌دهد .اوبخصوص در سرودهای نخستین و بسیارقدیمی وداهاکه بعقیده او چندین هزار سال قبل ازتولدمسیح تنظیم شده است ، این همسانی را جستجو میکند . برای مثال او مینویسد که در اوستامابه بیدرفش برادر ارجاسپ برخورد میکنیم که ویدرفشینیکه آمده است . در وداهانیزآمبریشه ذکرشده زیرا امبره در سانسکریت بمعنی درفش است . حال برادراین امبریشه بنام ریج رشوه آمده است که به سانسکریت صاحب اسب را هوار معنی میدهد اوهمان ارجت اسپه اوستاست که برادر بیدرفش میباشد . پدر آنها به گفته اوستا وندرمانه است و در وداها بهه‌یمانه و هر دو معنی صاحب ثروت زیاد می‌دهند . . . ازاین قبیل مقایسه‌ها نتیجه میگیرد که‌حتی اوستای متاخر ،که پس ازگاتاها تنظیم شده ، همزمان وداهای قدیم‌است .شهریارجی چون زمان وداها را به چندین هزار سال قبل از مسیح مربوط میسازد باید گاتاهامتعلق بدهمان ادوار اسطوره‌ای گردد .

نظریه سوم اطلاعات‌باستانی که بطور خلاصه بدان اشاره میشود

ازکزانتوس‌لیدیائی (۲) متعلق به حدود ۴۵۰ ق.م نقل شده است که او کزارشی درباره زرتشت نوشته و ظهور او رابه ۶۰۰۰ سال قبل از حمله خشایارشا (۴۸۰ ق.م)به یونان نسبت داده است (به روایتی هم ۶۰۰ سال قبل ازاین حمله) .

اودوکسوس یونانی (۳) از دوستان‌افلاطون ، فیلسوف ، منجمی بود کلدانی‌الاصل

۱ ــ فروردین ، فره‌ور ، فرور ، فرورد ،فروهر . . . از این ریشه است .

۲ ــ Xanthos

۳ ــ Eudoxus V.Knidos

متعلق به قرن چهارم ق.م (۳۵۰ – ۴۰۸ ق.م) اونیز زرتشت را به ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون متعلق دانسته است. چون این متفکر از اهالی کلده، که زیر نفوذ امپراطوری ایران بوده است، میباشد به نظر او بسیار اهمیت دادهاند.

افلاطون (۳۴۷ – ۴۲۷) فیلسوف ومتفکرشهیریونانی در آثار خود به زرتشت اشاره کرده و بطوریکه قبلا" اشاره شد او را پسر اورمزد (اورومازش) (۱) و درجائی‌هم خدمتگار او دانسته است. افلاطون در رساله الکیبیادس از زبان سقراط میگوید که ولیعهد ایران از تعلیم و تربیت شایستهای برخوردار میگردد زیرا داناترین ایرانیان او را از ۱۴ سالگی به دانش مخفی زرواسترآشنا میسازند. هینتس محقق آلمان معتقد است نظر افلاطون نیز از اینجهت دارای اهمیت میباشد که در پاپیروس بدست آمده از آنزمان که اعضای آکادمی درآن ذکرگردیده بنام یک ایرانی نیز اشاره شده است و افلاطون علاوه بر منابع دیگر مستقیما" نیز بوسیله این شاگرد خود از دین ایرانیان مطلع گردیده است.

ارسطو (۳۲۲ – ۳۸۴ ق.م) برجستهترین دانشمندعهد قدیم به مغان وعقیدهآنان اشاره میکند و آنها را شاگرد زردآستر مینامد.

پلینوس (۲) ازقول ارسطو اظهار میکند که اونیز معتقد بوده زرتشت ۶۰۰۰سال قبل از افلاطون میزیسته است. ارسطو درکتاب دیالوگ خود مینویسد که مغان بسیار قدیمی‌تر از مصریانند. آنها به دواصل معتقدند. روح خوب و روح شر و بدی که اولی را به زئوس یا اورومازس (اورمزد) مینامند ودیگری را اریمانوس (۳) یا حادس (۴) (که همان اهریمن است).

هرمودوروس (۵) آکادمیکر دیگر ظهور زرتشت را ۵۰۰۰ سال قبل از جنگ تروبا ذکر کرده است یا ۶۱۰۰ ق.م کتزیاس طبیب یونانی اردشیر هخامنشی مانند روایات معتبر دیگرش !! نقل میکند که زرواستر مقام پادشاه و ملکه افسانهای آسورنینو (۶) و سمیرامیس بوده است (۷) !!

پروسوس (۸) مورخ کلدهای قرن سوم‌ق.م‌زرتشت را سرسلسله پادشاهانی میداند کهاز ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ ق.م در کلده سلطنت کردهاند!

پلینیوس نویسنده رومی قرن اول میلادی و دیوژن لرسیوس اشاره میکنند به کتابی که توسط هرمی پوس (۹) مورخ یونانی قرن سوم ق.م درباره زرتشت‌نوشته شده‌بوده است.

پروفیریوس (۱۰) نویسنده قرن‌سوم‌یونانی‌فیثاغورث (۱۱) حکیم‌شهیر یونانی (۴۹۷– ۵۸۲ ق.م) را شاگرد زرتشت نامیده و معتقد بوده است که او از مغان اسرار زیادی را فرا گرفته است. او از قول فیثاغورث مینویسد. مغ برای او شحی از خدا را بیان کرده است

۱– Oromazes
۲– Plinus
۳– Areimanios
۴– Hades
۵– Hermodorus
۶– Nina
۷– Semiramis
۸– Berossus
۹– Hermipos V.Smyrna
۱۰– Prophyrius
۱۱– Pytagoras

بنام اورمازسی که بدنش از نور و روشنائی خالص پرشده است روح وی تنها بسوی راستی گرایش داشته و ازدروغ و زشتی بری است . پروفسورکیکرا توحیه رابا آنچه در فروردین یشت راجع به اهورامزدا آمده که " بدن او از بهترین حیرها ساخته شده است . روح او منترا اسپنتا (کلام مقدس) دارای روشنائی ، درخشندکی و ترک لایزال است . بدن وی سرآمد بدن امشه اسپندان است " مقایسه میکند . پور داود این قسمت را چنین تفسیر و ترجمه نموده :فروهراهورامزدا ،روان سفیدروش درخشان منترااسپنت‌است‌و ترکیب‌هائی که او پذیرد زیباترین ترکیبهای امشه اسپندان است برترین امشه اسپندان است " .

بسیاری از نویسندگان باستانی منجمله سیسرون خطیب و قانون‌دان شهیررومی قرن اول ق.م (۱) پلینیوس ،والریوس ماکسیموس (۲) ، کلمیس الکساندرمینوس (۳) دیوژن لرسیوس . . . سفر فیثاغورث به مصر و بحث با مغان را تائید کرده و حدس میزنند که امپدکلس متفکریونانی (۴۹۰ – ۴۳۰ ق.م) (۴) نیز از دین زرتشت متاثر شده و مبارزه او برعلیه قربانی خونین از مکتب زرتشت اقتباس شده است .

ازدموکریتوس (۵) دانشمند و نابغه یونانی (۴۶۰ – ۳۵۷ ق.م) نیز نقل شده است که در بابل با پیروان زرتشت صحبت کرده است .

استرابون جغرافیدان معروف رومی یونانی الاصل قرن اول ق.م (۶) نیزاز زرتشتیان و پارسیان سخن گفته است . پلوتارک مورخ شهیر یونانی از کتاب فیلیپیکا (۷) نوشته تئوپوسوس (۸) دانشمند یونانی قرن چهارم ق.م نقل میکند که مغ خدای خود هرموزس را شبیه نور و راستی دانسته و اریانوس را به ظلمت و به جهل تشبیه کرده است . آنها معتقدند که انسان دارای حیات جاودانی پس از مرگ است .

اوزبیوس (۹) اسقف مسیحی قرن چهارم میلادی از فیلوس بیبلیوس (۱۰) نقل میکند که زرتشت خداوند را فناناپذیر و جاودان و خالق تمام نیکیها و پدر نظم و عدالت دانسته است .

نویسندگان رومی نظیرسین سیلوس و بانودوروس تاریخ ظهور زرتشت را ۱۲۰۰ ق.م نوشته‌اند .

---

۱ – Cicero ۲ – Valerius Maximus ۳ – Clemens Alexandrinu
۴ – Empdocles ۵ – Democritus ۶ – Strabon
۷ – Philippica ۸ – Theopompus ۹ – Eusebius
۱۰ – Philos Byblius

در حاشیه

تاریخ ظهور زرتشت دارای اهمیت بسیاری است زیرا فقط با درک صحیح زمان تاثیر او میتوان به ارزش پیامش پی برد و زبانش را تا اندازه‌ای درک کرد. از طرفی چون بحث مشروح دراین باره از عهده این رساله خارج است سعی خواهد شد در حاشیه بررسی های اوستاشناسان این مطلب بطور فشرده تجزیه و تحلیل شده و تا جای امکان نظرمتخصصین تکمیل گردد.

۱ – بطوریکه تذکر داده شد روایات سنتی بهیچوجه قابل اعتماد نیست. و بطریق اولی نظریاتیکه درمورد تاریخ ظهور زرتشت برپایه این روایات بناشده باشدنیز بی‌اعتبار است. این گزارشها و اطلاعات بصورت روایت و قصه در ادواری ثبت گردیده که جامعه ایران بکلی از مکتب واقعی زرتشت بی‌خبر بوده است. اطلاعات و معلومات روحانیت آن زمان از زرتشت و افکار او بنا به شرایط روز فرم یافته وبکلی تحت تاثیر نظام جامعه قرار گرفته است. رساله‌های بوندهشن و ارداویرافنامه در حدود دو هزار سال پس از ظهور زرتشت برشته تحریر درآمده است و چون دراین مدت تاریخ نویسی و ثبت وقایع مرسوم نبوده و از روش علمی ومنطقی برای بررسی و تحقیق نیزاستفادهنمیشده است، نویسندگان دوران ساسانی و اوایل اسلام همانقدر از زرتشت و افکارش اطلاع داشتندکه دنیای قرن هفدهم و هیجدهم. همه محققین بزرگ و حتی کسانیکه روایات سنتی رامورد بهره‌گیری قرار داده‌اند، اعتراف میکنند که دین زرتشت از مسیر واقعی بسیار منحرف گردیده و گزارشهای سنتی بهیچوجه مورد اعتماد نیست. به نظر برخی از این دانشمندان نظیر بویس اشاره شد. هرتل که خود یکی از طرفداران جدی ظهور زرتشت در قرن ششم ق.م است به نامطمئن بودن ادبیات متاخر اوستائی، که منبع اصلی تاریخ سنتی است، اشاره کرده و مینویسد تهیه‌کنندگان این رساله‌ها طبیعتا" معلومات خود را فقط از تراد‌سیون پارسیان میتوانستند بدست آورند. به‌این جهت این اطلاعات بهیچوجه شایسته‌نیستند که بصورت منابع تاریخی مورداستفاده قرارگیرند. بنظر او هم در ایران قدیم تاریخ‌نویسی وجود نداشته و منابع نویسندگان اوستای متاخر فقط جنبه قصه و روایت دارد.

۲ – زبان گاتاها بکلی با زبان فرس هخامنشی متفاوت است و زمان‌بسیارطویلی باید

بین این دو فضا فاصله قائل شد .زبان یک قوم ،بخصوص درمسائل مذهبی‌به سرعت تغییر نمی‌یابد و اغلب دراثر تسلط یک قوم بیگانه ممکن است‌به سرعت‌تغییر زبان افزوده شود . بایدتوجه کرد که تا تسلط اسکندرهیچ قوم بیگانه‌ای بر آریاهای این منطقه مسلط نشده است . در صفحات قبل دیدیم‌که برخی از اسامی مادهاوهخامنشیان ریشه زرتشتی داشته است . حتی نام خود داریوش دراصل دارایادهوش و یا دارایادهومنه است . اسامی خاص در طول زمان کمترتغییرمیکنند ، حتی اگر زبانهم تغییر یابد . مثلا" نامهای قدیم ایرانی چون بیژن ،گیو ، دارا ، سیاوش ، خسرو ، سودابه . . . پس ازتسلط اعراب وترکهاو حتی تغییر مذهب ایرانیان هنوز بهمان شکل باستانی رایج و معمول میباشد ، درحالیکه اسامی جامعه مادها و هخامنشیان با جامعه گاتیک شباهتی‌نداردو آن اسامی هم‌که دارای ریشه اوستائی است بکلی تغییرشکل یافته است . جالبست که نه تنها اسامی اشخاص که مفاهیم مذهبی نیزتغییرشکل داده وحتی نامهای‌اصولی مانندخداوامشاسپندان و امگزه مینو . . . بکلی تغییر یافته است . تحول نامها و مفهومات مذهبی ، که در شعور باطن و درون مردم جای‌گرفته ،چیزی نیست که در یکی دوقرن صورت پذیرد و این مسئله بحدی حائزاهمیت است که برخی ازمحققین رابرآن داشته این‌تحول رانتیجهٔ گذشت هزاران‌سال بدانند !!

۳ ــ اگر گاتاها در قرن هفتم یا ششم ق.م در غرب ایران تنظیم شده باشد بطور یقین میبایستی از تمدن و معتقدات بابلی و آسوری درآن نشانی یابیم . قبلا "دراین‌باره بحث شد که کوچکترین اثری از این تمدن در گاتاها دیده نمیشود .

علاوه براین در گاتاها هیچگونه نامی از سلطنت و سلطان نیست . نویسنده این سرودها و محیط تاثیر او بکلی با سلطنت ناآشناست . ما در روایات باقی مانده از جوامع عشایری و کوچگر که با سلطنت تماس مستقیم نداشته ولی با این نظام آشنا بوده‌اندبه نام شاه برخورد می‌کنیم . در اوایل تورات و در فصل آفرینش (۱) اسطوره ابراهیم ازابی ملک نامبرده شده است و در قرآن از ملک و سلطان سخن رفته است درحالیکه کاوی گاتاها فقط یک سردسته و رئیس عشیره است که اورامیتوان امیر کاهنی نامید . در گاتاها مشاهده میشود که در یک منطقه کوچک کاوی‌های متعددی با زرتشت مخالفت می‌کرده‌اند و او هم برعلیه این کاویهاقیام کرده‌است و دربین عشیره یکی از آنها ، ویشتاسپه ،مستقر گردیده است . مسلما" دریک منطقه کوچک نمیتواند فرمانرواهای متعددی حکومت کنند و همه نیز با زرتشت برخوردداشته باشند ، بلکه بنابرآنچه درجلد اول بیان شد این کاویها روسای خانواده‌های بزرگندکه کهانت و ریاست را تواما "دارابوده‌اند (امیر ــ کاهن) .پس جامعه زرتشت خیلی قدیمیتر از یک جامعه شهری و شکل یافته است .

۴ ــ چه در شروع سلطنت هخامنشیان و چه در قرون بعد جامعه ایران از تعلیمات واقعی زرتشت بی‌خبربوده و آنچه بنام پیام زرتشت پذیرفته شده بوده است بیشتر به

۱ ــ Gnesis

مذهب آریاهای هند و مردمی که قبل از مهاجرت به ایران با دیگرآریاهای شمال شرقی ایران میزیسته‌اند ، شباهت دارد تا به دین زرتشت . برای آنکه دین تا این حد از مسیر اصلی منحرف شود و بکلی ماهیت متضادی بخود بگیرد ، احتیاج به طی شدن قرنهای متمادی داشته است (دراین باره بحث خواهد شد) .

۵ – محیط گاتاها و نامهائی که بکار میرود دارای یک اصالت خاص و بدوی است که معرف [illegible] ان می‌باشد . اسامی ویشتاسپه ، جاماسپه ، فرش اوشتره . . . معرف یک محیط اصیل ابتدائی است که هنوز ازدین متشکل‌متاثر نشده است . پسوندهای اسب ، شتر ،گاو ، ماه . . . به زندگی روزمره مردم مربوط میشود درحالیکه اسامی جوامع پیشرفته ، مثلا" هخامنشی ، شکل دیگری دارد . فرورتی ، استیاگی ،دارایاوش ، هووخشتره ، ارتابانوس ، اوتانوس . . . علاوه بر آنکه پیچیدگی یافته به احتیاجات روزمره مردم وابسته نیست و بیشتر ریشه‌های مذهبی و عقیدتی دارد و حکایت از پیشرفت مذهب کلیسائی میکند .

۶ – پارسها در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم ق.م در ناحیه پارسوماش (۱) در دامنه کوههای بختیاری و شرق شوشتر کم‌کم به تاسیس تشکیلات ودولتی پرداختند . برای اولین‌بار در دوران‌سلطنت‌هوبان_ ایمنا (۲) پادشاه‌عیلامی (۶۸۹–۶۹۲ ق.م)نامی از پارسها بمیان می‌آید و سپس در دوران سلطنت سنافریب پادشاه آشور بدانها اشاره میشود .هخامنش موسس سلسله هخامنشی‌ابتداتحت‌نفوذ مادها وعیلامیها به تشکیل دولت خود پرداخت و پسراو نیش پیش (۶۴۰ – ۶۷۵ ق.م) خود را از زیر نفوذ عیلامیهاخارج ساخت و منطقه پارسا و انشان (۳) را به قلمرو خود افزود . پس ازاو کشورش بین دو پسر او تقسیم شد ، آریارامنس (۶۴۰ – ۵۹۰) (۴) و کوروش اول (۶۰۰ – ۶۴۰) .از آریارامنس سینی‌طلائی باقی‌مانده که متعلق به‌قرن‌هفتم ق.م است و درآن آمده " این‌خدای بزرگ اورمزد است که این کشور وسلطنت رابمن‌عطاکرده . این سینی قدیمیترین اثرنوشته پارسهاست و معرف آنست که در قرن هفتم دین زرتشت دربین آنها نفوذ یافته است . از آرشام یا آرسامس (۵) پسر آریارامنس نیز سینی طلائی دیگری بدست آمده که آنهم به همین مضمون کنده‌کاری شده‌است . در زمانیکه محققین هنوز به تاریخ سنتی معتقد بودند نمیتوانستند بپذیرند که این آثار اصیل و متعلق به قرن هفتم ق.م باشد . گیرشمن (۶) ایرانشناس مشهور فرانسوی مینویسد که کشف سینی‌های طلائی بحدی خارق‌العاده بوده است که محققین در اصالت آنها شک کردند زیرا دراین زمان تاریخ سنتی تقریبا" مسلم شناخته میشد .برخی ازمحققین نیز ، بطوریکه دیدیم با برخورد به نام مزدا ، قدمت‌دین زرتشت را پذیرفتند . اگر نفوذ دین زرتشت را درعشیره هخامنشیان بپذیریم باید ظهور زرتشت خیلی قبل ازاین سلسله باشد .

۷ – هنگامیکه درقرن پنجم ق.م در یونان زرتشت را پیمبر ، ستاره‌شناس ، ساحر و

۱ – Parsumash
۲ – Huban-[illegible]ena
۳ – Parsa-Anshan
۴ – Ariaramaes
۵ – Arsames
۶ – Girshman

صاحب سری متعلق به زمانهای بسیار دور و ماقبل تاریخ میشناختند و برای پیام او عمر چندین هزارساله تصور میکردند ، نمیتوان قبول کرد که یکقرن قبل از این در شمال ایران میزیسته است ، ایرانی که درهمان قرن از وجود زرتشت اطلاع‌درستی نداشته است‌و حتی با نام او هم آشنا نبوده است . زرتشت برای مغان قرون پنجم و ششم ق.م و یونانیان صاحب علم وآگاهی وجودی اسرارآمیز و افسانه‌ای بوده است ،بهمین دلیل نیز در بین مردم این سرزمینهاهیچکس از اوخبردرستی نداشت .آنها که از او نام‌برده‌اند قصه‌گویان و داستانسرایان نبوده‌اند بلکه برخی ازآنها از بزرگترین متفکرین دنیای قدیم بشمار میرفته‌اند که برای کسب معرفت ، به عادت قدیم ، بهرجا سفر کرده و از هرصاحب سری خبری گرفته‌اند .این‌اطلاعات بطوریقین نمیتوانسته است پس‌از سپری شدن مدت کوتاهی چنین اسرارآمیز شده‌باشد . هومر که بیش‌از ۵ قرن با زمان افلاطون فاصله داشته است هرگز به اندازه زرتشت متعلق به زمان دور واسرارآمیز نبوده است .

۸ ــ توسعه و انتشار همه ادیان بزرگ ، که قلمرو وسیعی را تحت تاثیر گرفته‌اند ، به کمک یک دولت مقتدر جهانی صورت پذیرفته است . توده‌های مردم پیرو عقل و منطق نیستند و حتی برای تحریک منطق عاطفی نیز به عامل خارجی احتیاج دارند . برخلاف برداشت توین بی ، این ادیان جهانی نیستند که دولت جهانی میسازند بلکه برعکس دولتهای بزرگ ادیان جهانی ساخته‌اند .

دین یهود به کمک سلطنت‌های محلی سرزمین یودا دراین منطقه نفوذ یافت وچون این سلطنت محلی بود مذهب یهود نیز درهمان منطقه باقی ماندو با از بین رفتن این دولت پیشرفت جامعه یهود متوقف شد . (دراین قومی شدن دین یهود البته معتقدات تورات بسیار موثر بوده است که درجای خود و در تشریح دین یهود بحث خواهد شد . دراینجا فقط توقف کلیسای یهود موردنظر است) . مسیحیت همان دین یهود بود که در روم تغییر شکل داد وهنگامیکه دریک امپراطوری جهانی دین رسمی شناخته شد توسعه آن در سراسر مناطق زیر نفوذ این امپراطوری آغاز گردید و از آنجا به نواحی دیگر نیز نفوذ یافت . در قرون بعد نیز دولتهای اروپا که وارث امپراطوری روم‌شدند وظیفه توسعه منطقه نفوذ مسیحیت‌را بعهده گرفتند .اگر مسیحیت بجای روم در فلسطین رشد می‌یافت مسلما " پیروان آن از دین یهود بیشتر نمیشد و شایدهم امروز اثری ازآن باقی نمی‌ماند . درتمام سرزمینهائیکه میسیونهای مسیحی به پراکندن این‌دین‌پرداختند ،متکی‌به قدرت دولتهای مسیحی بودند و در هیچیک از این جامعه‌ها مردم بدون اعمال نفوذ کشورهای بزرگ و یا کلیسای روم به دنبال مسیحیت نرفتند .

دین اسلام با افزایش نفوذخلفای کشورگشا ازسرحدات عربستان خارج شدو باتوسعه دولت اسلامی به سرزمینهای دیگر نفوذ نمود . مردمیکه تحت تسلط کشورهای مسیحی و اسلامی دین آنها را پذیرفتند هرگز خود درصدد اطلاع از این ادیان برنمی‌آمدندبلکه

برعکس خرافی‌ترین مذاهب موجود را در اثر عادت و وراثت بعنوان مشروع‌ترین و پیشرفته‌ترین عقاید برداشت میکردند. اگر در قرن بیستم ما هنوز به خرافی ترین مذاهب برخورد می‌کنیم که برخی حتی متعلق به دوران جاهلیت و بربریت میباشند، نتیجه همین اعتیاد و وراثت است. جامعه بشری در مسئله مذهب به ایستائی متمایل است نه به پویائی. حتی آنچه به نام ادیان بزرگ اعمال میشود اغلب خرافات و موهوماتی است که دستگاههای کلیساها در طول قرون و اعصار جعل کرده‌اند و با وجود این در مترقی‌ترین اجتماعات بدون عکس‌العمل چشمگیری از سوی اکثریت پیروی میشود. این ثبات و ایستائی در پذیرش دین موروثی خود بهترین شاهد تداوم اعتیادی و مذهب است. ولی قبل از آنکه دین موروثی باشد باید توسط قدرتی در جامعه تثبیت گردد و بهمین جهت نیز اغلب با تغییر و تحول قدرت در یک جامعه دین نیز شکل معتقدات هیئت حاکمه جدید را بخود میگیرد. امپراطوری روم ترکیه کنونی و کاپادوکیه قدیم را، که مناطق زرتشتی‌نشین بود، به تصرف درآورده و تا مصر نفوذ می‌کند. تسلط روم مسیحی سبب مسیحی شدن همه این مناطق میگردد بطوریکه اسکندریه و قسطنطنیه به مراکز مهم دین مسیح مبدل میشود. و درسوریه و سواحل مدیترانه، که زیر نفوذ دولت روم درمی‌آید، این دین توسعه می‌یابد. پس از مدتها تسلط روم شرقی دولتهای اسلامی از ترکیه تا شمال افریقا را متصرف میشوند. غلبه سیاسی سلطه دینی را نیز با خود همراه می‌آورد. دولت عثمانی تا مرز اطریش به پیش میرود و در این مناطق نیز دین اسلام مسلط میشود. مسیحیان دوباره بسیاری از نواحی اشغالی را پس میگیرند و تا مرز ترکیه به پیش میروند و مجددا "مسیحیت دین رسمی این سرزمینها میگردد. اقلیت‌های مسلمان هنوز در رومانی، بلغارستان، یوگوسلاوی موجود است و این نتیجه همان وراثت و اعتیاد است که اثر خود را باقی میگذارد، همانگونه که در سوریه و لبنان و دیگر کشورهای تحت تصرف مسلمانان اقلیت مسیحی باقی میماند (۱).

در روسیه برای انتخاب دین و کلیسا مدتها دربار روسیه به تکاپو میپردازد تا بالاخره کلیسای ارتودوکس را انتخاب میکند. و مردم نیز به کلیسای ارتودوکس می‌پیوندند و دین حکام خود را می‌پذیرند. پالمر در تاریخ خود توضیح میدهد که چگونه دربارها و دولتهای اروپا دین مردم این سرزمین‌ها را تعیین کردند.

در انگلستان چون پاپ به هانری هشتم اجازه طلاق کاترین ملکه انگلیس را نداد تا او بتواند مجددا" ازدواج کند زن خود را به جلاد سپرد و خود از کلیسای کاتولیک برید و کشیشان درباری کلیسای انگلیکان را ابداع کردند که تحت نفوذ دربار قرار داشت و با ازدواجهای متعدد و اعدامهای زنان هانری مخالفت نمیکرد. مردم انگلستان نیز مذهب شاه خود را برگزیدند.

در سراسر اروپا مذهب پروتستانت بوسیله دوکها و امرای مخالف پاپ توسعه

۱ - البته صفت تهاجمی و پیشرونده بودن عقیده نیز نقش مهمی بازی میکند که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت

یافت و هرگاه امیر یا دوک نشینی کلیسای خود را عوض میکرد، رعایای او نیزمجبورا" به کلیسای جدید می‌پیوستند که‌بتدریج با وراثت وعادت پایه‌هایش محکم میشد.

جنوب امریکا توسط اسپانیولیهای‌کاتولیک تصرف شد و اکثریت مردم ساکن این مناطق ،حتی مردم‌بومی، کاتولیک میشدند و درشمال امریکا دولت انگلیس مستقر گردید و اکثریت مردم پروتستانت و یا پرسبیترین‌گردیدندودین حکام‌انگلیس را پذیرفتند (۱). در دوران لوترمثلی‌رایج‌بود که رعایا بدین حکام خود میگروند، این مثل منعکس سازنده واقعیتی تاریخی است. درمورد دین زرتشت ابتدا از پشتیبانی هیچ دولت و قدرتی برخوردار نبوده است. ویشتاسپه که نویسندگان زرتشتی و به تقلید از آنان برخی از محققین غربی ،ازاوشاه و شاهنشاه ساخته‌اند ،بطوریکه بارها توجیه شد، یک کادی رئیس عشیره و سرپرست اجتماعی ومذهبی بوده‌است (۲) که پس از مرگش پشتیبانی برای توسعه و نفوذ قدرت دین زرتشت باقی نمی‌ماند. علت سکوت اسرارآمیز پیام زرتشت و حتی فراموش شدن نام و نشانی او همین امر است. پیام زرتشت در آن ادوار دارای عوامل خاص حرکت‌دهنده وسازنده بوده است ولی‌باوجود این دراثر فقدان یک حامی قدرتمند و کشورگشا قرنهای بسیار طولانی لازم داشته است تا آهسته آهسته از مرزها بگذرد ودر اجتماعات نفوذ کند.

باتوجه به این تجزیه و تحلیل فشرده وجود اطلاعاتی از دین زرتشت را در یونان قرن پنجم و ششم ق.م باید با گذشت قرنهای متمادی ممکن دانست. دراین حال است که بتوانیم به طرز برداشت غیرمعمول و اسرارآمیز و افسانه‌ای یونانیان پی‌بریم.

زمانیکه معتقداتی بنام زرتشت دین رسمی دولت مقتدر ایران شد نفوذ و توسعه آن سرعت یافت و منطقه وسیعی از دنیای قدیم را فراگرفت ،که البته آنچه توسعه یافت دین زرتشت نبود بلکه مذهب دربار زرتشتی بود. چون وابستگی این دین به دربار ساسانی بسیار زیاد بود با انقراض این دولت و تسلط اعراب از جامعه ایران رخت بربست و دین حکام غالب جای آنرا گرفت (۳).

۹ ــ در بخش های اوستای نزدیک به گاتاها از آهن نام برده نشده و به پول و سکه رایج اشاره‌ای نشده است. اسم نمک نیز در بین آریاهای ودیک و گاتیک برده نمیشود ،از این نشانه‌ها نتیجه گرفته‌اند که دوران گاتیک مربوط به عمر برنج است.

---

۱ ــ Presbyterian

۲ ــ چون در سلطنت ساسانیان کاوی معنی سلطان گرفت ودرادبیات پس‌ازآن گی مفهوم شاه را یافت و بخصوص سلسله پادشاهی اسطوره‌ای کیانی سبب شدکه کاوی شاه و شاهنشاه برداشت شود. مانی نیز روشن کاو را بمعنی امیر کشور بکار برده است.

۳ ــ علل انقراض و انحطاط کلیسای زرتشتی و تسلط اسلام و بطور کلی چگونگی تحولات دینی و اجتماعی درجای خود و درجلدهای دیگر کتاب بحث خواهد شد و در اینجا فقط اشاره کلی میشود.

۱۰ــ قبلاً" به نظر میلز اشاره شد که چون درگاتاها از ایزدهوم و مهرسخن نرفته است او زمان تنظیم این سرودها را به قبل از پرستش مهر در بین آریاها توجیه میکرد. اتفاقاً" من عکس این نظریه را صحیح میدانم. زرتشت در پیام خود همه خدایان آریائی را به موجوداتی موهوم و زائیده خیال مبدل ساخت و نام هیچیک از آنان را نبرد زیرا اگر از آنها نام‌میبرد برایشان عینیت و واقعیت قائل میشد. غیر از هوم و میترا خدایان بسیاردیگری هم دربین آریاها معمول بوده است که از آنها هیچ نامی نبرده‌مانند وارونا، ایندرا، آگنی .... اصولاً" زرتشت به هیچ نامی اشاره نکرده است و نمی‌توان گفت که در زمان او مردم به خدایانی معتقد نبوده‌اند، درحالیکه پرستش عناصر طبیعت بصورت خدایان وخدایان عشیره‌ای و توتمیک از اعصارماقبل تاریخ رواج داشته است. این سکوت زرتشت یکی ازشاهکارهای اوست و با این‌عمل همه‌بتهای عینی وذهنی را موهوم و بی‌نام و نشان ساخت.

جالب است که در اوستای متاخر رفته رفته نام این خدایان ظاهر شده و به ارزش و مقام آنها افزوده میشود و هر قدر از زمان گاتاها دورتر میشویم تظاهر این بتها روشنتر و بیشتر می‌گردد تا جائیکه بکلی نام زرتشت هم فراموش می شود. این خود دلیل بارزی است برگذشت زمانی بسیار طولانی تا معتقدات مورخین کاملاً"خلاف اصول دین گشته و حتی نام پیمبر هم از خاطره‌ها محو گردد. گزارش هرودت و دیگر نویسندگان باستانی درباره عقاید مردم ایران عهد هخامنشیان از زرتشت اثری ندارد، درحالیکه درهمان دوران یونانیان به نام زرتشت آشنا بودند.

۱۱ــ فضای گاتاها از یک‌دوران‌رمه‌داری حکایت میکند که‌هنوز زراعت متشکل‌بوجود نیامده و زارع ودهقان بصورت یکطبقه خاص شکل گرفته بوده‌است بنابر تحقیقات دقیق زبانشناسی هات‌های هفت فصل یا هپتنگهائیتی (۱) نزدیکترین یسناها به گاتاهاست. سرود ۲۲ که بعدها به یسناهفت‌بخرپیوسته است متاخر بر این سرودها میباشد. در این هات از واستریافشویانت (۲) سخن رفته است که بطورمعمول آنرا زارع‌ترجمه کرده‌اند در حالیکه با تجزیه و تحلیل دقیق معنی دیگری برای آن بدست آورده‌اند.

لومل معتقداست که معنی واسترا مرتع و علوفه است ووستر (۳) بمعنی شبان است. فشاو (۴) معنی چاق کردن و فربه ساختن میدهد و وستریافشویانت به معنی شبان پروار کننده‌چارپایان و یاپرورش‌دهنده‌چارپایان باعلوفه استویامرتع‌بان. پورداود وآ درگشسب و شوشتری نیز پرورش دهنده معنی کرده‌اند و در رساله مونا (۵) با استفاده ازآخرین تحقیقات زبانشناسی تقریباً" همان‌برداشت لومل تکرار شده و این کلمه را رمه‌پرور معنی کرده است (۶) بویس نیز آنراشبان رمه چاق کن ترجمه مینماید. پس حتی در سرود ۴۲ که زمان تنظیم آن مدتهای مدیدی پس از ظهور زرتشت بوده است هنوز از زارع مستقل و

۱ــ Haptang - Haiti ۲ــ Vastryo Fshuyant ۳ــ Vastar
۴ــ Fshav ۵ــ Mona
۶ــ Cattle breeder

کشاورزی اصولی سخنی نیست بلکه رمه‌داری وکشاورزی وابسته برآن مطرح بوده است.این فضا را که به قبل از پیدایش شهرها و حتی دهکده‌های زراعی تعلق دارد باید بسیارکهن دانست .

رودلف مینویسد که از اواسط هزاره‌سوم آثاررمه‌داری ومرتع داری دراین مناطق دیده شده است و هند و ایرانیانیکه در هزاره دوم به شرق ایران و هندوستان سرازیر میشوند دسته‌های کله‌دارند که بتدریج ساکن شده و به زراعت میپردازند .زمان زرتشت در حدود همین دوران قبل از استقرار کامل است .

مطالعات تولستوف (۱) باستانشناس شوروی و مطالعات آکادمی شوروی‌مؤید نظریه بالاست . این هیئت‌ها در کنار رود آمودریا (جیحون) حفریات و اکتشافاتی کرده اند و در این مناطق به نشیمن‌گاه‌هائی برخورده‌اند که متعلق‌به اقوام رمه‌دار بوده است این آثار مربوط به قرن هشتم ق.م می‌کردد و شامل قرارگاه‌هائی است که دارای حصار وشبیه آنچه در وندیداد میبیماماموساختن آن از طرف اهورامزدا می‌کردد وور نامیده‌شده است میباشد . از قرن هشتم به بعد زراعت در این مناطق رونق یافته است . وندیداد بسیار جدیدتر از اوستای متاخر است و بطریق اولی گاتاها خیلی باستانی‌تر میباشد .

باتوجه به این‌بررسی‌ها ومطالعات نتیجه می‌کیریم که اوستای قدیم تامدتهای مدید ازتمدن شهری وکشاورزی پیشرفته بی‌اطلاع بوده‌استو آنرا نباید به ادوار بسیار قدیمی‌تر از قرن هشتم ق.م منسوب‌سازیم و گاتاها که براین ادبیات بسیار تقدم دارد مسلما "قبل از هزاره اول تنظیم کردیده است .

۱۲ـ در گاتاها ما به یک‌نظام ابتدائی قبل ازتشکیل دولت و حتی مدنیت برخورد می‌کنیم .رئیس جامعه ابتدائی یاسرپرست مذهبی‌ـ سیاسی عشیره‌کاوی استوچنانچه‌بارها اشاره شد او یک امیرکاهن است . در جلد اول این مجموعه توضیح داده شد که در مراحل اولیه تشکیل جامعه و دربین کروه‌های بدون اختیارات کاهن و رئیس جامعه در یک شخص متمرکز می‌کردید و بتدریج کهانت از امارت جدا شده و دربار و معبد در کنار هم بصورت دو تشکیلات وابسته بهم به تاثیر میپردازند . در گاتاها ما به زمانی برخورد می‌کنیم که روسای عشیره‌های آریائی رئیس مذهب و آتشبان اجاق و آتش‌گاه خانوادکی میباشند . کاوی دربرداشت‌های جدید یک امیر کاهن است ، همانکونه که انسی (۲) در سومر هزاره چهارم‌ق.م یک چنین موقعیتی را داشت . حتی یشتها بزمانی تعلق دارد که هنوز جامعه مراحل ابتدائی خود را طی‌می‌کرده است در گذشته یشتهای قدیمی مانند مهر یشت ، رام یشت و بخشی از فروردین یشت را به تاریخ قبل ار گاتاها منسوب میساختند . مطالعات دقیق زبانشناسی در سالهای اخیر ثابت‌کرده‌است که گاتاها دارای لهجه خاصی است که بر یشتها تقدم دارد و بین گاتاها و قدیمترین بخش یسناها، یعنی هپتانگ هائیتی وبقیه

Tolstov -۱ Ensi -۲

یشت‌ها یک تداوم وجود دارد که گاتاها قدیمترین حلقه دراین رشته‌است. پورداود معتقد است که بعضی از یشتها به زمانیکه مردم هند و ایران مذهب واحدی داشتند میرسد . او مینویسد " نظر به مندرجات یشتها ، از آنجمله ذکر داستانهای ملی ، بناچار باید به یک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم تا به یک عهدی برسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبرده‌اند . چه نظایر این داستانها در ریگوید برهمانان نیز موجود است . نظر بزبان‌یشتها باید عهد انشاء آنها را پس ازعهد گاتاها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گاتاها و یسنها قائل شویم . "

جالب است که در یشتهای قدیم نامی از شاه نیست و از تمدن شهری نیز در آنها اثری دیده نمی‌شود .نام قهرمانان مانند گاتاها هنوز دارای اصالت ابتدائی است ، گویس دارنده گاو ابلق[۱] ، ورار= کرار ،سئن[۲] = سیمرغ ، هورچیتر[۳] یا خورسید مهر ، دئوتبیش = دشمن دیو[۴]و دهها نام از این قبیل که در فروردین یشت با آنها برخورد می‌کنیم و همچنین در یشتهای دیگر که بر بدویت و قدمت آنها حکم می‌کند .

یک کلمه که در گاتاها و یسنها بکار رفته و باعث اشتباه محققین شده است دخیو یا دهیو است. دخیو پاتی[۵] همان دخو و ده‌خداست بسیاری از محققین دخیو را کشور ترجمه کرده‌اند و تعجب می‌کنند که چرا بعدها دهیو به ده تبدیل‌شده ومعنی قریه راگرفته است در زبانشناسی‌جدید دهیو را روستا معنی‌کرده‌اند و دهیوپاتی رئیس روستا یا ناحیه بوده‌است . بعدها که شهرنشینی بوجود آمده و شهر هم توسعه یافته به کشور مبدل شده است کلمه کشور یا کرشور[۶] معمول گردیده که به آن خشترم[۷] نیز می‌گفته‌اند و شاه یا رئیس کشور راخشتاتیا مینامیدند . دراین حال که روستا نسبت به کشور اهمیت خود را از دست داده است به ده مبدل شده ودهیو که همان ده خدا و دهیویت است معنی کد خدا را بخود گرفته .در گاتاها کلمه شهر ذکر نشده است و از کشور بمعنای کنونی نیز اثری‌نیست و بکاربردن پادشاهان کشورها با فضای گاتاها بهیچوجه منطبق نمی‌باشد. دریشتهای قدیم هم هنوز شهر وکشور شکل نگرفته‌است. واگر بنابر برداشت پورداود این یشتها را متعلق به دوران قبل از مهاجرت آریاها به هند وایران بدانیم گاتاها به هزاره دوم ق.م منسوب خواهد گردید .

درتحقیقات کریستن سن و برخی دیگر از خاورشناسان یشتهای قدیم را به دوبخش تقسیم کرده‌اند . بخش قدیمی و قسمتی که دارای اضافات زرتشتی است . بخش قدیم را به قبل از تاثیر دین زرتشت و قسمت بعد را به پس از آن منسوب نموده‌اند .

هر چند ممکن است هریک از یشتها در ادوار مختلف تنظیم شده و دارای بخشهای متفاوت‌باشد ،همانطورکه در وداها یک ماندالا در یک زمان سروده‌نشده و توسط ریشی‌های

---

۱ – gavayan
۲ – Saena
۳ – Hvare chithra
۴ – Daevotbish
۵ – dahyupati
۶ – Kershvar
۷ – Khshathram

مختلف درادوار متفاوت تنظیم گشته ولی باوجود این تحت یک شماره مشخص گردیده است. ولی آنچه با تحقیقات جدید زبان‌شناسی مسلم گردیده یشتها اصولا "متاخر بر گاتاها نوشته شده‌اند و زبان آنها چنین حکایت می‌کند .اتفاقا" همین بخشهای قدیمی و پذیرفتن آنها توسط کانن و کلیسای زرتشتی مؤید این واقعیت است که روحانیون جامعه با دین آریاها هم آهنگی و هم فکری داشته و این بخشها را بنابر معتقدات قدیم آریائی خود تنظیم کرده‌اند آنها معتقدات قبل از زرتشت را باملحقاتی از دین زرتشت مخلوط کرده و بزبان روز و با سبکی که متاخر به گاتاهاست ، یشتهای قدیمی را تنظیم نموده‌اند .

۱۳ ــ با مطالعات و تحقیقات دامنه‌داری که درباره وداها بعمل آمده تاریخ تنظیم آنها در یک محدوده مشخص تائید شده است . بطوریکه در جلد اول بیان شد وداها سرودهای مقدس آریاهای مهاجر به هندوستان است .ودا درزبان سانسکریت بمعنی دانائی است و هندوها آنرا بالاترین دانش می‌دانستند . ریگودا (۱) یعنی دانش سرودهای مقدس یا سرودهای ستایش . در ادبیات سانسکریت آمده که " وداها اشعار ساخته شده بشر نیستند بلکه ازلیند " . ویتنی (۲) دانشمند آمریکائی معتقد است " که ریگ وداها شامل اساس و ریشه تکامل مذهب و سیاست هند میباشد " .

وداها عبارتند از ریگودا یا سرودهای ستایش ساماودا (۳)ــ سرودهای قربانی یا ــ جور ودا ــ وردهای قربانی (۴) اتروودا ــ دانش سحر و جادو (۵) . برخی از هندوها سرودهای اولیه را ازلی دانسته و برای اتروودا اصالت قائل نیستند .

در باره قدمت وداها و زمانشناسی و تعیین دقیق تاریخ (کرونولوژی) آن محققین بسیاری به بررسی پرداخته‌اند و مدتهاست که در این موضوع به پژوهش مشغولند ،تجزیه و تحلیل دقیق این مسئله احتیاج به رساله جداگانه دارد ولی چون برای تعیین زمان گاتاها خیلی حائز اهمیت است بطورفشرده و اختصار به این بررسی اشاره میشود .

ماکس‌مولر یکی از اولین کسانیست که سعی کرد کرونولوژی ادبیات هند باستان را دقیقا" تعیین کند . او تاریخ سرودهای ودیک را به چند قسمت کرد چانداها (۶) بین ۱۰۰۰ــ ۱۲۰۰ق .م مانترا ۸۰۰ق .م براهمانا ۸۰۰ــ۶۰۰ق .م (۷)اوپانیشادها (۸) جلوتر از ۶۰۰ ق .م ماتیرهاوگ (۹) دانشمند مشهور آلمانی شروع ادبیات ودیک را به ۲۰۰۰ ــ ۲۴۰۰ ق .م عقب برد .

پروفسور یاکوبی (۱۰) آلمانی تاریخ وداها را خیلی قدیمتر و بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ ق .م حدس زد و اظهار داشت که تاریخ واقعی ممکن است خیلی قدیمتر باشد . هنگامیکه تیلاک نظریه خود را اظهار کرد او نیز به این دانشمند پیوست و این سرودها را متعلق به ۵۰۰۰ سال ق .م دانست تیلاک (۱۱) با استفاده از اشارات نجومی وداها قدمت آنها را به ۷۰۰۰

۱ ــ Rigveda
۲ ــ Whitny
۳ ــ Sama
۴ ــ Jajur
۵ ــ Atharvaveda
۶ ــ Chanda
۷ ــ Brahmana
۸ ــ Upanishad
۹ ــ M.Haug
۱۰ ــ H.G.Jacobi
۱۱ ــ G.Tilak

سال قبل عقب برد .

مارتین بوهلر آلمانی (۱) نظریه تیلاک را تائید کرد .

بالاخره ووست آلمانی (۲) به بررسی مفصل پرداخت . او از نظریات و تحقیقات دانشمندانی از قبیل الدن برگ ، کلدنر ،ماکدونالد . . .که نام برخی از آنها در پاورقی ذکرمیشود (۳)به‌این‌نتیجه رسیدکه ریگوداهانهم‌قبل از ۱۴۰۰ق.م وهشتم درحدود ۱۴۰۰ ق.م ،اول‌پس از ۱۴۰۰ ودهم درحدود ۱۲۰۰ ق.م تالیف‌شده‌اند ،وطن‌اول، نهم‌مشخص‌نیست و۵و۲و۷و۱۰ در هندوستان و بقیه را در خارج از هندوستان تنظیم کرده‌اند . ۲ را در حدودنهم‌و۷ را درحدودهشتم‌حدس میزند .بعبارت دیگرآغاز تنظیم ریگوداها قدیمی‌تر از۱۴۰۰ق.م و خارج از هند صورت گرفته است .نقصی که این بررسی را کم اعتبارمیسازد آنستکه در هرماندالا که تحت‌یک شماره نام برده میشود، سرود گویان متعدد در زمانهای مختلف در تنظیم آن شرکت داشته‌اند و همه‌بندهای یک ماندالا همزمان نیستند ، برای درک این موضوع به توضیح مختصری میپردازیم :

سرودهای ریگودا توسط شعرائی به نظم در آمده که آنها را ریشی (۴) مینامیدند . ریگوداها مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود است که آنها را سوکتا (۵) می‌گویند . در تنظیم وداها ۴۰۰ ریشی شرکت داشته اند . مجموعه سرودهای یک بخش‌را ماندالا (۶) مینامند و رویهمرفته ده‌ماندالا سروده شده‌است که از ۱تا ۱۰ نمره‌گذاری شده‌است .بعضی‌ازریشی‌ها چندین سوکتا سروده‌اند ، مانند ریشی ویشوامیترا (۷)که تنظیم‌کننده قسمت اعظم ماندالا ۳و قسمی ازماندالا ۹ و بخشی‌از ۱۰ بوده است و همچنین از ۱ و ۲ و ۳ نیز چند سوکتا سروده است . در حالیکه ویشوا واسو ـ کندار وا (۸) فقط یک سوکتای ۱۳۹ از ماندالای ۱۰ را سروده است . با این حساب آنچه ووست درباره قدمت یک ریگودا بیان میکند کاملا" درست نیست . البته خود ووست نیز به این مسئله واقف است و برای تشخیص قدمت یک ماندالا به زمان تنظیم اکثریت سوکتاهای یک ماندالا تکیه می‌کند .

پروفسوردکترمانکا (۹) نویسنده کتاب‌تاریخ‌ریگودا معتقداست که‌۷۴۴سرود وداها متعلق به دوران راما (۱۰) میباشد ، ۴۸ سرود به قبل از دوران راما ، بعبارت دیگر در حدود ۸۰ درصد این سرودها به دوران راما و قبل از آن تعلق دارند . راما که یکی‌از قهرمانان اصلی وداهاست به ۱۴۰۰ تا ۱۷۰۰ ق.م تعلق داشته است .

مانکا با استفاده از تاریخ سنتی هند (۱۱) و حساب پورانی (۱۲) تاریخ راما‌را ۳۷۵۰ ق.م حساب می‌کند .و بابررسی‌سوکتاها و شعرای‌آنها [redacted] سوکتاهای‌وداهای ۱و۳و۴

۱ – M.Buehler ۲ – W.Wuest
۳ – A.Kaagi، Ch.R.K، Ch.R.Lanman، A.Hildebrandt، J.Wackernagel، E.W.Hopkins، E.V.Arnold، M.Bloomfield، H.Zimmer، S.W.Parzig
۴ – Rishi ۵ – Sukta ۶ – Mandala ۷ – Vishvamitra
۸ – Vishvavasu - Gandharva ۹ – Manka ۱۰ – Rama - K
۱۱ – Pargiter ۱۲ – Purani

و۶و۷ را متعلق به دوران راما و قبل از آن تعیین مینماید .

در بررسی‌های جدید نه ۱۲۰۰ق.م و نه ۴۰۰۰ق.م پذیرفته میشود . دکتر سارما (۱) دانشمند هندی تاریخ جدید دوران ودیک را بین ۲۰۰۰ تا ۵۶۰ ق.م مشخص‌نموده و آنرا به سه دوره تقسیم می‌کند . مانتراها یا سرودهای ریگ‌ودا که مورد نظر ماست . بخشهای بعد یعنی براهمانا یا آداب و رسوم مذهبی و اوپانیشادها یا فلسفه وعرفان، در زمانهای جدیدتر تنظیم‌شده‌اند .ریگوداها را چنانکه گفتیم ریشی‌ها سروده‌اند و برهمانا بوسیله برهمن‌ها و اوپانیشادها بوسیله روحانیون عارف و فیلسوف تنظیم شده است . با این برداشت ریگودا به ۲۰۰۰ ق.م منسوب می‌گردد. بویس متکی به آخرین بررسی‌های اخیر نتیجه می‌گیرد که تنظیم ریگوداها قبل از ۱۷۰۰ق.م آغاز شده است . اغلب محققین معاصر نیز با این نظر موافقند و تنظیم سرودهای ریگودا را خارج ازهندوستان و قبل از ۱۷۰۰ – ۱۵۰۰ق.م ،آغاز مهاجرت‌های بزرگ آریائیان به دره سند میدانند .

هرتل بطوریکه قبلا "بیان شد، یکی از کسانیست که در اوایل قرن بیستم به تنظیم وداها در خارج از هندوستان اشاره می‌کند . او مینویسد که وجود گیاهان چون سوما یا هائومای ایرانی ،جو که متعلق به محیط ایران بوده است و سکوت درباره سورقون (۲) و برنج و نیشکر ، که در هند حائز اهمیت بسیار است ، میرساند که ریگوداها در خارج از هند تنظیم گردیده‌است . اشوته (۳) یکی از گیاهان است که‌برای شعائر مذهبی براهمانا بسیارمهم است و نام این گیاه فقط در سرودهای ۱ و ۱۰ آمده و شامی (۴) که در رینوال هنوز از اهمیت برخوردار میباشد در هیچیک از سرودها نیامده . از نیاگرودها (۵) ورنه (۶) اودوم بره (۷) پلاکسه (۸) ویکنکته (۹) پرنه(۱۰)، بیلوا (۱۱) و علف دربهه (۱۲) سخنی نیست و همچنین از درخت انجیر که برای هندوها بسیارمهم است .همه این‌علائم حاکی ازآنست که سرایندگان این سرودها از آن اطلاعی نداشتند و در حقیقت به مردمی خارج ازمرزهای هند تعلق داشته است .هرتل در ضمن معتقد بود که زبان گاتاها و وداها همریشه بوده و به یک زمان تعلق داشته اند .

همانگونه که دیدیم میلز نیز درنیم‌قرن‌پیش همین واقعیت را مطرح ساخت و صورت مفصلی از اصطلاحات مشابه وداها و گاتاها را که درضمن مفهوم یکسانی دارند ارائه‌داد. همچنین نام خدایان ودیک که در اوستای قدیم به ایزدان و دیوان مبدل شده‌اند . برای مثال به‌چند نمونه از این اصطلاحات اشاره‌میشود : اشه یا ارته ــ رته ، مینیو ــ مینو ، وهومنه ــ وسومنه ، خشاترا ــ کساترا ، ارمئیتی ــ ارمتی ، هوروتات ــ سروتاتی ،امرتات ــ امریتاتو ، سراوشه ــ چراوشی ، ویو ــ ویو ،میما ــ یاما ، ترتیا ــ ترتیا ، هئومه ــ سومه ، ورتر ــ ورتر ، ایندرا ــ اندرا ، گندهارو ــ گندرو . . . حتی در گاتاها در سرود

---

۱ – Sarma
۲ – Sorghun
۳ – Ashvata
۴ – Shami
۵ – Nyagrodha
۶ – Varana
۷ – Uumbara
۸ – Plaksha
۹ – Vikankata
۱۰ – Parna
۱۱ – Bilva
۱۲ – Darbha

۳۲ بند ۴ دوست و عزیز دیوان دئو ــ زوشته نامیده شده و در وداها نیز عینا " همین اصطلاح دو ــ جوشته بکار برده شده است . . . . . .بالاخره از همه این بررسی‌ها نتیجه می‌گیرد که آریاهای ودیک و گاتیک بحدی با هم نزدیک و مشابه بوده‌اند که حتی پس از جدا شدن این همسایی را حفظ کرده‌اند ، حتی در رسوم و آداب ومعتقدات خود نیز بهم شباهت داشته‌اند .این واقعیتی است که در قرن بیستم و بخصوص با بررسی‌های محققین معاصر کاملا "به‌اثبات رسیده است . حال که بطور یقین گاتاها را با وداهای اولیه همزمان دانستیم و این دو قوم را در کنار یکدیگر مشخص کردیم باید به یک حادثه بسیار جالب که مورد توجه برخی از خاورشناسان نیز قرار گرفته است اشاره کنم :

در وداهای اولیه ما به دو اصطلاح مشخص برای قدرتهای مافوق بشری و خدایان برخوردمی‌کنیم که عبارتند از دو (۱) (دئوه اوستا) و اسوره (۲) . بویس مینویسد "اصطلاح خدایان قدیم ایندوایران دو بوده که به معنی درخشان است و این خدایان درخشندگان‌نامیده‌میشوند .همچنین‌لقب جاودانان (۳) یا امرته (که همان‌اشه اوستاست) به‌آنها داده میشد . ایرانیان کلمه‌بگه (۴) بمعنی بخشنده را هم برای خدایان بکار میبردند . اصطلاح دیگری وجود داشته بنام اسوره به‌معنی لردیا سرور و خداوندگار ، که هم برای انسان وهم برای خدا بکار میرفته است ، در وداها لقب همه خدایان بوده ولی بیش از همه به دئیوس پتار (۵) اطلاق میشده است که قادرترین خدایان بشمار میرفت. طبق تحقیقات جدید اسوره بیشتر جنبه مجرد و مطلق خدا را مشخص مینموده و خدایانی که بیشتر جنبه روحانیت آنها در نظر بوده است به این نام ملقب میشده‌اند ، در حالیکه دو اصطلاح خدا بطور کلی بوده است ."

میلز مینویسد اسوره در وداهای قدیم پدر خدایان است و خدای آسمان و سه عدد از اولین ادیتی‌ها که میترا ــ وارونا ــ اریامن باشند ، قهرمانان او بودند و حتی آگنی عزیزترین خدایان هند از او متولد میشود . او همچنین پدر قهرمانی است که زمین از او متولد شده . او اهولــومنیس و پدر ابدیت جاودان است . حتی خدایان برای او سرود می‌خواندند . پسران آسمان خدمتکار او بودند . اسوره از ریشه اسو بمعنی جان و هستی گرفته شده و این کلمه را هستی بخش ترجمه کرده‌اند ." حال در سرودهای ودا به بررسی این مفهوم میپردازیم :

درسرودهای‌قدیم اسوره بزرگ‌ومقتدروقابل‌ستایش‌واحترام است .

در ریگودا 5 سوکتا ۸۵ بند ۶آمده : پدر ما اسوره که آبرا فرو می‌ریزد .

در ریگودا 5 سوکتا ۶۳ بند ۳آمده : پرستندگان واردنا و میترا به آنها می‌گویند شما دودر آسمان ایجاد باران میکنید بوسیله قدرت سحرآمیز اسوره (۶)

در ریگودا 5 سوکتا ۶۳ بند ۷آمده : شمادو (واردنا ــ میترا) مشیت خود را حفظ

۱ــ Daeva = Deva
۲ــ Asura
۳ــ amreta
۴ــ baga
۵ــ Dyaus Pitar
۶ــ maya

می‌کنید به قدرت سحرآمیز اسوره . بوسیله حقیقت شما بر عالم حکومت میکنید .

در ریگودا 2 سوکتا ۲۷ آمده : (تقدیم به‌ادیتی‌ها)واردنا بعنوان اسوره طرف سخن قرار می‌گیرد . واردنا ، میترا و آریامن همه دارای لقب اسوره میشوند .

درریگودا 1 سوکتا ۵۵ از بین فروغمندان (دوه‌ها) اسوره بزرگ و یکتاست

در ریگودا 3 سوکتا ۴ بند ۳۸ آمده : ویشنو بزرگی است که اسوره نام دارد .

در ریگودا 7 سوکتا ۸ بند ۲۶ آمده : کریشنا و دیگران از جمله فروغمندان چون مده (۱) هستند (اسوره مده)

در ریگودا I سوکتا ۱۷۴ ای ایندرا ما را محافظت‌کن . ای اسوره ما را نگهداری‌کن

در ریگودا 5 سوکتا ۴۱ بند ۳ اسوره هنوز مورد احترام است .

رفته رفته در وداها یک تغییرمشخص رخ میدهد واسوره‌که‌مفهوم‌مجردداشته و دارای عظمت الوهیت است به ضد خدا مبدل میشود و مورد شماتت قرار می‌گیرد .

در ریگودا10سوکتا ۴بند۵۳ : چون ما پیروان دوه بر علیه پیروان اسوره میباشیم (پیروان دوه در مقابل پیروان اسوره قرار می‌گیرند) .

در ریگودا 8 سوکتا ۹ بند ۸۵ : پیروان اسوره که پیروان دوه نیستند بدون جنگ ابزارند .

در ریگودا 6 سوکتا ۴ بند ۲۲ : ایندرا کشنده اسوره است .

در ریگودا 5 سوکتا ۱ بند ۱۳۱ : از ایندرا خواسته میشود لشکر اسوره را در هم شکند .

در ریگودا 1 سوکتا ۱۰۰ بند ۸-۶ : از ویشنو و شیوا تقاضا میشود که قدرت اسوره و مردان او رانابود سازند . در این سوکتاها پیکار برادران اسوره‌ها و دوه‌ها مطرح میشود (آنها برادرانی هستند که دشمن یکدیگر شده‌اند) .

در سرود 8 سوکتا ۸۵ اسوره ضد خدا معرفی میشود (۲) و پیروان اسوره به دشمنان پیروان دوه‌ها مبدل می‌گردند . ا ـ دوه یعنی ضد دوه زیرا در سانسکریت ا ـ علامت نفی است (۳). پیروان اسوره را ادوه ـ اسورا یا اسوره‌های ضد دیوی‌ها مینامند. جالبست که در وندیداد نیزا ـ دئو برای تعریف اهوراپرستان و مزدیسنائیان بکار برده شده است یعنی آنها که نفی کنندگان و مخالفان دیوانند . این تقابل شاهد جالبی برای توجیه چگونگی تحول مفهوم اسوره است .

درمها بهارتا دوازدهم بند ۱۱۸۴ آمده " در روزگاران پیشین زمانیکه بین دوه‌هاو اسوره‌ها جنگ درگرفت اسوره‌ها برادران بزرگتر و دوه‌ها برادران کوچکتربودند ."بعبارت دیگر اولا "این اختلاف مربوط به زمانهای بسیار دوراست وثانیا "این دوگروه با هم برادر یعنی از یک ریشه بوده‌اند و دارای یک راه و آئین ، همانگونه که در ریگ ودا ۱ سوکتای

۱ ـ meda (medha)　　۲ ـ a-devas　　۳ ـ adeva - asuras

۱۰۰ هم مشاهده کردیم . دراترو ـ ودا و در براهمانا که متاخر بر ریگودا میباشند اسوره همیشه مفهوم قدرتهای تاریکی و ضد دوه بخود گرفته است .

درفصل آتیه که نام اهورامزدا تجزیه وتحلیل میشود خواهیم دید که اهوره ازهمان اسوره ودیک اخذ شده‌است و زرتشت باانتخاب این نام از این‌عامل روانشناسی بهره‌گیری کرده و نامی را که برای مردم مورد احترام و نشانه معنویت الوهیت بوده است ، برگزیده است ونام دوه را که همه خدایان آریائی به این‌نامیده‌میشوند به دیو ومنبع دروغ و فریب مبدل ساخته است . این عمل مسلما "سبب شده که پیروان دوه‌های هند و بخصوص کاهنین و متولیان این خدایان به دشمنی با زرتشت و پیروان اهورامزدا ، که همان اسوره است ، برانگیخته شوند . چه در توجیهی که هرتل از دوانید می‌کند و چه در برداشتی که میلز و سایرمحققین نموده‌اند و علت ضد خدا شدن (۱) اسوره را از زمان زرتشت همان باطل ساختن خدایان ودیک توجیه نموده‌اند این واقعیت مسلم میشود که ارتباط قطعی و محققی دربروز این حادثه با ظهور زرتشت و اعلام پیامش وجود داشته است . برادکه (۲) دانشمند آلمانی هم که دراین‌باره تحقیق نموده به این‌نتیجه رسیده‌است‌که " باید ظهور اسوره ـ ادوه را بین هندیان ودیک به مخالفت آنها با ایرانیان اوستا نسبت دهیم " .

در اثبات این واقعیت دلایل و شواهد فراوان است و بهمین مختصر قناعت میشود ولی آنچه مورد نظر ماست و قابل اهمیت است نتیجه گیری در باره تاریخ ظهور زرتشت است. نکته جالب توجه آنستکه ودا ۵ سوکتای ۸۵ را ریشی اتری‌بها اومه (۳)سروده که متعلق به دوران راماست و درماندالای ۵ ازاولین سوکتاهاست . یعنی از سوکتاهای دیگر این‌ماندالا قدیمی‌تر است و همچنین سرود ۵ سوکتا ۶۴ ـ ۶۳ متعلق به ریشی ارکنانا ـ آتریا (۴) است که از ریشی‌های بسیار قدیم است . البته یک مسئله را نباید فراموش کرد که مذهب ودیک دارای کانن و دکم مشخص‌نیست بلکه آنرا بیشتر میتوان بصورت یک فرهنگ خاص توجیه کرد . از اینجهت ممکن است در یک ماندالا مطالب همه با هم یکسان نباشد ، در حالیکه درگاتاها ما یک خط مستقیم را دنبال‌می‌کنیم از سوی یک فکر واحد دریکچارچوب مشخص اعلام شده است .

اگر در ادیان و مذاهب مختلف قدیم دقت کنیم خواهیم دید که غیر ممکن است بدون یک محرک بسیار قوی و یا یک تحول بنیانی خدائی مورد طعن و لعن قرار گیرد . بخصوص در بین مردم پولی تئیست که به خدایان متعدد اعتقاد داشته و حتی در قدرت و الوهیت خدایان اقوام دیگر وهمسایگان خود شک نمی‌کردند وفقط مایل بودند خدایان آنها ، که حامی و نگهدارشان‌می‌باشند ، مقتدرتر از خدایان همسایه باشند . در بین اقوام باستان تعداد خدایان زیاد شده و خدایان جدیدی قدرت گرفته‌اند و از اهمیت خدایان کاسته شده است و به نسبت نفوذ معبد و کاهنین وابسته به این خدایان موقعیت آنها نیز

---

۱ ـ Widergoetter ۲ ـ Bradke ۳ ـ Atribhaama
۴ ـ Arcanana - Atreya

تغییر یافته است ولی هرگز در بین یک قوم خدایان قدیم لعنت نشده‌اند .آن [۱] خدای آسمان و فلک‌دوار ابتدا از مهمترین خدایان سومری بود و سمت رب‌الارباب داشت ولی پس ازمدتی خدای خورشید شاماش(شمس) [۲] جای او را گرفت و آن دهها قرن از اهمیت افتاد ولی پیوسته در پانتئون خدایان‌بابلی وجودداشت تا آنکه مجددا "درکنارانلیل [۳] عظمت یافت .هوروس در مصر سه‌هزار سال در بین خدایان مصر از احترام برخورداربود. در این مدت اهمیت او زیاد یا کم میشد و برخی از معابد و فراعنه‌ای که به معبد وابسته بودند خدای آن معبد را بر هوردس تقدم می‌بخشیدند ولی هرگز هوردس لعن نشد ... اینکه در قومی ثابت یکی از بزرگترین خدایان به ضد خدا مبدل گشته پیروانش دشمنان آن قوم معرفی‌میشوند مسلما "باید حادثه خاص ومهمی رخ داده باشد حتی در تسلط قومی برقوم‌دیگرخدایان مغلوب نیز اغلب بصورت درجه‌دوم درپانتئون‌خدایان باقی‌مانده‌اند، مگر آنکه قوم فاتح دارای دین غالبی باشد و یا آنکه در جامعه دینی نو، دارای عوامل پیشرفته و مهاجم ، بر جامعه حاکم گردد و مردم بتدریج معتقدات کهنه را فراموش کنند. درجامعه ودیک هیچیک ازاین حوادث رخ نداده است. نه قومی بر آنها مسلط شده ودین غالبی را بر آنها تحمیل کرده است ونه آئین جدیدی آنها را از پولی‌تئیسم رو گردان ساخته وخدایان قدیم را مطرود نموده‌است .تمام آداب و رسوم و معتقدات کدسته برجای خود باقی است و همه خدایان با همان نام و نشان ستایش میشوند . فقط یک مفهوم خاص خدا ، که در ضمن نامش حاوی مفهوم الوهیت مخصوص نیز هست ، به ضد خدایان مبدل می‌گردد و وابستگان به آن‌خدا و آن مفهوم‌کلی دشمنان جامعه معرفی‌میشوند ، درمباحث آتیه خواهیم دید که چنین حادثه‌ای بطور دقیق و یقین با ظهور زرتشت بوقوع پیوسته است . او با انتخاب اهوره ، یا هستی‌بخش (اسوره سانسکریت) ، بصورت تنها خدای خالق وقادر، همه خدایان جامعه را به دیو مبدل‌ساخته و آداب و رسوم ومعتقدات ودیک را مجکوم مینماید و با روحانیت و حکومت وابسته و پیوسته بهم به‌مبارزه برمی‌خیزد .چون تنظیم کنندکان سرودهای ودیک از همان کاهنین جامعه الهام می‌کیرند مسلما "باید این دین نو و پیروانش را دشمن جامعه معرفی کنند ،که چنین هم‌کرده‌اند . آنها خدایان را به مبارزه با این آئین و پیروانش خوانده‌اند و با طعن و لعن اهوره ـ اسوره ، بی‌اعتباری آنرا اعلام کرده اند .

بنظرمن پی‌کیری این‌حادثه و تجزیه و تحلیل دقیق آن ما را به زمان صحیح تنظیم کاتاهاراهنمائی می‌کند . کاتاها یقینا " در محیطی شکل کرفته که وداها بوجود آمده‌اند . اصطلاحات ومفاهیم وفضای این دو باهم مشابه‌است و در آن دوران ابتدائی این‌همسانی فقط در بین دو گروه از یک قوم واحد و در زمان مشابه میتوانسته‌است رخ دهد ، نه یکی در آذربایجان و دیگری در دامنه‌های هندوکش وبا هزار سال فاصله زمانی !! . بادقت در

An – ۱ Shamash – ۲ Enlil – ۳

وداها در می‌یابیم که تحول شخصیت اسوره در همان وداهای اولیه شکل گرفته است و اگر به این واقعیت توجه‌کنیم که یکباره نمیتوان در چندسال خدای موردتوجه‌وپرستش مردمی را به ضد خدا مبدل کرد ، باید بپذیریم که حتی ممکن است هنگام آغاز تنظیم سرودهای ودیک ، پیام زرتشت نیز قبلا " اعلام شده و تاریخ ظهور زرتشت قبل از زمان تنظیم گاتاها و وداها باشد . با این برداشت عمر وداها و گاتاها تقریبا " یکسان خواهد بود و اگرآغاز سرودهای قدیمی ودیک را ۱۷۰۰ ق.م بدانیم ظهور زرتشت را نیز باید حداقل بهمین زمان مربوط‌سازیم .

۱۴ – در گاتاها رهبران مذهبی بنامهای کرپه (کرپن) و اویسج نامیده شده‌اندو کوچکترین اثری از برهمن نیست در حالیکه این روحانیون از هزاره اول ق.م در جامعه هند ظهور نموده و درحدود ۸۰۰ق.م‌تنها مقام اعلای روحانی جامعه را مشخص‌میساختند اگر گاتاها در قرن ششم ق.م شکل گرفته باشد میبایستی بجای کرپن و اویسج از این روحانیون نام برد و یا حداقل به نام آنها نیز اشاره شود . فقدان نام برهمن در گاتاها مؤید این واقعیت است که این سرودها قبل از هزاره اول ق.م تنظیم شده‌اند .

۱۵ – مغان که رهبران مذهبی ایرانیان در زمان مادها و هخامنشیان میباشند و مورخین یونانی به آنها اشاره کرده‌اند ، قومی آریائی هستند که به روایتی درحدودقرن نهم ق.م از شرق به غرب ایران مهاجرت کرده‌اند و به روایت دیگر اصولا " از آریاهای غرب ایران و یکی از عشایر مادی میباشند که وظیفه روحانی‌گری را در بین آنها انجام میداده‌اند . حتی نام مغ یا مگ(۱)را با ملد ،مد و مژ از یک ریشه میدانند . در گاتاها ازمغ‌بعنوان یک فرقه روحانی نام برده نشده‌است و حتی دریسناها نیز سخنی ازآن‌نیست و فقط در یکی از یسناهای متاخر ، یشت ۶۵ گروه هفتم ، از مغ نامبرده شده‌است . در یسنها روحانیون اوستائی آترون یا آدربان (۲)بوده‌اند . لومل در این باره می‌نویسد

"در اوستا فقط یک بار نام مغ در یک‌اثر جدید یعنی یسنا ۶۵، ذکر گردیده است و این اولین باریست که به رابطه نزدیک بین مغ و دین زرتشت اشاره میشود . از این مطلب که در اوستا نامی از مغ نیست میتوان پی برد که در زمان ظهور اغلب قسمتهای اوستای متاخر هنوز طبقه‌ای از مغان پدیدار نشده و در دین مزدیسنا نفوذ نیافته بودند ."هرودت روحانیون جامعه مادها رامغ نامیده‌است که دربین هخامنشیان نیز نفوذداشته‌ولی تسلط کامل نیافته بوده‌اند .

طبق گزارش هرودت و دیگر اطلاعات باستانی ، روزیکه گوماتای مغ‌کشته شد مردم تا شب به مغ کشی ادامه دادند و اگر تاریکی شب مانع نمی‌شد همه مغان را نابود کرده بودند .سپس این روز را بنام ماگوفونیا (۳) هر ساله جشن می‌گرفتند . این گزارش حاکی

mag – ۱ athravan – ۲ Magophonia – ۳

از آنست که مغان در آن ادوار هنوز کاملا "برجامعه مسلط نشده بوده‌اند وگر نه هرگز مردم کوچه و بازار ، که معمولا " پیروان کاهنان و وسیله اعمال نفوذ آنان میباشند ، به انهدام آنها اقدام نمی‌کردند .هر چند گزارش هرودت ممکن است کاملا "با واقعیت منطبق نباشد ولی مسلما" اثری از آن دارد .

محققین نیز معتقدند که در جامعه هخامنشیان نیز ابتدا آترون‌ها نقش روحانیت را بعهده داشته ولی بتدریج جای خود رابه مغان داده‌اند . بنظر من این برداشت دارای اشتباهاتی است زیرا نمیتوان تصورکرد که روحانیون عریب بتوانند به حدی جای کاهنان محلی را بگیرند که بکلی اثر آنها را از بین برده و هیچ نامی از آنها باقی نماند .میتوان حدس زد که دین زرتشت اصولا" دارای کاهن و کشیش نبوده‌است و همانگونه که پیمبرنیز در پیام خود مطرح ساخته همه اشونها وراست دینان پارسا مبلغ و منتشر سازنده دین راستی بوده‌اند .اترونها کاهنینی بوده‌اند که قرنها پس از زرتشت درجامعه شرق وخاستگاه یشتها نفوذ یافته و جای کرپنها و اویسجها را گرفته‌اند . اترونها پاسداران آتش مقدس بوده‌اند که قبل از زرتشت مورد ستایش آریاها قرار داشت .آذربانان جامعه شرق همان موقعیت برهمانان را یافتند که بتدریج در جامعه هند نفوذ یافته و جای کالپا و اوسیک ــ هندو راگرفتند .آترونهای یشتها بمراتب به پیام اصلی زرتشت نزدیکترند از مغان مادی. آثاریکه ازاین مغان باقی است ،مانندوندیداد ، نمونه بسیار جالبی است از انحراف کلی و اصولی از پیام زرتشت این‌تحول کلی و بنیادی نشانه آنست که دین زرتشت برای آنها بیکانه‌بوده‌و بسیار ازمکتب واقعی بدور افتاده بوده‌اند و آنچه بنام زرتشت در قرون بعد و بی‌اندازه دور از زمان زرتشت اعلام شده‌است ،همان خرافات و آئین بت پرستی آریاها بوده است که رنگ زرتشتی بخود گرفته است .

هاشم‌رضی محقق ایرانی مدعی‌است که مغان روحانیون دین ایرانیان قبل‌از زرتشت بوده‌اند ، درحالیکه اگر این برداشت صحیح میبود میبایستی در گاتاها و یشتها از آنها نامی وجود داشته باشد و بجای کارپن و اویسج و آترون به مغ اشاره گردد .مغان را باید همانگونه که هرودت توجیه کرده ، کاهنین آریاهای غرب دانست که مانند لاویهای قوم یهود (لویت) برای کهانت تربیت میشدند (۱) و بهمین دلیل نیز در اجتماعات دیگر آریائی هم این شغل را دنبال می‌کردند . نمونه این نفوذ به جوامع آریائی ،ظهور آنها در هندوستان‌است . در مهابها را تا به مهاجرت مغان اشاره شده که در ایام بسیار دور صورت‌گرفته‌است .همچنین دراین روایات آمده که مردم‌شمالی هند بنام‌اوتارا ــ کوروس (۲) همه خوش قیافه ونجیب‌اند و اینها مردمانی هستند که دوا ــ لوکا یا سرزمین دوه‌ها را از دست‌داده‌اند .پروفسور را اوبهادر (۳) استاد هندی وداها معتقد است که این‌اقوام‌مسلما" همان پیروان زرتشت بوده‌اند که از پیروان دوه‌ها جدا شده‌اند و این اشاره که "سرزمین

۱ ــ Levithen　　۲ ــ Utta - Kurus　　۳ ــ RaoBahadur

دوه‌ها را از دست داده‌اند" موید همین جدائی است . شمال هندوستان نیز مقصودهرات است . در مهابهاراتا شرح مفصلی بیان شده است و از سرزمین (۱)شاکادویپا نیز سخن رفته است که آنرا شاکستنه‌یا ساکستان (سیستان) توجیه کرده‌اند . بالاخره پروفسور بهادر نتیجه می‌گیرد که مهاجرت مغان زرتشی میبایستی خیلی دورتر از تاریخ تنظیم مهابارتا صورت گرفته باشد . با این اشارات اگر ظهور مغان را در هند به حدود قرون ششم ق.م نسبت دهیم میتوانیم وجود آنها را در جامعه هخامنشی مجاور هند بهتر بررسی کنیم .

نتیجه‌ایکه از این بررسی گرفته میشود اینست که کاهنین زمان زرتشت همان کرپنها و اویسجها بوده‌اند و کاوی امیرکاهن و رئیس جامعه‌بشمارمیرفته‌است براثر ظهور زرتشت در بین زرتشتیان ، نه آریائیان ، طبقه روحانیت و کهانت مستقل از بین میرود . پس‌از مدتهای طویل ،که‌یسنتها حاکی ازاین گذشت زمان وتحول اصول و عقاید و انحراف آنست، آترونها وظیفه کهانت دین‌منحرف را نیز بعهده‌گرفته و آن هنگامی است که‌آتش‌پرستی ویا نیایش آتش و بخشی از مذهب و آئین آریائیان مجددا "به دین زرتشت وابسته شده‌است. مغان جامعه غربی پس از گذشت قرنها با دین زرتشت ، که در حقیقت مذهب آترونهای سرق است با لباس زرتشتی ،آشنا می‌گردند و از ترکیب این مذهب ومعتقدات گذشته‌خود معجونی میسازند که حتی نام زرتشت را نیز دارا نیست ولی دارای آثار زرتشتی است . عشیره هخامنش نیزبدون تاثیر مغان از مسیرشرق ایران با پرستش اهورامزدا آشنامی‌شود. در معتقدات داریوش و بیانات او تأثیر پیام زرتشت را بیش از همه آثار باقی مانده از ایرانیان مشهودمی بینیم واین نشانه ارتباط او بااصل پیام زرتشت است بدون متاثرشدن از مذهب مغان . مسلما" داریوش نیز در اثر گذشت هزارسال و آنچه در بند ۸این بحث درباره بی‌یاور بودن دین زرتشت تحلیل شد، نمیتوانست بازگوی واقعیت پیام زرتشت باشد ولی اگر این بیانات را با آثار اوستای متاخر و ادبیات زرتشتی ساسانیان و حتی مع‌کس مجددا "مغان در جامعه ایرانی قوت و قدرت می‌یابند و بصورت روحانیون‌مذهب جامعه به اعمال نفوذ میپردازند . در این ایام بطور محسوس خرافات مذهبی رو بفزونی است و بازگشت‌کامل به دین مغان در اواخر هخامنشیان، با پرستش اناهیتا ومیترا و برپا داشتن بت و صنم در معابد این‌خدایان‌مطرود ازجانب زرتشت ، مشهود می‌گردد . نفوذ مغان غربی در جامعه هخامنشیان دلیل دیگری است که در عشیره مذکور طبقه روحانی محلی وجودنداشته و صحنه برای تسلط مغان آماده بوده است . (۲)

هخامنشیان مقایسه نمائیم ،اصالت آنرا بیش از همه آنها خواهیم یافت . پس از داریوش

---

۱ - Shakadvipa

۲ - اگر به گزارش هرودت توجه نمائیم او نیز از دو گونه برداشت مذهبی سخن میراند وعقاید مغان را بامذهب ایرانیان یکسان ذکرنمی‌کند واین تائید برنظریه بالاست که مغان ازجامعه دیگری بوده وبرای نفوذ به جامعه هخامنشیان رنگ زرتشی به عقایدخود داده‌اند و چون ایرانیان طبقه روحانی نداشته‌اند مغانی‌که برای این‌کار به وراثت آمیخته میشوند رفته رفته کهانت جامعه را وظیفه خود ساختند . دین واقعی زرتشت ، بطوریکه خواهیم دید ،فاقد طبقه روحانیت است .

۱۶ ــ اخیرا" در تپه‌نوش‌جان و نزدیک‌همدان آثاری از زمان مادها متعلق به قرون هفتم وهشتم ق.م کشف گردیده است و در بین آنها آتشکده‌هائی دیده میشود که بسیار شبیه آتشکده‌های زرتشتی اعصار بعد واقع در آذربایجان وری و بخصوص آتشکده‌های زمان هخامنشیان میباشد. با توجه به این آثار میتوان نتیجه‌گرفت که در بین مادها نیز دینی شبیه آنچه بعدها در بین هخامنشیان بنام مذهب زرتشت رواج یافت، موجود بوده‌است. با این اثر نظریه محققینی که معتقدند مغان در بین مادها از پیام زرتشت متاثر گردیده و سپس مبلغ دین آریاهای پولی‌تئیست در لباس پیام زرتشت شدند، تائید می‌گردد.

۱۷ ــ برخی ازمحققین تاثیرافکار زرتشت را در دین بودا مسلم‌میشمارند و همچنین تقدیس‌گاو دربین هندوها راتحت‌تاثیر مزدیسنائیان میدانندزیراتقدیس‌گاودرایندوکرمانها وجود نداشته است و در وداها به‌آن‌اشاره نشده بلکه بر عکس قربانی خونین توصیه و حتی وظیفه تعیین شده است. ثانیا" منع‌کشتن گاو اولین بار در اترو ــ ودا آمده است که قدمت آنرا به ۱۰۰۰ ق.م حدس می‌زنند. این محققین معتقدند که زرتشت قربانی خونین را منع کرد و بخصوص با قربانی گاو که پایه میترائیسم بود مخالفت کرده است و این‌تحریم به هندوها نیز نفوذ نموده. از این واقعه نتیجه می‌گیرند که ظهور زرتشت قبل از ۱۰۰۰ ق.م رخ داده است.

بنظر من نظریه دیگری که این اعتقاد را به بومیان دراویدی هند مربوط میسازند صحیحتر است. شاید این مردم گاو را توتم خود میدانستند همانگونه که سومریها خوکرا توتم خویش قبول داشتند. گاو اصولا" در بین مردم قدیم محترم و گاهی هم مقدس‌بوده است. درمصر بخصوص الهه زمین بصورت گاو مجسم میشده است و نشانه نین خورزاگ (۱) مادر خدایان و الهه محافظ زمین و حاصلخیزی و چارپایان، گاو بوده است. در کرت‌نیز الهه ماه (۲) بشکل گاومجسم میشده. او را دختر خورشید مینامیدند. در بین ملل دیگر نیز صورت گاو محترم بوده‌است. پس ممکن‌است ازاین پندارهای قدیمی در هند نیز تحریم قربانی‌گاو ریشه گرفته‌باشد. گاونرحیوان مقدس خدای بزرگ شیواست که خدای غیرآریائی و متعلق به بومیان هند است. نفوذ عقاید بومیان را در هندوها بیشتر میتوان پذیرفت تا تاثیر دین زرتشت. شاید اثر مذهب زرتشتی را در بودائیسم، که مذهب نوینی برای هندوان بوده بهتر میتوان پذیرفت.

۱۸ ــ بطوریکه قبلا" یادآوری شد در یشتها به سرزمین آریاها اشاره شده‌است که در خوارزم و مرو میزیسته‌اند. بعبارت دیگر در این ایام هنوز اقوام ایرانی بوجود نیامده و مهاجرت بزرگ بسوی جنوب آغاز نشده بوده است. گاتاها که مسلما" از یشتها قدیمی‌تر است، قبل از این دوران تنظیم شده‌است. (۳)

۱ــ در توجیه "ایران" و اقوام ایرانی باید دقت کرد که ریشه همه اقوامیکه درحدود هزاره دوم ق.م به ایران و هند و آسیای‌صغیر مهاجرت کرده‌اند آریاهای جنوب و جنوب ←

این بود خلاصه‌ای از موارد تائید نظر محققین در مورد قدمت زرتشت .

اصولا "هر چه تحقیقات در باره پیام زرتشت توسعه می‌یابد برتعداد دانشمندانی‌که ظهور زرتشت را قدیمیتر از هزاره اول ق.م حدس می‌زنند ، افزوده میشود .

با توجه به تجزیه و تحلیل بالا و قبول همزمان بودن گاتاها و وداها تاریخ ظهـور زرتشت را میتوان بین ۱۴۰۰ — ۱۷۰۰ ق.م مشخص کرد و اگر روزی قدمت وداهای اولیه بیش از آنچه تاکنون پذیرفته شده ، اثبات گردد زمان تاثیر زرتشت را نیز بهمان نسبت باید بعقب برد .

شرق روسیه بوده‌است . در این رساله اقوام ایرانی به‌آن گروه از این آریائیان اطلاق میشود که در فلات ایران و در پهنه سراسری ایران قدیم مستقر گردیدند . به اعتبار این برداشت، زرتشت را آریائی ، نه ایرانی ، نامیدیم . زرتشت در بین همان اقوامی میزیسته است که به هند نیز مهاجرت نمودند . حال اگر به اعتبار تاریخ افسانه‌ای سلسله پیشدادیان و کیانیان، که مسلما" از واقعیت نیز بهره‌ای داشته و مانند هر اسطوره‌ای بازگوی مقداری از واقعیت است ، گشتاسپ را ایرانی بدانیم ، زرتشت نیز ایرانی خواهد شد ولـی یک ایرانی اسطوره‌ای !!

فصل سوم پیام زرتشت

الف-اوستا

اوستا مجموعه شعائر ،آداب و رسوم ،برداشتها و معتقدات مذهبی اقوام آریائی است که به ایران مهاجرت نموده و زرتشت را به پیمبری‌پذیرفته‌اند .بنابر روایات زرتشتی ویشتاسپ دستور داد تا اصول تعلیمات پیمبر را جمع‌آوری کنند و آنها را در دو نسخه تنظیم نمایند .این مجموعه همان اوستاست که در قدیم اپستاک (۱) یا اصل‌بدنیان‌نامیده میشده‌است . در روایات قدیم محل نگاهداری این دو نسخه در نقاط مختلف گزارش شده است . روایتی یک نسخه را در بایگانی دولتی پرس‌پولیس (تخت جمشید) و دیگری را در خزانه شیزکان‌یاشیز گزارش داده است . گنج شاهی در آتشکده شیز حفظ میشده و گنج یا خزانه شیرکان که آنرا گنج شایکان (شاپیکان) مینامیدند ، همان خزانه شاهی است . فردوسی محل محافظت اوستا را آتشکده سمرقند وارداویراخانه استخر نام برده‌است .طبق این روایات در حمله اسکندر و آتش زدن تخت‌جمشید نسخه محفوظ در این شهر از میان رفته و نسخه‌دیگر بدست یونانیان افتاده است .

از شاگردان پرودیکوس (۲) همسفر سقراط یاد شده است که آنها نسخه‌ای از تعلیمات زرتشت را در اختیار داشته‌اند .در زمان ساسانیان اردشیر بابکان ، که خود یک مغ بود، فرمان‌داد تا مجددا "تعلیمات زرتشت را جمع‌آوری کنند و این وظیفه بعهده تنسر (تنظر) موبد موبدان محول گردید تا او با مکاشفه ووحی !! مطالب صحیح را از غلط جدا نموده‌و اوستای واقعی را ، که اوستاک نامیده میشد ، تنظیم نماید . جانشین اردشیر ،شاپوراول این کار را تکمیل نمود و تحت‌نظر دستور یا وزیر خود آذربادمهراسپند این‌کار را به انجام رساند .این نسخه هم در شیز نگاهداری میشد .با حمله اعراب مجددا " همه مدارک نابود میشود . سپس در زمان مامون خلیفه عباسی موبدی بنام آذرفرنبغ (۳) اجزاء اوستا را جمع‌آوری کرده و مجموعه‌ای به زبان پهلوی بنام دینکرد تنظیم مینماید وپس از او موبدی بنام آذرباد آنرا به اتمام میرساند . تنظیم دینکرد در قرن نهم میلادی آغاز و در پایان

---

۱ – Apastak　　۲ – Prodicus　　۳ – Atur Farnbag

همان قرن به پایان رسیده است . نویسندگان و مورخین اسلامی با اتکا بر روایات زرتشی گزارش دادهاند که اوستای اصلی بردوهزار پوستگاو نوشتهشده و در پرسپولیس نگاهداری میشدهاست و در روایات سنتی نیز آمده که اوستای اولیه با طلا بر پوست گاو نقشگردیده بوده است .

دارمستتر مینویسد که اردشیربابکان هیربدهیربدان را بنام تنسر بهنزد خود خواند و به او ماموریت داد جزوات اوستا را در یک مجموعه گرد آورد . در نامه تنسر به پادشاه طبرستان از اوستای قدیم که بر دو هزار پوست گاو نوشته شده بود سخن رفته است .

نیبرگ مینویسد که ایرانیان بدون اتکاء به کتاب و نوشته با آداب و رسوم منقول و طبق دستور موبدان ومغان وظایف مذهبی خود را انجام میدادهاند زیرا خواندن ونوشتن در آن ادوار کمتر مرسوم بود و فقط روحانیون به این هنر آشنا بودند . اوستاگ در زمان ساسانیان تنظیم شد .چون زبان اوستائی کمکم از میان رفته بود بر اوستا تعبیر و تفسیری بزبان معمول یا پهلوی ، نوشته و نام آنرا زند یا آزئینتی (آزنتی) (۱) که بمعنی گزارش و خبر است ، نهادند . در اروپا بغلط این دو را زند ـ اوستا نامیده و یک مجموعه واحد دانستهاند . ویکاندر (۲) محقق آلمانی معتقداست که مغان یا موبدان و کاهنین دین زرتشت در شمالغربیایران ، دارای نوشتههائی بودند بنام زند که در اصل برپایهعقاید زروانیستی خودشان بنا شده بود در حالیکه هیربدان یا کاهنین جنوب ایران (بفارسی) نوشته و کتاب نداشتند و سینهبهسینه اصولی را تعلیم میدادند که به اپستاک نامیدهمیشد. رفته رفته پس از یک مبارزه طولانی مغان بر هیربدان مسلط شده یک اتحادی بین آنها بوجود آمد که در آن عقاید مغان برتری یافت . در این زمان روایات جامعهای اوستا رابا روایات کتابت شده یا زند توام نمودند و زند ـ اوستا را بوجود آوردند که بعدها بنام اوستا و تفسیر آن نامیده شد .

نیبرگ معتقد است این مبارزه با ظهور مانی ارتباط نزدیک داشت زیرا در نوشتههای مغان ظهور یک نجات بخش یاسوشیانت پیشگوئی شده بود و مانی برای توجیه حقانیت خود از اینپیشگوئی بهرهگیری میکرد . برای بر طرف ساختن این اشکال موبدان کانن جدید را بوجود آوردند .هینتس معتقداست که اوستا روایات سنتی بودهاست .در زمانیکه زبان پهلوی جانشین لهجه قدیم گردید اوستا برای ایرانیان قابلدرک نبود ،پس ازطرف موبدان به پهلوی برگردانده شد و حاشیه و تفسیری هم به آن اضافه گردید که آنرا زندیا گزارش نامیدند . همین ترجمه و تفسیر پهلوی بود که اولین بار توسط انکتیل دوپرون به اروپا آوردهشد .در نقش رستم بنای مکعبمستطیل شکلیاست که آنرا خانهزرتشت مینامند. در سال ۳۵ ــ ۱۹۳۹ هیئت تحقیقاتیدانشگاه شیکاگو حفریاتی در آن منطقه نمود و بعدو نسخه اوستا دست یافت که یکی به زمان شاهپور اول تعلق داشت (۲۶۲ ب.م) و توسط

۱ـ (azainti (azanti

۲ـ Wikander

کریتر ، موبد موبدان و وزیر چهار پادشاه ساسانی و بزبان‌های پارتی ، ایرانی سانه و یونانی تنظیم شده بود . در این نسخه این بنای مکعب مستطیل بن خانک نامیده شده است و چون در دینکرد نیز اوستا را بن بمعنی پایه و ریشه گفته‌اند ، از آن پس‌این بنا را خانه اوستا (بن خانک = اوستا خانه) نامیدند . این بنا که در زمان داریوش بنا شده به اشکال مختلف توجیه گردیده است ، برخی آنرا آرامگاه دانسته‌اند و بعضی نیـز آتشگاه و گروهی هم محل حفاظت اوستا تعبیر کرده‌اند .

گلدنر وآندرآس)وستـا را از کلمه اویستاک مشتق میداند که اصل آن اوپستاک (۱) به معنی اساس و بنیان است . زند تفسیری از اوستا بزبان پهلوی و پازند شرحیست برزند . طبق نوشته‌ای که از مانی (قرن سوم ب.م) در سال ۱۹۳۰ در مصر بدست آمده است ، زرتشت تعلیمات خود را به شاگردانش بیان میکرده وآنها در خاطر خود حفظ می‌کردندو پس از مرگ او آنها را نوشته و تنظیم کرده‌اند .

اوپرت (۲) دانشمند آلمانی معتقد است که در کتیبه داریوش آنجا که میگوید من‌بر طبق ابستم (۳) حکومت کرده‌ام مقصود همان اوپستاک است .

اوستای قدیم را دارای ۲۱ نسک می‌دانسته‌اند و نسک را دسته (دسته گل) معنـی کرده‌اند .

پورداود نسک را از کلمه نسکه (۴) بمعنی نامه و کتاب میداند و مسعودی با الهام از قرآن آنرا سوره نامیده است .

در دینکرد از نسکهای‌اوستا نام برده‌شده که شرح آن ضروری بنظرنمیرسد .نسکهای اوستا را به سه بهر یابخش تقسیم‌کرده‌اند بنام‌نسکهای کارانیک ،هاتک مالـزیک و داتیک که هر یک دارای هفت نسک بوده‌اند .

یسناها که مهمترین بخش اوستای قدیم اند ، از ۷۲ هات یا هائیتی (۵) یا فصل و سورد ترکیب شده بوده است یسن بمعنی پرستش و نیایش ، نماز و جشن است . از این۷۲ فصل آنچه به یقین اصالت داشته و محققین آنرا متفقا" منسوب به زرتشت دانسته‌اند ۱۶ هات معروف به گاتاها ست (۶) .گات یا بزبان اوستای قدیم گاثا بمعنی سرود است و در سانسکریت گاتا همین مفهوم را دارد و در پهلوی گـایس (۷) شده است .

بطوریکه مینویسند یسناهاترکیبی از نظم و نثر بوده است مانند گلستان سعدی . گاتاهای موجود قسمتی از بخش منظوم آنست۱۶ گاثاهای زرتشت عبارتند از اهونووگاتاـ دارای هفت‌هات ازشماره۲۸تا ۳۴ ،اشتودگاتاـ مرکب از چهارهات۴۳ـ۴۶ ، سپنتمدگاتاـ از هات ۴۷ ـ ۵۰ و هوخشتر گاتا که فقط هات ۵۱ است .

در اوستا این نامها اهون وئیتی ، اوشت وئیتی ، سپنتامئینیو ، و هوخشتهر ، آمده

---

۱ – Upastak ۲ – Oppert ۳ – Abastam

۴ – Naska ۵ – Haiti ۶ – Gatha

۷ – Go

است و از کلمات اول در گاتا گرفته شده است (۱) واهونوو از نام اهونه و ثیربد، دعای مشهور اوستا و بند سیزدهم از یسنا ۲۷ اخذ شده . برخی از محققین « هیشینوایست گاتا با هات۵۳ را نیز در شمار گاتاهای زرتشت محسوب نموده و جمع آنها را ۱۷گاتاسیدانند.

در بین هات‌های ۳۴ تا ۴۳ هشت فصل فاصله است که فصل‌های ۳۵ تا ۴۱ را هفت هات یاهپتنگ هائیتی (۲) (هفت فصل) می‌خوانند . این سرودها نزدیکترین نوشته‌ها به گاتاها بوده و به لهجه و روشی نظیر آنها نوشته شده است ولی به نثر است نه نظم . هات ۴۲ نیز بعدها تنظیم‌گردیده وبه هفت فصل افزوده شده است . در اوستای متاخر گاتاها دست نخورده ذکرشده‌اند ولی بطوریکه اشاره‌شد چون نویسندگان درست به مفهوم آن آشنا نبوده‌اند تفسیر پهلوی آنرا با برداشت خود تهیه کرده‌اند که بکلی با مفهوم واقعی گاتاها متفاوت و گاهی متضاد است . بهمین جهت ترجمه‌ها و تفسیراتی که بر پایه این متن پهلوی تهیه شده ، مانند تفسیر دارمستتر ، محرف و غیراصیل است .

یشتها پس از گاتاها و هپتنگ‌هائیتی قدیمترین جزء اوستا بشمار میروند . یشت و یسنا از یک ریشه است و یشتن در پهلوی بمعنی ستایش کردن میباشد . یشتر را نمازگزار و ستایش کننده معنی کرده‌اند . بعضی از بخشهای یشتها به زمانیکه مردم هند وایران‌از هم جدا نشده بودند میرسد و از آداب و رسوم ومعتقدات آنزمان متاثر شده‌اند .یشتهای جدید در زمان ساسانیان تنظیم شده‌اند . اوستای کنونی را مشتمل بر پنج جزء میدانند. نخست یسنا ، سپس ویسپرد یا ویسپرتو (۳) به معنی همه ردان با همه نام‌آوران و سران، سوم وندیداد که دراصل وی ـ دئو ـ داتا (۴) بمعنی مخالف ـ دیوان ـ قانون ،یاقانون مخالف دیوان است ،چهارم یشتها که عبارتست از مضامین ریتوال برای عبادات روزانه، پنجم خورده اوستا یا اوستای کوچک ، که در پهلوی خورتک اپستاک است . ادبیات دیگر اوستائی که بزبان پهلوی وایران میانه تالیف‌شده است عبارتست از : بن دهشن (۵) یا بنای خلقت که مخلوطی ازعقاید مذهبی درباره طبیعات و تاریخ و افسانه‌های خلقت‌است و در قرن دهم میلادی‌تالیف شده است .

دین کرت یا کرده دین (که آلمانها بـه‌آن دنک آرت یا روش تفکر هم می‌گویند) که قبلا "درباره آن بحث شد وآنرا بغلط مجموعه افکار وقوانین زرتشت معرفی‌کرده‌بودند . اصل دینکرد در زمان ساسانیان تنظیم شده ولی آنچه امروز در دست است در قرن نهم میلادی تهیه شده‌است .رساله‌های دیگر مانند مینوخرد ،پندنامه زرتشت ، ارداویرافنامه ، دبستان ،خاطرات وزیران . . . . بنابر ادعای مولفین متکی بر تعلیمات زرتشت است ولی درحقیقت جزگاتاها هیچیک ازادبیات‌اوستائی برپایه تعلیمات واقعی‌زرتشت‌تنظیم‌نگردیده

۱ - Gatha - Ahunvaiti ، Ushtavaiti ، Spenta Mainyu
Vahishta Ishti ، Vohu - khshathra
۲ - Haptang Haiti
۳ - Vispe - ratavo , Visparad
۴ - Vi - daeva - data
۵ - Bun - dahishn

است .وندیداد را به زمان قبل از خشایارشا منسوب میسازند ومعتقدند درکتیبه خشایارشا به قانون ضد دیوان اشاره شده است که مقصود همان وندیداد است .این مجموعه مشتمل بر قوانین و دستورات مذهبی است و بیشتر ریشه‌های آریائی و دین مغان دارد و میتوان پذیرفت که از طرف آنان تالیف شده باشد .

دینکرد پیدایش کانن یا مجموعه قوانین و دستورات مذهبی دین زرتشت را بطور خلاصه چنین توجیه می‌کند که دارا پسر داریوش سوم فرمان داد تا دو نسخه از اوستا و تفاسیر آن (زند) تهیه کنند .یکی را در خزانه‌سلطنتی و دیگری را در آرشیوملی نگاهداری کنند . پس از نابود شدن این مجموعه بدست اسکندر ولخش پادشاه اشکانی فرمان داد اعلامیه‌ای به تمام نواحی فرستاده هرآنچه از زند و اوستا در دسترس است و اصالت‌دارد جمع‌آوری نمایند . مجددا " شاهنشاه اردشیر پسر پاپک با مشورت تنسر فرمان دادکه‌تمام تعلیمات پراکنده را به دربار آورند . تنسر یک نسخه کامل برگزید و بقیه را مردود اعلام کرد و سپس فرمانی صادرنمود که"مسئولیت تفسیر و تعبیر تمام‌تعلیمات دین مزداپرستان به ما واگذار شد . اکنون هیچ نقصی در دانش قطعی این تعلیمات وجود ندارد " در ارداویرافنامه چگونگی تنظیم اوستای پهلوی چنین توجیه شده‌است که تنسر همه موبدان‌و پیشوایان دین را به پایتخت دعوت کرد و از بین آنها هفت موبد مومن و متقی مامور بررسی شدند . آنها از بین خود موبد جوانی را بنام ارداویراف بحکم قرعه برگزیدند تا شخصا "به‌جهان غیب وعالم بالا رفتهو آنچه را فراموش‌شده مستقیما "از زرتشت وفرشتگان جویا شود و در مراجعت به جهان خاکی آنچه دیده است بازگو کند .

ارداویراف مینویسد که " آنها نمی‌دانستند مراسم دین و ادعیه آنان در آسمان به یزدانها و ارواح نیکوکار مینوی میرسد و یا اهریمن و دیوان از آن بهره میبرند !!(۱) ". باری ارداویراف پس از استعمال داروی مخدر بخواب میرود ، چنانکه گوئی مرده است .اوهفت روز در خواب میماند ولی در این مدت روح او به عالم بالا رفته و همه حقایق را مشاهده می‌کند و پس از بازگشت به این عالم آنچه دیده‌نقل می‌نماید و از روی مشاهدات او کانن زرتشی را تنظیم می‌کنند !!. شرح معراج !! این قهرمان ! ، که حتی محققین زرتشی اورا مقدس میشمارند ، خود فصل مفصلی است ونمونه خرافات کلیسائی و دین درباری .

آنچه از ادبیات زرتشتی اکنون دردست است در عهد خلفای‌عباسی تنظیم گردیده است . ایرانیان به عباسیان کمک کردند تا خلافت امویان را براندازند و به پاس این خدمت به آنها اجازه داده شد به تنظیم مجموعه مذهبی خویش پردازند . بنا به گفته محققین بیشترین فعالیت در زمان مامون (قرن نهم میلادی) برای جمع‌آوری این ادبیات بعمل آمد . در زمان تنظیم این رسالات نه تنها هیچگونه مدارک واطلاعات دقیقی وجود نداشت بلکه تنظیم‌کنندگان کانن جدید اغلب مفهوم زبان اوستای قدیم را

۱ ــ دیده میشود که چون هندوان و دیگر پیروان ادیان کلیسائی، ادعیه فقط برای جلب نظر خدایان است و آنچه اهمیت دارد تشریفات است نه هدف و مفهوم .

بخوبی درک نمی‌کردند جالبست که بنابر گزارش محققین حتی دعاهای قدیمی که باید اصالت خود را حفظ نموده به شکلی ادامیشد که بهیچوجه با متون اصلی مطابقت نداشت و زبانی مخصوص به خود بود که خواننده نمی‌فهمید چمیگوید و حتی متنی که نوشته‌شده بود با آنچه خوانده میشد بکلی تفاوت داشت .ولی مهم مفهوم این کلمات نبود بلکه تشریفاتی که‌میبایستی به درستی انجام‌پذیرد تادیوان رانده‌شوند و مردم از آسیب‌مصون مانده و یا استغاثه و طلب کمک آنان به نتیجه رسد . دهالا مینویسد که حتی گاهی خود اجراکنندگان ریتوالها و آداب و شعائر معنی آنچه می‌گفتند درک‌نمی‌کردند و فقط کلماتی را ادا کرده و آدابی را انجام میدادند . سرودهاو پیامهای مذهبی به مشتی دعا مبدل شده بود که بر خود یا در و دیوار آنراآویزان میکردند و بصورت سحر و ورد وجادو بکار میگرفتند . همین اوستای منحرف بود که ابتدا به اروپا رسید و موجب برداشتهای اولیه غلط محققین گردید .

در ۱۷۴۵انکتیل دوپرون (۱) جوانی فرانسوی به هندوستان سفر کرد و باپارسیان تماس گرفت و پس از سالها معاشرت با آنان موفق شد در سال ۱۷۷۱ نسخه‌ای از تفسیر پهلوی اوستا را که از هندوستان با خود آورده بود ترجمه نموده و در سه جلد در پاریس منتشرسازد .اروپائیان که درباره زرتشت و افکار او تصورات دیگری داشتند از این سوغات دوپرون بسیار متعجب‌شدند .نویسنده شهیرفرانسوی ولتر ،که‌قبلا "یکی‌از تحسین‌کنندگان پرحرارت زرتشت بود ،هنگامیکه زند ـ اوستای انکتیل دوپرون را مطالعه کرد از اظهارات قبلی‌خود درباره تحسین زرتشت اظهار تاسف‌کرد واین مطالب را مشتی مهملات و آشغال خواند . ولی با ادامه مطالعات و تحقیقات دانشمندان کم‌کم واقعیت از پرده برون افتاد و پی بردند آنچه بنام زرتشت اجرا و اعلام میشود کوچکترین قرابتی با پیام واقعی او نداشته و تنها بخش قابل اطمینان اوستا همان گاتاهاست ، که در این مورد نیز ترجمه و تفسیر پهلوی آن قابل اعتماد نیست .

هینتس در این باره مینویسد "سالها اروپائیان اوستا را طبق گفته ولتر مهمل و آشغال‌میدانستند ولی بالاخره باتوجه ودقت بیشتر به این نتیجه رسیدند که در بین‌این مهملات واین ویرانه‌ها چند قطعه‌کوچک نفیس ویک‌جواهر بزرگ درخشان یافت‌میشود "(۲) او می‌نویسد که یسنا در اصل ۷۲ فصل بوده ولی از بین آنها ۱۶ فصل درخشش خاصی دارند که به گاتاها مشهورند هینتس این ۱۶ بخش را " پر بهاترین میراث زرتشت برای جهانیان " مینامد و معتقد است که "در این مختصر که از اوستای واقعی باقی مانده نه تنها مطالب آن دارای عمق و عظمت خاصی است ، که اشعار و سرودهای آن نیز با هنر جالبی تنظیم شده‌است . بقیه اوستا ، حتی آنها که در دو هزارسال پس از او تنظیم شده‌اند ، فاقد این هنر میباشند ".

۱ – AnquetilduPerron

۲ – مقصود هینتس‌ازچند قطعه نفیس برخی از یشتها ویسناهای‌قدیم است ،که روح‌گاتاها هنوز در آنها باقی است و جواهر بزرگ درخشان گاتاهاست .

ب ـ اصول پیام زرتشت

حال که فضای گاتاها مشخص‌گردید ومسلم شد که‌برای توجیه افکار زرتشت جز گاتاها منبع دیگری قابل اعتماد نیست ، به بیان پیام او از زبان گاتاها میپردازیم .

۱ـ خدا درگاتاها

آنچه مسلم‌است درمحیط زمان ظهور زرتشت نیاپرستی ، ستایش پدیده‌ها وعناصر مختلف طبیعی واعتقاد به خدایان متعدد وجود داشته‌است در بررسی پیدایش‌اجتماعات و شهرها در جلد اول این مجموعه دیدیم که تا قبل از ایجاد شهرها و دولتها ، عشایرو قبایل هر یک برای خود خدا یا خدایانی داشتند که محافظ و مدافع آنها تصور میشد . پس از تکمیل شهر دولت‌ها نیز خدایان معابد آن شهر دولت وابسته به مردم آن جامعه بودند و تا دولت بزرگی تشکیل نشد ، خدایان عمومی نیز بوجود نیامدند . مثلا" انلیل زمانی خدای سرزمین وسیعی گردید که یک جامعه بزرگ بصورت کشور شکل گرفت . بطوریکه خواهیم دید ، حتی یهوه خدای بنی‌اسرائیل نیز تعلق به این عشایر داشت واو ابتدا بصورت محافظ دوازده قبیله‌ی اسرائیلی پرستش می‌گردید . مزیتی که این قوم بر اقوام دیگر داشت این بود که اولا" آنها فقط به یک خدا معتقد بودند و ثانیا" از او بت و صنم نمی‌ساختند .اعتقاد بیک خدای واحد خالق و حافظ تمام عالم و پدیده‌های هستی حتی در جامعه یهود نیز بتدریج و در طی قرنهای متمادی شکل یافته است .

در تاریخ ادیان جهان بزرگترین تحول که بوجود آمد و زرتشت را باید مبتکر آن دانست ،طرح اعتقاد به خدای واحدیست که وابسته به قوم‌وعشیره و ملت واحدی نبوده، در معبد و مکانی جای ندارد و خالق همه جهان و جهانیان است .

اگر زرتشت این نظر خود را در زمان تشکیل سلطنت هخامنشیان اعلام می‌کرد . شاهکار بزرگی محسوب نمی‌شد ،که در آن جامعه اقوام و ملل مختلفی در یک امپراطوری وسیع به یک فرماندهی سرسپرده‌بودند و فضای فکری آماده ظهورپذیرش این نوآوری‌بود . جالبست حتی قوم یهود در دورانیکه دولتی‌تشکیل داده و کشوری بوجود آورده‌بود ،باز هم هنوز یهوه را خدای وابسته به قبایل یهود میدانست و برای او چادر و قرارگاهی در

نظر می‌گرفت که در جنگها پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد و در اوج قدرت تشکیلات ، یعنی در زمان سلطنت سلیمان ، حتی برای خدا معبد و مسکنی ساخته میشود که هنوز آثار آن در فلسطین موجوداست .پس از آزادساختن یهودیان توسط کوروش اولین اقدامی که‌بعمل می‌آید دوباره‌سازی معبد یهوه است .یعنی درظهور امپراطوریهای بزرگ نیز باز ملت‌یهود به خدای‌قومی ومعبدی خویش فکر می‌کرده‌است واغلب آنها نیزهنوزچنین می‌اندیشند(۱) کوشش‌من در تعیین‌دقیق زمان ومکان زرتشت برای پی بردن به اهمیت پیام یکتا پرستی اوست .در زمانیکه هیچ‌انگیزه خارجی برای اعتقاد به یک خدای واحد نبود ،در دورانیکه اعتقاد به یک خالق بی‌جا ومکان و فارغ از زمان ،غیر وابسته به قوم و ملت و گروه‌خاصی ، غیرقابل قبول‌مینمود ،زرتشت پیام‌یکتاپرستی خود رااعلام‌کرد .انجیل درقلب امپراطوری عظیم روم و در کنار قوم یکتاپرست یهود ، هنوز از تخت خدا در آسمان سخن می‌راندکه پسرش‌درکنار او ایستاده و خدا چون یشم و عقیق می‌درخشد و دراطراف او ۲۴ پیر بر تخت‌هائی جلوس کرده‌اند و تاج برسردارند و هفت مشعل که نشانه هفت روح خداست در جلوآنهاست . . . .و در آنجا نیز باز سخن از ۱۲ قبیله قوم یهود است وبرتری و سروری نژادی (مکاشفه یوحنا) . . .

قبلا" اشاره شد که بغلط زرتشت را پیامبر و اهورامزدا را خدای ایرانیان نامیده‌اند. اولین سرود گاتاها هات ۲۸ بند ۱ و ۲ بنام خدا آغاز میشود و در آن چنین آمده‌است :

۱ ــ پیش از هر چیز ای دانای بزرگ نیکی‌افزای مینوی، با دستهای برافراشته تورا نماز برده خوشبختی کامل‌را خواستارم . پروردگارا بشود که در پرتو راستی و درستی وبر خورداری از خردودانش ، ضمیر پاک و روان آفرینش را خوشنود سازم (۲)

۲ ــ ای هستی بخش دانای بزرگ (اهورامزدا) هر آینه با اندیشهای پاک و دلی روشن بتو نزدیک شده و بدیدارت نایل خواهیم شد پروردگارا پاداشی که تنها درپرتو راستی بدست می‌آید و مومنین را خوشبخت میسازد در هر دو جهان مادی و معنوی بما ارزانی دار.

پروفسور شوشتری بزبان دیگری ترجمه می‌کند که چنین است .

۱ ــ او را اکنون می‌ستایم و نماز میبرم با دستهای افراشته برای سعادت کامل به روان پاک . ای مزدا در نخستین بواسطه اعمالیکه الهام شده از اشا هستند (من دعا می‌کنم)برای همه و (دعا می‌کنم)برای خردوهومن تا به این طریق بتوانم نیز روان مادر کیتی را از خود خوشنود سازم .

---

۱ ــ امروز نیز پس ازسه‌هزارسال یهودیان خود را قوم برگزیده یهوه دانسته و او را متعلق به خود می‌پندارند و در تشکیل دولت یهود از همان اسطوره‌های سه‌هزار سال پیش، بهره ــ گیری می‌کنند .

۲ ــ کلمه گئوش اوروان رامحققین‌غربی روان گاو ترجمه کرده‌اندبجای روان‌آفرینش. در این‌باره مشروحا" بحث خواهد شد .

۲ ـ من براستی ای اهورامزدا ، به شما به واسطه وهومن نزدیک خواهم شد که به من در هر دو جهان بخشیده شود .

سعادت چه تنی (در این زندگی) و چه روانی (در زیست آینده) بواسطه اشاونا که تو رهنمائی کنی کرویدکان (آموزش ترا) به جهان روشنائی .

قبل ازتوجیه این سرودها به‌چند نکته باید اشاره‌کنم .در سراسر فصلهای آتیه برای ترجمه‌های فارسی گاتاها از گاتاهای آذرکشسب ، شوشتری و دربعضی موارد پورداود ، بهره‌کیری خواهدشد .ترجمه آذرکشسب بیش از ترجمه‌های دیکرامروزی است و میتوان‌کفت که اکر زرتشت امروز پیام خود را بیان می‌کرد چنین می‌کفت . در هر بند آذرکشسب قبلا" از یک ترجمه کلمه به کلمه استفاده نموده و سپس آنرا به ترجمه آزاد مبدل ساخته است . درآنجا که ترجمه آزاد و ترجمه کلمه‌به‌کلمه از نظر مفهوم اختلاف ندارد همان ترجمه‌آزاد را بکار خواهیم برد و کرنه از ترجمه کلمه به کلمه استفاده خواهیم کرد .

گاتاها به زبان و استیل نویسندکی و روش توجیه مردم سه‌هزار وپانصد سال پیش‌در قالب شعر بیان شده است مسلم است برای آنکه این سرودها قابل درک و فهم ما مردم امروزی باشد باید بدون از دست دادن مفهوم واقعی ،ترجمه را آرایش داد . آذرکشسب این کار را استادانه انجام داده است . همانکونه که مسلمانان نیز بالاخره پی بردند که برای ترجمه و تفسیر قرآن باید زبان امروزی و مفاهیم امروزی را بکار کرفت وبدون لطمه وارد ساختن به مفهوم‌اصلی ازترجمه سنتی جدا شد ،در ترجمه و تفسیر گاتاها نیزبجاست که درمسیر مفهوم‌وهدف کوینده آنرا قابل‌فهم‌ودرک برای‌مردم امروزساخت .درترجمه‌های غربی اغلب کلمات خیلی سطحی و تحت اللفظی برکردان شده‌است و بسیاری از جملات نامربوط و از هم کسسته است . اصلا" در شعر ،بخصوص اشعار پارسی ، خلاصه کوئی و معماپردازی معمول‌است و برای برکرداندن آن به نثر باید از شرح و بسط بیشتری استفاده کرد .محققین غربی مسلما "خواسته‌اند به متن کاملا "وفادار مانند و به این جهت توجیه را به خود خواننده‌واکذار کرده‌اند درحالیکه اکر تشریح ضمن ترجمه از طرف آنکه بزبان‌و محیط سرودآشناست و یا لااقل آشناتر است ،انجام‌کیرد بیشتر به هدف کمک خواهد شد . این سرودها قرارداد سیاسی نیستند که هرکلمه آن پس وپیش شود امکان برخورداجتماعی پیش‌آید . علاوه بر این در زبان بسیار قدیمی و ساده گاتیک هنوز لغات و اصطلاحات کمال امروز را نیافته‌اند و کاهی یک‌کلمه چندین مفهوم را میرساند پس باید مترجم آن اصطلاح ومفهومی را انتخاب کند که مطابق محتوا و مفهوم کلی گاتاها و پیام زرتشت است .ترجمه پورداود بیشتربه برکردان‌محققین‌غربی شباهت‌داردتاترجمه‌های آذرکشسب، دکتریوروالا وشوشتری. ترجمه آذرکشسب که از همه‌نوتر است ، روانتر نیز میباشد .

درترجمه بندهای بالا بطوریکه دیده میشود آذرکشسب برخلاف شوشتری بجای‌بکار بردن کلمات اصلی گاتاها ، نه وهومنه ، اشا . . .معنی و تفسیر آنها را بکار برده است و از اندیشه پاک و خردپاک ، راستی و درستی ، هستی‌بخش و دانای بزرگ . . ..بهره‌کرفته

است و با این عمل جملات برای خواننده بهتر قابل فهم و روانتر شده است . درفصول آتیه این اصطلاحات بیشتر توجیه خواهد شد .

اما در باره برداشت زرتشت از خدا :

اولا" در سراسر گاتاها روی سخن همیشه باهممردم است وتمام پیروان راستی وهمه پیروان دروغ‌موردخطاب‌قرار میگیرند . نه‌سخن از آریاهاست ونه‌اشاره به‌ایرانیان‌هیچ گروه و قوم خاصی دارای امتیازنیست .پیام زرتشت عام است ، اهورامزدا نیز خدای همه عالم ، عالمیان میباشد . (جالبستکه برای‌قوم ویشتاسپه نیز برتری قائل نشده و حتی بدان اشاره هم نکرده است .)

زرتشت درهمین سرآغاز گاتاها راه مومن را مشخص‌می‌کند ، ایمان را توجیه‌مینماید. فقط در سایه اعمالی که متکی به راستی و درستی است میتوان خدا را خشنود ساخت و اندیشه نیک و خردپاک بهترین وسیله برای نزدیک شدن به‌خداست .تنها در پرتوراستی است که مردم میتوانند به سعادت دست یافته ، پاداش دنیوی و اخروی یابند . او در اولین قدم با صراحت تمام رشوه و فدیه و هدیه ،شعائر و تشریفات‌ونمازبه خاطرنیاز . . . . را که وسایل خشنودی خدایان جامعه است ، طرد می‌نماید .

اهوره ، بطوریکه اشاره شد از اسوره گرفته شده و دیدیم که حتی در ادبیات قدیم ودیک نیز اسوره یک نام مطلق و دارای مفهوم کلی ، روحانی بوده است نه موجودی جسمانی .اسوره لرد ، سرور و لقب اغلب خدایان بزرگ است قبلا " اسوره و اهوره راجان و هستی بخش معنی کردیم .

مزدانیز ازدوکلمه مز (۱) بمعنای بزرگ ، که درفارسی‌مس و مه شده است ،و ،دا (۲) بمعنی‌دانش یابخشیدن و آفریدن ترکیب شده است که مفهوم مزدا در نتیجه دانای‌بزرگ و آفریدکار بزرگ خواهد شد . اهورامزدا را با این مقدمه میتوان مهین‌دادارهستی بخش ویا هستی بخش و دانای بزرگ ترجمه کرد . حال به بینم این خدای هستی‌بخش ودانای بزرگ چگونه است ؟

برای مردمان زمان زرتشت خدایان نیز شبیه انسانهاهستند ولی با قدرتی عظیمتر. ایند را هم مانند کارپنها وپیروانشان مشروب سومارامینوشد اما قدح‌قدح! او بصورت یک انسان ،بول‌پیکر همه کارهایش عظیم است . میترا هم چشم‌دارد ولی نه چون انسانهابلکه هزارعدد .او براسب تیزتک سوار میشود ولی چون باددرآسمانهامیراند . . .برپدیده‌های جهان قدرتهای مختلف حاکمند و هر یک دارای مقام خاص بوده وحدود اختیاراتشان مشخص است .یکی بر باد ودیگری بر آب و سومی برآتش . . .فرمان میراند و انسان‌ضعیف و حقیر در چنگ همه‌این خدایان گرفتار وپیوسته درتب‌وتاب است تا به وسیله‌ای بادادن نیاز و رشوه ، فدیه ، قربانی و انجام شعائر و ذکر اوراد و ادعیه از غضب و خشم وکینه

Maz – ۱
da – ۲

این خدایان بکاهد و مهر و محبتشان را بسوی خود جلب نماید. ولی خالق گیتی درپیام زرتشت بی‌نیاز از جامه جسمانی است و بر کنار از شهوات و خواهشهای انسانی. او همه جاست در حالیکه لامکان است، و ازلی است چون فارغ از زمان است که خود همه جهان است، او اهورامزدا بزرگ دانای هستی‌بخش جسم و جان است.

قبل از بررسی گاتاها به بینیم محققین در آن باره چه میگویند:

لومل معتقد است: اهورامزدا در حقیقت خدای بی‌نام است و پیوسته با یک کیفیت جوهری وذاتی نامیده‌میشود نه یک نام انسانی. مزدا به معنی داناست و مزدا پرستی یعنی ستایش دانائی. او مینویسد که " شخصیتهای خدایان بصورت کاملا" انسانی و قابل تجسم را زرتشت بکلی بر انداخت."

بارتولومه مینویسد: "نوآوری اساسی زرتشت اینستکه‌بجای‌خدایان متعددی که‌وجود داشت یک خدای دانا یا اهورامزدا را جانشین ساخت."

جکسون نیز اهورامزدا را سرور دانا معنی کرده و معتقد است که " مزدا نظیر کلمه مدها (۱) در ودا بمعنی قدرت روحانی و فهم و عقل است".

مولتون معتقد است که‌اسورای دانا در قرنها قبل از زرتشت پرستش میشده و خدای آریاها بوده‌است و اهورامزدا بین این عشایر شکل گرفته است. اسوره خدای قبیله بوده و بزرگ خدایان محسوب میشده است. زرتشت این پولی‌تئیسم را از بین برد و اهورا را بجای اسوراتها خالق و خدای بزرگ نمود که به تنهائی حکومت می‌کند (همانگونه که‌محمد الله نام یکی ازخدایان اعراب بدوی را پذیرفت و بتها و خدایان دیگر را باطل ساخت). او مینویسد " این ایده که خدا و حقیقت یکی است جهش کلی بود که در جامعه بشری اولین بار توسط زرتشت بعمل آمد."

پروفسور چیترجی (۲) استاد هندی معتقد است که اسوره مده ریگ‌ودا همان اهوره مزداست. اسوره مده یا گاهی مهت (۳) در هند مورد نیایش بوده است و در ادعیه‌های مختلف ریگ ودای هشتم از آن یاد شده است و حتی شیوا بنام مده نامیده شده. در ادعیه ریگ‌ودای اول نیز ویشنو نام مده برخود گرفته است.

پروفسور بهاگوانداا استاد سانسکریت نیز نظریه بالا را تائید کرده و مینویسد که در ریگ‌ودای‌ششم سوکتای هشتم بند۲۶ آمده است که‌کریشناو دیگران از جمله‌خدایان چون مده هستند.

کاشیاپ (۴) استاد هندی هم معتقد است مزدا از کلمه مهد یا مهت ودیک که اگنی نیزبه آن نامیده‌شده، اقتباس‌گردیده‌است. اسورامهت‌درریگ‌ودابسیارآمده و نام ایندرا و دیگر خدایان است.

هینتس برای اهورامزدا اصطلاح سرور همه‌دان را انتخاب کرده است.

۱ - medha　۲ - Chitarji　۳ - Asura mahat
۴ - R. Kashyap

فیلیسن شاله معتقد است که اهورامزدا همان واردنا خدای بزرگ آریائیهاست . ولی جالب آنستکه خود او در جای دیگر این نظریه را نقض می‌کند و میپذیرد که واردنا در اوستا به عفریت شهوت مبدل شده است ومینویسد " حتی واردنا در ایران بنام وارنه به دیو شهوت و ناپرهیزکاری و ایندرا بنام اندرا شیطان خطرناک نام گرفت . "

شدر مینویسد " زرتشت همه خدایانی که اسوره نام داشتند جمعا " اهورا نامید . این خدایان در مقابل خدایان جنگاور قدیمی که از طبیعت گرفته شده و از دوران ابندو گرمانیها نام دوه به مفهوم آسمانی یافته بودند ، قرار داشتند . "

هرتسفلد معتقد است که زرتشت تمام خدایان قدیم چون میترا ، ورتراغن (۱) یا بهرام ، آناهیتا ، واردنا . . .که درمقابل اهورا مزدا قرار داشتند به دیو مبدل ساخت و بحدی از خدایان کفار اصنام پرست متنفر بود که حتی نام هیچیک از آنها را ذکرنکرد و اصطلاح کلی دیو بر آنها نهاد .

رودلف‌مینویسد خیلی‌ها ادعا کرده‌اند که خدای‌زرتشت قبلا "دربین آریاهاپرستش میشده‌است ولی هیچکس تاکنون این ادعا را ثابت نکرده و میتوان پذیرفت که این خدا حقیقتا" متعلق به گاتاهاست و او خدای زرتشت است .

پروفسور فریدریش ویلهلم (۲) و پروفسورامبری (۳)اساتید هنرشناس معتقدند که کلمه (سورا ابتدا) نام‌کلی خدایان هندی بوده و پس از جدائی مذاهب هند و ایران کم‌کم در هند بصورت ضد خدایان در آمده و اهورا از همین کلمه گرفته شده‌است .اسوره ازکلمه اسو سانسکریت بمعنی جان است و اسورا جان آفرین معنی می‌دهد .

ویل دورانت معتقد است که کلمه خدا در ادیان مختلف از مفهوم آسمان گرفته‌شده است .مغولها به‌خدای اعلا تنگی (۴) یا آسمان می‌گفته‌اند در چین تی (۵) که‌همان‌آسمان است و در هند ودیک دیاواسی و در یونان زئوس که نام آسمان است در ایران نیز اهورا از کلمه ازورا (۶) بمعنی آسمان آبی گرفته شده و هنوز هم در زبان انگلیسی هیون (۷) و در آلمانی هیمل (۸) یا آسمان معنی خدا نیز می‌دهد .

دوشگیمن با اتکا ، به گفته ناوادیا محقق هندی استدلال می‌کند " اگر اهورا مزدا را پیش از زرتشت در ایران می‌پرستیدند میبایستی مانند خدایان ودیک در ستایش او نیز یک یست سروده باشند ، همانگونه که درباره میترا ، اناهیتا ، تیشتریا . . . سروده شده است . این حیثیت را که‌چنین یشتی وجود ندارد باید دلیل قطعی بر آن گرفت که خدائی بنام اهورامزدا یا اهورا و مزدا به الگوی زرتشت قبلا" موجود نبوده است . "

این بود خلاصه‌ای از اظهارنظر محققین .مسئله‌ایکه در این اظهارنظرها جلب توجه می‌کند اقتباس و بهره‌گیری زرتشت است از معتقدات و مذهب جامعه آریائی . برخی از

---

۱ – Vrathraghan
۲ – Fr.Wilhelm
۳ – Embree
۴ – Tengi
۵ – Ti
۶ – Azura
۷ – heaven
۸ – der Himmel

پژوهشگران حدس می‌زنند که نه تنها نام اهورامزدا اقتباس شده است بلکه خود او نیز تجسم وارونا است که بزرگ خدایان آریائی بوده است و امشه اسپندان نیز مشابه‌ادیتی‌های ودیک میباشند .

لومل پس از یک تجزیه و تحلیل مشروح این نظریه را مردود میداند و معتقد است بین وارونا و ادیتی‌های ریگ ودا و اهورامزدا امشه اسپندان گاتاها هیچ شباهتی نیست (درباره امشه اسپندان در فصل آتیه بحث خواهد شد) و آنچه درمفهوم اهورامزدا اصلی واساسی است آنچیزهائی است که زاده فکرخودزرتشت است نه آنچه ازریشه هند وایرانی اقتباس شده و اکر هم از مذهب قدیم چیزی اخذ شده است به مفهوم خاص گاتاها شکل پذیرفته است . لومل نتیجه تحقیقات خود را جنین خلاصه می کند :

" من ارتباط تاریخی اهورا مزدا را با وارونای هندی و امشه اسپندان زرتشتی را با ادتیای مذهب ودا صحیح نمیدانم . در هر حال آنچه مشخصه اهورامزدا است آنچیزی است که زرتشت از او ساخت نه آنچه ممکن است از دیکران کرفته باشد و ما هم بطور قطع این مقدار اقتباس از دیگران را نمیدانیم چیست . تغییر شکل و ماهیت دادن تکاملی که زرتشت انجام داده بحدی است که میتوان آنرا با یک ایجاد و ابداع یکسان دانست ".
لومل در این باره استدلال دیکری میکند و مینویسد :که " وارونا در دین آریاها بعنوان پادشاه آسمانها دارای صفات قهریه است ، با سری بی‌مو و عریان ، قیافه‌ای وحشتناک و رعب‌آور و خشمکین ، که بر آدمیان مرک و بیماری میفرستند . او همچنین فرمانروای قلمرو مردگان است و خواهان قربانی خونین . حال چگونه ممکن است زرتشت میترای مظهر نور و زیبائی و قهرمان آسمانها را طرد کند و وارونای سهمکین و رب‌النوع تاریکی و ظلمت را جانشین خدای پاک و اصیل نورانی و روحانی خویش نماید . "

بنظر من مانند همیشه اشتباه بعضی از محققین مولود پیش داوری متاثر از اوستای متاخر است . در یسنای هفت فصل یا نزدیکترین یسنا به زمان زرتشت اهورامزدا به‌وارونا شبیه شده است و بقول زهنر صفات وارونا را بخود کرفته است . در این هات‌ها ، حتی به اهورانی‌ها یا زمان اهورامزدا برخورد می‌کنیم که با عنصر آب‌مشخص میشوند . همانکونه‌که وارونانی در وداها زوجه‌های وارونا بوده و در یاجورودا با آب مرتبط می‌کردند و بالاخره هم در ادبیات متاخر وارونا خدای دریا میشود . در یسنای هفت بحری ارزش اشه بر وهومنه افزون شده و پیوسته در کنار اهورا مزدا قرار می‌کیرد ، همانکونه که در ودا رته یا همان اشه ، پیوسته با وارونا است . اهورا حافظ اشه و سرور نور می‌کردد ، وارونا نیز حافظ رته و سرور حقیقت و نور است . در این یسنا اهورامزدا دارای قدرت سحرآمیزی یا مایای خوب هومایین (۱) است و در ودا نیز وارونا صاحب قدرت اسرارآمیز مایین (۲) نامیده میشود .

۱ - humain
۲ - mayin

در هفت فصل خورشید ، نور تجسم مزداست و خورشید چشم خدا ، در وداها نیز خورشید چشم واروناست . (۱)

بطوریکه قبلا" بیان شد در وداها آدیتی مادر خدایان است ، مهمترین فرزندان‌او میترا و واروناست که اغلب بصورت میترا ــ وارونا مورد پرستش قرار می‌گیرد . میترا بطور مسلم در شمار دیگر خدایان آریائی توسط زرتشت مطرود ، مهر باطل دیو خورده است . قدمت قربانی گاو در محلی بدور از تابش خورشید یا تاریک ، که مختص شرایط و آداب قربانی برای میترا بوده‌است ، نشان طرد این ایزد باستانی آریاهاست . این واقعیت را تقریبا" همه محققین پذیرفته اند . (۲)

در دوران پس از زرتشت می‌بینیم که با وجود اعلام بطلان همه خدایان آریائی مجددا "آنها درقالب ایزدان به اوستای متاخر وارد میشوند و بخصوص میترا بصورت یکی از عزیزترین و قدرتمندترین ایزدان اوستائی در مذهب ایرانیان قدر و منزلت می‌یابد . جالبست که ،کاملا" مانند وداها ، میژه ــ اهوره یا میترا ــ اهورا جانشین میترا ــ وارونای هندی می‌گردد .

از این شرح مختصر میتوان دریافت چگونه اوستای متاخر ، به دلایلی که در فصل انحراف دین زرتشت روشن خواهد شد . مذهب ودیک را در لباس پیام زرتشت تبلیغ می‌کرد ، متاسفانه اغلب محققین نیز اوستای متاخر را بجای دین زرتشت توجیه می‌کنند. در گاتاها سعی شده است جز اهورامزدا نام هیچ بت و خدا و الهه‌ای برده نشود و برهمه این خدایان و صنمهای آریائی یکجا خط بطلان کشیده شود ، و این خود شاهکاری بس عظیم است که برای آن اعصار در خور اعجاب و تحسین میباشد . با یک چنین برداشتی نمیتوان‌پذیرفت که زرتشت ازخدایان‌قدیم بهره‌گرفته‌باشد .اگرزرتشت چنین می‌اندیشید قطعا" از نامهای مورد علاقه و محبت آریائیان استفاده می‌کرد و بجای وهومنه واشه . . . . از میترا و وارونا و ناساتیه . . . .کمک‌می‌گرفت .او حتی در طرد این خدایان نیز نام آنها را نمی‌برد که مبادا خاطر پیروانش به سوی آنها متوجه شود .

اما اینکه از کلمات و نامهای‌مرسوم در زبان بهره گرفته است ،مسلما" او نمیتوانسته به زبان‌بابلی گاتاهای خود را تنظیم‌نمایدو میبایستی ازاصطلاحات رایج در زبان‌استفاده نماید .مهم طرز استفاده و انتخاب اوست . او در انتخاب نام اسوره و مزدا از یک مفهوم کلی بهره‌گیری می‌کند و نام هیچ‌خدای آریائی را برنمی‌گزیند . اسوره همانگونه که قبلا" بیان شد ،یک مفهوم روحانی است‌که به اغلب خدایان اطلاق میشده است و مزدا به‌معنای دانائی بزرگ ، یا آفریدگار بزرگ (مهین دادار) که هم یک مفهوم عالی است و در ضمن اسمی با مسمی ، که خدا خالق و داناست . اما مهمتر از این صفاتی است که زرتشت برای

۱ ــ وارونه یا وارون وهمچنین اهوره‌در بسیاری از رسالات وارونا و اهورا تلفظ شده است . در این کتاب نیز گاهی کلماتی که‌با فتحه تلفظ میشود با "ا" ختم شده که از نظر اصولی فرقی ندارد .

۲ ــ در آتیه به این موضوع اشاره خواهد شد .

خدا بیان می‌کند . با شرحی که در آتیه داده خواهد شد این واقعیت روشن می‌گردد که زرتشت خدا را مظهر دانش و خرد ، راستی و نظام‌حق و منبع کمال و حیات میداند .

اهورامزدا نه چون خدایان‌آریائی طالب‌قربانی ورشوه وعجز ولابه پیروان است ونه خواهان ارائه‌عظمت و قدرت و اعمال زور و خشونت .در حالیکه در فرهنگ ابتدائی مردم قدیم و تا قرنهای متوالی پس‌از زرتشت خدایان مظهر قهر و غضب و قدرت‌اند و طالب نیاز وقربانی بندگان باید در درگاه آنان به عجز و لابه و التماس پردازند و با ورد ودعا و انجام‌مراسم و آداب و تشریفات و تقدیم رشوه و فدیه نظر آنها را بخود جلب نمایند . خدایان‌برای کمک به‌تکامل بشر و یابسط خوبی و عدالت و دفع زشتی و شر کاری نمی‌کنند بلکه برای اعمال قدرت و ازروی میل و شهوت ، نه کمال و فضیلت ، به اجابت تقاضای بندگان میپردازند . و گاهی نیز با خشم و غضب نابود و ویران میسازند .حتی در برخی از ادیان بزرگ جهانی آثاری از این برداشت هنوز دیده میشود . اما خدای گاتاها بکلی به شکل دیگری توجیه میشود و با این خدایان هیچگونه قرابتی ندارد . در جلد اول‌این مجموعه نشان داده شد که روحانیون و کاهنان و دلالان دین و سوداگران معبدی چگونه برای رونق دکان خویش مردم را تحمیق می‌کردند و آنها را از خدایان شهوت ران و خودخواه ، حسود ، غضبناک ، سهمناک و قدرتمند ... میترساندند تا برترس ووحشت و ذلت آنان حکومت و قدرت خود را تثبیت نمایند .

زرتشت برای برهم زدن این بساط و سوداگری و ریا و دروغ و حیله‌گری قیام می‌کند و این دکانداران را بنام پیروان‌دروغ و فریب محکوم میسازد .اهورامزدا نه خواهان رشوه و اعمال قدرت است و نه واسطه و دلال دارد . او خالق و مهین دادار هستی‌بخش است که رضایت او فقط در سایه اعمال نیک میسر می‌گردد و مزداپرستان برای تجسم روحانیش میتوانند به مفاهیم مجرد اشا ، وهومنه ، خشتره .... یا صفات کمالیه ، متوسل شوند و با متصف شدن به این صفات به او دست یافته ، اهورائی گردند . لومل دراین‌باره مینویسد :

"ادیتی‌ها شاهان آسمان‌بودند وبرای حفظ قدرت و سلطنت‌خویش حکومت میکردند نه برای اعمال فضیلت و تقوی ،کاملا "چون فرمانروایانی که‌در روی زمین حکومت می‌کنند. پاداش و کیفر آنها برای ارائه قدرت است نه نتیجه منطقی عمل انسانها ، بهمین دلیل است که افراد مومن دربارگاهشان به عجز و لابه متوسل میشوند و از آنها طلب بخشش یا کمک می‌کنند . خدایان مایلند که قدرت آنها مورد اعجاب و تحسین قرار گیرد واز انتقامشان بهراسند ،چون خود آنان انتقام جو و زود رنجند . آنها برای برقراری‌عدالت پاداش یا کیفر نمی‌دهند ، بلکه برای تحکیم قدرت و ارائه نیروی خویش به اعمال زور میپردازند . ناله و زاری و تقاضاهائی که با اقرار به خطا و اظهار عجز و توبه‌آمیخته‌است و بوسیله آن از درگاه خداوندان‌کلیسا‌طلب‌رحمت‌وبخشش‌میشود ، بوضوح مستلزم پست و

حقیرساختن متقاضی درحضور خدای خشمناکاست .این موضوع ما را بیاد توبه‌های‌مذهب خودمان (مسیحیت)می‌اندازد .ممکن است این عجز و لابه‌های تملق‌آمیز واین‌چاپلوسی‌ها درمقابل یک پادشاه هندی بجا باشد همانگونه که در مقابل یک خدای هندی نیزاین‌خود حقیر و پست ساختن و اطاعت بی‌چون و چرا لازمست ، ولی برای زرتشت این برداشتها بکلی نا آشناست .هرگز یک زرتشتی با پست‌کردن خویش درمقابل خداوند احترام‌وبزرگی برای خود نمی‌خرد . او باید کوشش نماید که یک عمل ناشایست را با عملی نیک، جبران نماید . اما با چاپلوسی خدا را به چشم‌پوشی از مجازاتی عادلانه تشویق کردن و او رابه یک عمل غیر عادلانه وادار کردن ، و یا باخواهش و تمنا ، کیفر عمل ناشایستی را ناحق جلوه‌دادن‌بهیچوجه در دین زرتشت میسر نیست "پس از این بحث لومل از خود میپرسد "با این برداشت آیا میتوانیم قبول‌کنیم که هردو این مردم با یک چنین اختلاف اساسی در طرز تفکر به یک خدای واحد نظر دارند ؟ " (مقصود وارونا واهورا مزداست) درتائید نظر لومل باید توجه‌کرد کماصلا "زرتشت برای شخصیت‌انسان ارزش خاصی‌قائل شده‌است . اصل آزادی و اختیار ، که پایه دین زرتشت‌است (بعدا " درباره آن بحث خواهد شد) نشانه ارزش و اهمیتی است که انسان در مکتب زرتشت داراست .رابطه زرتشت با خداوند نیز بسیار عارفانه ولطیف است .او به خداوند چون یک دوست قادر می‌نگرد نه‌یک‌ارباب شه منش و سلطان قاهر . او در سراسر گاتاها هنگامیکه اهورامزدا را به یاری می‌طلبد فقط به یک یاور می‌اندیشد که دادار جهان آفرین است و بزرگ دانای هستی بخش ، رهبر راه راستی است و رهنمای مسیر سعادت وآمرزش .این رابطه بحدی لطیف و با صفاست‌که حتی درآخرین حد یاس و حرمان ، فشار و تنگدستی ، محرومیت و ناکامی زرتشت به دوست خودمی‌اندیشد در آن زمان که دشمنان بر این عاشق سروجان باخته از هر سوی‌تاخته‌اند و حتی نزدیکان و اقوامش او را ترک گفته‌اند . در آن هنگام که بی یاور و بی پناه و با امکاناتی اندک از سرزمینی‌به سرزمین دیگر می‌گریزد نه به سخنش توجه دارند و نه از او دلجوئی می‌کنند که کرپنها و اوسیجها و کادیان مردم رابر او میشورانند . . . . .باز هم با صدائی رسا تنها پناه حقیقی خود را می‌خواند به یار ویاور خویش گله میبرد ، بدون آنکه اصالت انسانی و بلندی طبع خود را از دست دهد .او میداند که خداوند دوست مهربان اوست نه شاه قهار و جبار . پس با او نیز چون دوست گفتگو می‌کند و از او می‌خواهد که چون یاری مهربان به یاوریش شتابد . ولی جالب آنستکه حتی در این لحظات تنگ نیز یاوری حق را برای نجات خود نمی‌طلبد ، درخواست لشگر و قدرت و رمه و مال نمی‌کندو این‌تقاضا را هم‌نمی‌نماید که خدایا به من قدرت عطا کن تا دین تو را با شمشیر رواج‌دهم و دشمنان حق را نابودکنم . . .بلکه از خدا می‌طلبد "من میدانم ای مزدا که چرا ناتوانم زیرا خواستهام کم و کسانم اندکند . بتو درباره این شکایت می‌کنم ای اهورای نیک بنگر من خواستار آن یاریم که دوست به دوست ارزانی دارد . بیاموز راه درست را و در پرتو

قانون اشا مرا از نیروی اندیشه‌نیک و محبت و عشق برخوردار ساز" هات ۴۲ بند ۱ او خواهان آنست که هر چه بیشتر از نیروی وهومن یااندیشه پاک و نیک و عشق و محبت برخوردار گشته و در پرتو راستی و درستی و راه حق به مقصود رسد .در بند ۱ همین سرود نیزآنجا که مینالد به کدام زمین روی آورم به کجا روی نموده و بروم . . . بازهم درپایان می‌گوید : چگونه تو را ای اهورا مزدا خوشنود توانم ساخت . او پیوسته در فکر خوشنود ساختن خداوند بوسیله پیمودن راه حق است .

لومل در باره رابطه اهورامزدا با زرتشت مینویسد :

"کلمات زرتشت از چنان قدرت درک خداوند و اثر نزدیکی به پروردگار برخوردار است که فقط با تکرار سخنان او میتوان به مفهوم واقعی آنها دست یافت . با وجودآنکه بعضی اوقات مشکلات غیر قابل حلی در درک‌این کلمات و ترجمه به یک زبان مدرن‌وجود دارد ، رابطه زرتشت با خداوند همه جا از لابلای کلماتش مشهود است . . . در کلام او جاه و عظمت پروردگار پیوسته با عمیق ترین وجهی قابل احساس است و با آن یک نزدیکی بی‌نظیر و قابل اعتماد به خداوند مشهود میباشد . روی سخن او با وجود آنکه اغلب با انسانهاست ولی گفتگویش بیشتر به یک مونولوگی (سخن یک جانبه) مبدل میشودکه طرف صحبت خداوند است . و سپس چنان اثر می‌گذارد که گوئی دیالوگی است (سخن دو جانبه)با خداوند که در آن دوست با دوست سخن می‌گوید" . لومل در این باره به شخصیت زرتشت اشاره کرده و توجیه می‌نماید که چگونه زرتشت حتی در مقابل خداوند بصورت یک انسان صاحب شخصیت تقاضا می‌کند نه یک موجود بدبخت ، ضعیف و خفیف .زرتشت به جلال و عظمت الهی سرفرود می‌آورد بدون‌اینکه خود را حقیروذلیل نشان دهد و شخصیت انسانی خویش را فراموش کند .

اما موضوع جالبی که محققین به‌آن توجه‌نکرده‌اند آنستکه نام اصلی خدا درگاتاها مزداست که به تعبیر گذشته مهین‌دادار یا آفریدگار بزرگ میباشد و مفهوم خالق در آن مستتر است در حالیکه اهورا صفت خداوند است . دلایل من برای این نظریه عبارتست از :

اولا" صفت اهورا گاهی به غیر خدا نیز نسبت داده شده است . در گاتاها در هات سی‌ام بند ۹ دهات سی‌ویکم بند چهارم به مزداس چا اهورائو انگهو اشاره شده است که آذرگشسب مزدا و مهین فرشتگان معنی کرده ، دکتر تاراپوروالا اهورامزدا و پرتوهای او ، هینتس مزدا و شما اهوراها ، مونا مزدا و اهوراها ، هومباخ شمااهوراها و توای مزدا ، مولتون مزدا و اهوراها ، ویدن گرن ای مزدا و شما اهوراها . . . .

باشرحی که در باره اشه اسپندان داده خواهدشد خواهیم‌دید که برداشت خدایان درجه دوم ، آنچه بارتولومه مطرح ساخت ، نادرست است و این مفاهیم ، همانگونه که دکتر پوروالا تعبیر نموده و دیگران نیز کم و بیش‌تائید می‌کنند ، پرتوهای خداوند وصفات

الهی هستند . زرتشت نیز بهمین جهت آنها را اهوراها مینامد نه مزداها . اصطلاح مزدا فقط برای خداوند ذکر شده است ثانیا "خداپرستان و پیروان دین راستی را مزدیسنائیان مینامند نه اهورا یسنائیان آنها مزدا پرستند در مقابل مزدایسنا هم دیویسنا آمده است.

ثانیا" در هات ۵۷ بند ۱۹ آمده است مزدا او داتا که آنرا آئین وقانون مزدا معنی میکنند (داتا = قانون) .که همان دین و آئین مزداست . در هیچ جای گاتاها نیامده است اهورائو ــ داتا . (در ۳۳/۱ نیز داتا ذکر شده بعنوان قانون ازلی زندگی که همان آئین الهی است .)

رابعا" در گاتاها کلمه مزدا ۱۸۰ بار بکار برده شده است که بسیاری از آنها به تنهائی و بدون اهوراست و در همه این موارد مقصود خالق و خداوند بزرگ است در حالیکه فقط ۶۹ بار نام اهورا ذکر شده است که در اکثریت قریب به اتفاق با مزدا ترکیب شده و یا در همان بند کلمه مزدا نیز آمده است . در چند سرود معدودی که فقط اهورا ذکر گردیده است بیشتر از نظر هنر شعری چنین انتخابی صورت گرفته ،مانند اشعار شعرای ایران و یا مثلا" در قرآن صفات الله چون رحمن و رحیم و قاصم و جبار . . .نامبرده شده است ولی هرگز رحیم پرست و جبارپرست به جای خداپرست و یا دین و قانون رحیم بجای آئین خدابکار برده نشده است .

خامسا" مفهوم خدا در گاتاها بیشتر به مزدا تعلق میگیرد تا اهورا . در آغاز گاتاها سخن از مزداست و زرتشت بسوی او نماز میبرد (۲۸/۱) ودر ۲۸/۵ آمده (۱) : آیا با فرمان برداری از ندای وجدان و فرمان اهورائی بسوی مزدا راه خواهیم یافت " .در اینجا نیز زرتشت با فرمانبرداری از مزدا به راه اهورائی میرسد .بعبارت دیگر نام خدا مزداست و اهورا صفت اوست . روش اهورائی ، خرد اهورائی ، کمال اهورائی . . . توصیف کیفیت یک مفهوم است .

سادسا" بطوریکه دیدیم اسوره لقب خدایان و قهرمانان ودائی بوده است و بعبارت دیگر هم به خدا هم به انسان نسبت داده میشده است . جالبست که در اوستا نیز چنین است .مثلا" در یشت نوزدهم شاه‌خسرو (۲) اهورا لقب یافته ودر یشت پنجم همه قهرمانان به اهورا ملقب میشوند .

سابعا" در سرود ۴۵/۱۰ آمده . خداوند را ما با درود و ایمانی پاک بزرگ خواهیم داشت . آنکه در پرتو مزدائیش اهورا دانسته شده بعبارت دیگر با صراحت تمام تاکید میشود که چون خداوند مزدا و بزرگ داناست اهورا و هستی بخش نامیده شد . یعنی صفت اهوراست و کیفیت واقعی او مزدائی . در مزدائی اهورائی نیز مستتر است .

پورداود و بسیاری از محققین معتقدند که اسم خدا در ایران بغ وبکه بوده است در کنیبه سارگون پادشاه آشور (۷۲۱–۷۰۵ق.م) به اسم یک ایرانی برحورد می‌کنیم بنام

۱ ــ در آسیه هر وقت این اعدادبکار رود مقصود شماره هات و شماره بندان فصل است مثلا" در این مورد هات ۲۸ بند پنجم .

Haosrovah – ۲

بکداتی ،که همان بغداد است که خداداد معنی‌میدهد .نام اصلی بیستون‌نیز بغستان(۱) یامحل‌خدایان بوده است .نام هفتمین ماه سال بگ ایادیش یا پرستنده بگ میباشد . . .

با این برداشت نام خدا قبل از زرتشت بگه بوده و اهورمزدا نامی است که زرتشت برگزیده است .

اما به نظرمن آنچه در اوستای متاخر وجامعه ایرانی دیده میشود با گاتاها غریب‌تر است تاوداهای اولیه زیرا ایندوهمزمان در یک مکان و یک قوم شکل گرفته است و اوستای متاخر ویشتها قرنها پس از زرتشت و در محیط دیگری تنظیم شده است . اهورامزدا نامی است که زرتشت برگزیده و مهمتراز همه شخصیتی که در گاتاها برای خدا درنظر گرفته‌شده است مشخص این اصالت و یگانگی انتخاب اوست . اگر در این انتخاب از اصطلاحات و مفاهیم ودیک ، که به زبان و فرهنگ جامعه وابسته بوده‌است ، بهره‌گیری شده به اصالت آن لطمه‌ای واردنمی‌شود زرتشت در برگزیدن این نام‌خدا نیز شاهکاری بخرج‌داده‌است و درضمن آنکه از اصطلاحات جامعه بهره گرفته است به یک ابداع و نوآوری جالبی نیزموفق شده است . اهورامزدا یا مهین دادار هستی‌بخش ، چه از نظر ترکیب و چه مفهوم ، در زمان خود بی همتا و بی نظیر و یگانه است . این یگانگی در شکل این نام نیست بلکه‌در مفهوم و کیفیتی است که برای آن توجیه میشود . در گاتاها خدا بهترین است ۲۸/۸ ، ازلی و اولین است ۴۵/۱۰نخستین اندیشه‌گر و خالق قانون ازلی است ۳۱/۷ ، قدرتمند است۴۲/۴ ارزشمندترین است ۴۶/۹ بزرگترین است۴۵/۶ خالق جهانست۵۰/۱۱ ،پدر وهومنه ۳۱/۸ ، پدر اشه ۴۴/۳ خالق نور و خالق بشر که با عقل و وجدان او را می‌آراید ۳۱/۱۱خالق آب ونبات۵۱/۷طبق اراده‌خویش برجهان حکومت‌می‌کند ۴۱/۳ داناترین است ۴۶/۱۹ ، دوربین‌ترین است ۳۳/۱۳ ، دانش او مطلق است ۴۳/۶ همه چیزرا می‌بیند ۳۱/۳ دانای بر همه چیز ۳۱/۵ رحیم و عادل ۵۱/۴ از اوست درخشش و زوال ماه ۳۱/۷ و در هات ۴۴ به تشریح خلق همه پدیده‌های جهان به اهورامزدا نسبت‌داده میشود و او خالق جهان و جهانیان است . . .

با یک چنین برداشتی جا برای هیچ صنم و بت و خدای درجه دوم و ایزدی نیست و هیچ‌رابطه و دلال و کاهن به کار نیاید . برای درک‌اهمیت و عظمت این برداشت باید حداقل به سه هزار و پانصد سال قبل و یک جامعه ابتدائی و دور از هر گونه تمدن شهری بازگشت و توجیه بدیع و پرمغز زرتشت را با معتقدات آنزمان وحتی قرنها پس از اومقایسه کرد . بامطالعه فصول آتیه بهتر به نظر زرتشت درباره اهورامزدا آشنا خواهیم شد .(۲)

۱ — Bagastana

۲ — در این رساله کلمه ودیک و گاهی هم گاتیک ذکر شده است که در اصل باید ودائی و گاتائی نوشته میشد چون در ترجمه از رساله‌های غربی ناخودآگاه همان کلمات اروپائی ودیک و گاتیک بکار برده شده و فرصت نیز برای تعویض همه آنها نیست با پوزش از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم این خطا و نظایر آنرا نادیده بگیرند به‌دلایل زیادی ، که مهمترین آن خستگی و فشار بی حد روحی است ، دوباره خوانی و تصحیح این رساله برای من میسر نبوده است .

۲-آیا زرتشت موحد بود؟

دانشمندان خاورشناس که در اوستا تحقیق دقیق کرده‌اند سرود ۴۴ را یکی از شاهکارهای پرمغز گاتاها و از برجسته‌ترین آثار فکری دنیای قدیم می‌دانند. زرتشت در این فصل از پیام خود با بیانی پرمایه و نظمی شیرین می‌کوشد تا رازخلقت را آنگونه که هم با طبع عالم و هم عامی سازگار است، توجیه نماید. او در آغاز چنین می‌گوید:

ای خداوند هستی‌بخش با فروتنی از تو پرسشی دارم. آیا آنکه دلداده تو و در راه توست پرستش نورا چگونه باید بجای آورد؟ ای مهین دادار. دلم از مهر تو لبریزاست. بشود که ما در پرتو راستی و درستی. از یاریت برخوردار گشته و دلمان از نور پاک‌منشی روشن گردد.

دربندهای بعد زرتشت سئوالات خود را به شکلی تکرارمی‌کند که پاسخ نیز در آنها مستتر است، از خداوند جان و خرد درباره مسائل پیچیده حیات، که آنروزگاران با رمز، اسرار و سحر و غیب و جادو پیوسته بود، پرسش هائی می‌کند. او میپرسد که سرچشمه بهترین و والاترین زندگی پاک کدامست، چه کس خالق و سرچشمه راستی بوده‌است (پدر، آفریدگار اشا) و چه کس مسیر ستارکان و خورشید را مشخص ساخته وهلال را به بدرو بدر را به هلال تبدیل میسازد؟

اینها و دیگر رازهای طبیعت را از تو خواهانم. کیست نگهدارنده زمین در پائین وسپهر دربالا؟ کیست آفریننده آب و گیاه، کیست آنکه به باد وزش و به تیره‌ابر باران‌زا تند روی بخشد، آفریننده والهام‌بخش منش پاک کیست؟. کدام سازنده بزرگ تاریکی و روشنائی وخواب وبیداری آفرید و شب، روز را پدیدآورد که هشداردهنده مرد داناست. در این میان یک سئوال و پاسخ توام تنظیم میشود که:

آیا حقیقت دارد که عشق و ایمان بخداوند در پرتو عمل نیک و راستی و درستی افزایش خواهد یافت؟ و آن جهان بارور را برای این آفریدی که شادی و فراوانی بما بخشد؟، در پرتو منش نیک به نیروی ایزدی و اراده‌دست خواهیم یافت و مجددا "ادامه میدهد:

کیست آفرینند   ـمان و اراده و چه کسی از روی‌خرد احترام ومحبت پدر را دردل فرزند نهاد ؟

وبالاخره‌در بندهفتم طرقطعی وکلی را بیان‌کرده و بهمه آن سئوالها پاسخ‌می‌دهد که :

ای مهین‌دادار هستی‌بخس . میکوشم تا در پرتو خرد پاک تو را آفریننده همه چیز بدانم .

زرتشت در بندهای بعد به پرسشهای خود که درباره ایمان وآموزشهای زندگی و خدمت بخلق . . . است ادامه میدهد که در فصول آتیه مورد بحث قرار خواهند گرفت و در این بخش احتیاج به طرح آنها نیست .

خوانندگانی که به برداشتهای دینی‌مردم در روزگاران گذشته آشناهستند .به‌خوبی درک می‌کنند که معتقدات زرتشت تا چه حد با آنها فاصله داشته است . برجستگی توجیه زرتشت از آفرینش و نقش اراده الهی زمانی روشن میشود که آنرا با تورات مقایسه کنیم . فصل آفرینش تورات ، که در طول قرون و اعصار چون شاهکار پر عظمتی برداشت میشدمو هنوز هم در بین صدها میلیون از مردم جهان با همان ارزش باقی است ، زمانی شکل گرفته که بنی اسرائیل‌پس‌از پرورش در دامان تمدن باستانی مصر ، برخورد با تمدنهای پیشرفته سومر و بابل و بهره‌گیری از جوامع متمدن سواحل دریای مدیترانه ، خود دارای دولت و نظام مدنی گردید .فضای تولد تورات از دمها قرن پیش با نجوم و علوم طبیعی و ریاضیات آشنا بود و هرمسازان مصری و بر پا دارندگان‌بروج وزیکوراتهای بابلی‌وسومری و منجمین و متفکرین بین‌النهرین‌تا کرت . . .نسبت به جهان آفرینش گیتی بمنظریات پر مایه‌ای دست یافته بودند . در حالیکه‌گاتاها در جامعه‌ای ساده و فاقد تشکیلات پیشرفته و نظام شهری ،بدور از همه تمدنهای بزرگ ،در بین مردمی ابتدائی و گله‌دار اعلام شده است (۱) همانگونه که بارها تذکر دادهام ارزش یک نظریه و یا حادثه‌ای را باید همیشه‌در زمان و مکان خود توجیه کرد .

در این سرود بطور قاطع اهورامزدا خالق همه پدیده‌های جهان و همه حوادث و رویدادهای‌عالم معرفی‌شده وحتی کوچکترین اشاره‌ای هم بمددکار و دستیار ــ (وردست) نشده است . نه تنها در این سرود که در سراسر گاتاها فقط یک خالق وجود دارد وآنهم اهورا مزداست . نکته جالب دیگر اینست که خلقت در گاتاها بزبان اسطوره بیان نشدمو خیلی صریح و واقعی توجیه گردیده است .

در گاتاها ، در کنار اهورا مزدا به هیچ‌ایزد و خدای درجه دوم برخورد نمی‌کنیم و تنها نامهائی که در رابطه با خداوند مطرح میشود کیفیات اشا ،وهومنه. . .است که برخی بعادت اسطوره خوانی و تحت تاثیر اوستای متاخر آنها را دستیاران اهورا مزدا توجیـه

۱ ــ پس از تشریح دین یهود این موضوع بهتر روشن خواهد شد .

کرده‌اند که در بحث اشه اسپندان علل بطلان این تصور بیان خواهد شد .

در توجیه بیان زرتشت درباره خلقت همه دانشمندان برداشت مشترکی ندارند ولی در اینکه گاتاها پیام توحید و یکتاپرستی است تقریبا " اکثریت قریب به اتفاق آنها باهم متفقند .

لومل مینویسد : آنچه در گاتاها بسیار مشخص است آنستکه خدای دانا تنها خالق میباشد .او حتی خالق ارواح دیگری است که اطراف او هستند . زرتشت به صراحت خالق همه موجودات جهان را مزدا معرفی مینماید ، پس از همه پرسشها خود پاسخ میدهد که تو را ای مزدا خالق همه این چیزها میشناسم (بزبان پورداود همانا می‌کوشم ای مزدا تا تو را با خرد پاکت دادار همه چیز فراشناختن) .لومل معتقد است که حتی در زمان ساسانیان نیز اهورا مزدا تنها خدای زرتشتیان بوده و اشاره می‌کند به گزارشی از یک کشیش مسیحی که از شکنجه زرتشتیان به مسیحیان تهیه کرده بوده است . این کشیش در باره بهرام گور مینویسد :" او نیز به یک خدای واحد معتقد است " . لومل مینویسد که این تائید موحد بودن زرتشتیان خیلی جالبست زیرا از قلم کسی تراوش کرده که یکی از متعصبین مخالف دین زرتشت بشمار میرود ، در مورد شکنجه‌های زرتشتیان به هم عقیده‌های خود گزارش می‌دهد (۱) .

هرتسفلد معتقد است که " امشه اسپنته‌ها کیفیات الهی هستند ، این نتیجه تبدیل یک پانتئون پولی‌تئیستی است به یک طرز تفکر توحیدی که اصیل ترین طرز تفکری است که فقط به شخص زرتشت تعلق دارد " او همچنین تاکید می‌کند " در گاتاها زرتشت از هیچ خدائی جز اهورا مزدا نام نمی‌برد "

بارتولومه مینویسد " نوآوری اساسی زرتشت اینست که بجای خدایان متعددی که وجود داشت یک خدای دانا ، اهورا مزدا را جانشین ساخت "

پتازونی (۲) دانشمند ایتالیائی معتقد است که دین زرتشت اصولا " دین توحیدی است وبهیچوجه دوآلیتی (ثنوی) نیست این دین در اثر یک رفورمی در معتقدات پولی تئیستی و طبیعت پرستی ایرانیان قدیم بوجود آمده و تحت تاثیر دین یهود شکل گرفته است (۳)

شفتلوویتس (۴) دانشمند آلمانی معتقد است که دین زرتشت یک آئین توحیدی است و برخلاف پتازونی معتقد است که نفوذ دین یهود در دین ایرانیان قابل اثبات نیست بلکه بر عکس عواملی از دین ایرانیان در دین یهود نفوذ کرده است .

پروفسور گری (۵) محقق انگلیسی مینویسد " دین زرتشت از دوالیسم بسیار بدور بوده واصولا " دین توحیدی است .

شدر مینویسد" فضای گاتاها از تعدد خدایان وداها و اوستای متاخر کاملا"

---

۱ ـ ایزدان اوستا خود ــــ مخلوق اهورامزدا هستند .

۲ ـ Pettazzoni ۳ ـ این اشتباه مولود برداشت غلط از تاریخ زرتشت است .

۴ ـ Scheftelowitz ۵ ـ Louis.H.Gray

خالی است . زرتشت فقط یک خدا میشناسد که او را سرور دانا مینامد . او خالق و سروری است که خورشید وستارگان را در مسیر خود روان میسازد ،که ماه را زوال و کمال می‌بخشد، که‌زمین را در پائین و ابرها را در بالا استحکام می دهد . . . "

ویل دورانت (۱) :باوجود آنکه‌درزمان اوهنوزتحقیقات‌نوین تکمیل نشده‌بوده‌است مینویسد "دین زرتشت دین توحیدی‌است و امشه‌سپندان کیفیات الهی هستندولی‌پیروان زرتشت که به پولی‌تئیسم عادت کرده‌بودند این کیفیات را بصورت موجوداتی درآوردند که در فرمان اهورا مزدا دنیا را خلق کرده و اداره‌می‌کنند .به این طریق توحیدبا عظمتی که بوسیله بانی این دین عرضه شده بود ، مانندمسیحیت ، به پولی‌تئیسم و پرستش‌چند خدا در بین مردم مبدل شد" .او همچنین مینویسد " زرتشت بنظرمیرسد که ارواح خبیثه را خدایان ساختگی و قلابی میداند که تجسم خرافی قوائی است که مانع پیشرفت بشر میگردد ولی پیروان او ساده وآسانتر دیدندکه آنها را بموجودات زنده مبدل ساخته و شخصیت دهند "

میلز با اشاره به نظر برخی از محققین که به‌دوبند گاتاها تکیه‌می‌کنند ، که در آنها خدا به حرف جمع ذکر شده‌است‌می‌گوید ،در تورات نیز الوهیم اسم جمع است و خدایان معنی می‌دهد در حالیکه از آن خدا مفهوم میشود . در گاتاها نیز از متن و محتوای پیام کاملا "مشخص است که مقصود فقط خداست . او مینویسد " در گاتاها اهورامزدا خالق‌همه چیزاست و تنها خداست . . .این یک ایده‌بسیارعظیمی‌است که یک در ده‌هزار توانسته‌اند آنرابدرستی درک کنند و نه تنها برای زمان ومحلی که بیان شده بسیار اعلاست ،که‌برای تمام اعصار و زمانها " .

اشپیگل ، ویندیشمان . . . مینویسند " اگرما گاتاها را مورد دقت قرار دهیم در پایان به یک توحید صرف وکامل‌میرسیم وچنانچه بقیه اوستا را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم به یک دکترین مخدوش و گیج‌کننده و به صورتهای مختلف تجدید شده برخورد می‌کنیم " و همچنین آنهاتاکید می‌کنند که دین زرتشت مکتب یکتاپرستی است " مفهوم کلمه اهورامزدا در گاتاها اصولا "برابر و معرفی کننده والاترین ارزشها و تنها خدای‌آئین زرتشتی است ، همچنانکه یهوه در عهد قدیم (تورات) و الله در مذهب اسلام مظهر قدرت یکتائی هستند "

مارتین هاوگ (۲) خاورشناس‌آلمانی ، که برای اولین‌بار ۱۷ هات گاتاها را بعنوان تنها باقی مانده اصیل از پیام زرتشت‌ازدیگر یسناها جدا کرد ،معتقد است که‌دین‌زرتشت آئین توحیدی است وثنویت با آن توافق ندارد" و همچنین مینویسد " زرتشت توحیدی را تبلیغ کردکه بمراتب از توحید عبرانیان خالصتر است "

وزن دونک مهمترین جلوه آئین زرتشت را تفاوت اساسی میان روح و ماده با تصویر

۱ - Will Durant

۲ - M.Haug

لایزال خدا ، که هیچگونه مقید به صفات سنتی و شناخته شده سابق نیست ، میداند .

المستد مینویسد " زرتشت یک موحدواقعی بود . برای او اهورامزدا کاملا" بمعنی واقعی کلمه تنها خدا بشمار میرفت "

گیگر مینویسد " در آئین آریاهای قدیم که‌با هندوها مذهب‌مشترکی‌داشتند ، خدایان متعدد و قدرتهای طبیعی هر کدام به حکم ضرورت در حکم تواناترین و برترین خدایان ظاهر میشدند .ولی در دین زرتشت اثری از چنین ایده‌هائی نیست . تمامی نیروها و قدرت‌های مختلف در خدای یکتا ، وجودیکه سر آمد همه است ، جمع شده و مذهب طبیعیون چندتاپرست به مذهب یکتاپرستی زرتشت مبدل گشته است " .او همچنین معتقد است " تنها یهوه خدای یهودیان از نظر بعضی صفات و فقط در زمانی که به آخرین‌حد تکامل وحدت رسیده است (۱) با اهورا مزدا قابل مقایسه است " .

آلتهیم دین زرتشت را یک دین توحیدی کامل توجیه می‌کند .

زهنر مینویسد " خداوند در دکترین زرتشت خالق همه چیز است ، هم مادی وهم معنوی ، او نیز خالق اراده آزاد است .

هومباخ معتقد است که در گاتاها فقط یک آفریکار وجود دارد و آن اهورامزدااست .

دکتر کارتر (۲) دانشمند انگلیسی‌الاصل مینویسد " عقاید انتروپومورفیک در اوستا بسیار کمتر از تورات و انجیل است و به آنهائی که برخورد می‌کنیم باید بصورت سمبلیک و یامحصول یک برداشت شاعرانه تعبیرنمائیم .برای اهورامزدا هرگز بدن تجسم نمی‌شود. زرتشت او را وجودی نامحدود و غیر قابل درک توجیه مینماید ، همانگونه که یهوه برای شعرا ونبی‌های یهود چنین بود " .

بویس مینویسد " دین زرتشت توحیدی است و مونوتئیسم آن بمراتب از مذهب عبرانیان خالصتر است "

مولتون بطوریکه قبلا" اشاره شد به توحیدی بودن مکتب زرتشت معتقد بوده و اهورا مزدا را در گاتاها تنها خالق می‌داند که به تنهائی حکومت می‌کند " .

هینتس اهورامزدا را سرور همه‌دان ترجمه‌کرده ومینویسد "در گاتاها خداوندبصورت عالیترین وبزرگترین جلوه‌می‌کند (۴۵/۶)و از یگانگی او در هرمصرع شاهدی وجوددارد . تصور زرتشت از خداوند عظیم ،حقیقی و خالص‌است .مفهوم خداوند در گاتاها نسبت به مذاهب بزرگ و جهانی دیگر که‌آنها نیز اعتقاد به یک خدا را تعلیم می‌دهند ، غنای روحی برتری دارد . فقط ابر مردی بزرگ قادر بوده چنین پیامی را اعلام کند " .

زولنسر معتقد است که اهورا مزدا تنها خالق و تصمیم گیرنده در گاتاهاست . او به اراده خود فرمانرواست واو راست آنچنانکه‌او خواهد ۴۳/۱ ، ۲۹/۴ . او بعنوان اولین‌و آخرین ،قوانین و نظام جهان رابر پاداشت . ۳۱/۸ ، ۳۳/۱ ، ۴۶/۱۵ . او خالق نظام

۱- بطوریکه اشاره شد تا مدتها یهوه خدای قبیله‌ای‌بود و بتدریج تنها خدای جهان‌شده است .

۲- Carter

حق ۳۱/۷ وحتی پدر نظام راستی است ۴۴/۳، ۴۷/۲ (بزبان پورداود .ای مزدا توئی نخستین و پسین هستی و پدرمنش نیک ، که توئی دادار درستین راستی) .

تارا پوروالا مینویسد " دین زرتشت دینی توحیدی است و مونوتئیسم مطلق . این توحید در سراسر تاریخ دین باقی میماند و حتی زمانیکه ستایش خدایان قدیم مجددا" برقرار میشود مهمترین آنها ، که ایزدان بودند ، مزدا را پرستش می‌کردند " .

درخاتمه‌این‌اظهارنظرها به‌یک نوشته ازپروفسور شدر شرق شناس شهیر معاصرآلمانی اشاره می‌کنم :

" مغز غربی ما دوهزار سال است که بین خدا و انسان‌یک شکاف بزرگی رااحساس می‌کند ، خداوندی مقدس و با عظمت و پر جلال و بشری حقیر و گناهکار و محتاج آمرزش (اشاره به مسیحیت) . فقط گاهی افرادی سعی کرده‌اند به شکلی از این شکافی که امید پر کردنش رانداشتند ، به جهند . این کوشش به عرفان ختم شده است . در عرفان‌سعی میشود تنش بین خدا و انسان را حتی در صورت امکان در لحظاتی چند ، بر طرف‌سازند . اما در پیام زرتشت انسان با خالق به شکلی برخوردمی‌کندکه با عرفان بسیار نزدیک‌است وتجربه عرفانی بایک وضوح و اصالت نادری درآن منعکس میشود .اما این برخورد زرتشت فاقد شرایطی است که در زمانهای بعد برای عرفان قائل شدند ، یعنی معرفت و درک یک شکاف بین خدا و انسان که باید از میان برداشته شود .در مورد زرتشت شاید بتوان از یک عرفان باستانی سخن گفت .او فاصله بین امورالهی و انسانی را چنان متعادل ساخته که میتواند در حالیکه‌خداوند را چون خالق و سرور عالم پرستش می‌کند ، در ضمن با او به یک مکالمه دوجانبه پردازد و گاهی نیز خود این گفتگو را رهبری نماید . اما دراین برخورد هیچگونه شکافی بین خدا وانسان و احتیاج به ازبین بردن آن احساس نمی‌شود . درست از همین دید است که توجیه قوا و صفات انسانی خدا میسر میگردد که در آنها هم تاثیر خداوند و هم رابطه انسان با آنها به ظهور میرسد . . . زرتشت در یک بعد خارج‌از جهان وخارج‌از انسان وجودخدا را درک نکرده‌است بلکه‌او را درواقعیت زندگی اخلاقی و اجتماعی احساس نموده‌است .خداوند چون یک قدرت غریب و غیر قابل اکتشاف نیست بلکه‌او در جریان قالب گرفتن انتظارات ، توقعات و احتیاجات زنده و حیات بخش بـه مرحله درک و آگاهی رسیده است . زرتشت در یک مکاشفه درونی خدا را درک و اعلام مینماید " شدر معتقد است " همین حالت اگر جلوتر رود به سحر و جادو میرسد و همین نزدیکی با خدایان و در اختیار گرفتن قدرت آنهاست که ساحران تظاهر به‌آن می‌کنندو بوسیله‌آن خواسته‌اند به انجام اعمال خارق‌العاده موفق گردند . ولی آنچه مسلم است فراست و نبوغ مذهبی زرتشت او را پشت این مرز حفظ کرده و مانع گذشتن او از این حد شده‌است ، و همین برتری و عظمت او را میرساند . او همانگونه که به عرفان و سحرنزدیک میشود ، بدون آنکه گرفتار خطراتش گردد ، همانگونه نیز درباره خدا و جهان ، جدائی

دو روح نیک و شر که در آغاز در مقابل هم قرار گرفتند و اختلاف بین پیروان آنها یا راستان و فریبکاران ،افکارش را مطرح میسازد . او در سرودهای خود بارها بصورت تجسم سمبلیک دریک جریان عرفانی به این‌مسائل‌اشاره‌می‌کند اینها تنها عناصر عرفانی در پیام اوست . او همانگونه که از خدایان قدیمی قوم خود و آداب و رسوم و شعائر آنها بریده و با آنها به مبارزه پرداخته است ، همانگونه هم تمام محتوای اسطورهایکه در هند و ایران شکل گرفته بود ، از موعظه‌های خود خارج میسازد . او فقط یک بار به آن اشاره می‌کند ، ولی برای آنکه در مقابلش جبهه‌گیری نماید (اسطوره میبما) . او بر میبما ، قهرمان عهد عتیق ، که در روایات بعدی به نام پایه‌گذار تمدن و فرهنگ ستایش میشود ، مهر گناهکار و خطاکار میزند . . .درک و دریافت مذهبی زرتشت از درون زندگی و حیات جامعه مایه گرفته و او نه به اوهام وتخیلات متوسل‌گشته و نه درخودنگری وذهن‌گرائی غرق‌شده‌است ، بلکه با اندیشیدن به احتیاج قوم‌خود به نظام صحیح و محافظت و دفاع از امنیت این نظام به چنین مسیری هدایت گردیده است " .

اغلب محققینی که پیام زرتشت را بدقت بررسی کرده‌اند دریافته اند که در گاتاها فقط یک خداوند و آفریدگار وجود دارد و زرتشت پیام‌آور یک توحید خالص است . معدودی از پژوهشگران تحت تاثیر اوستای متاخر به یک نوع ثنویت تکیه کرده‌اند که در بخش‌آتیه مورد بحث قرار خواهد گرفت .

پیام زرتشت که هسته اصلی آن قرنها در فراموشی باقی مانده بود پس از تحولی که بوسیله اترونها یا روحانیون شمال شرقی در آن حاصل شد ، که این تحول را ما در یشتها و یسناهای قدیم می‌بینیم ، بدست مغان مادی رسید .عشیره هخامنش نیز ممکن است در همین زمان با یشتها و یسناها آشنا شده‌باشد .آنچه مسلم است در سراسر این اعصاردین واقعی زرتشت ، بهیچ صورت ، دین عمومی و ملی جامعه نبوده است . فرهنگ اوستائی یقینا " در جامعه و ماهیت آن بسیارتاثیر نموده و آنچه ما از کتیبه‌ها وآثار باقی مانده هخامنشیان و روایاتی که مورخین یونان و روم نقل کرده‌اند ،درک می‌کنیم همه معرف یک چنین تاثیری میباشد . ما در ضمن شاهد بازگشت دین مردم ایران به مذاهب‌آریائی‌قبل از زرتشت میباشیم وهرقدر از زمان زرتشت دورمیشویم این بازگشت راروشنتر درمی‌یابیم. ادبیات اوستائی خودبخوبی معرف چگونگی این رجعت است ، همانگونه که کتیبه‌ها وآثار باقی مانده از هخامنشیان نیز از انحطاط تدریجی دین جامعه و دولت حکایت می‌کند . پس ازفتح اسکندر و ازهم‌گسیختگی امپراطوری ایران در مذهب جامعه نیز پراکندگی‌حاصل شد و بطوریکه مینویسند در آغاز سلطنت ساسانیان در حدود هفتاد فرقه بنام زرتشتی‌در سراسر ایران وجود داشته است .مغان که در اصل زروانی بوده‌اند معتقدات خود را بادین زرتشت در آمیختنه‌اند .آنچه در دورانهای مختلف بنام دین زرتشت در ادبیات اوستائی وایرانی ظهور مینماید نتیجه همین اختلاط معتقدات کاهنین پولی‌تئیست با پیام زرتشت

بوده‌است .در این ادبیات از گاتاها که هسته‌مرکزی دین زرتشت را تشکیل‌میداد ،متاسفانه خیلی کم نفوذ نموده‌است زیرا علاوه برآنکه زبان گاتاها بدرستی قابل درک نبود ،زمینه فکری کاهنین نیز اجازه پذیرش جز آنچه به ارث به‌آن دست یافته و در باطن آنها جای گرفته‌بود ،نمی‌داد . در قرون اخیر پس‌از آنکه تحقیق علمی و سیستماتیک در روی گاتاها آغاز شد و بخصوص از نظر زبانشناسی این سرودها مورد بررسی دقیق قرار گرفت بتدریج برداشتهای پیشین اصلاح گردید و پیام زرتشت ازدین اوستا بکلی جدا شد .متاسفانه‌هنوز اوستای متاخر در برداشت بسیاری از دانشمندان تاثیر می‌گذارد و چون جز گاتاها آثار گویائی از زرتشت باقی نمانده است و فقط‌اوستا یادبود معتقدات دوران باستان است ، در توجیه مطالب گاتاها ناخودآگاه بسوی این ادبیات تمایل حاصل می‌شود . همانگونه که بارها تذکر داده شد اشتباه است اگر فکر کنیم چون نویسندگان اوستا به دوران زرتشت نزدیکتر از ما بوده‌اندلذا اطلاع آنها از پیام حقیقی زرتشت بیشتر بوده است .اولا "بین گاتاها ونوشته‌های مغان بیش‌ازهزار سال فاصله بوده است ،که درآن ادوار مدتی بسیار طولانی است ، ثانیا" به دلیل متعددی که قبلا" بیان شد درآن دوران با تحقیق علمی بهیچوجه آشنا نبوده‌اند و معتقدات موروثی آنها نیزاجازه درک غیر ازآن نمیداده‌است . امروز که زبان گاتاها بمقدار زیادی شناخته شده و مهمتر از همه اصول برداشتهای آن در چهارچوب کلی قابل توجیه است ، شایسته نیست که به پیش داوریهای اوستائی متوسل گردیم .

گاتاها یک سرود مذهبی و عرفانی است و مسلما" مفاهیم و قالبهائی که در زمان زرتشت مطرح بوده بکلی با امروز اختلاف دارد ، بخصوص که زبان شعر اصولا "زبان قابل تاویل و تفسیر است و در تعبیر اشارات نمیتوان فقط بر معانی ظاهری متوسل شد . برای رفع این اشکال باید به هدف‌کلی زرتشت آشنا شد ومشکلات را با توجه به‌آن قالب‌اصلی توجیه نمود .اوستای متاخر بنام دین زرتشت جنگ بین اورمزد و اهریمن را مطرح‌ساخت و ایزدان و دیوان را در مقابل هم به صف آرائی واداشت . سراسر ادبیات اوستائی پراز برخوردهای بین سپاه خیر و شر ، نور و تاریکی ،ایزدان و دیوان است .مسلم است کسیکه با این ادبیات تغذیه فکری‌شود هرگزنخواهد توانست بدون پیش داوری درگاتاها قضاوت کند . برای توجیه گاتاها و پیام زرتشت باید بکلی اوستای متاخر را فراموش کرد وفقط‌به گاتاها پرداخت . قبل از پایان این بحث به دو بند از گاتاها که معرف چگونگی برداشت زرتشت از خداوند است اشاره نموده و از خواننده تقاضا می‌کنم این گفتار را در ترازوی عقل خویش سنجیده و با میزان انصاف‌درباره‌آن قضاوت کند . سرود ۳۱ بندهای۷و۸ .

۸ــ ای سروردانا آنگاه که تو را دراندیشه خود دریافتم همانا‌تو را سرآغازوسرانجام هستی شناختم و با دیده دل تو را نگریستم که توئی پدر منش نیک ، دادار درستین راستی و داور دادگر کردارهای مردم گیتی .

۷ ـ او (اهورامزدا) نخستین اندیشه‌گری است که فروغش در انوار آسمانی منعکس گردیده و با نیروی‌خردش قانون ازلی راستی را آفریده، تاپار و باور نیک‌اندیشان باشد.
ای سرور دانا ، که همیشه یکسانی ، با فروغ مقدست باطن ما را روشنائی بخش.
این ترجمه آزاد از آذرگشسب است که با ترجمه کلمه به کلمه چندان اختلاف ندارد و بخصوص بند ۸ آن با ترجمه‌های دیگر در مفهوم کلی تقریبا" یکسان است . برای مثال ترجمه شوشتری چنین است :

تا که بیاندیشم (و بشناسم) ترا هم چنان که ازلی (وقدیم) هستی ای مزدا ،هم چنان که جوانترین هستی در ذهنم و پدر (معنوی) وهومن . و تا که در چشم من کاملا" (تنها)ترا برگیرم که آفریننده حقیقی اشا هستی وبرترین داور برهمه کارهای موجودات.
پورداود این بند را چنین ترجمه می‌کند : همانا در منش خود بتو اندیشیدم ، ای مزدا ،که توئی نخستین و پسین هستی و پدر منش نیک .آنگاه که تو را بچشمان دریافتم ، که توئی داور کردارهای جهان .که توئی دادار راستین راستی .)باید توجه کرد که ترجمه شعر از زبانی به زبان دیگر فقط از یک شاعر زبردست ،که به هردو زبان آشنا باشد ،ساخته است . اگر یک شعر حافظ را ما بخواهیم به زبانهای اروپائی ترجمه ساده به مفهوم بی‌معنی و کاهی هم مسخره خواهد شد .واز لطافت و زیبائی وعمق اشعارحافظ اثری نخواهد داشت. ترجمه کلمه‌به‌کلمه گاتاها نیز برای کسی که کاملا "با افکار زرتشت آشناست قابل درک است ولی در هر حال خالی از لطف و زیبائی است .

دراین سرود زرتشت خدا را سرآغاز وسرانجام هستی‌میداند وجودیکه او را نمیتوان لمس کرد ، که با اندیشه و تفکر باید او را دریافت .اگر او را بادیده دل بنگریم نخستین اندیشه‌گری می‌بینیم که انوار آسمان یا همه پدیده‌های طبیعت مظهر آن اندیشه‌گری‌اوست او با نیروی خودش نظام و قانون طبیعت و زندگی را ، که همان اشا باشد ، و منش نیک و باطن نیک اندیش را ، که همان وهومن است ، آفرید و آنها را فروغ راه بشر قرار داد. اوست داور دادگر کردارهای مردم‌گیتی .وجودیست که مظهر نیکی و پاکی و عشق ومحبت است . او نه قهار است و نه جبار ، که نور مطلق است و نیکی مطلق . زرتشت از خداوند که همیشه یکسانست و هیچ‌تغییری‌در او نیست ، یک تقاضای اساسی دارد : باطن ما را با نور مقدست روشنائی بخش.به نظر من این همان اصل کلی است که کلید تکامل بشراست. به خود بازگشتن و بر باطن انسانی خویشتن تکیه کردن . نور خدا جز همان صفات کمالیه حق نیست ،که بعدا" درباره آنها صحبت خواهد شد .اگر باطن و درون بشر بهاین انوار و این صفات‌روشن شود ، به خود بازگشته و انسان الهی خواهد شد . (انسان خداگونه)
سخن کوتاه می‌کنم و یقین دارم هر داور راست اندیش دراین گفته‌ها غور کند در خواهد یافت که کاملترین و عالیترین توجیهی است که یک موحد درجامعه ابتدائی و پولی تئیست سه‌هزار و پانصد سال قبل برای ارائه عظمت پروردگار میتوانسته است ارائه کند .

۳ـ ثنویت در دین زرتشت
دو روح و دو گوهر ازلی

قبلا "تذکرداده شد که به‌اشتباه دین زرتشت را با دوگانه‌پرستی یا دوالیسم ،آلوده کرده‌اند و اتفاقا " آنچه انکیزه این تعبیر انحرافی شده است بنظر من یکی از ظریفترین و جالبترین نکات پیام زرتشت است .

در دو سرود سی‌ام و چهل و پنجم زرتشت به مسئله‌ای اشاره می‌کند که حل آن پیوسته برای خداپرستان بزرگترین مشکل راایجاد کرده است . من قسمت سرود سی‌ام را ابتدا از ترجمه کلمه به کلمه آذرگشسب نقل کرده و برای‌نمونه چند ترجمه از خاورشناسان غربی را نیز با آن مقایسه می‌کنم .

۱ـ ترجمه آذرگشسب (کلمه به کلمه نه ترجمه آزاد)

۱ ـ اکنون سخن میکویم برای خواستاران از این دو پدیده بزرگ که براستی بـرای مرد دانا است .همچنین ستایش به اهورا ونیایش به وهومن را ودانش مقدس بوسیله راستی را (بیان خواهم کرد) تا با درک رسائی به بارگاه فروغ برسید .

۲ ـ بشنوید با گوشهایتان بهترین (حقایق) را ، بنکرید (به‌آنها) با اندیشه روشن بین . دو راه برگزیند هر فرد برای خویشتن پیش از رویداد بزرگ هر یک بدرستی بیدار شوید و این (پیام) را گسترش دهید .

۳ ـ اینک آن دو گوهر که در آغاز همزاد (و در جهان) رویا پدیدار شدند در اندیشه وکفتار وکردار آن دو نیکی و بدی و از این رو دانا راستی را برمیگزیند نه نادان.

۴ ـ و آنکاه هنکامیکه این دو گوهر بهم رسیدند نخست پدید آوردند زندکی و نـا زندکی را و چنین باشد به پایان‌هستی بدترین برای‌هواخواهان دروغ ولی بهترین منـش برای طرفداران راستی .

۵ ـ از آن دو گوهر آنکه هواخواه دروغ بود بدترین کردار را برگزید .راستی راپاک ـ ترین روح (برگزید)آنکه با فروغ فناناپذیر آراسته است و کسیکه با ایمان کامل و کردار درست اهورامزدا را خشنود میسازد (راستی را برگزید) .

۶ ـ از آن دو (مینوی همزاد) راستی را اختیار نکردند هواخواهان دیو زیرا بر

آنان فریب (چون) در شک و تردید بودندفراز آمد بنابر این گرویدند به بدترین‌منش آنگاه با هم بسوی خشم شتافتند تا فنا کنند هستی مردم را .

از بین محققین‌غربی من‌مخصوصا"ابتدا ویدگرن راانتخاب می‌کنم که شاگردنیبرگ ، یکی از خاورشناسانی است که در شخصیت زرتشت شک می‌کند :

۱ ــ اکنون بر آنم که از آن سخن گویم به آنها که مایلند . از آنچه که دانا باید بخاطر سپارد .سرودهــا و دعاهای وهومنه به اهورامزدا و سرود برای آنکه در نور خواهد نگریست ، که بوسیله اشا خوب بیاد سپرد .

۲ــ بشنوید با گوشهایتان بهترین را بنگرید با عقل درخشان . برای اتخاذ تصمیم بین دو کیش هر کس برای خویش.با تامل قبل‌از بحران بزرگ که به سود ما پایان خواهد پذیرفت .

۳ ــ اینک هردوی روانها درآغاز که در خواب عمیق چون دو همزاد شناخته‌شدند . در پندار و گفتار و کردار بهتر و بد هستند بین ایندو آنانکه روشن بین بودند درست بر گزیدند نه کج بینان .

۴ــ آنگاه که این دو روح بهم رسیدند نخست زندگی و نازندگی بنیان نهادند ودر انجام زندگی بد برای‌دشمنان دین خواهد بود ولی بهترین منش برای راستان .

۵ ــ از این دو روح برگزید دشمن دین بدترین کردار را اما پاکترین روان ، که با سخت‌ترین آسمانها جامه بر تن کرده راستی را . و همچنین آنها که با کردارهای درست شادمان در رضایت اهورامزدا می‌کوشند .

۶ ــ بین این دو درست باز نشناختند دیوها ، چه هنگامی که با هم شور می‌کردند اضطراب به‌آنها دست یافت چنانکه بدترین منش‌را برگزیدند پس همه باهم بسوی خشم شتافتند تا بوسیله او زندگی مردم را تباه کنند .

ترجمه دوم از مولتـــون است .

۱ ــ اکنون به‌آنهائی اعلام می‌کنم که گوش شنوادارند ،آنچه را که مرد با فهم باید بخاطر سپارد برای سرود به اهورا و نیایش به اندیشه نیک همچنین برکتی که با انـوار آسمانی است که با اشه باید نظاره شود بوسیله آنکسی که به دانائی می‌اندیشد .

۲ــ باگوشهای خود بشنوید آنچه را بهترین است .بنگرید به‌آنها با اندیشه روشن و بصیر . برای داوری بین دو کیش ، هر کس برای خود قبل از فرا رسیدن پایان بزرگ (انجام بزرگ) در یابید که آن به خوشوقتی ما انجام خواهد یافت .

۳ ــ اکنون آن دو روح اولیه ، که خود را در رویا آشکار ساختند چون دو همزاد ، هستند بهتر دید در پندار و گفتار و کردار .و بین این دو دانا به‌درستی برگزید ، نــه نادان .

۴ ــ و هنگامی که این دو روح همزاد درآغاز بهم رسیدند ، زندگی و نازندگی را

بنیان‌نهادند .و در پایان بدترین زندگی باشد برای پیروان دروغ ولی بهترین منش‌برای آنکه از راستی پیروی می‌کند .

۵ ــ ازاین دو روح همزاد آنکه پیرو دروغ بود بدترین کردار را برگزید . پاک‌ترین روح راستی را برگزید ، آنکه از آسمان‌های پایدار جامه‌بر تن دارد . همچنین آنها که در خشنودی‌اهورا مزدا . با انجام اعمال درست شادمانند .

۶ ــ بین ایندو همزاد دیوان راستی را انتخاب نکردند ، زیرا آنگاه که با هم به مشورت‌پرداختند از خود بیخودی بر آنها چیره شد پس‌آنها بدترین منش را برگزیدند. آنگاه همه با هم بسوی خشم شتافتند تا شاید مردم‌را تباه کنند .

مهمترین این سرود ۵ ــ ۳ است که بطورخلاصه از چند محقق دیگر اقتباس میشود :

هینتس :۳ ــ هر دو روح درآغاز ، آن دو همزاد ،بوسیله یک صورت رویائی خود را آشکار ساختند . آنها در پندار ،گفتار و کردار بهتر و بد هستند بین ایندو دانایان برای خود به درستی برگزیدند ولی نه نادانان .

۴ ــ و درآن هنگام که ایندو روح باهم برخوردکردند بنیان نهادند حیات ونیستی را و در پایان شرورترین به دنبال بندگان دروغ است اما درست پنداران به بهترین‌منش دست می‌یابند .

۵ ــ از این دو روح برگزید پیرو دروغ بدترین کردار را ، اشا اما برگزید روح‌القدس را که آسمانهای پایدارجامه برتن دارد و (بر می‌گزیند)همه آنهائیکه با میل بوسیلهٔ‌اعمال صاف و پاک سعی در خشنودی ایزد دانا دارند .

کلدنــرهات ۵ ــ ۳ / ۳۰ را چنین ترجمه می‌کند .

۳ــ و درآغاز این دو روح‌همزادبودندکه‌بنابرگفته‌خودشان (خوافنا که دیگران رویا و خواب ترجمه کرده‌اند) نیک و شر در پندار و گفتار و کردار نامیده میشوند . بین‌ایندو نیک رفتاران درست انتخاب کردند نه خطاکاران .

۴ــ و چون این دو روح بهم رسیدند حیات ومرگ را پدید آوردند و در انجام برای پیروان راه خطا بدترین زندگی باشد ولی برای پیروان راستی بهترین پاداش وهومنه .

۵ ــ از این دو روح پیرو راه نادرست بدترین را انتخاب کرد برای اعمال خود ولی روح‌القدس حقیقت و راستی را برگزید ، او که آسمان سخت را چون ردا برتن دارد و باآو همه‌آنها که با اعمال‌پاک ودرست مایلند ستایش خود را به پروردگار عرضه کنند ، آشکارا مزدا را برمی‌گزینند .

هومباخ زبانشناس معاصر آلمانی که تحقیقات او از نظرعلم زبانشناسی مورد اعتماد خاورشناسان است خوافنا را رویا وخواب تفسیر نموده واین دوبند را چنین‌ترجمه می‌کند که این دوهمزاد در رویا آشکار شدند و درافکار و گفتار و کردار یکی بهتر بود ودیگری‌بد. از ایندو برمی‌گزیند فریبکار بدترین کردار و پیرو راستی انتخاب می‌کندبرای خود سلامت

بخش‌ترین کوششها را که سخت‌ترین صخره‌ها جامه اوست .

چون ذکر همه ترجمه‌های محققین نه ضروری است و نه ممکن ، برای اطلاع کلی از نظریات آنان در زیر خلاصه‌ای از این برداشتها را ذکر می‌نمایم :

گلدنر بطوریکه دیدیم سپنتامینیتو را روح القدس ترجمه نموده و آنرا با اهورامزدا برابر می‌داند .چون در مسیحیت به روح‌القدس معتقد بوده و اب و ابن و روح‌القدس سه چهره یک واقعیت شناخته میشوند لذا بعضی از محققین غربی دوچار این اشتباه شده و سپنتامینیو را با اهورامزدا یکسان برداشت کرده‌اند .درتفسیر گلدنر اهریمن و اهورامزدا یا سپنتامینیو و انگرمینیو بصورت دوروح از آغاز گیتی در مقابل هم قرارمیگیرند وبااین تعبیر ثنویت دین زرتشت پایه گذاری میشود .

لومل بدون توجه به کلمه خوافنا بند ۳ را چنین ترجمه می‌کند : آن دو روحی که ازآغاز وجود داشته و همزاد شناخته شدند ،هر یک بنابر اندیشه و گفتار و رفتار یکی‌بهتر و دیگری بداست .

لومل نظر گلدنر را درباره همسانی سپنتامینیو و اهورامزدا نپذیرفته و معتقد است که دوروح سپنتامینیو و انگرمینیو یا بنابر تعبیر او ، روح هوشمند و روح شرور ،درمرحله پائین‌تر ازاهورا مزداقرار دارند .او مینویسد : " آنچه نسبت همزاد بودن انگـرمینیو و سپنتامینیو را در کلام زرتشت مشخص میسازد آنستکه زرتشت برای نفوذ بخشیدن وروشن ساختن سخن خویش این مفهوم را بکمک گرفته تا تقارن این دو متعارض و تمایل‌نزدیک اضداد و بلا واسطگی شدید برخورد آنها را توضیح دهد . . . چنانچه به اتکاء یک‌مفهوم مرده و تقلبی از کلمه دو قولو به سادگی نتیجه بگیریم که این دو وجود از یک خـدای نا معلوم متولد شده‌اند ، مسلما " دچار سوء تفاهمی بسیار سخت گشته‌ایم " .

لومل معتقداست که در هیچ جای گاتاها به این دوهمزاد صفت خلاقیت نسبت‌داده نشده‌است و فقط دریک جا آنهم هات ۳۰/۴ آمده‌است "آنگاه که این دو گوهر بهمرسیدند نخست هستی و نیستی بنیان نهادند " و دیگر هیچ . در حالیکه در اوستای متاخر در موقعیتهای فراوان ایندوبه خلق و ایجاد می‌پردازند "

ویدن گرن معتقد است که یسنا ۳۰ منعکس سازنده معتقدات قدیم ایندوگرمانهاست بصورتی دیگر زیرا ایرانیان قدیم معتقد به ثنویت وایو خدای باد بودند . او خداوندی بود که در میان اضداد وجود داشت .او آغاز اشیاء و ستونی بود که زمین و آسمان را بهم مربوط میساخت . آریاها به سه عالم معتقد بودند که وایو رابط و واسط آنها بود . وایـو بدن الوهیت و همچنین بدن انسان اولیه کیهانی بشمار میرفت. روح و نفس انسان اثری بود از نسیم و باد عالم . وایوی انسانی معرف وایوی جهانی است . در ادبیات پهلوی نشان داده میشود که چگونه پس از سه‌هزار سال انسان‌کیهانی زائیده میشود که هر بخش از بدنش معرف‌قسمتی از عالم است . از سر او آسمان ، از پا زمین ، از اشکهایش آب ،

از موهایش نبات ، از احساس او آتش . . . بوجود می‌آید و میکروکرسموس (عالم اصغر) معرف ماکروکرسموس (عالم اکبر) می‌کردد . جهان یک انسان بزرگ است و انسان عالمی کوچک که آنها در مقابل یکدیگر قراردارند . . . ویدن‌کرن معتقد است که چون وایو آریائی دارای دو نهاد متضاد بوددر ذکر دین زرتشت نیز این دو کوهر متضاد انعکاس همان وایوست . او مینویسد :

" به سختی قابل قبول است که زرتشت به این تناقض‌های تئولوژی خود توجه کرده باشد .درهر حال دربیان او هیچ کوششی برای توجیه‌این تناقض و یا لااقل تعبیر و تفسیر آن نمی‌بینیم " .

مولتون معتقداست که انکرمینیو در کاتاها از دو کلمه‌مجزا تشکیل شده است ،ماینیو و انگرا ولی بعدها در اوستا بصورت یک مفهوم درآمده و اهریمن یا اهریمنوش نام کرفته است . اگردقت کنیم منش زشت یک صفت مجرد است و این کلمه‌ایست مشخص کاتاها و ساخته زرتشت . درفرهنگ ایرانی کلمه دروغ (۱) وجود داشته که در سانسکریت دروه (۲) بوده‌است . این کلمه در کاتاها زیاد بکار رفته در حالیکه‌انکرمینیو فقط یک بار در مقابل اسپنته مینیو استفاده شده است (۴۵/۲) . در کاتاها همه جاپیرودروغ‌استعمال‌شده‌ولی‌از پیرو انکره مینیو هیچ اثری‌نیست .این بررسی میرساند که انگرمینیو در مقابل خدا نیست.

مولتون بطوریکه دیدیم تقریبا " شبیه همان ترجمه آذرگشسب را در بیش ازنیم‌قرن پیش بیان‌نموده‌است .او مینویسد با کلدنر در کلمه یما برای همزاد توافق کرده است ولی هنوز درمفهوم خوافنا باهم اختلاف دارند .

مولتون باتوجه به این هات و دیگر مطالب کاتاها معتقد است که بهیچوجه نمیتوان وجود اهریمن را ازکاتاها استخراج کرد واثبات‌نمود که زرتشت به یک‌موجودی‌بنام‌اهریمن معتقد بوده است .از این کلمه که یک‌بار در کات‌ها به این اشاره شده بعدها مغان اهریمن و شیطان یا اکه‌منه (۳) ساخته‌اند . مولتون اشاره می‌کند به کتیبه داریوش در آنجا که می‌گوید اهورا مزدا بمن کمک کرد زیرا من نه فریبکار بودم و نه دشمن (۴) و معتقد است که اهریکه معادل انکره است وکلمه دیکر نیز از دروغ یا دشمن اولیه دراوکه (۵) مشتق شده است . او تائید می‌کند که در اینجا نیز انکره یک‌صفت است .

جکسون مینویسد " دوآلیسم مسلما " در بین‌ایرانیان و حتی آریائیهای هندوایران قبل‌از زرتشت وجود داشته ولی شکل و بیان زرتشت بکلی نو و مختص خود اوست .ثنویت او یک دوآلیسم توحیدی است " .

جکسون معتقد است این دوهمزاد که در کاتاها آمده‌اند "دووجودمستقل‌نیستندبلکه در رابطه با هم موجود بوده و مخلوق اهورامزدا میباشد " .

دکتر کارتر مینویسد " اهریمن یا انگرمینیو برترین امیری در بین ارواح شریراست .

۱- druj ۲- druh ۳- Akamanah

۴- naiy ahrika naiy draugana aha ۵- drauga

او خالق شر و زشتی و مقابل و رقیب اهورامزداست در حالیکه اهورامزدا فقط نیکی خلق می‌کند . کارتر با اشاره به یسنا ۳۰ نتیجه می‌گیرد که اهریمن از ازل با اهورامزدا وجود داشته است . جالبست که کارتر خود معتقد است که فقط یک خدا در گاتاها وجود داردو تعجب می‌کند که چرا دار مستتر به زرتشت شخصیت اسطوره‌ای داده و او را با زرتشت اوستای متاخر اشتباه کرده است !

شدر معتقداست که‌مقابل قرار دادن نور وظلمت و اهورا مزدا و اهریمن‌ساخته‌اوستای پس‌از زرتشت بوده و از یک طرز تفکر مربوط به جهان در مورد اضداد اولیه نور و ظلمت ، خدا و شیطان ، اورمزد و اهریمن سرچشمه گرفته است درحالی‌که زرتشت تضاد را در راستی و دروغ ، منش نیک در مقابل منش زشت اعلام می‌کند . رفته رفته خدایان قدیمی که‌توسط زرتشت طرد شده بودند و در بین مردم نفوذ داشتند مجددا" به عقاید مذهبی‌رخنه‌کرده و با آنها روایات مذاهب طبیعی و شبانی قدیم درباره خلقت ، پایان جهان ،آمرزش . . . جای خود را باز می‌کند .

بارتولرمه‌معتقداست که اصطلاح خدا و شیطان در مقابل هم ساخته اوستای منحرف است زیرا زرتشت‌برای آنکه خدایان قدیم ایرانیان را از خاطرشان خارج ساخته و آنها را به یک خدای واحد متوجه سازد ، خدایان قدیم یا دئو را به خدایان دروغ یا بت ،تنزل داد و اهورا مزدا را در مقابل خدایان کاذب یا بتها قرار داد . اما بعدها که مذهب از مسیر اصلی بکلی منحرف شد ،این تقابل بصورت خشن در آمد و خدا و شیطان در مقابل هم قرار گرفتند .

بارتولرمه در باره توجیه سپنته مینیو وانگره مینیو چنین نظر می دهد که‌زرتشت‌دو دنیای حقیقت و دروغ را مطرح ساخته است‌که چون عوالم نور و ظلمت از هم متمایزند . این‌دوجهان از ابتدای حیات درکنار هم بصورت قلمرو ارواح‌پاک وشریر وجود داشته‌اند . این جفت همزاد از ازل با هم در حال منازعه بوده و برای افزایش قدرت خویش‌به‌تکثیر پیروان خود می‌پردازند . بهمین جهت در گاتاها آمده که دیوان هنگامیکه به مشورت پرداختند خود را به دست فریب سپردند تا جانب روح شریر را بگیرند .

زولستر مینویسد " پیروان زرتشت در قرون بعد درک آشکار و صحیح جملات گاتاها را بمقدارزیاد از دست‌داده بودند . آنها اهورا مزدا را با روح نیکی‌ها همسان قرار داده و در روح زشتیها رقیب او را مجسم ساختند ، در حالیکه خود زرتشت روح‌القدس را هرگز با خداوند دانا یکسان ندانسته بلکه مخلوق او توجیه کرده است که مرتبه‌ای نظیر پاکان جاودان (اشه اسپنته) داشته است " . او همچنین مینویسد :

" زرتشت مایل است همه‌جانداران را به این انتخاب بین خیر وشر رهنمائی کند ، همانگونه که نمونه‌وار توسط اولین همزاد انجام شده است (۳۱/۳) . هیچکس نمیتواند از مسئولیت خود شانه خالی کند ،مرد یا زن (۴۶/۱۰) ،غنی یا فقیر ۴۷/۴ . آنکه انتخاب

خود را نموده است میتواند به آزادی دربارهاش سخن گوید و بر طبق آن انتخاب رفتار نماید ".

زولستر مینویسد زرتشت در ۲۸/۲ از دو عالم استخوانی (مادی) و اندیشهای (روحانی) سخن میگوید . در گاتاها این دو باهم ضد و دشمن نیستند بلکه یک هارمونی و هم آهنگی بوجود می‌آورند . اما زرتشتیان بعدی از این دو یک ثنویت‌متضادی ساختند که در سراسر جهان حاکمست .من روحانی انسان درگاتاها آن بخش ازاوست که دستورات الهی را دریافت می‌کند۱۳/ ۳۲ و۴۶/۷ و پس از آن که به‌آزادی بین بد و خوب یکی را برگزید ،مطابق آن روش فکرخواهد کرد۴۹/۵ ، ۲۱–۵۱/۱۹ و سخن خواهد گفت ۴۸/۴ و رفتار خواهد کرد ۳۱/۲۰ ، ۴۸/۴، ۵۱/۲۱ کردار و گفتار انسان با پاداش همراه است ۴۳/۵ ، حتی در این زندگی پیروان راستی به پاداش میرسند ۴۳/۱ و همچنین پیروان دروغ ۴۴/۱۹.

میلز معتقداست که زرتشت درتوجیه شر وخیر وتضاد آنها به شاهکاری‌موفق گردیده کههیچکس تاکنون به‌آن دست‌نیافته‌است .زرتشت فرشتگان راموجودات فیزیکی بابالهای فانتزی ، آنگونه که در افسانه‌ها و اشعار بیان شده ، توجیه نمی‌کند . بلکه عالیترین آنها صفات خداوندی و در مرحله پائین‌تر ، اصول اساسی میباشند که‌حیات را از حرکت‌بسوی فاجعه و بحران نجات می‌بخشند . . .

شرارت و زشتی که اینهمه‌مورد هراس است درمکتب زرتشت بصورت یک‌حلقه‌زنجیر ضروری در ساختمان علیت جهان توجیه می‌گردد . با در نظر گرفتن اراده‌آزاد انسان ، این عامل چون محرکی در حیات تأثیر می‌گذارد .

زهنر این دو گوهر را به دروغ و راستی تعبیر نموده و مینویسد :

" دین زرتشت مذهب اراده‌آزاد است به عالیترین وجه . هر انسان دیر یا زود با این واقعیت روبرومیشود که بین دروغ و حقیقت یکی را آزادانه برگزیند " . . . اوهمچنین مینویسد "بغلط این‌برداشت پیش‌آمده که چون‌در۳–۴۷/۲اهورامزدا پدراسپنته‌مینیوست ، و چون در یسنا ۳۰ روح پاک و روح خبیث دوقلو میباشند ، پس‌اهورامزدا پدر هر دواین دوهمزاداست ، برداشتی که کاملا" با روح و قالب روحانی گاتاها مخالف است .این نتیجه به ظاهرمنطقی ولی در واقع پوچ ونادرست از اینجهت حاصل شده که ما میخواهیم‌درباره دکترین زرتشت و تعلیما[illegible] بر پایه استانداردهای تثبیت شده بوسیله مکتب ارتودوکسی دوآلیستی ، که مد[illegible] رتست وضع گردیده است ، قضاوت کنیم . دلایل بسیاری‌در دست است که [illegible] اتکا بر آنها چنین برداشتی را نفی کرد .

اولا" غیر قابل انکار است که در بسیاری از جهات ، مثلا" قربانی چارپایان ، برداشتها و آداب و رسوم متاخر به شدت مخالف تعلیمات پیمبراست . ثانیا " ترادیسیون بعدی اهورا مزدا را با روح‌القدس یکی میداند در حالیکه در گاتاها اهورامزدا صریحا "

خالق اسپنته‌مینیواست. ثالثاً "در اصول پس از زرتشت اهورامزدا را که باروح‌القدس یکسان است ، با نور و روح شرور را با ظلمت برابر میدانند ، در حالیکه گاتاها نور و تاریکی را مخلوق خدا توجیه می‌کند نه خود خدا . . . بالاخره پس از شرح مفصلی نتیجه می‌گیردکه همه‌این اشتباهات نتیجه دوآلیسم خشک مذهب ساسانیان است که دو اصل ازلی و مجزا بنام خوب و بد را بوجود آورد و آنها را در قالب خداوند و اهریمن مجسم ساخت .

هرتل : سپنتامینیو و اهورامزدا را یکی دانسته وبرادر دوقلوی انگره‌مینیو یا خدای شر وزشتی توجیه می‌کند .ولی در ضمن معتقد است که در گاتاها غیر از اهورا مزدا خالقی وجود نداشته و اهریمن هرگز خلق نمی‌کند .

کیگر : مینویسد " دکترین زرتشت مسئله دو نیروی فاعله را که مظهر نیکی محض و بدی و زشتی مطلق است به طرز کامل و بارزی تشریح نموده است ولی‌متاسفانه‌از زمان حمله اعراب به ایران و جلای وطن زرتشتیان به هندو سرزمین چین ، دشمنان این دو گانگی را به دوگانه‌پرستی تعبیر کرده‌اند و اهریمن را در مقابل اهورا مزدا قراردادند در حالیکه توحید و اهوراپرستی زرتشتیان در سراسر اوستا و یشت‌ها مشهوداست و همین یکتاپرستی ویژه است که همچون ستاره‌ای تابناک برچهره درخشان این آئین می‌درخشد"

مارتین هاوک یکی از اولین کسانیست که به صراحت اشتباه معتقدین به‌تنویت‌دین زرتشت‌را اعلام کرد و متوجه این واقعیت شد که در گاتاها هرگز اهریمن در مقابل اهورا مزدا نبوده و تنها خالق اهورامزداست . سپنته‌مینیو و انگره مینیو دو قدرت سازندگی و تخریبی خداوندند که موجد ظهور پدیده‌های جهانند و چون شب و روز قابل تجزیه نیستند . او مینویسد :

"وجود یک روح شریر هم‌سنگ اهورامزداو درمقابل او با آئین زرتشت‌کاملا "مخالف است ".

اومعتقداست که باگذشت روزگار وتحریف عقاید این دین دستخوش تغییر وانحراف گردید و رو بفساد گذاشت . در اینحال اسپنتومانیو با اهورامزدا یکسان تصور شدو انگره مانیو در مقابل آن و این دو بصورت دو پدیده متصل‌توجیه شد و با این برداشت ثنویت بوجود آمد که در نخستین فرگرد وندیداد بخوبی دیده میشود . در یشتها نیز چندگانه پرستی آریائی بار دیگر جلوه گر شد . عکس العمل این دوگانه‌پرستی باعث تقویت آئین زروان ، که نوعی یکتاپرستی‌بود ، گردید . آئین زروان در دوران ساسانیان رواج کامل یافت بطوریکه بسیاری ازمحققین زروان‌گری را با دین زرتشت اشتباه‌نموده وآنها را یکی گرفتند و زروان اکرنه (۱) را که مغان غربی به‌آن معتقد بودند ، در دین زرتشت وارد کردند ".

هنینگ : مینویسد هر متفکری که در باره خدای مهربان و نیک فکر می‌کند فورا"

۱- Zarvan Akarna

این سئوال به‌خاطرش میرسد که پس بچه‌دلیل درجهان اینهمه بدی و زشتی وجوددارد؟ چون زرتشت متفکری بسیارعمیق‌بود که برهمه مردمان شرق در تفکر برتری داشت ، پاسخ او به این سئوال نیز بسیار مبتکرانه و بدیع بود ، که او خود اندیشمندی بدیع است . دوآلیسم زرتشت ، که در مقابل خداوند یک روح شریر مشغول کار است و با او در مبارزه و بالاخره خداوند پیروزخواهد شد ، عکس‌العملی‌است در مقابل مونوتئیسم . هر صاحب عقلی به این واقعیت متوجه‌میشود که برداشت زرتشت بسیارمعقول‌تر است تا مولف کتاب هیوب (ایوب) که وقتی به این‌اشکال بر می‌خورد پاسخ می‌دهد "برای انسان شایسته نیست تا راه‌و رسم قادر مطلق را بشناسد " .

دکتر پور والا مینویسد : "زرتشت درباره‌دوگوهر موعظه کردولی فلسفه او بهیچوجه مفهوم ثنویت نداشت . این دوآلیسم در حقیقت در مراحل بعدی که دین توسعه یافت در آن نفوذ کرد . اما در زمان خود معلم دین و در کلاسش ایده‌ای که طرح میشود بطور قطع و یقین ثنوی نیست " . پوروالا از ۳۰/۱ و ۴۱/۹ نتیجه می‌گیرد که این دو عنصر سپنته‌مینیو و انکره‌مینیو مخلوق‌مزدا میباشندنه مستقل از او . آنها خود مخلوقند و هرگز خلق نمی‌کنند . آنها دو صورت مختلف خلقند که مرگ و زندگیست و دو مرحله اعمال قدرت الهی که دائم با هم در حال نزاعند، در حالیکه پیوسته باهمند .

آذرگشسب در تفسیر این هات مینویسد " هات ۳۰ را میتوان در حقیقت‌شاه فصل گاتاها و یا آنطور که استاد محمدمقدم گفته‌اند" بنیان دین زرتشت "نام‌گذاشت. زیرا دواصل مهمی که درآئین زرتشت برروی آن بسیار تکیه شده‌است در این فصل‌بخوبی توضیح و تشریح گردیده . این دو اصل عبارتند ازسپنتامینیو و انکره مینیو یا خیر وشر . دیگری آزادی عقیده و بیان و آزادی اختیار مذهب و راه نیک و بد زندگی ". آذرگشسب در تفسیر ۳۰/۳ مینویسد :

" این دو گوهر یعنی نیکی و بدی مینوی‌اند و با اندیشه بستگی دارند زیرا سنجش نیک و بد با انسان است و وجود خارجی ندارد . این دو ازآغاز با هم جفت و همزاد بوده و در عالم اندیشه و رویا پدید آمدند . دو فروزه نیکی و بدی از آغازدر نهاد آدمی وجود داشته و در اندیشه و گفتار و کردار هویدا می‌گردند . بعبارت دیگرسر چشمه و بنیاد تمام‌گفتار و کردار نیک و پسندیده و یا زشت و پلید اندیشه انسان است . اگر فکر آدمی خوب و پاک باشد طبعا "گفتار و کردار نیز خوب خواهد شد وهرگاه اندیشه انسان پلید وناپاک باشد گفتار و کردارناشایست و زیان‌آور خواهد گردید . اندیشه‌انسان است که بهشت و دورخی بوجود خواهد آورد . در نظر شخص نیک اندیش همه چیزخوب و زیبا جلوه خواهدکرد ولی درنظر شخص کج خیال بهشت در نظرش چون جهنم ناراحت کننده و عذاب آور خواهد بود . پس خوب و بد و زیبائی و زشتی بستگی به طرز تفکر و اندیشه شخص دارد و از نهاد و مغز او سرچشمه میگیرد و هیچ ارتباطی به آفریدگار توانا

ندارد . . .خداوند به انسان نیروی اندیشه و تمیز نیک و بد داده است تا در گزینش نیک و بد عقل خود را بکار برده و راه را از چاه بازشناسد . کسانیکه زرتشتیان را به دوگانگی متهم میسازند و اهورا مزدا واهریمن را در برابر هم قرار میدهند باید به این بند یسنا توجه نمایند تا بفهمند پیمبربزرگ‌ایران‌نیک وبد را زائیده اندیشه بشر دانسته و آنها را دوگوهر همزاد و لاینفک شناخته است‌و اهورامزدا را تنها پروردگاردانای مطلق وسرچشمه تمام نیکوئیها و سزاوار ستایش و نیایش و هیچگاه او را رقیب اهریمن نمی‌شناسد ".

باتحلیل نظریات اوستاشناسان به این نتیجه‌میرسیم که اغلب قریب به اتفاق‌آنان با این نظریه ،که دین زرتشت یک مکتب دوآلیستی‌بوده که جنگ اهریمن و اورمزد رامطرح ساخته است ، موافق نیستند . قلیلی هم‌که ثنویت پیام زرتشت را می‌پذیرند کوچکترین دلیلی از گاتاها ارائه نکرده بلکه به اوستای متاخر متکی میشوند . ولی آنچه‌جای تعجب و تاسف است آنست که اغلب ستایشگران افکار زرتشت هم در این مورد دوچار اشتباه شده و در تائید توحیدی بودن پیام زرتشت به‌مسائلی متکی میشوند که اصولا " به گاتاها ارتباط ندارند .قبل ازبحث در این مورد به توضیحی درباره زروانیسم می‌پردازیم.

زروانیسم

دریونان باستان به خدائی معتقدبودند بنام کرونوس باخرونس(۱) که بمعنی‌زمان است . کرونوس اولین فرزند میتانهاست که عبارت بودنـد از فرزنـدان گه‌آ (۲) یا زمین واورانوس (۳) یا آسمان .این گروه خانواده خدایان‌یونانی را تشکیل میدادند . کرونوس باخواهرخود رآو(۴) ازدواج کرده و از او زئوس بزرگترین خدایان یونانی ودیگر خدایان چون پوزئیدن(۵) حادس(۶) ، دمتر(۷)هرا(۸) . . . . متولدمیشوند .کرونوس راخدای زمان نیز مینامیده‌اند .

اولین باری که به نام خدای زمان در بین ایرانیان اشاره میشود قرنهای متمادی از ظهور زرتشت گذشته است . در وندیدادفرگرد ۱۲/۱۹ اهورامزدا به زرتشت خطاب میکند که ثواش‌خواداتا(۹) یا فضای خودآفریده و زروان اکرنه(۱۰) یا زمان بی‌کرانه ، و دیو ، ایزدباد را ستایش کن .

زروان یا زمان بی‌کرانه یکی از ایزدان اوستا است ولی در زمـان ساسانیان و سپس تحت‌تاثیردین مانی به خدای بزرگ وآفریدگار اصلی مبدل‌میگردد . بطوریکه درمینوخرد آمده‌است "همه کارهای‌جهان وابسته به اراده و خواست زروان است‌که‌دوران‌فرمانروائیش

۱ – Chronos ۲ – Gea ۳ – Wranus ۴ – Rhea
۵ – Poseidon ۶ – Hades ۷ – Demeter ۸ – Hera
۹ – Thwashkhvadhata ۱۰ – Zaravana Akarna

بی‌نهایت بوده وقائم‌به ذات خود میباشد (فصل ۱۰/۲۷) " . در مینوخردکمال ونتیجه خلقت‌اورمزدتابع‌رحمت وبرکت زروان یازمان‌لایتناهی‌گردیده‌است . در اوستا زروان (۱) و در پهلوی زوروان بمعنی زمان است .

برخی ازمحققین‌معتقدند که خدای زمان ازخدایان قدیم‌آریائیان است که درودها بنام مهاکاله(۲) ازآن یادشده است این کلمه بمعنی زمان‌بی‌کرانه میباشد .شیوا دارای القاب مختلفی است که یکی ازآنها کاله یا مهاکاله است .

نیبرگ معتقد است که مغان مادی پیش از قبول آئین زرتشت زروانی بوده‌انـد . در کتیبه‌ای ازآنتیوخوس(۳) اول ازاعقاب سلوکیدها ، نام خدایان ایرانی معادل‌خدایـان یونان ذکر شده است . زئوس معادل ارومازوس و اپولون معادل میترس (میترا) ۰۰۰۰۰و زروان معادل خرونس آپئی‌رس(۴) آمده است .

ارتباط دین زرتشت باعقاید زروانیستی ابتدادرگزارشهای مسیحیانیکه مورد تعقیب زرتشتیان قرار گرفته بودند دیده شد و سپس توسط نویسندگان اسلامی تبلیغ گردید .

بطوریکه لومل مینویسد قدیمیترین‌اثری که زروانیسم را بامکتب‌زرتشت مربوط میسازد از یک یونانی بنام اودموس رودیوس(۵) است که شاگرد ارسطو بوده است . امـا بطـور مشروح اولین بار یک کشیش مسیحی‌از کلیسای ارمنی بنام ازنیک(۶) در ردعقاید مغان رساله‌ای نوشته که درآن زروانیسم را مطرح ساخته است . او مینویسد :

مغان گویند پیش از آنکه آفرینش شود و آسمان و زمین و مخلوقات بوجود آیـد در بسیط‌هستی وجودی حقیقی پدیدارشد که زروآن(۷) نام داشت و فریابخت و تقدیرنیز خوانده میشد . او مدت هزارسال قربانی داد و عبادت کرد تا دارای فرزندی شود بنـام ارمیزت(۸) (اورمزد) تا زمین و آسمان و آنچه درآنهاست بیافریند . چون هزار سال سپری شد دردلش شک و تردید راه یافت که آیا این قربانی‌هاو رنج وعبادتم به‌ثمرخواهد رسید یا نه و من دارای فرزند موردنظرم ارمیزت خواهم شد ؟

هنگامی که این اندیشه تردیدآمیز در خاطرش میگذشت نطفه ارمیزت و اهریمن در رحم مادرشان بسته میشد . ارمیزت در اثر قربانی‌ها و اهریمن در اثر شک و تردیدی کـه کرده بود .

هنگامیکه زروان از حال توامان در رحم مادرشان آگاهی یافت باخود گفت هرکدام ازاین دو که زودتربیرون آیدپادشاهی جهان را به اوخواهم‌داد .اورمیزت از این اندیشه پدرآگاهی یافت و او را برای برادرش اهریمن فاش ساخت . آنگاه اهریمن به زودی شکم مادر را شکافت و خود رادربرابرزروان نمایان ساخت . زروان پرسید توکیستی؟ اهریمن

۱- Zrvan ۲- Mahakala ۳- Antiochos
۴- Chronos Apeiros ۵- Eudemus Rhodios ۶- Eznik
۷- Zerouan ۸- Ormizt

پاسخ داد من فرزند تو هستم . زروان گفت پسر من باید درخشنده و دارای بوی خوش باشد در حالیکه تو تیره و بدبوی هستی . در همین هنگام ارمیزت نیز بیرون آمد و در برابر پدر ایستاد . زروان او را نورانی و خوش بوی دید و دانست که پسرش این پیکر تابان است که برای تولدش اینهمه قربانی داده‌بود . سپس از چوب مقدسی که در دست داشت (برس من) دسته‌ای به او داد و گفت تا کنون من برای تولد تو قربانی میکردم و از این پس تو بایستی برای من قربانی کرده و فدیه دهی (قربانی چون مذهب ودیک هسته دین مغان بوده است) دراین هنگام‌اهریمن نزد زروان ایستاد و گفت تو عهد کرده بودی که هریک از ما زودتر بیرون آید و برتو نمایان شود شاهی جهان رابه اودهی اینک براین پیمان بایستی مرا شاهی بخشی . زروان او را خطاب کرد و گفت ای موجود پلید نه هزار سال از فرمانروائی جهان رابه تومی‌دهم اما پس از آن فرمانروائی عالم از اورمیزت است . . . . آنگاه آفرینش شروع شد و آنچه را که اورمیزت می‌آفرید خوب‌بود و آنچه راکه اهریمن می‌آفرید زشت و زیان‌آور بود (ترجمه ترکیبی است از ویدن‌گرن و روایت هاشم رضی) .

این روایت بسیار شبیه برداشت مانویان است از زروان که قبل از ازنیک میزیسته‌اند و به احتمال قوی از زروانیسم به حد زیادی متاثر شده بوده‌اند . مانی ترکیبی ازمذاهب روستائی ، مسیحیت و بودائی بوجود آورد و دین خود را برآن پایه نهاد . در مکتب‌مانی نیز زروان خدای ازلی بود . مانویان به ایزدان و دیوان معتقد بوده و پیشوای‌دیوان را آزیا اهریمن می‌خواندند .آزدر اوستای متاخردیوی است ازسپاه اهریمن . بزرگترین‌خدای نور و نیکی در مذهب مانی زروان و فرزندش هرمزد بود آنها نیز به افسانه‌ای نظیر آنچه ازنیک روایت کرده‌است متکی میشدند .هاشم رضی محقق ایرانی در نوشته خود افسانه، مانویان را چنین نقل می‌کند :

درآغاز جهان ما نبود ، تنها دو گوهر وجود داشت ،گوهر روشنائی وگوهرتاریکی . گوهر روشنائی زیبا ونیکوکار ودانابودو گوهر تاریکی زشت وبدکار ونادان . قلمروروشنائی درشمال بود و پایان نداشت و قلمروتاریکی درجنوب بود و به قلمرو روشنائی می‌پیوست . شهریار جهان روشنائی زروان بود وبرجهانی از فروغ و صفا و آرامش حکم‌میراند . دراین جهان مرگ و بیماری وتیرگی و ستیز وجود نداشت و همه نیکی و روشنائی بود . در جهان تاریکی آز ، دیو بدخوی‌بدنهاد فرمانروائی داشت . قلمرو آز به دیوان پلید و بدکارو ستیزه‌جو آکنده بود . این دوعنصر جدا میزیستند و جهان روشنائی ازآسیب دیوان عالم ظلمت درامان بود ، تا آنگاه که حادثه‌ای روی داد . روزی آز در حین حرکات دیوآسایش به جهان روشنائی برخورد . عالمی دید روشن و زیبا وآراسته .خیره‌شد ودل در نور بست و درصدد برآمد تا جهان روشنائی راتسخیر کند و گوهر نور را در بر گیرد .پس با گروهی از دیوان به جهان روشنائی حمله برد . زروان شهریار جهان روشنائی آماده نبرد نبود .

برای جنگ بادیوان و بازداشتن آنان دوخدای دیگر از خود پدید آورد .ازاین دو هرمزد را که خداوندی جنگ آزمابود برای راندن دیوان فرستاد .هرمزد پنج عنصرنورانی ،آب ، باد ، آتش و نسیم ونور راسلاح جنگ کرد . آب وبادو نسیم و نور را به خود پوشید وآتش را چون تیغ بدست کرفت و به نبرد دیوان شتافت . اما آز بدکیش زورمندبـود و یـاران فراوان داشت . آز درنبرد چیره شد و هرمزد شکست دید آز و دیوانش پنج عنصر نورانی را که به جای.فرزندان هرمزد و سلاح وی بودند بلعیدند وهرمزد مغلوب و بی‌یاور در قعر تاریکی مدهوش افتاد .پس از زمانی هرمزد بخود آمد و خویشتن را مغلوب وبی‌کس و یاور یافت . از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و مادر خویش را که یکی از خدایان و آفریـده زروان بود به یاری خواست . " خروش" هرمزد جان کرفت و از پایگاه دیـوان تا بـارگاه خدایان را دراندک زمانی پیموده وپیام هرمزد را به‌مادر رساند .مام هرمـزد نزد زروان رفت و سر فرود آورد و کفت ای شهریارجهان روشنائی ، فرزندم هرمزد را یاری کـن کـه شکسته و بی‌یاور در دست دیوان اسیراست .آنکاه زروان برای رهائی هرمزدخدایان دیکر ازخود بوجود آورد .مهرایزد نیرومندترین این خدایان بود .مهرایزد برای نجات هرمزد به مرز جهان تاریکی روان شد وی را دا داد . چون از هرمزد پاسخ شنید برای پیکار بـا دیوان پنج فرزند ازخود پدید آورد که جنکاورترین آنها ویس بدبود ویس بد سلاح‌پوشید و به فرمان مهرایزد به پیکار دیوان رفت و به زودی آنها را درهم شکست و در زیرپا نرم کرد و پوست از تنشان جدا ساخت . بسیاری از دیوان را نیز در آسمانها به زنجیر کشید . آنکاه مهرایزد به بنای جهان ماپرداخت .یازده آسمان را ازپوست دیوان‌ساخت .از کوشت ایشان هشت طبقه زمین و از استخوان آنها کوه‌ها پدید آمد . . .

در این افسانه دیده‌میشود که چکونه معتقدات اوستـائی ، زروانیسـم ، میترائیـسم باهم درآمیخته‌و معجون ناموزونی بوجودآورده است من مخصوصا " به ذکر این دو اسطوره پرداختم تاخوانندکان توجه کنند درحدود دوهزارسال پس از زرتشت ،هنکامیکه ایرانیان با تمدنهای درخشان و علم و فسلفه یونان ، روم ،مصر ،کلده وآشور آشنائی یافته‌وخود پایه‌کذار تمدن بزرکی شده‌بودند ، درصحنه عقاید مذهبی هنوزتاچه حد بدوی و ابتدائی فکر میکرده‌اند . فقط با توجه به شکل مذاهب آن دوران میتوان به خلوص و عظمـت پیام زرتشت پی برد (۱) .

بسیاری از نویسندکان اسلامی زروانیان را یکی از فرق زرتشتیان که آنها را مجـوس مینامیدند ، بیان کرده‌اند .شهرستانی مجوسیان رادهری نامیده و اعتقادبه زروان را پایه

---

۱ ـ پس از تحلیل مسیحیت خواهیم دید که حتی در اوج تمدن روم نیز معتقدات مذهبی برهمین پایه‌هابنا شده‌بوده است و حتی پس از رنسانس وتحولات عظیم‌علمی قرن بیستم بازهم درعرصه ادیان کلیسائی اسطوره‌هاحاکم است‌تاواقعیتهای‌مربوط به زندکی‌اجتماعی مردم . بشردر طول هزاران سال اسطوره‌پرست‌کردیده و دین بدون اسطوره راهضم نمیکند .
←

دین آنها دانسته است و افسانه‌ای شبیه به آنچه ذکر شد بیان مینماید با این اختلاف که زروان نه‌هزار و نود و نه سال زمزمه کرد تا او را پسری متولد شد بنام اورمزد . . .

این روایات میرساند که در زمان ساسانیان معتقدات زرتشتیان با زروانیسم آمیخته شده بوده است . برای ارائه تاثیر زروانیسم در عهد ساسانیان بـه مهرنرسی صدراعظـم پادشاهان ساسانی یزدگرد اول ، بهرام‌پنجم ویزدگرددوم اشاره میشود که در زمان بهرام مقام‌موبدان موبد را نیزداشت و نام پسر ارشد خود را زروان دات نامیده بود . این کلمه را زهنر قانون زروان ترجمه نموده ولی آفریده زروان و یارزوان داده بهتر است .

بنا بر مدرکی که از الیزئوس(۱) کشیش مسیحی بدست آمده در زمان یزدگرد سوم زروانیسم مذهب رسمی دولت ایران بوده است . لومل این مدرک را معتبر نمیداند و در صحت آن تردید می‌کند ولی بیشتر محققین تائیدمی‌کنندکه ذات سپرم (۲)موبدموبدان سیرکان در زمان ساسانیان زروانیست بوده است .

امروزه به‌یقین ثابت‌شده است که دین زرتشت کوچکترین ارتباطی بازروانیسم ندارد و همانگونه که اغلب خرافات آریائیان بتدریج دین مزداپرستی را آلوده ساخت و بنـام مذهب زرتشتی درجامعه‌ایران رواج یافت زروان‌پرستی نیزتوسط مغان زروانیست‌واردمذهب ایرانیان شد .

لومل پس از یک تجزیه و تحلیل رابطه زروان‌پرستی وپیام زرتشت را قاطعانه مردود دانسته و مینویسد غیرقابل تصور است که زرتشت باچنین اعتقـادی بـه اهورامزدا او را مجددا "از مقام خود ، حتی تئوریکمان ، عزل کرده باشد .درحالیکه می‌بینیم او همیشه به یک اصل اساسی تکیه میکند که تنها به این خدا خدمت نموده و او را پرستش کند .تمـام فکر و احساس و درون او ازاین آفریدگار پرشده ،بدون آنکه در فرض وگمان خود نیزوجود برتری او را از این اعتقاد منحرف سازد . مفهوم آزادی و اختیار که در گاتاها تا این حد شایان اهمیت و ارزش است ، کاملا "خلاف عقیده به زروان است‌زیرا در غیر اینصورت دو گوهر اولیه به اجبارخوب وبد متولد میشدند واختیارمفهومی نداشت .اوبالاخره مینویسد " در سراسر گاتاها نه آنجا که از مشخصات این دو همزاد سخن گفته میشود و نه در جای دیگر از پدر دوقلوها ذکری بمیان آمده است . نه در گاتاها و نه حتی در اوستای متاخـر نامی از این موضوع برده شده است که برفراز اهورامزدا وجود دیگری باشد و نه در بیان

کلیساها نیزدرطی قرون و اعصار برای این مردم غذای روحی تهیـه کرده‌انـد . کافیست ترجمه‌های گاتاها را از مارتین هاوک تا هومباخ و حتی برداشتهای افراطی نیبرگ و ویدن گرن . . . را با سرودهای ریگ ودا ، وندیدا ، بن دهش ، . . . . مذهب مانی ، تورات انجیل و بخصوص مکاشفه یوحنا . . . مقایسه کنیم آنوقت درخواهیم یافت که چرا دیـن عملی زرتشت که وابسته به زندگی واقعی است و از تسبیح و سجاده و دلق یکسره بریده و به خدمت خلق پرداخته ، در گهواره مرده است ؟

۱ – Elisaeus

۲ – Zatspram

اوستای متاخر از زروان و یا از چنین وجودی ، حتی سایه‌وار ، سخنی گفته شده است" .
شدر معتقد است اسطوره زروان کاریکاتوریست که مسیحیان برای مسخره ساختن دین ایرانیان اختراع کرده‌اند و این اساطیر را باید بکلی بی‌اساس تلقی کرد .

در اوستای متاخر نیز از زروان سخن گفته شده ولی او یک ایزد درجه‌دوم است نه خالق اهورامزدا . باوجود این باید پذیرفت که اسطوره جنگ اورمزد واهریمن و موجوداتی که مخلوق اهریمنند تاثیر معتقدات زروانیستی است . در اوستای متاخر اهریمن خالق همه بدیها و جانوران موذیست (ویسپرد و وندیداد) یعنی او در کنار اورمزد به آفریدن می‌پردازد . اهریمن به کمک دیوان که دستیاران او باشند ، به اعمال زشت وشرارت‌بار میپردازد و اورمزد با کمک فرشتگان وایزدانش به‌خلق مخلوقات‌سودمندونیکنام‌مشغولست. دو لشگر اهورائی و اهریمنی پیوسته در حال نبردند و پیروان زرتشت در صف سپاهیان اورمزد با پیروان اهریمن ولشکریانش مبارزه می‌کنند و بالاخره لشگر نور یا سپاه اورمزد بر لشگر ظلمت یا اهریمن پیروز خواهد شد . در بوندهش آمده است "مدت‌سه‌هزارسال طول عالم‌فروهر (فروشی) یا روحانی بوده است . پس از انقضای این مدت جهان فروهرصورت مادی بخود گرفته است . این دوره‌نیز سه هزار سال دوام داشت . آنگاه اهریمن به تباه نمودن جهان خاکی پرداخت و رنج و آسیب بیافرید و ناخوشی و مرگ و جانوران زیان‌آور پدید آورد و به ضد آفرینش نیک اورامزدا تیرگی آغاز کرد . . . . "درجای‌دیگرآمده " اورمزد به روح تبهکار گفت زمانی را معین کن تا با آن بتوانیم پیکار را تا نه هزار سال تمدید کنیم زیرا میدانست که با گذشت زمان اهریمن بی‌قوت و ضعیف میشود ."

محققین اسلامی نیز اعتقاد به اورمزد و اهریمن یا خدای نیکی و زشتی را از اصول عقاید زرتشتیان دانسته‌اند . الغزالی فقیه مشهور اسلامی در باب دین مغان مینویسد " مغان نورمطلق رامیپرستندکه شامل تمام‌انواراست . آنهامعتقدندکه آن خدای‌جهان‌است. و همه نیکی‌ها به او نسبت داده میشود . ولی چون می‌بینند که در جهان بدی هم وجود دارد نمی‌خواهند آنها را به خدای خود نسبت داده و مایلند خداوند را از شر بدور نگاهدارند . پس جنگ بین نور وتاریکی رامطرح میسازند و اصل جهان را به ایندو منسوب مینمایند و آنها را گاهی خدا و اهریمن می‌گویند .

البغدادی درباره دین مغان اشاره‌میکندبه فرقه‌ای که‌معتقدند خداوندخالق اهریمن است ولی پس از آفریدن او کارهای جهان را بین خود تقسیم می‌کنند . هرچه پاک و نیکوست از خداست و هرچه زشت و پلید از اهریمن .

مشکل خیر وشر ، دروغ و راستی ، ذلت و قدرت ، فقر و ثروت ، شادی و درد . . پیوسته انسان رابخود مشغول داشته و بخصوص مومنین به خدای عادل و یکتا را دچار تردید و تزلزل ساخته است . معتقدین به خدایان‌متعدد انسان‌نما همه رویدادهای زندگی را به آنها مربوط ساخته و در خشنودی و نارضائی آنان موفقیت و عدم کامیابی خود را

جستجو میکردند ولی‌آنکه به خدای یگانه و مظهر حق و عدالت‌مومن میکردد انتظار دارد که در جهان نیز حق و داد استوار گردد. مگر خداوند قادر و آفریدگار نیست؟ مگر او عزت و ذلت نمی‌بخشد؟ مگر او بر سرنوشت انسانها حاکم نیست و آنها راخوب و بد نمی‌آفریند؟ چه کسی‌خالق بدیها، زشتیها، شر و نارسائیهاست؟ آیا خدا از روی میل و هوس اینهمه بدی و زشتی و بی‌عدالتی در جهان می‌آفریند؟ همه متفکرین جهان نمی‌توانستند خود را به حرف یعقوب دل خوش کرده و بگویند که کار خدا را بایدبه خود او واگذار کرد و شایسته انسان نیست که راه و رسم خالق را بشناسد! آنها نمیتوانستند کورکورانه افسانه‌های کلیساها را پذیرفته وبه بهشت وجهنم دل‌خوش کنند و اصولا" وجود بهشت وجهنم راموردسئوال قرارمیدادند. آیا بهتر نبود انسان خطاکار و جنایت‌پیشه‌ای خلق نشود تا اینکه نه جهنمی در آن جهان برپا گردد و نه خداوند برای روشن کردن جهنم خود بدکاران را هیزم آتش خودش سازد؟ آیا این چه عدالتی است که بشر را خداوند شرور بیافریند و سپس او را به‌جرم بدی درآتش بسوزاند؟. به گواهی بسیاری از محققین گاتاها، زرتشت در آن ادوار دور وتاریک برای این پرسشها جالبترین پاسخ را بیان داشته است. پیام زرتشت از زندگی بشر مایه گرفته و با جامعه و حیات اجتماعی او مربوط است و پاسخ او هم در این مورد ابژکتیو و وابسته به زندگی واقعی است.

اولا" باید توجه کنیم که خیرو شر، عدل و ظلم، خوبی و بدی .... در جائی دارای مفهوم است که تمیز و قضاوت وجود داشته باشد. برای تمیز و تشخیص نیز معرفت و شعور و عقل لازم است. در طبیعت بدون شعور و اختیار نیکی و بدی بی‌معنی است. انواع موجودات زنده برطبق قوانین طبیعت رشد و حرکت می‌کنند و عکس‌العملهای آنان را غرائزشان مشخص مینماید. پلنگ به سبب بداندیشی و یا طینت زشتش درنده‌نیست و عقرب از ره کین هلاک نمی‌سازد که مقتضای طبیعت آنها چنین است. فرق اصلی انسان با دیگر جانداران درهمین آزادی و انتخاب است. میزان انتخاب عقل است و مایه عقل فکر و اندیشه. بشری که با گوهر فکر و اندیشه آراسته نباشد با حیوان اختلافی ندارد واز انتخاب و اراده بمعنی واقعی‌محروم وفقط تابع غرائز است. بهمین دلیل دکترین زرتشت برای منش یافکر و اندیشه تا این پایه ارزش قائل شده است. آنچه به روح انسانی که‌معرف انسانیت اوست، وابسته است منشی و یا بزبان زرتشت مینوی میباشد. در پیام زرتشت منش انسان سازنده‌شخصیت وماهیت اوست. بشر دانا سازنده سرنوشت خویش است و هر قدر به معرفت بیشتری دست یابد آزادی اوهم بیشتر و انتخابش با اشا یا راستی موافقتر خواهد بود. خرد و هومنی یاترکیب عقل و دانش و اندیشه نیک پایه اصلی اصول تربیتی و تعلیمات اخلاقی ـ عملی زرتشت را تشکیل میدهد.

بنظرمن حتی تکامل هم‌فقط درجامعه انسانی دارای مفهوم واقعی است و در جهان فاقد اندیشه فقط تحول و تطابق حاکم است بهیچوجه نمیتوان ادعا کرد که حیوانات

عظیم‌الجثه میلیونهاسال پیش ازنمونه‌های مینیاتوری باقی مانده ناقص تر بوده‌اند .آنها که باقی مانده‌اند بهتر با محیط تطابق حاصل کرده‌اند .و بطریق اولی نمیتوان گفت که چین‌خوردگیهای کامبرین ازبرجستگیهای دوران‌پرکامبرین کاملتر است. در حالیکه انسان به میزانیکه محیط‌را در اختیار خود درمی‌آورد تکامل حاصل مینماید و این تکامل ارتباط مستقیم بادرجه شعور ومعرفت و بالنتیجه انتخاب آزاد بشر دارد .مسلما" بشر قرن بیستم از انسانهای نئاندرتال کاملتراست وبهمان نسبت نیز ازانتخاب بیشتری برخوردار است. ولی سومریهای شش هزارسال قبل ازپیکمی‌های کنونی افریقا بمراتب کاملتر بوده‌اند، زیرا منش و فکر کاملتری داشته اند.

تکامل شعور و خودآگاهی به تکامل جامعه انسانی می‌انجامد. ازطرفی هرقدر در جامعه‌ای معرفت حقیقی، نه علم بازاری، توسعه یابد، آن جامعه از نظر انسانی و اخلاقی به کمال نزدیکتر خواهد شد .قابل توجه است که هرعمل نیک را انسانی مینامیم و آنچه شرارت بار است غیر انسانی. در اینجا انسان به مفهوم آنچه باید باشد نه‌آنچه هست در نظر گرفته میشود.

با توجه به این واقعیت بایدپذیرفت که اصولا" کمال و زوال، خیر و شر و خوبی و بدی فقط در موجود باشعور و اراده مفهوم می‌یابد و بهمین جهت است که در همه مکاتب اجتماعی و همه ادیان جهان بدکار شماتت شده و نیکوکار تحسین کردیده است.

اگربشردر کار خودمختار نباشد کیفر و پاداش هرگز مفهومی نخواهد داشت. رابطه این انتخاب آزاد و اختیار بشر و خالق قادرکه اراده مطلق است، مشکلی است که همه مذاهب جهان هریک بصورتی با آن روبرو شده‌اند. دراغلب ادیان با وجود قبول کیفر و پاداش سرنوشت‌بشر کاملا" در دست خداوند بوده و اوچون انسانی عظیم برهمه کارهای بشر نظارت مینماید واوست که ذلت یاعظمت می‌بخشد وحتی اوست که به کروهی سعادت هدایت و به جمعی ذلت ضلالت عطا می‌کند. برای دستیابی به سعادت اخروی و دنیوی باید به او توسل جست و اورا با ستایش و نماز و نیاز راضی و خشنود ساخت ونمایندگان و واسطه‌های اورا عزیز و گرامی داشت، که البته چنین برداشتی با اراده و انتخاب آزاد بشر و اصل پاداش و کیفر در تضاد است.

بنظربسیاری ازمتفکرین جهان زرتشت اولین پیمبری است که برای مشکل بالا به راه حل جالبی دست یافته است. در هات ۳۰ بخشی از این مشکلات مطرح و پاسخ گفته شده است .قبل ازبررسی نظرزرتشت باید خود را از هرگونه پیش داوری متاثر از اوستای متاخر آزاد ساخت. آنچه متأسفانه اکثر خاورشناسان به انجامش موفق نگردیده‌اند.

در پیام زرتشت برداشت خیر و شر با شعور و دانائی بشر ارتباط مستقیم دارد، همانگونه که اثر اراده خداوند و وظیفه و اختیاربشر نیز با این برداشت هم‌آهنگ کردیده است.

در بحث انتخاب آزاد خواهیم دید که در پیام زرتشت بشر موجودی است صاحب شعور و اراده که انتخاب صحیح او وابستگی مستقیم بادرجه دانائی او دارد. در آغازهات ۳۰ زرتشت از پدیده‌ای بزرگ سخن میگوید که برای مردداناست یا بزبان دیگربرای درک و فهم آن به دانش و معرفت نیاز است. مرد دانا با اندیشه روشن‌بین و یا به قول ویدن گرن عقل درخشان، خودآگاهانه راه خویش برمی‌گزیند. سپس دربند ۳ مسئله احیـای این معنی یاخیر وشرمطرح‌میگردد که باوجودصراحت وروشنی کامل متاسفانه‌موجب برداشتهای مختلف و منحرف گردیده است. حال اگر گاتاها را همانطور که هست کاملا" و مستقـل از اوستای متاخر که قرنها پس از آن تالیف شده، درنظر بگیریم به واقعیتهای زیـر متوجـه خواهیم شد:

اولا" کلمه خوافنا (۱) با قصد خاص بکار برده شده و باید به آن توجه نمود. این کلمه را اغلب محققین نظیر هینتس، بارتولومه، ویدن گـرن، هومبـاخ، آذرگشسب، پورداود، پروفسور مونا ... مفهومی شبیه خواب و رویا ترجمه کرده‌اند. ترجمه گلدمن "به تعبیر خودشان" نه با جمله سازکار است و نه هیچیک از بررسی‌های مدرن زبانشناسی‌آنرا تائید میکند. مهمتر از همه چارچوب خود گاتاهاست که این جمله را بهتر روشن مینماید و اگر بدقت گاتاها را بررسی نمائیم دراغلب‌بندهای آن توجیهی برای‌آن بدست‌می‌آوریم. زرتشت این دو پدیده را دو عامل اندیشه‌ای یا مینوی مینامد. آنها دارای ماهیت منتی هستند نه جسمی و تنی. کلمه‌مینیو (۲) به معنی وابسته به روح (روحانی) است درمقابل گئی‌تیه (۳) یا وابسته به گیتی که همان مادی و جسمانی است. منش نیز از همیـن کلمـه است و هردو ازمصدرمن (۴) یا اندیشه و فکرمشتق گردیده‌اند (۵). پس این دوگوهرمینی در رویا، که همان عالم اندیشه و گمان است، ظاهر میشوند. (به تعبیر درست آذرگشسب این دو گوهر خیر و شر در عالم خارج دارای واقعیت نبوده و وابسته به اندیشه انسانند) درگیتی خیر و شر مجرد وجود ندارد، بلکه آنکه دارای اندیشه بد و زشت و آنکه دارای اندیشه نیک و خیر است واقعیت دارد. بهمین جهت نیز دنباله این بند آمده است، در اندیشه و گفتار یکی نیکی است (وهیو) و دیگری بدی و زشتی (اکم). دانا راستـی را برمی‌گزیند نه نادان. در این بند کوچکترین اشاره‌ای به اهورامزدا و اهریمن و حتی سپنتامینیو و انگره‌مینیو نشده است و من نمیدانم چگونه به خود اجازه‌می‌دهند با اتکاء به

۱- Khvafna ۲- mainyu ۳- gaethya ۴- man

۵- مینیو دراوستا بمعنی روح، عقل وگوهراست که از ریشه "من" میباشد بمعنی‌اندیشیدن. آریامنش بمعنی آریا نهاداست ودشمن بمعنی بداندیش و بدخواه (دش= دژ مانند دژخیم یا بدخیم، دشنام بمعنی نام زشت و ناسزا ...). مینوی بمعنی بهشتی که در ادبیات فارسی معمول است از گاتاها اقتباس شده ولی مفهوم آن با گاتاها اختلاف دارد بعدا" خواهیم دید که بهشت درگاتاها روحانی ومنشی است اصطلاح‌مینوی ازاین برداشت‌نتیجه شده است.

اوستای متاخر یکباره ازاین بند دوموجود ازلی و مستقل اهورامزدا ـ اهریمن، روح‌القدس ـ شیطان ، سپنتامینو انکرمینو استخراج کنند ؟؟. جالبست که در این سرود حتی گفته نشده دانا اهورامزدا رابرمی‌گزیند ونادان اهریمن .و حتی از پیروی‌اهورامزداواسپنتامینو و پیروی انکره‌مینو (یا اکه‌منه) نیز سخنی نیست .بحث در انتخاب دو راه است .دانا راستی (۱) را برمی‌گزیند نه نادان . در ابتدای سرود سخن از دو کیش و دو راه است و دراینجا سخن از انتخاب راه بمیان‌می‌آیدکه وابستگی به شعور و معرفت‌انسان‌داشته وآنکه داناست راه‌صحیح رابرمی‌گزیند و نادان هم دارای انتخاب است ولی بعلت نادانی خود راه غلط‌را انتخاب می‌کند .

نه تنها در این سرود ، و هیچ سرود دیگر ، جنگ اهورامزدا و اهریمن مطرح نشده بلکه در این هات حتی نام سپنتامینو و انکره‌مینو هم برده نشده است . بحث فقط در چگونگی پدیدارشدن دوپدیده منشی خیر وشر است و انتخاب آن .از دوموجودکوچکترین سخنی نیست .بزبان گاتا دانا باانتخاب راستی به‌بهترین‌منش ، نادان با گزینش ناراستی به بدترین منش دست‌می‌یابد .این واقعیت چنان بدیهی است که‌بسیاری از اوستاشناسان معتاد به زبان اسرارو اسطوره‌ای دین رابه تردید دوچار ساخته است بطوریکه مجبورا" به اوستای متاخـر پناه برده و ازآن ادبیات کمک گرفته‌اند .

دوکلمه انکره‌مینو واسپنتامینو نه دراین سرود و نه درهیچ سرودی از گاتاها به‌معنی دو موجود بکار برده‌شده است و فقط در این بند از گاتاها با هم ذکر شده‌اند . به کلمـه انگر فقط درسه‌بند ازپیام زرتشت اشاره شده‌است که عبارتند از بندهای۴۲/۱۵و۴۴/۱۲ و۴۵/۲(یسنااشتودگاتا) . در ۴۳/۱۱ بمعنی دشمن آمده و در ۴۴/۱۲ نیز بمعنی بدکار و درهیچیک ازاین بندها ارتباطی با بحث ما ندارد .درتنها بندی که کلمات انکرواشپنته در ارتباط با هم بکار رفته‌اند ۴۵/۲ است که چنین می‌گوید :

اکنون سخن خواهم گفت از دو مینو درآغازآفرینش . پاک (سپن‌یاو) چنین‌گفت به دیگری پلید (انگرم) .پـاک و پلید در اینجا صفت است نه اسم خاص. همین صفت پلیـد در۴۲/۱۲بدون ارتباط با " مینیو " بکار برده شده است از این تنها اشاره گاتاها به دوکلمه پاک و پلیـد ، نمیتوان اوستای نو را به جای پیام زرتشت پیاده کرد . (۲)

مسیحیون تحت تاثیر کلیسای مسیحیت و روایات جعلی ، ساختکی آن وجودی را بنام روح‌القدس برسمیت شناختند که واسطه بین پدر (خداوند) و پسر (مسیح) بود و وسیله‌ای نیز برای توجیه افسانه باردار شدن مادر خدا (مریم) . محققین غربی با این زمینه فکری ومتاثرشدن از اوستای‌نو در گاتاها نیز سپنتامینو را روح القدس ساخته وگاهی

۱ ـ eresh

۲ ـ اسپنتامینیو نیز خرد پاک الهی است نه یک شخصیـــت‌مستقل از خداوند در این‌باره بحث خواهد شد .

نیز پا فراتر گذاشته و او را بااهورامزدا یکسان تصور کردند تا بتوان افسانه جنگ اورمزد و اهریمن را توجیه کرد . فضای تورات و انجیل از یک برداشت انتروپومورفیک اشباع شده است در حالیکه در گاتاها به گواهی خود این محققین اثری از این طرز تفکر نیست ولی با وجود این این اسطوره چندین هزارساله باید به شکلی در این قالب گنجانده میشد که نتیجه آن مقلوب ومنحرف ساختن پیام زرتشت است . برای مثال :ترجمه‌گلدنر رابررسی می‌کنیم آنجا که می‌گوید :

"روح‌القدس حقیقت و راستی را برگزید و با او همه آنها که با اعمال پاک و درست مایلند ستایش خود را به پروردگار عرضه کنند ، آشکارا مزدا را برمی‌گزینند" . گلدنر در ضمن سپنتامینو واهورامزدا را یک شخصیت معرفی‌می‌کند .حال اگر دقت کنیم خودگلدنر موافق است که اهورامزدا خالق راستی است (در گاتاها به صراحت بیان شده) . اولا" خالق راستی احتیاج به گزیدن راستی ندارد . ثانیا" اگر سپنتامینو همان اهورا مزداست چگونه مایل است ستایش خود را به اهورامزدا عرضه کرده و آشکارا او را برگزیند !!

جالبست که حتی یکی‌ازآنهائیکه‌این افسانه‌های اوستائی راموردا ستفاده‌قرارمی دهند کوچکترین دلیلی از گاتاها برای اثبات ادعای خود ارائه نمی نمایندد ر حالیکه در سراسر گاتاها دلایل مخالف فراوان‌است .

مجددا" تاکید می‌کنم که در هات ۳۰/۳ از دوگوهر منشی سخن گفته میشود که یکی منشاء نیکی است و به زبان گاتاها وهیو (۱) یا بهتر که در پهلوی وهتر شده است ، و دیگری منبع بدی یاآکم (۲) .در ۳۰/۲ هر فرد برای خویش یکی از دو راه را برمی‌گزیند. آورنائو (۳)را هومباخ دعوت ، موناانتخاب ، پوروالا و آذرگشسب و شوشتری‌راه‌وبسیاری هم چون هینتس ، ویدن‌گرن ، مولتون پورداود . . .کیش معنی کرده‌اند ، که در هرحال مفهوم مشابهی دارند .نتیجه آنست که به وضوح وصراحت اعلام‌شده که" با اندیشه‌روشن و بصیر بین این دوآورنائو رابرگزینید ،هر فردبرای خویش" . این مردمند که‌برمی‌گزینند نه اهورامزدا و اهریمن وآنها نیز راه خیر وشر را انتخاب می‌کنند (بسته به دانش وآگاهی خود) نه خدا و شیطان را .

زرتشت درهات ۳۰ چند مسئله اساسی را طرح وزیرسازی نموده و در فصول آتیه‌آنها را تکمیل کرده است :

۱ــ خیر وشر دوعامل منشی و اندیشه‌ای بوده و به اندیشه و فکر انسان وابسته‌است.
۲ ــ میزان تشخیص خوبی و بدی دانش و فهم انسان است .
۳ ــ بدون اراده وانتخاب آزاد خیر و شر دارای مفهوم نخواهد بود .

۱ ــ Vahyo
۲ ــ Akem
۳ ــ avarenaw

۴ ـ دانای روشن ضمیر که بااشا (راستی و نظام حق و قانون طبیعت) هم آهنگ است خودآگاه راه صحیح را برمی‌گزیند و خود را با نظام طبیعت هم‌آهنگ میسازد و از فریب و دروغ میپرهیزد . نادان از راه درست منحرف شده به کژی می‌کراید .

۵ ـ ستایش اهورا در هم‌آهنگی با اندیشه نیک (وهومن) و راستی (اشا) ودرستی است که انسان را به بارگاه فروغ هدایت می‌کند .

۶ ـ زندگی و نازندگی ،حرکت و سکون ،از برخورد خیر و شر شکل می‌کیرد . حیات شکوفا در سایه خیر و نیکی بوجود می‌آید و شر و زشتی که مولود دروغ و فریب و ریاست موجب نازندگی یا سکون خواهد شد . (نازندگی همانگونه که میلز توجیه نموده غیر ازمرگ است) .

۷ ـ پیروان اشا (اشه‌وں) از بهترین منش برخوردارند و پیروان دروغ (درگونت) از بدترین اندیشه .

۸ ـ این اصل تا پایان حیات انسان ادامه خواهد داشت و برخورد خیر و شر مسیر حرکت انسان را مشخص خواهد ساخت .

۹ ـ خوشنودی خداوند با کردار درست و راست انجام پذیر است .

۱۰ـ نادانها که به خشم وبدترین منش روی می‌آورند موجب تباهی مردم‌میکردند.

۱۱ ـ آمرزش در دستیابی به وجدان آرام و آسوده است . آنکه منش نیک دارد به سعادت واقعی دست خواهد یافت و آنکه از درون ناآرام و فکر زشت و تیره‌ای برخوردار است درک سعادت را نخواهد نمود .

اکر خوب دقت کنیم در خواهیم یافت که دانائی و خودآکاهی بشر مشخص حیات واقعی و شکوفائی اوست . هرقدر بر درجه دانائی و بیداری و آکاهی اکثریت مردم افزوده شود همانقدر امکان ایجاد جامعه‌ای سالم وشکوفا بیشتر خواهد شد ،و اراده و اختیارافراد جامعه در انتخاب راه درست و راست بهتر اعمال خواهد کردید . زرتشت در چند جمله ساده به این واقعیت‌اشاره کرده‌است .ارتباط بین راستی و دانائی در سراسر کاتاهامشاهده میشود . انسان با معرفت و دانا که دانش خویش را با اشا همراه ساخته و برپایه راستی و حق قضاوت‌نماید بهترین بنده خداست .او میتواند به سعادت واقعی‌دست یابد ودیکران را نیز به سعادت رهنمائی کند .در هات ۳۱/۲۲ با صراحت زرتشت اعلام می‌کند شخص دانائی که با مراجعه به باطن خود به قانون و نظام خلقت متوجه شده و با ضمیرروشن حقایق را درک میکند و با النتیجه در کفتار و کردارش راستی و درستی ظاهر میشود ، شایسته‌ترین وفادار بحق و خداوند ، و بهترین مددکار مردم خواهد بود .

در هات ۲۸/۱۰ روشن بینی ،راستی و اندیشه پاک بهم وابسته است و این ارتباط در فصلهای دیکر تکرار میشود .در ۴۷/۴ بدکار پیر و دروغ از خرد بدور است .در۵۰/۲ جایکاه درستکاران مقر دانایان است در ۴۷/۲ آنکه با دستهایش کارهای نیک انجام

می‌دهد در پرتـو خرد مقدس به بهترین زندگی رهبری میشود . . . .

یکی دیگر از مسائلی که در ارتباط با نبرد اهورامزدا و اهریمن مطرح‌میشود پیروزی خداوند نیکی‌ها بر خالق بدیهاست . در پیام زرتشت نه سخن از پیروزی اهورامزداست و نه اسپنتامینیو ، به شکست انگره مینیو نیز هیچگونه اشاره‌ای نشده است . و همیـن واقعیت میرساند که اسطوره جنگ اهورامزدا و اهریمن و یا اسپنتامینیو و انگره‌مینیومتعلق به گاتاهانیست واصولا "درپیام زرتشت از اهریمن، انگره‌مینیو ، اکمه‌منه بصورت یک‌موجود و یک شخصیت مستقل اثری نیست (۱) در گاتاها پیروزی پیروان راستی بر پیروان دروغ مطرح گردیده که در بندهای مختلف چنین آمده است :

۴۴/۱۵ زرتشت میپرسد :خداوندا به کدام یک ازاین دوسپاه راستی و دروغ پیروزی می‌بخشی ؟. در ترجمه این هات همه‌متفقند که مقصود پیروزی راستان بر دروغ پردازان است و از سپنتامینو و انگره مینو اثری نیست و گفته آذرگشسب کاملا " صحیح است که در این سرود حتی برای پیروان زرتشت یااهورامزدا نیز مزیتی درنظر گرفته نشده بلکه بهمه آنها که پیروی از راستی مینمایند وعده پیروزی داده شده است .

در ۴۸/۲ آمده : ای مزدا آیا پرهیزکار بر پیرودروغ پیروز خواهد شد ؟ و پاسـخ میدهد : این براستی سرانجام نیک زندگی دانسته شده است .

در ۳۱/۴ می‌گوید : در پرتو اشا ، آرمیئتی و بهترین منش و خشتره بر دروغ پیرور شویم . با توجه به بحث اشاسپنته می‌بینیم که به صراحت تاکید شده با پرورش درون و اتکاء به فضایل انسانی راستی ، فروتنی و پارسائی منش نیک و نیروی اراده بردروغ پیروز شده و فریب و ریا و خشم و کینه را از جامعه برخواهیم انداخت .

در ۳۰/۱۰ :آنگاه که به دروغ شکست و تباهی وارد آمده و بکلی نابود شود راستان به آرزوی قلبی خود خواهند رسید .

در ۳۰/۱۱ : ای مردم هر گاه شادی و رنج را که خداوند مقرر نموده بیاموزیـد و دریابید که دروغگویان و تبه‌کاران به کیفر دیر یا دوچار و درستکاران و پاکان ازسودبی پایان خوشبختی بهره‌ور خواهند گردید ، آنگاه به راستی در پرتو این اصل به خورسندی و رستگاری خواهید رسید " . این بند را به صورتهای مختلف ترجمه کرده‌اند مثلا " ضعفا دوران طویلی باید تحمل‌کنند ولی سپس شادی برهمه‌جا حکمفرما شده و پاکان سعادتمند خواهند شد و یا آنگونه که شوشتری برداشت مینماید کمال روانی رهنمای راستان بوده و

۱ ـ متاسفانه کمتر محققی به این واقعیت‌توجه کرده که اصولا " از اهریمن و حتـی انگره‌مینیو بعنوان یک شخصیت در گاتاها کوچکترین اثری نیست و این هیولای اوستائی چون بختکی بر افکار دانشمندان سایه افکنده و آنها را در داوریهایشان تعقیب می‌کند. در پیام زرتشت زشتی وجود دارد ولی از یک شخصیت اهریمن بصورت مظهر زشتی اثری نیست .

در انجام روشنائی روانی خواهند یافت ولی در هر حال مقصود و مفهوم اختلاف زیادی ندارد .

۴۴/۱۴ : ای هستی‌بخش یکتا از تو پرسشی دارم .خواستارم حقیقت را بر من آشکار سازی . چکونه باید دروعکو را بدست راستی سپرد تا با آموزش کلام آسمانی روحش از آلودکی پاک کردد .ای مزدا باوارد ساختن شکست کامل به هواخواهان دروغ وتباهکاران، فریب و نفرت آنها را از بین برده و بی‌اثر خواهیم ساختو پورداود ترجمه می‌کند : ازتو میپرسم درست بمن بکو ای اهورا چکونه دروغ را بدستهای راستی توانم سپرد تا اینکه او آنرا برافکند از روی دستور آئیں تو .تا اینکه او بدروغپرستان شکست سترگ دهد تااینکه به آنان رنجها و ستیزها آورد ای مزدا .

نکته بسیار قابل توجه انست که نه تنها در تمام این‌سرودها کوچکترین اشاره‌ای به پیروزی اهورامزدا یا اسپنتامینو بر اهریمن نشده بلکه در هیچیک از سرودهای گاتاها نیز حتی برای یکبارهم ازایں افسانه اثری دیده نمی‌شود .نه سخنی از پیروزی اهورامزداست، که خداوند خود پیروزی است ونه گفته‌ای درباره شکست اهریمن که شخصیتی بنام‌اهریمن اصولا" در پیام زرتشت وجود ندارد .

وعده پیروزی راستان بر ریاکاران ، نیک‌اندیشان بر بداندیشان ، ضعیفان‌بر ستمکران و زورمندان آنکونه که در گاتاها مطرح‌میشود به مردم‌امیدخوشبینی عطامی‌کند تا ازحرکت باز نه ایستند و خود را بدست تقدیر و سرنوشت تحمیلی نسپارند . زرتشت از این انکیزه بهره‌برداری کرده و یک واقعیت‌رابیان داشته‌است‌که نتیجه طبیعی طرز تفکر اوست .اختیار و اراده که پایه مکتب زرتشت است ، به انسان اجازه میدهد تا در راه پیروزی و موفقیت از جنبش باز نه ایستد .

وعده پیروزی از جانب خداوند نیز به این حرکت کمک می‌کند . این جریان منطقی و ساده و روشن در دین مغان زروا نیست به نبرد بین ایزدان و دیوان و لشگر اهورا مزدا و اهریمن مبدل شده و در طی قرون متمادی فضای اسطوره‌ای و افسانه‌ای اوستای متاخـر جانشین واقعیت پیام زرتشت کردیده است ، پیامی که در تمام جهات به انکیزه‌ای عملی و واقعی پرداخته و از اوهام و قصه پردازی بدور است .

نتیجه

موضوعی که دراین بخش مطرح‌گردید یکی ازمهمترین مسائل‌مورد بحث پیام‌زرتشت و از مسکلات پایه‌ای ادیان بزرک است. با کمی دقت در تجزیه وتحلیل کذسته نظرزرتشت به روشنی قابل درک است واحتیاج به نتیجه‌کیری نیست ولی‌بعلت اهمیت موضوع خلاصه این بحث تکرار می‌کردد.

بنابه کفته کاتاها خداوند انسان را موجودی با شعور وآکاه آفریده و به او قوه‌ادراک و تمیز برای انتخاب راه وتعیین سرنوشت خویش را عطا کرده است. آنچه در کاتاها بسیار جالب توجه است چکونکی خلقت‌خداوند است. در تورات که پایه ادیان دیکر قرار کرفته به تبعیت ازمیتولوژیهای سومری و دیکر مذاهب قدیم، خدایان چون انسان عمل می‌کنند و جریان خلق موجودات به زبان اسطوره بیان میشود. ابتدا خدا بدون جهان وجوددارد و سپس شروع به خلق کیتی میماند و به‌ترتیب هر روز یک بخش از جهان را می‌آفریند و در شش روز کار خود را انجام داده و روزهفتم را به استراحت میپردازد. در کاتاها هیچ اثری از این خلقت اسطوره‌ای نسبت به چکونکی‌خلقت، آغاز و پایان آن، مراحل خلقت... اشاره‌ای نمی‌شود. خدا قدرت محرکه عالم است و از جهان جدا نیست. زمان و مکان بصورت مبهمی با هم ترکیب شده که قابل توصیف نمی‌باشد. خلقت انسان نیز صورت کارکاهی ندارد.

مسائلی که مطرح میشود همه مربوط به زندکی است و خلقت در حاشیه مطلب قرار کرفته است. برای درک بهتر کاتاها لازمست که‌به این موضوع مهم توجه کنیم و خود رااز برداشت اسطوره‌ای اوستای نو، که از ادیان بدوی و ابتدائی و همچنین مذاهب بابلی و سومری متاثر کردیده است، آزاد سازیم. دین زرتشت دستورعملی زندکی است و کمتر با مسائل ماوراءالطبیعه سر و کار دارد. به این واقعیت بسیار مهم کمتر توجه شده استو چون مذاهب و ادیان باستانی همه به متافیزیک تکیه کرده‌و اصل را تنظیم روابط عالم مافوق و جهان اسرار دانسته‌اند، ناخودآکاه این طرز تفکر به کاتاها نیز منتقل شده‌است. در مباحث آتیه این حقیقت بهتر روشن خواهد شد.

زرتشت در این سرود، مانند همه سرودهای دیکر، به فکر تنظیم روابط متافیزیکی نیست. او در زمین بحکم واقعیت ایستاده و از انسان و روابط اجتماعی او سخن می‌کوید. پس باید با همین دید نیز به کفته‌های او بنکریم و در عالم خیال به‌روح‌القدس وشیطان‌و

جنگ در آسمانها بین خدایان و شیاطین ... نیندیشیم تا ناخودآگاه در بیانات زرتشت این صحنه را پیاده نکنیم .زرتشت در این سرود بزبان ساده و شیرین ، البته شیوه و بیان باستانی خود، خواسته است که به بشر بفهماند: اگر با گوش باز و چشم روشن بین حقایق را بنگرید به یک واقعیت بسیاربزرگ دست خواهید یافت و درک خواهید کرد که سرنوشت بشر دردست خوداوست .شر وخیرزائیده فکر ومنش بشر است و دانائی و معرفت مهمترین عامل تمیز و تشخیص خوبی از بدی است آنکه داناست راه راست و صحیح را برمی‌گزیند و آنکه نادانست به کژی و بدی منحرف میشود .

هواخواهان دروغ که همان نادانانند ازبدترین منش برخوردارند و پیروان راستی یا دانایان دارای بهترین منشند . راستی و درستی نظام حق ایجاد سازندگی ، شکوفائی و حیات می‌کند ، دروغ و فریب و زشتی موجب تباهی و نازندگی می‌گردد . آنها که بسوی خشم ،که مظهر خودخواهی ، غضب، تعصب ،قساوت و جنایت ، ریا و عدم پارسائی است متوجه شوند حیات جامعه را تباه وفنا خواهند کرد وآنها که بسوی اشا یا راستی و درستی و قانون طبیعت ، پارسائی و عمل نیک (۱) رو کنند جهان را شاداب وشکوفا خواهند ساخت . خوشنودی خداوند نیز در همین عمل اشائی مومنین به حق است .

اگر فقط به گاتاها توجه کنیم و در نظر بگیریم که این یک مجموعه سرودهائیست که در سه هزار و پانصد سال قبل تنظیم گردیده و بزبان شعر آنروز راه زندگی شایسته درآن مطرح شده است و ذهن خود را بکلی از غیر گاتاها خالی نمائیم هیچ مسئله اسرارآمیز و متافیزیکی در سرود ۳۰ زرتشت نخواهیم یافت و هر چه نیز تاکنون در این مقوله به پیام زرتشت نسبت داده شده است فاقدپایه گاتایی است . و بهیچوجه نمیتوان آنرا با اتکاء به گفتار زرتشت به اثبات رساند ، مگر آنکه به پیش داوری اوستائی متوسل گردیم .

اصولا" برداشتها و مفاهیم و اصطلاحات در پیام زرتشت با مهارت خاصی انتخاب شده و از فرهنگ جامعه آنروز ریشه و مایه گرفته است ، دروغ ، راستی ، منش نیک ،قدرت اراده ، پارسائی ، رسائی ، خرد پاک ، خشم ،عشق و محبت ، تواضع و فروتنی ، زشتی بدمنشی ... از یک جهت مفاهیم ساده اخلاقی و اجتماعیند وازیک سو نیزدردکترین زرتشت بصورت انگیزه‌های محرک و عوامل موثر شکل مذهبی بخود گرفته‌اند . این مفاهیم که همه با زندگی معمولی مردم ارتباط مستقیم دارند در اوستای نو به موجودات مافوق بشری مبدل شده‌اند که بصورت نیمه خدایان اعمال قدرت می‌کنند جهان از ایزدان و اهریمنان و دیوان پر میشود و جنگ و ستیز این موجودات خیالی و یا دفع و جذب آنها توسط بشر هسته مرکزی دین میگردد .متاسفانه چون اوستا بیش از سه‌هزار سال معرف افکار زرتشت شده و گاتاها درگهواره مرده‌است ،کمتر محقق اوستاشناسی یافت میشود که بتواند

۱ ــ Aeshma یا خشم و نفرت و کینه و جنایت ... و Asha یا راستی وحق و نظام خلقت ...در قدیم دارای مفاهیم بسیار وسیعتری از امروز بوده‌اند.

بکلی ذهن خود را از خرافات اوستائی خالی کرده آنگاه گاتاها را بررسی نماید . (۱)
اگر زرتشت مایل به‌طرح مسائل متافیزیکی و عالم فرشتگان ، خدایان و دیوان بود از اسامی و اصطلاحات وداها ، که به کمال در آن اعصار رواج داشت ، بهره می‌گرفت . این واقعیت که در گاتاها حتی یک بار به نام یکی از موجودات مافوق بشری و خارج از محیط واقعی زندگی انسان که آریاها به آنها آشنا بودند ، اشاره نشده‌است و تمام کلمات و اصطلاحات با حیات اجتماعی و واقعی بشر در ارتباط است ، خود بهترین روشنگر پیام زرتشت است و بجاست که در جستجو و بررسی گوشه‌های تاریک از این مشعل روشنی بخش بهره‌گیری کنیم و ذهن خویش را با روح‌القدس مسیحی ، میکائیل ، اسرافیل ... یهودی زروان و آزمانوی ، دیوائسم ، اهریمن بدکار ، ملائک مقرب وهومنه ، امشه ... و ایزدان اوستائی مشوش و منحرف نسازیم .

بحث درباره آغاز جهان ، چگونگی خلقت جهان ، رابطه خدا و عالم ، چگونگی علم و عدل خدا ، جهان پس از مرگ و پایان جهان ... یا مباحث اسکولاستیک که جز توهم و تخیل هرگز نتیجه‌ای ببار نخواهد آورد ، در پیام زرتشت بهیچوجه مطرح نشده و اصولا" همانگونه که قبلا" اشاره کردم مکتب او بسیار واقعی و عملی است . ولی در عین حال این عرصه نیز برای جولان توسن فکر وخیال عارفان و عاشقان حق نیز محدود نشده است .

۱ـ خوشبختانه من ابتدا سالها با گاتاها آشنا بودم وسپس به‌مطالعه اوستا پرداختم .

۴ـ امشه اسپندان

یکی از ابداعات جالب اوستای متاخر ، که بشدت افکار محققیں دین زرتشت را متاثر نموده ، دستیاران و فرشتگان مقرب دربار اهورامزدا یا امشه اسپندان است . مغان و کاهنین تدوین‌کننده‌ادبیات زرتشتی نما ،که کوشیده‌اند دیو یسنا را در لباس مزدیسنا به مردم تحمیل کنند ، در این مورد نیز با استفاده از اصطلاحات گاتائی مذهب ودائی‌را تبلیغ کرده‌اند . در گاتاها نه چنین نامی وجود دارد و نه از این تجسم شبه انسانی‌اثری است .

امشه از "ا" و " مشه" (۱) ترکیب شده است . "ا" بطوریکه‌قبلا" بیان شد علامت نفی‌است و مشه یامرته بمعنی مرگ میباشد ،و این کلمه بمعنی بی‌مرگ ترجمه شده‌است.(۲) اسپنتا نیز بطوریکه قبلا "بیان شد بمعنی پاک ، مقدس و بی‌آلایش است . پس امشه‌اسپنتا بمعنی پاکان جاودان یا مقدسین جاودان تعبیر گردیده است .

کلمهٔ امشه اسپنتا درهیچیک از سرودهای زرتشت ، حتی برای یکبارهم ، ذکرنشده است . این اصطلاح اولین باردر یسنای هفت فصل بکار برده میشود که بصورت یک گروه نیمه خدایان دستیار اهورامزدا ستایش میشوند .

در مقدمه گاتاها نیز سرودی سه بیتی توسط یکی از پیروان زرتشت به تقلید گاتاها تنظیم گردیده‌است که طبق تحقیقات اوستاشناسان زمان آن‌متاخر بر هیتنگ‌هائیتی‌است.

بطوریکه خواهیم دید کجروی دردین زرتشت ازهمین یسنای هفت‌بحری آغازگردیده و بقول زهنر انحراف از تعلمیات زرتشت را از این تاریخ به وضوح در حال شکل گرفتن می‌بینیم .

در اوستای متاخر امشه‌اسپندان کم‌کم بصورت خدایان انسان‌گونه و مافوق ایزدان‌در می‌آیند که دارای شخصیتهای مستقلی بوده و گاهی نیز حتی‌خلاقند ،هرچند خودمخلوق اهورامزدا میباشند .این موجودات اساطیری که‌به‌این شکل هرگزموردنظرزرتشت‌نبوده‌اند ،

۱ـ a-mesha

۲ ـ مش از ریشه مر بمعنی مردن است . مرت یعنی موجود فناپذیر یا بشر .مرد و مردم‌از همین کلمه است . در بروهش شیاد مشیوئی بجای آدم و حواست .

در عرش اعلای خداوند مقامی بس رفیع یافته و با محتوای انتروپومورفیک اوستـــا هم آهنگ میشوند وچوں الهههای یونانی و خدایاں پانتئون‌بابلی وسومری که زیردست‌زئوس و مردوک و افلیل ... به تاثیر میپرداختند ، در کنار تخت مرصع اهورا مزدا بخدمت مشغول می‌شوند . بعلت تقدس عدد هفت تعداد این خدایکها نیز در اوستا هفت عـدد ذکر شده است که عبارتند از اشا ، وهومنه ، خشترا ، ارئیتی ، هوروتات ، ارتات کـه گاهی با سرفرماندهی اسپنتامینو و یا با سروری اهورا مزدا عدد هفت را کامل میسازند . در برخی از ادبیات اوستائی سروش یا سراوشه (۱) به مجمع این مهین فرشتگان افزوده میشود و با آن جمع هفتگانه مقدسین جاودان تکمیل می‌گردد .

درگاتاها این نامها وجوددارند ولی نه بصورت یک هپتاد یا دسته‌هفت‌تن . معانی که برای آنها انتخاب شده عبارتند از :

۱ ــ اشا یا اشه = ارته پهلوی = رته ودائی = پاکی و راستی ــ نظام حق ــ نظـم و قانون ــ نظام طبیعت (۲).

۲ ــ وهومنه یا بهمن که از وهو بمعنی خوب و منه یا منش ترکیب شده . وهو را در ضمن‌از وه یا وس سانسکریت بمعنی دوست‌داشتن می‌داننـد لذا وهومنه را منش و اندیشه نیک و همچنین عشق و محبت بهم نوع برداشت کرده‌اند . (۳)

۳ ــ خشترا یا خشرو ئیریه (شهریور) = فرمانروائی و قدرت الهی ــ نیروی اراده‌و کوشش و فعالیت . (۴)

۴ــ آرمئیتی‌یا سپندارند پهلوی= فروتنی ،تواضع ،بردباری ،ایمان‌وپارسائی (۵)

۵ ــ هه‌اروتات (خرداد)= تندرستی ، رسائی . (۶)

۶ ــ امرتات (امرداد)= جاودانی ، رستگاری و خوشبختی ، در مورد انسان‌هومباخ آنرا گزندناپذیری و نیروی زندگی نیز تعبیر کرده است(۷) و در مورد خدا فناناپذیری .

۷ ــ سراوشه یا سروش = فرمانبری از خداوند ، اطاعت از ندای وجدان . (۸)

قبل از تجزیه و تحلیل ایں مفاهیم بهتراست به ذکر نظریات اهل تحقیق پرداخته از داوری آنان اطلاع حاصل کنیم :

دارمستتر : از نظریه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم شایع شده بود طرفداری نموده و اهورامزدا وشش مقدسین جاوداں را یک‌مجموعه هفت‌تن یاهپتاد میداند که از ادیتی‌های آریائی اقتباس گردیده است . بطوریکه قبلا" اشاره شد در وداها فرزندان ادیتی خدای نور (۹) مطرح شده است . دارمستتر معتقد است که زرتشت نیز امشه اسپنتاها راجانشین

---

۱ ــ Seraosha
۲ ــ Asha , arta , rta
۳ ــ Vohu manah
۴ ــ Khshathra
۵ ــ armaiti
۶ ــ haurvatat
۷ ــ ameretat
۸ ــ Seraosha
۹ ــ Aditya daeva

ادیتی‌ها ساخته است . قبلا" تذکر داده شد که دارمستتر به ترجمه پهلوی گاتاها که از اوستای متاخر متاثر بوده است دسترسی داشته و برداشتهای او اغلب انحرافی است .

بارتولومه : این اصطلاحات را تشبیه می‌کند به فرشتگان دین یهود و مسیحیت و معتقداست همانگونه که ادیان مذکور با وجود این فرشته‌ها جنبه توحیدی خود را ازدست نمیدهند ، دین‌زرتشت را هم میتوان توحیدی دانست زیرا در گاتاها تنها خدای داناست که قدرت و عظمت در او متمرکز شده ، پدر و حافظ نظام جهان وخالق همه چیز است .

او مینویسد " این قدرتها و صفات مجرد الهی که بعدها امشا اسپنتا نامیده شدند، و یا این‌اهوراها ،همانگونه که از نام‌آنها برمی‌آید ،فاقد هرگونه شخصیت خاصی‌میباشند . آنها بدون شکل و رنگ و ترکیب هستند . . .ولی برعکس وجود خداوند اعلاست که‌در او عظمت و قدرت متمرکز گردیده است . . . موعظه‌ها و سرودهای زرتشت واقعا" فقط درباره او سخن می‌گوید ."

هرتل : معتقد است که در پانتئون زرتشت فقط‌مفاهیم مجرد وجود دارد . بنظر او خدا را دسته‌ایَ از ژنی‌های خوب مانند وهومنه ، اشا ، خشترا . . . احاطه کرده‌اند و در مقابل آنها برادر دو قولوی خدا ، که خدای شر یا روح شریر است ، قرار گرفته است .
(ژنی = روح و نبوغ)

میلز : به نظر او قبلا" اشاره شد که توجیه زرتشت را از الوهیت ،عالیترین‌شکل‌در کلیه مذاهب مختلف می‌داند و معتقداست که خدای زرتشت واحد و خالص بوده و ایــن مفاهیم صفات او هستند و هرگز دارای اشکال فیزیکی مانند فرشتگان ادیان دیگر نیستند که دارای بالهای فانتزی و صورتهای افسانه‌ای باشند .

تیل :نظریه او شبیه دارمستتر است و امشااسپندان را اقتباس ازهفت ادیتای‌هندی میداند .

مولتون : مینویسد"لزومی ندارد ما وقت خود را تلف کنیم و در این مسئله بررسی نمائیم که ایده هفت جاودانان از بابل به ایران نفوذ کرده یا از هفت ادیتاهای آریائی سرچشمه گرفته بلکه باید به نظریه اصلی خود زرتشت تکیه کنیم . باید خرافاتی که‌بعدا" در پارسیسم بوجود آمده اکیدا" به کناری گذاشته و این واقعیت را بپذیریم که باتمـام شواهد معتبری که در دست داریم نمیتوانیم ثابت کنیم که زرتشت به ابداع یک هگزاد (شش تن) (۱) دست زده‌است .و بسیار بعیدتر آنست که یک (هفت تن)هپتادآفریده و به آنها نام دسته جمعی داده باشد" .او معتقد است این مفاهیم نه از وجود اهورامزدا جدا بوده و نه‌مادون او قراردارند بلکه بخشی از وجود او را تشکیل میدهند ،آنها صفات الهی هستند که‌میزان مبهمی از موجودیت‌مستقل به آنها عطامیشود تاصفتی را که‌مشخص

Hexad – ۱

آنند ارائه دهند .مثلا " مولتون اشاره میکندبه وهومنه کههمهجانام اوبردهمیشود میتوان جایش را با فکر خداوند عوض کرد .

لومل : امشا اسپندان راهوشمندان لایزال ترجمه میکند و معتقد است که آنها را باید صفات خداوند توجیه کرد . او مینویسد حتی در اوستای متاخر هم میتوان تائیدی برای این تفسیر بدست آورد . در یشت ۱۳/۸۱ ، اهورامزدا چنیـن توصیف میشود "او صورتهائی بخود میگیرد که امشا اسپندان زیبا و بزرگند " . با این تعبیر در عین اینکه این هوشمندان لایزال به اهورا مزدا نزدیکی بلافصل یافته وابسته به وجود او میشوند ، مادون او قرار گرفته و فاقد استقلال میگردند .

لومل معتقداست که ما میتوانیم بزبان دیگری هم این مفاهیم را تعبیر نموده وآنها را جهات مختلف ذات خداوند واشکال وجود ، صورت و نوع تاثیر او بدانیم .اومینویسد " وقتیکه زرتشت دریسنا۳۲/۶ میگوید ای اهورا تو آگاهی بوسیله بهترین منش (وهیشته منه)باید تاثیر این روح مشخص را که اهورامزدا را کمک مینماید به این نحو تعبیرکنیم که چون اهورامزدا درست میاندیشد ، یا چون نیک اندیشی در وجود اوست ، پس اوآگاهی می یابد (بقول آذرگشسب از روی خرد و حکمت خویش بهمه چیزآگاهست) . و اگر در یسنا۳۱/۱۳آمده که اهورامزدا به کمک اشا می بیند و یا در۴۶/۱۷ میگوید که اهورامزدا بوسیله اشا تصمیم میگیرد ، در اینحال راستی ، حقیقت با تفسیر بالا تطبیق نموده و نتیجه دید اوست و مشاوره با خود را میرساند (آذرگشسب : در پرتو قانون ازلی خویش دانا را از نادان تمیز میدهد) .

لومل باشاره به بندهای مختلف سرودهای گاتاها که وهومنه و اشا درآنهاذکرشده است نشان میدهد که چگونه این مفاهیم صفات الهی ــ انسانی میباشند . بطور خلاصهو به ترتیب فصول این بندها عبارتند از :

در ۲۸/۳ زرتشت از وهومنه میخواهدتابکمک او آید : ۲۸/۲ بوسیلهوهومنه زرتشت به خدانزدیک میشود، ۲۸/۵ آنکه دلش روشنشودبهوهومنه دستمی یابد ، ۲۹/۱۰زرتشت تقاضامیکند که به پیروانش قدرت وهومنهعطاشود، ۳۱/۸ ، ۴۵/۴ زرتشت وهومنه رادرفکر خودداراست که فرزندمزداست ۳۲/۴۰ آنها که برعلیه وهومنه رفتارکنند دوستداران دیوند ۳۲/۱۱ ، ۴۴/۱۳ آنانکه مشورت وهومنه رانمیپذیرند مورد عتاب زرتشتند وسبب میشوند که مردم از راه راست بدور شوند و غافلند ازضرر بزرگی که برخـود وارد میسازند ۴۴/۳ آنانکه مشورت وهومنه رانمیپذیرند مورد عتاب زرتشتند ۴۵/۱۰ خداوند وعده کرده کـه کمال و جاودان بوسیله وهومنه بدستآید . ۴۴/۶ ، ۳۳/۱۲ آنانکه به مزدا مومنندبوسیله وهومنه به قدرت و برتری میرسند .

رابطه اشا ــوهومنه : ۲۸/۱۰ آنها که به وهومنه رفتار میکنند خداونـد به آنـها پاداش اشا خواهد داد . ۱۴ ــ ۳۴/۱۲ خداوند بوسیله اشا راه اصیل وهومنهرامیآموزاند

که دین نجات یافتگان است ۰ ۳۰/۱۰ اشا وارئیتی درقلمرو وهومنه‌میباشند .اشادرمسکن وهومنه خواهد زیست ۳۴/۹ آنکه اشا را در آغوش نگیرد وهومنه از او دوراست ۳۴/۹ اشا ازآنکه به اخطارهای وهومنه گوش فراندهدخواهدگریخت ۴۳/۲ بوسیله اشا رحمت‌وهومنه نصیب میشود ۰

۲۹/۱۰ خداوند پشتیبان پیروان اشاست وزرتشت ازخداوند طلب کمک برای آنها می‌کند ۰ ۳۱/۸ ، ۲۹/۸ ، ۲۹/۷ مزدا اشا را بوسیله دانائی خود آفریده و با او هم‌رای است ۰ ۳۱/۶ آنکه حیات و زندگی خود را طبق اشا اداره کند شبیه مزدا میشود ۰

لومل این‌بندها را ترجمه ساده و عادی نموده است و با وجود این اگر دقت کنیم به روشنی درمی‌یابیم که در همه این موارد وهومنه و اشا معنی اندیشه ومنش نیک و راستی و درستی و نظام‌حق می‌دهد . اگرزبان شعرو اشاره گاتاها رابه بیان نثر روشن‌برگردانیم و آنگونه که آذرگشسب در ترجمه آزاد خود بکار برده از معانی تحت‌اللفظی مفاهیم اصلی را استخراج نمائیم خواهیم دید که با چه بیان لطیفی این صفات الهی ـ انسانی توجیه گردیده و ارتباط‌خدا و انسان با این فضایل و کیفیات برقرار گردیده است .مثلا" لومل ترجمه می‌کندبوسیله وهومنه زرتشت به خدانزدیک‌میشود وآذرگشسب بند ۲۸/۲۰ راچنین ترجمه مینماید : هنگامیکه بشر نیک اندیشی را سرلوحه زندگی خود قرارداد و مغز خودرا از هرگونه اندیشه پلید پاک ساخت و نسبت به انسان محبت ورزید (دیدیم که وهومنه مهر ومحبت به همنوع نیز هست) آنگاه به درک پروردگار نایل خواهد شد ۰

لومل نیزباتجزیه و تحلیل گاتاها معتقد میشود که " با توجه به طرز بکار بردن این مفاهیم ،صحیح‌نیست آنهارابا تعابیر مافوق‌الطبیعه مربوط سازیم بلکه اینها مفاهیمی‌هستند که مستقیما" به زندگی انسان مربوط میکردند .درهیچیک از بندهای گاتهااین اصطلاحات بصورت یک موجود خارجی درنظر گرفته نشده بلکه در همه جا صفات وابسته به خداوند مورد نظر بوده است " ۰

لومل در ضمن معتقد است که زرتشت در مورد تمام مسائل هم به جنبه روحانی و هم جسمانی توجه می‌نماید و لذا هوشمندان جاودان را نیز با همین دید مطرح ساخته و همه جا اشاره‌ای مخفی به جنبه‌های مادی شده است ۰

لومل نظریه دارمستتر رادرمورد انطباق اشا اسپندان با ادیتی‌های هند بکلی‌مردود میداند و ضمن رسالات متعدداین برداشت را رد میکند .ازجمله دلایلی که ذکر میکنداین است که تعداد این ادیتی‌ها مشخص نیست و در وداها ۷، ۸ و ۱۲ ذکر شده و هیچگاه از آنها صورت مشخصی ارائه نگردیده است . عدد هفت در اغلب سرزمینهای قدیم مقدس بوده وازمجموعه خورشیدی اقتباس شده است که درآن زمان عطارد ، زهره ، زمین ، مریخ ، زحل ، ماه وخورشید بوده است .این اعتقادبه اعصارپس از زرتشت مربوط میشود . ازطرفی مزدا که خالق اشااسپندان است نمیتواند خود یکی ازآنها باشد و بهمین‌دلیل است که

برخی سروش را بعنوان عضو هفتم مجموعه سبعه نامبرده‌اند.

حال اکرسنتامینو واشی (۱) یاپاداش رامیربرآنهابیفزائیم با اهورامزدا یک‌مجموعه ده‌کانه بوجود می‌آورندنه هفت تن. بالاخره بزرگترین خدایان گروه ادینی هند میترا و وارروناست. میترا بطورمسلم از طرف زرتشت طرد شده است و صفات آنهم با اشا اسپندان تطبیق نمی‌کند.

آلتهیم

معتقداست زرتشت بجای‌خدایان متعدد آریاها یک خدای‌واحد و مطلق راا علام‌کرد که با مفاهیم مجردی مانند فروتنی، تسلیم، قدرت، اندیشه نیک... و مهمتر از همه حقیقت و راستی و نظام کیتی (اشا) احاطه شده است. این کیفیات درمذهب قدیم آریاها صور انسانی داشتند ولی زرتشت هرگز به آنها شکل مونث و مذکر نمی‌دهد و شکل قابل تجسم نمی‌بخشد بلکه ماهیت مجرد آنها را حفظ میماید. (۲)

زرتشت با روحانی کردن کیفیات اطراف اهورامزدا خدایان گذشته رابه‌شیطان ردیو مبدل ساخت و با تکفیر این دیوان و شعائرشان اساطیر را نیز محکوم کرد و زبان اساطیر را ازمیان برد. او حتی حاضر نشد برای خدا یک اسطوره خاصی بنیان نهد، آنچه بعدها در اوستای متاخر و مذهب مانی انجام شد. زرتشت بطور جدی به تجرد و وحدت خداوند معتقد بود و هرگز در تعبیرهای خود به زبان میتولوژی توسل نجست.

آلتهیم بطور مشروح توجیه میکند که چگونه زرتشت حتی از نظر دستوری نیز سعی کرده است مجردبودن این مفاهیم‌اطراف خداوند راتائید نماید و بامهارت فوق‌العاده‌ای در همان چهار مصرع معمول خود نظرش را توجیه کند بطوریکه غیر از خداوند هیچیک از این مفاهیم حالت فاعلیت بخود نمی‌گیرد و پروردگار مافوق همه تنها وجود فاعل و برتر است زرتشت به این اکتفامیکند که قدرتها وصفات الهی را به حالت غیرمستقیم نام‌برد. مثلا "در ۴۷/۱ میگوید "با اسپنتمینو پندارنیک، حقیقت در کردار وگفتار بما اعطا میکند اهورامزدا سلامت و زندگی" (در پرتو خردمقدس و بهترین منش و در پرتو رفتار و گفتار نیک (الهام گرفته) از اشا برای چنین کسی بخشد رسائی وجاودانی رامزدا اهورا ازروی نیروی خویش و محبت) دراین بند فقط برای‌خداوند حرف تعریف بکار برده شده وحالت فاعلیت بخود گرفته است، (اهوراومزدا).

---

۱ – Ashi

۲ – در وداها برخی از این مفاهیم مانند ریته، ارمتی و سومس... بکار برده شده ولی نه بصورت خدایان و اشکال انسانی مافوق‌الطبیعه بلکه بیشتر بصورت عواملی کمکی در ادعیه و اوراد مقدس. در اوستای متاخر این مفاهیم جای گرفته و به شکل ایزدان درآمدند زیرا در اوستا اصولا "انتروپومورفیسم حاکم بر برداشت کلی بوده وتجسم انسانی درهمه‌عوامل مذهبی رسوخ کرده است.

آلتهیم معتقد است زرتشت فرم جدیدی برای مکالمه ابداع کرد تا هرچه بیشتراو را از مخالفینش که با مست کردن و فریادهای شعف‌آلود در قربانیهای شبانه خویش توحش و هیجان می‌آفریدند، دور سازد.

آلتهیم درجای دیگر مینویسد:

زرتشت درانتخاب مفاهیم مجرد اطراف اهورامزدا سعی نکردبه آنهاشخصیت داده و زن و مردشان سازد بلکه در مطلقیت آنها از میزانهای آریائی زمان‌خود بی‌نهایت فراتر رفت... این مجردات فقط ماهیتهای اخلاقی و روحانی داشته و بهیچوجه ازآنچه در مذهب هندوها وبعدها نیزدراوستای متاخردیده میشود، دربرداشت زرتشت اثری نیست. آنها اسباب درک و احساس خداوند، مانند چشم و گوش و دست.... نیستند، آنگونه که در بین آریاها باور میشد، بلکه فقط ایده‌های روحانی واخلاقیند.

دومزیل (۱)

دومزیل امشاسپندان را انعکاس خدایان آریائی میداندکه‌بنظراو اولین‌باردرقرارداد پادشاهان میتانیٔ (آسیای صغیر) به آنها اشاره شده است. او جدول مقایسه‌ای به شرح زیر طرح میکند:

وارونا = اشه

میترا = وهومنه

ایندرا = خشترا

ناساته دوگانه = هوروتات ـ امرتات

آرمئیتی بنظردومزیل تجسم‌آناهیتاست که ریشه آن در وداها بوده وسراواستی (۲) الهه رودها جایگزین آن میباشد. خشترا همان کشاتریای سانسکریت است که خدای جنگاوران بوده ودروداها ایندرا تجسم آن شده است. سپنتامینووانگره‌مینو طبق برداشت دومزیل تجسم‌وایوست که بادنیک و باد بدبوده است و بعدها در ادبیات پهلوی نیز نفوذ نموده. دومزیل بالاخره برپایه‌این‌حدسیات جدول‌مجددی‌تنظیم مینماید و معادل‌خدایان آریائی و زرتشتی را در آن بشرح زیر ترسیم میکند:

۱ ـ یانوس که یانوارونوبه از آن گرفته شده (۳)= خدای زمان در روم بادوصورت وایوی دوگانه = سپنتامینووانگره‌مینو

۲ ـ ژوپیتر و دیوس کدیوس (۱) = وارونا ـ میترا ـ اشه ـ وهومنه

۳ ـ مارس = ارس نهان (۲) خدای جنگ = ایندرا = خشترا

---

۱ ـ Dumezille
۲ ـ Seravasti

۳ ـ Yanus = Januar = January یانوس خدای زمان دارای دوچهره‌بود که یکی به گذشته‌می‌نگریست ودیگری به آینده و به همین جهت نیز آنرا دو صورت خلقت مینامیدند. ژرمنها کلمه یانوار، ماه اول مسیحی را از آن گرفته‌اند.

۴ ــ کرمینوس = ناسایته دوکانه = هوروتات وامرتات
۵ ــ وستا (۳) = ساراسواتی و آکنی = آرمئیتی و آتر (وستاخدای آتش خانوادگی)

برداشت دومزیل که برحدس و گمان بنا شده و برهیچ مدرک و دلیل علمی و منطقی استوار نبود، طرفداری نیافت .

المسند

مینویسد که زرتشت یک موحد واقعی بود . اگر او از منش نیک ، راستی ، پارسائی و نظایر این سخن میراند فقط ازاین جهت است که بشر برای درک قراردادها و مفاهیم مطلق و مجرد دارای یک مشکل ذاتی است . درپیام زرتشت این مفهومات درحقیقت صفات وخواص خداوند واحد بشمارمیرود .

تیمه (۴) محقق آلمانی

معتقد است که زرتشت ابتدا این عوامل را چون مفاهیم مجرد بکار میبرد . مثلا "به وسیله اشا مایل است خدا را بشناسد . دراینحال کمترین دلیلی وجود نداردکه بما اجازه دهد اشا راچون فرشته‌ای تعبیرنموده و ادعاکنیم پیمبر" بوسیله فرشته اشا " امیدشناسائی خداوند را دارد چون با این برداشت مفهوم صریح جمله را مبهم میسازیم . یا او از گفتار و کردار منطبق بر راستی سخن میگوید که معنی واقعی آن گفتار و کردار راست است و اگر آنراگفتار و کردار مطابق فرشته اشا توجیه کنیم بی‌معنی است . این مفاهیم فاقد شخصیت بوده و نمیتوان آنها را مونث و مذکر کرد . درضمن باید توجه نمود کـه بدون حقیقـت و راستی ، اندیشه‌نیک ، قدرت ، اطاعت ، سلامتی ونیروی‌حیات . . . انسان نمیتواندخوشبخت باشد . بعبارت دیگر این مفاهیم در فضای اسطوره به عمل نپرداخته بلکه در حیات‌روزمره بشر اثر میگذارد . زرتشت برای تشدیدجلوه واهمیت‌این مفاهیم‌آنهارادائما" با اهورامزدا همراه ساخته ، یا وسیله‌ای درخدمت او و یا بصورت عطایا و نعمات خداوند بیـان‌میکند و د رمقابل دروغ ، اندیشه زشت ، خشم . . . قرارمیدهد . بخصوص برای بالابردن ارزش این مفاهیم آنها را مخلوق اهورامزدا معرفی مینماید (و گاهی خدا پـدر آنهـامیشود) . تیمه معتقد است که اصطلاح روح‌القدس یا فرشته‌مقرب خداوند (درفرهنگ یهود ومسیحیت چهار فرشته میکائیل ، جبرئیل ، رفائیل ، یورئیل (۵)) برای سپنتامینو صحیح نیست و هیچگونه تائید اوستائی ندارد . پذیرفتن این مفهوم علاوه براین سبب پیچیدگی مسائل مورد بحث میشود .

ویل دورانت

معتقد است که امشاسپندان کیفیات الـهی میباشند . او مینـویسد " زرتشـت برای

۱- Deus Codius
۲- Ares
۳- Vesta
۴- Paul Thieme
۵- Erzengdl = Michael ,Gabriel , Raphael , Uriel

اهورامزدا هفت صفت یا کیفیت قائل شد ، نور ، اندیشه پاک ، راستی ، حکومت ، تقـوی ، خیر ، جاودانی .ولی پیروان اوکه به پولی‌تئیسم عادت‌کرده بودند این کیفیات رابصورت موجوداتی درآورده و آنها را امشاءسپندان یا مقدسین جاودان نام نهادند که به فرمـان اهورامزدا جهان را خلق و اداره میکنند . به این طریق توحید باعظمتی که بوسیله بانـی دین عرضه شده بود مانند مسیحیت به چند خدائی مبدل گردید " .

رودلف

امشا اسپنتاها را " صفات اهورامزدا که محتوای وجود او را تشکیل میدهندو بوسیله آنها اثر میگذارد" تفسیر کرده است که همچنین " بصورت رحمت و فضیلت بـه مومنین و معتقدین عطا میشود و آنها نیز برای بدست آوردن این صفات کوشش میکنند .

داوسون محقق انگلیسی (۱) :

معتقد است که بغلط امشااسپندان را فرشته‌هائی تصو رکرده‌اند و مینویسد " مفهوم اخلاقی‌عظیم یک چنین برداشتی برای صفات‌الهی ، که در استقرار نیکی وخوبی در بین مردم جهان برای همه آنهائیکه با این نامها آشنا میباشند فعالانه موثر است ،جائی برای شک و تردید نمی‌گذارد که چنین انتخابی برای صفاتیکه معرف‌خداوندمتعالندواقعا "عالی و برجسته میباشد" .

هومباخ

دراین باره به تفصیل بحث نموده ونمونه‌های بسیاری از گاتاها ارائه‌مینماید که همه معرف مجرد بودن این مفاهیم است از جمله اشاره میکند به یسنا ۳۰/۹ که درآن مزداسکا اهورائوانکهوبکار برده شده است .این اصطلاح را برخی مشخصات وکیفیات الهی و بعضی هم یزدانها و نیمه خدایان ترجمه نموده‌اند .هومباخ مینویسد که تعبیراول بسیارصحیحتر است زیرا بندهای بعد هم اشاره به این واقعیت است که اهورامزدا تنهاخالق ، پشتیبان ، نگهبان ، سعادت‌بخش ، کمک‌کار . . . است و این مفاهیم صفات او میباشند .هومباخ دراثر مشهور خود پیوسته این کلمات را صفات الهی ترجمه میکند .

هینتس

مینویسد پس از زرتشت امشا اسپندان را مقدسین جاودان نام‌گذاری کردندو ازآنها الهه‌هائی ساختند که با اهورامزدا یک مجموعه هفت‌گانه آسمانی بوجودآوردند . این‌عمل یک انحراف شرارت‌بار وتقلب آمیز بود که ازجانب مغان انجام شد و بنام‌زرتشت درزمان ساسانیان رواج یافت .اززمان اسمیت (۲) در بین دانشمندان غرب این برداشت رفته‌رفته تفوق یافت که امشااسپندان موجودات الهی نیستند بلکه صور مختلف‌اهورامزدا را توجیه مینمایند .هینتس معتقداست تصور نتروپومورفیستی بشکل دیگری موضوع را مغشوش و تیره

۱- M.M.Dawson

۲- Maria Wilkins Smith 1923

میسازد و مینویسد "آنچه زرتشت به آنها روح می بخشد و دارای منه میباشند فرشتگانی هستند که موجودیت دارند وآنهاعبارتندازسپنتامینو و هومینو، ، هیشتامینو و انگره‌مینو. بقیه فقط مفاهیم مجرد میباشند که دارای منه ، روح نیستند. در گاتاهاخداوند بصورت عالیترین و بزرگترین وجود جلوه میکند ۴۵/۶ و از وحدت او در هر مصرع گاتاها شاهدی وجود دارد. تصور زرتشت از خداوند حقیقی، پرعظمت و خالص است. مفهوم خداونددر پیام زرتشت در غنای روحی به مذاهب بزرگ جهانی که وجود یک خدای واحد را تعلیم می‌دهند برتری دارد".

دینشاه ایرانی

امشاسپندان را درجات عرفانی و روحانی میداندکه مراحل ششگانه تکامل روحی را مجسم مینمایند. اوبا بحث مشروح و بهره‌گیری از عرفان ایرانی معتقد است که زرتشت در پیام خود راه دست‌یابی به سعادت را باتحصیل صفاتی که معرفشان اسپندان است، نشان میدهد ، بزبان او "پس از طی مراحل پارسائی و نیل به اوج کمال درداربقا شایسته‌صحبت معشوق بی‌همتا توان شد".

پروفسور لنتس محقق معاصر آلمانی (۱)

در رساله‌ای پس اریک‌تجزیه وتحلیل مفصل که‌بیشتربه یک تزعلمی‌لابراتوری‌شباهت داردتاتفسیررساله دینی، نتیجه میکیرد که درگاتاهاسروردانا محرک اصلی‌تمام‌فنومنهاست ، همیشه همه چیز از او شروع شده و به او ختم میشود. قدرتهای روحانی (ترجمه لنتس برای امشاسپندان) هدف تاثیر و عمل و روش خداوندند. همچنین تضمینی برای پاداش مومنین و انتظار و امید به اعمال قدرت‌خداوند. ازتکرارکلمات این سرودها میتوان‌موضوع آنها راخلاصه کرد در" طلب کمک و پشتیبانی ازسروردانا بوسیله راستی و اندیشه نیک".

اشپینکل، ویندیشمان، کیگر

مینویسند، مفهوم کلمه اهورامزدا در گاتاها اصولا" معرفی‌کننده والاترین ارزشها و تنها خدای آئین زرتشت است، همچنانکه یهوه در عهدقدیم (تورات) و الله درمذهب اسلام مظهر قدرت یکتائی هستند. درحالیکه درجهت عکس اشا و سایر امشاسپندان که نامشان قبلا" ذکر شد، تنها میتوانند به یکی از صفات اهورامزدا متـ ـف شده و معرفی گردند.

دکتر کارتر

معتقد است بیان اینکه اهورامزدا پدربرخی ازامشاسپندان است‌بهیچوجه‌به خلوص ، ایدآل بودن ادراک و تصور او خدشه‌ای وارد نمی‌سازد زیرا او همچنین پدر همه خوبیها محسوب میشود. شاید ازهمین پنداراست که در دین یهود نیز یهوه شخصیت پدری

۱ – Prof.W.Lenz

می‌یابد و بعدها نیز این تصور به عقاید دیگر نفوذ میکند (مسیحیت) .

شولتسر

او امشاسپندان را مظاهر الهی مینامد و معتقد است که در گاتاها چهار مظهر مهم اشا ، وهومنه ، خشترا و آرمئیتی وجوددارد و در اوستای متاخرهوروتات ،امرتات ، اشی و سراوشه نیز به آنها افزوده شده و همه درشمار مقدسین جاودان درآمده‌اند .

زهنر

می‌نویسد " در هیچ جای گاتاها این چنین توجیهی از اشه اسپندان نشده است که در کنارخداوند بصورت شش موجود مجرد قرار داشته باشند " اومعتقد است اهورامزدا در گاتاها پدر روح‌القدس ۳ — ۴۷/۲ ، پدر اشا و وهومنه ۳۱/۸ ، ۴۴/۳ ، ۴۵/۴ ، ۴۷/۲است . اما پدر بودن خداوند را نباید با برداشت خام توجیه نمود زیرا اگر دقت کنیم در ضمن بوضوح بیان شده که او اشا را با اراده خود خلق کرده است . در برداشتهای زرتشت عالم مادی و معنوی چنان باهم درآمیخته‌اند که بسیاری رابه اشتباه دچارمینماید . مثلا" اشا ، وهومنه ، خشترا . . . مظاهر الهی میباشندو وابسته به خداوند اما اگرانسان نیز عمل نیک انجام دهد به‌این مظاهر دست می‌یابد . بعبارت دیگر آنچه الهی و معنوی است بشری میشود . همین ارتباط نزدیک بین معنویات و مادیات سبب میشود که پس از مرگ پیمبرهر یک از این جاودانان بخشنده (ترجمه زهنر) با یک عضو فیزیکی مشخص شوند ،وهومنه با رمه ، اشا با آتش ، خشترا با فلزات ، آرمئیتی با زمین ، هوروتات با آب وامرتات با گیاهان .

شدر

مینویسد خدا درنظر زرتشت وجودی ساکن و منزوی درعالم رحمت و برکت نیست بلکه موثر ، محرک و عامل دائمی درجهان است . از اینجهت خداوند بوسیله نیروهائی خود را به بشر ارائه میدهد و سبب میشودکه بشر در جامعه باتوسل به‌آنها رفعت‌یافته ونوعی ارتباط و اتحادبین وجود و عمل تحقق یابد که درآن خدا و انسان بهم پیوسته‌اندبه‌این سبب این قدرتها را میتوان مشخصات وجودی خداوند ، که انسانها نیزباید به‌آنهادست یابند ، دانست . راستی ، اندیشه نیک ، قدرت تواضع و فروتنی . . . فضایلی است که خداوند دراین جهان از بشر طلب مینماید تا بصورت مواهب شفابخش بشر را در لحظات تصیمم ، که در انتظار اوست ، بیاری آیند . آنها گاهی بصورت عوامل قابل درک و گاهی بصورت قدرتهای شکل‌یافته الهی مجسم‌میشوند زیراما زمانی ازحق ،شرافت ، آزادی . . . . چون عوامل شخصیت یافته درحیات عمومی جامعه سخن می‌گوئیم و گاهی نیزاز سمبل‌ها و نشانه‌های مجسم این عوامل (مثلا" گاندی تجسم مقاومت منفی ، علی تجسم حق و عدالت . . .) .

شدر در جای دیگر مینویسد که این نیروها را میتوان بیش ازهمه اشکال‌تأثیرخداوند

و صور مختلف اعمال قدرت اودرجهان برداشت‌نمائیم. بعبارت دیگر خدا بوسیله راستی، منش نیک اثر وعمل میکند. بالاخره نتیجه میگیرد که درگاتاها نه یک نام دسته‌جمعی برای این نیروها ذکر شده و نه درجه و رتبه خاصی برای آنها تعیین شده است و آنچه دراین باره مطرح گردیده پس از زرتشت بوده است. هیچیک از این نیروها چون یک فرشته و یا موجود آسمانی بالاستقلال عمل نمیکند درحالیکه دراوستای متاخر آنها شکل خدایان را بخود میگیرند.

بویس

ابتدا با اتکاء به اصطلاح اهوراها که در یک بند گاتاها ذکر شده والهام از اوستای متاخر معتقد میشود که زرتشت غیر ازاهورامزدا و هفت بخشنده جاودان به اهوراهای‌دیگر هم‌اشاره کرده است وایزدان رتبه پائینتری‌مانندسراوشه، اشي، گئوش تشن (۱) (آفریننده گاوگیتی) گئوش اورون (۲) (روح گاوگیتی)، توش نامائیتی (۳) (اندیشه آرام و مراقبه و سکوت) را در سرودهای خود مورد توجه قرار داده است. ولی سپس خود درمی‌یابد که این تصور با آنچه درباره توحیدی بودن دین زرتشت اعلام کرده بود وفق نمیدهد و مینویسد " توحید ایرانی که بوسیله زرتشت موعظه شد و باوجود همه انحرافاتیکه پیروان او بوجود آورده‌اند تا قرن نوزدهم حفظ شد چنین است که: درازل تنها اهورامزداوجود داشت. تنها وجود قابل پرستش، خداوند تنها ومطلق، عقل کامل، عادل و نیکو، اوست تنهاخالقی که هرگز خلق نشده و علت‌العلل همه خوبیهاست، چه آسمانی و چه زمینی (روحانی ومادی) محسوس وغیرمحسوس. اوپس ازآنکه مددکاران آسمانی‌خودراخلق کرد تا به کمک آنها عالم را شکل دهد وآنچه درآن خوبست بیافریند، شیطان را نیز چون وسیله‌ای برای محدود ساختن‌بشر بوجود آورد تا او خودعاقبت به فساد ونیستی گراید.

زرتشت خداوندراخالق زندگی (۴) یاداتا انگهئوش ۵۰/۱۱ میداند و در سراسر ادبیات زرتشتی لقب او" دادوه" و " دادار" یا آفریننده‌بوده وبه‌این‌نام ستایش میشود. بنا به گفته زرتشت خداوند آن وجود ازلی است که باخوداندیشه " بگذار فضای‌پربرکت نورانی گردد ۳۱/۷ (۵) "، آنکه راه ستارگان و خورشید را آفرید ۴۴/۳، آنکه نگهدارنده زمین در پائین و سهپر در بالاست ۴۴/۴... و بالاخره نتیجه میگیرد " ازآنجاکه خلقت خداوندشامل تمام موجودات‌بخشنده یا امشه‌اسپندان، درمرتبه‌پائین‌تر از الوهیت‌میباشد، آنها را نمیتوان خدایان نامید زیرا این مفهوم معرف موجودات مستقل الهی است‌که فقط در یک پانتئون مشرکین به آن برخورد می‌کنیم ".

بویس معتقد است که قبل از زرتشت هفت‌خدای جاودانی بنام ویشوه امرته (۶)، که

۱- Geush Tashan ۲- Geush Urvan ۳- Tushnamaiti
۴- dataangheush
۵- آنکه در آغاز به آراستن فردوس باروشنائی بیندیشید (پورداود) نخستین‌اندیشه‌گری که با نور خود افلاک را درخشان ساخت (آذرگشسب).
۶- Vishva amrta

همان ویسوه‌امشه اوستاست ، مورد پرستش آریاها بوده‌اند و اوستای‌متاخرکه‌مجددا "بهمان دین آریاهابازگشته است این‌هفت‌جاودانان رانیزپذیرفته وهفت امشاسپندان را جانشین آنها ساخته است .

شوشتری

مینویسد " از شش امشاسپندان ، اشا و وهومنه و خشر ویریا ، یعنی حیات و علم و قدرت ، مقام ویژه دارند ودردعای مقدس اهنووربا نام اهورامزدا ذکر شده‌اند . سه دیگر گویا امتداد یامفهوم اینها هستند .از اینها امرتات یانمیرندگی ،متمم‌یا تاکید مفهوم‌اشا ، و خورتات امتداد وهومنه و سپنتا ارمایتی بمفهوم تسلیم و کیرنده امتداد خشترویریاست . اینها چون از اهورامزدا جدا ذکر میشوند به مفهوم مستقلی درمی‌آیند و هرگاه در ذات اهورامزداپیوست شوند ،فوق ادراک بشرمیگردند . به مرور روزها در چگونگی آنهااختلاف پیدا شد و برخی از جنبه عالی صفت ایزدی پائین آورده به مقام فرشته ذکر کردند " .

آذرگشسب

مینویسد " منظور زرتشت از ذکر نام و تکرار امشاسپندان در گاتاها و طلب یاری از آنهامتوجه ساختن پرستندگان مزداومومنین به فروزگان معنوی پروردگار و سعی در پرورش این صفات عالی‌میباشدچنانکه درهات ۳۴ یسنا بند ۱۱ میفرماید پروردگارا در پرتونیروی اراده ، منش پاک ، راستی و پاکی ، عشق و ایمان بخدا ، زندگی پایدار و نیروی‌معنوی (خشترا ، وهومنه ، اشا ، آرمئیتی) افزایش خواهد یافت . صفاتی که دراین بند ذکر شده است از فروزگان ویژه ، چهار امشاسپند وهومنه ،اشا ، خشترا و ارمئیتی میباشند " .

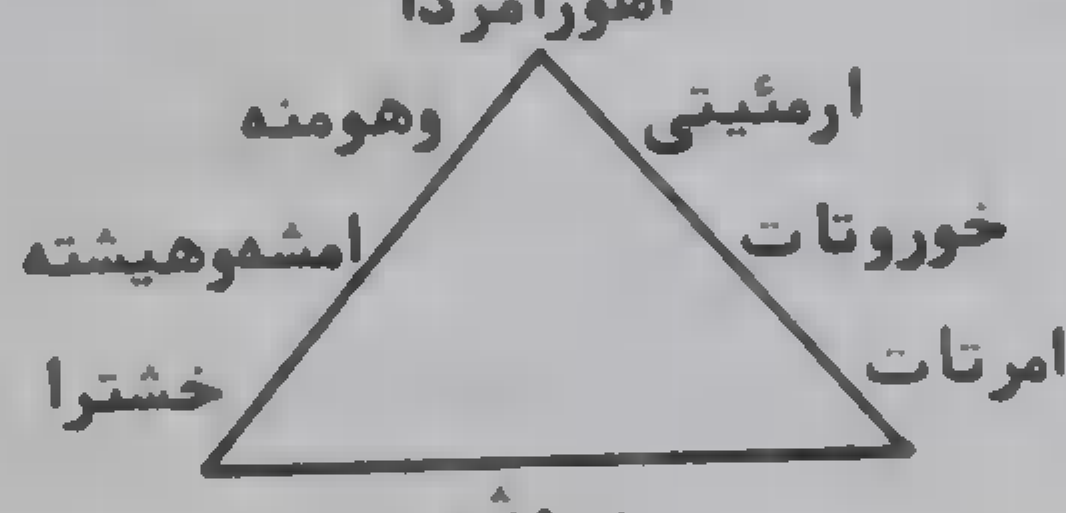
نتیجه

هرچند در بررسی گاتاها بحث درباره امشا اسپندان ، موضوعی که اصولا" به پیام زرتشت وابستگی نداشته و پیمبر آریائی حتی یکبار نیز به‌آن اشاره نکـرده‌است ، ضروری بنظر نمی‌رسد ، ولی چون متاسفانه بسیاری از مفاهیم اوستای متاخر و معتقدات مغـان و دین درباری ارداویراف ــ تنسری دهها قرن بنام زرتشت تبلیغ شده است و مهمتر ازهمه جمعی از محققین باوجود اعتقاد به انحراف مذهب اوستائی برداشتهای خود را به ایـن منابع متکی مینمایند و گاهی حتی از این مرز نیز پا فراتر گذاشته با پیش داوری متاثر از انجیل و تورات و اوستا توام باهم ، به قضاوت میپردازند . بجاست که این مبحث نیزبه اختصار مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد .

از بررسی عقاید خاورشناسان به این نتیجه میرسیم که اکثریت قریب به اتفاق این دانشمندان با قبول توحید خالص پیام زرتشت برای امشا اسپندان نمیتوانند شخصیتی مستقل قائل شده و جز کیفیات و صفات الـهی توجیه دیگری بپذیرند . معدودی هم که امشااسپندان را بصورت فرشتگا ن و دستیاران اهورامزدا تعبیرمی‌کنند شاهد و دلیل قانع کننده‌ای ارائه ننموده و بیشتر برحدس و گمان نظریه خود را اعلام میدارند .

بنظر من صحیح آنست که نام امشااسپندان را از فرهنگ مزدیسنائی حذف کنیم و بجای آن نامیراکه آذرگشسب انتخاب کرده ، یعنی فروزگان‌معنوی‌خداوند و یا شبیه به‌آن، صفات کمالیه ،انتخاب نمائیم .زیرا اولا" این نام اصولا" به گاتاها و پیام زرتشت مربوط نیست و ثانیا" تا زمانیکه یک چنین مفهوم مرکب مانند مقدسین جاودان ، هوشمندان بی‌مرگ ، جاودانان بخشنده . . . بکار گرفته میشود ، ذهن هر خواننده‌ای ناخودآگاه به موجوداتی متوجه‌خواهد شد که هر قدر هم به تجرد و روحانیت آنها اشاره‌شود بازهم در پس آنها ناخودآگاه شخصیتهای مستقل اوستائی خودنمائی می‌کند .

دراوستای‌متاخر نه تنهااین‌صفات‌کمالیه بلکه اغلب مفاهیم گاتاها شخصیت‌می یابند و به موجودات مستقلی تبدیل میشوند .در بون دهش عرش خداوند بصورت هرمی مجسم میشود که در راس آن اهورامزدا قرار گرفته ودر یکطرف ارمئیتی ، خوروتات ، امرتات ودر طرف دیگر وهومنه ، امشه وهیشته و خشترا و در سطح پائین نیز سروش ایستاده‌است .



این هپتاد را برخی از محققین انعکاس و تجسم هفت قبیله هخامنشی ،که سرانشان

در مجمع مشاوره سلطنتی به اتفاق شاه کشور را اداره می‌کردند ، دانسته اند . بنظر من این حدس بجا نیست زیرا یسنای هفت بحری که در آن برای اولین بار به این هفت تن اشاره شده است خیلی قدیمی‌تر از عصر هخامنشیان میباشد . احتمال اینکه مجلس هفت نفری هخامنشیان از عدد هفت اوستائی اقتباس گردیده‌باشد خیلی بیشتر است .همچنین دیدیم که ادیتاهای آریائی و هفت سیاره بابلی را نیز ماخذ این مجموعه حدس زده‌اند . در بابل آسارامازبل با هفت روح خوب آسمانی بنام ای گی‌گی (۱) و هفت روح شریربنام انوناکی (۲) توام بوده است . این مجموعه با هفت تن اوستائی بسیار شباهت دارد . گونکل (۳) آلمانی معتقداست که‌امشااسپنتاهای اوستاتحت‌تاثیر ادیان سامی‌شکل‌گرفته‌اند. و گروهی نیز عکس این فرضیه را صادق می‌دانند . بنظر من چون اوستای متاخر در همه مسائل به دین آریاها تکیه کرده‌است بیشتر میتوان حدس زد که در این مورد نیزاز همان مذاهب بدوی متاثر گردیده باشد . در هر حال موجودات و یا وجودهای مستقلی بنام امشااسپنتاها تحت‌تاثیر هرمذهب و دین به اوستا نفوذ کرده باشد با پیام زرتشت‌ارتباط ندارد .

باید توجه‌کرد که برای انسان سه بعدی تمام فنومنهای جهان درقالب و چهارچوب خاصی قابل درک است . زبان و مفاهیم و اصطلاحات متداول در ارتباط با همین قالب‌و به مقتضای زمان و مکان شکل می‌گیرد . بشر هرگاه درباره خالق سخن می‌گوید آفریدن را فرایندی نظیرآنچه‌خودایجادمی‌کند می‌پندارد و جهان را آنگونه که‌درک واحساس‌مینماید مجسم میسازد . حال بهر میزان که قدرت عمل انسان توسعه یابد و مرزهای معرفت و شناسائیش ازجهان فراتر رود، حوزه تخیل او نسبت به خلق و خالق نیز گسترش می‌یابد. ولی هرگز از آن قالب سه بعدی بشری نمی‌تواند خارج شود . زبان یا وسیله ارتباط‌فکری و معرفتی انسانها متکی به تجارب عملی و برداشتهای ذهنی بشر و محدود درهمان‌حوزه تجسم و تخیل اوست . درمکاتب فکری مختلف وصف جهان و بیان چگونگی ایجاد و تحول و تکامل معرف حوزه دید آن مکتب است و در مذاهب و ادیان برداشت از خالق وتوصیف خلقت و رابطه خالق و مخلوق مشخص شمول آن مذهب . خدا در همه ادیان بوسیله صفاتش مشخص می‌گردد و هیچ زبانی در هیچ زمان قادر نخواهد بود جز باصفاتی که قابل درک برای انسان بوده و در هر حال مایه بشری دارد، وجودی را وصف کند ، اما چگونگی این‌توصیف تعیین‌کننده است .

برای آنکه به ارزش کلام زرتشت پی‌ببریم باید جامعه سه هزار سال قبل آریائیان را مجسم‌نمائیم وبه برداشتهای بدوی و فضای محدود دید آنهابیندیشیم ،آنگاه، درخواهیم یافت که این پیمبرآریائی در انتخاب اصطلاحات و مفاهیم از چه مهارت و قدرت جالبی

---

۱ - Igigi   ۲ - Anunaki   ۳ - Gunkel

برخوردار بوده است .

درپیام زرتشت برخلاف معتقدات آنزمان تنهاخالق جهان اهورامزداست که‌مشخص اصلی او اهورائی و مزدائی است این دو صفت هر چند برای انسان قابل درک است ولی محدود به قالبهای انسانی نیست .هستی بخشی وآفرینش حیات و زندگی مافوق‌قدرتهای بشری است و دانائی مطلق هم ، که به بزرگ دانائی توجیه شده ، برتر از دانش محدود انسانهاست .

پس بزرگ دانای هستی بخش مناسبترین نامی است که برای یک وجود مطلق برتراز فهم و گمان بشر میتوان انتخاب کرد . اما برای ارائه اعمال قدرت پروردگار وبیان رابطه خالق و مخلوق ، زرتشت از مفاهیمی بهره‌گیری می‌کند که هم بزبان بشری توصیف صفات الهی است و هم توجیه فضایل انسانی . نتیجتا " در پیام زرتشت این فضایل پلی بین خدا و انسان است . بنظر من این هنرمندانه‌ترین، زیباترین و خردمندانمترین انتخابی است که درآن ادوار میسر بوده و اگر به دقت و فارغ از پیش داوریهای تلقینی به این برداشت توجه کنیم با معرفت کنونی و بیان امروزی نیزآنرا خردمندانه و ظریف خواهیم یافت . رابط خدا و انسان در پیام زرتشت نه کاهن است نه حتی پیامبر ، نه فرشتگان بالدار و نه ایزدان و نیمه خدایان بلکه فضایل عالی ، که توسل به آنها انسان رابه کمال هدایت می‌کنند وخداوند نیز جز کمال مطلق چیز دیگری نیست .این فضایل در آن‌هنگام که به انسان وابسته میشوند صفات انسانی می‌گردند و زمانی که به خدا منسوب میشوند معنویت الهی می‌یابند و چون خدا و انسان را بهم مربوط میسازند گاهی به صورت تجسم فضیلت طرف مکالمه قرارمی‌گیرند و زمانی چون الطاف الهی ومعنوی به انسان عطامیشوند ولی در هیچ حال شخصیت مستقل نمی‌یابند . با این شاهکار زرتشت هم خدای را توجیه می‌کند، بدون آنکه به مطلقیت و الوهیت او لطمه زند، و هم انسان خدای گونه راتوصیف مینماید ، بدون آنکه خدای را انسانی سازد . هم راه وصول به حق یا دست‌یابی به این ایدآل‌ها را مشخص می‌کند، بدون آنکه از مسیر عملی و واقعی زندگی بدور افتد و گرفتار تخیل شود (تقویت و ترویج این فضایل مستقیما " در زندگی روزمره و شکوفائی مردم موثر است) . او هم خدای را برای مردم عادی و عامی تشریح می‌کند بدون آنکه از توصیف عرفانی خالق منحرف شود . و هم سیر و سلوک عرفانی را توصیف مینماید بدون آنکه از برداشتهای مردمی چشم‌پوشد .زرتشت بزبان مردم شعر عارفانه می‌سراید وبه بیان‌عرفان با مردم ساده و با صفا سخن می‌گوید . زرتشت با طرح فضایل الهی ــ انسانی پرده‌های بین بشر و خدا را از میان برمی‌دارد و بجای خدایان ترسناک و قادر و قاهر اهورا مزدای دوست و یاور و همراه انسان را به آدمیان می‌شناساند .مشخصات این خداوند و کمالات او فضایلی است که اگر بشر به آنها دست یابد خدای گونه شده و در او محو می‌گردد، همچون جوی کوچکی که اگر در مسیر دریا حرکت کند به دریا پیوسته و دریاگونه میشود .

طرح صفات کمالیه به پیام زرتشت قدرت تحرک ونفوذ می‌بخشد که هم‌درون عارف و صوفی را سیراب میسازد و هم‌دل عامی صافی را شاد و مطمئن مینماید. اشا، وهومنه، خشترا . . . درنظر آنکه معرفت عمیق دارد راستی و درستی و نظام حق، اندیشه نیک و مهر و محبت و خرد وهومنی، قدرت اراده . . .جلوه می‌کند و برای توده مردم فرشتگان بی‌شکل و بال و پر که تجسم فضایل الهی ـ انسانیند و در هنگام اضطراب و درماندگی مایه اطمینان و قوت قلب آنها خواهند بود و یاوری جستن به وسیله آنان از خداوند به حرکت وشکوفائی و صفا و کمال آنان منجر خواهد شد. انسان برای دست یابی به کمال و وصول به حق‌نیازی به‌واسطه و دلال و خبره ندارد و واسطه او در خود اوست. درسراسر گاتاها حتی یکبار اشاره نشده که برای تامین رضایت خداوند باید به شعائروآداب ورسوم توسل جست، از کاهن و کشیش و فقیه و روحانی کمک گرفت و حتی پسر را واسطه و وسیله ساخت در همه‌جا این فروزگان الهی و فضایل انسانی واسطه‌رسیدن به خداوندند و مهرو عطوفت و رحمت او بوسیله آن فضایل به بشر منتقل گشته و بالاترین عطاهای الهی نیز همین صفات کمالیه و فضایل اخلاق میباشند.

برای شناختن نظر واقعی زرتشت به گاتاها مراجعه می‌کنیم. این شش فروزه و اسپنتامینو فقط در یک بند از گاتاها با هم ذکرشده‌اند:

در ۴۷/۱ آمده است: در پرتو سپن‌تامینیو و وهیشتامننگها، همچنین در پرتو رفتار نیک و گفتار نیک توام با اشا، برای چنین کسی اهورامزدا بخشد هواورولتا و امرتاتا بوسیله خشترا و ارمائیتی.

بنظرمن این چکیده پیام زرتشت‌است که در چهار مصرع خلاصه شده است. ترجمه کلمه‌به‌کلمه این بند تقریبا" درهمه برداشتها یکسان است و فقط درتفسیر آن کمی اختلاف وجود دارد.

آذرگشسب این بند را درترجمه آزاد چنین بیان می‌کند: کسیکه در پرتو خردمقدس و قلبی پاک، اندیشه و کفتار وکردارش نیک و باراستی و درستی هم‌آهنگ باشد مزدا اهورا با توانائی و مهر خویش به او رسائی و جاودانی خواهد بخشید.

مطالب این بند بحدی روشن و صریح است که هرقدر هم جملات را پس و پیش‌کنیم در نتیجه کلی تغییر اساسی حاصل نمی‌شود.

زرتشت در پیام خود سه اصل بنیادی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک راپایه قرار داده‌است و اهمیت این سه اصل بحدی است که حتی در سراسر تحولات مذهبی‌و با وجود تحریفات وخرافاتی که به پیام زرتشت در مدت سه هزار سال تحمیل گردید وآنرا بکلی از صورت اصلی و واقعی خارج ساخت، در ارزش این سه‌اصل تغییری حاصل نگردید. در اوستای پهلوی این سه اصل به سه "بوخت" (۱) رستگاری بخش معروف بوده است. برخی از محققین معتقدند که همین سه اصل پایه همه ادیان بزرگ جهان قرار گرفته‌است.

در این اسکلت بنیانی اندیشه نیک پایه اصلی و اساسی است و دو بازوی قوی دیگروابسته به این پایه است . آنکه دارای منش و فکر و اندیشه نیک است یقینا " گفتار و کردار اونیز به نیکی خواهد گرائید .

نیک اندیشیدن سرچشمه حرکت تکاملی و رمزدستیابی به فضیلت است . اما باید دید که میزان و ترازوی سنجش این نیکی چیست ؟.زرتشت سنگ سنجش نیکی را در ترازوی عقل و اندیشه حقیقت و راستی یا امشا بیان می‌کند .بعبارت دیگرعامل تشخیص بشربرای نیکی از بدی خرد و دانش است و وزنه سنجش راستی و درستی . در این بند به روشنی توجیه میشود که در پرتو خرد مقدس و به کمک اندیشه نیک ، که مسلما " به رفتار نیک و گفتار نیک توام باراستی و درستی منجر خواهد شد ، بشر به سعادت و سلامت دست‌خواهد یافت وخداوند نیزبه دارنده این سه بوخت رستگاری‌بخش بوسیله قدرت اراده و پارسائی نیروی زندگی (هومباخ) و رسائی خواهد بخشید . (و یا به تعبیر پورداود به پاداش این سه بوخت خداوند به او رسائی و نیروی زندگی و توانائی بخشد)(۲).

هومباخ معتقد است که در بسیاری از سرودهای زرتشت‌پندار بشر معرف شخصیت اوست وحقیقت طلبان آنهائی هستند که به افکار و اندیشه نیک دست می یابند و اعتدال پیشه کرده به نیکی سوق داده میشوند . پس راه نیک شدن نیک اندیشیدن است . آنچه در همین بند نیز تاکید گردیده است .

مطالب این سرود ما را به این واقعیت هدایت می‌کند که ازمفاهیم شش‌گانه بهیچوجه نمیتوان‌موجودات آسمانی و یانظایرآنرا نتیجه‌گرفت بلکه این‌مفاهیم معرف فضایل‌انسانی میباشند . خدا در سایه قدرت و توانائی و محبت خود به بشر راست کردار و نیک منش سعادت و رسائی‌می‌بخشد و یابزبان دیگراهورامزدا انسان نیک‌منش راست کردار را بوسیله اراده وپارسائی او رسا و سعادتمند میسازد . هم سنگ و همراه قرار دادن کردار و گفتار نیک با امشا ، وهومنه ، خشترا ، ارمئیتی ، هوروتات و امرتات مسلم میسازد که در اینجا از یک عده صفات عالیه سخن گفته میشود نه از ایزدان و فرشتگان . با بررسی بندهای دیگر این سرود بهتر میتوان این برداشت را زیرسازی کنیم . در ۴۷/۲ آمده کسی که در پرتو خرد مقدس به بهترین راه زندگی کند وگفتارش مطابق وهومنه باشد و با دو دستش وظیفه ارمائیتی را انجام دهد در پرتو خرد مقدس به بهترین زندگی رهبری خواهد شد. که میتوان تعبیرکرد آنکه در پرتو دانائی وخرد به بهترین راه زندگی کند از روی اندیشه پاک سخن گفته و با دستهایش کارهای نیک و با تقوی انجام دهد سعادتمند خواهدشد .

۱- Budj = Bukht گاتها را پنج بوخت مقدس می‌نامیدند .

۲ - (امرتات را میتوان چون هومباخ نیروی زندگی و یا مانند بسیاری جاودان برداشت کرد و بنظر من شکوفائی و حرکت که بی‌مرگی است تعبیرواقعی‌تری است . امرتات هنگامیکه به خداوند تعلق میگیرد جاودانی بودن شایسته‌است وهنگامی که به بشر نسبت داده‌میشود جنبش و حرکت و شکوفائی .)

دیده میشود که بهیچوجه نمیتوان نتیجه گرفت که مطابق ایزد وهومنه گفتار داشت و با دو دست کارهای فرشته ارمئیتی را انجام داد. لومل درباره این بند مینویسد با توجه به مضمون آن متوجه میشویم که بهیچوجه لزومی ندارد از خرداد، مرداد، اشا، .... معانی مافوق الطبیعه استنباط کنیم بلکه به روشنی دیده میشود که این مفاهیم مستقیما" به زندگی زمینی مربوط میشود. در ۵۱/۷ و ۴۴/۱۸ و دیگر یسناها نیز زرتشت طلب رسائی و سعادت در سایه اشا برای بشر می‌کند. البته این مفاهیم برای زندگی پس از مرگ نیز بکار رفته است ولی در هر حال بصورت صفات نه شخصیتهای الهی زیرا سعادت و رسائی و زندگی طولانی (ترجمه لومل برای امرتات بجای بی‌مرگی) را میتوان به بشر بخشیدنه فرشته و ایزد را خشتره نیز اشاره به اراده بشر و قدرت بشری است (و در مورد خداوند سلطه و حکمفرمائی) همانگونه که در ۳۱/۱۶ آمده: این را از تو میپرسم ای اهورامزدا، آن نیک اندیشی که به اتکاء قدرت متکی برراستی به ترقی خان و مان و روستا کوشاست به وصال تو خواهد رسید؟. و یا در ۳۱/۱۵. از تو میپرسم ای اهورامزدا چه سزائی برای کسی است که قدرت دروغپرست را فراهم‌کند و یا در ۴۸/۵ می‌گوید: آنها که باکردارهای نیک فرمانروائی می‌کنند نه آنها که به بدی از قدرت استفاده مینمایند. همچنین در ۹-۵۳/۸ زرتشت از اهورامزدا طلب می‌کند آنانکه به بدی ازقدرت سوءاستفاده می‌کنندبه مرگ و تباهی دوچار شوند و از نابودیشان صلح و صفا و آرامش نصیب مردمان گردد. در ۴۶/۴ آمده: هر که سیادت را از فرماندهان ظالم ستانده و جانش را بگیرد خداوند به او پاداش خواهد داد در ۳۲/۱۰ نیز چنین است.

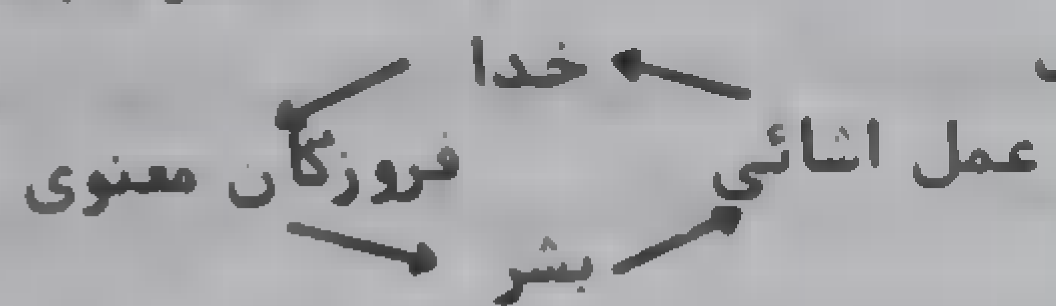
همچنین سپندارند یا ارمئیتی نیز دربندهای مختلف بصورت کیفیت و صفت مشخص گردیده است. مثلا" در ۲۸/۳ و ۳۴/۱۱ صفتی است که بشر باید به آن دست یابد. لومل معتقد است که یک مثلث اشا، وهومنه، خشترا وجود دارد که در اغلب یسناها آمده است. ارمئیتی نیز دربسیاری از سرودها وابسته به خشترا است. ایمان و بردباری و فروتنی سبب افزایش نیروی اراده میشود و برعکس در ۲۸/۳ بوسیله خشترا ارمئیتی تقویت میشود (با نیروی اراده پارسائی و فروتنی افزون می‌گردد).

اگر دقت کنیم در سراسر گاتاها و تقریبا" در همه سرودهای زرتشت این مفاهیم به صورت فضایل انسانی ـ الهی بکار برده شده است.

در سرود ۲۸، که در واقع برنامه و چکیده پیام زرتشت است، به بهترین وجهی صفات‌کمالیه توجیه شده و بررسی دقیق آنها را به این واقعیت راهنمائی مینماید که‌این کیفیات فضایل انسانی است نه ایزدان وفرشتگان. زرتشت در این سرود اعلام می‌کند که انسان در سایه اندیشه نیک و پاک به خداوند نزدیک شده و با اتکاء به راستی و درستی به سعادت رهبری می‌گردد و ازبزرگ‌دانای هستی‌بخش طلب می‌کند که به ما توجه نموده و ما را از صفات کمالیه خود برخوردار سازد. در اینجا اصطلاحی بکار رفته که در نظراول

ممکن است ایجاد سوء تفاهم نماید زرتشت ازخداوند می‌خواهد که بسوی ما آیدوهمچنین فروزگان او .ولی با توجه به بندهای دیگر مسلم میشود مقصود آن نیست که خدا درجائی نشسته و از آنجا به سوی ما ،حرکت کرده و در کنار ما نشیند بلکه مفهوم‌آن اشاره آنستکه خداوند به ماتوجه نموده و ما رااز رحمت خود برخوردارسازد که این رحمت همان فضایل معنوبند . این اصل اساسی و بنیانی پیام زرتشت است که اولا " سعادت فقط در اثر نیک اندیشی وعمل به راستی و درستی میسر است و ثانیا " توجه خداوند نیز در همین جهت بوده ونتیجه لطف و توجه او نیز کمال معنوی بشر است که عمل نیک و راست معرف‌آنست. ثالثا " امرزش وتوجه خداوند نیز دراثر نماز ونیاز خاصل نشده بلکه باعمل اشائی حاصل خواهد شد .اشا نیـز دارای مفهوم بسیار وسیعی است که راستی و درستی و نظام حـق جهات اصلی آن میباشد .

بعبارت دیگر یک سیکل بسته که از هرجا آغاز کنیم مجددا "به همان جا بازخواهیم گشت . خدا ــ فروزگان الـهی ــ بشر ــ عمل نیک اشائـی ــ خدا . خداوند بوسیله صفات کمالیه بشر را مجهزنموده که نتیجه آنها عمل اشائـی است و بااین اعمال انسان‌خدایگونه شده و به خدا نزدیک میشود . یا بشراگر به صفات کمالیه متصف‌شود به خدا نزدیک شده و عمل اشائی حاصل این حرکت است



در سراسر گاتاها تقاضای ازخداوند همیشه‌باحرکت وعمل توام بوده وهدف بدست آوردن فضایل انسانی‌ـ الـهی است . مرحمت خداوند نیز تقویت این فضایل است . زرتشت‌در بند ۴ این سرود می‌گوید که با آگاهی از پاداشی که خداوند برای کارهای نیک مقرر داشته کوشش خواهـم کرد تا آنجا که تاب و توان دارم به مردم بیاموزم که برای اشا کوشش کنند (به راستـی گروند ، درستی پیشه کنند و خود را با نظام حق و قانون گیتی هم‌آهنگ نمایند) . وظیفه پیامبر کوشش در گسترش رسالت اوست که به‌وضوح در این بند " هدایت مردم به عمل اشائی است "درآغاز این بند زرتشت روانش را به‌بالاترین سرای اندیشه‌نیک جای می دهد و این اشاره روشن به آنست که از خرد وهومنی و اندیشه‌نیک کمک می‌گیرد تا آماده انجام وظیفه گردد . مجددا " در بند ۶ این سرود مقصود زرتشت از آمدن خدای بسوی ماروشن می‌گردد . در این بند آمده که پروردگارا در سایه اندیشه پاک و راستی به سوی ما آی‌وبه همه ما (جمع راست دینان)نیروی معنوی و شادی درون بخش تا بر نفرت و کینه دشمنان چیره گردیم . در این بند علاوه بر اینکه به صراحت توجه خدای را در سایه اندیشه‌نیک و عمل اشائی توجیه‌نموده به یک نکته بسیارظریف دیگری هم اشاره شده‌است و آن نیروی معنوی است که موجب شادی باطن گشته و چنین انسانی میتواند با مهر و محبت بر نفرت و کینه چیره گردد . اهمیت عشق و محبت و مذمت نفرت و کینه توزی از اصول بسیارمهم

پیام زرتشت است که در آتیه درباره آن سخن گفته خواهد شد .

در ۲۸/۸ آمده : ای برترین ، از تو صمیمانه تقاضا می‌کنم بهترین بخشش را که با برترین اشا هم آهنگ است برای فرشه اوشتره (فرشوشتر) جوانمرد و برای یارانم و همه آنانکه خواهی بخشید نیک اندیشی را در همه زمان .

در این بند گذشته بر اینکه موقعیت اشا و وهومنه کاملا" مشخص گردیده چند نکته دیگر نیز قابل توجه است .

اولا" بهترین بخشش با برترین اشا همراه است ، آنکه به بهترین وجه به راستی و درستی آراسته گردد سعادت واقعی رابدست آورده است . پس این موهبت بهترین‌بخشش است .

ثانیا" آنانکه نیک اندیشند به‌این بهترین بخشش دست خواهند یافت . رابطه اندیشه نیک و اشا و سعادت قبلا" توجیه شد .

ثالثا" موضوع مهمی که کمتر به‌آن توجه شده‌آنستکه زرتشت نه تنها برای فرشوشتر و دیگر یاران خود به تساوی طلب رحمت می‌کند بلکه همه‌نیک اندیشان که طبیعتا" با اشا همراه و راست و درست کردارند ، شایسته رحمت حق و سعادت میداند . در این بند و همه سرودهای دیگر که طلب سعادت وکمال ونزدیکی به خداوندمیشود هرگزیک گروه‌خاصی و یا شخص معینی در نظر نیست بلکه همه نیک اندیشان و راست کرداران در نظر خداوند عزیز بوده و مستحق سعادتند و چه یار زرتشت و چه بی‌خبر از پیام او ، به بهشت درون و بخشش برترین اشا دست خواهند یافت . این مسئله بسیار مهمی است که اعتقاد به‌آن اختلافات خونین بین مذاهب مختلف را از میان خواهد برد و تنها عمل نیک میزان شخصیت‌معنوی مومنین گشته وشعائروآداب کلیسائی اهمیت خود را از دست خواهدداد .

در بند ۲۸/۱۰ آمده : ای اهورامزدا بدرستی می‌شناسی کسانی را که از روی راستی واندیشه‌نیک روشن بین و درست‌کردارنددراین بندبه‌صراحت رابطه اشا و وهومنه با روشن بینی و درست‌کرداری بیان شده و هیچ تفسیری برای اشا و وهومنه جز راستی و اندیشه نیک نمیتوان پذیرفت .ارت ونگه (۱) را درست کردار و داتنگ (۲) را دانا و روشن‌بین ترجمه نموده اند . برخی این دو کلمه را شایسته و عادل نیز تفسیر کرده‌اند (مونا — هومباخ)ولی در هرحال این مفاهیم نیز در توجیه اشا و وهومنه تاثیری نداشتهو برداشت بالا را تائید می کند .

در سرود ۳۳/۱۴ زرتشت نیازهای خود را به درگاه خداوند " همه جان و تن و برگزیده‌ترین منش پاک و بهترین کردار و گفتار " توجیه می‌کند .به وضوح میتوان پی برد منش پاک که با جان و تن و بهترین کردار و گفتار هم سنگ توجیه شده هرگز نمیتواندیک

---

۱ ـ درست کردار Erethweng = Rtawan = ashawan

۲ ـ دانا و دانائی = datheng ⟶ datha

فرشته و یاموجود خدا گونه‌ای باشد . این یک کیفیت وابسته به شخصیت انسان است ونه خارج از او در آسمانها . زرتشت فرشتهاو ایزدان را به خداوندتقدیم نمی‌کند . ارتباط گفتار نیک و کردار نیک با وهومنه یا منش نیک در سراسر گاتاها تکرار شده است . دراین بند به یک واقعییت بسیارمهم و از اصول پایه‌ای پیام زرتشت مجددا "تکیه شده است ، نیازبه درگاه حق قربانی ونماز ودعا و رشوه و . . .نیست بلکه عمل نیک و راستی ودرستی در گفتار و کردار است . حتی‌زرتشت نیز کردار و گفتار راست خود را نیاز می‌کند . لومل مینویسد زرتشت برای ارائه‌آمادگی خود دراعلام دین راستین تسلیم به حق راضمن‌منش پاک وانجام عمل و گفتارنیک لازم میشمارد و اغلب محققین اشاره‌به این واقعیت می‌کنند که چگونه زرتشت نیاز و فدیه را عمل درست و جان و تن خویش بیان کرده و به مسائل واقعی و عملی زندگی اهمیت می بخشد .

در ۳۰/۹ به" مزدا سکا اهورائوانگهو " اشاره شده‌است که اغلب اوستاشناسان آنرا مزدا و امشاسپندان ترجمه کرده‌اند و آذرگشسب وشوشتری مزدای هستی‌بخش ترجمه‌نموده و هومباخ با مراجعه و مقایسه بندهای دیگر مزدا و صفات او تفسیر کرده است . قلیلی‌نیز چون بارتولومه مزدا و وجودهای الهی برداشت کرده‌اند که چندان طرفدار نیافته است .

بنظر من این کلمه‌اهورائوانگهو که در هات ۳۱/۴ نیز یک بار دیگر بکار برده‌شده مشخص اهورائی بودن این فضایل‌است .بطوریکه قبلا "توجیه شد نام‌اصلی خدا ، مزداست و اهورا یا هستی‌بخش صفت‌اوست . به این واقعیت کمتر توجه شده است . صفات کمالیه نیز فروزگان الهیند که اگر بشر به آنها دست یابد صفات انسانی میشوند . دربند ۳۰/۴ از برخورد دو گوهر مینوی ، راستی و ناراستی ، سخن گفته میشود که زندگی و نازندگی بوجود می‌آورند .صفات‌الهی نیزحیات بخشند وزندگی یاشکوفائی و حرکت ایجادمی‌کنند پس‌آنها را میتوان اهورائی نامید . از این بند و این اصطلاح همانگونه که هومباخ نیز نتیجه میگیرد باید پذیرفت که سخن از فضایل وابسته به مزداست‌که هستی بخشند .آنها موجودات مافوق‌الطبیعه‌نبوده بلکه صفاتی هستند که دسترسی به‌آنها ایجاد حیات‌واقعی مینماید .

در ۴۵/۶ به ترجمه شوشتری :

اکنون فرا گویم از او که بر همه برتر است و توسط اشا اورا خواهم ستود . آیا او توسط سپنتاماینیو ستایش مرا خواهد شنید؟ و توسط‌وهومن اخلاص و ایمان خود رانسبت به او ثابت خواهم کرد . و اهورامزدا با دانش ایزدی خود مرا بسوی نورهدایت خواهد کرد .

هومباخ ترجمه می‌کند :

اکنون سخن میدارم از آنکه بزرگترین و عظیمترین است . باراستی و پاکی (اشا) او را ستایش می‌کنم که عطای نیکو برای راندگان است . باشد که با کوشش سلامت بخش

اهورامزدا آنرا بپذیرد . در پرستش و ستایش او من با اندیشه نیک سخن میرانم در پرتو سپنتامانیو (خرد پاک) باشد که او مرا به بهترین چیزم نائل گرداند .

آذرگشسب با الهام از پوروالا :

من اکنون از کسی که برتر و بزرگتر از همه است سخن خواهم گفت با راستی و پاکی سرور دانا و اشاسپندانش را ستایش می‌کنیم و آرزو داریم هستی‌بخش یکتا در پرتو خرد مقدس خویش نیایش ما را بشنود . بشود که‌در پرتو منش پاک و محبت و ایمان به‌اودست یابیم . پروردگارا در پرتو خرد مرا بسوی روشنائی حقیقی رهنمائی فرما و پورداودتقریبا " شبیه هومباخ توجیه مینماید و بجای عطاهای نیکوکاران ، نیکخواه آفریدگان آورده است . دیده میشود که باوجود اختلاف در ترجمه مفهوم کلی چنین است که : با اتکاء به راستی و پاکی که بهترین رحمت برای بشر است و فعالیت سلامت بخش و در پرتو اندیشه نیک کوشش خواهیم کرد که به خداوند نزدیک شویم و او در پرتو خرد پاک ما را به سوی روشنائی حقیقی هدایت نماید . من چند ترجمه را ذکر کردم که توجه شود در هیچ حال نمیتوان به این صفات شخصیت ایزدان و خدایان و یا حتی فرشتگان داد .

در ۴۵/۱۰شش صفات کمالیه بدون اسپنتامانیو ذکر میشود که به قول هومباخ هدیه نیک به درگاه خداوند راستی و پندار نیک است و خداوند نیز در مقابل به انسان رسائی و جاودانی نوید داده است .

و بالاخره در ۴۹/۳ به یقین میتوان دریافت که اشا و وهومنه فضایل انسان است و آنها که از دروغ (نه دیو دروغ) بگسلند و با اندیشه‌نیک در زمره راستان درآیند موفقند. راستی سود بخش و دروغ زیان‌آور است .

سروش یا سراوشه در اوستای متاخر یکی از ایزدان محبوب و مقتدر است و اوقاصد اهورامزدا است در حالیکه در گاتاها بطور مسلم فقط یک صفت وکیفیت است ومانند دیگر فروزگان الهی یکی از فضایل انسانی است که بشر بوسیله آن به اهورامزدا نزدیک خواهد شد .

در ۲۸/۵ و۳۳/۱۴ فرمانبری از پروردگار ، در ۳۳/۵ درخود فرو رفتن و از درون و ندای وجدان بهره گرفتـــن که بنظرمن همان پیروی از حق است . در ۴۳/۱۲ و ۴۴/۱۶ ندای وجدان و در ۴۵/۵ فرمان الهی و در ۴۶/۱۷ نیز وجدان بیدار تفسیر شده است . در هیچیک از این سرودها اشاره‌ای به ایزد و فرشته ونیمه خدا و الهه و نظایرآن نیست. (در ارتباط با خداوند اطاعت از او و در ارتباط با انسان ندای وجدان و وجدان‌بیدار) (اغلب محققین کلمه وستا وهمنـــگ سراوشا (۱) راکه شوشتری قراردادن سروش در باطن خود وآذرگشسب بیدار شدن سروش در باطن خویش و مونا الهام سروش معنی کرده اند، به شکلی با فرمانبری از دستورات الهی مربوط ساخته اند) . اما در یک سرود خاص اشا و

۱ - Vesta Vahmeng Seraosha

وهومنه بصورت یاوران اهورامزدا وارد صحنه میشوند و آن سرود ۲۹ است . این هات را همه محققین به یک صحنه تاتر آسمانی تشبیه کرده‌اند و در بحث رسالت زرتشت به‌تعبیر این فصل‌خواهیم برداخت اگر از گاتاها فقط همین یک فصل باقی مانده بود اثبات اینکه زرتشت به گروهی وردست اهورامزدا معتقد نبوده است به سادگی میسر نمی‌شد ولی ۱۶ هات دیگر معرف برداشت زرتشت و پرهیز از بکار گرفتن میتولوژی و انتروپومورمنیسم در پیام خویش است و به اینجهت میتوان هات ۲۹ را نیز با توجه به قالب فکری زرتشت بزبان اشاره و کنایه توجیه کرد .

درخاتمه این بحث باید متذکرشد که در بین این فضایل انسانی ـ الهی مهمترین کیفیتهای مورد نظر زرتشت اشا و وهومنه است که‌پیام او برآن پایه بنا شده‌است . راستی و درستی ، نظام حق و قانون طبیعت ، واندیشه پاک و نیک و مهر و محبت تقریبا" در تمام سرودهای زرتشت به صورتی تکرار شده‌اند .من‌تعداد دفعاتی را که به اشکال مختلف کلماتی با ترکیب منش مانند اندیشه نیک ، اندیشه زشت ، سرای اندیشه نیک ، اندیشه پاک ، بهترین اندیشه در گاتاها بکار برده شده‌است حساب کرده‌ام که ۱۵۰ بار میشود و اشا نیز در حدود ۲۰۰ بار استعمال گردیده است بعبارت دیگر در اکثریت قریب به اتفاق سرودهای زرتشت به آن دوکیفیت اصلی اشاره شده‌است .اگر گاتاها را چندین بار مطالعه کنیم به این نتیجه میرسیم که پیام زرتشت بر پایه اندیشه و خرد پاک و محبت و عشق که براستی و درستی متکی است ، استوار گردیده و انسان برگزیده از نظر زرتشت‌کسی است که برپایه اندیشه‌نیک خود را با نظام حق وقانون خلقت هم‌آهنگ ساختمو خدا رابصورت کیفیاتش درباطن خود جای دهد وباعمل شایسته وسازنده درپیشرفت بشریت کوشاباشد.

لنتس معتقداست که گاتاهارا میتوان در " طلب کمک از اهورامزدا بوسیله راستی و اندیشه نیک " خلاصه کرد راستی و اندیشه نیک بهم وابسته بوده و انسان شایسته کسی است که به این دو فضیلت اساسی دست یابد .

برای آنکه به صفا و سادگی و عمق پیام زرتشت لطمه‌ای وارد نسازیم شایسته‌است‌که از برداشت و توجیه کلیسائی پرهیز کرده و مستقیما" به گاتاها پردازیم . در اینصورت‌چه بزبان ساده مردم کوچه و بازار و چه به بیان خردمندان روشن بین و عارفان واله و شیدا مطالب آنرا تفسیر کنیم به یک تعلیمات عملی ، اجتماعی و سازنده و یک فلسفه واقعی و سرچشمه گرفته از حقایق زندگی دست خواهیم یافت . ارزشهای اخلاقی و معنوی درپیام زرتشت مردمی و وابسته به زندگی اجتماعی است و هدف و مقصود نیز تنظیم یک حیات شکوفا بخش و سالم و یک جامعه پاک و سعادتمند است .

آنانکه می‌کوشند گفتار صاف و بینش این یکتاپرست بلند اندیشه را با اسرار واوراد وشعائرکلیسائی وعوالم خیالی ماوراءالطبیعه وجهان خدایان وفرشتگان ودیوان وشیاطین

مربوط سازند یا ساده دلان مسحوری هستند که یک میلیون سال ترس و وحشت از قوای مافوق بشری وموجودات عجیب واسرارآمیز امروز نیز به شکلی با آنها همراه بوده و اعتقاد به این طرز تفکراجازه رهاشدن از این اوهام را به انان نمیدهد ویادلالان ومتولیان کلیسا که در تاریخ چندین هزار ساله تمدن بشر تحمیق راوسیله زندگی خود قرار داده‌اند ویا حتی دانشمندانی که پایه ادیان را آداب و رسوم وتوسل به‌اوهام و اسرار پنداشته و دین زرتشت را نیز ازاین قاعده مستثنی نمیدانند و چون درمتن گاتاها به چنین دین‌شعائری برخورد نمی‌کنند از اوستای متاخر کمک گرفته و بزبان آن ،گاتاها را تفسیر می‌نمایند .

۵ـ انتخاب آزاد

یکی از مشخصات بسیار جالب پیام زرتشت ، که همه محققین بلا استثناء آنرا تائید می‌کنند ، وجود آزادی و اختیار انسان درانتخاب راه خویش است .

درگاتاها انسان آزاد آفریده‌شده واوست که به‌اختیارسرنوشت خود را شکل میدهد، حتی پیروان دروغ نیز آزادانه راه خود را انتخاب می‌کنند .

انتخاب آزاد و اهمیت اختیار در دین زرتشت بحدی روشن و صریح بیان شده‌است که احتیاج به تشریح و توجیه نیست .

هرتسفلد معتقد است نه تنها در مسائل اجتماعی که حتی در عبادت نیز زرتشت به یک پرستش مختار و آزاد معتقداست و در یسنا ۳۰/۵ تاکید می‌کند که مزدا رانیز بایـد برگزید (او که با اعمال نیک و راست اهورا را خوشنود میسازد مزدا را برمی‌گزیند) و داوطلبانه و به اختیار از او اطاعت کرد و در یسنا ۵۳/۲ ویشتاسپ و دو عضو خانواده هوکره ، دختر و داماد زرتشت باید به اختیار و با میل اطاعت و پرستش اهورارابپذیرند.

هومباخ‌معتقداست که زرتشت حتی برای‌دیوان هم اراده وآزادی قائل‌است کمراستی را انتخاب‌کنند ولی آنها چنین نکردند ،بلکه با نوشیدن‌هااو ،و در حال مستی بجای‌نیاز شیر ،گاورا به قربانگاه برده و می‌کشند .

آلتهیم معتقداست موضوعی که زرتشت به نحو بسیار قاطع و روشن مشخص مینماید مسئولیت فرد فرد انسانها درمبارزه بادروغ و دست‌یابی به حقیقت و آمرزش واقعی‌است. دراین راههرفردفقط برای‌خویشتن‌بایدمبارزه کند (رشوه‌به‌کلیساوکشیش بی‌نتیجه‌است) . او مینویسد " درباره این تصمیم بزرگ بشر فقط باید متکی به خود باشد . فامیل ،قبیله، رابطه و واسطه بهیچوجه تاثیری ندارد وبحساب نمی‌آید زیرا هیچکس قادرنیست دراین تصمیم‌گیری به او کمک کند . مسئولیت شخصی و فـردی‌در مقابل خداوند کشف‌عظیـم زرتشت است " .

اشپیگل ووینددیشمان مینویسند " فروغی که برپیشانی مذهب زرتشت میتابد آنستکه

هر شخص ضمن مطالعه گاتاها (و تنها گاتاها) در می یابد که این مذهب با تکیه بر همان حس آزادی انتخاب بشری و پیشنهاد تهذیب پندار و گفتار و کردار ، مهمترین تشکیلات و دستگاه روحانیت را در مغز و فکر هر فرد بشر بنیان می‌گذارد " . طبق نظریات زرتشت در گاتاها ، سرنوشت کوچکترین دخالت و نفوذی در رفتار و آتیه بشر ندارد . . .مذهب موضوعی است وابسته به درک و قضاوت بشر ، در دستی راستی و نیکی و در دست دیگر کژی و دروغ " ۱

گیگر انتخاب آزاد را جالب‌ترین اصول زرتشت میداند .

ویل دورانت معتقد است که این برداشت زرتشت به حیات معمولی عظمت و شکوه عطا می‌کند که از هر طرز فکر دیگری عالیتر است .این طرز تفکر بشر را بصورت کرم ذلیل قرون وسطی و یا یک ماشین خودکار مکانیکی ، بزبان امروز ، در نمی‌آورد .

انسانها در نظر زرتشت فقط بصورت پیاده‌های شطرنج در این نزاع فلکی برداشت نمی‌شدند بلکه شخصیتهای دارای اراده آزاد و اختیار بودند چون‌اهورامزدا میخواست‌که آنها دارای اصالت باشند " .

زهنر مینویسد "دین زرتشت مذهب اراده‌آزاد است به عالیترین وجه . هر انسان دیر یا زود با این واقعیت روبرو میشود که بین دروغ و حقیقت یکی را برگزیند " .

لومل :

او به تفصیل این موضوع را تجزیه وتحلیل نموده و مینویسد که بادقت در گاتاها در می‌یابیم که ازآغاز ظهور خوبی و بدی با انتخاب صورت گرفته است . در ۳۰/۵ دوگوهر منشی ، رفتار و کردار بد و نیک را به اختیار برمی‌گزینند . این سرمشقی است برای بشر که آنها نیز طبق این نمونه در انتخاب خوب و بد مختارند . در ۳۰/۲ زرتشت صریحا" تاکید می‌کند که میان دوآئین دروغ و راستی هر کس باید خود تمیز داده و به شخصه و مستقلا" دین خویش را به اختیار برگزینند .

و در ۳۱/۲ می‌گوید چون راه بهتری که باید برگزیده شود به روشنی پدیدار نیست اینکه بسوی شما می‌آیم تا ما برابر دین راستی زندگی کنیم . (چون وسوسه‌ها مانع ازآنست که راه بهتر را آشکارا دیده و برگزید بنابر این خداوند جان وخردمرا برای رهبری شما برگزید تا زندگی کردن برابر آئین راستی را به هردو گروه نیکان و بدان بیاموزم) . ودر ۳۱/۳ زرتشت تصریح می‌کند بر آنست تا تمام موجودات زنده را به این انتخاب راهنما شود .در ۴۳/۱۶ زرتشت مجددا" تاکید مینماید که ای اهورامزدا زرتشت برای خود آن گوهرپاک را که به تو تعلق‌داشت برگزید و در۳۳/۱۲کرپن و پیروانش دروغ را برمی‌گزینند و در۵۱/۸ جاماسپه آئین راستی را با کمک منش نیک از برای خویش انتخاب می‌کند . . .

لومل پس از بیان موارد مختلف درباره انتخاب آزاد در دین زرشت متذکر میشود که پیمبر درسراسر گاتاها توجه تاکیدی به انتخاب آزاد داشته‌است و مهمترین مسئله‌قابل

توجه آنست که حتی در انتخاب دولت و حکومت و قدرت نیز همین انتخاب مورد نظر او بوده‌است بطوریکه در۳۱/۴ میگوید من به کمک راستی و بردباری و منش نیک طلب قدرت میکنم تا به کمک آن بر حکومت دروغ ظفر یابم .

لومل معتقد است خشترا وئیریه (۱) ترکیب خشترا بمعنی حکومت و قدرت است و کلمه "ور" بمعنی انتخاب‌کردن واین کلمه‌معنی حکومت انتخابی میدهد واین قدرتی است برگزیده که‌به زور برکسی تحمیل‌نمی‌شود وباید به آزادی انتخاب گردد . جالبست کمحتی حکومت الهی رانیز باید انتخاب کرد .این موضوع در ۵۳/۲ نیز تاکید شده است که‌اهورا مزدا را نیز باید برگزید . یعنی پذیرش‌وجود باریتعالی نیز برکسی تحمیل نمی‌شود و با وجدان آزاد بشر باید اورا پرستیده بامنش‌وکردار و گفتارنیک وابستگی‌خود را به‌درگاهش ارائه نماید .

لومل معتقداست که حتی دراوستای‌متاخرنیز اثر این‌انتخاب‌آزاد را مشاهده‌می‌کنیم بخصوص در یسنا ۱۲/۸ که اعلامیه اصول دین است چنین آمده " بنام یک مزدیسنائی و یک پیرو زرتشت خواهان آنم‌چون آن‌کسی تصمیم‌بگیرم که پیمان وانتخاب آزاد رابرگزید. من با پندار نیک پیمان می‌بندم . . . (۲).

جاکسون :

مینویسد " یکی از مهمترین عناصر مهم دین زرتشت اختیار و مسئولیت انسان‌است و در هیچ دین به این صراحت و دقت به ثبت اعمال نیک و بد پرداخته نمی‌شود " .

میه :

یکی از مشخصات جالب گاتاها را تبلیغ آزادی اراده و خلاقیت می‌نامد .

برای توجیه نظر زرتشت کافی است به سه بند از گاتاها که انتخاب آزاد در آنهـا صراحت بیشتری دارد مراجعه کنیم .

۳۱/۹ : ازآن توست خرد مینوی جهان آفرین ، از توست ارمئیتی . ای خداوند جان وخرد تو به بندگان خویش نیروی اختیار راه‌نیک وبدبخشیدی تا اینکه راهی برگزینند که راهنما به آن گرویده و یارهبر غیر واقعی نشان داده است (۳).

دراین بند به وضوح تاکید شده‌است که انسانها با اختیار و انتخاب آزاد باید پیرو

۱ــ Khshathra - Varya

۲ ــ لومل کلمه Fravaretas را تصمیم آزاد معنی‌می‌کند ولی گلدنر اعتراف‌به‌دین .

۳ ــ بسیاری از محققین غربی و همچنین مرحوم پورداود این بند را چنین ترجمه کرده‌اند : ازآن تو بود سپندارمد ، ازآن تو بود سازنده گاو (جانداران) : آن خرد مینوی . آنگاه که تو ای مزدا اهورا بدو راه آزاد دادی از اینکه به کشاورز گراید یا به‌کسی که کشاورز نیست .

اختلاف اساسی درترجمه این‌بند ازتفسیر دو کلمه گئوش تشا و واستریات (واستریو)

رهنمای خویش‌باشند وراهی‌که ارائه می‌کند برگزینند. بشرمختار است که راه رهبر دروغی‌را پیروی کند ولی این خود اوست که نتیجه انتخاب درست و نادرست خویش را آزمایش خواهد کرد .

۳۱/۱۱ : آنگاه که از برای ما ای مزدا در آغازتنها وروانها آفریدی و از منش خویش خرد بخشیدی .آنگاه که به تن جان دادی و نیروی کار کردن و همچنین آموزش تا هر کس پذیرد کیش دلخواه را (ترجمه کلمه به کلمه) .

ازاین صریحتر نمیتوان در سه‌هزاروپانصدسال پیش درباره اختیارانسان سخن‌گفت .

۴۸/۴ : کسیکه اندیشه‌اش نیک باشد یابد کردار و گفتار و وجدان او نیز به بدی و نیکی خواهد گرائید . راهی را که اندیشه به‌آزادی اختیار کند اراده و ایمان نیز از آن پیروی خواهد کرد . سرانجام آنها (بد و خوب) از هم جدا خواهد بود (در دانشتو انجام‌آنها واضح است شوشتری)این بند باکمی اختلاف درترجمه‌های دیگر رابطه اندیشه را باکردار و ایمان افراد ارائه می‌دهد و اشاره به همان‌گزینش اولیه است که بدی و خوبی در منش افراد تحقق یافته و در کردار آنها منعکس میشود . با توجه به فصل گذشته ، دو گوهر نیک و بد اندیشه‌ای ، اثر اراده و اختیار را بهتر در می‌یابیم .

ناشی میشود که آنها را سازنده جانوران یا خالق گاو و کشاورز برداشت کرده‌اند . در مورد کلمه گئوش بعدا" بحث خواهد شد ولی اگر به مفهوم آن ترجمه خوب دقت کنیم به روشنی نارسائی آنرا درمی‌یابیم . اگر خداوند خالق همه موجودات است پس خالق گاو کیست . این برداشت اوستای نواست که ایزدان مختلف را در کارخلقت‌دخالت میدهد برخی از محققین غربی حتی از کلمه تشا بمعنی سازنده نیز چشم پوشیده و مینویسند به گاوآزادی دادی تا به کشاورز و یا ناکشاورز به‌گرود ! . آیا در کدام بخش گاتاها اختیار گاو در گرویدن به رهبر درست یا نادرست مطرح شده است و اصولا" مگر گاو هم به کسی می‌گرود؟ ولی مهمتر از همه در این هات سخن از انسان است و دین و کردار و گفتار او بندهای قبل و بعد هم در این باره سخن می‌گوید و معلوم نیست که یکباره چرا انسان‌ها فراموش و به گاو پرداخته شده است ؟ شروع این هات را در تشریح لومل ذکر کردیم که زرتشت دلیل رسالت خود را بیان‌می‌کند وتشریح مینماید که برای ارائه طریق دین راستی به بشرماموریت یافته‌است وبندهای بعد ازآن نیز تا بند ۸ سخن از دین و ارشاد و پیروزی بر دروغ و سعادت دانایان و خلقت پروردگار است و چگونگی دست یافتن به راه راست . چگونه ممکن است در بند ۹ که راجع به نتیجه و انتخاب آزاد بشر باید سخن گفته شود یکباره زرتشت یاد گاو می‌افتد؟و اختیار و آزادی او در انتخاب رهبر ؟! یا کشاورز ؟ اگر به بند ۱۱ همین هات مراجعه کنیم می‌بینیم که این برداشت نمیتواند حقیقت داشته باشد (بند ۱۱ در بالا ترجمه شده است) .

کلمه واستریات را که کشاورز ترجمه‌کرده‌اند اقتباس از واستریوش پهلوی است که نام طبقه کشاورزان بوده است . برای درک صحت این برداشت به بند بعد یا ۳۰/۱۰ مراجعه می‌کنیم که بنا به ترجمه این محققین " تا کشاورز هر چند کوشد از پیام نیک بهره‌نیابد" است . این برداشت نیز نمیتواند صحیح باشد . آنکه کشاورز نیست‌چه گناهی دارد که هر قدر هم بکوشد باید از پیام نیک بی‌بهره بماند؟ مگر هر کس اختیار در انتخاب نیک‌وبد ندارد ؟

اینکه‌مخالف همه‌اصول‌قلبی است .ولی اگر رهبر و پیمبر دروغین ترجمه کنیم مفهوم درست میشود زیرا آنکه دروغ و فریب و ریا تعلیم می‌دهدهرگز نمیتواند برای مردم پیام نیک به ارمغان آورد . نظر پوروالا و شوشتری هم با ترجمه آذرگشسب نزدیک‌است .

این چند نمونه از سخنان زرتشت درباره اراده آزاد و اختیار بود .

اهمیت اختیار و انتخاب در دین زرتشت موردتائید همه خاورشناسان و محققین و مفسرین گاتاهاست . حتی آنها که افراطی‌ترین نظر را در باره ترجمه گاتاها ابراز کرده‌اند دراین مسئله بادیگران همعقیده‌اند که در دین زرتشت بشرموجودی دارای اراده‌وانتخاب توجیه شده و از نظر این پیمبر هر کس باید برای خود راه خویش را به آزادی برگزیند .

نتیجه

بعلت صراحت و وضوحی که اعلام اراده و انتخاب آزاد در پیام زرتشت داراست این بحث که درباره مهم‌ترین مسائل دین زرتشت است ، مختصرترین فصول این کتاب‌را بخود اختصاص میدهد .

زرتشت پس از اعلام رسالت و بیان پیام خود در فصول ۲۸ و ۲۹ هنگامیکه درهات ۳۰ به تشریح پیام خویش میپردازد ابتدا از آن پدیده‌ای سخن میگوید که در سرنوشت بشر اثر حیاتی داشته و شکل دهنده موجودیت اوست و بلافاصله در ۳۰/۴ تاکید می‌کند که بشربه اختیار واز روی دانائی راه خود را باید برگزیند و درسراسر گاتاها این اثراراده آزاد منعکس گردیده تا جائیکه انتخاب‌خداوند و پیمبر او نیز باید آزادانه انجام پذیرد و حکومت و فرماندهی نیز بر اراده آزاد بشر استوار گردد . (۱)

در دورانیکه رمه‌داران ساده‌دل خرافی هراسان و وحشتزده در تارهای عنکبوتی کاویها ،کرپنها و اوسیجها یا سران و کاهنین کج اندیش آریاها گرفتار بودند و برای جلب رضایت موجودات غول‌پیکر و هوسران آسمانها به خدمت واسطه‌ها و دلالان پرداخته با تقدیم قربانی و نیاز و انجام آداب و رسوم و شعائر بیهوده به رحمت خدایان امیدوار بودند . دراعصار تاریک و سیاهی که ایندرا ،وارونا ، میترا ،آگنی ،ناساتیه ، آریائی ... و صدها خدایان دیگر کوچکترین حوادث را تحت نظارت خود داشته و بدون دریافت رشوه و مشاهده عجزو التماس بندگان ذلیل خود آنها را آزاد نمی‌گذاشتند .خوشی و ناخوشی، سعادت و ذلت و زوال و رفعت مردم در دست این خدایان بود و وسیله و واسطه جلب رضایت آنان نیز کاهنین و سوداگران دین یا جادوگران متشخص ، صراحت و قاطعیتی که زرتشت دراعلام‌آزادی انسان برای انتخاب‌سرنوشت خویش بکارمیبرد و با این عمل خط بطلان بر همه واسطه‌ها و رابطه‌ها کشیده قلدران و سران و فرماندهان را بی‌اعتبارمیسازد و خدایان را از تخت قدرت بزیر می‌کشد ، در زمان خود تحسین‌انگیز و اعجاب‌آوراست.

۱ـ ازانتخاب‌آزاد خداوند مقصودآنست که حتی پرستش خداوند نیز بایدخودآگاه صورت گیرد نه موروثی یا به زور شمشیر و تحمیلی . این اصل بسیار مهمی است .

بیش از سه‌هزارسال قبل زرتشت در توجیه خیر و شر، نیکی و بدی، کفر و ایمان، پارسائی و بی‌تقوائی ، سعادت و ذلت و تصریح اختیار و اراده آزاد انسان برداشتی را مطرح کرد که هنوزبشر قرن‌بیستم به آن دست نیافته‌است. بنظر زرتشت انسان راست دین هنگامیکه از روی دانائی و شعور به وجود بزرگ دانای هستی بخش یکتا معرفت یافت و با اختیار و اراده آزاد راه حق پیمود ، به صفات کمالیه خداوند متصف شده و تجسم سه اصل عملی پندار ، گفتار و کردار نیک خواهد گردید . فقط در اجتماع این اشه ونهای نیک منش ، آزاد وآزاده ، روشـن ضمیر و پاک درون است که آرامش و آسایش برقرار گشته و بهشت بهترین اشه‌وبهترین منه‌برپا خواهدشد. در این سرای نغمه‌وسرودنه‌جای‌کشیش وملاوکاهن است‌ونه‌مکان‌رهبرواربابوسلطان. آنجا مسکن‌انسانهای‌آزاده‌ورهایافته است ، رها از زشتی درون‌وآزاد ازحکومت و تحمیل برون . انسان آنگونه که باید نه آنگونه که هست. مسلما" این راهی است بس دور و دراز که نه مصلحین جهان به‌آن اندیشیده‌اند ونه در زمان زرتشت‌که در هیچ دورانی بشر به آن دست نیافته است و تا اکثریت مردم راهرو این راه نگشته وخودآگاه‌بااشایا نظام خلقت و راستی هم‌آهنگ نگردند جامعه روی سلامت‌وآرامش نخواهددید. درخاتمه ترجمه آزادبند ۱۱ از سرود ۳۱ ازتفسیر آذرگشسب را تکرارمینمایم.

ای خداوند خرد. هنگامیکه در روز ازل جسم و جان آفریدی و از منش‌خویش نیروی اندیشیدن و خرد بخشیدی ، زمانی که به تن خاکی روان دمیدی و به انسان نیروی کـار کردن و سخن گفتن و رهبری کردن عنایت فرمودی خواستی تا هرکس به دلخواه و باکمال آزادی کیش خود برگزیند .

۶ـ مبارزه با پولی‌تئیسم و آثار آن

بطوریکه قبلاً" در تشریح دین آریاها بیان شد چند عامل اصلی ،معتقدات این‌اقوام را مشخص مینماید :

۱ ـ اعتقاد به خدایان متعدد و قدرتهای مافوق‌الطبیعه

۲ ـ قربانی که مهمترین وسیله جلب نظر خدایان برای فرونشاندن خشم آنان و یا برآوردن حاجات مردم بود .

۳ـ کاهنین تنها واسطه بین خدا و بشر بودند و قربانی که میبایستی با خواندن اورادو ادعیه و مراسم خاص انجام پذیرد جز با کمک این دلالان مورد قبول نبود .

۴ـ شراب‌سوما (هاومای اوستائی)وابسته به خدائی بود بهمین نام و هردوتقدیس می‌شدند .

۵ ـ درمراسم‌مذهبی با نوشیدن از شراب سوما و نیازآن به خدایان که برخی چون ایندرا در مصرف آن افراط می‌کردند ، مراسمی را بجا می‌آوردند و در حال مستی بدور آتش چرخیده و عربده‌کشان و پای کوبان به جلب رضایت خدایان می‌پرداختند .

۶ ـ مراسم و آداب و شعائر و تشریفات خرافی وسرگرم‌کننده ،که اثرآنرا دراوستای متاخر می‌بینیم ،سبب تحجر روح مردم و انسداد شکوفائی جامعه می‌گردید . چون‌انجام این‌مراسم‌به تخصص نیازداشت و باذکر اورادوادعیه‌ای همراه بود که فقط‌وظیفه‌روحانیون بشمار میرفت ،بنام رهبری معنوی و روحانی جامعه و متخصصین و خبرگان مذهبی کاویان و کاهنان و ساحران بر جان و مال مردم مسلط گردیده بودند .

۷ ـ اساطیر خرافی مردم را از توجه به حقایق زندگی بازمیداشت .

۸ ـ هراس از خدایان و توسل به دعا و قربانی و رشوه و نیاز مانع ابتکار شخصی و فعالیت توده مردم می‌گردید . مردمیکه برای خود هیچ اختیاری قائل نبوده و سرنوشت خویش را وابسته به میل و هوس قدرتهای مافوق‌الطبیعه می‌دانستند بجای سعی و کوشش در بهبود زندگی و رفع مشکلات به دامان واسطه‌ها و دلالان این قدرتها پناه میبردند .

مهمترین اقدام زرتشت که موردگواهی کلیه محققین اوستاشناس است ،اعلام بطلان

خدایان و خدانمایان و دعوت مردم به پرستش خالق یکتا و بزرگ‌دانای هستی‌بخش بود . با این عمل تمام خدایان آریائی به دیو ، که مولود اوهام و تصورات نادرست و مظهر زشتی وناراستی و گمراهیست ،مبدل میشوند . با فرو ریختن بارگاه خدایان وغولان آسمانی نه تنهابازار واسطه‌های آنان که باسوداگری عقل و شعور مردم حیات ننگین خود را رونق می‌بخشیدند کساد شد ، که این دلالان دین نیز بنام رهبران دین دروغ رسوا و بی‌آبرو شدند . اگر فقط همین عمل زرتشت را در آن ادوار سیاه که نسلهای متوالی با دیوپرستی و خرافات آن خو گرفته بودند، با میزان منطق تاریخ بسنجیم ،باید بپذیریم که تحول عظیمی را پایه گذاری کرده بوده است .

زرتشت پیروان دین راستی و راه حق را عاملین به پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک‌دانست وآنها رانه زرتشتی نامید وحتی نه‌پیروخدا .او آنها را اشوون یااہرواشا (۱) و راست دین در مقابل درگونت (۲) یا پیرو دروغ می‌نامد .

اگردقت کنیم آثاراین تحول بزرگ را حتی دراین نام‌گذاری و توجیه مفهوم متدین و کافر میتوانیم تشخیص دهیم . مؤمن حقیقی پیرو راه راست و عامل به عمل نیک استو در پندار ، گفتار و کردار او این ایمان تحقق می‌یابد و برعکس کافر آن کژاندیشی است‌که به دروغ و فریب و کینه و تخریب توسل می‌جوید . نه سخن از ورد و دعا و آداب و رسوم و تشریفات است ونه حتی پیروامام و رهبر و سرور . همه این عوامل وسیله‌ای برای ایجاد جامعه ایست که در آن کوشش و فعالیت و حرکت برمبنای راستی و نظام حق حاکم‌است .

راست‌دین به‌اتکاء شعور ومعرفت خویش راه صحیح را برمی‌گزیند و با پیروی ازراستی و منش نیک به وجدان آرام و درون شاد دست می‌یابد ، که سعادت و رسائی است . کژ دین از روی‌حماقت ونادانی راه منحرف را انتخاب می‌کند و به دنبال رهبران دروغ‌روان میشود و عاقبت نیز در تیرگی درون و ناآرامی وجدان معذب و گرفتار می‌گردد .

بخش دوم انقلاب زرتشت مبارزه با خرافات و آداب و رسوم مضر بحال جامعه‌بود .

دیدیم که قربانی و آداب و رسوم آن رکن اساسی دین جامعه بشمار میرفت . ادعیه قربانی چون اجورودا و اترودا و اجرای مراسم قربانی فقط در اختیار کاهنین بود . تامین غذا و رفاه جامعه رمه‌داران زمان زرتشت به چارپایان اهلی ، بخصوص گاو ، وابسته بود. قربانی این حیوانات فقط یک عمل رسومی بود و نه تنها هیچگونه بهره اجتماعی نداشت که بزرگترین لطمه را نیزبه اقتصاد جامعه وارد می‌ساخت و علاوه براین به تثبیت موقعیت گروهی‌انگل و سربارجامعه کمک می‌کرد .دربعضی مواقع حتی گوشت این حیوانات سوزانده میشد تا دود آن به خدایان رسد. علاوه بر این در آداب قربانی نوشیدن مشروب سوماو عربده‌کشیدن با حرکات وحشیانه و رقصهای‌خلسه‌آور جز بیدارکردن‌صفات حیوانی‌وبدوی نتیجه‌ای نداشت .

۱ – ashavan (ashauna)
۲ – dregvant (dregvatam)

زرتشت قربانی را عمل دیوان خواند و با این عمل ضربه سدید دیگری بر کاویان و کاهنان وارد ساخت .

قربانی‌گاو برای میترا با آداب و رسوم خاص در بین آریاها متداول بود و مراسم آن مقدس شمرده میشد . زرتشت با شمانت این رسوم ، میتراپرستی را نیز غیرمستقیم طرد نمود .

زرتشت که فقط به رفاه و رشد اجتماعی و روحی مردم می‌اندیشید و خود را موظف میدید که در این راه همه نیروی خود را بکار گیرد ، بر علیه مهمترین گروهی که سد این رشد و شکوفائی بود ، یعنی کاویها و کرپنها ، به سختی به مبارزه برخاست و با محکوم ساختن آئین و روش آنان براین محکمترین دژفریب و حیله و تحمیق و تحمیل ضربه‌نابود کننده‌ای وارد ساخت .

جالب‌است که‌زرتشت بدون آنکه نامی ازخدایان واصنام خیالی‌آریاها برد بامهارت همه آنها را ساخته فریب و خیال تلقی کرد و برای آنکه به هیچیک شخصیت ندهد همگی رایکجا به مهردیو و دروغ باطل ساخت . در سراسر گاتاها حتی یک بار نام یکی‌ازخدایان آریائی برده‌نمی‌شودو حتی درآنجا که باید ازمشروب و ایزد هوم سخن گوید بانام‌مستعار دوراوشا یا مرگ‌زدای (۱) از آن یاد می‌کند (هات ۳۲) و در باره منع قربانی‌گاوومراسم میتراپرستی نیز به اشاره اکتفا مینماید .ضربه دیگری که زرتشت به کلیسا و روحانیت‌انگل جامعه وارد می‌سازد حذف رشوه و نیاز به درگاه خدا برای طلب بخشش یا رحمت است . او بهترین نیاز را عمل نیک و درست معرفی کرد . بقول پورداود زرتشت اعلام کرد که :

"مزدااهورا نیازمندقربانی و خون گاو و گوسفند نیست . یگانه پرستش که به پیشگاه وی پذیرفته شود نماز راستی است . هرآنکه زمین‌آباد کند و به کشت و ورز پردازد واز چارپایان سودمند نگاهداری نماید ، خداوند را از خود خشنود سازد و در این جهان و جهان دیگر پاداش یابد " . یکی از شاهکارهای جالب زرتشت انتخاب واسطه‌های اخلاقی و معنوی بین بشر و خداست . برای نزدیک شدن به خدا بجای توسل به کاهن و کشیش یا قدیسین و رهبران‌مذهبی باید به صفات الهی وفضایل الهی ــ بشری متوسل گردید .اشا، وهومنه ، خشترا ، آرمئیتی . . .پل بین انسان و خدایند که نه معبد و آتشگاهی دارندونه کاهن و کشیشی‌و نه آداب و رسوم وحتی نه شکل و قیافه و شخصیت خارجی . آنهافضایلی هستند که خدا را میتوان به آنها شناخت و با دست یافتن‌آنها به خدا نزدیک شد و. اهورائی گشت ، که اینها خود اهوراها هستند .

در تمام ادیان توحیدی خدا را خالق همه چیز و حاضر و ناظر در همه‌جا می‌دانند ولی با وجود این لشگر کشیشان و لاویان و ملایان و موبدان قوی‌ترین و عظیمترین سپاه

۱ ـ Duraosha

دائمی بوده‌است که از هزاران سال قبل به بهانه وساطت بین خدا و انسان بر مردم سوار شدمو به تحمیق و تضعیف آنان پرداحته است .

زرتشت به این سپاه انسان تباه‌ساز اعلان نبرد خونین داد و آنها را لشکر دروغ و فریب نامید ، که هیچ ورد و آداب و رسوم شعائری برای قرب به حق مفید نیست و هیچ واسطه و رابطه‌ای در این سفر ، انسان تا خدا ، مددکار کسی نمی‌باشد . این خود انسان است که باید از روی شعور و فهم و معرفت به اختیار و آزادانه راه درست را برگزیند ودر این طی طریق وسیله حرکت او جز اندیشه نیک ، راستی و درستی ، نظام حق ، قدرت اراده ، محبت و ایمان و تقوی ، فروتنی ، رسائی و جنبش چیز دیگری نیست و توشه راه نیز عمل نیک و کوشش و جد و جهد در سازندگی جامعه است . بجای قربانی حیوانات بی‌گناه و مفید و رشوه دادن به کاهنان و انجام تشریفات ، ورد و دعا و ندبه و زاری و تضرع‌والتماس در درگاه خدایان قلابی بایدبه خود وعمل‌خویش متکی‌بود و صدق پرستش حق را با عمل به حق و ایمان به راستی و درستی به اثبات رساند . انسان‌وار و آزاده در راه حق گام برداشت و مطمئن بود که فروزکان الهی و یاوران بی‌مزد و پاداش به کمک او خواهند آمد و راه او را به نور راستی ونیکاندیشی فروزان خواهندساخت . تاگورمینویسد " زرتشت به مردمان تعلیم داد که هیچ ندبه و نیازی جز سپاس و کردار نیک در درگاه اهورامزدا پذیرفته نمی‌شود " این واقعیتی است که سراسر گاتاها موید آنست .

پیام زرتشت اگرعالمگیر میشد ، توده‌های به انسانیت یا خویشتن خویش غریب شده به خود بازمی‌گشتند و از کلیسا و معبد و کشیش و کاهن و کاوی میبریدند ، که انسانهای واقعی و آزاده فاقد اسار و لجامند و بی‌نیاز از ملجاء و ملتجا . پناه‌گاه حقیقی انسانها فضایل معنوی آنها و عمل نیکشان میشد که یاوری حق نیز در همین نهفته است .

یک چنین تعلیم وتربیتی‌حکم‌نیستی دستگاه کهانت و امارت بشمار میرفت و بهمین جهت نیز کاویان و کاهنان سخت بر زرتشت شوریدند تا انجا که او محبور به ترک خانه و کاشانه خویش گردید . همه حق پرستان مورد شکنجه و آزار سوداگران دین قرارگرفته‌اند و زمانی منصوروار به بالای دار رفته و هنگامی مسیح‌وار بر صلیب جان داده اند .

زرتشت را نمیتوان فقط یک مصلح نامید . او پیامبری است انقلابی که تحول عظیمی را از نظر اجتماعی و فکری پایه گذارد . شدر محقق شهیر آلمان مینویسد " زرتشت فقط بنیان‌گذار یک دین جدیدنیست‌بلکه‌مخالف شدیدآئین و رسوم موجوداست . قیام‌کننده‌ای که در عین حال بنفع تهیدستان صدای خود را بلند می‌کند " .

زرتشت با دفاع از طبقه مولد جامعه و پشتیبانی از تنگدستان و درویشان کم‌مایه‌و شماتت گروه حاکم کاوی و کرپان و یوسیج ، مردمی بودن پیام خود را به ظهور میرساند . مخالفت‌با آناریولی‌تئیسم و آداب و رسوم مذاهب بدوی در فصول مختلف گاتاها تصریح شده لست . برأی نمونه به چند بند اشاره مینمایم :

هات ۴۸/۱۰ را پورداود چنین ترجمه کرده است .

کی ای مزدا مردان پیام را خواهند شناخت .کی پلیدی این می را برخواهی انداخت که از آن کرپنها از روی کین و از خرد خویش می‌فریبند سران (شهریاران) بد سرزمینها را (کشورها را) (۱) . پور داود در تعبیر این بند مینویسد " در بند چهاردهم از هات ۳۲ دیدیم که پیمبر ایران کشتار گاو و گوسفند را که دیونسیان در جشن‌های دینی ازبرای خشنودی گروه خدایان خویش می‌کند سخت نکوهیده است و دریادداشت شماره ۱ ازهمان بند گفتیم که صفت دورئوش یا مرگ زدای و دور دارنده مرگ ، اشاره به خشرده هوم، ناگزیر پیش از پیمبر زرتشت آشامی بوده مستی‌انگیز که دیونسیان از آن نوشیده درمستی خون چارپایان ازبرای پروردگاران خویش می‌ریختند واز کشتارها جوانمردی ورادی‌ودهش خود نشان میدادند " .

آذرگشسب که سعی دارد گاتاها را سراسر یک رساله فلسفی و عرفانی معرفی کند مینویسد "اشوزرتشت هیچگاه درمورد خوراکی وپوشاکی و امثال آن سخن بر زبان نیاورده است و بیشترگفتار آن وخشور جنبه معنوی و اخلاقی دارد ،چنانکه اینجا منظور از دوواژه موتهرومدهیا (۲) پلیدی آز و دروغ است که در هر کجا رخنه کند مردم را آسیب پذیر ساخته و بیچارگی و بدبختی ببار می‌آورد " آذرگشسب این بند را چنین ترجمه می‌کند " کی این پلیدی‌دیوانگی را برخواهی‌انداخت که با آن کرپانهای‌بدکار مردم‌رامی‌فریبند، همچنین‌با آن شهریاران ستمکار‌با سوء نیت بر کشورها فرمان میرانند " بوضوح میتوان دریافت که جمله " با این پلیدی دیوانگی مردم را فریب دادن" بهیچوجه مفهوم روشن و صحیحی ندارد ، خود آذرگشسب مجبورا " در ترجمه آزاد بجای دیوانگی آز و دروغ را بکاربرده ومینویسد "کی این پلیدی آز ودروغ رابرخواهی‌انداخت "اتفاقا " خودآذرگشسب در هات ۳۴/۱۴ دوره اوشه را هوم ترجمه کرده است . هوم هم نام شراب هستی بخش استوهم‌نام ایزدهوم ،که درادبیات سانسکریت وآریاهای قدیم‌مرگ‌زدای یاشکست‌ناپذیر نامیده میشده است .

اغلب‌محققین مانند زهنرکلمات موثرم‌مدهیارا عصارممستی ساز پلید ترجممی‌کنند. گیمن‌مینویسد در یسناه ۴۸/۱زرتشت مستقیما " می مستی‌آور را نکوهش کرده است وتاکید کرده " کی این نوشابه پلید را برخواهی انداخت " .

هات ۳۲ بند ۱۴ را پورداود چنین ترجمه می‌کند : از برای ستم به زرتشت گر هم و کویها دیرباز است که خرد و ورج (رتبه و پایه) خویش فرو نهادند ، چه آنان بر آن شدند که دروغ پرستان را یاری کنند و گفته شده که چارپایان از برای کشتن است تا اینکه مرگ‌زدای (هوم) را بیاری برانگیزانند . و در تفسیر آن مینویسد گر هم و کویها که از

۱- پورداود شهریار وکشور ترجمه کرده‌است درحالیکه بنظر من بطوریکه قبلا " اشاره شد در آن زمان نه کشور وجود داشته و نه شاه و شهریار .

۲- Muthra Madahya

سران و شهریاران دیویسنا هستند پیروانشان را به کشتن چارپایان وادار کنند . گویند که از این پیشکش خونین ، هوم ، آنکه مرگ از مردمان بزداید ، بیاری خواهد شتافت .

آذرگشسب ولی قسمت‌اخر را ترجمه می‌کند " زندگی را آنها گفته بودند محکوم به مرگ است به امید اینکه شکست‌ناپذیر (هوم) با کمک برانگیخته شود " .اگر درست به این جملات توجه کنیم برداشت پورداود را صحیحتر می‌بینیم زیرا جمله " زندگی را گفته بودند محکوم به مرگ است به این امید . . . " مفهوم درستی ندارد و برداشت پورداود در اینجا علاوه برآنکه با نظر اکثریت قریب به اتفاق محققین منطبق است ، با محتوای گاتاها و مطالب این فصل نیز تطبیق می‌کند .آذرگشسب در این بند نیز ترجمه آزادخود را مطابق ترجمه‌کلمه به کلمه تنظیم نمی‌کند زیرا نامفهوم میشود .برخلاف نظر آذرگشسب زرتشت بیش از همه چیز به زندگی روزمره مردم پرداخته و عملا " به آنها دستور تربیتی ، اجتماعی داده وباآداب مضر و انحرافی جامعه مبارزه کرده‌است .بطوریکه دیدیم قربانی و نوشیدن مشروب مستی‌آور یا هوم (هااومه = دوره‌اوشه =مرگ‌زدای) و پرستش ایزدهوم از رذایل جامعه آریاها بوده است و یکی از شاهکارهای زرتشت مبارزه با این رسوم فساد انگیز است . در اینجا مقصود زرتشت تحریم شراب نبوده است بلکه شعائر فساد انگیز وابسته به آن را شماتت کرده است .

در۱۲/۳۲آمده (پورداود) . چه آنان روگردان کنند با گفتارشان مردم را ازبهتر کردار . به آنان مزدا نفرین گوید . کسانیکه زندگی چارپارا با خروش شادمانی تباه‌کنند . نزد آنان گرهم و کسانش به راستی برتری داده شدند . همچنین کرپن و شهریاری آنان که دروغ خواستارند .

از این سرود تقریبا " همه محققین مخالفت با شراب هوم و رقص و پایکوبی و فریاد ، خروش مستی ، دورآتش‌گردیدن ،سپس گاو وگوسفند راقربانی کردن را برداشت‌کرده‌اند. این تشریفات‌به رهبری گرهم یکی از سران قبایل و کرپن نماینده کاهنان ،انجام می‌گرفته است .

زهنر در تفسیر هات ۳۲ مینویسد " از این توجیهی که شد برمی‌آید زرتشت بطور صریح یک کولت (شعائر) مرسوم را مورد حمله قرار میدهد که متعلق به آئین میتراست. در این آئین گاوی را در شب یا نقطه بدون آفتاب به افتخار دئو (میترا) قربانی‌می‌کنند. این رسم‌بارسم‌دیگری همراه‌بودکه‌عصاره هااومارا نیزبصورت‌مشروب سکرآور مینوشیدند " .

لومل مینویسد که عمق تعلمیات زرتشت در این واقعیت تثبیت ، روشن میشود کـه متافیزیک کیهانی و نتایج عملی که از آن برای رفاه انسانها حاصل می‌گردد با هم توافق و تطابق دارند . لومل بخصوص اشاره به مخالفت شدید زرتشت با کشتن گاو و قربانـــی خونین کرده و می‌گوید او برای رفاه و حفظ منافع توده مردم با این عمل مغان و کاهنین، که به بهانه‌رضایت‌خدایان احشام رعایا وکشاورزان رانابودمیکردند ویا از آنهامی‌گرفتند،

بسختی مخالفت میکند چون اومصلحی است که‌برای نجات ثروت و تامین رفاه توده مردم قیام کرده و به این مبارزه شدید دست زدد ست . رمه تنها ثروت مردم روستائی بود و کاهنین و سران به غارت آنها می‌پرداختند . زرتشت برعلیه این نظام قیام کرد تا مانع ادامه این بی عدالتی شود .

حال اگربخواهیم وسعت حرکت زرتشت را دریابیم باید به مخالفت او با بزرگترین و مشهورترین و محبوبترین قهرمان اساطیری آریائیان یعنی مییما (جمشید) توجه‌کنیم. زرتشت با این عمل اساطیر را بی‌اعتبار ساخته و ثابت کرده است که در مبارزه باخرافات و کژدینی از هیچ چیز نمی‌هراسد .

در وداها مانویاما (۱) نماینده نوع بشر است (من انگلیسی و مان آلمانی از ایـن کلمه است) و اولین بشر نرینه که شوهر همزادش بنام یامی (۲) است . یاما در ضمن فرمانروای عالم مردکان میباشد . بطوریکه قبلا" اشاره شد آریاها خود را فرزندان این حضرت آدم می‌دانستند .در وداها پدر مانویاما وی‌واس وات (۳) است که لقب آگنی نیز میباشد و معنی درخشنده میدهد در اوستا مییما ویم جانشین یاماست . جمشید همان یم ـ شید یا یم درخشان‌میباشد .جمشید و پدرش ویونگهان (۴) صدها سال عمر می‌کنند و همیشه چون جوانان ۱۵ ساله بنظر میرسند و در دوران فرمانروائی آنها مرگ و پیری ، گرما سرمادر جهان وجود ندارد . یم نخستین کسی است که آهن را نرم کرد و سلاح و جوشن ساخت و سیم و زر را از سنگ استخراج کرد .

در گاتاها در سرود ۳۲/۸ زرتشت مییما را محکوم کرده واورا گناهکار مینامـد . این‌بند را بصورمختلف ترجمه کرده‌اند .اغلب چنین برداشت کرده‌اند که مییماگناهکاری است که برای خوشنودی مردم‌کوشت خوردن به‌آنها آموخت و از چارپا و خورشید به‌زشتی یاد کرد ، آنچنان که در دیده توان دید . کسی که کشت‌زار را بیابان کند . در بندهای قبل سخن از گناهکاران است و همچنین شخص پرگناه که ممکن است حتی دارای شهـرت گردد (مانند مییما) و کامیاب شود . سخن از دیوان و پیروان دروغ و گناهکاران است وبالاخره مییما یکی از این گناهکاران پیرو دروغ شناخته میشود . محققین غربی معتقدند که دراین‌بندها سخن ازآئین میتراست . قربانی گاو درنقطه‌ای که خورشید دیده‌نمی‌شود. زرتشت برای اینکه این عادت را از اصل و ریشه براندازد به پایه وبن حمله کرده‌وجمشید را ، با آنهمه محبوبیت ، گناهکار مینامد تا مردم دریابند اگر حضرت آدم هم خطا کنـد گناهکار است .او در ضمن با این عمل با هرچه اسطوره و افسانه است به مبارزه‌میپردازد .

آذرگشسب وبرخی دیگر ازمفسرین برداشت دیگری دارند و معتقدند که در این‌بند سخن از گوشت خوردن نیست بلکه چون مییما اهورامزدا را خوار شمرد از او به بدی یاد

۱- Manuyama ۲- Yami ۳- Vivasvat
۴- Vivanghan

می‌شود . این بند را آذرگشسب چنین‌ترجمه کرده‌است :

از آن گناهکاران ساخته شده است - ی جمشید پسر ویونگهان که برای خشنودی مردم ، خویشتن خداوند جهان را خوار شمرد .

در روایات آمده است که چون جمشید به جاه و جلال خود مغرور شد ، شیطان اورا وسوسه کرد تا خود را خداوند جهان خواند و مردم را به ستایش خود وادار نماید . در این موقع فره ایزدی از او فرار کرد . در شاهنامه آمده است :

گرایدون که دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فر یزدان از وی — گسست ، جهان پر شد از گفتگوی

درهر حال چه برداشت محققین غربی و چه تفسیر آذرگشسب و بسیاری از محققین زرتشتی صحیح باشد ، در هرحال زرتشت برای اولین‌بار قهرمان قهرمانان اساطیرآریائی را گناهکارنامیده و محکوم ساخته است ، بهمین دلیل باوجود مقام خاص ییما دراوستای متاخر او بدست ضحاک کشته میشود . در زامیادیشت‌سپی توره (۱) برادر جمشید به‌کمک اژی دهاک (۲) ییما را دو نیم میسازد در آبان‌یشت نیز اژی دهاک از کشور بوری (۳) ، که آنرا بابل دانسته‌اند ، ییما را بقتل می‌رساند . شدر معتقد است که زرتشت مخصوصا " ییما را محکوم ساخت زیرا اودرافکار مردم کسی بوده‌است که مخترع آداب و رسوم‌خرافی مانند قربانی‌گاو ومصرف‌سوما بشمار میرفته است . زرتشت از این نهراسید که برای تثبیت پیام‌خویش ییما و یواهوانت که هندیان او راخدای‌مردگان دانسته وایرانیان اورا اولین پادشاهی که بمردم تمدن آموخت و مورد احترام مردم بود ، محکوم سازد و در یسنا ۳۲ مستقیما " اورا شماتت نماید .

دربندهای قبل ، بعد این سرود آموزگار بد و رهبران دروغین که تعلیمات دینی‌را تحریف می‌کنند ، سخت مورد انتقاد قرارگرفته و کاهنین دین میتراپرستی و آئین قربانی شماتت شده‌اند . زرتشت این‌آموزگاران کج اندیش را از بدترین تباه‌کاران و بزرگترین خطاکاران به شمارآورده که مردم را از صلاح و فلاح بازمی دارند و زندگی آنان را تباه میسازند . کویها و کرپنها در کنار جمشید به سخت‌ترین صورت مورد انتقاد قرارگرفته‌اند واصولا "هات ۳۲سراسر نکوهش تعلیمات خرافی و ناصواب رهنمایان و پیشوایان ورهبران دینی‌است که افکار مردم را منحرف میسازند . مسلما " وقتی که به بند ۸ هشتم این‌سرود در چهارچوب مطالب فصل توجه کنیم ، درمی‌یابیم که نظر شدر کاملا " صحیح است و زرتشت مخصوصا " جمشید را برگزیده است تا اندیشه مبارزه را آغاز کند .

اصولا " برای درک صحیح اصطلاحات و اشارات گاتاها باید مطالب یک یسنای کامل و گاهی همه گاتاها ، لااقل چهارچوب اصلی آنرا میزان قرار داد و دقیقا " مطالعه

---

۱ - Spityura
۲ - Azidahak
۳ - Baivari (نام دیگر ضحاک Baivaraspa یا هزار اسب است)

کرد . متاسفانه یک چنین بررسی مشروح و تحلیلی در مورد همه مطالب گاتاها ازحوصله رساله کنونی ما خارج است و باید به اختصار پرداخت وگرنه مثنوی هفتاد من خواهدشد.

باری وقتی در بندهای قبل سخن از آموزگاران منحرف سازنده و فریبکار است که افکارفاسد را تبلیغ می‌کنند ویکباره به جمشید اشاره‌میشود که او هم یکی از این گناهکاران است ، یعنی یکی از آن رهبران دروغین که به مردم تعلیمات غلط داده‌اند ، بایدپذیرفت که برداشت پورداود و شدر دراین‌مورد به حقیقت نزدیکتر است ، اگر هم کاملا " حقیقت آنچه زرتشت در نظرداشته ، نباشد ، میبما آموزنده آداب و رسوم منحرف ساز است پس هر قدر هم معروف و مشهور باشد (بند ۶ همین‌هات) پرگناه و مطرود است . برای خشنودی مردم خدا را خوارشمردن نه بابندهای قبل پیوستگی می‌یابد و نه‌اصولا " دارای مفهوم واقعی است . هیچگاه مردم از خوارشمردن خداوند ، (اگر او را خداوند بدانند) ، خشنود نخواهند شد . آذرگشسب تکیه می‌کند به اوستای متاخر و روایات سنتی درحالیکه کدام یک از روایات سنتی کاملا "با حقیقت تطبیق مینماید که این یکی چنین‌باشد .نکات جالب این هات که سراسر مخالفت با رسوم خرافی است چنین است :

در بند ۳ آمده ای گمراهان شما همه از تبار سیاه‌دلان و کژمنشانید ، پیروان شما هم که به شما احترام می‌گذارند از گناهکارانند .

بند۴ : شما مردم‌را پریشان کردید تا آنانکه بدترین کار را انجام دهند ازاندیشه پاک و اشا و اهورامزدا گریزان باشند .

بند۵ :مردم را از زندگی‌خوب بدورکردیدو فریب دادید و با اندیشه زشت‌وآموزش نادرست آنها را گمراه ساختید .

بند ۶ : شخص پرگناه ممکن است کامیاب شده و دارای شهرت گردد ولی خداونداز حقیقت آگاه است (مانند میبما)

بند۷ : از این گناهکاران هیچیک نمی‌فهمند که پیشرفت واقعی باکوشش و کارحاصل میشود .

بند ۸ : در شمار این گناهکاران میبما و یونگهان است .

بند۹ : آموزگاربد تعلیمات دین را تحریف می‌کند و با آموزش منحرف خود زندگی را تباه میسازد و مردم را از راه راست بازداشته از هدف زندگی به دور میدارد . ای‌مزدا و ای مظهر راستی و پاکی به تو شکایت از این نابکاران میبرم .

بند ۱۰ : این رهبران قربانی و مهرپرستی آموزشهای دین را تحریف می‌کنند .نیک اندیشان را به هواخواهان دروغ مبدل ساخته چمن‌زارها را ویران و سلاح بر روی پاکان بلند می‌کنند .

آذرگشسب تعبیر دیگری دارد و مینویسد " پیشوایان دیونسیا احترام گذاشتن بـه خورشید و ستایش مادر زمین را ناروا میدانند و مردم را گمراه میسازند " . این برداشت

نمیتواند صحیح باشد زیرا اگر چنین ترجمه شود مفهوم آن اینستکه دیوپرستان ، یاهمان آریاهای ودیک ، احترام به زمین و خورشید را گناه می دانند در حالیکه کاملا " معکوس بوده‌است .خورشید و زمین دردین آریاهای دیوپرست دارای مقامی ارجمند بوده وخدای زمین و خدای خورشید در همه ادیان پولی‌تئیستی پرستش می‌شده‌اند . باتوجه به این تباین باید نظر پورداود و دیگر محققین غربی را پذیرفت که در اینجا سخن از قربانی گاو در نقطه بدون خورشید است که یکی از آئین بنیانی میترائیسم بشمار میرفته است . کرپنها به تائید خود آذرکشسب کاهنین رسوم قربانی بوده اند و بطوریکه آذرکشسب هم درتفسیرخود مینویسد " آنها طرفدار رسوم مذهبی و قربانیهای خونین بودند ولی‌زرتشت مخالف با این مراسم بود " .این بند به نظر اکثریت محققین مخالفت با مهرپرستی‌است‌و آداب و رسوم آن . (۱)

بند ۱۱ :براستی این‌پیشوایان و روحانیون‌منحرف زندگی راتباه میسازندوانسانهای شریف را از رسیدن به هدف راستی باز میدارند .

بند ۱۲ : آنها مردم را با آموزش نادرست از کارهای نیک باز داشته و سبب‌میشوند که گرهما (۲) و کرپن را برپاکان ترجیح دهند .آنها سروری پیروان دروغ را آرزومی‌کنند .

بند ۱۳ : قدرت این کرکان حریص بالاخره سبب تباهی خود آنان میشود .

بند ۱۴ :کاویهاوسران‌کاوی‌وکرهمامدت‌زمانی‌است درفکربه دلم انداختن‌زرتشت‌میباشند جوانان برآن شدند که دروغپرست را یاری کنند آنها مردم را به انجام قربانی وآداب و رسوم منحرف هدایت می‌کنند (و قبلا " نظر آذرکشسب توجیه شد)

بند ۱۵ :براستی این کرپنها و کاویها که مردم را از آزادی محروم کرده‌اند بالاخره به سزای اعمال زشتشان خواهندرسید وبوسیله همانها که تحت فشار ، محرومیت بوده‌اند تباه خواهند شد .

بند ۱۶ : براستی که بهترین آموزش واقعی از جانب آموزگار پارسا ، خردمند است اینهم از آموزگار ، معلم خردمند است که در فهم پارساهم باشد . جامعه به معلم احتیاج دارد نه کشیش و کاهن و رهبر . فضیلت و پارسائی باید با خرد و عقل توام باشد وگرنه ارزشی ندارد .

درسراسر این سرودمخالفت شدید با کاهن و رئیس ـ کاهن مشاهده میشود .کهانت ، دین معبدی پایه معتقدات آریاهای قدیم بوده و هزاران سال نیز ادامه یافته است .

---

۱ ـ زرتشتیهای متاثر از خرافات پهلوی که مهر تیز اسب و قهرمان را پس از اهورا مزدابزرگترین ایزدگیتی می‌شناختند نمی‌خواستند که‌بپذیرند همراهان‌میترا را به‌صراحت مطرود ساخته است لذا زرتشتیان به این واقعیت کمتر توجه می‌کنند .

۲ ـ Grehma را اغلب یکی ازسران دینی مذهبی‌دیونسیا معنی‌کرده‌اند ولی گروهی نیز حریص‌رشوه‌خوار و برخی شبان دروغی که بجای حفاظت گله بفکر شکم خویش است (آنرا با گرازها بمعنی حریص ، پرخور شبیه دانسته اند) .

برهمانان هنوز در بین هندوها از قدرت مطلق هدایت روحی و فکری مردم برخوردارند.

بنظر من مبارزه با رهبران احتماعی ـ مذهبی و روحانیت منحرف و آداب و رسوم خرافی وسدسازنده شکوفائی انسان مرکزثقل تعلیمات زرتشت را تشکیل داده‌است.زرتشت در گاتاها به کرات کرپن و کاوی را مذمت نموده و مردم را از پیروی آنها برحذرداشته است غیر ازاین‌هات درسرودهای دیکر نیزاین فسادآفرینان شماتت شده اند که‌ازجمله:

۴۴/۲۰ کرپان و اوسیج جهان را بخشم می‌سپارند و کاوی‌ها او را بناله درمی‌آورند (بنظر پورداود و محققین غربی گاو را بخشم می‌سپارند و بناله در می‌آورند) و هرکز کوشش نمی‌کنند تا درپناه راستی آنرا پیشرفت دهند (درپناه دین راستین گاو راپروراندن و پیشرفت دادن مفهوم جالبی نیست).

۴۶/۱۱ کرپن وکاوی نیروهای خود را بهم پیوسته‌اند وباکردارهای زشت‌خودزندگی مردم را تباه می‌کنند . اما وجدان ناآرامشان آنها را عذاب خواهد داد.

۴۸/۱۰ قبلا" توجیه شد .

۵۱/۱۲ فریب‌خوردگان مکتب‌کاوی هیچگاه دردوران زندگی‌خویش زرتشت‌راخرسند و خشنود نمی‌سازند (شوشتری : زرتشت از روش فریب کارانه کاوی خشنود نمی‌گردد . پورداود : چاکر فرومایه کوی در کذر زمستان زرتشت را خوشنود نساخت).

۵۱/۱۴ کرپنها شماتت میشوند که باکردار وآموزش های منحرف جهان را به‌تباهی دچار میسازند(شوشتری : از مادر گیتی (گاو) شبانی نمی‌کنند و مردم رامی‌فریبند). پورداود به تبعیت ازمحققین غربی‌ترجمه میکند"برای آزاری که آنان‌ازکردارهاوگفتارهای خودشان‌به چهارپایان میرسانند بجای"آن داوری که درپایان درخان و مان‌دروغ‌خواهی" با گفتار خود چگونه میتوان گاو یا چارپا را آزار داد ؟ مگر چارپا هم سخن‌دان است ؟ با گفتار منحرف میتوان جهان و مردم جهان را به تباهی کشید . دراینجا باید قبول کرد که برداشت آذرگشسب ، شوشتری، پورداود .... بهتر قابل توجیه است .

کرپن(۱) کاهنین جوامع آریائی بوده‌اند که در وداها نیز کلیه بمعنی‌شعائر وآداب است و کرپن کسی است که در اجرای شعائر و آداب قربانی نظارت مینماید. بویس او را کشیش سرمونی یا کاهن اجرای آداب و رسوم معنی کرده است(۲).

کوی یا کاوی(۳) درروداها بمعنی شاعر سرودهای مذهبی است که به حافظه سپرده میشده است . (منترا(۴)که از همان من و منش وحافظه و فکرمشتق‌گردیده یعنی سرودهای حافظه‌ای). او در وداها دارای مقام روحانی است. این اصطلاح را به خدایان و کاهنین خدای سوما نیزداده‌اند. بویس معتقد است که وظیفه کوی درآریاهای ودیک بیان اوراد یکه دارای قدرت سری و رمزی بوده و بصورت منظوم سروده میشده است ، توجیه میشد . این

۱ – Karpan
۲ – Ceremony or ritual priest
۳ – Kavi
۴ – mantra

سرودها را کاویه مینامیدند . بهمین دلیل است که زرتشت خود را متران (۱) که سراینده متراها (۲) یا سرودهای مقدس است نامیده نه گوینده کاویه .

اما در عهد زرتشت و درجامعه گاتیک کاوی فرمانده عشیره است که درضمن رئیس مذهبی قوم نیزمحسوب میگردیده است . بطوریکه درجلد اول توجیه گردید و از متن گاتاها نیز برمی‌آید ، کاویها رئیس ـ کاهن عشایرآریائی بوده‌اند . مقام کاوی از دین نیاپرستی سرچشمه گرفته که فرزند ارشدخانواده و سپس عشیره ، حافظ اجاق خانوادگی و عشیره‌ای بوده است .البته رفته رفته کاوی به حاکم وشاه مبدل شده و در زمان ساسانیان کاوی‌قباد ، کاوی‌خسرو . . .یاکی‌قباد وکی‌خسرو . . .بمعنی شاه استعمال میشده است . در زمان زرتشت بطوریکه قبلا" نیز اشاره شد ازسلطنت وشاهی‌اثری نبود و جوامع عشیره‌ای و قبیله‌ای‌وجود داشته است و چون جامعه هنوز طبقه‌بندی مشخصی‌نیافته بوده لـذاطبقه خاصی بعنوان روحانی باتربیت معین وتعلیمات پیچیده آنکونه که‌بسیاری ازمحققین تصورکرده‌اند ، شکل نگرفته‌بوده است . در گاتاها ، هم به کرپن برخورد می‌کنیم هم اوسیج و هم کاوی . اینها رهبران مذهبی جامعه‌اند و هرکدام وظیفه خاصی دارند ولی هنوز ازیک طبقه مشخص با نظام خاص و هیرارشی معین اثری نیست .

آذرگشسب کلمه رتوش (۳) را که در گاتاها آمده است در یک جارهبر روحانی ترجمه کرده است . خود او به واقعیتی متوجه گردیده و نتیجه گرفته است که بطور قطع در زمان زرتشت طبقه‌ای مشخص بنام روحانی وجود نداشته است . با این برداشت میتوان پذیرفت که مقصود ازرهبر روحانی پیشوای معنوی است نه رهبر یک طبقه روحانی . اکثریت محققین رتو را داور و قاضی و آموزگار ترجمه کرده‌اند که باتوجیه قبل نیز بهتر قابل تطبیق است . هینتس ، مولتون ، هومباخ ، بارتولومه . . و مرحوم پورداودهم‌رتو راداورترجمه کرده‌اند. حتی خود آذرگشسب نیز در یسنا ۵۱/۵ رتو و رتوش را داور معنی میکنـد . برداشت رهبر روحانی از زمان ساسانیان متاثر گردیده که موبد موبدان را رتو وشاه را اهو مینامیده‌اند . پس باید پذیرفت که درجامعه ساده رمه‌داران زمان زرتشت هنوز از کلیسای متشکل خبری نیست . رفته‌رفته که جامعه وسعت می‌یابد وظایف گروهها نیز مشخص گردیـده کاوی‌ها بـه ریاست سیاسی و کرپن‌ها به ریاست مذهبی متمایل میگردندوشاه ودربارش در کنار اترونها و مغان و موبدان به تدریج به دو دستگاه مستقل ولی هم‌آهنگ مبدل میشوند .درجلد اول دیدیم‌که چگونه شاه ازدرون معبدودرکنارمعبد رشـد کرده وبهمین‌دلیل نیزهمیشه ریاست عالیه مذهبی رانیزبرعهده داشته است . باوجود آنکه رهبری سیاسی ومذهبی جامعه‌مراحل اولیه خود راطی می‌کرده است زرتشت به مخالفت باهردومقام پرداخته ومردم‌را ازاطاعت و پیروی این دیواندیشان و دیوسیرتان بازداشته است .

۱ــ mathran
۲ــ mathras
۳ــ ratush

هرتل مینویسد " مکتب زرتشت ، کاملا " مانند اوپانیشاوهای قدیمی ، فلسفی است ولی درعین حال ضدروحانیت و ضدمذهب است (مذهب رایج) . در هندوستان وهمچنین درایران روحانیت راه بی اثرساختن این تعالیم را دراین دید که آنرا بخود وابسته سازد " . بعبارت دیگر در لباس تعالیم زرتشت دین او را تحریف نماید .

ادولف راپ (۱) ایرانشناس آلمانی معتقد است که نفوذفوق العاده روحانیت ودخالت در امور سیاسی که نتیجه اش احداث سدهائی درمقابل ترقی و پیشرفت جامعه است و در تاریخ ملل قدیم اثرات سوءآن مشاهده شده است ، درمذاهب مزداپرستی بکلی دگرگون شد و از این قدرت در آن اثری دیده نمیشود .

پروفسور اشپیگل ، گیگر ، ویندیشمان در عصر اوستامینویسند " در گاتها حتی یک باربرای نمونه کلمه‌ای که دلالت بر کهانت و روحانیت نماید نیامده است . تنها درگاتاها ماشاهدکلمه سئوشینتو (۲) هستیم که دارای معنای مشخصی مانندمبلغ و معلم مذهب میباشد ولی این کلمه دارای معانی مختلف دیگری مثل اترون (آذربان) میباشدکه اصولا " درگاتاها بکار نرفته است " .

اغلب محققین متوجه این واقعیت شده‌اند که پیام زرتشت ضدروحانیت و کهانت است زیرا نه تنها دین بدون واسطه و خبره و طبقه خاص روحانی میباشد بلکه هرجا نیز در گاتاها از کاهن نام برده شده مورد شماتت قرار گرفته است .

کلمه سئوشینتو فقط درسه بندازگاتاها ذکرشده است . در ۴۵/۱۱ و ۵۳/۲ که اغلب آنرا خود زرتشت تعبیرکرده‌اند . آذرگشسب این کلمه را دراین بندهامردمان مومن ویاوران آئین راستی ترجمه کرده است . معنی لغوی این کلمه سودرسانی است . ازمفهوم کلی جملات نیز چنین برمی‌آیدکه مقصودشخص وارسته و داناست که بادانش خودبه مردم سودرسانده وسبب رستکاری آنان میشود . در ۴۸/۱۲ به روشنی این کلمه درمتن سرود توجیه میشود " کسانیکه بامنش پاک پیروی می‌کنند وظیفه شناسی را و کردارشان با راستی توام و برابر با آموزشهای مزداست و برای درهم شکستن خشم و نفرت میباشند . باتوجه به این بندمسلم میشودکه سئوشیانت نه روحانی است ونه نجات دهندگان (تیه) آنگونه که در اوستای متاخر آمده و برخی نیز تحت تاثیرآن چنین برداشت کرده‌اندو بغلط برای دین زرتشت نیزامام زمان مطرح ساخته‌اند . آذرگشسب مینویسد " هیچگونه اشاره‌ای درگاتاها نشده‌است که در آینده سئوشیانت خواهد آمد و این تعبیروتفسیر درادبیات متاخرو بخصوص در نوشتجات پهلوی آمده است " .

هرتل معتقداست مغان که مذهب ودائی داشتند (پیرو دیوان بودند) وظیفه روحانیت را دربین ایرانیان بخود اختصاص دادند زیرا "زرتشت نه کاهن بود و نه مکتب کهانت

۱ـ Adolf Rapp

۲ـ Saoshyanto

تاسیس‌کرده . پس از او برای اجرای مراسم مذهبی (که مردم به آن عادت کرده بودنـدو بدون آن دین رادرک‌نکرده و برسمیت‌نمی‌شناختند) مردم مجددا" به مغان وابستهشدند و این طبقه رسوم و آداب مذهبی راطبق دین ودائی خودادامه دادند .آنهاطبیعتا "مولف و حافظ متون اوستای متاخرشدند که ازدهان زرتشت سخن میگفت ،سخنانی که به بدترین وجه با مکتب و تعالیم زرتشت مخالفت داشت . آنها دراصل مراسم مذهبی‌دیوپرستی را به این طریق تاسیس نموده و مردم رابه دفاع واجرای آن وا داشتند" .

قبلا" به نظر مولتون اشاره شد که معتقد بود دین زرتشت ضدروحانیت‌است ونوشت " در این دکترین جائی برای وظیفه روحانی‌گری بصورت یک بخش کامل نیست . ازآداب و رسوم و تشریفات ، سحر وافسون به کمترین حدی که انتظار میرود در این مکتـب دیـده میشود . پس از آن که زندگی و کارکرد مصلحین دیگر را در نقـاط مختلف جهان مطالعـه میکنیم به این نتیجه می‌رسیم که ریتوال در دین کم‌کم جای خود را می یابد . ولی نه در مراحل تازه و طلوع یک مذهب که حیات خویش را آغاز مینماید" .

رودلف مینویسد : یکی از اقدامات مهم زرتشت‌نفی وطرد نمایندگان مشاغل رسمی و شعائر و آداب و رسوم دین قدیم‌ایرانیان‌است کههمان کاویها ، کرپنهاو اوسیجهابودند . دراین مرحله زرتشت چهارچوبی راکه تاکنون معمول بود درهم می‌شکند . نتیجـه آنهـم آواره شدن زرتشت است که مجبورا" بصورت یک تـهیدست بی‌پناه به اطراف کوچ میکند و با طرد و حتی تعقیب روبرو میشود .

اغلب محققین به این واقعیت اذعان دارند که زرتشت نه به‌آداب و رسوم و شعائر دست وپاگیرتوجه داشت ونه روحانیت را ضروری میدانست ، بلکه هدف دین را دراجرای اعمال نیکی که نتایج‌آنها مستقیما" به خود بشر وجامعه میرسید ، خلاصه کرد .

شدر مینویسد " کوچکترین شکی برای زرتشت نبـود ، آنکه اخـلال نظـام حق را می‌پسندد ، هرکه باشد ، ارباب ، اشراف ، کاهن و حتی خدایان ، درخدمت دروغ بوده و سلطه فریب و دروغ را در زمین تثبیت می‌کند . چنین کسی دروغگو و فریبکار است و بـه درک صحیح باید هدایت‌شود ویااگرحاضر به این‌هدایت نیست‌با او بمبارزه پرداخت . . . آنکه نظام صحیح و راست را درک کرده و پذیرفته است‌عاطفه واراده‌اش پیوسته درخدمت این نظام خواهد بود . او به راستی و حقیقت خدمت مینماید و در راه آن مبارزه میکند . اوست از راستان و متعلق به خداوند که راستی و حقیقت را در جهان برقرارساخته و آنرا حفظ میکند"

او همچنین مینویسد " زرتشت از این نهراسید که ازاصول مکتب خود بدون قید و شرط نتیجه آخری را اعلام دارد . او به مخالفت با آداب و رسومی‌که مقدس شمرده میشد همانگونه قدعلم کرد که برعلیه خدایانیکه سپر این آداب و رسوم بودند" .

با توجه به خلاصه‌ای که دراین بخش بیان شد به این نتیجه میرسیم‌که.زرتشت برای

برانداختن معتقدات، آداب و رسوم و هیئت حاکمه‌ای که بنام مذهب‌ازاین آداب ورسوم و معتقدات سوء استفاده نموده و مردم را تحمیق و قدرت و سروری خود را برآنها تحمیل کرده بود و نظام نامردمی و ستمگرانه‌ای که براین معتقدات استوار شده بود، قیام کرده است. ولی قیام‌زرتشت جنبه نظامی‌نداشت و برای ایجاد انقلاب وکشورگشائی‌شکل نگرفته بود بلکه او برای تربیت انسان و ایجاد جامعه راستان و راست دینان به اعلام پیام خود پرداخت. نه شرایط زمان و مکان زرتشت آماده یک جنبش عمومی بود و نه پیام زرتشت کیفیت انقلابی داشت. آنچه درباره‌جنگهای زرتشت گزارش میشود هیچگونه پایه تاریخی ندارد و از روایات و قصص زرتشتی اقتباس شده که دارای اعتبار نیست.

۷ـ دین زرتشت مردمی ومتکی بر عمل و واقعیت است

قبلا" شرح داده شد که دین درنظر مردم باستان مشتی آداب و رسوم وشعائر برای جلب رضایت خدایان وقدرتهای مافوق بشربود. بهمین‌جهت رفته‌رفته‌گروهی بنام‌روحانی و کاهن که بعنوان خبره و رهبر این مراسم بر مردم تحمیل شده بودند، در جامعه قدرت یافته و بطوریکه در جلد اول نشان داده شد، حکومت و سلطنت را پایه گذاشتند. دیـن منحرف در سراسر تاریخ تمدن بشر بصورت مجموعه‌ای از شعائر و تشریفات‌وسیله تحمیـق مردم توسط معبد و کلیسا بوده و نه فقط در مسیحیت قرون وسطی کالای دکان روحانیون کلیسائی شده و خرید و فروش بهشت را برای آنان‌آسان‌می‌ساخته‌است، که هنوزهم‌حتی در اغلب جوامع متمدن همان شعائر کلیسائی که بازندگی واقعی مردم ارتباطی ندارد بنـام دین به مردم تحمیل میشود. متدین کسی است که بنابه‌دستورخبرگان دعاونماز و نیایش و نیاز، صدقه و فدیه و مراسم شعائری را به‌درستی انجام دهدوبرای آمرزش روح و وصول به بهشت و فرار از جهنم به وظایفی که کلیسا برای او تعیین نموده عمل نماید. تـوسل و دخیل و نذر و نیاز، که یادبود انواع رشوه به دستگاه الوهیت‌از راه متون‌این دین است، یکی از موثرترین عوامل موفقیت بشمار رفته و کشیش و خبره دین مهمترین واسطه انسان‌و خداست ... دنیا محل گذراست و باید به آخرت اندیشید و سعادت ابـدی را تامیـن کرد ... یک چنین اعتقادی علاوه‌براینکه سبب تثبیت یک دستگاه‌طفیلی میشود انسان را نیز از حقایق زندگی بدور داشته یا اورا معامله‌گری میسازد که بدنبال کلاه شرعی بـرای تامین سعادت این جهان و فرار ازعقوبت آن دنیاست، ویا ذلیل ودرمانده‌ای که باترس و وحشت بدون‌آنکه به واقعیت زندگی پردازد در ترس از آتش سوزان جهنـم بـه دامان خرافات پناه میبرد. بهترین نمونه برای ارائه اثر معکوس دین انحرافی در زندگی مردم بررسی اجتماعاتی است که بظاهر متدین بوده و قدرت کلیساو روحانیت ودین تشریفاتی درآنها قابل توجه است جامعه عقب‌مانده‌تر، فقر و ظلم و تعدی و فساد بیشتر است.

من در جلد اول و دوم این مجموعه شمه‌ای از چگونگی انحراف اجتماعـات و نقش روحانیت منحرف را ارائه دادم و احتیاج به تکرار آن نیست فقط تاکید میکنم هنگامیکـه

هدف دین دستیابی به‌بهشت ودوری ازجهنم باشد و رشوه یا انجام‌شعائر وآداب‌وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف تلقی گردد بجای آنکه دین انسان را به فضایل انسانی وعالی رهنمون گردد او را معامله‌گر و ریاکار و یا ذلیل و متحجر میسازد. هر صاحب اندیشه‌ای اگر کمی به تاریخ و یا حتی به اجتماعات مختلف کنونی توجه کندنمونه جوامع از درون فاسد و پوسیده و متحجر ولی به ظاهر متدین را خواهد یافت. دربحث تمدنهای جهان نمونه‌های فراوانی از این تاثیر تخریبی کلیسا و ادیان کلیسائی را خواهیم دید.

جالبترین مشخصه پیام زرتشت توجیه تقوی و هدف دین است. در جامعه راست دینان نه روحانیت منحرف جای خودنمائی دارد و نه تشریفات و شعائر کلیسائی.

در بخش امشه اسپندان یا صفات کمالیه مشاهده کردیم‌که هدف اساسی از طرح‌این فضایل ارائه راه کمال و وصول به سعادت و آمرزش حقیقی است. و همچنین توضیح داده شد که برای دستیابی به آرامش وجدان و بهشت درون باید بدون واسطه و رابطه‌با اراده و اختیار و خودآگاه به تقویت این فضایل پرداخت و در راه پیشرفت و تعالی وشکوفائی جامعه کوشش کرد.

درفصل مبارزه باپولی‌تئیسم نیزنبرد بی‌امان زرتشت را با روحانیت‌منحرف وآداب ورسوم کلیسائی توجیه کردیم ودیدیم که اهورامزدابه قربانی و فدیه ونیاز مادی احتیاج نداشته و شایسته‌ترین قربانی اشمون عمل‌نیک است. ضمن تشریح‌فصول‌گذشته غیرمستقیم به این اصل نیز اشاره شد. بخصوص دربخش امشااسپندان بندهای مختلفی از گاتاها ذکر گردید که ارزش عمل و فعالیت مفید درآنها تاکید شده بود. برای‌آشنائی بیشتر به نظر زرتشت مجددا" از گاتاهابهره‌گیری می‌کنیم. با برخی از این سرودها آشنا هستیم ولی‌نه با دیدی که اکنون مورد بررسی قرار میگیرد.

سرود ۳۴:

۱ــ ای مزدا رفتار وگفتارنیک و پرستش بی‌ریائی که درپرتو آنها مردم از بخشایش پارسائی و جاودانی و نیروی معنوی و رسائی برخوردار می‌گردند. همه را نخست به توای خداوند هستی‌بخش نیاز می‌کنم.

ترجمه‌های دیگر با این متن زیاد اختلاف ندارد و مفهوم کلی یکی است. قربانی مزدائیان به درگاه خداوند رفتار و گفتار نیک است که از پارسائی ونیروی اراده و پرستش بی‌ریای حق نتیجه میشود. بخصوص اعمال نیکی که به مردم‌سود رسانده موجب شکوفائی آنها میگردد.

۲ــ پروردگارا مرد نیک اندیش پارسائی که روانش با راستی همگام است تنها بتو می‌اندیشد و کردار نیک خود را به تو نثار میکند. "شوشتری" برای نزدیک‌شدن به مزدا" بجای نثار به مزدا ترجمه میکند و پورداود" همه آنها را به پیشگاه توآورد". دراین‌سرود نیز هدیه و نیاز به درگاه پروردگار عمل نیک است.

سرود ۳۳/۱۴

زرتشت جسم وجان خود راباگزیده‌ترین منش پاک چون نیازی به‌خداوند خود تقدیم میکند، همچنین بهترین کردار و گفتار و فرمانبری ازدستورات الهی ونیروی خود را در راه اشا (همه نیروی خود را در راه گسترش مرام راستی و خیر و صلاح مردم به کار خواهم برد) . در این مفهوم تقریبا " همه محققین متفقند آلتهیم در تفسیر آن مینویسد " زرتشت حتی در مورد قربانی برخلاف گذشته از قربانی مادی دوری میجوید و به قربانی معنوی میپردازد . او در سرودهای تحسین‌آمیز و عجیب خود اعلام میکند که برای قربانی حیات وتن خویش را بصورت پندار نیک که در گفتار و کردار منعکس میشود، تقدیم مینماید" .

این سرود بخصوص مورد تحسین واعجاب اوستاشناسان گردیده وآنرا بهترین نمونه برداشت زرتشت از راه و نزدیکی به حق وتقدیم نیاز وفدیه به درگاه اهورامزدا میدانند . بنظرمن بهتر و صریحتر از این نمیتوان درسه‌هزار سال قبل دین را ازدیده زندگی واقعی و عملی توجیه نموده و معیارهای نوینی عرضه داشت که امروزنیز نو و تحسین آمیز است .

سرود ۲۸/۱

بشود که با کارهای راست و درست از سراسر خرد واندیشه پاک برخوردار گردم و به اینگونه مردان آفرینش را خوشنودسازم . برخی بجای مردان آفرینش روح‌گاو ترجمه‌کرده‌اند که رسا نیست و کارهای راست و درست با روان گاو تجانسی ندارد . دراین‌باره درجای‌خود بحث خواهد شد .

۲۸/۲

ای اهورامزدا هر آینه بتو نزدیک خواهم شد با اندیشه پاک

بگذاربمن‌بخشیده‌شوددرهردوجهان‌هم مادی وهم معنوی‌پاداشی که‌از راستی‌سرچشمه میگیرد و بدانوسیله دینداران را به خوشبختی رهبری میکند "بعبارت‌دیگرپاداش درسایه راستی حاصل میشود وکارهای راست و درست سبب آمرزش و صلاح جامعه میگردد .

هات ۳۱/۱۶

پروردگارا از تو میپرسم ، هرگاه شخصی نیک‌اندیش و باتاب وتوان درراه ترقی‌خانه و روستا و سرزمین خود و پیشرفت راستی و درستی کوشش کنداز‌وصال توبرخوردارخواهد گردید (پورداود و شوشتری نیز شبیه همین برداشت را دارند) . (۱)

نزدیکی و وصال حق دراثرکارو کوشش مفید و سازنده انسان و بسط فضایل انسانی حاصل میگردد . دراین بند بصراحت خدمت به خداوند سعی در پیشرفت جامعه و مردم آن و تقویت نظام‌راستی و رفاه و آرامش‌بخش توجیه گردیده . این برداشت به بهترین

۱- Shoithrahya

آدرگشسب‌شوامیترارا شهر ترجمه‌کرده ولی‌خود اومتذکرشده که دراوستابمعنی‌روستا ←

زبان عملی بودن پیام‌زرتشت را ارائه نموده وبمفهوم دین را ازنظر زرتشت آشکار میسازد.

۴۵/۸

با اندیشه و گفتار و کردار نیک و در پرتو راستی و درستی اهورا راخواهم شناخت. شناسائی خدا و وصول به حق با کار و عمل و اتکاء به راستی صورت می‌پذیرد.

هات ۱۰- ۴۵/۱

درترجمه‌این‌دوبنداختلاف نظروجوددارد. ازبندنهم‌آذرگشسب‌وشوشتری‌نتیجه‌تقریبا" مشترکی می‌گیرند. زرتشت برای بشر نیروی کار و کوشش طلب میکند تا در سایه آن مردم را پیشرفت داده و خداوند را خشنود سازند. و پورداودبا اتکاء به۴۴/۱۸ نتیجه میگیرد که درنتیجه خوشنودی خداوند بما نیروی کار و کشاورزی داده میشود تا از حیات کنونی بهره گرفته و از زندگی خوش و خرم برخوردار شویم. بعبارت دیگر نباید به امید بهشت از زندگی‌مرفه و شادی‌آفرین چشم‌پوشید و با کار و کوشش باید زندگی شاداب و آسوده‌ای برای خود وجامعه فراهم ساخت.

بند ۱۰ را آذرگشسب و شوشتری و پورداود تقریبا" به یک نحوبرداشت کرده‌اند، خداوند درسایه قانون ازلی اشا، اندیشه رسا و قدرت خود به مردمان رسائی وجاودانی و برخورداری از نیروی تن و پایداری نوید داده است ولی هومباخ و بسیاری از محققین غربی چنین ترجمه میکنند: "تمام‌هدیه‌های صالح را که نشان‌خصلت و پندار نیک‌هستند و کمک میکنند که قدرت اسرارآمیز مزدا اهورا تجدید شود به پیشگاه خداوندتقدیم میکنم و او به همه اینها توجه خواهد کرد". هومباخ نتیجه میگیرد که زرتشت بجای قربانی به درگاه خداوند اندیشه نیک وحقیقت‌جوئی تقدیم میکند. نیکوکاری و نیک‌اندیشی سبب تقویت نیروی حق یا بعبارت دیگر بسط خوبی و رحمت درجهان خواهد شد. هومباخ به هات ۴۴/۷ اشاره نموده و ازآن نیزنتیجه میگیرد که قربانی‌ونیازبه درگاه خداونداندیشه نیک و عمل صالح است.

هات ۴۷/۱

در پرتو خرد مقدس و بهترین منش، همچنین در پرتو رفتار و گفتار نیک (الهام گرفته) از اشابرای چنین کسی بخشد رسائی وجاودانی رامزدا اهورا ازروی محبت‌خویش. ترجمه‌های دیگر تقریبا" شبیه همین بوده ونتیجه گرفته‌میشود که درسایه رفتار و گفتارنیک متکی بر راستی و نظام حق خداوند به انسان پاداش رسائی و توانائی خواهد بخشید.

هات ۵۱/۲۱

مرد با ایمان و پارسا وخداشناس کسی‌است‌که‌در پرتودانش، گفتاروکردار و وجدانش

برداشت شده‌است. چون به اتکاء دلایل بسیار شهر بمفهوم کنونی در زمان زرتشت وجود نداشته بهتر است از استعمال کلمات‌شهر، شهریار، کشور، شاه، شاهنشاه‌پرهیز نمائیم. خواننده امروزی از آن کلمات مفاهیم خاصی را درک میکند که بکلی برای زمان زرتشت ناآشنا بوده است.

به راستی گرایش داشته و در پرتو منش نیک نیروی معنوی بخشد. پورداود نتیجه میگیرد " که بهشت به آن پارسا و پرهیزگاری ارزانی خواهد شدکه باپندار وگفتار و کردار و نهاد نیک راستی برافزاید و دین راستی را پیش برد". در هرحال رفتاروگفتارونهادنیک معیار پارسائی است.

هات ۵۳/۲

بکوشید تا با اندیشه و گفتار و کردار نیک مزدا راخوشنود سازید وهریک انجام کار نیک را برای نیایش او بگزینید. و بزبان پورداود " برای خوشنودی مزدا با پندار و گفتار وکردار نیک راه راست دین رهاننده را بیارایند"نیایش وخشنودی خداوند درسایه عمل نیک انجام می‌پذیرد.

این بود مختصری از بیان زرتشت درباره راه نزدیکی به حق ونیایش و تقدیم فدیه و نیاز به درگاه او. بطوریکه می‌بینیم علاوه‌برآنکه کوچکترین اشاره‌ای بـه انجام آداب و رسوم و شعائر خاص نشده است زرتشت پیوسته عمل نیک و سازنده و کرداری را کـه بـا راستی و درستی توام بوده و به پیشرفت و رفاه جامعه کمک کند، بهترین نیاز و هدیه به درگاه خداوند توجیه مینماید. میزان تقوا و پارسائی در دین زرتشت نماز ونیاز و گریه و زاری و توسل و انجام شعائر دین نیست. نماز اشمون پندآز پاک و کردار نیکی است که‌بر پایه راستی و درستی و نظام حق استوار می‌باشد. دراین واقعیت که دین زرتشت بر امور واقعی و عملی زندگی استوار گردیده تقریبا" همه محققین متفقند، قبلا" نمونه‌هائـی از این نظریات و برداشتها ارائه شد.

لومل مینویسد درآئین زرتشت تقوی و ایمان فقط تظاهر نیست بلکه شخص مومـن باید منش و کردارش نیک بوده و درخود تحول اساسی بوجود آورد وعمیقا" با روح وعمل خود هدیه راستی به درگاه پرودگار تقدیم‌کند. او اشاره به ۳۱/۲۱ میکند که درآن آمده نیکوکار با روح و وجدان و عمل خود دوست پروردگار میشود.

دهالامینویسد" یک روحانی واقعی زرتشتی دراندیشه و کرداربه‌تقوی‌دست‌می یابد. او کسی است که ماموریتش برای پیشرفت و ترقی جهان وابسته به فعالیـت او در جامعـه است و دفاع از خواستها و مصائب و آلام افرادی در جامعه بشریت‌است که نصیب کمتری یافته‌اند ".

علاوه برآنکه ارتباط عمل نیک باتقوی و پارسائی و توجه به این اصل که هدف پیام زرتشت بسط‌وتوسعه‌جامعه برمبنای‌دانش و خرد وراستی و درستی وسه عامل پندار، گفتار و کردار نیک میباشد، در سراسر گاتاها تصریح گردیده است، یک بهم پیوستگی روشـن و منطقی بین تمام اصول دین زرتشت میزان واقعیت را تائید مینماید. اختلافاتی که در برداشت محققین وترجمه برخی ازاصطلاحاتی که‌دارای معانی مختلف بوده و بعلت‌قدمت بسیارمفهوم واقعی آنها کاملا" مشخص نیست، بوجود می‌آید به نتیجه‌گیری بالالطمه‌ای

وارد نمی‌سازد زیرا این واقعیت بحدی در گاتاها تکرار و تائید شده که جای هیچگونه تردیدی بجای نمی‌گذارد. برداشت اکثریت قریب به اتفاق محققین و زبانشناسان و دانشمندان که پس ازگذشت دوقرن‌مطالعه وتحقیق چهارچوبی برای افکارزرتشت پیشنهاد نموده‌اند، هرقدر هم باهم اختلاف داشته باشند، خواننده را بیک دید خاصی رهبری مینماید و برای او مسلم میسازد که زرتشت از اولین مراحل اعلام پیام خود یک هدف و قصدخاصی را دنبال کرده و سرودهایش در یک مسیر مشخص تنظیم گردیده است. او از توجیه‌نیکی وشر آغاز نموده و با بناقراردادن خرد واندیشه و فهم و دانائی بشر میزان راستی و درستی را بنانهاده است وبشربا اراده و انتخاب‌آزاد را به عمل نیک وسازنده تشویق کرده است مبارزه با شرک و بت‌پرستی و خرافات معبدی و اسطوره‌های موهوم و حذف کاهن و کشیش و آداب و رسوم وشعائرمنحرف سازنده... همه به این هدف توجه داشته است که انسان راست‌کردار و نیک‌منش در جامعه شکوفا گردد. پرستش خداوند و ستایش حق برای‌خوشنودی و رضایت‌اونیست که پروردگارنه احتیاج به‌نیازونمازآفریدگان دارد ونه به معرفی و شناسائی خویش مقصود و هدف‌دین پرورش انسان‌است، انسان‌عامل و فعال و مفید، انسان بافضیلت و معرفت.

ارزش پیام زرتشت هنگامی روشن میشود که به اجتماعات مذهبی کنونی بنگریم و ببینیم که چگونه در قرن بیستم، قرن اتم و سفر به فضا، هنوزدلالان ورمالان ودجالان دین را وسیله تخدیر و تحمیق مردم قرار داده و کلیسا را دکان تجارت بادلها و امارت برمغزها ساخته‌اند. خداوسیله‌ای برای تحمل ذلت و درماندگی است و بهشت و جهنم عوامل ترس و امیدبرای تثبیت بساط استحمار واستثمار توده‌های درمانده وتامین رضای خاطرکلاشانی که بادین به‌معامله میپردازند وازکلاه شرعی آسودگی‌خاطربدست می‌آورند.

زرتشت درسه‌هزار سال پیش اعلام‌کرد ای انسان تو که دارای‌عقل و شعور و خردی، ازاین نعمت معنوی بهره‌گیر و به خویشتن خویش بازگرد و انسان بافضیلت‌شو. و از هر واسطه ودلال و آداب وشعائر ناسودمند و تشریفات بپرهیز و ضمیر روشن خود را رهنمای راه راست ساز که با عمل نیک و سازنده در مسیر راستی و نظام حق و قانون‌گیتی خداوند را خشنود خواهی ساخت و با دسترسی به فضایل انسانی ــ الهی و متصف شدن به صفات خداوندی، خدایگونه خواهی شد. خداوند در نظام گیتی و خوبیهای جهان وجود خود را به تو آشکار مینماید و برای دسترسی به او فقط به خودت باید متکی گردی و عملت را وسیله قرار دهی. موضوع دیگری که در پیام زرتشت قابل توجه است مبارزه با زشتی و حرکت مثبت انسان است. باید از همه خوبیهای زندگی بهره گرفت و درهمین جهان به رفاه و آرامش و آسایش توجه نمود. تنها نیک کرداری کافی نیست باید بدکرداران را نیز به راه راست متوجه نمود.

درهات ۳۳/۲ چنین آمده

کسیکه با اندیشه و گفتار و کردار و با بازوان خویش با بدکاران پیکار کنـدو نقشه آنها راعقیم سازد و یا آنان رابه راه راست رهبری نماید ،بدرستی‌چنین شخصی خواست پروردگار را انجام داده و بخداوند جان وخرد عشق میورزد .

میلز خاتمه این سرود را " از راه‌دوستی به اهورامزدا بهترین نیاز راتقدیم میکند " ترجمه نموده است که درهرحال در مفهوم کلی اختلاف نیست . ولی اگربه بند بعد توجه کنیم‌چنین‌آمده :کسی که به‌پاکان بهترین رفتار کند وباکوشش از آفریدگان پرستاری نماید چنین کسی درسرای اندیشه نیک با اشاخواهد بود ، یادر بهشت‌وجدان آرام‌بسرخواهـد برد (اگر آفریدگان راچون محققین‌غربی چارپایان سودمند و گاو در نظر گیریم بازهـم در اصل موضوع تغییری دیده نمیشود) . نتیجه این دوبند اینستکه باید بادست و زبان و فکر ، اندیشه و یا زبان دیگرباتمام وجود و بهروسیله در برقراری راستی بکوشید و بـا بدی و فساد مبارزه کرده گمراهان را به راه راست ارشاد نموده وبه مردمان خدمـت کرد . و کسی که چنین کند هم رضایت خدا را فراهم آورده و هم خود در بهشت وجـدان آرام بسر خواهد برد .

در ۳۳/۱۰

همه خوبیهای زندگی از توست . آنچه براستی بوده است و آنچه که هست و آنچـه که خواهد بود . ای مزدا ازمهرخودت بمابخش و بیاری منش پاک و نیروی معنوی و راستی بیفزای خوشبختی را برای تن ؛

دربرخی از ترجمه‌ها بجای خویشها تن لذتهای معنوی برداشت کرده‌اند اما بـا توضیح آذرگشسب و توجه به ترجمه بارتولومه و هومباخ و تفسیر مونا و دیگر خاورشناسان باید نظر آذرگشسب راپذیرفت و هوچی‌تیو (۱) را زندگی خوش معنی کرد نه زندگی‌معنوی بخصوص که در انتهای این بند صریحا " خوشبختی برای تنوم یا تن (۲) که همان لذات جسمی وبدنی است درخواست‌شده‌است . دربندهای ۳۲/۵ و۴۶/۸ مفهوم‌هوجی یاتوئیش به روشنی همان زندگی خوب است برای بدن نه عوالم روحانی .

باتوجه‌به این گفتار بایدیقین کرد که‌مکتب زرتشت پیام‌شادی وفعالیت و سرزندگی است نه ریاضت و رهبانیت . بایدبا کوشش وفعالیت مفید ازهمه مواهب‌زندگی بهره گرفت و به دیگران بهره رساند . محققین معتقدند علت آنکه دربین ایرانیان کهن جشن و سرور اینهمه اهمیت داشته است انعکاس همین طرز تفکر بوده است .

درهات ۴۳ آمده

بند ۱ خوشبختی برای اوست که از سوی او خوشبختی به دیگران رسد . مزدا اهورا که به اراده خویش فرمانرواست چنین مقرر نموده پورداود و شوشتری ترجمـه کـرده‌اند . اهورامزدا با اراده روشنائی می‌بخشد به او که روشنائی میدهد به دیگری . پوداود تقریبا "

۱ – hudjitayo
۲ – tanum

مفهومی شبیه به آذرگشسب بیان میکند درهرحال مفهوم کار یکسانست. آنکه دیگـری را خوشبخت کندخودخوشبختخواهد شد آنکه درخوشبختی همنوع بکوشد به آرامش وجدان و رضایت درون دست می‌یابد که بالاترین خوشبختی‌هاست.

بند ۲ ـ خداوندا در پرتو راستی وپاکی ،دانش اندیشه‌نیک بما ارزانی دار(خردی که با اندیشه نیک حاصل گردد و باطنی روشن بخشد) تا همه روزه در دوران زندگی دراز از شادی برخوردارگردیم (مفهوم کلی ترجمه دیگران نیز با کمی اختلاف درجملات شبیه همین است) جالب است که در پرتو راستی و پاکی انسان به دانش وهومنی دست‌می‌یابد که با چنین دانشی میتواند زندگی آرام ولذت‌بخشی‌را تامین کند .بنظر من مقصود آنست که‌انسان پاک و راست و نیک‌منش به خویشتن خویش بازگشته و از یک دید درونی و ضمیر آگاه برخوردار میشود که بالاتر ازعلم و دانش معمولی است. باطن روشن هرگاه با دانش همراه گردد دارنده آن میتواند راه صحیح زندگی را برگزیند و همانگونه که در بند قبل و ابتدای همین بند نیز تائید شده روشن دل‌خردمند نیک‌اندیش پیرو راستی و پاکی است.

بند ۳ ـ براستی کسی از بهترین نیکی برخوردار خواهد شد که درجهان مادی راه راستی و خوشبختی بماآموزد وهم درجهان مینوی جهان راستی آنجا که جایگاه اهوراست. دلدادگان تو ای مزدا با دانش و پاکی به تو خواهند پیوست .

توجیه بارگاه قدس، جایگاه خداوند به جهان راستی بسیار عالی و برجسته است و با تصورات و تخیلات انسان نما در ادیان دیگر، که عرش خدا را در آسمان و با تخت و بارگاه مجسم میکنند، قابل مقایسه نمی‌باشد. این توجیه شاعرانه و زیبا و در عین حال پرمفهوم است .هرجا راستی است خدا آنجاست. زرتشت در برداشتها و تعابیر و اشارات خویش، انتخاب نامها و اصطلاحات بحدی مهارت و ظرافت‌بخرج داده که اگر به دقـت کافی به چهارچوب فکری اوآشنا نشویم چون دارمستتر به شک خواهیم افتاد که چنیـن مبانی درسه‌هزار سال قبل غیرممکن بوده است وشایددر اعصار جدید علما ودانشمندان و فلاسفه‌ای به تنظیم گاتاها پرداخته‌اند !! بخصوص وقتی محققی با برداشتها و روایات اوستای متاخر آشناگردیده رسوم و آداب وشعائر خرافی کلیسای زرتشتی راموردتوجه قرار دهد به اصالت گاتاها شک میکند. ولی هرقدرتحقیقات درباره گاتاها ادامه می‌یابد و هر قدر از زمان دارمستتر بدور میشویم ، اصالت گاتاها بیشترتثبیت شده بطوریکه امروز هیچ محقق دانشمندی درآن کوچکترین شکی ندارد. باوجود آنکه نظریات دارمستتر وبرخـی دیگر از خاورشناسان افراطی طرفدار نیافته است من برای تکمیل ایـن بررسی در فصـل جداگانه به نظر آنها اشاره خواهم کرد .

دارمستتر با اتکاء به اوستای متاخردر اواخر قرن‌نوزدهم مدعی شد که مفاهیم‌گاتاها بیشتر مربوط به انجام شعائر و تشریفات مذهبی است و از ذکر کلمـات و اشارات مقصود نتایج عملی این جمله است. در وداها بسیاری از اصطلاحات بدون توجه به مفهوم‌عملی

آنها ذکر میشد و برای تکمیل اوراد قربانی بکار میرفت. در اوستای متاخر نیز که رجعت به ادیان آریائی است، از وداها بسیار اقتباس شده است. اما در گاتاها با دنیای‌دیگری روبرو هستیم و همانگونه که بارها بیان کرده‌ام باید بدون پیش‌داوری و تاثر از اوستای متاخر و وداها، گاتاها را بررسی نموده و چهارچوب کلی آنرا کشف و درک کنیم. همیشه باید به اتکاء این قالب توجیه و تفسیر خود را از هر قسمت گاتاها طرح‌ریزی نمائیم.

لومل درباره اشتباه دارمستتر مینویسد " احتیاجی نیست که‌اشتباه این نظریه رابه تفصیل بیان کنیم. این برداشت به غلط بر مضامین اوستای متاخر تکیه مینماید که به انحراف شدیدی در جهت یگانه‌سازی دین زرتشت دچار شده است. لومل اشاره به یسنا ۴۷/۲ میکند وآنرا چنین ترجمه مینماید: از برای‌پاکتر روان آنچه بهتراست باید بجای آورد، بازبان گفتار از روی منش پاک با دستهای کردار توام‌با پارسائی این است تنها شناسائی که اوست پدر راستی (کسیکه در پرتو خرد مقدس به بهترین راه زندگی کند و گفتارش بامنش پاک توام باشد و بادو دستش کارهای نیک را از روی پارسائی انجام دهد پروردگار را پدر راستی و سرچشمه حق خواهد شناخت) و نتیجه میگیرد که چگونه دراین سرود به عمل اهمیت داده شده است. و معتقداست که قدرت و قوت باطنی این بیانات درخود آنهامستتر است. لومل همچنین با اشاره به ۳۱/۱۱ که میگوید: آنگاه که به تن جان دادی و همچنین گفتار ونیروی کارکردن خواستی تاهرکس به دلخواه خود وبا آزادی کیش خود پذیرد و ۳۱/۲۲ که‌میگوید: شخص هوشیار و خردمند کسی است که در گفتار و کردار از راستی وپاکی پشتیبانی کرده و در راه گسترش راستی گام بردارد، در ۵۱/۱۳ در روز واپسین درگذر جداکننده (پل‌چین وتو یا پل صراط) روان آنهاکه دراین جهان گفتار، کردار و اندیشه زشت داشته‌اند بهراس می‌افتند.

و۵۱/۱۴... کرپنها باکردار و گفتار و آموزشهای خود تباهی‌می‌آفرینند و سرانجام در سرای دروغ پاداش خواهند یافت. نتیجه میگیرد که با توجه به‌این بیانات به وضوح درخواهیم یافت گفتار و کرداری درنظر است که منحصرا" در جهان مادی تحقق یابد و مقصود شعائر و ریتوال نیست. لومل پس از تجزیه و تحلیل مشروح به این نتیجه میرسد که سراسرگاتاها پراز نمونه‌هائی است که زرتشت به اعمال همین جهان خاکی توجه داشته و پندار، گفتار و کردار نیک را در این زندگی مورد نظر قرار داده است.

شدر معتقد است که زرتشت در گاتاها میخواسته یک تئولوژی را پایه گذارد. هدف او بطور جدانشدنی به یک مبارزه برای برقراری حقیقت ونظام صحیح مربوط میشود. در مبارزه‌ای که به آن دست زد و برای پیروزی آن کوشش کرد، خوب و شر، حقیقت و فریب فقط صفات و کیفیات انسانی نبودند که او با بی‌تفاوتی آنها را مشخص سازد بلکه مسائل اساسی و حیاتی بشمارمیرفتند. برخورد او چون موعظه‌گری که طالب تهذیب اخلاقی است و یا روشن‌بین اسرار آینده نبود بلکه او مبارزی بود که بخاطرخود قیام نکرده بود بلکه

برای برقراری یک نظام نو و صلح‌آمیز. . . تمام حواس زرتشت به زندگی و شکل دادن آن معطوف میشود. به‌مرگ همانقدرکم‌اهمیت‌میدهد که به معتقدات نیاپرستی و ستایش اجداد که در زمان آریاها بادقت موردعمل قرار میگرفت و درایران هم رواج داشت."

پروفسور ونینی تعلیمات زرتشت رامنبع‌حرکت و فعالیت ایرانیان باستان میشمارد.

سرپرسی سایکس نیز در شمار اخلاق حسنه ایرانیان باستان پشت کار و فعالیت را بر پایه راستی و مردانگی ذکر میکند که پرتوی از آئین زرتشت بوده است.

پروفسور میه نیز این خصلت ایرانیان قدیم را ستوده و آنرا نتیجه تعالیم گاتاها توجیه میکند.

هومباخ معتقد است تعالیمی که زرتشت‌میدهد عالیترین آموزشهای‌اخلاقی رامنعکس میسازد که در جهت ایجاد یک زندگی پاک و راست و درست بوده و دارای نتایج عملی است.

بنظر من علاوه برنظر محققین و گفتار صریح زرتشت در گاتاها یکی ازدلایل قابل توجه دیگر که موید ارزش اساسی عمل و سازندگی در پیام این پیمبرآریائی است، زندگی جوامع زرتشتی‌در دوران باستان و سراسر تاریخ این مردم و برداشتهائی است که با وجود انحراف شدید و دخالت روحانیت کلیسائی در اوستای متاخر مشاهده میشود. نه تنهادر ایران قدیم فعالیت و توجه به کشاورزی و کار و کوشش و سازندگی ایرانیان مورد تحسین مورخین مختلف قرارگرفته است بلکه هنوز زرتشتیان ایران وبخصوص هندوستان معروف به پشت کار و فعالیت و راستی و درستیند. و باوجود گذشت سه‌هزار وپانصد سال که هردین و مذهبی را به فساد و انحطاط کامل می‌کشاند و اوستای متاخر و کلیسای منحرف اوستائی نیز به حد کمال از این انحراف و انحطاط برخوردار شده است‌هنوز زرتشتیان هندوستان فعالترین اقلیت را دراین سرزمین تشکیل میدهند. دراوستای متاخر هنوزآثار واقع‌بینی ومذهب عملی زرتشت رامشاهده میکنیم ودرلابلای آداب‌ورسوم‌خرافی وشعائر و تشریفات دست وپاگیر توصیه‌به کار و کوشش برپایه راستی و درستی بطور برجسته خودنمائی میکند در وندیداد ۳۱ - ۳/۳۰ آمده:

کسی که غله کشت کند پارسائی کاشته است و چنین کسی آئین خدائی را پیشرفت دهد. اهمیت این کار مقابل صدپای مرد کارگر و پستان هزار زن شیرده و ثواب ده‌هزار قربانی است.

سه‌اصل پندار، کردارو گفتار نیک که ازآغاز ظهوردین زرتشت تاکنون بعنوان اصول مقدس سرلوحه معتقدات زرتشتیان ودستورالعمل زندگی آنان بوده است و پیوسته بعنوان یک چهارچوب واقعی و عملی، نه یک ورد و طلسم رسومی مورداحترام قرار گرفته است بهترین دلیل برجسته اثرعملی‌تعلیمات زرتشت است. مشخصه دیگرپیام زرتشت مردمی بودن آنست. زرتشت مانندهمه رسولان مردمی برای هدایت و سعادت اکثریت‌افراد جامعه

فیام کرده و پیام او برپایه تامین حقوق توده مردم استواراست . زرتشت در ۳۴/۵ چنین می‌گوید :

ای خداوند خرد آرزودارم که باکردار نیک و خدمت به بشر ودر پرتو راستی و منش نیک و دستگیری از وارستگان و بینوایان به تو پیوندم (پورداود : ای اشا و وهومن خواهشم از شما اینست که درماندگان و بیچارگان را دست گیرید) .

کلمه دریگئوو یا دریگو (۱) را اغلب در ویش ومستمندترجمه‌کرده‌اند ونظربارتولومه را پذیرفته‌اند . لومل این کلمه را فراری و مهاجر ترجمه میکند و آذرگشسب و پوروالا تهیدستی که برهوای نفس تسلط داشته باشد (که بنظر من یک چنین کسی دیگر احتیاج به دستگیری نخواهد داشت) .باتوجه به مطالب و چهارچوب اصلی گاتاها صحیحتراست که نظر بارتولومه ، هومباخ . مونا . . . و اکثر قریب به اتفاق محققین را میزان قرار داده و این کلمه را تهیدست بر‌ا‌ست کنیم که البته غیر از سائل وفقیر است . .

در یسنا ۵۳/۹ آمده :

ای مزدا تنها نیروی معنوی توست که میتواند درویشان درست کردار را یار و یاور باشد و به آنان نیکوترین بخشد (پورداود . ای مزدا تو راست توانائی که به درویشان راست کردار بهترین بخشی) .

از این سرودها نتیجه‌میشود که دستگیری وکمک به تهیدستان و ضعفا نزد یسنائیان بوده است و برای نزدیکی به خداوند میبایستی به این وظیفه عمل نمود .

میه‌نتیجه میگیرد که در گاتاها یک جنبش مذهبی به طرفداری ازمستمندان و ضعفا بچشم‌میخورد وبرای نمونه بغیر از بندهای قبل همچنین به یسنا ۲۹/۵ اشاره کرده و آنرا چنین ترجمه میکند . پروردگارا روامدارکه نیکوکاران دچار زوال شوند و هواخواهان دروغ به کارگران غالب آیند پورداود و آذرگشسب و لومل ، هومباخ ، ویدن گرن ، موتون . . . . بجای کارگر ،شبان و یا رمه‌چران ترجمه کرده‌اند که‌قبلا "نیزدرباره‌این‌کلمه واستروفشیونت که چوپان و شوپان پهلوی از آنست ، بحث شده است . بنظر من همین برداشت صحیحتر است چون در زمان زرتشت هنوزطبقه‌ای بنام کارگر وجود نداشته است . برخی هم این کلمه را زحمت‌کش و زارع‌ترجمه کرده‌اند ولی درهرحال چه رمه‌چران و چه شبان و چه زارع مقصود طبقه ضعیف و توده مردم در آنروز است .

لومل معتقد است که کمک و پشتیبانی از ضعفا و فقرا و مردمی که تحت فشارندوظیفه پیروان زرتشت تعیین شده است و در گاتاها این مسئله به روشنی تائید شده است .

زرتشت اولین مصلحی است که پیام خود را بر پایه مبارزه عملی با گروه‌های حاکم و سلطه‌طلب و دفاع از حقوق مردم زیرفشار اعلام میکند . گذشته برتذکر صریح بطوریکه

۱- drigaove ، drigu

قبلا" نیز اشاره شد اصولا" توسعه دین زرتشت سبب نابودی استثمارگران و استثمار بهـر شکل و طریق میگردد. بزرگترین و قوی‌ترین گروههای مسلط بر مردم کاهنـان و کاویـان بودماند که دین زرتشت مخالفت با آنها را حتی با زور و شمشیر توصیه کرده است و بـه ضعفا و زیردستان وعده‌داده که روزی براین زبردستان وتحمیلگران کممانع رشد وشکوفائی مردمند، پیروز خواهند شد (هات ۳۲/۱۵) . زرتشت تنهادستگیری ضعفاراتوصیه نمیکند که این عمل به تنهائی گـدا پـروری است ، بلکه مبارزه با ستمگران و قدرتمندان را نیز وظیفه میشمارد. در ۴۶/۴ پیروان راستی را تشویق میکندکه قدرتمندان دروغ‌پرست را که مانع پیشرفت مردم وجامعه میگردند سرنگون سازند و با همه نیرو و توان با آنهابه مبارزه برخیزند و کسی که به این دستور عمل نماید جامعه را بسوی خرد و دانش حقیقـی سوق خواهد داد (۱)

در ۳۱/۱۸ زرتشت صریحا "اعلام‌میکند که هیچکس نباید به‌گفتار و دستورخواهان دروغ (که در ۴۶/۴ قدرتمند فاسد که‌مردم را از پیشرفت باز میدارد توجیه شده است) گوش دهد چون چنین شخصی خانه وده و روستا را (شهر و کشوربنظربسیاری) به ویرانی و تباهی خواهد کشاند پس برماست که در برابر اینگونه مردان با سلاح ایستادگی کنیم و آنان را از خود دور سازیم (۲)

و در ۳۳/۲ بازهم تاکید میکند، کسانیکه با اندیشه وگفتار وکردار وبابازوان خویش با خواهان دروغ مبارزه کنند و یا اینکه به پیروانش (که معرف ریاست این خواهان دروغ است که دارای پیرو میباشد) نیکی آموزانند و آنها را به راه راست رهبری کنند خواست مزدا را انجام داده‌اند . (نه‌تنها مبارزه بلکه‌آموزش و راهنمائی) .

در سراسر این سرودها مبارزه با قدرتمندان که مخالف پیشرفت مردم بوده و آنهـا را استثمار میکنند و زیر فشار قرار میدهند، وظیفه قرار داده شده است. با دست و زبان باید برعلیه این ستمکاران و بدکاران فاسد مبارزه کرد وپیروان گمراه‌آنان را به راه راست هدایت نمود. (تنها عمل خراب کننده توصیه نشده بلکه سازندگی نیزبدنبال آنست) .

جالبترین اظهار عقیده دراین باره متعلق به نیبرگ است .اوکه ابتدازرتشت را یک نیمه ساحر وشمن میدانست با بررسی گاتاها نمیتواند منکر پیام زرتشت گشته و درضمـن تائید مسائل بسیاری که موافق با نظر محققین چون بارتولومه، موتون، میه، زودربلوم، لهمان (۳) . . . است مینویسد :

---

۱ ــ در این بند کلمات گئو و وژدرنگ موجب اختلاف نظرهائی شده ولی اگر مفهوم آنها را گاو و رهبر بجای جهان و یاور بکار بریم در مفهوم و منظورکلی تغییری حاصل نخواهد شد.

۲ ــ آذرگشسب با سلاح پاکدامنی توجیه میکند که با ترجمه خود او از متن گاتاهـا تطبیق نمی‌نماید زیرا درترجمه کلمه سلاح و سازجنگ بکار رفته واز پاکدامنی سخنی نیست و جمله محققین نیز همین نظر را تائید میکنند .

۳ ــ Lehmann

"دررفورم زرتشت میتوان آثار یک تضاد اجتماعی را مشاهده کرد . زرتشت بعنوان سخن‌گو وحامی طبقات پائین قدعلم میکند وبکمک فقرامیشتابد که از طرف ارباب و اشراف و روسا و سرکردگان بی پروا و بی ملاحظه خونشان مکیده میشد و تنهاوسیله ارتزاقشان را ، که احشام بود، با قربانی و برپاداشتن جرگه‌های عیاشی و میگساری از بین می بردند" .

نیبرگ از خاورشناسانیست که ابتدا این تضادطبقاتی را نفی میکرد ولی در انتهای تجزیه و تحلیلی که دراین باره مینماید مجبور است تصدیق کند که هرچند این برخورد بیشترجنبه مذهبی دارد ولی مسلما" با جنبه‌های اجتماعی و زندگی عمومی مربوط میشود . او مینویسد : " این مبارزه میبایستی در درجه اول دارای مبانی مذهبی باشد که بهمان میزان از جنبه‌های اجتماعی برخوردار است .این مذهب سراسر بازندگی اجتماعی بصورت تجزیه‌ناپذیری بهم بافته‌شده است ،زندگی اجتماعی مذهب‌است ومذهب انعکاس زندگی اجتماعی . . . دراین واقعیت هیچ شکی نیست ،.کسیکه شب با نوشیدن شراب هااومامست میکرد مسلما" صبح قادر نبود به درستی بکار برخیزد و کشتن و قربانی کردن بی‌حساب چارپایان نیز طبیعتا" به قیمت ازبین رفتن ثروت پرارزش قبیله تمام میشد" . هرتسفلد از یسناهای ۵۱/۴۴/۳۲/۳۱ نتیجه میگیرد که زرتشت در فکر یک رفورم زراعتی بودمو آرزوداشته‌است زارعین را از یوغ بردگی نجات دهد و لذا اشراف وکاهنان با اوبه‌مخالفت برخاستند و بخصوص در یسنا ۴۹ شرح میدهد که چگونه بندو، که یکی از اشراف مخالف اوست ، سد راه زرتشت میگردد-زیرا او مایل است مستمندان و بیچارگان را حمایت کند و بندو آموزنده پیروان دروغ مدتهاست مانع او میشود .

رودلف مینویسد برای زرتشت دین واقتصاد ومسائل اجتماعی بشدت‌باهم مربوطند . او با پیام خود مایل است " خدمتگذارحقیقت زنده وجامعه باشد" . رودلف با اشاره به یسنا ۵۳ وتوجیه اصطلاح دریگو در گاتاسانتیجه میگیرد که زرتشت " برای حمایت زارعین و شبانان‌تهیدست ومحرومان درمقابل روسای قوم‌واشراف ، غارتگران و رمه‌دزدان ، کاهنین و روحانیون که با زیرپا گذاشتن نظام صحیح ضعفا را زیرفشار قرار میدهند و با تحقیر بی‌پناهان را رها کرده‌اند ، بپاخاسته است" .

رودلف همچنین باتکیه به ۳۳/۲ و ۳۳/۴ مینویسدآنها که زرتشت برعلیه‌شان قیام کرده فریبکاران و دروغ‌صفتان ، تجاوزکاران به راستی و حقیقت ، گستاخان و عیاشان و تحقیرکنندگانند . . . زرتشت برای برقراری حقیقت و نظام حق درمقابل دروغ و ناحق و عدم وفای به‌عهد وفشاروجبروظلم‌وستم به‌مبارزه‌برمیخیزد (۳۳/۴ ، ۳۳/۲ ، ۴۶/۵ ، ۵۱/۴ ، ۵۳/۶) اوهمچنین‌ازیسناهای‌مختلف‌نتیجه‌میگیردکسانیکه‌زرتشت‌برعلیه‌آنها قیام کرد مرهبران فریبکارودروغ صفت میباشند .

رودلف معتقد است که با تجزیه و تحلیل گاتاها به یک اصل مهم و قاطع برخورد میکنیم که زرتشت با کلیه سران رسومی‌آریائی آنزمان ، چه سران مذهبی یاکرپن و اوسیج ،

و چه سران کشوری چون کوی، مخالفت خود را اعلام کرد (کاوی را رودلف نیز سران وابسته به مذهب که همان امیر کاهن است، توجیه میکند). او در ۳۱/۱۵ میگوید، ای هستی بخش از تو می‌پرسم، کیفر کسی که نیروی دروغگو و زشت‌کردار را که‌همان رهبران زشتکارند، افزایش دهد چیست؟ این بند تاکیدی برآنست آنکه به سران و قدرتمندان کمک کند گناهکار است ".

پورداود این بند را چنین ترجمه میکند: اینرا میپرسم چه چیز است سزای کسی‌که برای دروغ‌پرست شهریاری فراهم کند. از برای آن بدکنش، ای اهورا، که مایه زندگی خویش نیابد جز به آزار چارپایان و کارگران کشاورز راستکردار.

آذرگشسب کلمه پس‌اوش ویرات را (۱) بجای رمه و چارپایان گله مردم ترجمه کرده است و انتهای این بند را " هیچ‌هنری درزندگی نمی‌یابد جز جدا ساختن شبان درستکار از گله مردان" برداشت کرده است که مقصود گروه مردمان میباشد (۲).

دهالا مینویسد:

" ایدآل حیات درنظر زرتشت بوسیله ددیناسیون و خلسه در گوشه جنگل تنها به دست نمی‌آید بلکه آنرا باید باکوشش و جد و جهد و تحمل مشکلات زندگی با عمل خود خرید. تجدیدحیات جامعه فقط ازدرون‌فعالیت وکوشش خودآگاه افرادجامعه‌حاصل‌میگردد و یا بطور کلی هر فرد این خانواده بزرگ بشری باید برای تحقق دستور عملی در بهبود شرایط موجود جامعه مسلح گردد وهریک از افراد موظف است که بطور مداوم‌عمل رهائی و نجات جهان را با دنبال کردن اراده الهی تعقیب کند".

میلزمعتقد است کهزرتشت وظیفه‌اصلی‌خودرا ایجادنظامی برای‌برقراری اشامیدانست که درآن از رنجدیدگان و ستمکشان حمایت شده و به کارگران درستکار ومستمندپناه داده شود.

آدولف راپ نظریات‌عالی ایرانیان باستان راستوده ومعتقداست‌این‌نتیجه معتقدات آنها بوده است که می‌کوشیدند نه تنها مومن به پندار، گفتار، کردار نیک باشند، بلکه نتایج نیکو و عملی در زندگی از آن بدست آورند.

هرتسفلد مینویسد آنچه درزندگی چوپانان بسیار اهمیت داشته وبهمین‌جهت موسی در سفر خروج و محمد در قرآن بنام مظالم برعلیه آن به مبارزه برخاسته‌اند و در سراسر شرق هزاران سالست مورد تمنا و آرزوی مردم است، همانست که زرتشت نیز برعلیه آن قیام کرده است.

آذرگشسب از هات ۳۴/۵ نتیجه میگیرد که:

۱- Paseush Viraat

۲ ـ در بکار بردن اصطلاح گله مردم و شبان آذرگشسب در اقتباس از تورات و انجیل به اشتباهی دچار شده است که درجای خود بحث خواهد شد.

" وظیفه هرفرد زرتشتی یابطورکلی وظیفه کلیه افراد بشر کمک به همنوع ودستگیری از اشخاص درویش چه به معنی شخص فروتن و درست و نزدیک بخدا وچه‌بمعنی‌شخص فقیر و بیچاره و مستمند، میباشد".

هرتل مینویسد " از لابلای گاتاها یک مرد هوشمند، فعال، مجذوب خیر و نیکی و مهربان سخن میگوید که به جانبداری حق واخلاق گام برمی‌دارد. زراعت وگله‌داری را بعنوان پایه رفاه و تمدن توصیه میکند. شخصیت او درمقام رفیعی برفراز خرافاتی که تودههای آنروز گرفتارش بودند، قرار داشته است او در نیروهای طبیعت هیچ قدرت و شخصیت خدائی نمی‌شناسد و ازآداب دیوان بمناسبت‌ارتباط باخونریزی و عیش و مستی نفرت‌دارد و با آن به سختی مبارزه میکند. او یک زارع است که چون هزپود به مررعه و حشم خود علاقمند است و امتناع میکند از اینکه آنها را بخاطر جنون کاهنان، که به شدت از آنها متنفر است، به قربانگاه برد".

شدر معتقد است که درک و دریافت مذهبی زرتشت از درون زندگی و حیات جامعه مایه گرفته است و او نه به اوهام و تخیلات متوسل گردیده ونه در رویا و درون‌گرائی غرق شده است. بلکه او به احتیاج قوم خود و به نظام صحیح و محافظت و امنیت جامعه فکر میکرد. این واقعیتها بود که او را به این مسیر هدایت نمود. او مینویسد " میل و اراده زرتشت دراینکه باقدرت به حقیقت و راستی و رفاه جامعه خدمت کند بزرگترین محرک و انگیزه او در انجام رسالتش بوده است.

وزن‌دونک معتقد است که زرتشت باوجود همه اندیشه‌های‌عالی به‌عالم واقعیت متکی و از خیال‌پروری بدور بوده است.

پیام او از یک بی‌همتائی و یکتائی خاصی برخورداربود که پس ازپیمبرمتاسفانه‌به وسیله پیروانش بکلی از مسیر اصلی منحرف گردید".

شدر همچنین معتقد است که " زرتشت فقط بنیان‌گذار یک دین جدید نیست بلکه مخالف و ضدآئین و رسوم موجود بوده و برآشفته‌ایست که درعین حال بنفع تهیدستان صدای خود رابلندمیکند" و " زرتشت به این‌نتیجه میرسد که نظام موجود به صلاح توده تنگدست و رمه و چراگاه و طبیعت نیست. او نظام صحیحتری را میشناسد که چنان صاف و روشن و ساده است که فقط طبایع شرور آنرا نمیتوانند درک کنند".

نتیجه

مطالب این دوبخش بحدی روشن است که احتیاج به‌نتیجه‌گیری نیست. من درتشریح این بخشهافقط به چند سرود قابل توجه اشاره نموده‌ام ولی مطالعه دقیق گاتاهاو مقایسه آن با وداها و اوستای متاخربرای مامسلم میسازد که رسالت زرتشت برانداختن معتقدات بدوی و رسوم و شعائر خرافی و زیانبخش و سدکننده‌ای بود که توسط کاویان و کرپنها و یا حکمرانان مذهبی و اجتماعی آریائیان برآنها تحمیل میشد وجایگزین ساختن آن با یک توجیه خالص که بدور از تشریفات و رسوم وآداب دست‌وپاگیر و واسطه و دلال سلطه جو بود. زرتشت به زندگی واحتیاجات معنوی و مادی واقعی مردم فکر میکرد و تعلیمات او برای برقراری نظامی بود که سعادت و سلامت فکر و روح و جسم و شکوفائی حیات مادی و معنوی و امنیت اجتماعی مردم را تامین کند. یک پاک‌دین راستکردار و نیک منش کسی است که در تقویت روح وجسم خود بکوشد و با تقویت فضایل معنوی انسانی ـ الهی به کمال دست یابد. او باید سازنده و فعال باشد و در راه پیشرفت و آبادانی و رفاه جامعه و تربیت انسان و مبارزه با زشتی و دروغ و فتنه وکینه، فریب و ریاهمه جسم و جان خود را بکار گیرد. با قدرت ایمان و اراده و پاکی و راستی درمقابل ستمکاران، حیله‌گران، فریبکاران، سوداگران دین و دنیا وسردمداران سلطه‌گرقیام‌کند وبا مهر ومحبت و فروتنی و تواضع در هدایت همنوعان خود به حرکت در مسیر کمال و دست‌یافتن به‌صفات عالی و فضایل انسانی کوشا باشد. برای راست دین شدن نه احتیاج به تشریفات‌وشعائروآداب و رسوم خاصی است و نه پیروی از خبره و روحانی و یا کشیش و کاهن. بلکه باید سعی در متصف شدن به صفات و فضایل انسانی ـ الهی کرد و با اتکاء به سه اصل پندار، گفتار، کردار نیک در کمال و شکوفائی خود وجامعه کوشید.

۸- پاداش وکیفر، بهشت و جهنم و پیام زرتشت

اکثر محققین بهشت و دوزخ گاتاها را روحانی و درونی توجیه کرده‌اند . برخی معتقدند که علاوه بر پاداش روحی و درونی در پیام زرتشت به حیات پس از مرگ و روز حسابرسی نیز اشاره شده و دیگر ادیان روز رستاخیز را از زرتشت اقتباس نموده‌اند .

برای توجیه این مسئله ابتدا به بررسی اصطلاحات گاتاها در مورد بهشت و دوزخ میپردازیم .در گاتاها نامهائی برای این مفاهیم انتخاب شده که معرف واقع بینی زرتشت است . این اصطلاحات عبارتند از :

۱ ـ گرودمانه (۱) . این کلمه مرکب از گر بمعنی سرود و دمان یا مان بمعنی خانه است (خان و مان) .پس گرودمانه مفهوم خانــه نغمه و سرود میدهد . در اوستاگرونمان و در ادبیات پهلوی گرزمان یا گرثمان بکار برده شده است .

۲ ـ من گئیر (۲) این کلمه را بالاترین سرای ترجمه کرده‌اند و بعضی هم آنرا خانه سرود برداشت نموده‌اند .نکته‌ای که به آن توجه نشده آنست‌که در گاتاها این کلمه همیشه با اندیشه نیک در ارتباط است و در حقیقت باید آنرا بلند سرای اندیشه نیک معنی کرد.

۳ ـ ونگهئوش دمانه و ونگهئوش دمانه مننگهو (۳) یا سرای اندیشه نیک

۴ ـ هوشی تئیش ونگهئوش مننگهو (۴) یا سرای آرامش و سرور و سرای پاک منشی.

۵ ـ وهیشتم منو (۵) یابهترین منش که در اوستا اشه وهیشته یا بهشت نیزاستعمال شده‌است . این کلمه وجدان راحت نیز معنی شده‌است .

۶ ـ دروج دمانه (۶) یا سرای دروغ که دوزخ و درون تیره نیز معنی شده‌است .

۷ ـ اچیشته دمانه مننگهو (۷) یا سرای بدترین منش

---

۱ - Garo - demana

۲ - man-gaire

۳ - Vangheush demona manangho

۴ - hushitish Vang.

۵ - Vahishtem manu

۶ - drujo demana

۷ - Achishtem demana manangho

۸ـ اچیشتم منو (۱) یا بدترین منش ، بدترین حالت روحی ـ عذاب وجدان .
اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم که همه این اصطلاحات به فکر و اندیشه وابسته است و سرای دروغ نیز که مستقیما " با کلمه منش ترکیب نشده علاوه برآنکه ریشه متنی دارد معرف یک موقعیت درونی است و مکان مشخص خارجی نیست . حال به ترتیب سرودهای گاتاها را بررسی می‌کنیم .

۲۸/۴ (من گئیر) : من روانم را به بالاترین سرای اندیشه نیک جای خواهم داد و با آگاهی از پاداش کارهائیکه مزدا اهورا مقرر نموده تا زمانیکه اراده و توانائی دارم به مردم می‌آموزم که برای اشا کوشش کنند (ترجمه کلمه به کلمه از آذرگشسب) .

پورداود : من بیاد سپرده‌ام که روانم را با همراهی منش نیک نگهبانی کنم چه از پاداش مزدا اهورا برای کردار نیک آگاهم . . .

شوشتری و پوروالا شبیه‌آذرگشسب برداشت‌می‌کنند .لنتس من روانم را بیدار وشکوفا میسازم ترجمه کرده است .

وهومنه بطوریکه قبلا " بیان شد به معنی اندیشه نیک و پاک و هم به مفهوم مهرو محبت و ضمیرروشن است .در این سرود اولا " پاداش در مقابل کارهای نیک است وثانیا " بهترین پاداش نیز بالاترین سرای اندیشه نیک است ،آنجاکه ضمیر روشن و درون پرمهر و فکر نیکوست . این بهشت مسلما " یک کیفیت معنوی و روحانی است نه یک مکان خاص چون باغ عدن . . . .

۲۸/۸

بهشت را (وهیشتم) از تو ای بهتر از همه . از تو که با بهترین راستی هم اراده هستی مشتاقانه درخواست می‌کنم برای فرشوشتر دلیر و برای یارانم و برای آنانکه بیگمان می‌بخشی نیک‌اندیشی را برای همه وقت (پورداود و دیگران تقریبا " شبیه همین برداشت را دارند) در اینجا نیز به روشنی دیده میشود که اولا " بهشت فقط برای یاران زرتشت و پیروان او نیست بلکه همچنین برای کسانیست که از نیک‌منشی برخوردارند .ثانیا " رابطه بهشت و وهومنه مجددا " تاکید شده است .

۳۰/۴

هنگامیکه این دوگوهر بهمرسیدند نخست پدید آوردند زندگی و نازندگی را چنین باشد به پایان هستی بدترین منش برای هواخواهان دروغ ولی بهترین منش برای طرفداران راستی .

این بند که قبلا " درباره آن سخن گفته شده بهترین نمونه نظر زرتشت است‌درباره پاداش و کیفر راستی و زشتی ، درستی و نادرستی . در این سرود است که اصولا " آغاز

۱ـ achishtem manu

پیدایش شروخیرونیک‌توجیه‌میشود ودرآن‌پاداش‌نیکوکاران ومجازات‌بدکاران‌تعیین میگردد به وضوح مشخص میشود که سخن از بهشت و جهنم درونی است و نه تنها منبع و منشاء خیر و شر در اندیشه و منش ماست بلکه پاداش و کیفر آنهم در ضمیر و خاطر و فکرماست. نیک‌اندیش خاطری آرام و ضمیری روشن خواهد یافت که بهشت اوست و کژ اندیش به‌فکر و اندیشه تیره و ناآرام دوچار میشود که جهنم درون اوست .این تعبیر در سرودهای‌دیگر تائید می‌گردد . در این بند وهیشتم منو و اچیشتم منو یا بهشت اندیشه‌آرام و دوزخ منش ناپاک و نا آرام برای پیروان راستی و هواخواهان دروغ وعده داده شده است .

۳۰/۱۰

آنگاه چون بدروغ فرود آمد شکست و تباهی ایدون درک‌کنند آرزوی قلبی (درسند) به سرای نیک، پاک منشی مزدا و راستی آنانکه شناخته شده‌اند به نیک نامی . (شوشتری مکان برکت وهومن و اشا و مزدا ترجمه کرده است که در اصل اختلافی ندارد) .

در این بند نیز به صراحت از زمانی سخن رانده میشود که دروغ از جهان برافتد . درآن حال برای نیکان بهشت اندیشه پاک و راستی برپا خواهد شد .

۳۰/۱۱

زیان و رنج دیرپا برای پیروان دروغ و سود بی پایان برای پیروان راستی است .

در اینجا سخن از بهشت و جهنم نیست بلکه کیفر و پاداش بصورت رنج دیرپا و سود بی‌پایان توجیه شده است . برخی نتیجه می‌گیرند که مقصود از رنج دیرپا و سود بی‌پایان اشاره به حیات پس از مرگ است که ابدی است ولی بنظر من این برداشت معین نیست زیرا در بندهای دیگر مشخص شده‌است که در کجا ایندو سود و زیان نصیب‌پیروان دروغ و راستی‌خواهد گردید ، در سرای اندیشه نیک .

آذرگشسب در باره آن بند مینویسد " پس از آنکه شخص بدکار مدتی دراز در خانه دروغ ،که همین جهان است ،ماند و توسط‌وجدان خود رنج و عذاب کشید ، پاک گردیده و راستی را پیشه خود میسازد و مانند درستکاران رستگار می‌گردد و چنانکه ازبند ۱۵ هات ۳۲ یسنا پیداست رسائی و جاودانی گناهکاران را هم بخانه اندیشه نیک خواهد برد و درستکارخواهندشد "این برداشت در گاتاها تائید نشده و هیچ جاذکرنشده که گناهکاران قطعا " پشیمان شده و بسرای اندیشه نیک خواهند رفت . مسلما "اگر بدمنشی آگاه شده و به راستی گراید چون راستان دارای منش نیک بوده و به آرامش وجدان دست می‌یابد .

۲۰ - ۳۱/۱۴

در این سرودها زرتشت از خداوند در باره کیفر پیروان دروغ و آنها که به حکومت اوکمک‌می‌کنند و پاداش پیروان اشا و پارسایان که درآبادانی‌جامعه خود وپیشرفت راستی و درستی می‌کوشند سئوال می‌کند و بالاخره در بند ۲۰ چنین پاسخ دادهمیشود .

کسیکه بسوی زندگی پارسائی آید جایگاه او درآینده روشنائی است ولی بدکاران

زمانی دراز باشیون وافسوس درتیرگی بسرخواهندبرد .به راستی زندگانی‌بدکاران وجدان آنها را بسوی کردار خودشان خواهد کشاند .

دراین‌بند به صراحت سرای زشت کاران تیرگی درون و عذاب وجدان ناآرام‌توجیه شده و پاداش نیکوکاران جایگاه فروغ و روشنائی ، که همان بهشت اندیشه نیک است . وجدان بدکاران بسوی کردارشان کشیده میشود یعنی کردار بد آنها وجدانشان را معذب خواهد ساخت . برخی تحت تاثیر اوستای متاخر از این بند نتیجه می‌گیرند که وجدان انسان در روز رستاخیز او را بسوی بهشت یا جهنم خواهد کشاند . در اوستای نو آمده است که روز قیامت وجدان یا دئنای (۱) نیکوکاران بصورت دختر زیباروی و دئنای‌زشت کاران به شکل پیرزن فرتوت و زشت و پتیاره‌ای ظاهر شده و آنها را در روی پل صراط یا پل چنیوات به بهشت یا قعر جهنم هدایت خواهد کرد . این تصورات انتروپومورفیک نتیجه همان مذاهب پولی‌تئیستی بدوی است که به همه خرمنها جان می‌دادند و همه تحولات را بشکل اعمال انسانی توجیه مینمودند . در این سرود اشاره‌ای به یک چنین تخیل و تجسم نیست . اغلب محققین این سرود را معرف درونی و روحانی بودن بهشت وجهنم درپیام زرتشت میدانند و نتیجه‌می‌گیرند که وجدان وضمیربشر تحت‌تاثیراعمالش به تیرگی یاروشنی متوجه شده و این واقعی‌ترین پاداش و کیفریست که میتواند تحقق‌یابد (زندگانی بدکاران وجدان آنها را بسوی کردارشان خواهد کشاند نه وجدان آنها)

۱۵-۳۲/۱۳

گرهما ،از سران زشتکار آریائی ، آرزوی قدرت در خانه بدترین منش دارد کههمان تباه کننده زندگی او خواهد بود . بعبارت دیگر اعمال زور برای کسب قدرت با بدمنشی و کج اندیشی توام است که بالاخره موجب انهدام و تباهی سلطه‌گر خواهد شد .این هنر زرتشت و بخصوص مشخصه اشعار اوست که درچند جمله‌کوتاه موضوع مهمی را بیان‌می‌کند. قدرت و سلطه در این دنیا حاصل میشود نه درآن دنیا و همین قدرت طلبی است که شخص را درخانه بدترین منش جای می‌دهد .سلطه‌گران جاه‌طلب در ظاهر دارای‌زندگانی پرشکوه وجلالند ولی درباطن حیات آنها تیره و حیوانی و فاقد لطف ودرخشش و رسالت انسانی‌است . نور باطن از آن نیک اندیشان و راست کرداران است . این واقعیتها کهدر بند ۱۳ و ۱۴ طرح شده در بند ۱۵ تائید میشود و می‌گوید : این سان به راستی به‌تباهی گرایند این کرپانها و کرپها همین مردمی‌که آنان را روانمی‌داشتند هیچگاه در زندگی آزادانه فرمان برانند . این کسان را این دو (با اتکاء به بندهای دیگر حدس می‌زنند هوروتات و امرتات) به سرای‌منش نیک خواهند برد . (مقصود آنانکه زیرفشارند)

دراین سرود به‌روشنی تاکیدمیشود که اولا "رنجبران و ستمدیدگان بالاخره‌ستمگران و ریاکاران یاحکمرانان و سوداگران دین ودنیا و دزدان‌شخصیت وعقیده انسانها رانابود

Daena - ۱

خواهند ساخت و سلطه جویان بدست همانهائی که آزادیشان را سلب کرده بودند به نیستی و تباهی سوق داده خواهند شد . بهشت یا سرای منش نیک جای محرومین ومردم زیرستم است رسائی وشکوفائی تودهمردم بالاخره آنها را به این بهشت رهنما خواهدشد .

بعبارت دیگر بهشت باغ سرسبز و آبهای جاری و عسل و شیر و حوری وغلمان نیست بلکه جائی است که اندیشه نیک حاکم است و آنکه به نیکاندیشی دست یابد درونش روشن و آرام و ضمیرش پاک و صاف خواهد شد و در بهشت درونی خواهد زیست (رسائــی و شکوفائی اغلب در گاتاها سبب هدایت مردم به بهشت اندیشه نیک میگردد و این یک واقعیت جالبی است) .

۴۳/۱ — ۲

در بند یک این سرود خوشبختی برای کسی است که خوشبختی برای دیگران خواهد و این یک اصل بسیار عالی است که از صفای باطن نتیجه میشود . خودخواهی موجب تیرگی درون خواهد شد و چنین کسی به خوشبختی دست نخواهد یافت در بند ۲ برای چنین کسی که خواهان خوشبختی دیگران است چنین آمده " از آن او بود ویسپ نام وهیشتم ، کسی که آرزوی ضمیر روشن دارد ، روشنائی به او ارزانی خواهد شد در پرتو خردمقدس وآگاه تو ای مزدا . در پرتو راستی و پاکی (اشا) دانش وهومنی را بما ارزانی دار تا همه روزه در زندگی دراز از شادی برخوردار باشیم .

ویسپ نام وهیشتم را بهترین سعادت و بهترین بخشایش ایزدی ترجمه کردهاندکه بنظر من همان بهشت درونی است زیرا بلافاصله نیز به روشنائی و درون ، که پور داود فردوس ترجمه کرده است ، اشاره مینماید . روشن دلی نصیب کسی است که دنبال آن بوده و در این راه تلاش میکند زندگی دراز و پر از شادی نیز برای کسی است که به خرد وهومنی دست یافته و آن آگاه و دانائی است که درون پاک و روشن ، فکر و اندیشهنیک و دلی پر مهر و صفا دارد . در این بند با ذکر زندگی دراز مسلم میشود که مقصود همین جهان است و سعادت در همین دنیا با خرد وهومنی و روشن دلی بدست میآید.

۴۳/۵ :

ای مزدااهورا آنگاه تو را پاک شناختم که ازلی و سرآغاز زندگیت یافتم . زمانیکه برای کردار و گفتار پاداش مقرر کردی نیکی از برای نیکان و بدی از برای بدان ... در این بند بطورکلی از پاداش سخن گفته شده است .

۴۵/۷ :

از اوست رستگاری برای خواستارانی که جویای آنند .همه آنانکه زندهاند و بودهاند و خواهند بود . روان راست دین با پیروزی جاودانی خواهد بود . به راستی رنج مردان کژدین پایدار است .

دراین بند تاکید شده رستگاری از آنست که جویای آن میباشد .باید درراه رستگاری

کوشیدو خداوند به کسی رستگاری ویاعذاب نخواهدداد بلکه این نتیجه عمل خود انسان است . ثانیا " راست دین (اشااونو) پیروز خواهد شد و روانش جاودان خواهد بود و کژدینان (درکوتو) بەدرد و رنج پایدار دچار خواهد شد درین بند بطور سربسته از جاودانی روان (امرتائیتی)سخن گفته شده است ولی چگونگی پیروزی جاودانی ورنج پایدار مشخص نگردیده است . اصولا " زرتشت در پیام خود از عوالم ماوراءالطبیعەوغیر محسوس یا اصولا " سخنی نمی‌گوید و یا اگر اشاره نماید سربسته و کلی است . هنگامیکەبه بهشت و جهنم اشاره می‌کند از روان سخنی نیست و پیوسته به اندیشه نیک و بد و ضمیر روشن و تیره و ناآرامی و آرامش وجدان اشارەمیشود .روح راست دین بەسرای اندیشەنیک جای نمی‌گیرد بلکه خود او بهشت درون را بدست می‌آورد . کلمه روان یا اورون در چند سرود ذکر شده که : در ۴۴/۸ آمده که چگونه روان من به شادی دست خواهد یافت ،در ۴۶/۱۱ کاویان و کرپانها وقتی به گذر جداکننده (چینوات پل) نزدیک شوند روان و وجدانشان آنها را آزار خواهد داد . در ۴۹/۱۱ فرماندهان ستمگر روانهایشان به تیرگی می‌گراید . آنها ساکنین سرای دروغند . در ۵۰/۱ آیا روان من از یاوری کسی برخوردار خواهد شد . در ۵۱/۱۳ روان دروغ پرست بر سر گذر جداکننده او را سرزنش می‌کند .از این اشارات برمی‌آید که در مرحله داوری بین نیکان و بدان این روان آنهاست که معرف بدی و خوبی آنهاست .بنظر من برداشت آنهائیکه معتقدند در پیام زرتشت به جاودانی روان و پاداش پس از مرگ تکیه شده است ، صحیح بوده و در این سرودها بطور کلی وسر بسته به این مسئله اشاره شده است ولی آنچه واقعی و قابل درک است و بهمین زندگی تعلق دارد به صراحت بیان شده و تاکید گردیده است . نتیجه : اعمال ما در درون و ضمیر مامنعکس گردیده و آرامش و روشنی باطن و یا تیرگی وجدان و عذاب درونی راسبب خواهد شد .

آذرگشسب و پوروالا از بند ۴۵/۷ نتیجه‌گیری کرده‌اند که بهیچوجه صحیح نیستو با مفاهیم گاتاها و حتی تفسیر خود آنها منطبق نمی‌باشد . آذرگشسب کلمه اوت‌یوتا (۱) را که از اوت‌یوایتی (۲) بمعنی پایدار وماندنی است‌استثنانا "دراین بند "تجدیدمی‌گردد" ترجمه نموده و از آن نتیجه گرفته است که در این سرود به شکلی تناسخ مطرح شده‌است و مینویسد : " روح بد کار باید به این جهان بازگردد و متحمل رنج و عذابهائی شود تا روح لطیف و پاک، و منزه گردیده و اجازه برگشت به عالم بالا و جایگاه اهورا پیدا کند ". این برداشت آذرگشسب از نظر پوروالا متاثر گردیده که او هم از کاهن سورت هندوستان، موبد خورشید ، اقتباس کرده است . در اصل این یک عقیده ودائی و بودائی است کەدر هندوستان سابقه چندین هزار ساله دارد و مسلما " موبد خورشید نیز از آن متاثرگردیده است .دراین مذهب همه‌ارواح به این جهان بازگشته و به قالبهای دیگر در خواهند آمد

۱ – Utayata ۲ – Utayuiti

و در گردونه سامارا این جریان آنقدر تکرارخواهدشد تا روح پاک و صاف شده و به‌نیروانا به پیوندد (به جلد اول مراجعه شود) . مرتبط ساختن آن با پیام زرتشت نشانه نفـوذ تلقین است که حتی در صاحبان دانش و علم نیز اثر خود را ارائه می‌دهد . آذرگشسب در بندهای ۳۰/۷، ۳۳/۸، ۳۴/۱۱، ۴۳/۱۲، ۴۵/۱۰، ۴۸/۶، ۵۱/۷ همه جا بلا استثنا این کلمه را پایدار و پایداری ترجمه کرده‌است ، یعنی همان مفهومی که تقریبا " همه زبانشناسان و محققین اوستائی آنرا تائید می‌کنند و معلوم نیست بچه دلیل برای تائید نظر موبد خورشید باید در بند ۴۵/۷ " تجدید میگردد " معنی دهد .و چطور میتوان از این یک‌کلمه تناسخ را نتیجه گرفت !! . جالبست که پوروالا در توجیه بند ۴۹/۱۱ درباره تناسخ مینویسد :

" منهم کاملا " به این عقیده معتقد ومومنم (تناسخ) ولی اقرار می‌کنم که درهیچ جای دیگر از اوستا ، پهلوی و آنچه به زرتشت نسبت داده شده است جز این بند ذکری ازتناسخ بمیان نیامده‌است ، گو اینکه در دساتیر بطورصریح تناسخ را یکی ازعقایدزرتشت میشمارد ولی چون دساتیر از کتب‌آسمانی نیست درمعتبر بودن آن شک است پس‌نمیتوان آنرا سند قرار داد " بالاخره آذرگشسب هم مجبورا " نتیجه میگیرد که خود پوروالا هم‌به این اعتقاد تکیه نمی‌کند " زیرا چنین عقیده‌ای مردم را از کار و کوشش و فعالیت پی‌گیر باز میدارد زیرا وقتی انسان بداند چندین بار باید زندگانی را تجدید کند تا به درجه تکامل رسد به خود خواهد گفت چه لزومی دارد اینقدر شتاب در کارها کنیم و فعالیت خستگی‌ناپذیر داشته‌باشیم ، این‌عقیده او را از رشد معنوی ومادی بازمیدارد .اشوزرتشت خواستاراست‌مردم‌فعال و کوشاباشند ولحظه‌ای غفلت روا ندارند تا هرچه زودتر به‌رسائی و جاودانی دست یابند بطوریکه در ۵۱/۱۲ میفرماید "برای انسان این امکان وجود دارد که تنها در یک زندگی به درجه کمال و رسائی رسد " . یا به عبارت اوستائی رستگاری را در همین یک زندگی‌در جهان خاکی میتوان بدست آورد " . با این نوشته‌ها آذرگشسب و پوروالا خود نظریاتشان را مردود توجیه می‌کنند و لازم به بحث اضافی نیست .ولی فقط توجه خواننده را به این مسئله جلب می‌کنم که تلقین و اعتیاد و معتقدات موروثی تا چه حد ممکن است در انحراف عقاید مردم ، حتی دانشمندان موثر واقع گردد . اگر تناسخ بجای دساتیر در ارداویرافنامه ، یا یکی از ادبیات اوستائی‌تائید میشد برای دکترپوروالا که اغلب محققین زرتشتی به شاگردی او افتخار می‌کنند هیچ شکی باقی نمی‌ماند که‌آنچه دراین کتب آسمانی !!!بیان شده حقیقت مطلق است!!اوستای متاخر مملو از خرافات ادیان‌بدوی‌آریائی‌است کمنه تنها باپیام‌زرتشت کوچکترین‌ارتباطی‌ندارد بلکه شدیدترین ضربه‌ها را بر دین زرتشت وارد ساخته و آنرا با زشت‌ترین لکه‌ها آلوده‌ساخته‌است . پیام زرتشت پس ازسه‌هزارسال به‌زحمت وبتدریج از زیربار این‌آلودگیها رهاشده و درخشندگی خود را ارائه میدهد .

جالبست دانشمندانی چون پورداود ودهالاو پوروالا . . . هنوز نمی‌توانند بپذیرند که این جعلیات وحی آسمانی نیست و ارداویراف و دیگر افسانه‌پردازان که موجب بدنامی و تخفیف وتحریف پیام‌صاف و روشن و مردمی زرتشت شده‌اند نه تنها "روحانیون‌مقدس" نیستند که . . . .

۴۶/۱۱

کاویها و کرپنها نیروی خود را بهم پیوسته باکردار زشت زندگانی مردم را تباه میسازند (ولی آنها) خود و وجدانشان را آزار خواهند داد ، آنها هنگامی که به پـل چینوات (گذرگاه جداکننده) نزدیک شوند ، برای همه وقت خواهند ماند در سرای‌دروغ برخی نتیجه می‌گیرند که مقصود آخرت است و هنگامیکه این دو گروه ستمگر و فریبکار ، فرمانروایان و کاهنین ، که به یاری هم مردم را در بند کشیده‌اند به پل صراط برسند وجدان ناآرام آنها چنان آزارشان خواهدداد که درقعرجهنم و سرای دروغ یا خانه‌بدی این جنایتکاران ، سرازیر خواهند شد .

بعضی از محققین نیز معتقدند که روح و روان و وجدان ستمگر و فریبکار در همین جهان در نا آرامی و آزار و ساکن سرای دروغ که وجدان ناآرام است ، خواهد بود ، بنظر من از جمع این بیانات‌زرتشت میتوان‌نتیجه‌گرفت که دئنا یاضمیر و وجدان انسان‌موقعیت او را در این جهان وپس از مرگ مشخص می‌کند . این لوح نوشته است که همیشه باانسان است .پاداش هم در این جهان و هم پس از مرگ به میزان اعمال ثبت شده در لوح ضمیر بشر به او باز می‌گردد . ولی جالبست که درباره چگونگی حیات پس از مرگ و بقای روح‌و مسائلی از این قبیل فقط بطورکلی و سربسته اشاره شده است زیرا اصولا" زرتشت همیشه به جنبه‌های عملی زندگی توجه کرده است .

۴۶/۱۹ : ترجمه کلمه به کلمه

کسیکه برای من بجای آورد از روی راستی ، برای زرتشت ، آنچه را که سازگارترین آرزوست .سزد به او پاداش زندگی متعال همراه با همه خواستهای دل از این جهان بارور (پراهو را آذرگشسب زندگی جاودان ترجمه کرده و مونا وهومباخ قدرت زندگی متعال و عالی که بنظر من این مفهوم مناسبتر است .در ضمن برخی از محققین غربی بجای‌جهان بارور ،و دو گاو بارور ، ترجمه کرده‌اند که با بندهای قبل تطبیق نمی‌کند سراسر سرود ۴۶ مخالف این برداشت است (درباره گله‌گاو بحث خواهد شد) .

۴۸/۴

ای مزدا کسیکه اندیشه‌اش را بهتر یا بدتر سازد یقینا" وجدان خود را نیز باکردار و گفتار (چنان خواهد کرد) . خواهش او پیروی می‌کند از گزینش اختیاری او . سرانجام (این دوگروه) بنا به خرد تو از هم جدا خواهد بود .

دراین‌بند وجدان انسان تابع‌اندیشه اوست و به روشنی تاکید شده‌است که وجدان

وکردار و گفتار دراثر گزینش اختیاری تابع‌اندیشه انسان گردیده و شکل‌می‌گیرد .سرنوشت انسان را همین اندیشه نیک یا بد مشخص میسازد .

۴۹/۳

بدرستی مزدا برای همه نهاده‌است گزینش این آموزش را که راستی سود بخش و دروغ زیان آوراست .پس من آرزو دارم مردم همه به پیوندند به وهومنه (نیک اندیشی) و پیوند خود را با پیروان دروغ (درگوتو) بگسلند .

خداوند به مردم اختیار داده‌است تا " انتخاب کنند "این آموزش را و معتقدشوند که راستی و دروغ سود و زیانش به خود آنها باز خواهد گشت .

۴۹/۴

کسیکه با کج‌خردی خشم‌افزاید ورشک ، بازبان خویش باز دارد کارگران را .کسانیکه زشت کردارند و خواست آنهانیکوکاری نیست آنان دیوانی در وجدانشان پدید آورند که به دروغ گراید .

بجای کارگران اغلب شبانان ترجمه کرده‌اند که با این ادوار بیشتر مناسب است .پورداود انتهای این بندرا " آنان راست خان ومان دیو که از برای دین دروغپرستان است "ترجمه کرده که خان و مان دیو در این سرود وجود ندارد . گلدنر معتقد است که "چنین کسانی وجدان پیروان دروغ را بصورت دیوان در آورند " .

در هر صورت از این بند چنین نتیجه گرفته میشود که زشت کرداران و آنها که از روی نادانی و بیخردی بر خشم ورشک می‌افزایند (دو صفت نه دو دیو مانند اوستای متاخر) . وجدانشان نیز دیواسا شده و بزشتی و تیرگی می‌گراید .

۴۹/۵

ای مزدا ، کسیکه با خواست درون وجدان را با منش پاک پیوند دهد به آرمئیتی تعلق دارد ، در پرتو اشا خردمنداست ، باهمه اینها در کشور توای اهورا بسرخواهدبرد.

شوشتری قسمت آخر را : با همه‌آنها ای اهورا با تو در سایه قدرت تو خواهد بود ترجمه کرده که مناسبتر است .آذرگشسب کشور اهورا را بهشت تفسیر کرده است ولی‌بنظر من در این بند زرتشت از وصول به حق و خداگونه شدن سخن میراند . آن اشمون که از روی میل ، اختیار راه حق برگزیند و به فضایل معنوی دست یابد . آنکه از خرد اشائی و دانش منکی بر راستی و درستی برخوردار است و پارسائی و فروتنی پیشه کند ، به کشور اهورا متعلق‌بوده ، به نیرو وقدرت‌الهی خواهد پیوست وجامعه‌ای اهورائی بوجود خواهد آورد که در آن قدرت خدا ، حکومت خدا بر پاست (حکومت خدا جائی برقرار است که فضایل الهی حاکم است) .

۴۹/۱۱

فرماندهان ستمگر ، بدکرداران ، زشت گفتاران و سیه دلان و کج‌اندیشان و پیروان

دروغ ، روانهایشان به تیرگی می‌گراید . (آذرگشسب روانهایشان باز می‌گردد ترجمه‌کرده که قبلاً" درباره‌آن بحث شد) . آنها ساکنین سرای دروغند . پورداود روانهایشان بـا خودش زشت‌پذیره شوند ترجمه کرده و از اوستای متاخر متاثر شده است . روان به غذای خوب و بد یا خورش زشت و زیبا احتیاج ندارد و اصولا" همانگونه که دکتر پوروالا و آذرگشسب توجیه‌کرده‌اند کلمه خورتائیش را‌ازهمان خورمیافربمعنی روشنائی (نه‌خوردنی) در نظر بگیریم مفهوم جمله بسیار صحیحتر و با چهارچوب گاتاها نیز موافقتر است .

بسیاری از محققین سرای‌دروغ ویا خان ومان دروغ را در این دنیا برداشت‌کرده‌اند واشه و هیشته را دنیای پس ازمرگ .آذرگشسب دروحودمان یا خانه دروغ و دوزخ راجهان مادی و خاکی تعبیر کرده و مینویسد که‌بازگشت به‌دروجودمان مقصودبازگشت روح است به دنیای خاکی . ولی باید توجه کرد که راست کرداران نیز در همین دنیای مادی زندگی می‌کنند و جهان برونی آنها با جهان بدکاران یکسانست آنها در کنار هم بسر میبرند‌در حالیکه در گاتاها کج اندیشان باشندگان خان و مان دروغند و در سرای اندیشه زشت‌بسر میبرند و نیکوکاران ساکن بلند سرای نغمه و سرود بوده و در سرای اندیشه نیک زندگی می‌کنند . بعبارت دیگران دنیای درونی آنهاست که با هم متفاوت است نه دنیای‌برونی همانگونه که قبلا"تذکر دادم زرتشت این دوعالم قبل و پس ازمرگ را چنان باهم مربوط ساخته که مجزا کردن آنها از هم میسر نیست .

واقعیت نیزچنین است یک دنیای‌خارج ازاین جهان وجودندارد بلکه دنیای‌معنوی و مادی باهم درآمیخته‌اند . هرگاه مانند ادیان بدوی بخواهیم جهان را در دستگاه‌سه بعدی اندیشه‌خویش منعکس ساخته و مجسم سازیم و دو دنیای مادی و معنوی و مجزاتصور نمائیم بهمین نتیجه‌گیریهای انتروپومورفیک خواهیم رسید . در سراسر گاتاها ، و حتی در همین سرود ۴۹/۱۱ ، به ترجمه و تفسیر خود آذرگشسب کج‌اندیشان باشندگـان‌سرای دروغند ، و یا دراثر بد اندیشی خود به سرای دروغ در خواهند شد .آنها که خود هم اکنون ساکن این جهان مادی هستند و در اثر تیرگی درونشان به‌این پاداش رسیده اند دیگر باید به‌کجا بازگردند ؟موضوع تناسخ را هم که ،به تصدیق خود پوروالا و آذرگشسب ، نمیتوان بهیچوجه با پیام زرتشت مربوط ساخت . پس باید نظر اکثریت قریب به اتفاق محققین راپذیرفت که زرتشت به صراحت بهشت ودوزخ‌درونی را مطرح‌ساخته و به‌واقعیت زندگی پرداخته‌است و بطور سر بسته از یک حساب روانی نیز سخن گفته که هیچگونه مشخصه‌ای برای آن بیان نکرده‌است . اگر به فصل دو روح مراجعه کنیم می‌بینیم که نیکو ـ کاران و بدکاران در گفتار و کردار و اندیشه و وجدان از هم‌جدا هستند ولی در ضمن دو قولو و همزادند و باهم زندگی می‌کنند . این تعبیری بسیار ظریف و استادانه است‌که با کمی دقت مقصود زرتشت را در می‌یابیم . او در بین جهان مادی و معنوی و در ضمن در درون هر دو گام برمی‌دارد ،دو جهانیکه باهم یکی هستند ،در حالیکه از هم‌جدایند ،

یک ریشه دارند ولی در مقابل هم قرار گرفته‌اند .ساکنین این جهان دوگانه نیز همزادند ولی همراه نیستند ، هم خانه‌اند ولی همدل نمی‌باشند .

۵۰/۴

آنکه در راه حق گام نهد سخنان الهام بخش اشه ونهارا در گرودمان و سرای نغمه و سرود خواهد شنید .

دراین بند نیز اشاره به همین جهان است که طالبین حق ندای الهام‌بخش‌راستان را خواهند شنید و به راه راستی و رستگاری هدایت خواهند شد .

۵۱/۸

سرنوشت شوم برای زشتکاران است ،خوشبختی و روشنی درون برای کسیکه پای بند راستی است .

۵۱/۱۴

کرپنها که به آئین راستی توجهی نمی‌کنند و زندگی مردم را با کردار و گفتار و آموزشهای منحرف خود تباه میسازند بالاخره تعالیم گمراه کننده آنان را در سرای دروغ یا دوزخ قرار خواهد داد .

آذرگشسب نتیجه می‌گیرد که" از دیدگاه اشو زرتشت سرای‌دروغ و فریب و ریاجائی جز این جهان مادی نمیتواند باشد " ولی باید توجه کرد که سرای دروغ در حالیکه در همین دنیاست ولی این دنیا نیست زیرا دراین دنیا نیکان هم زندگی‌می‌کنند درحالیکه ساکن سرای دروغ نیستند .بعبارت دیگر این اعمال سیاه و تباه سازنده کرپنهاست کهآنها را به سرای دروغ یا نفس تیره و درون فاسد و ناآرام دوچار خواهد ساخت . برخی از محققین این بند را چنین ترجمه می‌کنند : برای آزاری که کرپنها از کردار و گفتارهای خودشان به چارپایان میرسانند در پایان به خان و مان دروغ میروند . همانگونه که بار دیگر اشاره شد از گفتار و تعلیمات کرپنها مردم منحرف میشوند نه چارپایان و گاوان . گاوان کنونی زبان نمی‌فهمند آنروز هم سخن گو و اوستاخوان نبوده‌اند !

۵۱/۱۵

مزدی که زرتشت به یاران خود نوید داده گرودمان یا خانه سرور و سرود است ، جائیکه از روز ازل جایگاه اهورامزدا بوده است . این پاداش را چون بخشش الهی و تنها در پرتو منش پاک و نیک و راستی میتوان بدست آورد .

به صراحت تشریح شده‌است که دست‌یابی به خانه سرود و سرور و منزلگه اهورائی فقط درسایه منش‌نیک و راستی و راست کرداری حاصل میشود برخی چون گرودمان جایگاه ازلی اهورا نامیده شده است آنرا بهشت و در جهان پس از مرگ توجیه‌می‌کنند .شوشتری ترجمه می‌کند گرودمان که از ازل جای رسیدن به اهوراست . بنظر من این توجیه رساتر است .خانه سرود آنجائی است که بشر سعادتمند و از شادی و خوشبختی واقعی برخوردار

است ، و آن آرامش درون و ضمیر روشن و وجدان آسوده است .و آن زمانی است که انسان اهورائی شده و به صفات خداوند متصف گردد . جائیکه از ازل جای رسیدن به اهوراست بهمین‌معنی میباشد . با آشنائی که به زبان و بیان زرتشت پیدا کردیم دیدیم که همیشه رسیدن به سعادت واقعی با برخورداری از فضایل انسانی و عمل راست و نیک میسر است و اگرهم بهشتی پس ازمرگ وجود داشته‌باشد بابهشت درون و وجدان انسان پیوندداشته و متصل است . پس در هر حال بدون وجدان پاک و درون‌آرام هرگز کسی به بهشت ،چه درونی و چه‌برونی ،دست نخواهد یافت زیرا شرط رسیدن به بهشت کامل شدن‌و اهورائی شدن است و این حالت نیز در این دنیا و با عمل راست باید بدست آید . اگر به این توجیه به دقت توجه کنیم اشکال بهشت قبل از مرگ و پس از مرگ برطرف خواهد شد . بهشت واقعی جایگاه حق و مرحله اعلای کمال انسانی است . سخن از دو دنیای مجزا از هم و مخالف هم نیست بلکه این دو صورت یک وجود است و دو دیدگاه یک واقعیت (همانگونه هم که در ۴۹/۵ نیز ملاحظه شد کشور خداوند جای آنهائی است که به‌فضایل الهی ـ انسانی دست یابند ۰)

قبل از نتیجه‌گیری میپردازیم به بیان خلاصه‌ای از برداشت محققین ۰

لومل معتقد است که عملی بودن دین زرتشت در سراسر گاتاها مشخص‌است و او پیوسته به نتایج همین دنیای مادی نظر داشته است و بهشت او روحانی است ۰

میلز معتقداست که زرتشت به بهشت و جهنم معنوی معتقد است و مکافات ومجازات را منشی و ذهنی میداند . بعبارت دیگر بهشت همان راحتی اندیشه وآسایش وجدان و جهنم عذاب درون و ناراحتی فکر است . مردم از ترس جهنم در عذاب و وحشت بسر میبرند .و امید بهشت آنها را شادمان میسازد ولی زرتشت در روزگاران کهن این حقیقت را آشکار ساخت که بهشت و جهنم در خود ماست " .

زهنر معتقد است که هرچند زرتشت دنیای مادی و روحانی را از هم جدا می‌کند ولی در دکترین اوآنها با هم در رابطه بوده و هرگز در مقابل هم قرار ندارند بلکه از تمایل به‌اختلاف با یکدیگر نیز برخوردارند .او مینویسد " در دین زرتشت بهشت ودوزخ خانه افکار و وجدان نیک و مسکن بدترین اندیشه و منش است . یا بطورخاص خانه سرود و خانه دروغ" او به ۳۲/۱۰ ، ۳۲/۱۳، ۱۵ ـ ۵۱/۱۴ اشاره می‌کند و مینویسد :برخلاف محمد زرتشت لذات بهشت را با اصطلاحات فیزیکی و مادی وصف نمی‌کند . آمرزیدگان به حیات طویل دست می‌یابند که همان زندگی ابدی است درقلمرو وجدان نیک ۳۰/۱۱ ۳۱/۲۰، ۳۲/۱۵، ۴۵/۷۲ .او در ضمن معتقد است که چون در گاتاها بشر آزادی اراده دارد ، این خود اوست که به نجات یا محکومیت خویش اقدام می‌کند ۰

زووربلوم : معتقد است که نه تنها در گاتاها که در برخی از یشتها نیز هنوزآخرت روحانی است اویشت ۴۹/۸۹ را برای مثال ذکر می‌کند ۰

مولتون : مینویسد که پاداش عمل خوب هم در این زندگی است و هم پس از مرگ. در یسنا ۴۴ و ۴۶ این برداشت کاملا " تائید شده است که نتیجه عمل انسان به خود او باز میگردد .

شدر: او برعکس همه محققین که واقع‌بینی زرتشت را ستوده‌اند با وجود آنکه خود از تحسین کنندگان زرتشت است به این برداشت زرتشت ایراد میگیرد و معتقد است که زندگی پس از مرگ و بهشت و جهنم در گاتاها دارای رنگ و فانتزی نیست و مینویسد : "نظریه آغاز جهان و دو جبهه شدن آن در الهیات زرتشتی هماهنگ است با تعلیمات او درباره عاقبت جهان ، که هرقدر در شکل پذیری و برجستگی خارق‌العاده و جالبست ، همانقدر در محتوای مذهبی کم مایه میباشد ". او معتقد است که زرتشت بطورکلی " از قضاوت و کیفر پایان سخن میگوید بدون آنکه به زمان وقوع آن اشاره‌کند .برای او اهمیت نداشت که فانتزی و تخیل پیروانش را با اشکالی از لذات بهشتی و عذابهای جهنمی پر سازد ، هر چند او از حیات جسمانی و حیات روحانی سخن میگوید ،که مسلما " چه در گاتاها و چه در یسنای هفت فصل زندگی این سو و آن سوی مرگ را در نظر دارد .امانمام فکر و اندیشه او متوجه زندگی حال و شکل دادن صحیح به آن است بدون آنکه چندان به مرگ اهمیت دهد و یا به نیاکان و ستایش آنان توجه کند ، که چه در دوران آریاها و چه در زمانهای بعد درایران وهند باتوجه و دقت بسیار به آن پرداخته میشد .شدرمینویسد : " آنچه زرتشت بیان میکند ، هنگامیکه به آینده مینگرد ، نه رویای اشاتولوژی (۱) و نه اپوکالیپتیک (۲) است بلکه اعتقاد به پیروزی و اعتقاد به غلبه مبارزین راه حقیقت میباشد ".

آذرگشسب مینویسد " در ۴۳/۵ آمده اکم اکائی اشم ونگهوه ، یعنی از برای بدان بدی و از برای نیکان نیکی ،یاآنچه بکاری تو همان بد روی بهشت و دوزخ زرتشت درونی و منشی است و با راحتی فکر و آرامش وجدان و ناراحتی و عذاب وجدان سر و کار دارد . اشو زرتشت انسان را سازنده بخت و اقبال خویش و بهشت و دوزخ را طرز تفکر او میداند. بقول شاعرمعروف انگلیسی شکسپیر ،اندیشه انسان است که بهشت‌ودوزخ‌را بوجود می‌آورد ".

زولستر مینویسد :که زرتشت برای اولین بار در تاریخ‌ادیان بهشت و جهنم را مطرح ساخته‌است و اشاره‌میکندبه ۳۰/۴ ، ۳۱/۲۰ ، ۴۵/۸ ، ۴۶/۱۱ ، ۴۹/۱۱ ، ۵۰/۴ ، ۵۰-۵-۵۱/۴ ومعتقداست که‌همه‌ادیان ازاواقتباس‌کرده‌اند .زولسترگرودمان را خانه‌آخرین معنی میکند.

آذرگشسب در تعبیر بند ۳۰/۴ مینویسد :" راحتی و آرامش فکر یا بهترین منش پاداش نیکان است و ناراحتی فکر و وجدان و عذاب روحی مجازات بزهکاران و تبه‌کاران

---

۱ - Eschatology اشاتولوژی که به یونانی اسکاتولوگی است نیز بحث مربوط به آخرت است .

۲ - Apocalyptic آپوکالیپتیک ،بحث مربوط به پایان رسیدن جهان و آثار و علائم آنست که با مکاشفه بدست میآید و نمونه آن مکاشفه یوحنا درانجیل و روایات ارداویراف درباره‌دین‌زرتشت است .

در حقیقت به‌استناد این بند میتوان‌گفت که بهشت و دوزخ زرتشت جنبه معنوی و منشی دارد نه مادی و جسمی . در واقع از نظر زرتشت بهشت مکان خرم و سبز و پر از حوری و غلمان و دوزخ سردابی تاریک و وحشت‌زا و پر از مار و عقرب نیست بلکه حالات مختلف روحی انسان است که با اندیشه و طرز تفکر سر و کار دارد ".

نتیجه

در تحلیل مطالب این بخش به چند نکته باید توجه نمود :

۱ ــ در همه ادیان کلیسائی آمرزش و سعادت آخروی و دست‌یابی به بهشت موعود (به اشکال مختلف که اکنون مطرح نیست) بدون انجام تشریفات و آداب ورسوم وشعائری خاص امکان‌پذیر نیست . اختلاف شعب مختلف یک دین همیشه در چگونگی اجرای این شعائر است نه در اصول دین . مبنای اختلافات خونین و کشتار بیرحمانه کاتولیکها و پروتستانها ، شیعه و سنی‌ها ... فروع دین و شعائر و رسوم وابسته به آنست . کینه و دشمنی بین فرق و مذاهب مختلف یک دین گاهی بمراتب عمیقتر از نفرتی بوده است که پیروان دو دین مختلف با هم داشته‌اند . حتی تضاد بین پیروان ادیان توحیدی بیشتر در شعائر و رسوم و فرعیات است تا در مسائل اصلی و همانگونه که بارها تذکر داده شد ، این شعائر و تشریفات است که وجود کلیساها و روحانیت را توجیه و تثبیت می‌کند و لذا جنگ اصلی هم بین کلیساهاست نه معتقدات اصولی . البته این واقعیت با تشریح ادیان توحیدی و مقایسه آنها روشنتر خواهد شد . در پیام زرتشت موضوع جالب توجه چگونگی توجیه دین و پارسائی و تقوی و پاداش و کیفر است . بطوریکه دیدیم مومن در نظر زرتشت کسی است که به راستی و درستی ایمان داشته و عمل نیک انجام دهد . حتی زرتشتیان روشن و آگاه چون آذرگشسب و دهالا و پوروالا ... می‌پذیرند که زرتشت در گاتاها را موصول به آمرزش را فقط اعتقاد به کلیسای زرتشتی قرار نداده است .

لومل از بررسی گاتاها نتیجه می‌گیرد که بنابر پیام زرتشت به هر کس چه مؤمن و چه بی دین چه اشون و چه درگونت ، میبایستی مزد و پاداش به نسبت کردار و گفتار او داده شود . او معتقد است حتی در اوستای متاخر اثر این تعلیم وجود دارد و اشاره می‌کند به دستوری از نیرنگستان ۹/۱۰۴ که حتی به یک دیو پرست و گناهکار باید در مقابل کاری که می‌کند دستمزد عادلانه داده شود . زرتشت کمک به طبقه ضعیف و گروهی که زیر فشارند را واجب شمرده و شرط آنرا اشون بودن ندانسته است . در ۴۶/۵ به صراحت آمده که نیرومند باید از روی محبت و انسان‌دوستی تقاضای درمانده را اجابت کند هرچند پیرو راستی نباشد و باید که از روی مهر و محبت او را به راه راست هدایت نماید و به نیروی دانش خود (مرد دانا و توانائی که بنا به دستور ایزدی و یا از راه مهر و عواطف انسانی خواستاران کمک را خواه از هواخواهان راستی و یا دروغ به گرمی پذیرا شود او پیرو راه اشا بوده و زندگی‌اش سرشار از راستی و درستی است . ای هستی بخش دانا ، او بخردی است که با نیروی دانش گمراه را از تباهی و نیستی رهانیده و او را به خودشناسی و اتکای به نفس رهبری خواهد کرد ترجمه آذرگشسب) . با توجه به این بند و سرودهای متعددی که زرتشت انسان را به محبت و رافت و رهنمائی با دانش و معرفت دعوت کرده ، نتیجه

میشود که پیام زرتشت مخالف تعصب است و انسان آزاده و راست‌دین بااراده و خودآگاه راستی را برمی‌گزیند و این کار را برای رضایت کلیسا و حتی خدا نمی‌کند بلکه برای دست یابی به سعادت درونی و به خاطر آنکه چنین راهی کمال بخش است انجام میدهد. آنچه مورد نظر است اخلاق و رفتار انسان است نه انجام آداب و رسوم و شعائر. (۱)

راستی و اندیشه نیک پایه و بنیان دین راستی است و آنچه انسان را شایسته پاداش و کیفر مینماید پندار و گفتار و کردار نیک است...

دیدیم که در بین آریاها شعائر و انجام آداب و رسوم قربانی تحت نظر کاهن و خواندن سرودهای اجوروداو اتروداباشرایط خاصی که فقط کاهنان شایسته برای آن بودند بنیان مذهب جامعه برداشت میشد. در بین مذاهب دیگر کلیسائی نیز بطوریکه تذکر داده شد مشخصه دین، آداب و رسوم و شعائر است. در حالیکه در پیام زرتشت هیچ نشانی از شعائر و تشریفات نیست و در گاتاها هیچگاه پرستش و ستایش خداوند به شعائر خاص وابسته نشده است. همانگونه که قبلا" بیان شد این برداشت زرتشت از دین یکی از مهمترین تحولاتی بود که او به آن دست زد و این اقدام هنوز پس از سه هزار سال برجستگی خود را از دست نداده است. فرض کنیم هم اکنون مومنین به ادیان مختلف جهان معتقد شده و ایمان به خداوند را فقط در سایه انجام عمل نیک محقق دانند و بدون توجه به کلیسا و کنیسه و معبد و... و اطاعت از ملا و خاخام و کشیش و مغ و موبد... از تعصب و کینه و نفرت بریده و بامهر و محبت و عطوفت پیوند خود را تحکیم بخشند: اصول اخلاقی کلی را که مورد تائید همه آئین‌ها و تصدیق تمام انسانهای روشن ضمیر و دانا و درست‌پیشه است پایه اعمال و رفتار و گفتار خویش قرار داده، همه انسانها را بندگان خدا دانسته و بیک چشم بر همه آنها بنگرند. پرده‌ها و سدهای تلقینی، تحمیلی و موروثی را فرو ریزند و هرکس به تناسب درک و معرفتش ندای درون و وجدان و دل خویش را پاسخ دهد و دین عاطفی خود را در جان و دلش خانه بخشد، بدون آنکه از برداشت خواهران و برادران جهانی رنجش حاصل نماید... در آن حال جهان صورت دیگری بخود می‌گرفت. متدینین مقلد، که اکثریت مردم روی زمین را تشکیل میدهند، از عروسکهای بی‌اراده به سوی انسانهای واقعی و آزاده سیر می‌کردند. در چنین جامعه‌ای رهبران و سیاستمداران حرفه‌ای و حکام کج اندیشی که در شرق و غرب جهان و در طول تاریخ تمدن بشریت جز فلاکت و بدبختی و استثمار روحی و جسمی، ایجاد جنگ و خونریزی سودی برای جهانیان نداشته‌اند و کلیساها و روحانیت منحرف که بزرگترین منبع سکون و تحجر و تحمیق مردم بوده‌اند، هرگز جای خودنمائی نخواهند داشت. در همه جوامع آنها که مردم را به فساد و نابودی سوق میدهند، اقلیت معدودی هستند که از جهل و نادانی اکثریت بهره‌گیری نموده و به اشکال مختلف

---

۱ ـ با تشریح ادیان کلیسائی یهود و... خواهیم دید که اختلاف اساسی بین برداشت گاتاها با تورات و رسالات شبیه به آن وجود دارد.

آنها را استثمارمینمایند. دریک‌دستگاه حاکم و یک تشکیلات‌سلطه‌گر اعمال زور بااستفاده از خدمت کسانی انجام میشود که اکثریت قریب به اتفاقشان خود از استثمار شدگانند که نه باسرکوبی ملت‌ها از خدمت در راه حفظ و برآوردن مطامع هیئت حاکم سودی میبرندو نه از شرکت در جنگهای بین‌دولتها از پیروزی سردمداران نصیبی بدست می‌آورند. آنچه عایدشان میشود سقوط به‌مرتبه‌حیوانیت ودرندگی است و دربسیاری از موارد فناونیستی مردم در طول تاریخ تمدنها چنان قلب ماهیت یافته و باتلقین و تحمیل تغییرشخصیت داده‌اند که هنوز هم پس از اینهمه تجارب تلخ ناخودآگاه آلت دست هیئت‌های حاکمه میشوند. هیئت‌های‌حاکمه، که کلیساها و تشکیلات دگم‌سازی و نویسندگان و عقیده‌سازان را در اختیار دارند، در چند هزار سال گذشته مردم را چنان تحمیق کرده‌اند که امروز نیز نه تنها زارع و کارگر ساده‌دل که‌حتی‌تحصیلکرده‌ها و دانشمندان نیز بی‌اختیاردر راه انجام هوسها و خودخواهیهای هئیت‌های حاکمه گام برمی‌دارند. برای انواع جنگهای مقدس !! جان می‌دهند و جان میگیرند. اگر اکثریت انسانها شکوفا شده از روی خرد و اندیشه نیک، مهر و محبت و هم‌زیستی انسانی را برگزینند و ازتقلید و دنبالمروی پرهیز کرده‌تعصب و کوردلی را ترک‌نمایند، همه مردم جهان را برادر و خواهر دانسته و به این واقعیت ایمان آورند که فقط و فقط عمل اشخاص معرف شخصیت و ارزش آنهاست و هیچ دین و آئین و دکترینی بخودی خود دارای برتری نیست ... جهان رفته رفته بهشت راست دینان و خانه سرور درست‌کرداران میشد. این آرزو و هدف همه مصلحین جهان بوده و هست و آرزوئی هرچند بظاهر منطقی ولی درحقیقت بسیار دور از دسترس انسان کنونی است. باوجود این هرقدر بشر بسوی این هدف حرکت کند آرامش بیشتری بر همه جهان حاکم خواهد شد و جامعه بسوی یک مدیریت مردمی و انسانی نزدیک‌تر خواهد گردید.

مسئله دیگری که درمورد کیفر و پاداش در برداشت زرتشت قابل توجه است توجیه بهشت و دوزخ است. گرودمان‌یا سرای آرامش و سرود و یا خانه منش‌نیک و دروجودمان یا خانه دروغ و خانه منش زشت را بهرشکل تعبیر کنیم بابهشت و دوزخ مومنین بهادیان دیگر شباهت نخواهد داشت. که این بهشت و دوزخ نه دارای شکل است ونه قابل‌تجسم. هیچگونه وصفی ازآن درگاتاها نشده و همانگونه که شدر بیان کرد نه بزمان وابسته‌است‌و نه بمکان. نه جای آن مشخص است و نه دوران و زمان آن. دربسیاری از سرودهابطوریکه

بطوریکه در جلد اول توضیح داده شد دین مردم را هیأت‌های حاکمه برمی‌گزیدند و مستقیم و غیرمستقیم درانتخاب مذهب رعایای خود سهیم بودند. در اروپا این موضوع بصورت یک قانون رسمی درآمد و درمبارزه بین کاتولیکها و پروتستانها حتی قانونی در آوکسبورگ بسال ۱۵۵۵ تصویب شد که به شاهزادگان رسما" اجازه میداد دین رعایای خود را برگزینند. در سر فصل این قانون چنین آمده است.

Cuius regio eius religio که بزبان لاتین یعنی به‌آنکه کشور تعلق دارد دین نیز از اوست.

دیدیم بهشت و دوزخ درهمین جهان و در منش و وجدان انسان بر پا میشود و پاداش و کیفر نیز در همین زندگی به انسان باز می‌گردد . بهمین جهت بسیاری از محققیـن بهشت و دوزخ گاتاها را اصولا" درونی و معنوی برداشت‌کرده‌اند ولی گاهی هم‌بطوراشاره از یک عالم پس از مرگ در گاتاها سخن رفته است . در مفهوم پل‌چینـوات، هـر چند بمعنی گذر جداسازنده و پاداش دهنده میتوان مرحله‌ای در همین جهان رامنظور داشت، ولی بازهم اثری از یک فضای پس از مرگ در آن مشاهده می‌کنیم .برای تمام اصطلاحات: سرای سرود که جایگاه اهوراست . سرای اندیشه نیک و اشه و هیشته یا فردوس و بهشت، نیز میتوان هر دوجنبه این جهانی و جهان پس‌از مرگ را در نظر گرفت .با توجه به‌این برداشت برخی از دانشمندان چون زولتسر معتقدند که‌بهشت و دوزخ اولین بار درگاتاها مطرح شده و دیگر ادیان از آن بهره گرفته‌اند .

بنظر من همانگونه که قبلا" بیان کردم دین زرتشت فـاقد متافیزیک بمعنی عوالم تخیلی خارج از محدوده قوانین طبیعی میباشد زیرا اصولا" او برای طبیعت حدی قائل نمی‌شود و از غیرطبیعی و یا مافوق‌طبیعی سخنی نمی‌گوید . مفاهیم مورد بحث و نظر او همه در حوزه واقعیاتند ،هرچند به فضائی بالاتر و برتر رابطه دارند ، فضائی که احساس می‌کنیم مافوق محیطی است که ما در آن قرار داریم ولی با وجود این باز هم بشکلی به این محیط وابسته است . این مفاهیم زائیده زندگی و محیط رمه‌داران سه‌هزار سال پیش بوده‌است ولی‌جالب‌است که هرقدر این‌فضا وسیعترمیشود مانند لکه‌هائی که روی بادکنکی قرار گرفته‌اند آنها نیز وسعت می‌یابند آنها در هیچ زمان از این فضا خارج نمی‌شوند و همیشه وابسته به فضای اندیشه و گمان ما هستند ، هرچند پیوسته در حال افزایش و توسعه‌اند . خرد ، دانائی ، اختیار، اندیشه نیک، راستی و نظام عالم و قانون طبیعت، قدرت اراده و یا قلمرو قدرت حق وخالق . . .سرای سرود، خان و مان دروغ . . . همیشه مفاهیمی واقعی و قابل‌درکند ولی خردیکه درسه‌هزارسال قبل درکنارآمودریا تصورمیشده است باخرد کنونی بسیار متفاوت است و . . . دین زرتشت برای اسطوره نیز جائی‌ندارد. ادیان بدوی اصولا" بر اسطوره بنا شده اند و در ادیان بزرگ توحیدی نیز اسطوره نقش مهمی بازی می‌کند ولی دین زرتشت فاقد اسطوره است . در میتولوژی عوالم و فضاهای اسرارآمیز مطرح‌میشوند و حوادث‌حیرت‌انگیز و مافوق‌قدرت بشر بوسیله خدایان و الهه‌ها شکل می‌گیرند حتی درادیان‌توحیدی معجزه‌ها بوقوع می‌پیوندد، موسی دریا را می‌شکافد عیسی در روی دریا قدم میزند به‌آسمان میرود . یونس در شکم ماهی زندگی می‌کند . . . ولی در گاتاها هیچ اثری از اینگونه حوادث نیست و هیچ اسطوره‌ای بیان نمی‌شود . شدر به این فقدان فانتزی و تخیل در دین زرتشت ایراد می‌گیرد در حالیکه بنظر من همین واقعی بودنش جالبترین صورت آنست . البته نظر شدر از یک جهت صحیح است . مردم دین را بدون اسطوره و بدون فانتزی نمی‌شناسند . دین انسان بدوی میتولوژی‌های

ابتدائی بوده‌است و دین بشرمتمدن نیز برپایه همان میتولوژی‌ها ولی تکامل یافته‌ومدنی شده، بنا گردیده است و هزاران سال تلقین انسان را با این تخیلات پیوند داده و دین و متافیزیک را لازم و ملزوم هم ساخته است. دین بدون شعائر و تشریفات و بدون تخیل و فانتزی و اسطوره برای مردم قابل‌درک نیست. به همین دلیل نیز درطول زمان مجددا" بحدی برپیام‌زرتشت پیرایه بستند که از اصل دیگر اثری نماند. موبد و کاهن باید مردم را بخود جلب کند و به او دینی تحویل دهد که او طالب آنست. دین ارداویرافی خیلی بیش از ادیان‌توحیدی دیگر دارای فانتزی است ومتافیزیک و اسطوره و رویا و تخیل چنان باهم درآمیخته که حدفاصل آنها را نمیتوان تشخیص داد. جهنم و بهشت زرتشتیان پس از زرتشت نیز کم‌کم رنگ و حدود بخود گرفت.

بهشت و جهنم گاتاها برای هرانسانی بشکلی قابل توجیه است. و هر فردی‌بصورتی آنرا در فکر و اندیشه خویش میسازد و هرقدر فکر و اندیشه او تکامل یابد این شکل نیز به کمال نزدیک میشود ولی هرکس واقعا" گاتاها را درک کرده باشد میداند که بهشت ودوزخ زرتشت‌در قالب خاصی محدود نیست. زرتشت اندیشمندی واقع‌بین و صلاح‌اندیش است که در درجه‌اول به رفاه و آسایش مردم جامعه می‌اندیشد و همه مسائل دیگر را فرع براین اصل میداند. از چهارچوب گاتاها پیداست که او راه رسیدن به این هدف را در اصلاح فکر و روش زندگی و اخلاق مردم‌میدانست ومعتقدبود که درجامعه راستان و نیک‌اندیشان همه سعادتمند خواهند زیست. برای او بهشت واقعی دراین جهان تحقق می‌یافت ودوزخ مکانی بود که تیره‌دلی و سیاهکاری حکومت می‌کرد. او در جهان واقعیت گام برمی‌دارد و به اوهام و تخیلات کمتر توسل می‌جوید. مسلم است تیره روزانی که در زیر شکنجه و درد مینالند و یا از گرسنگی و تهیدستی در عذابند نه اندیشه نیک درد آنان را برطرف میسازد و نه سرای نغمه و سرود شکم گرسنه آنانرا سیر می‌کند.

اما هرگاه در جامعه‌ای برتعداد نیک اندیشان و انسان صفتان افزوده شود مسلما" درد و رنج و ظلم و ستم نیز تخفیف خواهد یافت. در یک محیط فاسد و بین مردم کج‌اندیش و بدسگال مسلما "نمیتوان‌سعادتمند زیست وحتی‌فرمانروایان و قدرتمندان چنین جامعه‌ای نیز از درون شادوآرام محرومند و از سعادت واقعی بدور. هیچ انقلاب و تحولی بدون تحول اخلاقی و فکری موجب بهبود واقعی زندگی مردم نخواهد شد. پس راهی که زرتشت ارائه می‌نماید راهی واقعی و عملی است. او فعالیت و کوشش سازنده، مبارزه با ستمگران، دروغ‌پردازان، ریاکاران، و دفاع از تهیدستان و دردمندان و ضعیفان و دفع زورگویان و متجاوزین را با تحول درونی و اخلاقی و توجه به فضایل انسانی توام مینماید و این واقعی‌ترین برنامه‌ایست که ادامه آن امید بهبود زندگی مردم را افزون میسازد. در ضمن زرتشت نظر سربسته‌ای نیز به‌دنیای دیگر دارد و درانسانها امید را از میان‌نمی‌برد، بدون آنکه بازاری برای فروش کالای‌متولیان و سوداگران دین بوجودآورد. برای دسترسی

به بهشت و فرار از جهنم نیازی به خبرگان نیست و در این عرصه معامله‌گر و تاجر راه ندارد . سرای سرود و خانه اندیشه نیک را فقط با اعمال نیک میتوان بدست آورد و هر کس بااختیار و اراده باید در این راه گام برداشته و با سعی و جد و جهد به هدف نزدیک شود . دین زرتشت دین کلاه شرعی و معامله با خدا نیست . که اصولا" متاعی به بازار معامله‌گران عرضه نمی‌شود .ولی بشر هنوز به مرحله‌ای نرسیده که بتواند فکر و ذهن خود را از بار قرون و اعصار آزاد ساخته و به واقعیت توجه نماید .اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر بیشتر با تخیل و توهم سر و کار دارند و ۹۵ درصد اعمال آنها را انگیزه‌های عاطفی و موروثی هدایت می‌کند . در چنین محیطی مذاهب ابژکتیو خریداری ندارد و قرنها بطول خواهد انجامید تا بازار متولیان و سوداگران دین به کسادی گراید و داد و ستد بهشت و جهنم متوقف گردد .

۹- شخصیت زرتشت و رسالت او

مسئله بسیارجالب شخصیت زرتشت و جاذبه تاریخ اوست . در بین بانیان ادیان توحیدی جهان زرتشت و موسی باستانی‌ترین‌پیمبران‌شناخته‌شده‌اند . دین یهود در طول تاریخ بوسیله نبی‌های بنی‌اسرائیل زنده نگاه داشته شد و چون باملیت و فرهنگ قوم بنی‌اسرائیل در آمیخت بصورت یک یادبود مقدس ملی پایه حیات و پایداری قوم یهود گردید . دین یهود پیام موسی نیست و بطوریکه قبلا" اشاره شد میثاق بین یهوه و قوم یهود است . پس تا زمانیکه از این قوم اثری باقی است دین‌یهودنیززنده‌مانده وموقعیت موسی نیز در بین آنها پابرجاست . اما موسی از سوی دیگر در ادیان ابراهیمی به‌حیات معنوی خود ادامه میدهد .مسیحیت بر پایه تورات بناشد و اسلام موسی را بعنوان توجیه کننده ادیان توحیدی پیمبر بر حق شناخت و امروز در حدود دومیلیارد مردم مسلمان و مسیحی ویهود درجهان به موسی معتقدند و بزرگش می‌شمارند و یا لااقل در ادبیات‌خود برای او مقام والائی در نظر گرفته‌اند .

اما دین زرتشت بهیچوجه تداوم نداشته است . پس از مرگ زرتشت ، چنانکه در تاریخ ظهور زرتشت توجیه شد ،وقفه‌ای هزارساله در انتشار این آئین بوجود آمد بطوریکه حتی در آغاز دوران سلطنت هخامنشیان نام و پیام زرتشت در ایران تقریبا" غریب‌بود و مورخین یونانی که به ایران مسافرت کرده‌اند از آن بی‌خبر بودند .دردوران ساسانیان یکباره توجه به زرتشت اوج می‌گیرد و شخصیت معنوی او روح ایرانیان را تسخیر می‌کند . باردیگر پس از تسلط اعراب دین زرتشتی راه زوال پیموده و بانی آن نیزبدست فراموشی سپرده‌میشود و جز گروه اندکی که درگوشه دور افتاده‌ای از جهان بنام او آداب و رسومی را انجام میدهند ، رسما" پیروانی ندارد .

جالب است که حتی پیروان اسمی این‌پیمبربزرگ نیز تا یک قرن پیش معتقدات‌خود را چون اسرارمگو حفظ میکردند وبجای تبلیغ و انتشار بر اختفایش می‌کوشیدند .درایران که سرزمین مذهبی این مصلح آریائی است (نه خاستگاه او) بندرت از او یاد میشد ونام

او چون شخصیتی‌افسانه‌ای به‌شکلی بامذهب آتش‌پرستی مربوط میگردید . بطوریکه دیدیم مورخین مسلمان و ایرانی او را ازشاگردان مکتب نبی‌های‌یهود و پایه‌گذار تنویت اورمزد و اهریمن و جنگ خدا و شیطان معرفی میکردند که رهبر مجوسان آتش‌پرست بوده است .

در حدود دو قرن پیش محققین اروپائی با نام زرتشت آشنائی بیشتری پیدا کردهو توجهشان به افکار او جلب شد . در حدود یکقرن پیش پیام واقعی زرتشت یا گاتاها شناسائی شد و از آن زمان افکار او چنان‌جاذبه‌ای یافت که درمحفل‌اهل تحقیق بی‌سابقه بود . شهرت زرتشت در بین محققین و دانشمندان طالب کشف و درک فلسفه و افکار اندیشمندان کهن خیلی سریع توسعه یافت بطوریکه در مدت کوتاهی متفکرین بسیاری را بخود مشغول داشته‌است .

زبانهای عبری و عربی و یونانی و لاتین ،که زبان ادیان توحیدی جهانند امروز بدون اشکال قابل تعبیر و تفسیرند زیرا هنوز مردم زیادی به‌آنها سخن می‌گویند . در حالیکه زبان گاتاها حتی برای پیروان ظاهری زرتشت نیز غریب و ناآشناست و با وجود کوششهای بسیار دانشمندان به‌علت طرزبیان و پیچیدگی‌مفاهیم و قدمت‌زیاد هنوز کاملا" کشف نشده و مشکلاتی در راه توجیه آن باقی است . همانگونه که قبلا" بیان شد زبان گاتاها زبان شعر واشارات و استعارات است و بازبان‌معمول و مرسوم بکلی متفاوت میباشد، هرچندحتی زبان مرسوم زرتشت نیز سه‌هزار سال است که به دست فراموشی سپرده شده است .

زرتشت درگاتاها خود را یک‌پیام‌آور وآموزگار مردم معرفی‌می‌کند .اودریسنا ۴۴/۱۱ می‌گوید :

" پروردگارا میدانم که تو مرا برای انجام این کار بزرگ بعنوان نخستین آموزگار برگزیده‌ای "

ودر۳۱/۱ متذکر میشود که"این تعالیم و سخنان شنیده‌نشده را بشما ای‌جویندگان دانش‌آشکار سازیم و برای کسانیکه بواسطه تعالیم دروغ جهان راستی را تباه کنند ولی بیگمان برای آنان بهترین است که دلداده مزدا هستند . (۱)

ودر۳۱/۲آمده" پس از ایزد من بسوی همه شما آیم چون آموزگاری که مزدابرگزیده و برای هر دو گروه فرستاده تا از روی دین راستی زندگی کنیم . "

بنابر این بیانات ، اولا" زرتشت یک پیامبر است که وظیفه او آموزگاری و رهنمائی مردم میباشد .

---

۱ ــ آذرگشسب بااضافه کردن یک جمله (ناگواراست)که درمتن وجود ندارد نتیجه می‌گیرد این پیام برای آنها که از روی تعالیم نادرست جهان را تباه میسازند ناگواراست ولی برای دلدادگان مزدا خوش‌آیند ولی اگر این جمله اضافه نشود مفهوم مناسبتر و صحیحتری بدست می‌آید و با بند بعد قابل تطبیق است که می‌گوید مرا خداوند برای راهنمائی هر دو گروه فرستاده است .

ثانیا" زرتشت اولین آموزگاری است که از طرف خداوند به رسالت برگزیده شده و تعالیم و سخنان این چنین را هنوز کسی نشنیده بوده است .

ثالثا" رسالت او برای همه مردمان جهان است ، هر دو گروه راستان و ناراستان . زرتشت‌پیمبریک‌قوم وگروه خاص نیست و حتی برای کسانیکه جهان را بر طبق تعالیم غلط و گمراه سازنده به تباهی می‌کشند ، وظیفه رهنمائی و آموزگاری دارد .

من یک نتیجه دیگر را نیز بر این برداشت مایلم اضافه کنم و آن اینستکه بطوریکه قبلا" در فصول مختلف توضیح داده‌شد زرتشت همیشه روی سخنش با آنهائی است که جوینده دانشند ، زیرا او دانائی را کلید معرفت و درک راستی و دین حق می‌داند ، او همیشه‌دانش را میزان تشخیص خیر و شر قرارداده وباید هم روی سخنش باطالبان دانش باشد ، همانگونه که در سرود ۳۱/۱ نیز به صراحت بیان شده است . پس میتوان نتیجه گرفت که از نظر گاتاها او اولین آموزگاری است که از جانب خداوند برای بشر دانش جو برگزیده شده است نه بطورکلی نخستین آموزگار و رسول جهان . بعبارت دیگر انسان تا مراحل خاصی دنبال درک حقیقت از طریق علم و دانائی و تحقیق و تدقیق نبوده است و بنابر توجیه گاتاها ، زرتشت در مرحله‌ای پیام خود را اعلام مینماید که انسان جوینده دانش گردیده است . (۱)

درتاریخ باستان ایران و جهان نیز از زرتشت بنام‌یک پیامبر یادشده و مورداحترام قرار گرفته است .

بشر در طول تاریخ همیشه تقدس را با معجزه همراه دانسته و پیمبران و مقدسین‌را معجزه‌گران و خالقین خارق عادات پنداشته‌است نه تنها کاهنین معابد قدیم مصر و کلده و آشور . . . برای تثبیت قدرت خویش مجبور به جعل حوادث عجیب و تلقین معجزات چشم‌گیرازجانب الاه و الهه‌های خود بودند که‌ملایان وکشیشان ومتولیان ادیان توحیدی نیز مردم را با معجزات ساختگی بخود متوجه میساخته‌اند .

دربین بنیان‌گذاران ادیان بزرگ وجود موسی وعیسی از نظر تاریخی متخص‌نیست و آنچه درباره شخصیت آنها روایت شده است بیشتر اسطوره و افسانه است تا واقعیت . در یک شخصیت اسطوره‌ای قبول خارق‌عادت و معجزه امری عادی است ، بخصوص که کتب مقدس این ادیان را که به تلقین دستگاههای روحانی کلام خدا و مقدس توجیه شده ، بر معجزه و افسانه بنا نموده‌اند و آنچه موردپسند مردم بوده در این روایات کلیسائی نیز بازگو شده است .

اما جالبست که حتی اگر خود پایه‌گذاران دین هم منکر معجزه‌گردند و تاریخ صحیح نیز از زندگی آنها در دست باشد ، بازهم پیروان آنها نمیتوانند فرستاده خدا را بشری

۱ ــ بجای جویندگان دانش برخی هوشمندان ،خواستاران علم ، با توجه به فرمان ترجمه کرده‌اند که در صورت صحت مفهوم اخیر برداشت بالا صادق نیست .

چون خود تصور و تجسم کنند و معجزه‌گری را کار ساحران و معرکه گیران و بقول معروف هنر تردستی و چشم‌بندی تلقی نمایند.

درقرآن که اعتبار تاریخی آن موردتائید عمومی است، بارها از محمد طلب معجزه میشود و او کتاب یا پیام خود را تنها معجزه خویش مینامد و اعلام می‌کند که منهم بشری چون شما هستم، در وقت معینی خواهم مرد و چون همه افراد بشر از احساسات و عواطف و امیال واحتیاجات انسانی برخوردارم. نه‌معجزه‌گرم نه‌ساحر و غیب‌گو، که فقط خداوند عالم اسرار غیب است.

اما باوجود این تاکید، مسلمانان حاضر نمی‌شونـد از اسطوره‌پردازی درباره‌پیمبر دست بردارند و نه تنها او را معجزه‌گر می‌دانند که بنام او نه تنها از امامزاده‌که از سنگ و چوب و . . . معجزه می‌طلبند. حتی در اروپای قرن بیستم و در مرکز علم و دانش جهان سالی نمی‌گذرد که از معجزات و خارق‌عادات گزارش نشود درست است که متولیان این دستگاهها و مجلس‌داران این روضه خوانیها و نواب این مرشدین و مرادهای افسانه‌ای از چنین دکانهائی نان میخورند ولی مردم نیز طالب این خارق عادات و خریدار واله‌این معجزات میباشند.

درباره زرتشت نیز افسانه‌های زیادی جعل شده‌است وچون تاریخ و سرگذشت قابل اعتمادی از او در دست نیست عرصه برای این قصه‌پردازیها وسعت یافته است.

برای اینکه گرفتار این دکانداریها، که اغلب هم از روی علاقه واعتقاداست، نشویم بهتر است که در توجیه شخصیت زرتشت به تنها اثر قابل اعتماد یا گاتاها اکتفا کنیم.

در گاتاها زرتشت بشری است چون دیگران، گرفتاریها و سختیها و مشکلات زندگی او را همانگونه به درد می‌آورد که دیگر مردم را. و او بجای اعجاز و اعمال قدرت خارق العاده، چون یک انسان بافضیلت از خود عکس‌العمل نشان میدهد. در موقع لزوم حتی از مقابله با دشمنان پرهیز می‌کند و زمانیکه همراهان و همدلانش زیاد میشوند با اتکاء به پروردگار و مدد اندیشه‌نیک و خردپاک و قدرت‌راستی و راست‌پنداری به‌مبارزه باستمگران و زورمندان زشتکار میپردازد. او در حالیکه هرگز خود را از کمک و رحمت حق بی‌نیاز ندانسته و پیوسته از خداوند طلب مدد و راهنمائی می‌کند، هیچگاه جز قدرت اراده و ایمان وشگفتی نیک‌پنداری و راستی ودرستی، معجزه دیگری ارائه نمی‌نماید. اشا، وهومن، خشترا و آرمئیتی یا راستی، اندیشه نیک، قدرت اراده، فروتنی و تواضع و پارسائی چهارمعجزه‌گراویند که بالاترین شگفتیها را درباره او و همه راستان و نیک‌اندیشان تحقق می‌بخشند، اعجاز انسان سازی، انسانی اهورائی.

زرتشت در هات ۴۶ به درگاه اهورامزدا ناله برآورده از تنگدستی خود گله می‌کندو استطاعت کم و قدرت زیاد دشمنانش را به خداوند عرضه می‌دارد. شکایت می‌کند که او را از خانه و کاشانه‌اش رانده‌اند، به سبب خواسته کم و قلت پیروانش با دشمنان قدرت

مقابله ندارد .او چون دوستی عاشق و شیفته ازپروردگار طلب کمک می‌کند .از مزدامی‌طلبد جوانمردانی را بیاری فرستد که پیروان دروغ از هر سو بر او تاخته‌اند . کرپنها و کاویها مردم را به راه کژ میبرند و در جامعه فساد برپا می‌دارند و باکردار زشت خود زندگانی مردم را تباه میسازند . . . ولی جالبست که با این همه سختیها و دردها و گله و شکایتها بازهم زرتشت به ترس و ضعف و ذلت تن در نمی‌دهد و چون ابرمردی پاکدل و عارفی اندیشمند و روشن‌ضمیر از خداوند بجای ارتش و قدرت و ثروت طلب قدرت نیک اندیشی و آموزش راستی و نظام حق می‌کند تا به آنوسیله ماموریتی را که از جانب خداوند یافته است به‌نیکی انجام داده مردمان را به راه‌حق هدایت‌نماید و آنها راخوشبخت وسعادتمند سازد . او نشان میدهد که انسانهای اهورائی چگونه‌اند و هدفشان چیست .گله و شکایت او برای محروم‌شدن از زر و زورنیست بلکه ترس ازاینست که مبادا در انجام وظیفه‌انسانی خود ناموفق گشته و ماموریت خداوند را در سعادتمند ساختن مردم و آموزش راه‌راست به درستی انجام ندهد .

تقاضای او از اهورامزدا چنین است :

۴۶/۱ : چگونه تو را ای مزدا خوشنود توانم ساخت ؟

۴۶/۲ : من خواستار آن خوشبختی هستم که دوست به دوست بخشد . بیاموز مرا در پرتو اشا از نیروی وهومن (در پرتو قانون راستی مرا از نیروی نیک‌اندیشی و محبت برخوردار ساز) .

۴۶/۳ :ای مزدا کی بامداد آن روز نیک‌بختی فراز آید که مردم جهان بسوی‌راستی و پاکی روی آورند و رستگاری دهندگان بشر با آموزشهای‌بخردانه و فزاینده و دانش خود مردم راسعادتمند سازند .وهومن (مظهر نیک اندیشی و محبت) به چه کسی روی خواهد آورد ؟ ای هستی بخش من تنها تو را به عنوان آموزگار خود برگزیده‌ام .

این‌سرود رااغلب‌محققین تقریبا "بهمین صورت ترجمه‌نموده‌اند .پورداودمینویسد : کی بامداد رستگاری خواهد دمید و مردم دین راستین خواهند شناخت ، کی خواهد بود آن روزی که از کوشش رهانندگان ، دین و آموزش رواج خواهد گرفت ، آن رهانندگانی که منش‌نیک آنان را در کوشش‌شان در راه دین گستری یاری خواهد کرد کیانند ؟ شوشتری و پورولا هم تقریبا "ترجمه‌هائی شبیه همین مطالب دارند .کلمه دین را که پورداود بکار برده درمتن سرود وجود ندارد و اصولا "پورداود پیوسته اشا را دین راستی ترجمه‌می‌کند و این تصور را تقویت‌مینماید که مقصود دین زرتشت است . البته اگر دین زرتشت را پاکی و راستی و نیک‌اندیشی توجیه کنیم این‌برداشت صحیح است ولی باید توجه کرد که پیام زرتشت و افکار و معتقدات زرتشت گاتاها بکلی با دین زرتشتی متفاوت است . پس بهتر است برای احتراز ازاشتباه و انحراف در همه سرودها آنچه در متن اصلی است بکار برده و چون اغلب ترجمه‌های دیگر کلمه دین را حذف کنیم .

در این سرود دوموضوع جلب توجه می‌کند :

اولا" زرتشت خود را معلمی در آغاز حرکت جامعه انسانها بسوی کمال میداند نه پیامبری که تا ابد همه جهانیان باید گفتار او را بکار بندند . او از خداوند تقاضا می‌کند که به مردم سعادت وصول به نیک‌اندیشی و مهر ومحبت عطا کند تا آموزشهای بخردانه و شکوفا سازند؛ آنهائی راکه اهل دانش و خردند درک کرده و بسوی راستی و پاکی روی آورند. هدف راستی وپاکی مردمست و هردانشمند و اهل‌معرفتی که به‌فروزگان الهی وصفات کمالیه نزدیک گردد آموزگار مناسبی برای تعلیم راه درست زندگی خواهد بود در این مرحله‌نیز وهومن یا اندیشه‌نیک و مهر و محبت است که پایه تعلیمات سعادت بخش این خردمندان قرار می‌گیرد .

در این سرود چون اغلب سرودهای گاتاها سخن از سعادت مردم در سایه راستی و پاکی است و وظیفه معلمین جامعه نیز جز این نیست . از آمرزش پس از مرگ بوسیله ورد و دعا و نماز و نیاز و . . . و تعلیم شعائر و . . . کوچکترین اثری نیست .

ثانیا" زرتشت به‌صراحت تاکیدمی‌کند که تنها آموزگار او خداوند است . این تصریح خلاف نظر گروهی از محققین است که معتقدند زرتشت تعلیمات خود را در مکتب معلمین دینی و روحانیون کسب کرده است . زرتشت ، همانگونه که در ابتدای این رساله توجیه شد ، مانند همه مصلحین بزرگ مردمی با در خرد فرو رفتن و اندیشیدن و به کمک اشراق و الهام و صفای باطن به این تعلیمات هدایت شده است .

یکی از جالبترین بخشهای گاتاها ، که موجب اختلاف نظرهائی نیز گردیده ، شرح بعثت زرتشت است . هات ۲۹ را که شبیه نمایشنامه‌ای تنظیم شده و برخی به آن کمدی الهی نام داده‌اند ، بعضی از محققین سر فصل گاتاها میدانند . در این فصل طی ارائه یک صحنه جالبی رسالت زرتشت توجیه میشود . چون این هات بسیار بحث برانگیز بوده است متن کامـل آنرا با ترجمه آذرگشسب و مقابله با ترجمه شوشتری و خلاصه‌ای ازچند ترجمه محققین غربی ، که شبیه برداشت پورداود است ، در زیر بیان می‌کنم .

ترجمه کلمه به کلمه آذرگشسب :

۱ ــ روان آفرینش به شما گله کرد برای چه مرا آفریدی ؟ که مرا ساخت ؟ مرا خشم و چپاول و زور همچنین‌گستاخی وتجاوز کاملا" احاطه کرده‌است . برای من نیست‌پشتیبان دیگری جز تو . بنابر این نجات‌دهنده شایسته‌ای را بمن آشکار ساز .

۲ ــ آنگاه آفریننده جهان پرسید از اشا کیست رهبر روحانی (رتو) (۱) تو برای جهان تا بتوان به او بخشید توام باپشتیبانی غیرت ترویج جهان را ؟ که را مایلی سرور او باشد که بتواند هواخواهان دروغ و خشم را دفع کند ؟

۳ ــ به او اشا پاسخ داد . برای جهان رهبر بیدادگر نیست (بلکه) بی‌آزار است.

---

۱ ــ رتو = داور یا رهبر معنوی

از آنان در آنجانمی‌شناسم که درست‌کرداران در برابر تبهکاران (بوسیله او) صف‌آرائی کنند . در میان مردمان او باید نیرومندترین باشد تا به درخواست او بیاریش شتابیم .

۴ـ مزدا بهتر بیاد دارد کارهائی که بی‌گمان حتی درگذشته دوری انجام شده‌است بوسیله دیوها و بوسیله مردمان و همچنین (کارهائی) که انجام میشود حتی در آینده دوری . اهورا تنها داور است پس آنچه اراده اوست بر ما وارد آید .

۵ ـ آنگاه در حقیقت (ما ـ اشا و روان آفرینش) هر دو با دستهای برافراشته اهورا را ستایش می‌کنیم .من و روان جهان بارور (و)از مزدا خواستاریم در خواستمان را (چنین برآورده سازد) هرگز به پارسایان گزندی (نرسد) نه به شبان از سوی بدکاران .

۶ ـ آنگاه گفت اهورا مزدای دانا (که) بادانش به تار زندگی (نیرو می‌بخشد) . نه یکنفر سردار را می‌شناسی و نه یک داور (رتو) که از پارسائی سرشار باشد ؟ بدرستی برای این (نبود)که تو را آفریدگار بعنوان شبان و نگهبان برگزید ؟ (اول سخن با اشاست)

۷ ـ آن کلام مقدس خوشبختی افزا را اهورا پدید آورد که با اشا هم اراده است . مزدای مقدس خود (آنرا) برای بهبودی جهان و برای درستکاران آموخت .کیست از تو ای وهومن که براستی به مردمان یاری بخشد ؟

۸ ـ آن شخص که دراینجا بمن شناخته شده (و) یگانه کسی که بفرامین ما گوش‌داد زرتشت اسپیتامو است . چه تنها او مایل است مزدا و اشا را با سرودهای ستایش آشکار سازد . از این رو به او شیرینی بیان داده شود .

۹ـ اما آنگاه روان آفرینش خروشید که باید قبول کنم پشتیبانی (مرد) بی‌اراده‌ای (ناتوانی) را (و) سخنان مرد ناتوانی را (گوش دهم) در حالیکه براستی آرزوداشتم رهبر نیرومندیرا چه‌وقت خواهد بود که چنین شخصی با بازوان (نیرومند) مرا یاری‌دهد.

۱۰ ـ شما به این‌ها ای اهورا و ای اشا نیروی معنوی (و) توانائی بخش ای وهومن آنرا (بخش)که آرامش و آسایش بخشد . ای مزدا ما همه او را برترین آفرینش توشناسیم. (مقصود آنست که وهومن خرد را به بخشاید) (برداشت شوشتری اینها را بهترین آفرینش تو می‌شناسیم به متن نزدیکتر است) .

۱۱ ـ اشا وهومن و خشترا کی بسوی من خواهند شتافت (بسوی روان آفرینش) . شما ای مزدا آئین انجمن بزرگ مغان را بپذیرید ای اهوراا‌کنون‌که برای ما یاوری (رسیده) ما آماده خدمتگزاری شما هستیم .

شوشتری بجای روان آفرینش روان زمین (گاو زمین) ترجمه کرده است و بجای نجات دهنده کلمه پاسدار را بکار برده است و آفریننده جهان را سازنده گاو گیتی . در بند۳ مینویسد نیست یاوری که آزار را باز دارد (از گاو زمین) این برداشت مناسب‌تراست: در بند ۹ بجای مرد بی‌اراده یاور کمزور آمده است . خود آذرگشسب‌نیز درشرح واژمها بی‌قدرت و ناتوان را نیز بکار برده‌است .در بند ۱۰ آنرا ببخش را شوشتری

دانش عطا کن ترجمه کرده است . دیده میشود که بطورکلی اختلافی اساسی وجود ندارد پوروالا هم تقریبا" همین نظریات را ابراز میدارد اما برداشت محققین غربی با شرح بالا چندان تطبیق نمی‌نماید .

برای نمونه من ترجمه میلتون را با درنظر گرفتن ترجمه میلز و ویدن گرن و هومباخ و هینتس و پورداود و برخی دیگر از محققین بنظر خوانندگان میرسانم .

۱ ــ به شما ناله کرد روح گاو . برای که مرا ساختید ، چه کس مرا آفرید . خشم و چپاول مرا مورد تعدی قرار داده‌اند و بیداد و زور مرا آزار میدهند . من جز شما شبانی ندارم . پس مرا به شبانی نیکوکار رهنمائی کنید . (شما مقصود اهورامزدا و امشاسپندان است)

۲ ــ پس آفریننده گاو از اشا پرسید ، آیا برای گاو داوری داری که سعی درمراقبت او نموده و به او علوفه شایسته دهد ؟ چه کس را مایلید سرور او سازید که خشم و پیروان دروغ را از او براند ؟

۳ ــ به او اشا پاسخ داد : برای گاو مددکاریکه آزار را از او بتواند دور سازد نیست. آنها در آنجا آگاهی ندارندچه سان بلندپایه‌گان با زیردستان رفتار کنند .

(خالق‌گاو) :نیرومندترین درمیان کسان آنست که مرا خواند و من به یاری او رسم.

۴ ــ اشا : مزدا به بهترین وجه به خاطر دارد آنچه را که قبلا" از جانب دیوان و فناپذیران (مردم) عمل شده و آنچه پس‌ازآن انجام خواهد شد . او ، اهورا ،تصمیم گیرنده است . آنچنان که او خواهد آنگونه نیز باید .

۵ ــ خالق‌گاو : به جانب اهورا با دستهای برافراشته نزدیک میشویم روان من و گاو ماده باردار وبرآنیم تا آفرین خوانیم مزدا را و با استدعا برآن داریم تا برای راست زندگی‌کننده و شبان نباشد تباهی بدست دروغ‌پرستان .

۶ــ سپس سخن گفت اهورامزدا باخود :چه کس به قوانین و عقل و خرد آگاه است؟ نه سروری و نه داوری یافت‌شده هم‌آهنگ بانظام راستی . چون خالق شما را برای شبانی و برزیگری ساخت .

۷ــ این کلام سحرآمیز درباره پرواری (چربی)را اهورامزدا با اشا هم‌اراده،آفریده است برای رمه (گاو) و شیر را برای آنان که نیازمند خوراکند ، به فرمان او آن مقدس.

گاو نر و گاو ماده : ای وهومن ، چه کس را دربین مردمان برای محافظت از ما دو همزاد داری ؟

۸ ــ وهومن : آنکس را که من اینجا شناخته‌ام ، تنها کسی که فرمان ما را شنیده زرتشت اسپیتاها است . او اندیشه ما و اندیشه اشا را بگستراند ای مزدا . پس بگذار که به او شیرینی گفتار ارزانی داریم .

۹ ــ سپس روان گاو بنالید : که من باید به کلام سنت مردی ناتوان برای محافظت

خود راضی باشم ،درحالیکه من خواهان آنکسی هستم که باقدرت فرمان راند !کی چه زمانی خواهد بود که به او (گاو) نیرومندانه یاری دهد .

۱۰– زرتشت: شما ای اهورا ، ای اشا ، ای وهومنه به آنان قدرت و حکومت بخشید تا آنکه او (نگهبان) بتواند برای آنان مسکن نیکو و آرامش بوجود آورد . من نیز ای مزدا دریافتم که توئی نخستین پدید آرنده این .

۱۱ – کجاست راستی و منش نیک و حکومت (اشا ، وهومن ، خشترا) پس شما ای مردم مرابپذیرید برای رهنمائی ، مزدا برای جامعه بزرگ اخوت .

گاو نر و گاو ماده : ای اهورا ، اکنون ما راست یاور . ما آماده‌ایم به کسانی چون شما خدمت کنیم .

اختلاف اساسی که در تعبیر این فصل از گاتاها در بین محققین بوجود آمده به برداشت و تعبیر کلمه گئوش و گئو (۱) مربوط می‌گردد این مشکل بیشتر ازآنجا ناشی میشود که مفسرین به زبان زرتشت پهلوی مایلند گاتاها را ترجمه کنند نه به بیان زرتشت گاتاها. هرچند ما نمیتوانیم فضای دوران زرتشت را بازسازی کرده و به مفاهیم واقعی اصطلاحات آن عصر ، به آنگونه که زرتشت می‌اندیشیده دست یابیم ،ولی بامقایسه و تجزیه و تحلیل منطقی خواهیم توانست تا اندازه‌ای به آن برداشتها نزدیک شویم . اما اگر بخواهیم اوستای متاخر را پایه توجیه و تفسیر خود قرار دهیم هرگز واقعیت سرودهای زرتشت را حتی لمس هم نخواهیم کرد . باز هم تکرار می‌کنم که در توجیه اوستای متاخر میتوان از گاتاها بهره‌گیری کرد و در صورت امکان آنها را بامطالب گاتاها زیرسازی نمود و اگر با چهارچوب و قالب کلی پیام زرتشت منطبق بود آنرا زرتشتی خواند ولی معکوس این عمل و پایه قرار دادن اوستا برای توجیه گاتاها کوششی کاملا "نادرست و منحرف سازنده است.

درگاتاها کلمات گئوش،گووئی (۲) ،گاوا . . . زیاد بکار رفته است . اغلب محققین غربی و مرحوم پورداود همه این کلمات را از گاو مشتق دانسته و آنرا نماینده چارپایان سودمند و رمه هم تعبیر کرده‌اند . وابسته به این اصطلاحات ، کلمات دیگری نیز مصرف شده است مانند واسترا و واستریا (۳) ،آزوئی‌تی و آزوتوئیش (۴) ، اوروش ای بیو (۵) ، . . . که باتوجه به مفهوم قبلی آنها را مرتع ،چوپان و کشاورز ، چربی و کره ، پرواری ، نیازمند خورش و تغذیه . . . ترجمه نموده‌اند .

برخی از محققین نظیر آذرگشسب ، پوروالا ، شوشتری ، میلز ، دینشاه ایرانی . . . . آفرینش و جهان و گاو زمین را برای اصطلاحات اول انتخاب کرده و کلمات وابسته به آن هم یاوری ، رهنما ، چوپان مردم ، خوشی و خوشبختی ، خوشی‌افزای و مردمان

۱– gau, geush
۲– gava, gavoi
۳– Vastrya, Vastra
۴– azutoish, azuiti
۵– Urushaeibyo

درستکردار . . . معنی یافته است .

خاورشناسان دسته اول مبنای برداشت خود را ادبیات اوستائی و پهلوی مانند وندیداد و بن‌دهش قرار داده‌اند . در این ادبیات گوشورون روح گاو توجیه شده است . برای آشنائی بیشتر به چگونگی برداشت این محققین بطور خلاصه آنرا تحلیل مینمائیم .

لومل که نظریاتش مورداحترام اغلب خاورشناسان است درباره این مسئله‌چنین نظر میدهد :

(اوگئوش اورون را روح گاو ترجمه می‌کند (۱)) :

روح انسان دارای یک حالت واسطه است که هنگام حیات در بدن انسان بسر برده و پس از مرگ به مبداء اصلی خود ، که وجودی ماوراء جهان خاکی است ، می‌پیوندد .ما می‌بینیم که در مرحله اول آفرینش همه موجودات بصورت روح خلق شده‌اند (مقصود عالم فروشی است که از اوستای‌متاخر اقتباس شده و در گاتاها از آن هیچ اثری نیست)باوجود این مشاهده می‌کنیم که هیچ موجودی جز بشر دارای دئنا یا وجدان نیست . واضح است که حیوانات ، آتش ، فلزات زمین ، آب و گیاهان دارای شخصیت نیستند و اگر گاهی به جاودانان هوشمند (امشا اسپندان) یک هیل کور (۲) (تشخص روحانی و سلامت بخش) نسبت داده‌میشود فقط یک تکرار مکررات‌است زیرااین وجودها خود یک‌کیفیتهای روحانی هستند برای موجودات زمین ،غیر از انسان ،میتوانیم برای هر نوع یک روح عمومی اولیه در نظر بگیریم (اشاره به "مثل" اوستای متاخر است که همان فروشی است) و از آنچه تاکنون بیان شد چنین مفهوم میشود که صور روحانی اولیه برای آتش،حیوانات ، فلزات، زمین . . . در خلقت اولیه بصورت راستی ، اندیشه نیک ، قدرت ، اطاعت . . . خلق شده‌اند (اوستای متاخر)

لومل بالاخره نتیجه میگیرد ، اما گاو زمین دارای امتیاز خاصی است . همانگونه‌که بشر به صورت نماینده‌ای در جهان روحانی از دوروح اولیه برخوردار میشود بطوریکه روح دانا (اسپنته مینیو) معرف پیروان راستی و روح شر و (انگرمینیو) مشخص پیروان دروغ می‌گردد و باوجود این هرفرد انسان دارای دنیای خود میباشد ،همینگونه‌نیز گاو بخودی خود دارای یک وجود مافوق زمینی است ، علاوه بر آنکه در زمره همه حیوانات سودمند به اندیشه‌نیک تعلق دارد .اما برخلاف انسان هر گاو مستقلا" دارای یک روح نیست بلکه نوع گاو دارای نماینده‌ای در عالم بالااست که نامش دئنا نیست بلکه اورون یاروح نامیده میشود . چون تعداد زیادی موجودات جسمانی تحت یک مفهوم مجرد ارائه میشوند برای آنکه این برداشت وضوح و تجسم بیشتری یابد گاونر و ماده گاو ،یک جفت ارواح اولیه در

---

۱ - Seele des Rindes

۲ - Heilkuere در مقابل Wallkuere موجودات‌روحانی‌در افسانه‌های ژرمن که مردگان و شهدا را به سوی خدای Odin هدایت می‌کردند .

عالم بالا عرضه مینمایند ؟!

لومل بهمنظورتائید گفتههای خود به بوندهش اشارهمی‌کند که چگونه دراین رساله آمدهاست که در ازل و مبداء خلقت درعرشاعلا مشاورهای بین اورمزد و موجوداتروحانی دیگر (ایزدان و فروشی‌ها)صورت گرفت تا درباره خلقتانسان و قالب بخشیدن فروشی او تصمیم بگیرند و معتقد است که در یسنا ۲۹ این جلسه موردنظر بوده است که در ضمن درآن جلسه در عالم ارواح گفتگوئی هم برای ساختن قالب مادی گاو بعمل آمده است . اما در این جلسه روح گاو مانند موجودات روحانی دیگر مستقل و آزاد نبوده بلکه در فکر و اراده الهی مستحیل درحال تمنا و تقاضا و شکایت بصورت تابع و مطیع خداوند حضور داشته است (۱).

دربند ۱ اینهات روحگاو ابتدا اینسئوال را مطرح میسازد که مرا برای کهمیخواهید شکل بدهید (بسازید) . همین کلمه " برای که " میرساند که او وابستگی داشته و فاقد استقلال است . اما روح گاو که رنج آتیه خود را پیش بینی می‌کند (چون هنوز در عالم روحانی است و بهصورت مادی در نیامدهاست) به شکایت ناله برمی‌آورد که مرا دیوخشم و زور وخونخواری و گستاخی و سنگدلی بستوهآورده و جزشمافرشتگان و پروردگار محافظی نیست .اما خلقت گاو مسئلهایست در عالم بالا تصمیم گرفته شده و این بقالب درآوردن روان گاو توسط روحی (۲)انجام میگیرد کهگئوشتشن (۳)یاشکلدهندهگاو ، نام دارد . آیا اینصورتساز گاو همان اندیشه نیک است ؟ . از متن این فصل چیزی دستگیرنمی‌شود ولی من بعلت رابطه نزدیکی که بین حیوانات و وهومن وجود دارد این نظر را می‌پذیرم این قالب دهنده گاو در بند ۲ برای گاو تقاضای یک حامی می‌کند که قراری داده شود تا نه برای کشاورز نه برای گاو در حیات زمینی ناراحتی بوجود آید . (بند۵) این دو روح گاو (ماده و نر) حال فقط به زندگی گاو در زمین فکر می‌کنند و مایلند خداوند را بر آن دارند که در وضع خدمتگذاری آنان تعدیلی بوجود آورد . اما خداوند پاسخ می‌دهد کشاورزیکه گاو به او سپرده میشود قدرت محافظت موثر گاو را ندارد (بند۶) و درضمن

۱ــ دیدیم که در اوستای‌متاخر اهورامزدا قبل ازآفرینش‌جهان‌مادی‌عالم‌فروشی‌ها را خلق می‌کند که فروهرهای همه موجودات در آن بصورت روحانی وجود دارند و پس از سه‌هزارسال این جهان فروشی‌ها را قالب‌داده و به‌عالم مادی می‌فرستد آخرین فروهری که بزمین خواهدآمد فروهر سوشیانت یا نجات‌دهنده‌موعود است که پس از آن‌آخرالزمان خواهد شد . در آبان‌یشت حتی اهورامزدا و امشه اسپنتاها ، آب ، آسمان ، گیاهان و حیوانات و مخلوقات نیک دارای فروشی میشوند . و در یشت ۱۳/۵۵ آمده که فقط اشه‌ون دارای فروشی است و مخلوقات اهریمنی‌دارای فروشی نیستند . فروشی درضمن یکی از قوای پنجگانه درون انسان است که با روان همراه و نگهبان انسان‌میباشد .این‌قوا اهو = اخو = جان و قوه‌حیات دئنا = دین و وجدان و ضمیر .بئوذ Baodha = بوذ پهلوی یا بوی فارسی = قوه دراکه . اورون = روان و مسئول انتخاب و تمیزخوبی از بدی فروشی = فروهر = قوه حافظ انسان

Genie – ۲

Geush Tasho – ۳

تائیدمیشود کمقصود ازخلقتگاو تامین غذا ونوشیدنی برای انسان از شیراوست (بند ۷) روح گاو از انجام این وظیفه ناراضی است و اشاره می‌کند به وابستگی خویش به وهومن . سپس هردو روح‌گاو می‌گویند چه کس باید ما را با اندیشه نیک برای انسانها تربیت کند؟ زیرا فقط هنگامی که بشر بااندیشه نیک احشام را پرورش دهد تحمل این خدمت پرزحمت برای آنها میسر است . در جواب اهورامزدا به زرتشت که درآینده پدیدار خواهد شد اشاره می‌کند که باظهور او دین مزدیسنا و در نتیجه پرورش گاو با اندیشه نیک تحقق می‌یابد .

اگر به تشریح لومل و ترجمه قبلی از هات ۲۹ توجه کنیم به چند تناقض و اشتباه برخورد مینمائیم .

۱ــ لومل بدون آنکه برداشت خود را بابیانات‌زرتشت ونمونه‌هائی از گاتاها توجیه کند همه مطالب را حدس می‌زند ، در حالیکه کوچکترین اشاره‌ای به این نتیجه‌گیری‌ها در گاتاها نشده است . جلسه مشاوره در عالم بالا برای قالب دادن به فرموشی‌ها و خلقت اولیه همه موجودات در عالم فرموشِیِ‌متعلق به گاتاها نیست و همانگونه که خود لومل نیز معترف است از بون‌دهش اقتباس شده است . لومل فقط حدس میزند که باید این فضای اسطوره‌ای مبنای تفکر زرتشت قرار گرفته باشد . اگر این گمان به توجیه هات ۲۹ کمک می‌کرد و آنرا روشن و قابل تفسیر میساخت عیبی نداشت ولی متاسفانه این فرضیه فقط نامفهوم‌ساختن و پیچیدگی این فصل را موجب میشود .

۲ــ دراین فصل سخن از زمان حال و گذشته است و به تصدیق همه محققین و خود لومل و هینتس و . . . گئوش‌اورون ناله می‌کند که مرابرای که " ساختید "؟ چه‌کسی مرا "آفرید"؟ . خشم و . . . مرا مورد تعدی " قرار داده‌اند " بیداد مردم مرا آزار"می‌دهد" سخنی از خواهد آفرید ؟ ، قرار خواهد داد ، آنرا خواهد داد . . . نیست . خود لومل هم به این اشکال توجه می‌کند و مینویسد چون روان گاو زندگی آتیه خود را پیش‌بینی می‌کند چنین سخن میگوید !! این توجیه بهیچوجه قابل قبول نیست . گذشته براینکه گاو نمیتواند درباره آتیه خود پیش‌بینی کند جملات نیز این مفهوم را نمی‌رساند . اگر گاوموقعیت‌آتیه خود را می‌دانست نمی‌پرسید چه‌کسی مرا آفرید؟ ، مـرا برای که ساختید؟ علاوه براین سعی نخواهدکرد خداوند وظیفه او را تغییر دهد زیرا او از آتیه معلوم سخن میدارد ، یعنی آنچه در آتیه یقینا " اتفاق خواهد افتاد . این سئوالات مربوط به زمان حال است و هر که سئوال می‌کند از یک پدیده که برای او نامشخص است در حال سئوال کردن است .

۳ــ اگر خداوندخالق کـل‌جهان است پس خالق گاو چه کاره است؟ درجهان فقط گاو دارای خالق مخصوص و مشخص است؟ و بقیه موجودات را خداوند خلق می‌کند؟ این برداشت علاوه‌برآنکه مخالف دکترین زرتشت است ، که همه این محققین او را یکتاپرست

میدانند و در کنار اهورامزدا خالق دیگری برای او نمی‌شناسند ، در هیچیک از مضامین گاتاها حتی در یک بند از سرودها تائید نمی‌شود .

۴ــ اول روح‌گاو به شورای روحانی حاضرمیشود و یکباره در وسط کار روح‌ها یک‌جفت نر و ماده میشوند و مجددا " تنها گاو سخن میگوید .

جالبست که خالق‌گاو و روحین‌گاو از خداوند تقاضامی‌کنند برای راست‌زندگی‌کننده تباهی بدست دروغ‌پرستان نباشد !! بحث درامور گاوهاست و گاو هنوز کار خودش بجائی نرسیده به فکر مشکلات آدمها می‌افتد ؟

۵ ــ در بند۳ در آنجا آگاهی ندارند چه سان بلند پایگان با زیردستان رفتارکنند (و یا بزبان پورداود در آنجا نتوانند دریافتن که بازیردستان درست رفتار کنند) بکلی نامربوط است و بامطلب هیچ ارتباطی ندارد . هنوز تکلیف گاو روشن نشده که درباره آدمها بحث شود .

۶ ــ خالق همه موجودات در بند ۶ از خود میپرسد چه کسی به قوانین عقل وخرد آگاه است ؟ از همین بند به روشنی و صراحت مشخص میشود که سخن از مردمان است نه گاوان زیرا برای هدایت مردمان یک " رتو " یا ردو خردمند و روشن ضمیر باید برگزیده شود نه برای گاوان !! این واقعیت در بند بعد یعنی ۷ تائید شده است . منترا یا کلام مقدس و یا آموزش سعادت بخش باید برای مردمان بیان شود و احشام احتیاج به منترا ندارند بخصوص که در پایان همین بند آمده که این منترا برای درستکاران است و برای آنکه به مردمان یاری بخشد . کلمه مرتا ای بیو (۱)را همان زبانشناسان" به مردمان " ترجمه کرده‌اند امرتا = فناپذیر یا مردنی ـــ مردم ـــ مرد) و در این بند یاری به مردم موردنظر بوده است : اگر به ابتدای همین بند بنگریم جمله " کلام مقدس در باره چربی و پرواری را اهورامزدا برای رمه و گاو آفریده است " بکلی بی‌معنی است .و اگر کلام مقدس را برای بهبود جهانیان درنظر بگیریم انتهای این بند نیز مفهوم صحیح می‌یابد. این واقعیت را بند ۸ تائید می‌کند که می‌گوید برای اینکار به زرتشت کلام شیرینی عطا می‌کنیم . بیان شیرین برای هدایت مردم است نه گاوان که احشام امروز از سخن گفتن و پند شنیدن محرومند و درزمان زرتشت نیز چنین بوده‌است .در بند بعد روح گاو اعتراض می‌کند که سخنان مرد ناتوانی را چگونه گوش دهد . آیا لازمست گاو به سخنان شیوای زرتشت گوش فرا داده و هدایت شود یا مردمان جهان ؟ بالاخره در آخر این فصل سخن از ماگائی یا انجمن بزرگ برادری است و به روشنی بیان میشود که " شما ای مردم مرا بپذیرید برای راهنمائی و مزدا برای جامعه‌بزرگ اخوت " .این‌ترجمه را همه پذیرفته‌اند . اگر از آغاز تا انتها سخن از قالب دادن فرموشی گاو است و کسی که گاو را محافظت کند پس از برگزیدن زرتشت به او بیان شیرین دادمیشود که مردم را هدایت کند و او هم به

۱ ــ mareta eibyo

مردم روی کرده و از آنها پذیرش می‌طلبد تا انجمن برادری را بوجود اورند . گاو بکلی فراموش میشود و دیگر سخنی از شیر و چربی و آئین رمه‌داری . . . نیست ؟

زرتشت در انتهای این فصل فضایل انسانی و فروزگان الهی اندیشه نیک ،راستی‌و نظام حق و قدرت اراده را به کمک می‌طلبد تا مردم را به راه راست هدایت کند . مسلم است درجامعه راستان از حیوانات نیز به نیکی نگهداری و بهره‌برداری‌میشود ولی‌رسالت زرتشت برای تعلیم آئین رمه داری نیست . . .

اگر به آغاز همین فصل دقت کنیم به راحتی درمی‌یابیم که سخن از خشم و روحین گاو نیست زیرا غارت و چپاول و اعمال زور و خشونت درباره گاو صدق نمی‌کند . اموال گاو را کسی غارت و چپاول نمی‌کند و به او هم کسی زورگوئی نمی‌نماید .روح گاو باید ناله میکرد که چرا مرا برای‌قربانی‌انتخاب خواهند کرد . نه آنکه شکایت از زورگوئی و چپاول نماید . . .

کلمه گئوش اورون اولین بار در سرود ۲۸ بند اول بکار برده شده است و آخرین‌بار نیز درسرود ۲۹ .در سرود ۲۸میتوانیم یقین کنیم که از گئوش اورون مقصود روح گاو نیست به این سرود یک‌بار اشاره شد ولی بعلت اهمیت این اصطلاح لازمست مشروح‌تر درباره‌آن صحبت کنیم :

پروفسور ولفگانگ‌لنتس درسالهای اخیر هات۲۸را به تفصیل‌توجیه نموده و رساله‌ای مختص این سرود تنظیم نموده است .لنتس در ترجمه کلمه به کلمه بند ۱ این فصل مانند اغلب خاورشناسان چنین برداشت کرده است (ترجمه کلمه به کلمه) :

با ستایش نیروی فکر سلامت‌بخش خواستارم با دستهای افراشته از شما همگی ای سرور دانا پشتیبانی بوسیله راستی و سپس من با عمل نیک می‌خواهم معترف شوم (ایمان آورم) به قدرت روحی پندار نیک و روان گاو

جای شکی نیست که روان گاو بهیچوجه با مضمون این بند تناسب نداشته و بکلی برداشت غلطی است . بین همه قدرتهای جهان زرتشت کوشش می‌کند بوسیله عمل نیک خود ایمان خویش را به روان گاو به اثبات رساند !!؟. ولی لنتس خود به این اشتباه پی‌برده و برای احتراز از این ناهماهنگی در ترجمه‌آزاد خودبدون کوچکترین تذکری آنرا از قلم انداخته و در تفسیر خود این بند را چنین تصحیح می‌کند :

تو ای سرور دانا و با تو تمام ارواح مقدس . از من انتظار دارید که به عمیقترین قدرت معرفت و نیروی سلامت بخش تفکر و پندار نیک معترف گردم (سخن دیگر از روان گاو نیست) . مرا بنگرید که در حال احترام و نماز مقابل شما ایستاده‌ام . اما برای اینکه آمادگیم به عمل نیک مبدل شود به کمکی از سوی راستی و درستی محتاجم .

مسلم است که زرتشت از درگاه خداوند بادستهای برافراشته تقاضا نمی‌کند که " با کارهای راست ودرست از خرداندیشه‌پاک برخوردار گردم تا روان گاو را خرسندسازم !! "

آنهم گاوی که هنوز در عالم فرهوسی است .

حال اگر به بندهای بعد این سرود توجه کنیم به صراحت و روشنی پاسخ خود را خواهیم‌یافت. زرتشت در این‌بندها از نزدیک شدن به خداوند یابقول برخی از محققین غربی ، خدمتگزاری به او ، توسط وهومنه ، اشا و رهبری انسانهای راست کردار و یاران خودبه‌خوشبختی سخن‌می‌گوید. به اشا و وهومن سرودمی‌گوید که خشترا و آرمئیتی بسوی مردمان آیند وآنهارا‌سعادتمند سازند. او دردرگاه حق خود را موظف میسازد تا آنجائیکه تاب و توان دارد به مردم بیآموزد تا در راه اشا کوشش کنند. با زبان و کلام الهام‌بخش گمراهان را راهنمائی کند . . . و بقول خود لنتس سراسر هات ۲۸ طلب کمک از اهورامزدا بوسیله راستی و اندیشمنیک است وکوچکترین اشاره‌ای به‌گاو و گاوداری و مرتع وچمن . . . نیست. این سرود بیان برنامه زرتشت است. هدف او رهنمائی بشر بابیان شیوا و سخنان الهام بخش متکی به مدد الهی است حال آیاممکن است در آغاز این سرود هدف خودرا جلب رضایت روان گاو توصیف کند ؟

اتفاقا "این دوسرود ۲۸ و ۲۹ که بعثت زرتشت و برنامه و هدف او را مشخص‌می‌کند کمترجای سخن از رمه‌داری و گلمچرانی دارد. اگر درجای دیگر و بمناسبت دیگری زرتشت از شکایت گاو و شیر و چربی و مرتع و چراگاه سخن می‌گفت و بشر را به حفظ و تربیت و رشد حیوانات سودمندنصیحت‌می‌نمود و آنها را ازقربانی و بکاربردن آداب‌و رسوم‌خرافی و مضر بازمیداشت (چنانکه مستقیم و غیرمستقیم چنین نیز کرده است) جای هیچگونه ایرادی نبود و برعکس آنهائیکه فکر می‌کنند اگر زرتشت از ناله گاو سخن گوید ، کلام او حقیر میشود ، بسیار هم زیبا و بجا میشود. ولی در این دو بند چنین نیست زیرا مسئله سعادت مردم‌جهان و سلامت‌فکر و هدایت آنان به راستی و درستی مطرح است و انتخاب پیمبری که مردم را به این آئین آشنا سازد .

اتفاقا "درباره گئوش تشا هم که دربند ۲۹ بکار رفته است و آنرا آفریننده‌گاو ترجمه کرده‌اند . همین اشکال وارد است .

این کلمه در سه سرود از گاتاها ۲۹/۲ ، ۳۱/۹ و ۴۶/۹ بکار رفته است . به تائید همه محققین در گاتاها خالق فقط‌اهورامزداست و در کنار او هیچ آفریننده دیگری وجود ندارد (به فصل مربوطه مراجعه شود) . ایزدگوش که سبب انحراف فکر و برداشت برخی از محققین گردیده است متعلق به گوش‌یشت و ادبیات‌پهلوی است و در گاتاها هیچگونه تائیدی برای آن دیده نمی‌شود . اگر در این بندها گئوش تشا را آفریننده گاو ترجمه‌کنم علاوه بر اینکه با این چهارچوب فکری گاتاها تباین دارد مفهوم سرودها نیز نامناسب خواهد گردید . در ۲۹/۲ بحث شد .

در۳۱/۹ اگر برداشت این گروه از محققین را بپذیریم ترجمه این بند چنین است که به سازنده گاو (یا جانداران) اختیار داده میشود به کشاورز گراید یا نا کشاورز که

این برداشت نامناسبی است (قبلا" در این باره اشاره شد) .

دراین سرود زرتشت بدنبال فصل ۳۰ که منشاء نیکی و بدی و خیر و شر را معرفی می‌کند به معرفی اصول معتقدات خود میپردازد و ارشاد مردم را توجیه مینماید . او از پیام خود سخن می‌گوید که تاکنون هیچکس آنرا بیان نداشته است و اعلام می‌کند که از سوی اهورامزدا برای راهنمائی همه مردمان و هر دو گروه پیرو خیر و شر به سوی راستی و راست دینی برگزیده‌شده‌است و از پروردگار میخواهد که او را به تمام‌حقایق آگاه ساخته و خردی به او عطا نماید که حقیقت و راستی را بر او آشکار سازد تا بهآنوسیله همه مردم جهان را یاری نماید تا بر دروغ پیروز شوند . . . تا بند ۹ همه سخن از هدایت مردم به سوی راستی و اندیشه‌نیک ودانائی است و دربند ۹ سخن از گئوش تشا ، و استریات . . . بمیان می‌آید که اگر به گاو مربوط شود ترجمه این بند چنین خواهد شد "

۹ ــ از آن تو بود آرمئیتی ، از آن تو بود سازنده گاو ، خرد مینوی . آنگاه که تو ای مزدا اهورا به او راه آزاد دادی از اینکه به کشاورز گراید یا به کسی که کشاورز نیست.
(پورداود)

اگر تفسیر کنیم که خداوند به آفریننده گاو اختیار داده‌است تا به کشاورز گراید یا ناکشاورز که بکلی بی‌معنی است و اگر به پذیریم به گاو آزادی داده میشود که روستائی رابرگزیند و یا آنکه کشاورز نیست ، این برداشت نیز مخالف مفهوم گاتاهاست که فقط انسان دارای آزادی برگزیدن راه خویش است .گاو که دارای اراده نیست تا در برگزیدن رهبر مختار باشد . پورداود که این ترجمه را برگزیده است در زیرنویس این‌بند هیچ اشاره‌ای به چگونگی این انتخاب ننموده و فقط توضیح می‌هد که " سازنده جاندار یا گئوش تشن که فرشته آسا پاسبان چارپایان سودمند است از خود خرد مینوی است" یعنی همان نظر میلز که خرد مقدس اهورامزدا یا سپنتامینیو را با سازنده گاو مترادف و برابر میداند . در این حال بطورکلی مشخص نمی‌شود به چه کسی اختیار و راه آزاد داده شده است . گئوش تشا که خود خرد مینوی است ، چگونه به کشاورز یا نا کشاورز می‌گراید .در بند بعد این اشکال بیشتر میشود .

۱۰ ــ پس او ازاین دوکشاورز گله‌پرور را داور درستکردار خویش برگزید .آن پاسبان منش‌نیک را .ناکشاورز ، ای مزدا ، هرچند که کوشد از پیام نیک بهره نیابد .

علاوه‌براینکه‌بازمعلوم نیست‌چه‌کسی‌کشاورزگله‌پرور راداور درستکردارخویش برگزید (آیاگاوان‌هم عمل‌نیک‌وبدانجام میدهند ؟)هیچ‌معلوم نیست‌به‌چه‌دلیل‌ناکشاورزهرقدرهم‌که بکوشدازپیام نیک‌بهره‌نیابد ؟گناه‌ناکشاورزچیست‌واین‌چه‌عدالتی‌است؟آنکس‌که‌کشاورزنیست چراباید‌ازپیام‌نیک بی‌بهره باشد‌وهرقدرسعی‌کند‌به‌آن‌دست‌نیابد ؟ (۱)

---

۱ ــ بخشی ازاین‌سرود قبلا" مورد‌بحث‌قرارگرفته‌است‌چون‌ذکرآن‌برای‌توجیه‌این‌هات ضروری‌بنظرمیرسد مجددا" تکرارشد .

سرودهای ۲۸ ـ ۳۲ که اهنورگاتا را تشکیل می‌دهند کاملا" بهم مربوطند . درباره سرودهای ۳۰/۲۹،۲۸ قبلا" سخن گفته شد . در سرود ۳۰ زرتشت اصل مهم آزادی بشر را در انتخاب راه خود بیان کرد و بند ۳۱ نیز بدنبال همان فصل مجددا" این واقعیت بزرگ و جالب را تائید مینماید . ترجمه بندهای ۹، ۱۰ سرود ۳۱ را آذرگشسب چنین انتخاب کرده است :

۹ـ از آن توست آرمئیتی ،از توست خردمینوی جهان‌آفرین (گئوش تشا ـ خرتوش مینیوش) .ای خداوندجان وخرد تو به‌بندگان خویش نیروی اختیار رامنیک و بدبخشیدی تا اینکه راهی برگزینند که رهنما بدان گردیده یا آنکه رهبر غیر واقعی (نا رهبر) نشان داده است .

۱۰ ـ کلمه به کلمه : آنگاه او از بین آن دو (رهبر) برگزید نگهبان و چوپان برای خودش سروری درست‌کردار و پیشرفت‌دهنده منش‌پاک . هیچگاه ای مزدا رهبر دروغی با وجود (تظاهر) بپاکی از خاطره نیک بهره نبرد .

دراین دوبند مجددا "آزادی انسان دربرگزیدن راه خودتصریح میشودواگر بندهای بعد این سرود و سرود ۳۲ را بررسی کنیم می‌بینیم سخن از گمراهان و رهبران‌آنان است که مردم را گمراه میسازند و فریب میدهند که قبلا "بحث شده است و احتیاج به توضیح بیشتر نیست .

بامقایسه برداشت پورداود و آنها که گئوش تشا را آفریننده گاو ترجمه کرده اند و ترجمه آذرگشسب که شبیه شوشتری و دیگرکسانیست که این کلمه را آفریننده‌جهان تفسیر نموده‌اند و توجه به سرودهای قبل و بعد میتوانیم به‌آسانی تشخیص دهیم که ترجمه آذرگشسب به واقعیت نزدیکتر است ،هرچند ممکن است نظر زرتشت را کاملا" بازگونکند.

گاتاها رابایدیک‌مجموعه بهم‌پیوسته ومربوط بهم درنظر گرفت تابتوان تا اندازه‌ای به مفهوم سرودهای آن پی برد این سرودها وقایع روزمره نیست و مانند بسیاری از کتب مذهبی ، مثلا" تورات ،در طی سالهای متمادی برای توجیه حرارت مستقل تنظیم نشده است ، بیان اسطوره‌ها و روایات و افسانه‌ها و قصه‌های تاریخی هم نیست . ممکن است زرتشت درباره حوادث زندگی خود هم چیزی بیان کرده باشد که در دست نیست ولی در هر حال گاتاها بصورت یک پیام متصل و جامع است . اگر بخواهیم یک بند از گاتاها را بدون در نظر گرفتن مجموعه آن توجیه کنم مسلما" به اشکال و اشتباه دوچار خواهیم شد .کلمات در آن زمان دارای معانی بسیار مختلفی بوده است و بعلت آنکه زبان دوران کودکی خود را طی می‌کرده مسلما" بسط و کمال کنونی را فاقد بوده است .

زرتشت ، برای مردم تهران سال ۱۳۶۰ خورشیدی سخن نمی‌گفته بلکه بزبان آریائیان ۲۵۰۰سال قبل دریک عشیره دور افتاده در جنوب روسیه و برای آن مردم افکار خود را بیان داشته است ، آنهم به شعر و اشارات فلسفی و عرفانی .

اما در ۴۶/۹ یا آخرین سرودی که کلمه گئوش تشا بکار رفته است :

پور داود : کیست آن رادمردی که نخست بیاموزانید مرا از اینکه ما ، تو کار سازتر را بزرگ بداریم .و داور پاک درستکردار؟آنچه اردیبهشت تو و آنچه آفریننده جانداران (گئوش تشا) به اردیبهشت گفت . این را خواستار شنیده‌اند آنان از بهمن تو .

ترجمه‌کلمه‌به‌کلمه‌شوشتری :کیست بزرگ و رادترین ، که بیاموزد ترا چگونه بشناسم. که توئی داورپاک بر اعمال ما ، خداوند راستی ، از تو هست اشا و از آنچه سازنده گیتی به اشا آشکارساخت .برای آنچه از تو هست خواهم کوشید بوسیله وهومن بدانم و ترجمه آزاد آذرگشسب : کیست آن رادمرد بزرگ و نخستین آموزگاری که بما آموخت تنها تو را ای‌پروردگارشایسته‌ترین ذات موردستایش بشناسیم و تو راداورپاک کردارها وسرور راستی بدانیم ؟. پروردگارا ما کوشش خواهیم کرد که در پرتو اندیشه پاک از قانون ازلی اشا و اسرارهستی پرده‌برداریم و آنچه آفریننده‌جهان از آئین راستی آشکار ساخته‌است آگاهی یابیم .

بدون احتیاج به هیچ تعبیر و تفسیری میتوان دریافت که سازنده گاو یا جانداران با متن سازش دارد یا آفریننده گیتی .

جالبست که در هات ۲۹ بارتولومه گئوش اورون را روح گاو ترجمه نموده ولی گئوش تشا راآفریننده‌جهان بعبارت دیگر گئوش را جهان برداشت‌کرده‌است نه گاو زیرا پی‌برده که درغیر این صورت به مفهوم‌درستی دست نخواهد یافت .یکی از علل توجه به اوستای متاخر و متاثر شدن از آن ، تصور ناصحیحی است که درباره تاریخ ظهور زرتشت رواج داشته و گاهی حتی محققین را هم که به قدمت او معتقد بوده‌اند ناخودآگاه تحت‌تاثیر قرار داده است .

اگر ظهور زرتشت را ، همانگونه که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تصور میشد ، به دورانی نزدیک به تشکیل دولت هخامنشیان حدس بزنیم به راحتی میتوان پذیرفت که نویسندگان ادبیات دوران هخامنشی به برداشتهای زرتشت و زبان اوآشنا نر بوده‌اند تا محققین کنونی . در حالیکه این فرضیه بکلی نادرست است .من در این‌باره توضیح داده‌ام و مجددا" تاکید می‌کنم که در زمان هخامنشیان قرنهای متمادی از مرگ زرتشت می‌گذشته‌است و حتی زبان و مفاهیم گاتاها بکلی فراموش شده بوده‌است کاهنین این جامعه نیز نه تنها علاقه‌ای به نظریات واقعی زرتشت‌نداشتند بلکه برای آنها علاوه برآنکه همان خرافات موروثی موردپسنـــد جامعه سودآور بود ، جز آن اطلاعات دیگری هم نداشتند . تحقیق و مطالعه و بررسی سیستماتیک نیز بهیچوجه مرسوم نبوده و مغان جامعه مادی و هخامنشی از اجدادآریائی و بدوی خود دینی را به ارث برده‌بودند که به دیویسنا بیشتر شباهت داشت تا به مزدیسنا .هنگامیکه محققین به انحراف مسلم‌ادبیات پهلوی که بنابر روایات بر پایه نوشته‌های باقی مانده و یا در حافظه سپرده شده از زمان

هخامنشیان تنظیم شده بوده است ، معترف میباشند ، منطقی نیست که همین ادبیات برای توجیه گاتاها مورد استفاده قرار گیرد .زمانیکه حتی مخالفین زرتشت لطافت و عمق کلام او را می‌پدیرند ، شایسته است این سرودهای بسیار باستانی و کهن را به زبانی تفسیر کنیم که لااقل دارای مفهوم مرتبط ، تااندازه‌ای منطقی باشد نه نامربوط و بی‌معنی، و از معانی مختلف یک کلمه آن مفهومی را برگزینیم که درقالب فکری زرتشت جای گیرد.

حال به پردازیم به مفهوم دیگر گئوش که جهان و کره‌زمین است (کره زمین در آن روزگاران جهان و گیتی نامیده میشده است) . آذرگشسب در این باره مینویسد که در وداها مهاگئو (۱) به مفهوم زمین بزرگ آمده است و در این سرودها هشت مورد دیگر واژه گاو را بمعنی مادر زمین بکار برده‌اند . همچنین این کلمه از ریشه گی (۲) نیز آمده که بمعنی مخلوق وآفریده و جانداراست .بنابه گفته بگهوت‌گیتا (۳) کتاب فلسفی هندوها "زمانیکه بی‌دینی و بی‌ایمانی و فسق وفجور وخیانت و دوروغ بشدت خود رسد ،آنچنانکه عرصه بر مردم پارسا و نیکوکار تنگ گردد ، آنگاه نجات دهنده‌ای از سوی خداوند مامور نجات بشر و ارشاد آنها به راه راست خواهد شد" . همچنین اشاره می‌کند به یکی از کتب دیگر مذهبی هندو که در آن آمده است :

"جهان‌دراثر ستم،بیداد اهریمن صفتان به تنگ‌آمده و از درگاه پروردگار استمداد می‌کند وبصورت‌گاوی کماشک ازچهره‌اش سرازیر است بانالمو افغان‌گرفتاریها و شکنجه‌های روانی خود را بازگو مینماید .دراثر استغاثه جهان (که منظور مردم جهان است) کریشنا برای نجات بشر از مادر متولد می‌گردد ".

شوشتری در تعبیر کلمه گاو مینویسد :

کلمه گاو در زبان سانسکریت معانی زیر را دارد : نام حیوان معروف و آنچه به او تعلق‌دارد چون شیر وگوشت وچرم وغیره‌ستارگان ــ تازیانه‌برق ــ شعاع الماس ــ سخن ــ واژه ــ مادر ــ آب چشم ــ موی بدن ــ خورشید ــ ماه ــ خانه و غیره و غیره نامهای زیاد از آن ترکیب شده‌اند در فارسی گاومیش ــ گوسفند ــ گورنک ــ گودرز ــ گاوه و غیره و در زبان سانسکریت گوپال ــ گووند و غیره . از گیوش اوروا یا روان گاو در این یسنا مقصود جهان تن است . در جهان پدیده، خواه جمادات یا نباتات یا حیوان یا کرات آسمانی ، ستارگان چیزی نیست که در تحت شعاع روان گاو یعنی روان جهان نباشد .

در اوستا گائو (۴) بمعنی زمین و جهان هم تعبیر شده است و گائو دایو (۵) بمعنی تکامل و ترویج زمین و جهان آمده است .

در بن دهش که ایجاد پیش‌داوری در بسیاری از محققین نموده، گاو اولین‌مخلوق اهورامزداست که پس ازخلقت آن ۶۵قسم حیوانات و۱۲نوع‌گیاه از بدنش دمیدن‌می‌گیرد.

۱ــ Maha-gau　۲ــ gi　۳ــ Baghavot(Bhagvat)gita
۴ــ gau　۵ــ gao dayo

همچنین آمده که در نبرد خیر و شر اهریمن به اولین آفریده اهورامزدا دست یافت و او را کشت ولی چون درصدد از بین بردن نطفه گاو برآمد آن نطفه به کره ماه انتقال داده شد و از آنجا بصورت نسل گیاهان و حیوانات به زمین منتقل شد .

دربحث میترائیسم اشاره‌شد که‌گاو دارای موقعیت کلیدی بوده است . در مجسمه‌های قربانی گاو توسط میترا دیده میشود که از محل خنجر میترا و خون گاو گیاهان می‌رویند . بعبارت دیگر حتی در اوستای متاخر نیز اگر دقت شود گاو نشانه سمبلیک خلقت است .

در مذاهب اولیه توتیسم پایه معتقدات مردم بود و دراین مذاهب انسان به شکلی باحیوانات مربوط میشد و توتم قبیله مورد تقدیس قرار می‌گرفت . تقدیس گاو در بین هندوان و خوک دربین سومریان و اعراب و یهودیان از همین مذهب سرچشمه گرفته‌بوده است . خدایان مصری اغلب بشکل حیوانات مجسم میشده‌اند و گاو در بین آنها مقام بسیار ارجمندی داشته است . فرعون و همچنین هوروس (۱) خدای بزرگ مصریان را گاو آسمان مینامیدند .هاتور (۲) الهه مادر خدایان بصورت گاو مجسم میشده است و پرستش گاو نر آپیس (۳) و منویس (۴) در مصر مرسوم بوده است . در اغلب ادیان قدیم گاو مفهوم فلسفی و مذهبی خاصی داشته است و گاو آسمان لقب خدایان بزرگ بوده است . پندار گاوزمین که برروی‌شاخهایش کره‌خاک را نگاه‌میدارد که هنوز هم دربین مردم قدیم رایج است بخصوص در بین آریاهای باستانی و هندوان آریائی گاو مظهر آفرینش بشمار میرفته است .

در یونان و زبان آریاهای قدیم این سرزمین ، که مسلما " از زبان آریاهای جنوب آسیای مرکزی متاثر گردیده بوده است ، گئو (۵) بمعنی زمین بوده است کلمات گئولوگی ، گئوگرافی ، گئودزی ، گئوتری ، گئو فیزیک . . . که همه با کلمه زمین ترکیب شده اند از علوم مربوط به زمین حکایت می‌کنند و امروز هم حتی استعمال میشوند . در فارسی نیز لغات گیتی و کیهان در رابطه باهمین کلمه ترکیب شده که بمعنی کره‌زمین است وکم‌کم به همه عالم اطلاق شده است .

بابررسی توجیه بالا دیده میشود در زمان زرتشت که گاو دارای یک چنین مفاهیم‌و معانی بوده است حتی‌اگرماگئوش اوروان را ،تحت اللفظی ، روان گاو ترجمه کنیم باز در اصل همان روان جهان و آفرینش را معنی خواهد داد . مردم آن دوران با این تصور و درک از کلمه‌گاو آشنا بوده‌اند و از گئوش‌اوروان براحتی مقصود زرتشت را درک‌میکرده‌اند . مانیز باید خود را درآن جو گذاشته واین بیان زرتشت را تعبیرکنیم نه‌آنکه بااصطلاحات امروز و برداشت کنونی مفاهیم سه‌هزار و پانصد سال قبل را توجیه نمائیم .

گاو بصورت حیوان شیرده و منبع پروتئین نه در فقـه اللغه امـروز موجودی مختارو

۱- Horus ۲- Hator ۳- Apis
۴- Mnevis ۵- geo

بااراده و دارای روح باشعور و تمیزاست و نه درزمان زرتشت .اوروِن از ریشه ور(۱) بمعنی برگزیدن است وتشخیص دادن و فقط انسان است کهدارای تمیزوتشخیص و ارادهوانتخاب است (در مکتب زرتشت) و لذا میتواند دارای روح باشد ، ولی گاو دارای روح نیست . اما آفرینش و یا مردم و انسانها بطورکلی نیز میتوانند بطور سمبلیک دارای روحباشند ، بطوریکه گفته میشود روح عالمبه عذاب است و . . . هات ۲۹ یک صحنه نمایشنامه گونه است و در آن همه برداشتها سمبلیک میباشد .بطوریکه قبلا" در مورد صفات کمالیهبیان شد فقط در این هات است که اشا و وهومنه بصورت دو شخصیت وارد صحنه میشوند پس روح گاو و نالمو زاری او هم‌سمبلیک است و برای توجیهضرورت رسالت زرتشت این حادثه بصورت یک نمایشنامه منظوم ارائه شده است .اگر به این واقعیت توجه نمائیم تضاد بین برداشتهای مختلف برطرف شده عنب و اوزوم هر دو معنی انگور را خواهد یافت . در زبان شعراصطلاحات واشارات و ظرایفی بکارمیرود که درگفتگوی معمولیکمتر مورداستعمال قرار می‌گیرد . سرودهای زرتشت گذشته بر آنکه بر زبان مردم متکی است دارای ظرایف ادبی و فلسفی است که به شکلی برای مردم آنزمان نیز قابل فهم بوده ولی عمق آنهااز این سطح فراتر می‌رفته است . مانند اشعار شعرای معروف ایران که مورد توجه و علاقه مردم بوده است و توده مردم به زبان خاص و درک ساده خویش آنها را درک نموده و برای خود از آن قالبی ساختهاند که بامفهوم واقعی یکسان نیست ولی زیاد هم با آن اختلاف ندارد . توده مردم می‌توانندبه زبان‌ساده و عامیانه خود این اشعار راتا حدی توجیه کنند در حالیکه یک مهندس‌آلمانی یا آمریکائی اگر سطح معلومات و درکش بمراتب از یک کارگر ساده شرقی بالاتر باشد باز هم نخواهد توانست از ترجمه ساده این اشعار به مقصود شاعر پی برد چون بافرهنگ و روح شاعر غریبه است . در توجیه پیام زرتشت نیز باید روح جامعه زرتشت و فرهنگ آنزمان را در نظر داشت ،که البتهبازسازی آن میسر نیست ولی باید سعی کرد به‌آن نزدیک شد .

در تفسیر سرودهای ۲۸ و ۲۹ نیز باید روح جامعه زرتشت و قالب کلی پیام او را در نظر داشت .

باقبول اینکه زرتشت پیمبری است که برای رهبری مردم و رهائی آنان از نظام منحرف آن دوران و هدایت به سوی راستی و درستی و عقل و اندیشه نیک ، کار وکوشش و فعالیت برپایه پندار ، گفتار ، کردار نیک وآزادی وآزادگی ، قیام کرده است باید به پذیریم که در این دو فصل آغازی گاتاها نمیتواند رسالت زرتشت برای خوشنودی روان گاو و نجات او از تعدی و آزار کوچگران توجیهگردیده و منشاء و انگیزه آن نیز نالمو گریه و زاری روح گاو در جلسه مشاوره ارواح آسمانی ارائه شود .

حال که مشخص شد هات ۲۹ بیان بعثت زرتشت است ، میتوانیم از همین سرود

بخشی از شخصیت او را بررسی کنیم .

جهان را فساد و تباهی فراگرفته آموزگاری مردم را ازاین ظلم وستم ودروغ وفریب و ریانجات دهد و آنها را به راه راست هدایت کند .ولی انسانها را خداوند آزادآفریده و آنها تنها مخلوقات خدایند که باید راه خویش را شخصا " و خود آگاه برگزینند . پس زرتشت برای تحمیل نظر خود ماموریت نیافته است بلکه فقط برای آگاهی مردم، همانگونه که آموزگار فقط وظیفه روشنگری دارد . اما این آگاهی به ضرر حکام و سران و بهره‌کشان جامعه است . پس هم آنها سد راه جنبش راستی میشوند و با زرتشت به مبارزه میپردازند و هم زرتشت مردم را برعلیه این گروه فاسد و چپاولگر و تحمیل و تحمیق‌گرا میشوراند و آداب زشت و خرافات و تعلیمات منحرف آنها را برملا ساخته و رسوایشان میسازد . تشویق مردم به تمدن و استقرار و پرهیز از چپاول و غارت نیز در لابلای تعلمیات زرتشت مستتر است در رسالت زرتست نه نشانی از سخن یهوه تورات است که خدای حسودیست ونمیتواند تحمل کند که خدای دیگری را قوم او ستایش کنند و نه از برداشت کلیسای مسیحیت که خدا فرزندش را برای شناساندن خودش از عرش بالا به زمین میفرستد و دوباره به پیش خود باز میگرداند . او چون پیمبر قرآن بشری است نظیر دیگر انسانها و آموزگاری است که برای تذکر و آگاهی مردم رسالت یافته است . پرستش خدای فقط به خاطر خوش آمد او هرگز مطرح نیست و ستایش پروردگار فقط درسایه عمل‌نیک وراست تحقق می‌یابد .زرتشت خواهان قدرت و ریاست و حکومت نیست و همیشه طالب قدرت خرد وهومنی و ضمیر روشن و آگاه اشائی است .

مسئله مهم دیگرآنست که زرتشت از بین‌مردم برگزیده‌میشود نه از امیران وکاهنان و برگزیدگان و ارواح مقدسه !دیدیم‌که اهورامزدا سئوال می‌کند از بین مردم چه کس را برای آموزگاری سراغ داری؟ .مشخصه زرتشت هم فقط اینست که خواهان راستی و درستی است حتی در ۲۹/۹ روان آفرینش اعتراض می‌کند که من چگونه به آوای یک مرد ناتوان دل خوش سازم من یک سردار قدرتمند را خواهانم .

بنظر من زرتشت در آن بند به صراحت وظرافت مقصود اصلی خود را توضیح داده است و این واقعیت را بیان کرده که برای هدایت جهان به رهبر قومی‌نیاز نیست بلکه به رتو و خردمندی احتیاج است که از قدرت عقل و خرد وهومنی وپاکی و راستی اشائی برخوردار باشد و با بیان شیرین خود مردم را آگاه سازد . دانائی و آگاهی برای مردم لازمست تا خود از رهبران جابر و کاهنان فاسد و فاجر دوری کرده ، راه درست و راست را برگزینند .

درباره‌شخصیت زرتشت بیش ازاین سخن نمی‌گویم و ادامه این بحث را به محققین و خاورشناسان می‌سپرم .

صاحب‌نظرانی که گاتاها را به‌دقت بررسی نموده‌اند همه در شخصیت عالی زرتشت

و عمق افکار او توافق دارند ،بخصوص با در نظر گرفتن محیط ساده و معتقداتی که در آن ادوار حاکم بوده است پیام زرتشت و شخصیت او برجستگی خاصی می‌یابد.

ادواردمایر مینویسد: "تنها شخصیتهای واقعی که شرق باستان می شناسد پیمبران و پایه‌گذاران مذاهبند. زرتشت و پیمبران اسرائیلی و همچنین مصلح مصری ایخناتون نیز دراین زمره‌اند". (مقصود اوشخصیتهائی‌است که برای عمرخود فرهنگ نوینی بوجود آوردند).

بارتولومه

نام زرتشت نه تنها در ادبیات و تاریخ ایران موجود است بلکه در آثار سوری، ارمنی، عربی، چینی، یونانی، لاتین وحتی در ادبیات ایسلندی از او سخن گفته شده‌است .او می‌گوید من هیچگونه شکی ندارم که گاتاها مستقیما "به پیمبر ایرانی وابسته بوده وازجانب او موعظه شده است و بیش از همه میتوان بوضوح وجود زرتشت را در آن احساس کرد، مخصوصا" هنگامیکه مسائل شخصی زرتشت در آنها مطرح میگردد، لذا بطورمطمئن میتوان پذیرفت آن گوینده‌ای که خود را دراین سرودهازرتشت مینامدواقعا" هم زرتشت بوده است. ما در پیش خود اوستای متاخر را نداریم که نویسنده‌های غیر باستانی، نظیر اغلب ادبیات مذهبی، برای مهم و رفیع ساختن مرتبه و مقام پیمبر، کلمات را از زبان او بازگو می‌کنند.

لومل

رابطه زرتشت با خدا بنظر میرسد که از آن خضوع و بندگی توام با هراس و خشوع وحشت‌آلود، که در برخورد باالوهیت برای مردم شرق عمومی بوده، بکلی آزاد باشد.

زولتسر

با تائید نظر لومل اضافه می‌کند "زرتشت رابطه خود را با خدایش بیشتر بر پایه رفاقت و دوستی استوار می‌بیند. او از خداوند پشتیبانی می‌طلبد آنگونه که دوست به دوست روا میدارد (۴۶/۲، ۴۳/۱۴) ولی باوجود این در مقابل پروردگار با تواضع روبرو میشود و با اطاعتی که توام با از خود گذشتگی و صمیمیت است (۳۳/۵، ۳۳/۱۰)

جکسون

" همان مقام و منزلت ،احترام و توجه ستودمایکه درباره جویندگان نور و روشنائی نظیر بودا، کنفوسیوس، سقراط پذیرفته میشود میبایستی نسبت به زرتشت روا داشت. حتی برخی از افکاربزرگ‌مسیحیت را میتوان درگفتار زرتشت یافت". همچنین: "زرتشت یک شخصیت تاریخی است و یکی از بزرگترین معلمین مذهب شرق"

داوسون

مینویسد در دین زرتشت قواعد وبرداشتهای‌مذهبی فراوانی یافت میشود که نتایج آنها را ما به‌اشکال مختلف در عقاید مسیحیان و یهودیان مشاهده می‌کنیم. این آثار

قرنها قبل از ظهورمسیحیت و یهودیت تظاهرنموده‌اند ، در حقیقت آثار مقدس باستانی هستند که از آنها مذاهب یونانیان ،رومیان ، آلمانها ، اسکاندیناوها . . . و بطورخلاصه کشورهای اروپا ، آمریکا ، استرالیا و نقاط دیگری که توسط اروپائیان مستعمره گردید ، منشعب شده‌اند "

پروفسور س.جی ،شاو (۱) انگلیسی

مینویسد " زرتشت به هومانیسم خود قاطعانه اعتقاد داشت و بسیار برازنده و پا برجا معرف یک پیمبری واقعی بود . در پیام زرتشت‌عظمت بخوبی مشهود است و اوخدا را از خود دور نمی‌بیند . پیمبر ایرانی باچنان اعتمادی از حقیقت صحبت میکرد که‌گوئی با اهورامزدا روبروست " .

زهنر

" از تمام مذاهب بزرگ جهان دین زرتشت پرستیزه‌ترین مسئله را در زمان خود مطرح میسازد . زیرا آن مذهبی بود که بوسیله پیمبری پایه‌گذاری شد که مدعی بوده از جانب یک خدای واحد حقیقی رسالت یافته در حالیکه او در جامعه‌ای میزیست که از نظر رسوم وآداب در جو کامل شرک و بت‌پرستی قرار داشت و بهیچوجه آماده برای دریافت همه جانبه پیام او نبود (مقصود آنست که مذاهب بزرگ دیگری در جامعه آشنا به توحید ظهور کرده‌اند .)و بالاخره مینویسد " هنگامیکه دین زرتشت مجددا " در یک فرم تعدیل شده از طرف اولین دربار امپراطوران‌پارس پذیرفته شد ،بدست طبقه‌ای از کاهنین تحریف و نظارت میشد که بهیچوجه با این دین در اصل رابطه نداشتند .این واقعیت موردقبول تقریبا " تمام محققین مکتب زرتشت میباشد " .و نتیجه می‌گیرد " تاکنون افکار هیچ‌متفکر بزرگ مذهبی بیش از پیام زرتشت به غلط تعبیر و تفسیر نشده است . افکار او بوسیله پیروانش ، که از روی اخلاص الهام توحیدی او را به ابهام دوچار ساختند ، تحریف‌شد. مغان شرقی که او را در جهان گرگورومن (یونانی – رومی) معرفی کردند ، از او شکل کاریکاتوری ساختند ، نه تنها به صورت پایه‌گذار یک مذهب غیرقابل‌انعطاف‌دوالیستی‌که نیکی و شر را دو رقیب ، دو اصل ازل و جاودانی مینماید بلکه همچنین به شکل یک ستاره‌شناس ، ساحر و حتی شخصیت کاذب و ساختگی . نیچه که برای او مکتبی اختراع کرد که حتی به طبع خودش هم چندان‌دلپسند نبود ، نظریات او را تحریف کرده (چنین گفت زرتشت) و بالاخره مکررا " در ادبیات روزگاران اخیر بوسیله اشخاصی که نام محقق بر خود نهاده و تصورات گیج‌کننده آنان از زرتشت یا یک حکیم ساحر ساخته است که با دود حشیش هندی در عالم خلسه فرو میرود (نیبرگ) و یا سیاستمدار مسمگری که در دربار شاهنشاهان ایران پشت پرده مشغول سیاست بازی است (هرسفلد) . . . از شکل اصلی خارج شده است . "او مینویسد زرتشت خود را پیمبری میدانست که از جانب خدای

C.G. Shaw – ۱

بزرگ و دانا مبعوث‌شده و باراستی و حقیقت همراه (۶/۵۰) و دوست‌خداوند است ۲/۴۴.
رابطه‌او باخداوند نوکرمآبانه‌نیست بلکه او ازپروردگار چون‌دوستی‌تقاضای‌کمک‌می‌کند ۲/۴۶

تاگور متفکر هندی برنده جایزه نوبل مینویسد :

"زرتشت پس از رسالت خویش از همه مراسم ظاهری و قربانیهای خونین ونثارسوما (هااومه) و غیره که قبل از او در ایران معمول بود روبگردانید و بطوریکه پلوتارک نیز مینویسد مردم را تعلیم داد که هیچ فدیه و نیازی جز سپاس و کردار نیک در درگاه اهورامزدا پذیرفته نمیسود . این اقدام زرتشت نه تنها نمونه‌ای از شجاعت و اراده قوی است ، بلکه درجه معرفت او را به حقیقت کامل نشان میدهد ". او همچنین می‌گوید " زرتشت بزرگترین پیمبری است که در آغاز تاریخ بشریت ظهور نموده و بوسیله‌فلسفه خویش انسان را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخته است . او با کمال جدیت در برانداختن این خرافات کوشیده و اساس مذهب خود را برتعالیم اخلاقی نهاده‌است . . . زرتشت حقیقتی را آشکار ساخت که دارای بلندترین درجه فلسفی و اخلاقی است و در عین حال با نوری از سادگی جالب توجهی درخشان است . در زمانی که انسان از اسرار طبیعت و درجات معنوی روح کاملا " مطلع نبود و به این منبع معنوی و پرتو ایزدی که‌در وجودش ساکن است معرفت نیافته و رابطه خود را با حقیقت نمی‌شناخت . در مرحله‌ای که بیم و امید محرک هم‌احساسات و عقایداولیه او بود و این دو احساس او را دیوانه‌وار به پرستش اوهام و خرافات وادار میساخت ، زرتشت ظاهر شد و در هنگامه چنین افکاری اساس آئین و تعالیم خود را برپایه رفیعی بنا نهاد که از هرگونه اوهام به دور ویگانه مجموعه‌ای است که میتوان آنرا بهترین دستور زندگی بشری دانست ".

گیگر

مینویسد :زرتشت مردی است که از دایره استعداد زمان پا فراتر گذاشته و در آن عهد باستان راه و رسم یکتاپرستی را بنیان نهاده است استحکام فلسفه ، کوشش پی‌گیر بی‌آلایشی سخن و اهمیت اصول اخلاقی او را میتوان از گاتاها درک کرد .

هورن (۱) مستشرق آلمانی

علومقام و ارزش اخلاقی سراینده گاتها قابل تحسین است .

وتنین آمریکائی

تعلیمات زرتشت را میستاید و عیسی را پیرو او میداند و معتقد است که سه جمله پندار ، گفتار ، کردار نیک اساس کلیه ادیان بزرگ است و نه تنها عیسی جز نتیجه این اصل چیز دیگری بیان نکرده که هیچ مصلح و پیمبر دیگری هم نتوانسته برآن چیزی بیفزاید .

Horn-۱

میلز

"خصوصیات ویژه این آموزگار بزرگ بشریت همانا تعالیم ارزنده ایست که در کتاب گاتاها و سرودهای بی‌نظیر این پیمبر گنجانده شده است . در هیچ عصر و زمان و درهیچ نقطه جهان تا آنجا که مدارک و شواهد نشان میدهند ، شخصیتی وجود نداشته است که چنین اندیشمندانه و پرمغز سخن گوید . گرچه امروز برخی از همان افکار بلند جنبه فلسفه‌های مذهبی و اخلاقی یافته است ولی تا آن زمان هنوز چنین اندیشه‌های شگرف و سخنان گهر بار را کسی بر زبان نیاورده بود " (ترجمه از آذرگشسب) .

میلز تا آنجا پیش میرود که مینویسد :

اگر آنگونه که اغلب ما معتقدیم روح انسان ابدی باشد ، روح زرتشت برفراز تمام ارواح نسلهای پس از او ، ایرانی و غیر ایرانی ، هرقدر هم زیاد باشند ، درخشش‌دارد. آنچه بسیار جالب توجه و شگفت انگیز است آنست که در این دوران و این محیط ساده و بدوی چنین کلام عالی بیان شده است .

گلدنر

مینویسد " شخصیت زرتشتی که ما در این سرودها (گاتاها) با او برخورد می‌کنیم بکلی با زرتشتی که در اوستای‌متاخر معرفی میشود متفاوت‌است او کاملا "متضاد با شخصیت معجزه‌گر و شگفت‌انگیزی است که در اسطوره‌های بعدی ارائه میشود . او فقط مردی است‌که پیوسته بر زمین واقعیت ایستاده است .مردی که تنها اسلحه او اعتماد به خدا و متحدین قدرتمند اوست . در بعضی اوقات موقعیت او بحد کافی پرمخاطره است . ما در گاتاهااز او میشنویم که مجبور میشود نه فقط با انواع مخالفتهای خارجی روبرو شده و همه بی‌اعتقادیها و بی‌اشتیاقیهای هواخواهان را تحمل کند ، بلکه با شبهه‌های درونی‌خویش درباره حقیقت و موفقیت خود نیز دست و پنجه‌نرم نماید .گاهی امید و زمانی دلسردی، هنگامی اعتماد کامل و لحظه‌ای شک و تردید .جائی اعتقاد پا برجا به فرارسیدن‌سلطنت الهی و جای دیگر فرار وجستجوی‌پناهگاه .چنین است دامنه‌هیجاناتی که در این سرودها تجلی بلاواسطه می‌یابند و تمام این لحظات از یک اصالت واقعی برخوردارند که از نظر روانشناسی آنرا میتوان بجا و دقیق توجیه کرد . آغاز حرکت جدید مذهبی و کودکی جامعه‌نوین‌عقیدتی چنان در این سرودها بطورطبیعی منعکس شده‌اندکه ممکن نیست برای لحظه‌ای به‌این فکر افتاد که این سرودها در دوران جدیدی توسط روحانیتی تالیف شده باشد که ما میدانیم عاری از هرگونه احساس تاریخی بوده و بهیچوجه قادر نبوده‌است شرایط روحی زمان زرتشت را دوباره سازی کند ".

ساموئل لنگ انگلیسی (۱)

معتقد است " که عیسویان متجدد بدون آنکه آگاه باشند پرستندگان اهورامزدا

---

۱ - Samuel Laing

هستند , حضرت مسیح را بجای اهورامزدا گرفته‌اند ".

لومل

قیام زرتشت را یکواقعه بسیارمهم دانسته و معتقداست مبارزه‌برعلیه تمام معتقدات قدیم آریاها چنان عمیق و عظیم است که حتی ممکن است برای اولین پرستندگان مزدا هم‌ناگوار بوده باشد .او مینویسد " درمذهب قدیم قربانی گاو در مرکز شعائر مذهبی قرار داشت وبسیار بااهمیت بود بطوریکه آنرا بانظام‌جهان وحوادث عالم مربوط میدانسنند. مسلما " زرتشت به‌این اهمیت , مفهومی که روحانیون مبلغ و پایمگدار و مدافع سرسخت آن بودند و مردم را طی قرنها به‌آن معتاد ساخته و آمرزش‌را در انجام این مراسم , بوسیله آن تلقین می‌کردند واقف بود و میدانست که نفی و طرد آن تاچه حد مشکل‌و خطرناک است .او با این عمل نه تنها همه روحانیت که به دنبال آنها همه جامعه معتقد را برعلیه خود می‌شوراند ، زیرا در ایام قدیم مذهب و نظام جامعه با هم درآمیخته و قانون و دین یکی بوده است ".

شلرات

" تمام محققین , متفکرین که درباره زرتشت تحقیق کرده‌اند در این واقعیت هم زبانند که زرتشت‌متفکری دقیق و تیزبین و شخصیتی‌بزرگ و یک مورالیست (پیرو معنویات و اخلاقیات)و مبارز سرسخت عقاید , نظریات خویش بوده است .شخصیت بزرگ زرتشت چنان در دانشمندان اثر می‌گذارد که پیوسته آنها را تحریک می‌کند تعلیمات و دکترین او را دقیقتر و عمیقتر مطالعه نموده و نکات تازه‌ای را روشن سازند . "

پروفسور هـ . گری انگلیسی زرتشت را یکی از بزرگترین رهبران روحانی تمام ادوار جهان می‌داند .

هومباخ

مینویسد :" آیا این فکر و اندیشه ممتازی که زرتشت را برتمام مغان رمه طلب , برهمانان برتری میدهد و او را در شمار یکی از بزرگترین بانیان ادیان جهان درمی‌آورد چیست ؟. به درستی باید گفت که این اندیشه آگاهی از فرارسیدن آغاز آخرین مرحله حیات بشری است که در آن مرحله نیکی و بدی از هم جدا میشوند . او به انسان‌ها این معرفت راآموخت که‌هرفردی این امکان را دارد که به‌انهدام‌فریب و ریا کمک کند و قلمرو الهی را برپا دارد که در آن انسانهای گله‌پرور همه برابرند و به این طریق بهشت‌موعود را که در آن شهر از هرسو سرازیر است در روی زمین به وجود آورند . "

پروفسور زودربلوم

معتقداست‌که نام زرتشت با یک رنسانس اجتماعی و روحی به هم پیوسته است وآن حادثه فوق‌العاده‌ای که درکوهستانهای‌باختر رخ داد به صورت یک‌فاکتور سازنده و تعیین کننده در تحول و تکامل روحی یک ملت و یک قلمرو بزرگ نقش اساسی و بنیانی داشته

است .

شدر

معتقد است همین مقدار از گاتاها که باقی مانده در غنا و قوت و صراحت آنقدر جالب است که گفتار هیچ یک از پیمبران دیگر غیر از محمد با آن قابل مقایسه نیست . زرتشت بی‌یاور و تنها و رانده شده از قوم‌خویش به قدرت کلام و رسالت خود به پیروزی میرسددر زندگی ملت‌خویش تحول‌اساسی بوجود می‌آورد که تمام ایران را فراگرفته وآنها را از قوم برادر هندی خود بکلی مشخص میسازد .همانگونه که خداوند در مکاشفه والهام نظام حتی برای زرتشت تجسم و شخصیت یافته‌است شخصیت خود او نیز در عقیده‌اش چنان‌برجستگی یافته که برای ما به‌تمام‌معنی درکلامش زنده و نمایان است . شدر می‌گوید که سرود سرایان وداها هرگز برجسته و مشخص نیستند و در هند فقط بوداست که برای اولین بار شخصیتی با ماهیت روشن میابد ، مانند همر شاعر ایلیاد که بین یونانیان برای اولین بار یک شخصیت تاریخی و قابل رویت می‌گردد . اما درباره زرتشت که قرنها از هر دو این بزرگان باستانی تر است اولین انسان اپندوگرمان قدیم است که ما با سخن گفته و کلام او برای ما قابل درک است . خدا برای زرتشت یک قدرت ساکن نیست بلکه نیروی دائما " فعال و تاثیر گذارنده در جهان است . او خدا را در قدرت‌های او که در برخورد با انسان و جامعه تظاهر مینماید ، می‌شناسد . دراین برخوردها اتحاد انسان‌و خدا خود را ارائه میدهد . او معتقد است " زرتشت یک مبارزسرسخت‌وحقیقت‌جوبود که به خاطر نظام عادلانه و صحیح و اجرای روش‌راستان در مقابل خیل کاهنین و اوراد خوانان مستی پسند و عربده‌جویان صحنه‌ساز و اشراف و همدستان آنها مردانه قد علم کرده‌است ."

نیه

شخصیت زرتشت را ستوده و یکی از مشخصات برجسته پیام او را آزادی و خلاقیت میداند .

ویل دورانت

مینویسد : دین زرتشت دینی باشکوه بود که خیلی کمتر از ادیان دیگر به‌خرافات و بت‌پرستی وخونریزی تمایل داشت وشایسته نبود که بهاین زودی ازمیان رود ولی علت اساسی‌زوال‌آن‌تمایلی است که بشر بیشتر به شعر و تخیل دارد تا منطق و بدون اساطیر و افسانه مردم‌نمیتوانند به زندگی ادامه دهند .او معتقد است که زرتشت این دستورطلائی را میدهد که‌آنچه را برخود نمی‌پسندی به دیگران مپسند .وظیفه انسان سه جانبه‌است ، با دشمن چنان رفتار کن که دوست‌تر گردد . شریر را به راستی و درستی هدایت نما و نادان رابه‌دانائی‌بزرگترین فضیلت تقوی‌است ودرمرحله‌دوم راست‌گوئی و راست‌کرداری.

المستد

ما نه احتیاج به افسانه‌های مربوط به تولد زرتشت با آثار و علائم آسمانی و الهی داریم و نه به یک حیات پر از معجزه و نه یک مرگ با شهامت بدست نو مادها تا اینکه بتوانیم عظمت او را به اثبات رسانیم . از کلام خود او ما میتوانیم حیات و تکامل افکار اورا ترسیم نمائیم . ما عظمت و رفعت روح او را درک کرده و مشخصاتی را در او می‌یابیم که هرچه بیشتر دقت کنیم او را انسانی‌تر ، دوست داشتنی تر و عزیزتر جلوه می‌دهند . در دکترین او تاثیری از شرق قدیم‌تر مشاهده نمی‌شود . افکار او وابسته به سرزمین‌وتبار اوهستند .آنها ازعقاید قدیمی آریاها ریشه گرفته ولی بر فـرازدین ساده پرستش‌دیـوان آریائی صعود کرده و بچنان مرتبه‌ای از اوج و رفعت رسیده‌است که‌دیگر هرگز افکار مذهبی آریائی بدان پایه دست نیافته است . "

اشتینر متفکر ومحقق آلمانی(۱)

معتقداست که زرتشت یکی از بزرگترین شخصیتهائی است که درتحول فکری و تمدن بشر نقش پیشقدم داشته است و در شمار کسانیست که درافکار خود به‌حقایق‌وحکمتهائی دست یـافته‌اند که بی‌اندازه از زمان خود فراتر بوده اند .

سرپرسی سایکس

درباره‌تعلمیات عالی زرتشت‌مینویسد "بعقیده من مشکل است کسی بتواند تعلیماتی عالیتر از این برای نوع بشر پیدا کند . "

بویس

مینویسد که " سرود ۴۴ زرتشت که بصورت یک وحی و الهام است ، از یک محتوای ادبی و عرفانی مایه گرفته است که با یک تداوم ناگسستنی به‌دوران‌ایندو ــ اروپائی،بسط داده میشود . محتوای این سرود را فقط میتوان باگفتاری الهامی توجیه کرد .زرتشت در درک مذهبی خود مردی یکتا و بی‌نظیر بوده و بنظر میرسد که باید اورا به‌یک‌رشته‌طولانی از عرفا و روشن‌بینان که کمتر باکهانت و غیبگوئی سروکار دارند نسبت داد که مایه‌ادبی و روحانی از نسلهای بیشماری به آنها انتقال یافته است . "

هینتس

"زرتشت بهیچوجه شخصیتی متعلق به شرق‌باستان مفقودشده در گردو خاک تاریخ نیست که فقط جلب توجه شخصیتی عتیقه‌شناس رابنماید ، بلکه زرتشت یکی از بزرگترین پیمبران روی زمین بود . برای آنکه به این معرفت دست یابیم البته لازم بود که پیام او را از هرار ۲۵۰۰ ساله رها سازیم .

هر قدر در این عمل پاکسازی ، میراث مذهبی و منظوم زرتشت مرتبا " درخشش و جلای بیشتری می‌یافت برای آنها که درک میکردند ، شادی بخش بود . این پیام آنگونه

۱ــ Rudolf Steiner

که بنظر میرسد در یک شکل کاملا" نوین دقیقا "به وضع کنونی ما مردمان این عصر مربوط میشود " او مینویسد : "شکل‌کمترکسی از بزرگان تاریخ چون زرتشت درآینه‌دنیای‌آیندگان خود دستخوش این چنین اعوجاجها و بدشکلیها شده است ".

از آنچه تاکنون درباره پیام زرتشت و شخصیت او بیان شد میتوانیم نتیجه بگیریم که‌قیام‌زرتشت‌بسیارعمیق ومستقیما اعلان‌جنگی‌بوده‌است‌به‌سران وکاهنان و قدرتمداران جامعه که در آن زمان کاهن رئیسان یا کاویانِ و کاهنین یا کرپنها و اوسیجها بوده اند. مخالفت شدید زرتشت با آئین‌ورسوم و شعائر دیوپرستان و آریاهای پولی‌تئیست و سران این آئین و دفاع از حقوق رمدداران و طبقات ضعیف و زیر فشار سبب شد که قدرتمندان بر او تاخته و به نابودیش کوشند . این واقعیت از مطالب گاتاها نیز تائید می‌شود . در یسنا ۴۶ چنین آمده است :

۱ ــ به کدام زمین روی آورم (فرارکنم) . به کجا پناه برم . خویشانم مرا ترک گفته و دوستانم از من روگردانند . همکاران مرا خورسند نمی‌سازند و فرمانروایان روستا نیز همگی هواخواهان دروغند . ای مزدا چگونه میتوانم تو را خوشنود سازم .

در ترجمه این بند فقط در توجیه سه کلمه خویشان ،دوستان و همکاران‌اختلاف‌نظر وجود دارد و برخی آنرا معرف‌سه طبقه موجود در جامعه اوستای متاخر یعنی رزمیان ، پیشوایان مذهبی و کشاورزان و کارگران میدانند ، که البته در زمان زرتشت هنوز این طبقه‌بندی بوجود نیامده بوده است و نمیتوان این برداشت را معتبر دانست ولی در هر حال در اصل مطلب و مخالفت سران جامعه و فرار زرتشت اختلافی نیست . به برخی از بندهای این سرود قبلا" در بخش‌های دیگر اشاره شده است .بخصوص در بند ۴ مجددا" در مقابل هواخواهان دروغ و رهبران فاسد و جابر که مردم را از پیشرفت باز میدارند ، توصیه شده است که باتمام وجود ایستادگی نموده و پیکار کنند و در بند ۶ آنکه به دروغ پرست‌یاری کند درگناه او شریک‌است و پارسا کسی است که به‌پیشرفت راستی‌وراستکرداری کمک نماید . و بالاخره در بند ۷ آمده :

ای مزدا چه کس مرا پناه خواهد داد هنگامیکه پیرو دروغ (رهبران گمراه) قصد آزارم نماید ، جز اندیشه تو و فروغ الهی تو . ای اهورا با بیدار شدن این دو در درون ما (خرد وهومنی‌و ایمان به خدا) آئین راستی رسا خواهد شد . پروردگارا حقیقت را بر من آشکار و وجدانم را به این آموزش بیدار ساز .

این‌آزاده‌مرد راست‌دین در سخت‌ترین لحظات نیز جز به خداوند ،که او را دوست خود مـی‌نامد،اتکا نمی‌کند و لحظه‌ای نیز از مبارزه و تشویق مردم به پیکار با ستمگران و زشت‌سیرتان باز نمی‌ایستد . او بجای ناله و ندبه و زاری ، سربلند و استوار طلب روشن ضمیری و دانش و آموزش مینماید ،نه‌مال و جاه و زور وقدرت . این یک درس شایستمایست که در سراسر گاتاها تکرار میشود و معرف بلندی روح و عظمت اندیشه بیان کننده آنست .

رودلف مینویسد: "یکی از اقدامات‌مهم زرتشت نفی و طرد نمایندگان مشاغل‌رسمی و انجام شعائر و آداب و رسوم مذهبی قدیم ایرانیان است که همان کاویها ، کرپنها و اوسیجها بودند . در این مرحله زرتشت چهارچوبی را که تاکنون معمول ومرسوم بود درهم می‌شکند و نتیجه آن هم چنین است که آوارهشده و بصورت یک‌تهی‌دست بی‌پناه بهاطراف کوچ نموده و با طرد و حتی تعقیب روبرو میشود" و شدر مینویسد "آنچه فتح و پیروزی را نصیب این مرد تنها ، بی‌پناه و رانده شده میسازد قدرت کلام و ایمان اوست ".

این بود بیان مختصری از شخصیت زرتشت به‌آنگونه که در گاتاها معرفی میشود . متاسفانه مانند [redacted] ادیان دیگر پس از زرتشت آنانکه خود را زرتشتی مینامیدند و برای پیمبراین‌شخصیت گاتاها راکافی‌نمی‌دانستند از اویک انسان اسطوره‌ای و معجزه‌گر ساختند او با نیروی خارق‌العاده خود سپاه دیوان را شکست می‌داد ، طی الارض میکرد ، به‌معراج میرفت و در عرش خدا با او به مشورت می‌نشست و برفرشتگان او فرمان میراند ... و بالاخره هم موجودی ازلی و ابدی شد .

در یشت ۱۳/۸۸ زرتشت بصورت موجودی آسمانی و الهی در می‌آید که در تحسین و ستایش او خورشید و فرشتگان (امشا اسپندان) هم صدا میشوند و با صدای بلند آواز برمی‌آورند . در تولدش آب و نبات شادمان شده فزونی می‌یابند و تمام موجودات جهان بهم تبریک می‌گویند و در یشت ۱۹/۷۹ او دارای شکوه و جلال و فر شاهی میشود و قدرتمندترین ، پرشکوه‌ترین ، و پیروزمندترین موجود دنیا می‌گردد . در دنیای دیوان باخواندن یک‌دعای اهونـوایریه تمام‌دیوان درسوراخهای‌زمین‌می‌خزند . دریشت ۱۷/۱۹ در تولد او اهریمن فرار می‌کند و مینالد که تمام‌فرشتگان قادر نشدند مرا مجبور به انجام عملی مخالف میلم‌نمایند ولی این یکنفر مرا فراری داد . در ادبیات پهلوی این افسانه‌ها توسعه می‌یابد و کم‌کم زرتشت به مقام نیمه خدائی می‌رسد .روایات و حکایاتی که درباره زرتشت جعل شده بحدی است که خود به کتابی نیاز دارد و بیان آنها جز مشوش ساختن خاطر خواننده نتیجه‌ای نخواهد داشت .

میلز مینویسد " بجز الهام و وحی آسمانی ، که در اندیشه و تفکر عمیق به زرتشت دست میدهد ، در گاتاها از معجزه و کرامات خبری نیست . فعالیت انسان در اطراف تلاش و کوشش و غریزه طبیعی برای زیستن و رنج بردن دور میزند . یکنفر اوستاشناس چنانچه اول گاتاها را خوب مطالعه‌کند و بعدبه بررسی‌یشتها و وندیداد بپردازد ، ازعالم واقعیت به سرزمین افسانه‌های قدیم گام خواهد گذاشت . در گاتاها پیمبری را می‌بینند که در حال تلاش و کوشش و تحمل سختی و مشقت است در صورتیکه در یشتها همین شخص را بصورت نیمه خدای افسانه‌ای مشاهده می‌کند ".

یکی از مشخصات جالب زرتشت که کمتر به آن توجه شده است آزاد اندیشی و آزاد منشی و سعه نظر (تولرانس) اوست . علاوه بر موارد متعددی که در ضمن توجیه پیام

زرتشت به آن اشاره شد دو مورد خاص نیز این استنباط را تائید می‌کند :

اولا" دین و آئینی که زرتشت مروج آنست بنام او نامیده نمی‌شود و اصطلاح زرتشتی به غلط در دورانهای بعد مطرح شده است در سراسر گاتاها هرگز نام زرتشتی برده نشده و جالب است که حتی از مزدیسنا هم بنام یک آئین ، سخنی نیست بلکه همیشه سخن از اشمون و درگونت است و بطوریکه قبلا" توضیح داده شد حتی برای آنها که پیرو پیام زرتشت و اهورامزدا نیستند در صورتیکه عمل نیک انجام دهند ، آمرزش و بهشت وعده شده است و این معقول‌ترین برداشتی است که توجه دقیق به آن ممکن بود به جنگ میان دو ملت خاتمه دهد . فرض کنیم همه مذاهب دنیا اگر به پیروان خود می‌آموختند اصل اعمال افراد است و مهم نیست که اشا پیرو زرتشت بود یا بودا ، موسی یا عیسی ... و همه مردمان خوب جهان مومنین به حقند ، اگر مردم ایران ،هند ، عربستان ، فلسطین ، روم ... به این واقعیت پی میبردند که ظهور پیمبری در سرزمین آنها حق میلیاردها ساکنین نقاط دیگر جهان را از آرامش و سعادت سلب نمی‌کند و در این جهان عظیم که ممکن است درمیلیاردهاستاره دیگرش موجودات‌متفکری زندگی کنند و همه‌دارای‌معتقدات وآداب و رسومی هستند که به توارث و تواتر و در اثر گذشت و تکامل میلیونها و حتی میلیاردها سال شکل گرفته است . هیچ شخص یا گروهی مالک و صاحب اختیار است و نه برگزیده و صاحب امتیاز که اتفاقا" او به کلیه اسرار و منبع آمرزش دست یافته و دیگران محروم گردند ، اگر... دنیای امروز شکل دیگری میداشت .

لومل نیز به این موضوع توجه‌کرده و مینویسد زرتشت نام خود را بر دینی نگذاشت و زرتشتی اصطلاح بعدی است .

ثانیا" در گاتاها زرتشت هیچگونه امتیاز خاصی برای خود و بستگان و یارانش در نظر نمی‌گیرد و همه‌جا در حد یک پیرو پایدار راستی از او یاد میشود . این طرز برخورد باپیمبر برای کسانیکه از راه‌کلیسای زرتشتی بلکه‌ازمسیرگاتاها به‌آئین زرتشت آشنا میشوند بسیارآموزنده ومشوق تولرانس و نفی‌تعصب است . در گاتاها پانزده بار از زرتشت نامبرده شده است که عبارتند از :

۲۸/۶ ــ از خداوند زرتشت طلب شادی و آرامش ضمیر مینماید و برای همه مردم این آرزو را تکرار می‌کند .

۲۹/۸ ــ زرتشت به تنهائی آماده مبارزه در راه اشا است .

۳۳/۴ ــ زرتشت همه جان و تن و کردار نیک خود را تقدیم مزدا می‌کند .

۴۳/۸ ــ زرتشت میگوید :منم زرتشت دشمن‌دروغ ودروغگویان و دوست‌نیکی ونیکوکاران .

۴۳/۱۶ــ زرتشت برای رهنمائی خود پاکترین خردرا برگزیده که از مزداست .

۴۶/۱۴ــ گشتاسب پیرو راستی (اشموا) و دوست زرتشت است (نه پیرو زرتشت !! زیرا اصل هواخواهی از راستی است . آذرگشسب به حق اشه‌وا را هواخواه راستی ترجمه‌کرده

و مینویسد که منظور سراینده این سرود هرکس پیرو راستی و درستی باشد بوده است نه فقط پیروان دین راستین یا پیام زرتشت)

۴۶/۱۹ـ آنکه از روی راستی ودرستی عمل کند بهترین آرزوهای زرتشت را برآورده سازد.

۴۹/۲ – زرتشت در سایه خرد و اندیشه نیک از کمک الهی برخوردار میشود .

۵۰/۶ – زرتشت‌دوست اشا ازخداوند تقاضا می‌کند همیشه زبان او را با خرد همراه‌سازد.

۵۱/۱۱ـ دوست زرتشت کسی است که دلباخته راستی و بامنش‌پاک است و تقوی وفروتنی (آرمئیتی) به او روی می‌کند .

۵۱/۱۲ـ آنکه پیرو آموزش فریبکارانه کاویست زرتشت را خشنود نمی‌سازد .

۵۱/۱۵ـ مزدی که زرتشت به برادران دینی خود وعده داده خانه سرود و منزلگاه ازلی خداوند است که در سایه منش پاک و راستی حاصل میشود .

۵۳/۱ – بهترین آرزوهای زرتشت برآورده شده زیرا به او در پرتو اشا یک زندگی خوب و پاک عطا شده است .

۵۳/۲ / ۵۳۳ سخن از دختر و پسر زرتشت است که هیچ امتیاز خاصی برایشان در نظر گرفته نشده است .

بطوریکه ملاحظه میشود زرتشت در همه این سرودها چون یک پیرو راستی و منش پاک ظاهر میشود و پیوسته مردم را به عمل نیک و راستی دعوت میکند . جالبست که در هیچیک از این فصول پیروی از زرتشت و حتی پیام او مطرح نمی‌شود . آنچه اصل وهدف واقعی است بسط راستی و راست کرداری و پرهیز از ریا و دروغ و فریب است .

اصل دیگری که در گاتاها جلب توجه مینماید آنستکه سرودهای زرتشت بیان و سروده خوداوست نه کلام‌خدا . به او خداوند موهبت شیرینی کلام و خرد پاک و اندیشه نیک عطا کرده است و او با بهره‌گیری از این عطایا و تعالیم و سخنانی برای جهانیان بیان کرده که تا آنروز نشنیده بودماند (هات ۳۱/۱) . زرتشت هیچگاه حتی برای یک بار مدعی نمی‌شود که گاتاها کلام خداست و سرودهای او وحی الهی است . از برخی سرودهای زرتشت من غیر مستقیم استنباط میشود که او از وحی و اشراق بهره گرفته ولی آنچه بیان می‌کند کلام شیرین اوست نه گفتار خداوند .

مومنین به مذاهب مختلف کتب و رسالات دینی خود را کلام و دستورات مستقیم خداوند برداشت کرده و آنها را موجوواجب‌الاطاعه دانسته‌اند .

این اعتقاد از یکسو سبب تثبیت و تقویت دستگاه وتشکیلات دینی شده ولی از سوئی نیز برخوردها و اختلافات زیادی را موجب گردیده که اغلب فلاکت‌زا و جنایت‌بار بوده است . کلیساها سعی می‌کنند به رسالات مذهبی ریشه مافوق بشری دهند تا بصورت کلام الهی تحمیل بی‌چون و چرای آنها را میسر سازند . مسلما " آنچه در سه‌هزار سال

قبل بیان شده رنگ شرایط ومختصات آن دوران را بخود گرفته و بخصوص آنچه بازندگی عملی و روزانه مردم‌سروکار داشته و از آداب‌و رسوم و روابط‌اجتماعی سرچشمه گرفته‌است در آن شرایط قابل درک و اجرا بوده است. حال پس از گذشت چندین هزار سال و تحول اساسی در امکانات و شکل زندگی ، همه آن برداشتهای اعصار قدیم ، هرقدر هم عالی‌و برجسته ،نمیتواند اعتبار گذشته را حفظ نماید و اگر با عقل و منطق در آنها غور وبررسی گردد غیر عملی بودن بسیاری از این دستورات مشخص خواهد شد. پس کانن کلیسا باید از جانب خدا اعلام شود تا قاطعیت و ابدیت داشته باشد کلام خدا قابل تفسیر وتبدیل و تاویل نیست و تا بشر و جامعه بشری پابرجاست این دستورات نیز معتبر و بی‌چون وچرا متبع است .

پس از تشریح ادیان یهود و مسیحیت خواهیم‌دید که تورات و انجیل حتی سخنان پیمبران این ادیان هم نیست چه رسد به کلام خدا . گذشته از اسطوره‌ای بودن شخصیت موسی و عیسی ، تورات به گفته خود تورات ، در طول قرنهای متمادی شکل گرفته و اغلب افسانه‌ها و اسطوره‌هاو روایاتی است که در زمانهای مختلف پس از موسی تنظیم گردیده و هیچیک از آنها مسلما "تحریر و تقریر موسی نیست جالبست که‌حتی نویسنده این روایات مشخص نیست و هیچکس نمیداند که کتاب‌قضات را چه‌کسی نوشته است و کتاب پادشاهان بوسیله کدام نویسندگانی تنظیم گردیده و سفر خروج رشحات قلم چه هنرمندی است ؟ . انجیل نیز به بیان خود انجیل شرح حال زمان بسیار محدودیست از حوادثی که‌به عیسی نسبت داده میشود این روایات از زبان حواریون او و در بیش از یکقرن پس از مرگ فرضی مسیح و ازطرف‌نویسندگان نامعلومی تنظیم شده‌است. سراسر این روایات شرح برخوردهای عیسی ،شفای این دیوانه و علاج آن جن زده ،خروج یک لژیون اجنه از بدن یک مسحور و دخول در یک گله خوک ، شفای کوران ، علاج قوز پیران و معالجه استسقا . . .در مدت کوتاه چندین ماهی است که عیسای فرزند یوسف نجار به مسیح یا خداوند نجات دهنده (گفته کلیسا) تبدیل شد. این قصص به چهار روایت نقل شده است که چهار انجیل لوقا ، متی ، مرقس و یوحنا را بوجود آورده‌اند. علاوه بر آنکه متون این اناجیل صددرصدمعرف ماهیت آنهاست در هیچ جای این کتب نیز ذکر نشده که خداوند مشغول قصه‌پردازی‌است واین کلمات و جملات را خداوند به‌آنها ابلاغ‌نموده و نویسندگان ثبت‌کرده‌اند. جالبست که حتی متن این چهار انجیل نیز باهم متفاوت است حال چگونه میتوان انجیل و تورات را کلام خدا دانست ؟ در همان انجیل آمده است که " یقین بدانید که تا آسمان و زمین برجای هستند هیچ حرف و نقطه‌ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تحقق‌یابد. پس کسی هرگاه حتی کوچکترین احکام شریعت تورات را بشکند و به دیگران چنین‌تعلیم دهددر پادشاهی آسمانی پست‌ترین فرد محسوب خواهد شد ". (متی ۵/۱۷) جالبست همان کلیسای پیرو تورات و انجیل پس از گذشت زمان هنگامیکه پی برد شریعت تورات

قابل اجرا نیست بدون سرو صدا آنرا کنار گذاشت و حتی جالبتر آنکه شریعت و دستور انجیل را هم در بعضی موارد نادیده‌گرفت و همه کشورهای مسیحی قوانین خود را برپایه ضرورت زمان تنظیم کردند.

زرتشتیان نیز در طول تاریخ کوشیده‌اند اوستا را کلام خدا و پیام اهورامزدا معرفی کنند و حتی محققین و دانشمندان زرتشتی نمیتوانند بپذیرند که ناله و شکایت‌زرتشت‌از تنگدستی و بی‌یاوری، گله از بندوه و لعنت به کرپانها و کاویها، طلب آمرزش برای فرش اوشره و ویشتاسپه و جاماسپه... که بخشی از گاتاها راتشکیل می‌دهند نمیتواند کلام‌خدا باشد. سرودهای زرتشت، همانگونه که قبلا" توجه دادم‌شد، بیان زرتشت است و مونولوگی است که گوینده آنها زرتشت میباشد و هرگز از سخن خدا با زرتشت در آن اثری نیست. درسراسر گاتاها این زرتشت است که سخن می‌گوید و او خود نیزهرگز مرتکب چنین‌گناهی نشده است که گفتار خویش را به اهورامزدا نسبت دهد.

خدای سرودگو و شعرخوان زائیده فکرشاعر و سرودپرداز است نه دادار هستی‌بخش و جهان ساز. سرود خدا را میتوان در نظام خلقت و پدیده‌های گیتی شنید، رویش را درکهکشانها و جهان‌بی‌پایان دید و به‌جایگاه و عرش او بافضایل انسانی رسید. خدایانی که فقط به زبان گاتائی و ودائی، عبری... گوش فرا میدهندسروران خیالی زرتشتیان، هندوها، یهودیان... میباشند. زبان خدا زبان خلقت و طبیعت است همه موجودات جهان به زبان او سخن می‌گویند که او خود خالق‌جسم وجان و کلام‌و زبان است. زرتشتی که در گاتاها ارائه میشود، عشق و محبت، خرد و اندیشمنیک، تولرانس و تفاهم را پایه تعلیمات خود قرار میدهد و چنین تعلیماتی نمیتواند پشتیبان تعصب و تحجری باشد که از الهی ساختن گاتاها و کلام خدا دانستن سرودهای آن حاصل می‌گردد، چه رسد به مقدس دانستن اوستای‌متاخر و وندیداد و بون دهش و ارداویرافنامه... که سراسر ناحق بر ضد خداست. جالبست که بسیاری از زرتشتیان اهل دانش و معرفت بنا به عادت و توارث نه تنها همان ناله‌ها و گله‌ها و بیانات زرتشت را بعنوان بیان خداوند و کلمات مقدس بصورت ورد و دعا مورداستفاده‌قرارمی‌دهند بلکه حتی‌بسیاری از خرافات اوستای نو را در شمار کتب آسمانی و کلام الهی و مقدس میشمارند. متاسفانه زرتشتیان دراین توهم‌تلقینی وموروثی تنهانیستند و اغلب‌مومنین ادیان دیگر گرفتار آنند و بااین تحجر خلقی را نیز گرفتار ساخته‌اند.

فصل چهارم ـ تحولات دین زرتشت

۱ـ تأثیر متقابل دین زرتشت در ادیان دیگر

در قرن نوزدهم بعلت اشتباهی که محققین در مکان و زمان ظهور زرتشت مینمودند ، برداشت غلطی که دربارهٔقدمت تورات داشتند ،این نظریه بیشتر رواج داشت که ادیان بابلی و عبری در شکل گرفتن دین زرتشت موثر بوده است . به نظریه دارمستتر اشارهشد که او حتی معتقد بود گاتاها تحت‌تاثیر فیلون یهودی در قرن اول مسیحی تنظیم گردیده است .اگر ظهور زرتشت وتنظیم گاتاها را در کنار بابل ، یعنی آذربایجان غربی و حدود قرن ششم ق.م تصور کنیم مسلما "میبایستی تحت‌تاثیر فرهنگ بابلیان و آشوریان و افکار پیمبران بنی‌اسرائیل قرار گرفته باشد .

قبلا" توضیح داده شد که به تائید عمومی کوچکترین تاثیری از این فرهنگ وعقاید در گاتاها مشاهده نمی‌شود . ظهور زرتشت ، بطوریکه بیان شد ، در منطقه بسیار دوری ازتمدن‌بابلی وقبل از هزاره اول ق.م رخ داده است (۱۵۰۰ ـ۱۴۰۰ ق.م) و درزمانیکه زرتشت پیام خود را اعلام کرد نه رابطه‌ای بین خاور نزدیک و خوارزم وجود داشت و نه تورات بوجود آمده بود. تورات به گواهی محققین و دانشمندان پیرو نظریات متفاوت و به اتکاء بررسی‌هائیکه در قرن بیستم تکامل یافته است ، پس از تبعید یهودیان به صورت یک کتاب منظم شکل گرفت و مهمترین بخشهای آن توسط نویسندگان دوران تبعید و پس از آن تنظیم گردیده است در حالیکه در این ادوار مولفین و روحانیون یهودی به تکمیل وترسیم ، اصلاح وتنظیم‌تورات مشغول بوده‌اند قرنها ازتدوین سرودهای زرتشت‌می‌گذشته است گذشته براین اصولا "مبانی فکری و میتولوژی تورات بابرداشتهای زرتشت بهیچوجه منطبق نیست. تورات مراحل اولیه‌میتولوژی تشکیل یک امت را بیان‌می‌کند و یهوه خدای حافظ قوم بنی‌اسرائیل است و دین یهود میثاقی است که فقط بین‌قوم یهوه یااسرائیلیان و خدایشان منعقد می‌گردد. در این مراحل برداشتهای تورات بسیار انتروپومورمیک و اساطیری است خدا دارای شخصیتی‌کاملا "انسانی است و از کیفیات بشری برخورداراست.

یهوه خدائی است حسود و عصبانی و مهرآلود . باید برای او قربانی برد و با آداب و رسوم و شعائرخاص به ستایشش پرداخت .اوست مالک سرنوشت قوم خویش و آنهااراده‌ای در مقابل او ندارند .اگر به میثاق خود به شایستگی عمل نکنند به آتش غضبش خواهند سوخت و به نابودی و هلاک دوچار خواهند شد در حالیکه دیدیم گاتاها با اسطوره‌های تورات بیگانه است و اهورامزدا خدای جهان است نه خدای قوم آریائیان . انسانها در نظر زرتشت آزاد آفریده‌شده و بااختیار باید راه خویش برگزینند .سرنوشت انسان بدست خود اوست و افکار و اندیشه و عملش بهشت و جهنم او را برپا می‌دارد . وجدان آرام بالاترین پاداش و درون تیره و ناآرام شایسته ترین کیفر است .

پس ازتشریح دین یهود و تورات بهتر پی‌خواهیم برد که بین پیام زرتشت وتورات هیچگونه قرابتی نیست . و آنچه روحانیت یهود بنام پیام‌موسی در تورات بیان داشته است متاثر از فرهنگی بکلی غریبه بافرهنگ گاتاها است .

اما بابررسی‌های دقیقی که در قرن بیستم بعمل آمده مسلم شده است که پیام زرتشت غیرمستقیم در ادیان دیگر موثر واقع شده است بطوریکه بارها تذکر داده شد در اوستای‌متاخر که مذهب جامعه هخامنشیان و ساسانیان برآن بنا شده‌است ،از پیام زرتشت اثر بسیار کمی وجود دارد .هنگامیکه بابل به تصرف‌ایرانیان درآمد و با یهودیان تبعیدی برخورد نمودند ، دین اوستائی در عقاید یهودیان تاثیر شدیدی نمود . در بخشهای تورات که پس از این برخورد شکل گرفته‌اندتاثیر دین ایرانیان را میتوان مشاهده کرد .

زهنر معتقد است که نفوذ دین زرتشت در دین یهود بخصوص از مطالعه الواح‌کشف شده در بحرالمیت بهتر روشن میشود (۱)

در معتقدات این فرقه موارد زیادی یافت میشد که با دین زرتشت شباهت داشت . دربرداشت شیطان این فرقه تحت‌تاثیر عقاید ایرانیان قرار گرفته‌اند .در الواح‌بحرالمیت آمده است که چگونه یهوه دو روح آفرید ، روح راستی و روح شر که یکی به نور وابسته‌است و دیگری به ظلمت . همه شرارتها فرزندان روح شرورند که سعی می‌کنند فرزندان راستی را منحرف سازند . یهوه از روح شر تا ابد متنفر است و از همراهیش منزجر ولی روح راستی را تا ابد دوست داشته و با او همراه است .

زهنر معتقد است این مطالب که در تورات وجود نداشته مسلما" از اوستا اقتباس شده است ولی برداشت زرتشت خیلی عاقلانه‌تر میباشد زیرا روح شریر را او از ابتدا بد نیافرید بلکه او بااختیار زشتی را برگزید . او مینویسد با مقایسه دکترین زرتشت درمورد کیفر و پاداش درآخرت بامسیحیت میتوان بطور یقین نتیجه گرفت که مسیحیت از زرتشت متاثر گردیده است هرچند شکل بهشت و جهنم دین مسیح بکلی باگاتاها اختلاف دارد .

۱ ــ در باره الواح بحرالمیت و فرقه اسنیان مشروحا" در ادیان یهود و مسیحیت بحث خواهد شد .

او اشاره می‌کند به‌تحول در دین‌یهود پس از برخورد بازرتشتیان و مینویسد که ما یکباره در بیانات دانیل می‌بینیم از برخاستن مردگان سخن گفته‌میشود که برخی از آنها حیات جاودان و بعضی مجازات ابدی می‌یابند (۱). زهنر فریسیان را بسیار متاثر از عقاید ایرانیان دانسته و معتقد است نام آنها نیز به دلیل همین شباهت عقیدتی فریسیان (فارسیان) شده است.

زهنر معتقداست "آنچه در پیام زرتشت زنده و حیات‌بخش بود از جانب یهودیان به مسیحیت منتقل شد درحالیکه آنچه بی‌اهمیت بود بوسیله‌ساسانیان نظامنامه‌وار مدون گردید بطوریکه دین زرتشت خلوص خود را از دست داد و منجمد و بی‌مغز شد".

زولتسر بطوریکه دیدیم معتقد است در دین زرتشت برای اولین‌بار بهشت و جهنم مطرح شده و ادیان دیگر از آن اقتباس کرده‌اند.

میلز معتقداست که دین زرتشت در آئین یهود اثر گذاشته‌است و بخصوص در زمان تبعید یهودیان .فریسی‌ها یک طبقه برجسته از یهودیان بودند که بیشتر تحت‌تاثیر دین ایرانیان قرار گرفته بودند و در معتقداتشان بخوبی میتوان این تاثیر را دریافت .توسط همین فریسیان آئین زرتشت درمسیحیت نفود یافته‌است. (درباره فریسیان به جلد اول مراجعه شود)

دوش‌گیمن به کتاب‌قضات در تورات باب۹ آیه ۲۳ استناد مینماید که در آنجا روح شرور و خبیث خداوند به شالول حمله می‌کند . بعبارت دیگر یهوه دارای دو روح نیکو و شرور است. او معتقد است که این موضوع از دین ایرانیان اقتباس شده و نمونه‌آن نیز در طومارهای بحرالمیت دیده میشود. او بخشی از این طومارها را که در نیمه دوم قرن‌اخیر کشف شده است . چنین اقتباس می‌کند :

" همه آنچه موجود است و بوجود خواهد آمد از خدای داناست . . . او آدمی را آفرید تا بر جهان فرمانروا باشد و برای او دو روح ساخت تا هنگامیکه بسوی خدا رجعت می‌کند با او باشد . آنها ارواح راستی و دروغند . در جایگاه نور سرچشمه راستی است و ریشه دروغ در سرچشمه ظلمت. فرمانروائی بر همه‌فرزندان راست کرداری با شهریارروشنی است که در راه نورگام برمی‌دارند. گمراهی فرزندان راستی ■■ در دست‌ظلمت وفرزندان اوست . . . از این دو روح همه فرزندان انسان ریشه گرفته‌اند و از جدائی آنها گروههای مردم میراث میبرند . مردم در راه این دو روح طی طریق می‌کنند . اما خدا در خرد با شکوه خویش دورانی برای ویرانی تعیین کرده و به هنگام معهود به کیفر خطاهای فرزندان ناراستی همه آنها را نابود خواهد کرد و آنگاه راستی در جهان آشکار میشود.

فرقه اسنیان به سرنوشت معتقد بودند . زوزفوس مورخ مشهور یهودی نزدیک به زندگی مسیح مینویسد که " اسنیان برآنند که سرنوشت برهمه چیره است و هیچ واقعه‌ای

۱ – Daniel 12/20

روی نمیدهد مگر آنکه در سرنوشت‌آمده باشد ". گیمن و بسیاری از محققین دیگر معتقدند که پل چینوات یا پل پاداش دهنده (جداسازنده) را یهودیان از زرتشتیان اقتباس‌کرده و بعد نیز به پل صراط مبدل شده است .

ویتنی معتقد است که مذهب ایرانیان در دنیای قدیم پیشرو بوده و حتی یونانیان از آنها درس گرفته‌اند .او مینویسد که از مذهب زرتشت یهودیان بهره‌گرفته و عیسی‌خواه انسان و خواه خدا ،از آن پیروی نموده و همان را موعظه کـرد و روی آن ایستادگی نمود تا در بالای صلیب به خاطرش جان داد .البته این افتخار و شرف بزرگی است برای کسی که در عقیده خود پافشاری نموده و در راه آن جان داده است ولی از برای عیسی ممکـن نبود آئینی را که زرتشت در سه جمله پندار نیک ،گفتارنیک و کردار نیک ،بیان کرده است بهتر و پاکتر از او توجیه‌نماید .آیا این سه‌جمله شامل همه چیز نیست و اساس کلیه‌مذاهب شمرده نمی‌شود ؟ آیا ممکن است یکی از مرسلین پارسا چیزی بر آن بیفزاید ؟شاید کسی در جواب بگوید آری عشق مسیحا را نیز میتوان ضمیمه این اصول کرد . اما کسی که‌دارای اندیشه‌نیک وپاک است نه تنها به عیسی که به سراسر جهان و خالقش عشق‌می‌ورزد . کسی را که اندیشه پاک است دلی هم پاک دارد . همیشه اندیشه نیک اساس و بنیان حقیقی گفتار و کردار نیک است (اقتباس از تمدن در ایران باستان)

میلسین‌شاله مینویسد که "دین زرتشت در آئین جین (۱) و بودا هنوز نفوذ وتاثیر نموده و آزادی انتخاب در دین ،احتراز از قربانی خونین ، و احترام به زندگان ازاصول هر سه دین و از اصطلاحات زرتشت است ".

آلتهیم معتقد است (نظیر سخن زرتشت را در بین پیمبران یهود میتوان یافت و این اتفاقی نیست بلکه از وحدت خواست مذهبی آنان سرچشمه میگیرد . آنها همه در یک چیز شریکند وآن اینستکه خدا را در یک عمق‌وژرفای خاصی ، که تا آنروزها ناشناخته مانده بود ، درک میکردند و سعی در این داشتند بشکلی که از او ساخته شده بود صفـا و خلوص بخشند .آنهامی‌خواستند الوهیت رااز آن جامعرنگارنگ کمیتولوژی بر او پوشانده بود ، آزاد ساخته و در عظمت پرشکوه خود ارائه دهند (۲) .

ویدن گرن

معتقد است وجود تقاویم‌هخامنشی در سرزمین‌های دیگر که پایه اوستائی داشته و نامهای اوستائی در آنها بکار برده شده است ، گواه روشنی است برنفوذ دین زرتشت در این نواحی البته برخی نیز معتقدند که در این تقاویم مفاهیم اوستائی با دین زروانیان و مغان مخلوط شده است ویدن گرن مینویسد که در زمان پارتها نفوذ مذهبی دین‌زرتشت

۱- Jaina

۲- بابررسی دین موسی خواهیم دید که قبل ازبرخورد با ایرانیان تورات در باره یهوه قضاوت دیگری داشته است .

به خاور نزدیک توسعه می‌یابد . اشاتولوژی و اپوکالیپسی همیشه درمذهب ایرانیان نقش مهمی بازی کرده‌است ولی دراین زمان این‌معتقدات دربین‌النهرین ،فلسطین ،سوریه ... منتشر گردید و همه‌جا بخصوص از طرف یهودیان بااشتیاق پذیرفته شد . او معتقد است " اشاتولوژی مزداپرستان و عقاید آنها درباره روح و حیات پس از مرگ و پاداش اخروی دردین یهود موثر واقع‌گردیده و بامکاشفه‌ای که ازتورات به ارث برده بودند آمیخته‌شد".

داوسون

داوسون یک لیست بیش از صد مورد ذکر می‌کند که در آن مذهب زرتشیان باآنچه امروز بنام دین‌یهود و مسیح ارائه میشود ،شباهت دارد .بسیاری از این موارد بطور مسلم پس از دوران تبعید در دین یهود پذیرفته‌شده و سپس به دین مسیح منتقل گردیده‌است.

کارتر

معتقد است که امید قوم یهود به آتیه ارتباط مستقیم داشت با خوشنودی یهوه در روی زمین و افتخارات قوم اسرائیل ." حیات آینده یهودیان بسیار نامشخص بود ولی هنگامیکه باایرانیان تماس حاصل کردند برای اولین بار عقیده به جاودان بودن روح‌شکل قطعی بخود گرفت و امید به حیات‌آینده در آنها بیدار شد و پاداش نیکوکاران و مجازات بدکاران قوت یافت " . او مینویسد " تحقیقات دقیق حاکی است که اصول دین زرتشت قبل از تماس با یهودیان شکل گرفته بوده است و به احتمال قوی از جانب دین یهود نفوذی در آن نشده است" . بنظر کارتر پس از تبعید بودا یک ناحیه ایرانی شد و تاحمله اسکندر نیز باقی‌ماند و بعبارت دیگر یهودیان دوقرن تماس‌مستقیم با ایرانیان داشته‌اند. یهودیان یهوه را بصورت خدای قبیله خود تصورمی‌کردند و برخی نیز او را خدای طوفان میدانستند . او خدای واحد برای جهانیان‌نبود بلکه خدای‌خاص بنی‌اسرائیل بشمارمیرفت و بهمین جهت نیز آنها موظف بودند فقط به او خدمت کرده و به خدایان دیگر خدمت نکنند . کارتر یهودیان را در دوران قبل از اسارت و تماس با ایرانیان هونوتئیسم (۱) درمقابل مونوتئیسم مینامد ، یعنی آنها که فقط به خدا برای خودشان معتقد بودند نه‌یک خدای عمومی برای جهان . این برداشتی است که اغلب محققین تورات بیان داشته‌اند. او مینویسد بنی‌اسرائیل همه بدبختیها و موفقیتهای قوم خویش را به یهوه نسبت میدادو رضایت و خوشنودی او را عامل تعیین کننده می‌دانست . آنها برای تامین نظر یهوه بـا تقدیم هدایا و قربانی و بجاآوردن مراسم و آداب و شعائرخاص به یهوه خدمت می‌کردند ولی به‌مسائل اخلاقی‌کمتر اهمیت‌میدادند بعبارت دیگر بااجرای اعمال پسندیده واخلاقی ایمان کسی به اثبات نمیرسید بلکه فقط انجام آداب و رسوم و شعائر و تشریفات و تقدیم قربانی مناسب شرایط ایمان بود .کم‌کم نبی‌های اسرائیلیان به یهوه صورت کلی و جهانی

۱- Honotheism در این‌باره بطورتفصیل درکتاب ،دین یهود وحکومت بحث خواهد شد .

داده و او را عادل و مهربان خواندند.

پس از قرن هشتم ق.م بتدریج تصور جهانی یهوه پدیدار شد و بخصوص پس از تبعید و تماس با ایرانیان این تصور قوت گرفت در حالیکه برعکس بین ایرانیان این توحید روحانی و اصیل در همان ادوار روبزوال رفت. دکتر کارتر معتقد است که یهودیان از این برداشت عالمی مزداپرستی هنگام تبعید بسیار متاثر شده و آنرا در دین خود وارد ساختند و صفات اهورامزدا را برای یهوه برکزیدند.

ویل دورانت

معتقد است که ایده جهنم و بهشت و پاداش و کیفر و نزاع بین نیکی و شر و غلبه نیکی بر بدی را یهودیان از زرتشتیان اقتباس کرده‌اند.

کلازناپ (۱)

این محقق آلمانی به تفصیل درباره دین یهود بحث کرده و بخصوص صفات یهوه را در تورات تجزیه و تحلیل کرده است که در فصل دین یهود به آن اشاره خواهد شد. او به تکامل اشاره می‌کند که قبل از متاثرشدن از دین زرتشت در تورات به آنها برخورد می‌کنیم برخی از این برداشتها حتی پس از تبعید نیز درکتاب عهد عتیق باقی مانده است (۲) برای مثال به چند نمونه از صفات یهوه که کلازناپ از کتاب مقدس یهودیان نقل کرده اشاره می‌کنم.

خدای تورات غضبناک و آتشین مزاج است.

خدای اسرائیلیان به غارت و جنگ علاقمند است و قتل و عام کودکان و زنان را تائید می‌کند.

یهوه نژادپرستی را صحه می‌گذارد.

یهوه متعصب و بی‌گذشت است.

حال اگر گاتاها را بررسی کنیم نه تنها از این صفات کوچکترین نشانی در اهورامزدا نمی‌بینیم بلکه فروزه‌های او راستی، حقیقت، اندیشه نیک، مهر و محبت و فروتنی ... است. این مقایسه میرساند که گاتاها بهیچوجه نمی‌تواند از تورات متاثر شده باشد (اصولا" با اثبات تقدم گاتاها بر تورات بحث درباره متاثر شدن آن از کتاب مقدس یهودیان غیر ضروری است).

بسیاری از محققین هفت فرشته عرش یهوه، که پس از تبعید در برداشتهای آنها

---

۱ - Glasenapp

۲- درتوجیه دین یهود خواهیم دید که اصولا" مفهوم دین و تقوی و پرستش خداوند در مکتب زرتشت و دکترین تورات بکلی متفاوت است و اگر در پیام زرتشت انسانیت، اخلاق حسنه و فضایل انسانی معرف مزداپرستی، و عمل نیک پایه تقوی و ایمان است، در تورات اصولا" دین مفهوم دیگری داشته و انجام تشریفات و شعائر بدوی و ابتدائی مشخص ایمان به یهوه است. آنچه در تورات اصولا" مورد توجه قرار نگرفته اخلاق حسنه و فضایل و کمالات انسانی و تکامل روحی اوست. پس از تورات بتدریج نبی‌های اسرائیلی به این اصول توجه کرده‌اند ولی هرگز به کمال پیام زرتشت دست نیافته‌اند.

شکل گرفت، یعنی جبرئیل ،میکائیل ، رفائیل ، اسرافیل ، عزرائیل ، اوهیل (۱) و اوریل (۲) را انعکاس اشاسپندان زرتشتیان و چهار ملک مقرب را اقتباس از چهارفروزه اصلی‌اشا ، وهومنه ، خشترا و آرمئیتی می‌دانند.

فون گال(۳) نویسنده و مترجم و مفسر تورات عبری سامریان ، که دانشمندی‌آلمانی و مومن به کلیسا و تورات یهودیان است در کتاب مشروح و مفصلی تاثیر دین زرتشت در دین یهود را بررسی می‌کند. بازکو کردن خلاصه این تجزیه و تحلیل ، حتی به اختصار، خود محتاج به بخش کاملی است که از عهده این کتاب خارج است . فقط از نظر اطلاع به برخی از نظریات او اشاره می‌کنیم :

کال‌مینویسد که "اگر بنی‌های قبل از تبعید انتظارمسیح ونجات‌بخشی‌رانمیشناخنند ، و اگر آنچه از اشاتولوژی در کتب آنها آمده واقعی و ناب نیست بلکه دارای منشاء پس از تبعید می‌باشد ، پس علت ظهور یکباره آن چه بوده است ؟ این سئوال دائما" مرا بخود مشغول میساخت. علاوه براین اثر فرهنگ ایرانی که در دوران رومی ــ یونانی بر یهودیت اعمال شده و بطور عموم‌مورد قبول واقع شده چگونه توجیه میشود ؟...

یک اشتغال عمیق و دقیق به‌منابع مذهبی پارسیسم مرا یاری کرد به این واقعیت معرفت یابم که یهودیت از دوران کوروش تحت‌تاثیر عقاید مذهبی پارسیسم قرار گرفته بوده است ".

به تحقیق کال همین اعتقاد به ناجی وسوشیانت ، که از ایرانیان اقتباس شده بود، رفته رفته چنان قوت گرفت که بالاخره دریک گهواره جدید مسیحیت را بوجود آورد . بعبارت دیگر حتی مسیحیت من غیرمستقیم زائیده فرهنگ ایرانی است . کال با اشاره به بررسی محقق آلمانی گ.هولشر (۴) درباره کتاب پنجم موسی (دئوترونویوم) که ثابت نمود کتاب قوانین مجدد یهودیان در دوران تبعید شکل گرفته‌است ،و یک تجزیه‌وتحلیل مفصل نتیجه می‌گیرد که "اگر یهودیت پس‌از تبعید خود را هرچه بیشتر بصورت یک دین وابسته به قانون تحول بخشید ، در حقیقت این عملی بود که قبل از آن در دین زرتشت انجام میشد . نقاط برخورد و تشابه در این دو دین بسیار وجود داشت" او مینویسد که قانون و دستورات مفصلی که در عهد عتیق وارد شده و یهودیان را بصورت قومی متعهد و قانون‌دان معرفی کرد تحت‌تاثیر مستقیم ایرانیان بوجود آمده است بطوریکه" انسان از خود میتواند سئوال کند آیا پارسیسم باشدت وغیرت درتحول دین اسرائیل به یهودیت یا دین مقنن موثر نبوده است ؟"

کال باتجزیه و تحلیل گاتاها به این نتیجه می‌رسد که ایجاد یک نظام الهی که در آن بر دروغ پیروزی حاصل شده مهمترین هدف زرتشت بوده و پیمبر پیروان راستی را

۱- Uhiel
۲- Uriel
۳- Hugust Von Gall
۴- G. Holscher

برای کمک به‌تکمیل این‌نظام فرامی‌خوانده‌است "تکمیل این‌حکومت‌نیک (وهوخشترا) (۱) هدفی است که برای تحول و تکامل جهان لازم‌است‌وزرتشت به‌جدیت‌آنرا دنبال میکردمو باتمام قوا در وصول به‌آن کوشش می‌نموده است . این هدف در نزد زرتشت یک عظمت اسانولوژی می‌یابد .

همین "مژده‌فرحبخش" (۲) است که خداوند به‌مومنین وعده‌داده‌است (گاتاه ۱/۳۱) و در این نظام همه موجودات کمال خواهند یافت (۱۵،۳/۳۴) " و بالاخره مینویسد که "این‌حکومت خدادرمحتوی و مفهوم به نزدیکترین شکل بامفهوم یهودی‌ـ مسیحی قرابت دارد و درموعظه‌های پیمبر (زرتشت) بزرگترین نقش را بعهده میگیرد . این برای اولین بار درتاریخ ادیان است که چنین مفهومی ظاهر میشود تابعدها در امتزاج باتصور یهودی از " سلطنت الهی یهوه" (۳) دیگر از آن جدا ناشدنی کردد " .

اختلاف برداشتهای تورات قبل از تبعید و پس از آن بحدی است که بعضی از دانشمندان چون سلین (۴) به این فرضیه متوسل شده‌اند که اسرائیلیان موسای واقعی را کشته‌اند و دین او را با دین یهوه ، که متعلق به اعراب مدیا نیست در جنوب فلسطین ناحیه قادش است ، آمیخته‌اند . دین واقعی موسی اعتقاد به یک خدای واحد بوده که مظهر عشق و عدالت و نظام است . پس از تبعید یهودیان به این امید متوجه شدند که موسای کشته‌شده مجددا "از دنیای مردکان برخاسته و رستاخیزکند و آنها رانجات بخشد. این امید سبب شد که مجددا " بهمان افکار موسای قدیم بازکشتند و خدای قهار و حسود و تنگ نظر خود را به خالق مهربان و باکذشت و عادل مبدل سازند .

زیکموند فروید (۵) دانشمند شهیر روانشناس یهودی الاصل نیز یک چنین نظریه‌ای را مطرح ساخته و دو موسی در نظر می‌کیرد که یکی موسای مصری است . او دینی مقتبس از ایخناتون فرعون موحد مصری ارائه کرد و خدای او همان آتون (۶) مهربان و رحیم و جهانی بوده است .

موسای دوم در مدیانیست و ناحیه‌قارش میزیسته و داماد یترو (۷) کاهن اعظم دین یهوه بوده است .

یهودیان افکار این دو موسی را با هم تلفیق کرده‌اند . یهوه مدیانیست خدائی قبیله‌ای ، حسود ، غضبناک ، جابر و خشمناک بوده در حالیکه خدای موسای مصری همان آتون بوده است که رحیم و عادل و باکذشت و جهانی است. سرخوردکیهای قوم‌اسرائیل و شکستهای آنها سبب شد که "بالاخره رفته‌رفته بانفوذ نبی‌های یهودی یهوه همان‌صفات آتون را بیابد و جهانی و روحانی شود و بعبارت دیگر خدای واقعی موسی یا آتون بریهوه

---

۱ – Vohu Khschathra

۲ – Frohe Botschaft که همان انجیل مسیحیان است و مژده ظهور مسیح .

۳ – Koenigsherrschaft Jahwes

۴ – Ed. Sellin

۵ – Freud

۶ – Atun-Aton

۷ – Jethro

مدیانیست غلبه کند".

دانشمندان دیگری چون پ. ولتس آلمانی (۱) نیز نظریاتی شبیه همین عقاید اظهار کرده و معتقدند که خدای موسی ابتدا در گفته‌ها و افکار نبی‌ها شکل واقعی خود را ارائه داده است.

تشریحی که از دین یهود در جلدهای آتیه این کتاب بعمل خواهدآمد نشان خواهد داد که تحول دین اسرائیلیان و بقول کال، تبدیل این دین به یهودیت، آنگونه که اکنون شاهد آن هستیم، مدیون برخورد با ایرانیان و متاثر شدن از دین و فرهنگ آنان است.

چنانکه دیدیم بتدریج به اثبات میرسد که اکثریت قریب به اتفاق رسالات دینی اسرائیلیان و بخصوص تورات، در دوران پس از تبعید شکل گرفته و تنظیم شده و یا تکمیل و ترمیم شده است. در آثاریکه هنوز از دوران قبل از تبعید باقی است به وضوح قبیله‌ای و قومی بودن دین اسرائیلیان وشباهت آن به ادیان کنعانی و بین‌النهرین مشهود است و خدای قبیله‌ای حسود وحشتناک وانتقام‌جوی یهوه بامشخصات انسانی وکنعانی ـ اسرائیلی خود جلوه می‌کند، درحالیکه اهورامزدای رحیم و عادل و مهربان و باگذشت و جهانی‌که دوست انسانهاست در سراسر تاریخ دین زرتشت، حتی در منحرف‌ترین ادوار آن، از اصول کلی و پایه‌ای این دین بوده است. تحول برداشت کنعانی ـ اسرائیلی یهودیان پس از تبعید بیش از همه مولود برخورد دوفرهنگ مختلف ایران و اسرائیل است نه‌مولود افسانه‌های موسای مصری و موسای مدیانیست و فرضیات دیگری شبیه آن.

تاثیر افکار زرتشت و بخصوص مذهب اوستائی را در متفکرین یونانی بسیاری از محققین نظیر ایزلر ـ رینسن اشتین، شدر، یـگر، ... (۲) مسلم میدانند و حتی‌برخی معتقدند که هراکلیت نظریاتش را از دین مغان اقتباس کرده و افلاطون نیز از افکار آنان متاثر شده‌است. نظریه نزاع اضداد را که دربین حکمای‌یونان رواج داشته‌است و متفکرینی چون اناکسیماندر، هراکلیت، فیثاغورثیان، سقراط، هزیود ... به آن معتقد بوده‌اند، اثر دین‌ایرانیان و نزاع شر و خیر توجیه کرده‌اند. هراکلیت در ضمن معتقد بود که گوهر قانون و نظام‌جهان یانوموس و لوکوس (۳) آتش است و چون در اوستا آتش معرف اشا یـا قانون و نظام خلقت بود، نظر هراکلیت را اقتباس از اوستا حدس می‌زنند. جالبست که این متفکر نیز باقربانی خونین، که در آن ادوار رواج داشت، سخت مخالف بود و تجسم انسانی خدایان یونان را مورد مسخره قرار میداد و با همه شعائر و آداب مذهبی مخالفت می‌کرد و معتقد بود که جسد را نباید به خاک سپرد، که همه این نظریات بااوستای‌متاخر بسیار شباهت دارد.

۱ـ P. Volz
۲ـ Jaeger, Schaedo, Ritzenstein, Eisler
۳ـ Logos, Nomos

هزیود جهانرا عرصه پیکار اضداد میداند که بالاخره با پیروزی زئوس و چیره‌شدن داد بر ستم پایان می‌یابد . این برداشت بسیار شبیه نزاع خیر و شر و پیروزی اهورامزدا است و غلبه راستی بر دروغ . . .

در مورد مسیحیت هیچگونه شکی نیست که میتراپرستی یا آئین قدیم آریائیان و ایرانیان در آن بسیار موثر بوده و تقریبا" همه شعائر و آداب دین مسیح اقتباس از آن است . میترائیسم همانگونه که قبلا" بحث شد با دین زرتشتی کلیسائی در آمیخت و بصورت یک مذهب جهانی تا قرنها پس از ظهور دین مسیح در اروپا و روم رواج داشت . شعائر دین مسیحیت کاملا" ساخته کلیسا و تشکیلات مذهبی روم است که در تماس نزدیک با مذهب ایرانیان و میترائیسم بوده است . از جمله شعائر عاریتی کلیسای مسیحیت عبارتند از :

درمراسم عشاء ربانی بکار بردن نان و شراب (در بین زرتشتیان دراونه (۱) وهئومه یا هوم) ، غسل تعمید ، آب مقدس ، اعتراف به گناهان ، صعود مسیح به آسمان (صعود میترا به آسمان) عید فصح یا اردیبهشت میترائیسم ، ناقوس کلیسا (در پرده‌برداری از مجسمه میترا زنگ به صدا در می‌آوردند) روز یکشنبه یا روز مهر (که همان زن تـاگ و سن‌دی (۲) است) رستاخیز و داوری مسیح ، اعتقاد به روح ، تولد مسیح از مادر باکره، حضور شبانان در تولد مسیح ،وساطت عیسی برای گناهان ،شمعدان هفت شاخه ،اصطلاح پدر و پدر مقدس (استاد مهری دینیان نیز پدر نامیده میشد) ، علامت بره ، روز تولد مسیح (۲۵ دسامبر تولد میترا بوده است) . . .

ولی درضمن باید تاکید کرد که این شعائر وآداب هیچگونه ارتباطی باپیام زرتشت ندارد دین زرتشت غیرمستقیم در کلیه مذاهب بزرگ اثر گذاشته است زیرا همه آنها پس از تنظیم گاتاها شکل گرفته‌اند و بخصوص چون دین یهود پایه ادیان ابراهیمی بوده‌است توسط معتقدات یهودیان در آنها نیز تاثیر نموده است .

قدمت گاتاها اجازه‌نمیدهد که ازتاثیر ادیان‌بزرگ در پیام زرتشت نشانه‌ای بیابیم. ولی مسلما" معتقدات قدیم آریاها در افکار زرتشت موثر بوده است .اصولا" زبان وآداب و رسوم و شعائرمذهبی وفرهنگ یک‌قوم در معتقداتیکه در محیط زندگی آنها رشد می‌کند موثر است . با یک مطالعه سطحی از وداهای اولیه ، که تنها باقی مانده عقاید جامعـه زرتشت است و مقایسه آن با گاتاها به این نتیجه میرسیم که نشانه‌های بسیار زیادی ازآن در پیام زرتشت میتوان یافت . ولی آنچه بسیار جالبست نحوه برخورداری زرتشت از فرهنگ جامعه است .

زرتشت از اصطلاحات و برداشتهای‌مذهبی مردم بهره‌گیری کرده ولی در بکاربردن آنها مفهوم این اصطلاحات را بافرهنگ خاص خود تطبیق داده است . زرتشت پایه‌گذار

۱ - Draona
۲ - Sunday, Sonntag

یک فرهنگ‌نوین است که فقط درظاهر بافرهنگ قدیم شباهت دارد ولی مغز و هسته‌اصلی بکلی با آن متفاوت است . در بعضی از جهات حتی در پوسته خارجی نیز با آن اختلاف دارد . زرتشت‌برای آنکه از ذخیرد حافظه‌ای و معنوی مردم بهره‌گیری نماید اصطلاحات آشنا رابکار برد ولی بامهارت جالب توجهی قیافه‌ای کاملا" نو برای آنها ساخت وگاهی هم مفهومی متضاد . انسان گاتائی کاملا" با انسان ودائی متفاوت و حتی مخالف است. دیو در زبان جامعه‌ودائی مقدس و موجودی قابل پرستش است ولی درفرهنگ زرتشت مظهر زشتی و انحراف و دروغ است . میمیا قهرمان قابل ستایش است ولی در گاتاها آنکه به ناحق شهرت یافته و مستحق نکوهش است . هوم مائده آسمانی است و شراب خدایان و در نظر زرتشت مشروب کثیف و شرانگیز ، قربانی گاو برای میترا از شعائر مقدس و مورد احترام است ولی زرتشت آنرا محکوم و مطرود میسارد .از دنیای رنگارنگ و پر ازخدایان ودائی در گاتاها اثری نیست و سرنوشت انسان بجای آنکه در مثلث شعائر ــ کاهن ــ خدا تعیین گردد در دست انسان و در احتیار و اراده اوست و مثلث پندار ،گفتار،کردار نیک راه او را مشخص میسازد . فکر نمی‌کنم لازم‌باشد همه این مسائل را مجددا" تکرار کنم . تاکنون بقدر کافی در مورد این اصول بحث شده است .

غیر از این اختلافات کلمات و اصطلاحات نیز شکل دیکری می‌یابند . کلمات اشه (رته) ،وهومن ، خشترا . . . در دین ودیک همه اصطلاحات شعائری است که فاقد مفهوم عمیق اخلاقی میباشند .عمل به آنها مطرح نیست بلکه در رابطه با شعائر و آداب ورسوم بکار میروند ولی درگاتاها پایه‌های‌اخلاقی تربیت انسان‌گاتائی شده و فضایل‌اصلی‌جامعه می‌گردند .این مفاهیم که در حافظه مردم بخواب رفته و سکون یافته‌بودند توسط زرتشت به‌منطقه خودآگاه حافظه‌منتقل‌شده و حرکت وجنبش می‌یابند و بصورت عالیترین‌اهداف انسان متجسم و برجسته میشوند .

دارمستتر مدعی است که سه اصل بنیانی زرتشت یعنی پندار ، گفتار ، کردار نیک که در گاتاها ، هومته ، هووخت ، هوورسته (۱) است از سه کلمه ودائی سومتی ،سوکته، سوکرته (۲) که به معنی فکر خوب ، کلام خوب و عمل خوب است ، اقتباس شده .

خود دارمستتر می‌پذیرد که این سه کلمه بصورت یک مثلث وابسته بهم هیچگاه در وداها استعمال نشده است و از بکار بردن آنها نیز یک اصل اخلاقی مورد نظر نبود بلکه بصورت کلمات تشریفاتی در دعاها و وردها بکار میرفته است .دارمستتر برای توجیه این اشکال اظهار عقیده می‌کند که یقینا" در ادوار بسیار دور این کلمات مفاهیم واقعی و اخلاقی داشته و بتدریج در وداها شکل رسومی بخود گرفته است . جالبست که دارمستتر مدعی است‌گاتاها در زمان مسیح نوشته شده ، حال آنکه وداها در حدود هزاره دوم‌ق.م

۱ ــ hu-mata , hu-vakhta , hu-varashta

۲ ــ Su-mati , Su-kta , Su-kreta

تنظیم شده‌اند .اگر این جملات در زمانهای بسیار دورتر از وداها دارای مفاهیم اخلاقی بوده‌اند پس نویسنده گاتاهامعنی چندهزارسال قبل از تنظیم این‌سرودها را دوباره‌زنده کرده است !!.

ولی اصولا " احتیاج به این کوشش ناموفــق نیست .زبان گاتاها و وداها همریشه‌اند و نه تنها این لغات ، که بسیاری از اصطلاحات با هم یکسانند . ما دیدیم که حتی نام خدا ریشه ودائی دارد و در بحث مربوط به زمان زرتشت نیز تعداد بسیار زیادی از اصطلاحات همریشه گاتاها و وداها را نام بردیم . مهم آنست که زرتشت در پیام خود چگونه از آنها بهره‌گیری کرده و بچه منظوری بکار برده‌است .یکی از مهمترین‌اصطلاحات وداها "دو" یا دیو است که در گاتاها دئو میباشد . زرتشت هم دیو را بکار گرفته اما آیا به مفهوم وداها سراسر گاتاها و وداها داری لغات با ریشه مشترکند . هنر زرتشت همین است که با همین کلمات و اصطلاحات فرهنگ کاملا " نوینی ساخته است .

مثلث‌تحقیقی تبدیل اندیشه به عمل در شکل خاصی بکار گرفته شده که باچارچوب فکری و دینی زرتشت مطابقت می‌کند و در آن زمان بکلی فرد و بی‌همتا بوده است . این مثلث نتیجه طرزتفکر توحیدی و فلسفی اوست و درمسیر انسان ـ خدا قابل توجیه است. انسان برای نزدیک شدن به خدا باید به‌اندیشه نیک و پاک مجهز گردد که نتیجه‌آن گفتار و کردارنیک است .و انسانی که تجسم این شرایط‌گردید خدائی میشود و در جامعه چنین انسانهائی همه خوشبخت می‌گردند . اما در وداها اولا "این کلمات باهم بصورت مرکب استعمال نمی‌شوند و ثانیا " هیچ مفهوم عملی و اخلاقی را نمی‌رسانند .

در وداها پایه عبادات بر تشریفات و آداب و رسوم معبدی و شعائر قربانی متکی است و همه‌اوراد و ادعیه و اعمال بر این تشریفات دور میزند در حالیکه در پیام‌زرتشت کاملا " عکس آنست و همه برداشتها و معتقدات به عمل و واقعیت زندگی باز می‌گردد و تشریفات بکلی حذف شده‌است و اگر اثر کوچکی هم یافت شود جنبه تعلیماتی و پرورشی دارد که هدف آن بازهم عمل میباشد .

مولتون هم در پاسخ دارمستتر مینویسد که بکار بردن این سه کلمه در کنار هم و مفهومی که ازآن حاصل‌میشود بسیارمهم است و این‌ترکیب یک مثلث (۱)ایرانی و متعلق به زرتشت است . او مینویسد " در بکار بردن این تریاد از طرف زرتشت میتوان به‌یقین گفت که هیچ‌نشانی از اینکه او آنها را با آداب و رسوم متحجر ساخته باشد وجود ندارد" مولتون معتقد است برای شناخت مفاهیم پیام زرتشت باید آنرا از زبان خود او توجیه کرد .او دوعامل شر و نیکی را تابع سه‌پایه اصلی در حیات بشر می‌شناسد که همان پندار، گفتار ، کردار است .عملی و تحقیقی‌فکر کردن زرتشت را تقریبا " همه‌محققین پذیرفته‌اند و این ارتباط عملی ایمان وتقوی بازندگی روزانه مردم و برخورد عملی انسانها بایکدیگر

Triad – ۱

بحدی مهم است که بنظر من آنرا باید مهمترین هنر زرتشت تلقی کرد. دین ودائی در این مورد بسیار ناقص است و با پیام زرتشت قابل قیاس نیست در اکثر ادیان جهان اعمال و تشریفات برای رضایت خدا و خدایان است و کمتر به‌نتایج عملی آن توجه شده است در حالیکه در دین زرتشت کاملا" عکس این برداشت صادق است.

شدر مینویسد ، همانقدر که زبان گاتاها و سرودهای ودیک بهم نزدیک میباشند مفهوم و محتوای آنها از هم دورند . دایره اندیشه و تفکری که زرتشت در آن حرکت می‌کند ، با اشعار ودیک هیچ قرابتی ندارد. در وداها قربانی مرکز و محور اصلی مذهب است در حالیکه در گاتاها بکلی این عمل ناپدید شده و از آن اثری نیست . همچنین‌از خدایانی که برای آنها قربانی میشد و در وداها اهمیت اساسی دارد ، نامی نیست ، دنیای مملو از خدایان ودیک در گاتاها بکلی ناپدید گردیده است زرتشت از تمام این عوامل با خبر بود ولی آگاهانه آنها رامسکوت گذاشته است .

باوجود آنکه مخالفت زرتشت با عقاید و آراء زمان خود مسلم است ولی نباید فراموش کرد که در هر دین و آئینی جنبه‌های پسندیده و مفید بحال جامعه وجود داشته که از ضروریات و احتیاجات جامعه سرچشمه گرفته است ولی در طول زمان متحجر شده و اثر سازنده خود را از دست داده است . هر مصلحی برای آنکه بتواند مردم جامعه را به حرکت در آورد مجبور است از خزانه محفوظات و معتقدات آنها بهره‌گیری کند . زرتشت نیز مسلما" چنین کرده و اگر بخواهیم ادعا کنیم که او یکسره تمام معتقدات مردم رانفی و باطل ساخته سخنی به واقع نگفته‌ایم . زرتشت در قالب همان معتقدات باشکلی کاملا" نو نظر خود را بیان‌داشته و این هنر جالب اوست . خراب کردن همه موجودیهای فکری و ذهنی یک جامعه آسان نیست و برپا ساختن بنائی بجای آن که موردتوجه و پسندمردم قرار گیرد مشکلتر است . در ایجاد بنائی نو بجای ساختمانی کهنه مهم نیست که معمارو سازنده آن از مصالح‌قدیم بهره‌گرفته‌باشد بلکه چگونگی این بهره‌گیری قابل اهمیت‌است. زرتشت همه اصطلاحات ومفاهیم خود را از گنجینه خاطره مردم استخراج مینماید ولی با شکل و ترکیب نوینی آنها را پیش هم چیده و مجموعه کاملا" نوینی بوجود می‌آورد که بکلی با ترکیب گذشته متفاوت است .

ما زمانیکه گاتاها را بادید علمی و فلسفی مینگریم و با زبان منطق و عقل توجیه می‌کنیم آنرا کاملا" تحقیقی و عملی و بدور از برداشتهای انتروپرمورفیک و متافیزیکی می‌یابیم ولی مسلما "این سرودها برای مردم‌ساده و بزبان آنها معنی دیگر داشته‌است. نکته جالب آنست که اگر گاتاها بزبان ساده و عامیانه نیز تفسیر و توجیه شود لطافت ، ظرافت وقدرت خود رااز‌دست نداده و نیروی‌سازنده و تربیتی خود را حفظ می‌کند . (۱)

۱ــ مولتون مینویسد " اگر هم بپذیریم زرتشت از افکار موجود در جامعه بهره‌گیری کرده است اصالت با آن کسی است که میتواند طلای کهنه را مجددا" ضرب کرده به سکه رایجی مبدل سازد " .

هیچ لطمه‌ای به اصالت پیام زرتشت وارد نخواهد شد اگر شبان ساده دل و باصفائی در آن هنگام که باآهنگ موزون نی‌خویش گوسفندانش رابه کرد خود می‌خواند با یادزرتشت در زیر مهتاب سیمگون به آسمان نگریسته و بزبان دل با فرشتگان راستی ، مهر و محبت و اندیشه نیک ، خرد و فرونتی ، قدرت و نیروی اراده . . . سخن کوید و آنها را واسطه طلب رحمت از اهورامزدا سازد . باچشم دل خدا را بنگرد ، خدائی که هستی بخش و دانای مطلق است ،داداری که در مهر و رحمت ، عشق و محبت ، و راستی و پاکی ،خرد وهومنی و اندیشه نیک . . . میتوان او را دید . . . این پروردگار آسمانها برای آن شبان همانقدر ازجلال وعظمت و لطف و کرامت برخوردار است که خدای‌معبود و معشوق‌عارفان واله و شیدا . تا زمانیکه واسطه و دلال زمین به امیدکاسبی ویا حفظ موقعیت خود از راه تحمیل و تحمیق حرکت و شکوفائی انسانهاراسد نکرده و مردم را از لذت درک لطافت اندیشه پاک و عمل نیک محروم نساخته است و با بار کردن مشتی آداب و رسوم وشعائر تشریفاتی مقصد اصلی دین را که تربیت انسانهای بافضیلت و متحرک و نیکوکار است منحرف نکرده‌است ، ساده‌ترین برداشت افکار مصلحین حقیقی و بخصوص پیام زرتشت ، سازنده و مفید خواهد بود .آنچه پیام زرتشت و یا هر مصلح دیگری را فاسد و یا منحجر میسازد اعمال قدرت کلیساست ، که اتفاقا" زرتشت با آن مخالفت اصولی نموده است . همانگونه که بارها اشاره شد خدا نه بزبان گاتائی سخن می‌کوید نه ودائی و نه عبری ،نه یونانی و نه لاتین . . . زبان خدا زبان طبیعت است و آثار او قوانین و نظام آفرینش و مسیر او شاهراهی که به سوی فضایل و کمال انسانی امتداد دارد .

ما امروز از حوادث زمان زرتشت آگاه نیستیم . مسلما" او هم با همراهان و مردم جامعه خود به زبان‌فانتزی و تخیلی نیز سخن‌گفته و گاه‌گاه مردم را ازعالم خشک و عملی واقعیت به جهان رویا و خیال برده است ولی از مقایسه گاتاها و وداها میتوانیم دریابیم که برخلاف وداها زرتشت هرگز اطرافیان را در عالم رویا رها نساخته و سعی کرده است بالاخره آنها را به جهان واقعیت بازگرداند و در روی زمین محکم زندگی به آنان تعلیم حیات انسانی و حرکت سازنده وشادی بخش دهد .امامتاسفانه اوستای متاخر دارای این اصالت نیست و بیشتر با اوهام و خیالات سروکار دارد تا واقعیات زندگی .

اوستای نو چون در کنار ادیان و تمدنهای دیگر شکل گرفته است از آنها نیز متاثر گردیده، و بخصوص به شعائر و تشریفات زائد ، که بنیان همه ادیان کلیسائی است ،آلوده شده است .

در اصول کلیسای زرتشتی که طی قرون متمادی شکل گرفته است . مسلما "مذاهب و معتقدات مختلف تاثیر متقابل داشته‌اند بطور مثال در بن دهش موضوع خلقت شش مرحله‌ای جهان ،خلق جفت بشری مشیاومشیو (۱) ، وسوسه شیطان و هبوط انسان بسیار

۱ - Mashyoi - Mashya

با کتاب خلقت (۱) تورات شباهت دارد . در وندیداد از دیو بوئیتی (۲) سخن گفته شده که در بون دهشن نیز تائید گردیده و آنرا " بوتاسپ " نام برده است که درون‌بت جای می‌گیرد و در هند پرستش میشود . این دیو را همان بودا تفسیر کرده‌اند دارمستتر معتقداست که آئین شمنی بوسیله بوتاسپ پایه‌گذاری شده که همان ساکیامونی‌بودی‌ساتوه است . در فروردین یشت فرگرد ۱۶ اشاره به‌گوتمه نامی شده که برخی آنرا همان گوتاماسیدارتا (۳) که نام اصلی بوداست ، میدانند (هرچند فروردین یشت مقدم بر دین بودا است و نمیتوان چنین نظری را پذیرفت) .

دین بودا بخصوص در افکار مانی تاثیر بسزائی داشته است و مسلما " زرتشتیان دوران ساسانی با آن آشنا بوده‌اند .

باید متذکر شوم که فرهنگ و تمدن‌جوامع بشری بصورت درختانی مجزا و دور ازهم در یک صحرای پهناور رشد نمی‌کنند بلکه به شکل یک بنای عظیمی که دائما " درحال تحول و تکامل است شکل می‌گیرند و در همه این نوسازیها از مصالح و سنگهای‌بخشهای قدیمی‌تر بهره‌گیری میشود .آنچه ممکن است کاملا " نو و یگانه بنظر رسد شکل استفاده از این مصالح و طرز تنظیم آنها در یکی از جناحهای این ساختمان است در ادوار قدیم که ارتباط مردم جهان بسیار محدود بوده‌است این جناحها باهم ارتباط نداشته و تااندازه زیادی ازهم مجزا بوده‌اند ولی باافزون شدن این ارتباط،پیوستگی و اتصال این شاخه‌ها نیز افزوده‌شده و کم‌کم بصورت یک بنای‌مرکب و متشکل از واحدهای متنوع در آمده‌است.

---

۱ - Genesis
۲ - Buiti - Buddha
۳ - Goutama Siddhartha

۲- زرتشت و ایران

از چه زمان دین زرتشت در ایران پذیرفته شد

در بخش تاریخ ظهور زرتشت به این نتیجه رسیدیم که او هنگامیکه هنوز در ایران جامعه‌متشکل و دولتی بوجود نیامده‌بود در منطقه‌ای درحدود شمال افغانستان به تبلیغ دین خود پرداخته است .

تاریخ‌نوشته‌ای از آن زمان در دست‌نیست و آثار وعلائم بدست‌آمده نیز بهیچوجه کافی برای دوباره سازی فرهنگ و نظام اجتماعی این مردم نمی‌باشد . ما همینقدر از مطالب‌گاتاها و وداها و آثاری که‌قبلا "به آن اشاره شد میتوانیم‌دریابیم که در این ادوار هنوز دولت و جامعه متمدن و شهرنشینی در آن نواحی شکل نگرفته بوده است . در زمان حیات زرتشت عشیره‌ای که ویشتاسپه سر کرده آن بوده است ، دین او را پذیرفته است . آثار قابل اعتمادی که جریان پس از مرگ زرتشت و ویشتاسپه را روشن نماید دردست نیست ، به افسانه‌های اوستای متاخر نیز نمیتوان اطمینان کرد . همانگونه که دیدیم ودر فصل انحراف دین زرتشت نیز تشریح خواهد شد ، اوستای متاخر ساخته مغان و موبدانی است که قرنهای متمادی پس از زرتشت به تنظیم‌رساله‌هائی پرداخته‌اند و اطلاعات آنها در آن زمان حتی کمتر از امروز بوده است ، که لااقل با روش علمی واقعیتهائی را روشن ساخته‌اند . هدف آنها نیز تبلیغ پیام واقعی زرتشت نبود ، معتقدات آنان نیز با این پیام توافق نداشته است . آنها چون برهمنان هندو در عالم اسطوره و افسانه بسر برده و عرصه واقعیت پیام زرتشت نه برای آنها قابل درک و نه مفید و سودبخش بوده‌است .

اما آنچه تاریخ ، آثار باستانی بما ارائه میدهد وجود آتشکده‌هائی است که برای اولین‌بار درسرزمین‌مادها یافته و باآتشکده‌های زرتشتیان ادواربعد در دوران‌هخامنشیان شباهت دارند در مورد معتقدات جامعه مادها آثار نوشته‌ای در دست نیست که زرتشتی بودن آنها را به اثبات رساند و بطوریکه قبلا " اشاره شد فقط نامهای برخی از سران و پادشاهان مادی نظیر فرااورتی و خشتره این کمان را تقویت می‌کند که فرهنگ‌زرتشتی در

آن مناطق نفوذ کرده باشد .

یشت‌های قدیم نیز آثار دیگری از نفوذ دین زرتشت در ایران باستان است . نام کاهنین و روحانیون جامعه در این نوشته‌ها اترونی یا آذربان ذکر شده است که با مغان مادی متفاوتند . این آثار مذهبی ـ ملی در شرق ایران شکل گرفته و به احتمال قوی در مناطق شمال خراسان‌کنونی یا بلخ و مروقدیم تنظیم گردیده‌اند و سپس رفته‌رفته درغرب ایران توسط مغان اخذ و بامعتقدات آنها ترکیب شده است . بهمین دلیل نیز یسناها و یشتها از اصالت بیشتری برخوردارند .

درباره‌هخامنشیان اطلاعات خیلی‌بیشتری موجود است و گذشته بر کتیبه‌های باقی مانده و سینی‌های زرین که قبلا" اشاره شد ، گزارشهائی نیز از مورخین و نویسندگان یونانی و رومی در دست است که بما اجازه میدهند دقیقتر در باره این ادوار قضاوت کنیم . (۱)

الف ـ گزارش نویسندگان باستانی

۱ ـ هرودت

هرودت که از مشهورترین مورخین یونان باستان است و پدر تاریخ جهان نامیده میشود در حدود ۴۸۰ ق.م مشخصا" به ایران سفر کرده و درباره مشاهدات خود گزارش مشروحی داده است . او از جمله درباره مذهب ایرانیان مینویسد :

۱۳۱ـ آنها برپاداشتن معبد و قربانگاه و مجسمه خدایان (بت)را جایز نمی‌شمارند و در حقیقت کسانی را که چنین کنند ابله می‌پندارند .

زیرا آنها بنظر من خدایان را آنگونه که یونانیان تصور می‌کنند تجسم نمی‌نمایند . ولی عادت آنها براین است که بر بلندترین قله‌های‌کوه رفته و درآنجا به زئوس قربانی تقدیم کنند ، درحالیکه آنها تمام گنبد آسمان را زئوس می‌پندارند (۲) . آنها برای خورشید و ماه و زمین وآب و باد هم قربانی می‌کنند . علاوه بر این آنها از اعراب و اسوری‌ها آموخته بودند که برای اورانیا (۳) هم قربانی کنند . اسوریها آفردیت را میلیتا (۴) و اعراب آلیتا (۵) و ایرانیها میترا مینامند . (۶)

---

۱ ـ متاسفانه بعلت فقدان مدارک این مجموعه در دو سال قبل فقط از آنچه در دسترس بوده است بهره‌گیری شده است .

۲ ـ برخی از محققین معتقدند که هرودت اشتباه کرده است . مولتون پس از یک تجزیه و تحلیل مفصل نتیجه میگیرد که آسمان در بین آریاهای قدیم خدائی بوده بنام دیئوس Dyeus . در وداها دیاوه Dyauh در ایران قدیم دیائوس Dyaus در بین ایندواروپائیها دیئوس پیتار Dyeus Pitar و در هند دیائوس پیتار Dyaus Pitar یا پدر خدایان نامیده میشده است . دوه در وداها نام خداست . ایرانیان برای دئوه‌ها قربانی میبردند و برای دیئوس پیتار که همان زئوس است

۳ـ Urania ۴ـ Mylita

۵ـ Alita ۶ـ Mithra

۱۳۲ـ اما رسم ایرانیان برای قربانی به خدایانی که قبلا" نامیده شد چنین است. آنها نه محراب و قربانگاه برای خدایان میسازند و نه آتش برای قربانی روشن می‌کنند. آنها نه شراب و نه حلقه گل و نه غذا تقدیم می‌نمایند. اما هنگامیکه کسی مایل است قربانی به یکی از خدایان تقدیم کند قربانی را به محل پاکی میبرد و آن خدا را صدا می‌کند، در حالیکه بر سر خود حلقه‌ای از گل زده که معمولا" از مورد سبز است. اومجاز نیست از خدا برای خود چیزی بخواهد بلکه باید برای همه‌ملت وپادشاه ازخداوند طلب نیکی کند و او هم در شمار تمام مردم از لطف آن خدا برخوردار خواهد شد. آنگاه که قربانی را سربرید فرشی از علف‌نرم میسازد و تمام گوشت را بر روی آن قرار میدهد (۱) و در مدتی که او قربانی را مرتب می‌کند مغی در کنارش به خواندن سرود و دعامیپردازد که ایرانیان آنرا تئوکونی میدانند. (۲) (۳) بدون مغ او اجازه تقدیم قربانی ندارد. پس از آنکه کمی صبر کرد قربانی‌کننده گوشت را باخود برده و آنگونه که‌مایل است‌مصرف میکند.

۱۳۳ ـ روزیکه مردی بیش از همه روزهای دیگر مورداحترام قرار میگیرد روزتولدش است لذا شایسته‌می‌دانند دراین روزجشن و ضیافتی‌بزرگتر از روزهای‌دیگر برپا کنند... آنها به نوشیدن شراب رغبت زیاد نشان‌میدهند ولی کسی مجاز نیست درحضور دیگران استفراغ یا ادرار کند... بدترین صفت نزد ایرانیان دروغگوئی است وپس‌ازآن‌مقروض بودن زیرا مقروض مجبور به‌دروغ گفتن است.

هرودت گزارش میدهد که مغان‌مرده‌های خود را در فضای‌باز میگذارند که پرندگان یا سگها آنرا بدرند ولی ایرانیها مرده‌های خود را با ماده موم مانندی پوشانده سپس دفن می‌کنند. او همچنین مینویسد که مغان بکلی با کاهنین مصری اختلاف دارند زیرا مصریان سعی‌می‌کنند که هیچ حیوانی را نکشند مگر برای‌قربانی ولی برعکس مغان جزآدم و سگ همه حیوانات‌را با دستهای خود نابود می‌کنند، بخصوص حشرات و مار وخزندگان و پرندگان را.

هرودت مینویسد در لشکر کشی به یونان خشایارشا دستور داد هزار گاو برای الهه آتن قربانی کنند و هنگامیکه همراه او بودند یک اسب‌سفید را در کنار رود استریمون (۴) قربانی کردند و برای خدایان با دو تتیس (۵) مادر آشیل و نرایدها (۶) حوریان دریا قربانیهائی تقدیم نمودند (۷). حتی هرودت از قربانی انسان نیز سخن گفته

---

۱ ـ برسمن یا برریش که در وداها barhish بوده‌است.
۲ ـ Theogonie
۳ ـ مقصود سرود برای خدایان که همان یشت‌هاست مانند مهریشت، آبان یشت، گوش یشت ...
۴ ـ Strymon ۵ ـ Thetis ۶ ـ Nereids
۷ ـ زهنر معتقد است که خدای بادهمان وایو است وآتن وتتیس همان اناهیتاست‌که
←

و گزارش میدهد که زن خشایارشا بنام آمس‌تریس (۱) دستور میدهد که ۱۴بچه را برای قربانی به خدای زیرزمین زنده دفن کنند !

۲ ـ گزنفون (۲)

گزنفون که کمی پس‌از هرودت به ایران سفر کرده‌است درباره مذهب و اخلاق ایرانیان گزارشی داده که تقریبا " با گزارش هرودت تطبیق می‌کند .

گزنفون درباره کوروش نیز مینویسد که وقتی به سرزمین آشور رسید فرمان داد که گاوی برای‌هرمزد ،اسبی برای میترا و ستوری برای زمین و چندین‌قربانی نیاز پروردگاران آشور کنند .او نیز راستی و درستی را در بین ایرانیان می‌ستاید و مینویسد که آنهادروغ و دوروئی را سخت ناپسند میدانستند .

۳ ـ کتزیاس یونانی (۳)

طبیب دربار هخامنشی در حدود ۳۹ ق.م مینویسد که پادشاهان ایران باده مینوشیدند ولی هیچگاه مست‌نمی‌کردند مگر یکروز در سال که برای میترا قربانی‌میدادند (جشن‌مهرگان) وآن روز ردای ارغوانی به‌تن کرده و باده‌گساری می‌نمودند ودرجشنهای عمومی شرکت می‌کردند . این گزارش موید آنست که در زمان هخامنشیان قربانی و میترا پرستی مرسوم بوده است .

۴ ـ پلوتارک (۴) (قرن اول مسیحی)

از کتاب فیلیپیا نوشته تئوپمپوس نویسنده یونانی معاصر اسکندر درباره مذهب ایرانیان نقل می‌کند که هرمز وخدای ایرانیان شش پروردگار بیآفرید : ایزد منش نیک ، ایزد راستی ، ایزد قانون و نظم ، ایزد خرد و دانائی ، ایزد ثروت ، ایزد خوشبختی‌و نیکی دهنده .

او مینویسد : اریمانوس (اهریمن) با اورومازس (اورمزد) در ستیزند و بالاخره اورومازس بر اریمانوس غلبه می‌کند .

پلوتارک در رساله‌ایزیس وازیریس‌مینویسد .این‌نظریه‌اکثریت و داناترین‌مردم‌است. برخی دو خدا می‌شناسند که چون دو رقیبند ، یکی خالق خوبیها و دیگری آفریدگار بدیهاست .برخی قدرت‌بهتر را خدا و دیگری را دیو می‌خوانند .زروآستر مغ که می‌کویند

هلنیزه شده است . خشایارشابرای اناهیتا نیاز می‌کرده است .ترایدها همان اهورانی‌ها هستند که در اوستای متاخر زنان اهورامزدا شدند . هرودت برای این خدایان با مقایسه‌خدایان‌یونانی‌نامهای آشنای یونانی برگزیده است .

۱ ـ Amestris ۲ ـ Xenophon ۳ ـ Ctesias ۴ ـ Plutarch

۵۰۰۰ سال قبل از جنگ‌ترویا کارش رونق گرفته ،یکی را هرمازس و دیگری را آرای‌مانیوس نامید (۱) و علاوه بر این چنین بیان کرد که اولی شبیه نور است و دیگری چون ظلمت‌و جهل واسطه بین آنها متیرس است که ایرانیان او را متیرس میانجی مینامند . زروآستر تعلیم داد که برای اورمانیس نیاز ونذورات تقدیم و شکرگزاری کنند و بهدیگری برای رفع شر، ملالت و تیرگی‌نیاز دهند . آنها در حالیکه در هاونی علفی را بنام اومومی (۲)آرد می‌کنند ،از حارس و ظلمت درخواست‌می‌کنند سپس این آرد را با خون گرگ مخلوط کرده و آنرا به مکانی که خورشید نمی‌درخشد برده و دور میریزند .

در مورد بعضی گیاهان معتقدند که به خدای خوب متعلق است و برخی به شیطان سرور .دربین حیوانات سگ ، پرندگان به قدرت‌نیکو و موش‌آبی به قدرت شر تعلق دارد و آنکه بیش از همه از حیوانات اخیر نابود کند پاداش بیشتری می‌یابد .

آنها اسطوره‌های بسیار درباره خدایان نقل می‌کنند . مثلا " هرمازس از نور خالص متولد شده ، اریمانوس از تاریکی و آنها همیشه باهم درحال جنگند . هرمازس شش‌خدای خلق می‌کند . اولین آنها اراده نیک . . .

اریمانوس نیز در مقابل او رقیبان را آفرید به تعداد خدایان خوبی . پس هرمازس خود راسه برابر وسعت داد (افسانه میبما) . او آسمان را با زیور ستارگان آراست و یک ستاره را در جلوی همه برقرار ساخت برای مراقبت و پیش‌آهنگ که سیریوس بود .اوسپس ۲۴ خدای دیگر خلق کرد ، آنها را در یک تخم‌مرغ جای داد . در مقابل اریمانوس‌نیز خدایانی بوجود آورد که تخم‌مرغ را سوراخ کرده داخل آنها شدند و به‌این طریق شر و نیکی باهم آمیخته گردید .

۵ ـ استرابو (۳) یونانی مقیم روم قرن اول ق .م . درباره آداب پارسیان مینویسد :

پارسیان مجسمه و معبد بنا نمی‌کنند ولی در مکان مرتفعی قربانی می‌کنند وآسمان را مانند زئوس‌خدا می‌پندارند .آنها همچنین خورشید را ستایش‌می‌کنند و آنرا میترادس مینامند و ماه و افرودیت (آناهیتا) وآتش ، زمین و باد و آب را میپرستند .

ایرانیان در مکانی پاکیزه قربانی تقدیم می‌نمایند .پس‌از آنکه نیازدهنده درحال خواندن دعا بر قربانی تاج مـی‌زند ، مغ که بر این مراسم ریاست دارد اجزاء حیوان را جدا کرده ، هر یک سهم خود را گرفته و میروند . برای خدایان سهمی‌تخصیص‌داده نمی‌شود . آنها معتقدند که خدایان روح قربانی را نیاز دارند . بعضی‌ها ولی یک قطعه کوچکی را روی آتش می‌گذارند . . . در کاپادوکیه که تعداد زیادی از قبیله مغان درآنجا زندگی می‌کنند . کاهنین آتش به‌آترووانو (۲) مشهورند . در آنجا معابد خدایان‌ایران فراوانند . آنها قربانی را باچاقو سر نمی‌برند بلکه بازدن کنده چوب بر مغز قربانی ،

۱- Omomi, Areimanios (Haoma.) ۲- Strabo ۳- Athravano

مانند دسته هاون ، او را می‌کشند . این کار را برای احتراز از خونریزی و آلوده شدن زمین می‌کنند . آنجا آتشگاه‌هائی یافت میشود . محوطه حصار کشیده‌ای که در وسط آن محرابی قراردارد که در روی آن خاکستر است و برفراز آن مغ آتشی می‌افروزد که‌محافظت آنرا بعهده دارد تا هرگز خاموش نشود . . . ایرانیان مردگان خود را با موم می‌پوشانند ولی مغان آنها را دفن‌نمی‌کنند بلکه می‌گذارند تا پرندگان‌گوشتهایشان را بخورند و این مغان هستند که با اقربا و حتی محارم خود هم همخوابگی می‌کنند .

استرابو نقل می‌کند که در کاپادوکیه از امانس (۱) (وهومنه) مجسمه‌ای ساخته و درمراسم مذهبی حمل میکردند و از یزدان‌ها نیز مجسمه‌هائی ساخته بودند .

۶ ـ دیوژن لرسیوس

گزارش‌میدهد که پس‌از زرتشت دوران درازی تافتح اسکندر مغان جانشین او شدند و نامهای آنها را استانس ، آستراپسیکوس، گبریاس، پازاتس. . . ذکر کرده است . (۲)

در بخش تاریخ زرتشت نیز به برخی از نظریات قدما اشاره شد .

ب ـ کتیبه‌های پادشاهان ایران باستان

قبلا" به دو سینی طلائین از آریارامنس و ارسامس اشارد سد که در آنها اهورامزدا را عطاکننده سلطنت خود معرفی کرده‌اند . گو اینکه در اصالت این آثار شک و تردید وجود دارد ولی برای عدم اعتبار آن نیز دلیلی در دست نیست .

اولین اثر مسلم پادشاهان هخامنشی کتیبه‌های کوروش است . او در کتیبه بابل چنین میگوید :

من کوروش، شاه جهان ، شاه بزرگ . . . هنگامیکه با صلح و آشتی وارد بابل شدم و در میان سرور و عیش مردم کاخ شاهان‌مسکن شاهی را اشغال کردم . مردوک سلطان‌کبیر (خدای بابل)قلب نجیب ساکنان بابل را بمن متمایل ساخت زیرا من هر روز دراندیشه بزرگداشت وی بودم . . . اندیشه امور داخلی بابل و معابد متبرکه آن مرا متاثر ساخت . ساکنان‌بابل انجام امیال‌خویش را دریافتند و یوغ ناشرافتمندانه از دوش ایشان برداشته شد . من از ویرانی مسکن‌های ایشان مانع شدم و از سقوط آنها جلوگیری کردم . مردوک پادشاه کبیر از این کردارنیک من خورسند شد و مرا تقدیس کرد ،مرا که شاه‌کوروش هستم و او را محترم میدارم . . .

خدایان سومر و آکاد را کمنبونید (۳) علی‌رغم‌خشم و غضب سلطان خدایان‌به‌بابل

---

۱ ـ Omanes

۲ ـ Astrapsyckus, Ostanes, Pazates, Gobryas

۳ ـ Nebonaid نبونمید کاهن معبد Sin الهه ماه در خاران بسال ۵۶۶ ق.م به سلطنت بابل رسید و برای معبد سین احترام زیادی قائل‌میشد که موجب رنجش کاهنان مردوک و توطئه برعلیه او گردید .

آورده بود ،من به امر مردوک‌شاه‌کبیر بدون آنکه صدمه‌ای به بیند در کاخهای "دلخوشی" منزل دادم .همه خدایانی که به شهرهای خود بازگشته بودند هر روز دربـرابربیل و نانو برای طول‌عمر من دعا می‌کنند و به مردوک درباره من سخن نیک می‌گویند که عمرپادشاه و کمبوجیه پسر او که تو را محترم میدارند دراز باد .

در سند مهمی که در بابل یافت شده چنین آمده است :

نبونید (پادشاه بابل) قربانی‌های روزانه را منسوخ کرد و احترام به مردوک شاه خدایان را نقض نمود . . . سلطان خدایان از ناله‌های آنان در غضب شد و سرزمینهای ایشان را ترک گفت . خدایانی که در آن سرزمین‌ها بسر میبردند مساکن خود را ترک گفتند زیرا از انتقال به بابل خشمگین بودند . مردوک به‌تمام قرارگاه‌هائیکه به ویـرانه مبدل شده و همه ساکنان شومر و آکادکه مانند جنازه شده بودند ، روکرد و به آنها ترحم نمود . . . او جویای پادشاه راستکاری آنچنان که دل او گواهی میداد بود . این پادشاه کوروش، شهریار آنشان بود و مردوک به او اجازه داد که طریق بابل در پیش‌گیرد و بدون جنگ و پیکار وارد بابل شود ". این سند که قطعاً " از کاهنان بابل است ، میرساند که دراثر اختلاف معبدیان با نبونید آنها درخفا باکوروش کنار آمده و وسیله شکست نبونید را فراهم ساخته‌اند .

کوروش، در تورات شبان یهوه و مسیح نامیده شده است . در بابل برگزیده مردوک و در مصر پسر نیت .

پس از کوروش داریوش از خود آثاری بجای گذاشته است . نام داریوش را قبل‌از تاجگذاری اسپاندانا (۱) ذکر کرده‌اند و پس‌از آن داریاوهوش یا دارایا ــ وهومنه که در فارسی داریوش شده است .

داریوش در نقش رستم چنین گوید :

خدای بزرگ اورمزد که‌زمین را خلق کرد و آسمان را در بالا بوجود آورد و انسان را آفرید ، که خوشبختی را برای انسانها ایجاد کرد ، که داریوش را شاه کرد ، شاهی از شاهان و سرور مردمان بسیار

منم داریوش، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه بر قلمرو قبایل بسیار ، شاه بر این زمین بزرگ تا نقاط دور ، پسر ویشتاسپ ، یک هخامنشی ، یک پارسی ، یک آریائی از تبار آریائی . . .

ای بشر آنچه فرمان اورمزداست نباید بر تو گران آید . راه درست را از دست‌مده و زور و جبر بکار مبر .

همه اعمال و موفقیتهای من مرهون یاری اورمزد است .اورمزد مرا مدد کرد که آنها

۱ – Spandata

را به انجام رسانم . اورمزد مرا حفظ نماید و سرزمین و مملکت مرا از زیان نگاهداری‌کند. همه اینها را من به توجه اورمزد واگذار می‌کنم . بشود که او مرا رستگار سازد . ای مردم احکام اورمزد که به شما رسیده است ترک مکنید . از راه درستی و راستی رو مگردانید .

کتیبه داریوش در بیستون (بهستان = بغستان)

منم داریوش ...

داریوش شاه گوید . بتوفیق اورمزد من پادشاه هستم . اورمزد این سلطنت را بمن بخشیده است . داریوش شاه گوید :

این است ممالکی که در تسلط منست . بتوفیق اورمزد من بر آنها پادشاه شدم . پارس ،مد ... (۲۳ کشور) در سراسر این ۲۳ کشور پادشاه هستم . داریوش شاه گوید . اینها هستند ممالکی که بدست من آمده است .بتوفیق اورمزد آنها تابع من شدند . آنها خراج بنزد من آرند ، هر چه به ایشان امر دادم ، در روز یا شب ، آنرا بجا آورند .

داریوش شاه گوید :آنچه را من به انجام رساندم خود به‌تنهائی و بخواست اورمزد بجا آوردم . اورمزد مرا یاری کرد و دیگر ایزدان . زیرا که من خود عهد شکن نبودم و دروغگو و ظالم نبودم . خانواده من کار خود را کامل ساختند بوسیله ملتی قانون‌شناس و بواسطه آنکه دروغ و ظلم را برافکندند .داریوش‌شاه گوید تو ای کسیکه در آتیه دراینجا سلطنت خواهی کرد ، دروغگو و سرکش را مپرور بلکه آنها را تباه ساز .

(میلز این قطعه راچنین ترجمه می‌کند . آنچه من عمل کردم به تنهائی به اراده فیاض اورمزد و دیگر خدایان که وجود دارند ، انجام دادم . به‌این جهت اورمزد مرا یاری کرد ، با دیگر خدایان ، زیرا من دشمن او نبودم و نه دشمن سرزمینها . چون من سیاستمدار فریبکار نبودم و دروغگو را تحمل نمی‌کردم ، نه حاکم ستمگر را ، نه من و نه فامیل من . من مطابق راستی و درستی حکومت کردم ...)

کتیبه پرسپلیس ترجمه‌میلز :

اورمزد بزرگ که برترین خدایان است ، داریوش را پادشاه ساخت . او سلطنت را به او بخشید . به اراده فیاض اورمزد داریوش پادشاه شد . چنین گوید داریوش شاه :

این سرزمین دیوان که اورمزد بمن سپرد ، سرزمینی که نیکو و زیباست ،اسبهای بسیار دارد و جمعیت فراوان . بوسیله رحمت اورمزد و بوسیله من ، داریوش شاه ازهیچ دشمنی نمی‌هراسد ،باشد که اورمزد مرا حمایت کند باخدایان قبایل دیگر باشد که‌اورمزد این منطقه را حفظ کند ، از گروه دشمنان ، از سالهای پربلا ، از دروغ . باشد که هیچ خصمی به این منطقه نزدیک نگردد و هیچ سال پرمصیبتی و هیچ دروغی . و این رحمت را من از اورمزد و دیگر خدایان درخواست می‌کنم ...

در آرامگاه داریوش هرتسفلد کتیبه‌ای کشف کرد که در آن آمده است :

چنین گفت داریوش شاه ...

راستی را دوست‌داشته‌ام و از ناراستی پرهیز کرده‌ام . اراده من بود که هیچ بی ـ عدالتی به یتیم و بیوه‌زنی نشود و هرگاه در موردی‌بی‌عدالتی به‌یتیمان و بیوه‌زنان شده باشد اراده من نبوده است . من جدا " دروغگو را تنبیه کرده‌ام و او را که زحمت کشیده است به سزا پاداش داده‌ام .

داریوش درنامه‌ای به کاداتاس‌ساتراپ اسیای صغیر او را تهدید می‌کند که به‌املاک آپولو دست درازی نکرده وخراج از آنها نگیرد .او اگر به خدایان آن‌سرزمین‌بی‌احترامی کند گوشمالی داده خواهد شد .

داریوش فرمان کوروش را درباره‌ساختن معبد بیت‌المقدس برای یهودیان تکرارکرد تا آنرا به اتمام رسانند .

کتیبه خشایارشا ترجمه هرتسفلد :

چنین گفت شاه خشایار ، چون من به شاهی رسیدم . در این سرزمین‌ها که نام بردم ناامنی و ناآرامی حاکم‌بود . پس‌اورمزد بمن کمک کرد . بنابه‌اراده اورمزد ایـن سرزمین را تنبیه کردم و بجای خود نشاندم . در این سرزمین مکانهائی بود که قبلا " دیوان پرستش میشدند (دائیو دانه (۱) = خاند دیو = معبد دیو) من این خانه‌های دیوان را ویران‌ساختم و فرمان‌دادم که دیوان دیگر نباید پرستش شوند (در ترجمه دیگر به‌اراده اورمزد من این آئین دیوپرستی را از ریشه برکندم) .آنجا که قبلا " دیو پرستش میشد من پرستش‌اورمزد را اعلام کردم . آنچه به برزمن (۲) وارته (اشه) بد عمل شده بود من درست کردم (ترجمه دیگر من پرستش‌اهورامزدا را برقرار کردم مطابق‌باراستی وآداب شایسته) . آنچه را من انجام دادم به‌اراده‌اورمزد بود . اورمزد بمن کمک‌کرد تا به‌انجام این کارها موفق شوم .

تو ای فرزند آینده . اگر فکر می‌کنی که میخواهی در زندگی خوشبخت و پس‌ازمرگ آمرزیده شوی مطابق‌قانون اورمزد عمل‌کن .اورمزدرا باارته وبه برزمن‌پرستش کن .انسانی کەطبق‌قانون اورمزد عمل‌نموده و او را به برزمن و ارتەپرستش‌نماید در زندگی سعادتمند و پس‌از مرگ آمرزیده خواهد شد (۳) .

در کتیبه اردشیر دوم در شوش‌آمده است (۳۵۹ – ۴۰۴ ق.م) .

پادشاه بزرگ اردشیر ، شاهنشاه ممالک ... پسر داریوش دوم ... گوید . این ایوان (ابدن (۴)) را داریوش جد من بنا نهاد . در زمان اردشیر پدر بزرگ من آتش

---

۱ – Daivadana

۲ – barzaman برزمن را هارتمان از برسمن دانسته وآنرا شبیه برهمن میداند ولی نیبرگ این کلمه را همان برسم زرتشتیان و مغان ترجمه می‌کند و آن دسته ترکه ایست که هنگام دعا موبدان در دست می‌گرفته اند .

۳ – ارته همان اشه است که در وداها نیز ارته بکار رفته است .

۴ – Apadana

آنرا ویران کرد. بنا به خواست اورمزد ، آناهیتا و میترا من دوباره این ایوان را ساختم. بشود که اورمزد ،آناهیتا ومیترا مرا درپناه خود گرفته و از هرکینه و خصومتی حفظ کنند.

در پرسپولیس نیز کتیبه اردشیر دوم چنین می‌گوید :

اورمزد و بغ میـز مرا واین‌مملکت را وآنچه را که‌توسط من ساخته‌شده‌است نگهداری می‌کند .

در کتیبه همدان نیز شاه ایران از اورمزد و آناهیتا و میترا طلب کمک می‌کند .

طبق نوشته بروسوس بابلی اردشیر در بابل ، همدان ، شوش ،پرسپولیس وباکتریا معـابدی بـرای آناهیتا برپاداشت و مجسمه‌هائی از او فرمان داد بسازند .

در کتیبه داریوش برفراز سر او نقش‌مرد بالداریست که خاورشناسان آنرا تجسم اهورامزدا دانسته‌اند . المستد معتقد است که این نقش در بیستون قطعا " تجسم اهورا مزداست . معماری زمان هخامنشیان از آسور و بابل بسیار متاثر شده و این علامت نیز از منابع آسوری اقتباس گردیده است . صورت مرد بالدار و شیپورهای الوهیت و صفحه با هشت اشعه منطبق با برداشتهای آسوریان است و همانگونه که حمورابی و دیگرپادشاهان بابلی وآسوری زیر نقش خدایان نشان داده میشدند . داریوش نیز زیر این نقش اهورا مزدا مجسم گردیده‌است .حتی برخی از محققین به این نقش اشاره‌کرده و گزارش هرودت را درباره اینکه ایرانیان زمان داریوش صورتی برای خدایان نمی‌ساختند‌اند ، اشتباه تلقی کرده‌اند .

اما از طرف دیگر تنها هرودت چنین گزارشی را نداده و همه مورخین وگزارش نویسان در این امر متفقند که ایرانیان آن دوران از خدایان شکل نمی‌ساخته‌اند . بایـد توجه کرد که به اعتقاد کلیسای زرتشتی شاه دارای فر ایزدی است . در گاتاها کلمه فربه این مفهوم وجود ندارد بلکه خوارنه ، که بعدها در اوستا به خره و فره مبدل شده است، بمعنی شکوه و روشنی آمده است . در حالیکه در ادبیات اوستا فره قدرتی است که‌ازطرف خدا به شاه منتقل میشده است .

بنا به تعبیر نیبرگ هم در کتیبه‌های کوروش از فرمانه ، که بمعنی یک نیروی معجزه آسای الهی است نام برده شده است .همچنین در این ادبیات اهورامزدا دارای‌فره‌وشی است (۱۵ ـ ۱۳/۱۰ یشت ، و یسنا ۲۳/۲) که فروهر است . بنظر من این نقش فروهر اورمزد و یا تجسم همان فر ایزدی است نه شکل خود اورمزد .

این بود مختصری از آثارباستانی که در آنها به معتقدات ایرانیان قدیم اشاره‌شده است .

قبل ازآنکه به تجزیه و تحلیل این آثار بپردازم لازم می‌بینم قضاوت اوستا ـ شناسان ومحققین خاورشناس را دراین مورد به‌اختصار بیان کنم .

لومل :

باتوجه به کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی ، که همه خود را پرستنده خدائی بنام اهورامزدا مینامند ،این سئوال رامطرح میسازد که آیاخدائی بنام‌اهورامزدا قبل از ظهور زرتشت در بین ایرانیان پرستش میشده است که این شاهان بنام او اشاره کرده باشند؟. بطوریکه قبلا "شرح داده‌شد لومل این نظریه را مردود میداند و معتقد است که‌اهورامزدا اولین بار توسط زرتشت مطرح شده است .

لومل همچنین با اتکاء به تولرانس و تساهل این پادشاهان و اهمیتی که برای کارو فعالیت و کشاورزی قائل شده‌اند و توجه خاص کوروش و داریوش به مبانی اخلاقی مطرح شده در گاتاها نتیجه می‌گیرد که این پادشاهان زرتشتی بوده‌اند . بخصوص برداشت داریوش در مورد اهورامزدا "خدای بزرگی که زمین را آفرید ، که آسمان را آفرید . . ." و تاکید شدید به راستگوئی و مبارزه بادروغ و دروغگو ، اتکاء به رته و راستی و اینکه‌همه اعمال او اراده اهورامزدا بوده‌است . . . شباهتی نزدیک با بیان گاتاها دارد . در نامهای‌معمولی زمان هخامنشیان نیز ارتباطی خاص با نامهای گاتائی میتوان مشاهده‌کرد اسامی هیستاسپه پدر داریوش ، اتوسا (هوته اوسه زن ویشتاسپ) دختر کوروش و زن داریوش . . . با آئین زرتشت بی‌ارتباط نیست زیرا این اسامی خاص میباشند (۱) . زرتشتیان خودرامزدیسنامی‌نامیدند وهخامنشیان نیزخود را مزداپرست نام‌برده‌اند . . . بالاخره پس از تجزیه‌وتحلیل لومل معتقد است که هخامنشیان زرتشتی بوده و یا حداقل از این دین متاثر شده بوده‌اند .

در مقابل ایراد محققین دیگر که چرا آنها به نامهای خدایان سرزمینهای تحت تسلط خود اشاره کرده‌اند اظهار میدارد که کوروش و داریوش مردانی زیرک و سیاستمدار بودند و برای حفظ قلمرو وسیع و عظیم خود از معتقدات مردم این سرزمینها بهره‌گیری می‌کردند ، با تساهل و تولرانس خود آنها را راضی نگه می‌داشتند ، بخصوص روحانیون این اقوام را ، که دارای نفوذی در بین مردم بوده‌اند ، از خودخوشنود میساختند .

لومل اشاره می‌کند به کتیبه داریوش که در آن آمده است گوماتا یا بردیای‌دروغین مکانـــهای مقدس را ویران ساخته و داریوش مجددا " آنها را ساخته‌است .این عمل نشانه تساهل اوست .

ادواردمایر

او نیز بابررسی کتیبه‌های‌داریوش و کوروش نتیجه‌می‌گیرد که آنها زرتشتی بوده‌اند و بطوریکه قبلا "اشاره شد بااتکاء به‌نام مزدکو در بین مادها معتقد است که در آن جامعه نیز دین زرتشت نفوذ یافته بوده است .

ادوارد مایر با ستودن روش کشورداری کوروش و داریوش معتقد است که آنها تحت

۱ ــ اردشیر نیز در حقیقت ارته ــ خشترا یا سلطنت نیک و پاک است .

تاثیر دین زرتشت چنین برخوردی یافته‌اند . در مورد داریوش مینویسد که او با اعتقاد به‌اهورامزدا وابستگی‌خود را به‌دین زرتشت مسلم‌ساخته و کوروش نیزاگر زرتشتی نمی‌بود میبایستی در زمان داریوش مذهب نو بعنوان یک تحول ظهور کرده باشدکه از این تحول بزرگ اثری نیست .

مولتون

مولتون به نظریات ادواردمایر تکیه نموده و معتقد است که ارزش علمی بررسی‌های او بیشتر قابل اعتماد است . او نظریه آنهائیراکه با مراجعه به سیلندر کوروش در بابل‌و ذکر نام مردوک و دیگر خدایان او را پولی‌تئیست معرفی کرده‌اند ، نادرست دانسته و مینویسد همانگونه که داریوش‌بخاطر استمالت‌تابعین خود ازخدایان دیگر نامبرده‌کوروش هم چنین کرده‌است ، بخصوص که کوروش در بابل و برای بابلیان سخن می‌گفته و اصطلاحات آنانرا بکار برده‌است . مولتون کوروش را با داود مقایسه می‌کند که طبق روایات تورات او به الوهیت یهوه معتقد بوده‌است ولی در خارج از سرزمین یهوه خدمت به خدایان سرزمینهای دیگر را می‌پذیرفت (ساموئل کتاب اول بند ۲۶) و همچنین‌چون الیشا که فکر می‌کرد برای ارصای عقیده نعمان برپا داشتن یک معبد یهوه فقط با آوردن خاک فلسطین میسر است .

مولتون نیز چون لومل به نامهای مشابه گاتاها تکیه نموده و همچنین طرز به خاک سپردن آنها را که مخالف آداب‌مغان بوده‌است .دلیل زرتشت بودن پادشاهان‌هخامنشی می‌شمارد .او مینویسد این ایده که خدا و حقیقت یکی است یک جهش‌فکری بود که اولین بار درجامعه‌بشری از طرف زرتشت بعمل‌آمد و هنگامیکه داریوش دراعلامیه بزرگ عقیدتی خود مزدا را بنام خالق آسمان و زمین تجلیل می‌کند ، با این ایده زرتشت قرابت خودرا بظهور رسانده و به روشنی هرگونه تشابه ابتدائی را با آسمان تاریک و یا نورانی ، انکار می‌نماید . در دین دیویسنا خدای آسمان در مرکز معتقدات مذهبی قرار داشته وآداب و رسوم وابسته به‌آن حتی در باورهای زرتشتیان ارتودوکس نیز باقی مانده است . ولی در بیان پیمبر ایرانی بطور مشخص بر توحید تاکید شده و خداوند خالق همه چیز ،حتی آسمان است .داریوش در این برداشت عقیدتی خود مسلما "به همان هات ۴۴ نظرداشته که زرتشت نور و ظلمت و همه موجودات دیگر را مخلوق خداوند ارائه کرده و او را آگاه‌به همه چیز دانسته‌است . داریوش در سخنانش هات‌های ۳۱/۲۱ و ۳۳/۱۳ ... را نیز منعکس ساخته است .

در مورد گزارشهای هرودت مولتون معتقد است که با دقت درآنها میتوانیم پی بریم که این روایات قابل‌اعتماد نیستند و او چیزهائی‌شنیده و بعد آنها را بصورت‌تاریخ درآورده است .اینکه زرتشت در کتیبه‌های شاهان‌هخامنشی نامبرده نشده است‌بهیچوجه دلیل غیر زرتشتی بودن آنها نیست . حتی پادشاهان بسیار مومن قرون وسطی نیز بـه

پایه‌گذار دین مسیح یا پاولوس در اعلامیه‌های خود کوچکترین اشاره‌ای ننموده‌اند .

نیبرگ

نیبرگ زرتشتی بودن شاهان هخامنشی را تائید نمی‌کند و دین آنها را با گاتاها منطبق نمی‌داند . او اشاره به تحقیقات کارل کلمن (۱) مینماید که تمام مدارک یونانی و لاتین را درباره مذهب ایرانیان جمع آوری کرده و به این نتیجه رسیده است که هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند . نیبرک در این مورد چند مسئله را مطرح می‌کند .

۱ ــ مبارزه داریوش با مغها . او میپرسد اگر داریوش زرتشتی بوده است پس مغها چه دینی داشتند ؟ و اگر مغها زرتشتی بوده‌اند داریوش را نمیتوان زرتشتی دانست .

۲ ــ نیبرگ اتکاء به گفته‌هرودت مینماید که زن خشایارشا دوبار هفت بچه رادستور داد بعنوان قربانی برای خدای زمین زنده دفن کنند .او همچنین اشاره به گزارش دیگر هرودت درباره‌خشایارشا ، که او را مذهبی‌ترین شاهان هخامنشی دانسته‌اند ، مینماید که در این گزارش آمده است در حمله به یونان پس از گذشتن از رود استریمون در محلی به نام نه راه خشایارشا دستور داد نه بچه از آن منطقه را گرفته زنده دفن کنند .نیبرگ مینویسد که زرتشتی واقعی اگر این منظره را میدید موهایش از خشم بر تنش سیخ میشد .

۳ ــ نیبرگ اشاره می‌کند به اصطلاحاتی که کوروش در کتیبه خود بکار برده مانند اروواسته ، اوشی ، فرامانه (۲) فرمانه بمعنی نیروی معجزه‌آسائی است که از طرف خدا بسوی پادشاه‌سیلان یافته و در او متمرکزمیشود .او میگوید که در گاتاها اثری از یک‌چنین فکری نا آشناست .

۴ــ موضوع تدفین مردگان خلاف معتقدات زرتشتیان است .نیبرگ برخلاف مولتون معتقداست که زرتشتیان‌مردگان‌خود را به‌پرندگان وحیوانات می‌سپردند ولی هخامنشیان پادشاهان را دفن کرده‌اند .

۵ ــ و بالاخره به این مسئله تکیه می‌کند که در کتیبه‌های هخامنشی هرگز نامی از زرتشت نیست .

هرتسفلد

او چون پدر داریوش را همان ویشتاسپه گاتاها میداند در نظر او لااقل از داریوش به بعد همه شاهان هخامنشی مسلما " زرتشتی بوده‌اند . هرتسفلد معتقد است که کوروش دادگاه عالی دادخواهی را طبق ایده زرتشت برپاداشت و داریوش هم در وصیت نامه خود کاملا " افکار زرتشت را بازگو نموده است . بخصوص در آنجا که میگوید " من آنچه را که راست و درست است دوست دارم و از آنچه نادرست است متنفرم ، دلخواه من نیست که طبقات ضعیف از طبقات زورمند تحمل بی‌عدالتی کنند . " این اندیشه وتعلیم زرتشت است .

۱ ــ Carl Clemen

۲ ــ framana, Ushi, aruvasta

هرتل

هرتل‌نیزدربرداشت‌ویشتاسپ‌با هرتسفلد هم نظر است .او معتقد است که نام‌اهورا مزدا اولین‌بار از جانب زرتشت اعلام شده‌است و بااتکاء به کتیبه‌های داریوش که همه‌جا اهورامزداراخالق‌مطلق نام برده او را بطور مسلم زرتشتی میداند ،بخصوص اهورامزدائی که پاسدارحق و راستی وحقیقت است و دروغگویان و مخالفین راستی را مجازات‌مینماید.

داریوش برعلیه مغان برخاست و این دلیل بر آنست که او دین مغان را نیز طرد کرده است (نظری برخلاف نیبرگ) .

هرتل از تجزیه وتحلیل گزارش هرودت نتیجه میگیرد ،در ایامیکه هرودت به‌ایران سفر نموده دین زرتشت پیروان معدودی در ایران داشته بطوریکه حتی هرودت‌نیز ازآن آگاه نشده است ولی داریوش مسلما" زرتشتی بوده و همه‌جا از خدای واحد یا اهورامزدا کمک میگیرد ، بجای آنکه به خدایان مغان توسل جوید . او معتقد است که با تحلیل کتیبه‌های داریوش میتوانیم به این نتیجه دست یابیم که‌از زمان او دین نوینی دردربار ایران رواج یافته که همان زرتشتی است هرتل نظر نیبرگ را در مورد تدفین مردگان ناصحیح دانسته و مینویسد که در گاتاها هرگز از اینکه جسدمرده را باید طعمه مرغان‌کرد سخنی نیست واز نجس شدن در اثر لمس مرده و مقدس بودن‌آب وآتش و عناصر ،که عقاید مغان است ، کوچکترین اثری دیده نمی‌شود. تدفین مردگان توسط هخامنشیان برعکس نظر نیبرگ همانگونه که مولتون نیز بیان داشت ، دلیل زرتشتی بودن آنانست .

گیمن

زرتشتی بودن هخامنشیان را مسلم میداند و مینویسد ابدا" جای تعجب نیست که در کتیبه‌های داریوش نام زرتشت برده‌نشده‌است زیرا بنابه گفته مولتون حتی در اعلامیه‌های پادشاهان بظاهر مومن قرون وسطی هم از پاولوس نامی برده نشده است ، موفقیتهای خویش را مرهون خداوند دانسته‌اند . گیمن در باره قربانی خونین که ازاین پادشاهان گزارش شده مینویسد ، حتی شاپور اول که در زرتشتی بودن او هیچگونه شکی نیست واو را شاه مومنی نامیده‌اند رسما" دستور قربانی داده است واین میرساند که با وجود مخالفت زرتشت چون این رسم بسیار معمول بوده و دربین مردم سخت‌ریشه‌داشته است از ابتدا تحقق نیافته است .

او مینویسد ، ابدا" تعجب ندارد که در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی از خدایان دیگر نیز نام برده شده‌است . حتی اوستای متاخر قبل از هخامنشیان نیزاز ایزدان بسیار نامبرده‌است .

گیمن مینویسد ، اگر فرض کنیم در زمان هخامنشیان هنوز دین زرتشت ناشناس بوده‌است باید تاریخی را مشخص کنیم که درآن زمان این دین به رسمیت شناخته شده باشد . تحقیقات ه . لوی نشان میدهد که تقویم زرتشتی در ۴۱۱ ق.م رواج یافته‌بوده

است . پس اگر این زمان را تاریخ رسمیت یافتن دین زرتشت بشناسیم با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم که در این ایام ، یعنی سلطنت اردشیر اول ، نه تنها اثری از یک‌انقلاب مذهبی در جهت افکار زرتشت دیده نمی‌شود ، که برعکس او میترا و آناهیتا را بعنوان نوپردازی وارد دین دربار کرده وبعبارت‌دیگر بکلی‌از مذهب‌زرتشت منحرف‌گردیده‌است.

قبلا" شرح داده شد که گیمن با استفاده از نظر تاوادیا مسلم می‌داند که نام اهورا مزدا اولین‌بار توسط زرتشت مطرح‌شده‌است و چون هخامنشیان مسلما "مزداپرست‌بوده‌اند باید زرتشتی باشند و دربار ایران دین‌زرتشت را پذیرفته‌باشد ولی البته یک‌دین‌تجدید نظر شده . او مینویسد

" اصطلاح اورمزد که در کتیبه‌ها آمده از نام‌اهورامزدای گاتاها بسیار جدیدتراست . نمیتوان گفت که مزدا یا اورمزد خدائی بوده است که قبل از زرتشت پرستش میشده و داریوش برای اولین بار مجددا " از او نام برده است . امروز مسلم گردیده که زرتشت اولین کسی است که برای خدای‌خویش نام مزدااهورا را بکار برده است و قبل از او دینی بنام مزداپرستی وجود نداشته است زرتشت نام دین خود را مزدیسنا یا ستایش مزدا نامید و این خدای زرتشت است‌که جای خدایان را گرفت و خدایان آریائی را به‌دیو یا دئو مبدل ساخت " . گیمن معتقد است انحراف دین زرتشت در طول ایام به بهترین وجهی در اوستای جدید منعکس گردیده .عقاید ایرانیان غربی ، که از مغان مادی گرفته شده بود ،با افکار شرقی در هم آمیخت و پولی‌تئیسم و قربانی خونین را در دین‌زرتشت وارد ساخت .داریوش هم احتمالا "به یک نوع تجدیدنظر شده این دین مومن بوده‌است. او در یک چنین امپراطوری وسیع و رنگارنگ خود به یک دین دگماتیک ، که از طرف روحانیون معرفی میشود ، توجه نداشت و زمان هم برای کلیسای مزدائی ، که در زمان ساسانیان قوت گرفت ، هنوز آمادگی نیافته بود . این مذهب کلیسائی اصولا " مخالف روش‌تساهل و تولرانس است که داریوش در مقابل تابعین و رعایای امپراطوری جوان‌خود مایل به اجرا بود .

انقلابات گوماتای مغ اگر چه دارای یک ریشه سیاسی بود ولی باوجود این جنبه مذهبی‌نیزداشت که میتوان آنرا سعی طبقه‌روحانی برای درهم‌شکستن حد ومرزی دانست که فرمانروائی شاه برای آنها تعیین کرده بود . برای داریوش مفهوم خشاترا یا خشایا چون مفهوم گاتاها یک قلمرو الهی نیست زیرا او میخواست که سلطنت خود را تثبیت کرده و همان قلمرو الهی توجیه نماید که خداوند به او عطا کرده و لذا قدرت‌خدا نیز در آن متجلی است . بالاخره گیمن پس‌از تجزیه و تحلیل مشروح نتیجه می‌گیرد :

" خویشتن را ناچار می‌بینم که بپذیریم هخامنشیان از داریوش به بعد زرتشتی بوده‌اند ولی بگونه‌ای خاص . تفاوتهای فاحشی که برشمردیم می‌تواند تا حدی نتیجه تحولاتی باشد که در آئین گاتاها پس‌از مرگ زرتشت پدید آمد . از طرفی ممکن است

این اختلافات نتیجه کوشش داریوش برای وفق‌دادن دین بانیازهای شاهنشاهی کثیرالمله خود باشد. از پاره‌های جدید اوستا معلوم است که آئین زرتشت در قرون و اعصار دست نخورده نمانده است. این آئین پیش از آنکه از شرق، شاید بدست مغان مادی، بفارس رسیده باشد، احتمالا" تاحدودی باصورت اوستائی آن موافقت یافته بوده است".

هینتس

معتقداست باآثاری کهاز کوروش باقیمانده بخوبی میتوان درباره نظریات او قضاوت کرد و آنها را بازسای نمود. این مدارک بما نشان میدهند که "تا چه حد عمیقی تعلیمات زرتشت در شخصیت این فرمانروای قلمرو جهانی اثر گذاشته است. "با در دست داشتن این شواهد که دنبال کردن آنها از جالب‌ترین وظایف یک مورخ بشمار میرود، چگونه میتوان ادعا کرد که کوروش بهیچوجه زرتشتی نبوده است؟

کتیبه‌های این شاهنشاه از یک روح نوین و تازه برخوردار است. آنها معرف یک شخصیت معنوی هستند که برای قدرتمنداران سومری و عیلامی، آسوری و بابلی بکلی غریب بوده است".

هینتس باتوجیه کتیبه‌های داریوش و مقایسه آنها با پیام زرتشت نتیجه میگیرد که مسلما" داریوش زرتشتی بوده است. "تعلیمات زرتشت در کوروش و داریوش اثراساسی گذاشته بوده است. این تعلیمات به آنها شخصیت داد و بوسیله آنها جهان آنروز را به درجه‌ای از عظمت اخلاقی آشنا ساخت که تا آنزمان هرگز شناخته نشده بود برای اولین بار در قلمرو ایرانیان مردم پی بردند که تولرانس مذهبی چه مفهومی دارد".

شدر

او معتقداست که از روی کتیبه‌های کوروش و داریوش نمیتوان به مذهب آنها پی‌برد. در زمان این دو پادشاه مدتها از رواج مذهب زرتشت می‌گذشته است. ولی هر دو این پادشاهان مردان سیاست بوده‌اند و برای حفظ امپراطوری عظیم خود بسیار زیرکانه عمل مینموده‌اند. کتیبه‌های آنها نیز اعلامیه‌سیاسی است نه توجیه دین و معتقدات شخصی آنها. حتی داریوش که خود را مزداپرست نامیده و همه موفقیتهای خود را مرهون مزدا میداند، نمیتوان به اتکاء این کتیبه‌ها درباره دینش قضاوت کرد. داریوش طبق این نوشته‌ها به همه‌ادیان مناطق زیر سلطه‌اش احترام می‌گذاشته و سعی در ترویج آنها مینموده است. بهمین دلیل نیز مغان را، که در ایران طبقه روحانیون بودند، مانند تمام روحانیون سرزمینهای دیگر مورد پشتیبانی و تائید قرار داده است، همانگونه که از روحانیون نیت درسائیس مصر و یهوه در بیت‌المقدس، آپولون در ماگنزیا، مردوک در بابل... حمایت کرده‌است. مغان را هم که نماینده‌مذهبی یک ملت بودند از نظر مذهبی آزادی داده و آنها را تائید کرده است بشرط آنکه آنها نیز در خدمت دربار در آیند. در حقیقت مغان هم موقعیتی شبیه کاهنین مردوک داشتند نه بیشتر. آنها در دوران

سلطنت مادها روحانیون جامعه بوده‌اند و در زمان هخامنشیان نیز برای آنکه آنها را بطرف دربار جلب کنند همان مقام را یافتند .حتی کامبوجیه برای پاسداری قبر پدرخود مغی را گماشته بود که تا زمان اسکندر مغان به این کار ادامه دادند .

در لشکرکشی به مصر یک مغ را به سمت نایب‌السلطنه تعیین کرد .این همان‌سیاست هخامنشیان بود و ادامه سیاست متمایل به مغان کوروش . اگر داریوش مغی را که بجای بردیا سلطنت کرد کشت دلیل مخالفت او با مغان نبود . مغان بعدا" نیز در دربار هخامنشی و جامعه مقام و قدرت یافتند .

شدر معتقد است که سیاست این پادشاهان بر این بود که مردم به مذهب متوجه شده و در کار سیاست دخالت نکنند لذا ادیان جوامع را محترم‌داشته و کاهنین راتائید می‌کردند و حتی در همه سرزمینها قانون آن جامعه را ، که همان کتاب مذهبی آنان بود، مورد تائید قرار می‌دادند . جالبست که در زمان داریوش قوانین همه سرزمینها مجددا" تنظیم شد ولی اثری از قانون ایران قدیم تاکنون نیافته‌اند ، یعنی قوانینی که در همه امپراطوری ایران قابل اجرا باشد . دلیل ان اینستکه داریوش مایل بود هر سرزمینی به قوانین خود متکی باشد . طبق یک پاپیروس مصری داریوش دستور داد در سال سوم سلطنتش (۵۱۹ ق.م) دانایان ، جنگاوران ، روحانیون ، نویسندگان مصری جمع شوند تاقوانین قدیم‌مصر را تنظیم و تحریرکنند . ده سال این اقدام بطول انجامید و بالاخره این مجموعه قوانین در یک طغری پاپیروس ضبط گردید همچنین در سال ۴۵۸کاهنی‌بنام عزرا در فلسطین از جانب خشایارشای اول مامور شد تا قانون موسی یا پنج کتاب پنتاتویخ (۱) را برای جامعه یهود تنظیم نماید . تاسیس جامعه یهود اصولا" نتیجه یک سیاست مذهبی دولت ایران بود . حتی امروز مسلم شده که وضع و تنظیم این قوانین‌به دستور پادشاه ایران انجام شده است .

همانگونه که برای تمام سرزمینها وجمعیتها پادشاهان‌هخامنشی تنظیم کتاب قانون را بر پایه اداب و رسوم مذهبی آنان تبلیغ و تائید می‌کردند ، مسلما "میبایست برای ایرانیان سرزمین اصلی نیز کتاب قانون تنظیم شده باشد . شدر معتقد است که به مغان در این‌باره ماموریت داده‌شده و آنها نیز چنین‌کتابی تنظیم‌کرده‌اند که همان‌ویدئودات یا وندیداد است که خشایارشا مستقیما "در کتیبه بیستون خود به‌آن اشاره کرده وبهمین دلیل نیز این کتیبه را کتیبه دیوان (۲) می‌خوانند .او در این کتیبه افتخار می‌کند که دیوپرستان رانابود کرده و برطبق قانونیکه اهورامزدا بر پا داشت عمل نموده است .این قانون مسلما" همان قانون ضد دیوان یا وندیداد است (وی ــ دئو ــ دات) .

شدر در جای دیگر مینویسد ، که کوروش و داریوش با این سیاست متوجه ساختن مردم به مذاهب خود و عدم دخالت در سیاست ، محیطی ایجاد کردند که دویست سال

۱ – Pentateuch
۲ – Daiva - inscription

آرامش‌نسبی‌در این امپراطوری عظیم برقرار گردید . پس از آنکه یونانیان جای ایرانیان را گرفته و نظریات جدیدی درباره اخلاق و میتولوژی و فلسفه به شرق وارد شد در این جوامع ناامنی وحشتناک و یاس و ناامیدی برقرار گردید که قرنها بطول انجامید و بین فتح رومیها بر انتیوخوس سلوکیدی و پیروزی اکتاویان بر آنتونیوس این‌آشوب ادامه‌یافت تا بالاخره مسیحیت مجددا " آرامش را برقرار ساخت .

میلز

میلز کوروش را یک زرتشتی معتقد دانسته و مینویسد :

" او یکی از پرستندگان بزرگ مزدا بود که در سایه مشیت الهی سراسر تاریخ‌متاخر قوم یهود را تعیین کرد . زیرا اگر کوروش مزداپرست این قوم را به سرزمین اصلی بازپس نمی‌فرستاد ، نه نبی‌های بعدی در بیت‌المقدس به رهنمائی مردم میپرداختند و نه‌عیسی در بیت‌اللحم بدنیا می‌آمد و نه در این منطقه به موعظه میپرداخت . واقعا " تاثیر این اعاده دهنده بزرگ و جانشین او (داریوش) برای بیت‌المقدس بقدری مثبت بود که‌در نظر برخی از نویسندگان ،این شهر پس از این واقعه‌مدت‌درازی در بسیاری جهات شهری ایرانی محسوب میشد ".

میلز درباره کتیبه‌های کوروش ،داریوش و خشایارشا مینویسد ، در این کتیبه‌ها می‌بینیم که همه مزایا به رحمت و اراده اورمزد نسبت داده میشود ، هرچند به خدایان عشایر نیز اشاره شده است . ولی بی‌شک این عمل فقط برای احترام به حساسیت های مذهبی ملل مختلفی که در حوزه‌های امپراطوری و زیر فرمان برپادارندگان این کتیبه‌ها قرار داشتند ،انجام شده است . هدف از این تذکر بهیچوجه لطمه وارد ساختن به تفوق و رفعت اورمزد نبوده است و این واقعیت را میتوان از اوستا نتیجه‌گیری کرد که مکررا" گریز زده میشود اهورامزدا خالق همه ایزدان و جاودانان بخشنده (مقدس) است و در این مفهوم مونوتئیسم عامل غالب میباشد . در این کتیبه‌ها نیز مرتبا " تکرار میشود ، آنکس که این زمین و آسمان را خلق کرده ،آنکه انسان راآفریده . . . و همه این تاکیدها نوید این واقعیت است که خدایان درجه دوم مورد نظر نیستند .

دکتر گری

به یک کتیبه مصری اشاره می‌کند که در آن داریوش خود را پسر الهه نیت مصری می‌خواند و همچنین به نقل از گزارش هرودت درباره قربانی دادن خشایارشا و ریختن نیازی به دریا و ستایش خورشید . . . نتیجه می‌گیرد که این اعمال موافق با پیام زرتشت نیست و این پادشاهان را نمیتوان زرتشتی خواند .

المستد

او درباره داریوش مینویسد که او در درون خود مسلما " مونوتئیست بوده است و در همه‌کتیبه‌های خود جز نام اهورامزدا نام خدای دیگری را ذکر نکرده است ،اوتقریبا "

در هر موقعیتی به تحسین و ستایش خالق بزرگ و توانا و قانون‌گزار پرداخته و عاجزانه به کمک و یاری او توسل جسته و یا از خداوند طلب حمایت برای فامیل و اقداماتش کرده است . او ممکن است از اینکه رعایای بت‌پرست و پولی‌تئیست او به پرستش دیوان میپرداختماند بهمان حد متنفر بوده است که معلم‌بزرگش زرتشت ،ولی در حالیکه‌زرتشت پیمبری بود با این هدف که برای دین راستی پیروانی بدست آورد ، داریوش میبایستی بر یک امپراطوری عظیمی که یکباره بدست آورده بود ، حکومت کند . اکثریت مردم این امپراطوری را اصنام‌پرستان تشکیل می‌دادند . مصالح دولت او حکم می‌کرد که با معابد و کاهنین قدرتمند آنها رفتاری غیر دوستانه پیش نگیرد پس مجبور بود در آن راه احساسات شخصی خود را پنهان دارد . او حتی مجبور بود برای متقاعد ساختن آنان زبانی یک شاره‌ای به خدایانشان کرده و از " اهورامزدا و دیگر خدایان نام برد .شاید این برداشت درباره او غلو نباشد اگر بپذیریم هنگام دیکته کردن این جمله در زیر لب نجوا می‌کرده : اما این خدایان بت‌پرستان فقط موجودات واهی هستند ".

زهنر معتقد است که پادشاهان هخامنشی لااقل از زمان داریوش فقط اهوراتکشا (۱) یا پیرو اهورا بوده‌اند و مزدیسنی (مزداپرست) زیرا آنان رسما " خود را اهورا مزداپرست اعلام می‌کردند و داریوش و خشایارشا از خدای‌دیگری هم نام نبرده‌اند خشایارشامسلما " دی ـ دئو (۲) یا مخالف دئیوان هم بوده است . او بنظر میرسد که مراسم پرستیدن دیوان را در سراسر کشور تحریم کرده است . انچه مورد سئوال است آنست که آیا آنان زرتشتی هم بوده‌اند ؟

واقعیتی که در هیچیک از نوشته‌های باقی مانده از این زمان نام زرتشت ذکرنشده، چیزی را ثابت‌نمی‌کند ،همانطورکه حتی امپراطور مشهورهند آشوکا که یک بودائی دیندار و شاه‌مذهبی مسلم‌بود نام بودا را فقط یک بار ذکر کرده است .علاوه بر این ما میتوانیم بطور یقین بیان کنیم که شکل کاتولیک دین (دینی که دارای تشکیلات و کاهن شده‌بود) از دین‌اولیه ، اصلی زرتشتی بسیار منحرف‌گشته و این انحراف بحدی‌بود که مانمیتوانیم جلوی این احساس را بگیریم که بپذیریم تعلیمات ریشه‌ای مردم چنان تغییر یافته‌بود که در مسیر مذهب عمومی تودههای ایرانی افتاده ، از بالا (دربار) بر آن فشار واردمیشد. این فشار از طرف دربار هخامنشیان اعمال می‌گردید ، که فقط آنها آئین زرتشتی رابکار می‌گرفتند . در زمان خشایارشا (۴۴۱ ق.م) تقویم امپراطوری ایران تحولی یافت و در آن نام ماههای‌سال ریشه اوستائی گرفت .از آنجا که خشایارشا پرستش دواها (دیوان) را ممنوع کرد میتوان پذیرفت که او و متعاقبینش در بعضی جهات به تعلیمات زرتشت‌پای بند بوده‌اند .

ahura tkaesha - ۱ Vi - Daeva - ۲

بطوریکه دیده میشود اکثریت قریب به اتفاق محققین هخامنشیان را زرتشتی و یا لااقل متاثر از دین زرتشت دانسته‌اند . در عین حال اغلب نیز به تضادهائی که در برداشتهای این پادشاهان با دین زرتشت و پیام‌گاتاها وجود دارد اشاره کرده‌اند وهمین اختلاف سبب شده که آنها مذهب‌هخامنشیان را یک شکل‌خاص از دین‌زرتشت‌توجیه‌کنند .

تقـــویم زرتشتـــی

ماه‌های پهلوی	پارسی قدیم	اوستائی	مقایسه باتقویم‌مسیحی
فرورتین	فرورتی	فروشی	۲۱ مـارس
ارتموهیشت	ارتموهیشته	اشه وهیشته	۲۰ آوریــل
هورودات	هرونات	هواوروتات	۱۹ مـــه
تیر	تیرا	تیشتریه	۱۹ ژوئـــن
امرودات	امرتـات	امرتـات	۱۸ اوت
ست‌وئیرو	خشترویـه	خشتروئیریه	۱۷ سپتـامبـر
میتـــرد	میـــترا	میثـــرا	۱۷ اکتبر
آوان	آپـــی	آپ (آنام‌نبات=ناهید)	۱۶ نوامبـر
آترو	آتـر	آتـر	۱۶ دسـامبـر
دیـن	دئینیا	دئنـا	۱۵ ژانویـه
وهومـن	وهومنش	وهومنـه	۱۴ فوریـه
اسپندارست	اسندار متی	سپنته آرمئیتی	

نتیجه

از گزارشهای مورخین یونانی چنین برمی‌آید که در زمان هرودت یا عصر کوروش و داریوش در جامعه ایران هنوز نامی از آئین زرتشت بطور عمومی و رسمی برده نمی‌شده است . آنچه هرودت درباره مذهب ایرانیان گزارش میدهد بیشتر شبیه به دیویسناست که مزدیسنا .

حتی زمانیکه نویسندگان و دانشمندان یونانی به نام زرتشت آشنا شده و درجامعه ایران نیز دینی تحت نام زرتشتی رواج یافته بوده است از تعلیمات حقیقی گاتاها اثر زیادی گزارش نمی‌شود . دراواخر سلطنت هخامنشیان پرستش آناهیتا و میترا نیز رسمیت یافته و برای آنان معبد و پرستشگاه هم بنا شده است ، هرچند حتی در دوران داریوش نیز در جامعه پرستش ایزدان آب و آتش و باد و زمین و آسمان . . . بنا به روایت هرودت و دیگران ، رواج داشته است .

درکتیبه‌های پادشاهان هخامنشی نیز نامی از زرتشت نیست و از اصطلاحات گاتاها بسیار کم بهره‌گیری شده و جز نام رته از صفات کمالیه و یا بقول اوستای متاخر ، امشاسپندان ، نامی برده نشده است (۱) . اما از طرف دیگر بخصوص در کتیبه داریوش علائم بسیار مسحصی وجود دارد که او به پیام زرتشت کاملا " آشنا بوده و در بسیاری از موارد عقاید مذهبیش از این سرچشمه سیراب شده است . در مذاهب پولی تئیستی آنروزگاران برداشتی آنچنانکه داریوش در کتیبه‌های خود ارائه داده ، سابقه ندارد . حتی دین یهود آندوران نیز دارای این چنین مشخصاتی نبوده است . اهمیت زیادی که به راستی و بخصوص نظام راستی و رته داده شده و مبارزه شدید بر علیه دروغ و سستی و حیله و فریب ، ایمان کامل به اهورامزدا و احکام او ، توجه به یتیمان و بیوه‌زنان و شماتت ستم و بی عدالتی . . . و بخصوص بیانی درباره خلقت شبیه هات ۴۴ گاتاها فقط از پیام زرتشت میتوانسته متاثر شده باشد .

داریوش علت توجه و مرحمت اهورامزدا را دعاخواندن و تقدیم قربانی و اجرای مراسم مخصوص نمیداند بلکه صریحا "مینویسد زیرا عهدشکن ، دروغگو و ستمگر و فریبکار نبودم . نه دروغگو را تحمل کردم و نه حاکم ستمگر را . من و فامیلم مطابق راستی و درستی حکومت کردیم . . . و در جای دیگر راستی را دوست داشته‌ام و از ناراستی پرهیز کرده‌ام . اراده من بود که هیچ بی‌عدالتی به بیوه‌زنی و یتیمی نشود . . .

اینها فقط برداشت کسی میتواند باشد که [illegible] آن ادوار تاریک با پیام زرتشت آشنائی یافته است . تا دوهزار سال پس از کوروش و داریوش هم ما به شاهانی نظیر داریوش و کوروش برخورد نمی‌کنیم . تولرانس و رفتار مردمی کوروش و داریوش نمیتواند از راه

---

۱ ــ نام دارا یا وهومنه یا داریوش نیز از وهومن مشتق گردیده است .

ادیان آندوران و از معتقدات آنزمان ریشه گرفته باشد . من در جلد اول و دوم این مجموعه درباره تاثیر مذهب در امور اجتماعی و آداب و رسوم و اخلاقیات جامعه و حتی قوانین و نظامها مشروحا" مدارکی ارائه داده ام . در آن ادوار تعصب مذهبی ، قتل و کشتار بنام خدایان ، غارت و چپاول و به اسارت و غلامی و بندگی گرفتن مغلوبین ،حتی در دین نیمه توحیدی یهود نیز رسم و معمول بوده است . اسرا حتی در ادیان توحیدی نیز به‌غلامی وکنیزی مجبور بودند .تولرانس و برخورد مردمی و انسانی کوروش وداریوش با مغلوبین درهیچیک از ادیان آندوران سابقه ندارد و در دولتهای همزمان آنها بی‌نظیر است .

من در جلد اول مقایسه‌ای بین برداشت شاهان بابلی و اسوری با کوروش وداریوش کردم و در زیر یک قسمت از کتیبه سناخریب (۱) پادشاه آسوری را درباره تصرف بابـل نقل می‌کنم :

" شهرها و خانه‌ها را از سنگ اول تا سقف ویران ساختم ،زیر و رو کردم و با آتش سوزاندم . دیوارها و حصارها و معابد خدایان و منارمهای معابد را از آجر و گل هر چه بود از جا کندم و در نهر آراختو (۲) سرازیر نمودم . در وسط شهر نهرهائی کندم و در آنها آب سرازیر کردم و سراسر شهر را ویران ساختم . ویرانی کاملی که بدست من انجام شد از یک سیل بمراتب بدتر بود " .

اصلا "کشتار و تخریب وسوزاندن و ویران کردن درشمار افتخارات بزرگ این‌شاهان به شمار میرفت . اعتقاد به خدایان خشمناک و خودخواه که بوسیله کاهنین سوداگر و فریبکار بر جامعه تحمیل می‌شدند در فرهنگ مردم تاثیر مستقیم داشت و مکر و حیله و قساوت ثمره آن بود .

در بین آریاها نیز پولی‌تئیسم و کاهن امیری توام با قربانی و اعتقاد به خدایان متلون وهوسران رواج‌داشت و اجازه‌رشد طرزتفکری چون‌افکارکوروش و داریوش را نمیداد.

اماا‌گر این پادشاهان زرتشتی بوده‌اند پس پاسخ‌ایرادات قبلی را چگونه بایدداد؟ برخی از این ایرادات را خود محققین پاسخ‌داده‌اند . اما قبل از اینکه به آنها بپردازیم باید خوانندگان را به دو نکته اساسی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است آشنا سازم .

اولا" در زمان داریوش و کوروش ادیان دارای کانن شکل گرفته و مشخصی‌نبودندو مهمترین مشخص مذاهب مختلف خدا یا خدایان آنها ، معابد و دستگاه کهانت و آداب و رسوم قربانی بود . ادیان دارای پایه‌گزار و پیمبری نبودند و دین بنام خدای بزرگ‌و معبد آن نامیده میشد .حتی دین یهود نیز بنام موسی مشخص نمی‌گردید بلکه دین‌یهوه نامیده میشد سلاطین بابلی وآشوری هم عصر کوروش همیشه نام خدایان خود را ذکر می‌کردند و اغلب نام خدای بزرگ و یا خدای معبدی که پادشاه به‌آن وابسته بود در

۱- Senherib

۲- Arachtu

کتیبه‌ها نامبرده میشد و یا شکل او بر فراز سر پادشاه نقش می‌کردید .

هخامنشیان و مادها کتیبه نوین را از بابلیان و آشوریان اقتباس کردند و بهمان شکل و همان شیوه از اعمال خود نام برده‌اند . آنها نیز نام خدایان خود را ذکر کرده و ارادت وپیوستگی خویش را به او متذکر می‌شدند .امروز مسلم شده که‌خشایارشا زرتشتی بوده و وندیداد در زمان او تنظیم گردیده‌است . جالبست که نه در کتیبه‌های او و نه‌در کتیبه‌های شاهان بعد نامی از زرتشت برده‌نشده است ،چون اصولا " چنین رسمی شناخته نمی‌شد . حتی در ادواریکه دین زرتشت در ایران رواج رسمی یافته باز هم شاهان بنام اورمزد کتیبه‌های خود را آغاز می‌کرده‌اند . متاسفانه اغلب محققین همیشه با برداشتهای زمان خود به بررسی میپردازند ،در حالیکه حادثه در زمانهای بسیار دور رخ داده‌و باید به زبان ومفاهیم آنزمان به توجیه مسائل پرداخت .اغلب آنهائیکه درتاریخ‌دین زرتشت تحقیق‌نموده‌اند به این نکته کوچک ولی بسیارمهم توجه نکرده‌اند که در آن ادوار پیمبر به مفهوم امروز وجودنداشته است . نام‌پیمبردر اسم خدای او مستتر بوده و با ذکر نام خدا غیرمستقیم از او هم نام برده میشده‌است ، کو اینکه در قرون بعد نیز که پیمبر مفهوم کنونی را یافت ذکر نام او در کتیبه‌ها مرسوم نگردیده است . از پادشاهان و فرمانروایان یهودی نیز آثاری در دست نیست که به موسی اشاره شده باشد زیرا همیشه نام یهوه تعیین کننده بوده‌است . زرتشت در گاتاها آن عظمت و منزلت کاذب ادبیات متاخر را ندارد بلکه همه‌بزرگی و قدرت از اهورامزداست و زرتشت چون بشری ماننددیگر افراد معرفی شده‌است که از جانب خداوند به‌او کلامی شیرین و خردی پاک عطا گردیده تا مردم را به راستی و درستی دعوت کند . او با دیگران در پیشگاه اهورامزدا به‌ستایش می‌ایستند و در سراسر گاتاها فروتنی و تواضع در کلمات این بزرگ مرد مزداپرست آشکار است .گاتاها بیان عظمت اهورامزدا و راه اتحاد با این سرچشمه رحمت است . از زرتشت بسیار کم سخن گفته میشود و آنجا هم که به زرتشت اشاره شده شخصیتش محو در وجود اهورامزداست . پس با توجه به‌این مراتب نباید انتظار داشت که داریوش و کوروش و دیگر شاهان هخامنشی در کتیبه‌های خود نام زرتشت را ببرند ، بخصوص که درحدود ده قرن از ظهور زرتشت نیز گذشته بوده‌است . پادشاهان هخامنشی با ذکر اهورا مزدا غیرمستقیم به نام زرتشت نیز اشاره نموده‌اند .

نکته دوم آنستکه در اعصار باستان کشورها دارای دین رسمی نبودند ، زیرااصلا " دین مفهوم کنونی را نیافته بوده‌است . اگر به سرزمین مصر و سومر و کلده و عیلام . . . بنگریم خواهیم دید که خدایان بیشماری ، که اغلب از توتمهای قبایل و عشایر و یا جد خانواده‌ها و فامیل‌ها ریشه گرفته بوده‌اند ، پرستش می‌شدند . هرگاه دربار به‌قبیله یا عشیره‌ای وابستگی می‌یافت خدای آن قبیله و معبد وابسته به‌آن اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد و شاه در تحت حمایت آن خدا قرار می‌گرفت . هنگامیکه سرزمین وسعت یافته و

سلطنت از صورت فامیلی خارج شد بازهم یک‌خدای مهم ومعبد او معرف شخصیت‌مذهبی دربار و سرزمین زیر سلطه او بود ، همانگونه که بعل یا انلیل در کنار خدایان بسیار ، نشان‌دهنده مذهب بابل یا سومر شده بودند . من فرضیه کسانیراکه‌اهورامزدا راخدای عشیره هخامنش دانسته و آنها را زرتشتی توجیه کرده‌اند به حقیقت نزدیکتر می‌پندارم. در گزارش هرودت و نویسندگان هم عصر هخامنشیان هیچ سخنی از اهورامزدا نیست و این دلیل بر آنست که در جامعه مردم مزداپرست نبوده‌اند . اما در کتیبه داریوش با قاطعیت تمام سخن از اورمزد است . بعقیده من این بهترین دلیل بر آنست که‌اورمزد خدای مورد پرستش داریوش بوده است ،نه خدای جامعه .کوروش و داریوش هنوزپیوستگی خود را به عشیره‌شان حفظ کرده و شورای هفت سرکردگان خانواده‌های هخامنش بهترین نمونه این وابستگی است . داریوش نیز در کتیبه‌هایش از خدای عشیره خود به قاطعیت و روشنی سخن گفته و به دیگر خدایان جامعه بصورت عوامل بسیارفرعی و غیرقابل توجه بدون ذکر نام ،فقط اشاره کرده است . اگر توضیح قبل را متوجه شده باشیم این برخورد را بسیار منطقی و قابل توجیه می‌یابیم . برخورد شدید داریوش را با مغان نیز باید با همین دید توجیه کرد و پذیرفت که دین او و مغان یکسان نبوده و آنها در نظر داریوش افراد مقدس و روحانیون دین عشیره‌اش محسوب نمی‌شده‌اند .

اختلاف نظر پادشاهان هخامنشی و مغان در مراسم‌تدفین نیز یکی از دلایل بسیار برجسته عدم هماهنگی باورهای مذهبی آنانست . بطوریکه قبلا" بیان شد آداب و رسوم تدفین و طرزمحافظت جسد انسان یکی از اصول مذاهب قدیم بوده و با اعتقادات دینی مردم رابطه مستقیم داشته‌است .در این‌باره به تفصیل در تمدنهای مختلف بحث خواهد شد .این واقعیت مسلم است که هخامنشیان مردگان خود را دفن می‌کرده‌اند و مغان آنها را طعمه سگان و پرندگان میساختند . گذشته بر اخبار فراوان نویسندگان‌باستانی هنوزدر هندوستان از این محوطه‌های ویژه اجساد که متعلق به زرتشتیان مغ دین بوده‌است ، یافت میشود . این اختلاف اساسی دربرداشت مذهبی مغان و هخامنشیان معرف یکسان نبودن معتقدات آنانست . مغان به تدریج برجامعه مسلط شده و دین خود را بنام‌زرتشت بر جامعه تحمیل کرده‌اند ولی مدارک موجود معرف آنست که بخصوص معتقدات مذهبی داریوش به دین زرتشت حتی بسیار نزدیکتر از پادشاهان به ظاهر متدین ساسانی بوده است . به نظر من اصولا" داریوش در بین همه پادشاهان ایرانی تا انقراض ساسانیان از همه آنها زرتشتی‌تر (۱) و به پیام واقعی زرتشت آشناتر بوده است .

به وضوح و روشنی دیده میشود که رفته رفته هرقدر از زمان داریوش دور میشویم مذهب دربار ایران نیز بیشتر رنگ دین جامعه را بخود گرفته و از پیام زرتشت دورتر میشود .افکار مذهبی داریوش حتی از آنچه در یشتها آمده‌است خالصتر بوده وارتباطش

۱ــ زرتشتی بمعنی پیرو دین راستین و پیام زرتشت

به منبع اصلی بیشتر است :ما حتی در یسنا هفت فصل آثار پولی‌تئیسم و انتروپومورفیسم را به وضوح مشاهده می‌کنم ،آنچه که درکتیبه‌های داریوش وجود ندارد . جالب است که هیچ اشاره‌ای هم به قربانی توسط داریوش نشده است ، در حالیکه درباره همپادشاهان دیگر روایاتی موجود است علاوه برآنکه در یشتها نیز فراوان از قربانی‌خونین سخن رفته است .شخصیت داریوش و بیان و معتقدات و اعمال او نمونه بارز تاثیر پیام زرتشت‌است که از یک شاه مطلق العنان انسانی تا اندازه شایسته ساخته است ، عملی که تاریخ آنرا در حد عجایب روزگار ثبت کرده است .سلطنت بخودی خود مخالف انسانیت و آزادگی است و انسان واقعی و بافضیلت هرگز نمی‌تواند سلطه خود را بر مردم تحمیل کند. در فصل حکومت خواهیم دید که حتی داریوش مزداپرست نیز تحت‌تاثیر سلطنت تنزل روح می‌یابد .

اما چرا پادشاهان دیگر هخامنشی پس از داریوش به‌ایزدان میترا و آناهیتا تکیه کرده و یاقربانی خونین به ایزدان و فنومن‌های طبیعت که الوهیت یافته بودند ، تقدیم کرده‌اند ؟ بهتر است به وندیداد و حتی قبل از آن یشتها و یسناها مراجعه کنیم وپاسخ سئوال خود را در آنها بیابیم .

درباره قربانی انسان که هرودت اشاره کرده و دفن زنده بچه‌ها بسیاری ازمحققین معتقدند که او غلو کرده و روایاتی را که انتخاب نموده در جهت تضعیف رقیب درجه‌یک کشورش یونان بوده است و خود او شاهد چنین حوادثی نبوده است .

اما محققین در این مورد نیز اغلب با واقعیت روبرو نیستند .در تاریخ‌جهان کدام شاهی واقعاً" متدین حقیقی بوده است ؟ خشایارشا همانقدر زرتشتی بوده است که پطر کبیر و هانری هشتم و لوئی چهاردهم ... مسیحی ، و یزید و المستعصم و حجاج و هارون و سلطان سنجر و سلطان سلیم ... ابن سعود ، رضا شاه ... مسلمان و سلیمان و رحبعام و هرودس... یهودی .فرمانداران قدرتمدار دین را در خدمت امیال‌وهوسهای خود میخواهند و اگر هم تظاهر به دینداری کرده‌اند برای تحمیق و استثمار توده‌های مردم بوده است ، که در آن حال نیز دین کلیسا را برگزیده‌اند که پیوسته ضد دین است و وسیله تحمیق و تحجر .

کوروش و داریوش نیز مسلماً "برای تقویت‌امپراطوری و قدرت‌خویش از وجودکاهنین و روحانی نمایان جامعه بهره‌گیری نموده‌اند .فتح بابل یک نمونه جالب این سازش‌است. آثار بدست آمده‌حاکی است‌که بین‌پادشاهبابل و کاهنان در سرتقسیم قدرت‌برخوردهائی بوجود آمده و این خادمین راه خدا !! که قدرت و سود خود را بر همه چیز دیگر ترجیح می‌دهند بایک فرمانروای خارجی کنار آمده تا باسقوط فرمانروای یکه تاز دست آنها برای استثمار توده‌ها باز گردد .کاهنین در زیر پرچم مردوک مردم را تشویق می‌کنند تا مقدم کوروش را گرامی دارند . مسلم است که کوروش هم مجبور بوده است به‌این لاشخوران

حق‌السکوت پردازد . او بظاهر سر بر آستان مردوک خم می‌کند ولی در واقع به کاهنین دستگاه او رشوه میدهد ،همانگونه که به روحانیون سرزمینهای‌دیگر حق‌السکوت میپردازد. انتظار اینکه کوروش و داریوش همه نظریات و اهداف زرتشت را که مسلما "بیشتر آنها در این دوران ناشناخته بوده‌اند ، پیاده کنند ، انتظاریست بسیار دور از واقع‌بینی .

اما در مقایسه با دیگر سلاطین و حکمرانان آن دوران و حتی قرنهای متمادی پس از آن باید اعتراف کنیم که برداشتها و اعمالشان ،به آنگونه که بما رسیده است ،به‌پیام راستین زرتشت از همه حکمروایان تاریخ نزدیکتر بوده است .

در خاتمه این بحث لازم می‌بینم برداشت آلتهیم را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم زیرا در صورت صحت نظر او مغان زرتشتیان واقعی بوده و داریوش مخالف دین دیدیم که به اتکاء نظریه کزانتوس‌لیدیائی نویسنده قرن پنجم ق.م آلتهیم معتقد شد که کوماتا زرتشتی بوده و برعلیه‌داریوش که مخالف دین زرتشت بوده‌است قیام‌کرده. بنا به نظریه کزانتوس کوماتا اهورامزدا را تنها خدای خویش میدانسته است . التهیم معتقد است پس " او چون زرتشتی بوده وظیفه خود میدانسته است معابد خدایان دیگر را که معلم او دیوان و شیاطین نامیده بود ویران سازد " او مینویسد مقامی که شاه برای خود تصورمی‌کرد برفراز همه بود و چنین قدرتی تحمل وجود پیمبری را در کنار خود نداشت . او میخواست که بلافاصله پس‌از خدا قرار گرفته باشد و تصور می‌کرد یک انسان پیام‌آور را میتواند حذف کند . او خود را از طرف خدا منصوب میدانست و دیگری راکه او نیز خویشتن را رسول خدا بداند در جوار خود نمی‌توانست تحمل کند . این تناقض فقط پس‌از سقوط مقام سلطنت از بین میرفت .به درجه خصومت هیئت‌حاکمه از این عمل مغان ازجشنی که هرسال به خاطره روز مغ‌کشان گرفته‌میشد میتوان پی‌برد (ماگوفونیا (۱)) این تجدید خاطره‌ها برای آن بود که مبادا مردم به تائید این اقدام فکر کنند .داریوش درکتیبه بیستون خود از خرابکاری مغ سخن میراند که چگونه مکانهای مقدسه راویران کرده و رمه و گله‌ها و مراتع را از صاحبانشان گرفته است . داریوش بخود میبالد که این بی‌عدالتی را تلافی کرده است و معابد ویران شده را مجددا " برپا داشته . مسلما "غلام و رمه‌متعلق به طبقه اشراف و درباری بوده است که از ثروتهای بزرگ برخوردار بودند. دین زرتشت نیز دارای معبد و مکان مقدس نیست و مسلما " این خدایان قدیم آریائی‌ها میباشند که توسط زرتشت مهر باطل دیو خورده بوده‌اند و پس‌از او مجددا " در جامعه پرستش آنها رواج یافته بوده‌است .مغ که زرتشتی بوده دستور خراب کردن این معابد را داده‌است .

اطلاعات درباره گوماتای مغ و قیام او بسیار کم است . و این گزارش کزانتوس نیز قابل اعتماد نمی‌باشد و اصولا "در شمار منابع اصیل نامبرده نشده‌است از اخبارمختصری

۱ - Magophonia

که در دست است برمی‌آید که کومانا در مدت کوتاه سلطنت خود به کشورهای زیر دست خراج را بخشید و اموال بزرگان را ضبط کرد . نظر آلتهیم در این مورد که کومانای مغ از روی ایمان به پیام زرتشت برعلیه سلطنت قیام کرده‌است قابل قبول نیست مگر آنکه‌این مغ با دیگر مغان اختلاف اساسی داشته باشد . با اطلاعاتی که در دست است معتقدات مغان باپیام‌زرتشت منطبق‌نبوده‌است وآنها به‌خدایان و ایزدان متعدد اعتقاد داشته‌اند. منطقی نیست به پذیریم که کومانا برای خراب کردن معابد این دیوان ،که همان ایزدان آریائی بوده‌اند ،قیام کرده‌باشد ،همان دیوانی که در عقاید مغان دارای مقام شایسته‌ای بوده‌اند .گزارشهای باستانی از مذهب آنان شکلی بدست می‌دهد که با مطالب وندیداد هماهنگی دارد . بنا به روایت هرودت و دیگران در روز ماکوفونیا تنها به کشتن کومانا قناعت نشده بلکه مردم تا شب آنقدر از مغان کشته‌اند که اگر تاریکی شب فرا نمی‌رسید همه آنها نابود میشدند . بعبارت دیگر حرکت کومانا فردی نبوده بلکه قیام روحانیت برعلیه دربار بوده است .روحانیت که بدلیل نفوذ و قدرت سلطنت کوروش موقعیت خود را در خطر میدید برعلیه سلطنت قیام کرده است و کومانای مغ را به سلطنت برگزیده تا کهانت و حکومت متمرکز شود . اینکه مردم هم در کشتن مغان همراهی کرده‌اند دلیل بر آنست که هنوز مذهب جامعه در نظارت یک کلیسای مشخص در نیامده بوده و مغان به ایجاد کانن مذهبی موفق نگردیده بوده‌اند . بهمین جهت است که مورخین باستانی یونان از دو شکل مذهب در جامعه ایران سخن می‌گویند و برخی از شعائر ایرانیان را با آداب و رسوم مغان متفاوت روایت می‌کنند .

اعتقاد به الوهیت سلطنت ، همان برداشتی که نیبرگ درباره " فرمانه " توضیح دادوفرشاهی که‌درادبیات‌اوستائی‌وپهلوی نیز فراوان از آن سخن گفته‌شده ودر کتیبه‌های پادشاهان بر آن تکیه شده است ، جائی برای تسلط روحانیت بر دربار نمی‌گذاشت . مبارزه و برخورد روحانیت و دربار مسئله‌ای بسیار قدیمی است . همانگونه که در جلد اول توجیه شد سلطنت از روحانیت منشعب شده و معبد پایه دربار بوده است . پس از آنکه دربار بعنوان دستگاه مستقلی در جامعه قدرت گرفت برای ادامه سیادت خویش به وجود معبد و کلیسا احتیاج داشت و مجبور به تقویت آنها بود . گاهی در تقسیم این قدرت بین این دودستگاه حاکم ،مبارزه در می‌گرفت ، در این نزاع همیشه از دین‌بعنوان یک وسیله موثر از جانب کلیسا بهره‌برداری میشد .

در پارس و سرزمینی که زیر تسلط کوروش در آمد ، شاهنشاهی تازه شکل می‌گرفت‌و روحانیت بصورت یک تشکیلات حاکم هنوز بوجود نیامده بود . از طرفی کوروش نیز پادشاهی مقتدر و مسلط بود و روحانیت در مقابل یک چنین فرمانروائی قدرت خود را بمقدار زیاد از دست می‌داد . کامبیز پادشاهی بود مریض و ضعیف .مرگ کوروش سبب شد که روحانیون بفکر استفاده از موقعیت و فرصت‌مناسب افتاده ، به کسب‌قدرت ازدست

رفته بپردازند . پس از داریوش مجددا " مغان در کنار خشایارشا تقویت شده و مقام خود را بدست می‌آورند .

از این تجزیه و تحلیل مختصر برمی‌آید که از زمان هخامنشیان دینی بنام زرتشت در ایران رواج یافت و مذهب دربار ایران شد .اما در بخش انحراف دین زرتشت خواهیم دید که آنچه بنام زرتشت اعمال میشد کمتر با افکار او قرابت داشت و بخصوص هرچه از زمان زرتشت دور میشویم اثر این انحراف را روشنتر می‌یابیم . ما از زندگی داریوش اطلاعات دقیقی در دست نداریم ولی اگر او را واقعا "تجسم گفتارش در چند کتیبه‌ای که ازاو بجای‌مانده بدانیم باید بپذیریم که او ازتمام شاهان ایران زرتشتی‌تربوده‌وافکارش ، اگر صادقانه بیان کرده باشد ، به پیام زرتشت نزدیکتر از دیگر فرمانروایان تاریخ ایران است . اعمال کوروش نیز با رفتار داریوش بسیار شباهت دارد و میتوان گفت که او نیزاز پیام زرتشت متاثر گردیده بوده است .چون اطلاعات مشروحی از افکارکوروش بما نرسیده ما فقط میتوانیم به قضاوت کلی اکتفا کنیم . ولی باتوجه به ادیان و افکاریکه آن اعصار در ایران و اطراف این سرزمین وجود داشته میتوانیم با اطمینان به پذیریم که اعمال کوروش وداریوش‌وبرخوردها وبرداشتهای آنها فقط ازپیام‌زرتشت‌میتوانسته‌متاثرشده‌باشد .

۳ـ انحراف دین زرتشت

سرود ۳۲/۹

آموزکاربدتعالیم مذهبی را تحریف کرده وباآموزشهای نادرست خود انسان را گمراه و از هدف اصلی زندگی منحرف میسازد .او انسان را از توجه به راستی و درستی و اندیشه نیک و پاک باز می‌دارد .ای خداوند خرد و ای مظهر پاکی و راستی با سخنانی که از قلب و روحم تراوش می‌کند به درگاهت گله کرده و پناه می‌جویم . . . (آذرگشسب .ترجمه‌آزاد)

سرود ۳۲/۱۰

براستی او کسی است که آموزشهای دین را منحرف میسازد ،هرگاه می‌گوید که‌دیدن خورشید و زمین گناه بزرگ است و او نیک اندیشان را به هواخواهان دروغ مبدل میسازد (با تحریف دیـن) . . . (قبلا " این بند توجیه شده است)

در بندهای بعد نیز از بدکاری آموزکاران بد و منحرف ساختن زنان و مردان‌شریف سخن میگوید و به مکافاتی اشاره مینماید که مزدا برای این منحرف‌کنندگان ،که با آموزش نادرست مردم را از بهترین کار باز میدارند ، وعده داده است . و بالاخره کرپنها و کاویها را که در شمار این منحرف سازندگانند ، شماتت مینماید .

ازاین سرود زرتشت چنین برمی‌آید که حتی درزمان خود او نیز کاهنین و معلمین کج‌اندیش، به تحریف‌دیـن میپرداخته و مردم را از راه‌راست‌منحرف‌میساخته‌اند .انحراف دین زرتشت پس از او بحدی روشن و واضح است که نه تنها همه محققین که مومنین بـه کلیسا و کانن زرتشتی نیز نمیتوانند منکر آن کردند . اوستاشناسان معتقدند که آنچه‌در طول تاریخ بنام زرتشت تبلیغ میشده کمتر با پیام واقعی او قرابت داشته است و پس از زرتشت روحانیون مذاهب آریائی اکثر معتقدات قدیم را با لباس زرتشتی بجای دین زرتشت به مردم ارائه داده‌اند . قبل از اینکه به شرح چگونگی انحراف دین زرتشت بپردازیم چند نمونه از نظر محققین را در این باره بازگو مینمایم .

نیبرگ

معتقد است ، به‌این علت توانسته‌اند مغان برجامعه مذهبی ایران حکومت کنند و دین را به صورتی که خود مایل بوده‌اند تعبیر نمایند که در بین ایرانیان نوشته و کتاب ترویج نمی‌شد و پیروان دین به بیانات مغان متکی بوده‌اند . این طبقه نیز با تمرینهای بسیار سخت که از کودکی آغاز می‌کردند طوری تربیت میشدند که همه دستورات ومتون مذهبی را بتوانند از حفظ کنند . فقط این طبقه بود که از سواد بهره داشته و به قوانین و دستورات مذهبی آگاهی داشت و تنها مرجع دینی مردم بشمار می‌رفت .

نیبرگ خود شواهدی ارائه می‌دهد و از آبه‌نو (۱) ،کشیش فرانسوی هم نقل می‌کند او با اتکاء به مدارک سومری زمان ساسانیان نشان داده است که زرتشتیان در آن دوران اصولا " به کتابی اشاره نمی‌کرده و حتی در مباحث خود با مسیحیون‌هرگز به کتاب خود متکی نمی‌شده‌اند . نیبرگ تشریح می‌کند چگونه شاگردان مدارس مذهبی که برای موبدی تربیت میشدند سالها بازمزمه‌کردن اشعار ودستورات‌مذهبی‌آنها را درخاطر می‌سپرده‌اند بطوریکه حتی اعراب بعدها اوستا را به نام " زمزمه " نامیده‌اند . بالاخره نیبرگ به‌این نتیجه میرسد که جامعه زرتشتیان بحد بسیار وسیعی از ایدئولوژی مغان تبعیت کرده که روح و باطن آن از مذهب میترا پرستی سرچشمه میگرفته است .

بارتولومه

مینویسد :دین اصلی آریاهای قدیم یا ایندو ایرانی بشکلی با انتروپومورفیسم مخلوط و ممزوج شده بود که هرگز میسر نبود با پیام نوین زرتشت به سادگی این شکل اعتقاد را از مردم گرفت بهمین جهت نیز پس از زرتشت مربیان و روحانیون‌دین مجبور شدند برای آنکه بتوانند این دین را وسعت دهند قسمتی از عقاید مردم را به ظاهر بپذیرند ولی این سکوت وتمکین رفته‌رفته بحدی وسعت‌یافت که اصولی وارد دین‌زرتشت شد که در خیلی موارد بکلی مخالف با دین زرتشت بود و این اصول همانهائی بودندکه زرتشت سرسختانه با آنها به مخالفت برخاسته بود . بار تولومه برای مثال میتراپرستی ، پرستش ایزدها اوما و نوشیدن هوم و قربانی را ذکر می‌کنند که زرتشت به شدت با آنها مخالفت کرده بود ولی بعدها در بین زرتشتیان رواج یافت .

هرتل

هرتل نیز به انحراف دین زرتشت در جهات مختلف اشاره کرده و در ضمن توجیه مشروح محتوای عالی گاتاها که مخالف معتقدات زرتشتیان‌متاخر است‌مینویسد ، مغ‌ها ابتدا کاهنین دین قدیم ایرانیان بوده‌اند ولی بواسطه‌نفوذ دین زرتشت و حمایت آن از طرف‌هخامنشیان مجددا "خود را به‌آن وابسته نشان داده بظاهر آنرا رواج دادند ولی در حقیقت دین خود را منتشر ساختند . بهمین دلیل است که در اوستای متاخر اینهمه‌عوامل و مطالب غیرزرتشتی وارد شده است .او اشاره می‌کند که درگاتاها هیچگونه

اثری از ستایش خدایان و قوای طبیعی مانند باد ،آب ،زمین ،خورشید ،ماه ،شفق صبح . . . وجود ندارد و هرجا از آنها صحبت شده بصورت یک پدیده طبیعی برداشت میشود و نه چیز دیگر . از تقدیس سگ که برای ما مسخره بنظر میرسد و از بقایای معتقدات دوران چادرنشینی است اثری دیده نمی‌شود و همچنین از انهدام جنون‌آمیزی که در اوستای جدید بعنوان مبارزه با مخلوقات روح خبیث ، توصیه شده‌است و از طعمه پرندگان و سگها قرار دادن اجساد مردگان . . . او مینویسد :

" از لابلای گاتاها یک مرد هوشمند ، فعال ، مجذوب خیر و نیکی و رحیم با ما سخن میگوید که به جانبداری حق و اخلاق قیام می‌کند . زراعت و گله‌داری را بعنوان پایه رفاه توصیه می‌نماید . کسی است که بـر فراز تفکر توده‌ها جای داشته و از خرافات بری است .او در نیروهای طبیعت هیچ قدرت و شخصیت الهی نمی‌بیند و از آداب دیوان بمناسبت ارتباط با مستی و خونریزی نفرت دارد و با آن به سختی مبارزه می‌کند . . . "

بالاخره هرتل به این نتیجه میرسد که محال است یک چنین شخصیتی بیان کننده برداشتهای زشت و ناهنجار وندیدادو نظایر آن باشد . او درست با همان چیزهائیکه به او نسبت دادند به سختی مبارزه و مخالفت کرده بوده است . این دین دیوپرستان است که بااخلاق زرتشتی هیچگونه سازشی‌نداشته وخدایان آن نیروها وعناصرطبیعی میباشند. آنچه هرودت وصف می‌کند همان دین ایندوکرمانهاست که در ریگ‌ودا نیز وجود دارد ولی در گاتاها از آن اثری نیست . . . هرتل هم به موارد مختلف مانند قربانی ،مستی ، رفتار با جسد مردگان ، پرستش عناصر طبیعت ، دستورات مذهبی وندیداد و اوستای متاخر ، اشاره نموده و بالاخره نتیجه میگیرد که اینها همه متعلق به دین مغان است نـه پیام زرتشت . او مینویسد " در کنار حفظ نام دواها برای موجودات اهریمنی ،یزدانها (یزته) را که مشابه یجته‌های (۱) ودیک میباشند وارد دین کرده و خدایان‌فنومنهای طبیعی مانند خورشید ،ماه ، آتش ، باد ، زمین ، آب ، میترا . . . را ستایش میکردند و به افتخار آنان به تعداد زیاد اسبان و گاوان و گوسفندان را قربانی کرده و از عصاره هااومه ، که ایزدش را تا حد خدای بزرگ می‌ستودند ، خود را مست می‌ساختند ".

شدر

"بررسی ترجمه گاتاهای زمان ساسانیان به زبان فارسی‌میانه معـرف‌آنست‌که‌ترجمه کننده حتی یک خط از سرودهای‌قدیمی رابطور مربوط و پیوسته‌بهم درک‌نکرده بوده‌است. علاوه بر این در سعی به تفسیر آن از تحولات تئولوژیک متاخر ، که بکلی از افکارزرتشت بدور شده بود ، متاثر گردیده است " شدر همچنین معتقد است که نظریات زرتشت از

۱– Yagata یزته و Yajata یجته از Yaz اوستا و Yaj سانسکریت بمعنی قربانی است .یزدان در اوستا بمعنی وجود قابل‌ستایش است که از یستن یا یشتن بمعنی ستایش کردن مشتق شده است .

طرف پیروانش خیلی کمتر از پیروان پیمبران ادیان بزرک دیگر درک شده است و مینویسد که رسالت زرتشت دارای یک‌صورت یکتائی و بی‌نظیری است که پس از او متاسفانه به‌دست اخلافش کاملا " از مسیر اصلی منحرف شد ".

شدر در سرآغاز کوشش خویش برای توجیه کلام زرتشت مینویسد "در اوستای جدید ما به مقدار زیادی تعلیمات و دستورات و مطالبی برخورد می‌کنیم که پایه‌کذار دین کوچکترین قرابتی با آنها ندارد . افسانه‌های مذهبی از این پیام‌آور قیافه ای ساخت که در آن هیچ اثری از واقعیت تاریخی نمیتوان یافت .ولی همه این‌آثار را ما باید به‌کناری کذاشته ، فقط به ۱۶ گاتاهائی که در آنها بدون شک سخنان خود زرتشت را می‌شنویم ، تکیه کنیم . البته این سرودها در شمار مشکلترین متون ایندوکرمان قدیمند "شدر اشکال گاتاها را بیشتر در هنر شعری و استیل آنها میداند ، که برای ما ایرانیان با توجه به ظرافت آثار شعرای بزرک، و عرفای روشندلی چون حافظ ، سعدی ، عطار ، مولوی ... جای تعجب نیست .

لومل

لومل معتقد است مغان که وظیفه کهانت را در جامعه مادها بعهده داشته‌اند پس از زرتشت برای حفظ موقعیت خویش معتقدات خود را با دکترین زرتشت تلفیق نموده و در دین زرتشت عناصر بت‌پرستی را ، که پایه اعتقادات آنها بود ، وارد نمودند .

زهنر

مینویسد زرتشت یک‌پیمبر بود و او همانقدر شایسته این‌نام است که‌محمد یا موسی، ولی اخلاف او نه هرکز پیام او را بدرستی درک کردند و نه خود دارای باورهای معتبر و موثق و زنده‌ای بودند که آنها را به درستی هدایت کنند . در زمان هخامنشیان و پس‌از آن بنظر میرسد که دریک تساهل وبی‌تفاوتی که مخالف باروح پیمبر بود (ستایش‌خدایان دیگر) افراط کردند ، در حالیکه در عصر ساسانیان به سوی یک تفریطی کشیده شدند و سعی کردند یک خشک دینی تشریعی و تعصب شدیدی را به جامعه تحمیل کنند که‌کمتر کسی قادر به تحمل آن بود علاوه بر این دین را با یک دوالیسم متحجر که به قدرت مطلق خداوند خدشه وارد میساخت ، همراه نمودند و آنرا بکلی‌از توحید خارج کردند " زهنر معتقد است ، حتی زبان اوستا هرقدر از زمان زرتشت دور شده لطافت و جذابیت غنای خود را از دست داده است . کفتار پیمبر از یک روحانیت و حیات خاص برخوردار است . حتی یشتها به استیل زیبائی نوشته شده‌اند ولی فاقد جذابیت گاتاها میباشند. در حالیکه وندیداد اصولا " فاقد هرگونه حیات معنوی و روحانی و جذابیت است وحامل دوالیسم پوچ و بیفایده ایست که اکر جامه عمل می‌پوشید حتی از طاقت‌پیروان ساده‌لوح و زود باور نیز خارج بود و آنها را در محک آزمایش قرار میداد . او مینویسد :"میتوان کفت آنچه در پیام‌زرتشت زنده و حیات بخش بود توسط یهودیان به مسیحیان منتقل

گردید و آنچه اهمیت و اصالت نداشت بوسیله ساسانیان پذیرفته شد بطوریکه دین پاکی و حیات خود را از دست داد ".

مولتون

او معتقد است که در دربارهخامنشی بشتها فرم گرفته و زرتشت در آن اعصارچون یک حکیم الهی برداشت میشد ، که هزار سال قبل میزیسته است .مغان در این زمان‌هنوز دین خود را کاملا " پیاده نکرده‌بودند ولی به پولی‌تئیسم قدیم ایرانیان عمل نمودند و برای آنکه جلب نظر کنند نام زرتشت را حفظ کرده و در زیر نام او دینی غیر از آنچه نظر پیمبر بود تبلیغ می‌کردند . او مینویسد " عناصر جدیدی که در دین وارد شد به زرتشت وابستگی نداشت بلکه تحت‌تاثیر منابع‌سامی ، یا نفوذ بسیار زیاد روحانیت مغان که قبلا " در صحنه وارد شده بودند ، مذهب تغییر شکل میداد . روز پیروزی کامل مغان هنوز نرسیده بود ".

مولتون معتقد است " بعدها مغان دینی را پایه‌گذاری کردند که نه تنها با اصـول زرتشت نزدیکی نداشت بلکه از دین قدیم ایرانیان هم که بر پایه‌آن بنا شده بود نیز منحرف گردید " و بالاخره نتیجه می‌گیرد " خدایان پولی‌تئیسم ابتدا به دوزخ روانه میشوند . ولی فقط لازمست که نام خاص آنها را تغییر داد برای آنکه مجددا " به بهشت باز گردند ، بنام همان پیمبری که در سراسر حیات خود با چنان حرارتی صدای خویش را بلند کرد که خدا فقط یکی است ".

المستد

او در پایان تحقیقات خود چنین مینویسد :

"اندکی ازمرگ زرتشت سپری نشده‌بود که عکس‌العمل اجتناب‌ناپذیری آغازگردید. در حین آنکه زرتشت تاریخی هرچه بیشتر در غباری از گذشته پنهان میشد ،بانی مذهب با سیر تصاعدی صورت خدائی بخود میگرفت . گاتهائی که او تصنیف کرد سادگی خود را از دست میداد و صورت رموز ، اسرار می‌یافت و به نغمه‌های کلیسائی مبدل می‌گردید . به او خدایان متعدد و تشریفاتی نسبت داده شد که از مذهب پاگانیسم (بت‌پرستی و اعتقاد به خدایان متعدد) آریاهای قدیم باقی مانده بود ، ادابی که او خود چنان سرسختانه و موکدا " آنها را محکوم کرده بود .بعدها پاگانیسم آریائی‌بخشی بوسیلهٔآئین مغان ،که باقیمانده یک بربریت باستانی بود ،مورد عمل قرار گرفت .هرگاه پیروان‌زرتشت هااوما را مقدس می‌شمردند ،همانچیزی که زرتشت آنرا " مشروب پلید ، مست‌آور"نامیده بود ، اگر آنها مجددا " به مراسم میتراپرستی بازگشته و قربانی احشام را ، که زرتشت شدیدا " به آن اعتراض نموده بود اجرا می‌کردند ، اگر آنها دوباره پرستش الهه آناهیتا را مرسوم ساختند . . . بالاخره گروهی هم یافت شدند که خود را هم مشرب پیام واقعی او می‌دانند . با انحطاط مذاهب ملی باستانی بهترین مغزها در اصول عقاید او نکاتـی

چنان تازه و نو و نیروبخش یافتند که میتوان تاثیر او را در اکثر جنبش‌های دینی بعدی بخوبی دریافت . این اتفاقی نیست که گاتهای زرتشت دارای طنینی چون اولین انجیل است ".

گیگر ـ اشپیکل ـ ویندیشمان

پس از بررسی گاتاها و مقایسه‌آن با یشتها نتیجه‌می‌گیرند که تمام یزدانها و فرشته‌ها نظیر آناهیتا ، ورترغنا ، تیشتریا ، میترا ، هااوما ، سراوشه ، فره وشیان یا ارواح نیاکان . . .همه ساخته‌های پس از زرتشت بوده و دین زرتشت از یک‌توحیدکامل‌برخوردار است و با وجود آنکه قطعا " زرتشت از وجود میترا ، آناهیتا . . . کاملا " مطلع بود ولی هرگز آنها را تائید و تقویت نکرد بلکه برعکس همه را طرد نمود . در یشت‌ها و دیگر بخشهای اوستای نو نیمه‌خدایان زیادی بصورت انسان در آمده و حتی به شکل حیوانات تجسم می‌یابند . این انتروپومورفیسم برای گات‌ها کاملا " بیگانه است .آنها مینویسند :

"اگر به‌تاریخ مراجعه کنیم با طبقه‌ای بنام مغان برخورد می‌کنیم که در برانداختن مذهب زرتشت و دگرگون نمودن آن نقش‌اصلی را داشتند زیرا اینان نخست سروده‌های وحی‌شده به زرتشت را به‌صورت طلسم‌هائی برای بهبود بیماری و در حقیقت جهت وارد کردن ضربه‌ای مرگبار به دکترین او بکار بردند . سپس‌زرتشت و ائین مخدوش و منسوب به وی را از آن اجداد خود دانسته و پس‌از آنکه بر مردم و دربار مسلط شدند آنرا به کناری نهاده و به دست فراموشی سپردند . در حقیقت عکس‌العملی که مخالفین پس از مرگ زرتشت نشان دادند ، نفوذ در بقیه اوستا و یکتاپرستی زرتشت بود . کسانیکه موارد مشابه اوستا را بامذهب آریائیان قبل ازگاتاها مورد بررسی قرارمیدهند ،شاهد یک سازش و آشتی مجدد آریائیان با خدایان مذهب باستانی میکردند . زیرا با وجودی که‌زرتشت این خدایان متعدد و مظاهر نیروهای طبیعی را از بین برده و یکتاپرستی را اشاعه داده بود ما در قرون اولیه قبل از مسیح و پس‌از آن شاهد رواج و بازارگرمی‌این خدایان ، که بصورت خدایان هم طراز اهورامزدا درآمده بودند ، هستیم ".

سرپرسی سایکس

معتقد است که نفوذ مغان در دین زرتشت بمرور زمان تعلیمات پاکیزه این دین را آلوده به خرافات و آداب و رسوم بی‌معنی و سخیف نموده است و این امر بخصوص در دوران ساسانیان شدت یافته است .

گیبسون

مینویسد در زمان ساسانیان فقط اثری از نام زرتشت باقی مانده بود و اشکال درک معانی پیام زرتشت سبب شده بود که ۷۲ فرقه مختلف خود را زرتشتی بنامند .

دهالا

پس از شرح انحراف دین زرتشت و تبدیل اهداف اصلی و عملی آن به دعا و ورد

و طلسم . . . مینویسد :

" در این تمایل عمومی درجهت کشیده شدن بی‌اراده دین بسوی عوامل متحجر و مادی مشخصه زمان و باورهای سراسر اوستای متاخر و همچنین عصر پهلوی متعاقب آن میباشد که بخصوص در این ادوار آخر به اوج انحراف خود رسید ". او همچنین‌مینویسد این واقعیت مورد تائید همه محققین غربی است که مذهب زرتشت رفورمی بود درعقاید بدوی ایرانیان ولی این رفورم زیاد دوام نیافت و در اثر یک ضد رفورم که پس‌از مرگ پیمبر رخ داد مجددا "منقلب شد این عمل باعث تجدید حیات‌مذهبی گردید که زرتشت برای تحول آن رسالت یافته بود. پیمبر خدایان اهندو ــ ایرانی را از مقام سلطنت عزل کرد و آنها را از قلمرو روحانی اخراج نمود ، اما آنها مجددا " تاج و تخت از دست رفته را غصب کرده و به کمک رضایت عمومی خود را به صورت ساتراپهای‌بومی در امپراطوری اهورامزدا برقرار ساختند . رسوم و شعائر آنها عمیق‌تر از آن ریشه دوانیده بود که به زودی و سادگی از میان رود ، پس روحانیون مجبور شدند پس‌از آنکه شخصیت عالمی و فائق زرتشت بعد ازمرگش‌از صحنه‌خارج شد .آنها را در تئولوژی زرتشتی بپذیرند "(۱) بویس

معتقد است که پیروان زرتشت حتی امروز به دین‌منحرف پای‌بند بوده و آنچه‌بنام زرتشت عمل میشود بهیچوجه با تعلیمات زرتشت مطابقت نمی‌کند . او مینویسد :

" پیمبر ایران باستان حامل یک دین توحیدی عقلانی و اخلاقی بود و بحدی‌از شعائر و برداشت پیروان خویش دور است که هرچند آنها سعی کردند به تعلیمات اوعمل کنند ولی مدت زمان درازی نتوانستند با سادگی بسربرند و بزودی از مسیر منحرف شده و به راه و روش و عقاید قدیم خود قبل از زرتشت عودت کردند ". او معتقد است "یکی از مهمترین بخشهای تعلیمات زرتشت اثر زنده‌ایست که در دکترین مسیحائی ومبحث آخرت داشته‌است و این تعلیمات تاثیر عظیمی در مذاهب بعدی نموده و بودائیسم ، مسیحیت و اسلام از آن بهره‌گیری کرده‌اند ".

در جلد اول کتاب مدیریت به تاثیر عمیق دین در اجتماعات مختلف اشاره شد و بخصوص یادآوری گردید که دین منحرف تا چه حد در توقف ، تحجر و سقوط یک جامعه

---

۱ ــ البته این کوششی است که همه زرتشتیان روشنفکر برای تبرئه روحانیت به ان توسل می‌جویند ولی واقعیت اینست که مردم قبل از زرتشت بوسیله روحانیت تحمیق و به قبول این خرافات هدایت شده بودند و پس‌از زرتشت نیز باز هم این روحانیت بود که مجددا " مردم را به همان جعلیات گذشته بازگرداند بدون آنکه کسانی آنها را مجبور کرده باشند . البته مارکش (آنکه نقش مار را می‌کشد) همیشه بیشتر از مارنویس مورد قبول مردمی است که بی‌سوادی بر آنها تحمیل میشود .

اگر روحانیون برای خاطر مردم مجبور شدند !یزدان را به دین زرتشت بازگردانند صدها خرافات زشت دیگر را ، که بمراتب از ستایش ایزدان زیان‌آورتر بود ، به خاطرچه گروهی در کلیسای زرتشتی وارد ساختند ؟

تاثیر اساسی دارد . متاسفانه هیچیک از ادیان توحیدی جهان از انحراف مصون نمانده و در طول زمان همه‌آنها از هدف اصلی بدور شده‌اند . یهودیت و مسیحیت به علت عدم‌دسترسی به منبع‌اصلی و پیام‌حقیقی و اثر تحریفی تشکیلات کلیسائی در طول‌تاریخ بحدی با خرافات و حشو و زوائد آلوده شده‌اند که جز تشریفات و شعائر چیزی از آنها باقی نمانده است . در مورد اسلام باوجود آنکه قرآن یا مایه‌پیام واقعی محمد بطورکامل در دست است و از تاریخ حوادث زمان پیمبر نیز اطلاعات قابل اعتمادی وجود دارد ولی اصالت دادن به فرعیات و عدم‌توجه به هدف واقعی دین و ظهور یک طبقه روحانی قشری ، که مانند همه متولیان مذاهب مختلف از مراقبت در اجرای تشریفات و رسوم و آداب و نشر خرافات به حیات خود ادامه میدهند ، سبب شده که باگذشت زمان باری‌از شعائر و تشریفات و خرافات ماهیت اصلی و عملی دین را پنهان ساخته و معامله بهشت‌و جهنم ،ورد و دعا ، تدلیس و دغا ، تحمیق و ریا . . .جای کوشش و عمل توام باسازندگی و پاکی و صفا را بگیرد و جوامع متحجر و دوچار وقفه و رکود اسلامی را به ذلت وفلاکت‌و فقر مـادی و معنوی وحشتناکی دوچار سازد .چگونگی انحراف این ادیان هر یک در جای خود توجیه خواهد شد .

در مورد انحراف دین مزدیسنا که موضوع مورد بحث این رساله است . بطوریکه مشاهده شد ، قولی است که جملگی برآنند . گاتاها که تنها یادگار زرتشت است فقط بخشی از پیام او را ارائه میدهد . برای کسانیکه در لباس روحانیت و متولی‌گری دین خواسته‌اند نظریات خود را بنام‌دین برجامعه تحمیل کنند این واقعیت دست‌آویزمناسبی فراهم آورده‌است تا خرافات موروثی یا ابداعی را به افکار مردمی که بنا به عادت دین را فقط مشتی آداب و تشریفات ، ورد و دعا و تضرع و التجا . . . شناخته‌اند ،بنام دین زرتشت بار نمایند .

قبلا" توضیح داده شد که‌در گاتاها اثری از آداب و رسوم و شعائر نیست وبرداشت این پیام نیز کاملا "مخالف و متضاد بامعتقدات و آداب و رسوم‌مذهبی جامعه‌آنروز است محتوای فلسفی و فکری گاتاها برای مردمی که با مذاهب بدوی و بت‌پرستی و باورهای خرافی موروثی بکلی متحجر شده بودند بحدی نو و غریب و ناآشنا بود که فقط باگذشت زمان امید توسعه‌آن میرفت .

با تشریح دین یهود خواهیم دید که قرنها بطول انجامید تا رفته رفته یهوه از خدای قبیله‌ای به تنها خدای جهان مبدل گردید . حتی انبیاء بنی‌اسرائیل نیز به تدریج ، و شاید هم بیشتر تحت‌تاثیر دین ایرانیان ، به نظریات توحیدی خالص‌متوجه شدند و تا محیط فکری امت یهود آماده نشد این طرز فکر ثبات نیافت .در مورد زرتشت عوامل نامساعد زیر موجب شد که پیام او پس‌از مرگش بکلی فراموش گردد :

۱ ــ زرتشت جانشینان برجسته‌ای نداشت که پیام او را حفظ و منتشر ساخته ودر

توجیه‌وتوسعه آن بکوشند .نقشی را که نبی‌های بنی‌اسرائیل بعنوان عامل تذکر و یادآوری میثاق یهوه ، بعهده گرفتند ، در دوام دین یهود بسیار موثر بود .دین زرتشت ازوجود چنین عواملی بی‌نصیب ماند .

۲ ــ قبیله ویشتاسپه فاقد موقعیت و تشکیلاتی بود که با توسعه نفوذ و قدرت خود موفق به انتشار سریع دین زرتشت گردد .

۳ ــ زرتشت در منطقه دور افتاده و زمان بسیارقدیمی ظهور کرد و هیچگونه‌ارتباط بامراکز تمدن و تحرک نداشت لذا تامدتهای دراز پیام و حتی نام او برای جهان‌متمدن ناشناس ماند .ارتباط مردم‌جهان در دوران زرتشت بسیار محدود بود و هنگامی که‌جوامع متمدن با نام زرتشت آشنا شدند ازپیامش‌فقط نشانی باقی مانده بود و دین مغان بجای مزدیسنا تبلیغ میشد .

۴ــ دین نو و گیرنده که با احتیاجات روحی و مادی مردم توافق دارد سبب‌تحرک جامعه میشود و این جامعه متحرک محملی برای بسط‌دین میگردد . بطوریکه قبلا" اشاره شد ادیان بزرگ‌جهان همه بوسیله کشورهای‌مقتدر و نفوذکننده درسرزمینهای‌دیگرمنتشر شده‌اند . دین زرتشت در ظهور خود از این عامل نفوذی برخوردار نگردید و تا ظهور دولتهای بزرگ هخامنشی و ساسانی دارای حرکت بسیار کند و نفوذ بی‌هویت بود . در اینکه اقوام ایرانی قبل از هخامنشیان و بخصوص مردمی که در سرزمین پارس میزیسته و نشانهائی از آنان در تاریخ وجود دارد ، از فرهنگ اوستائی متاثر شدماند هیچ‌شکی نمیتوان داشت اختلاف اساسی ایرانیان و هندوان را ، که از یک ریشه و سرچشمه‌اند ، فقط در قالب فرهنگ ودیک و فرهنگ اوستائی میتوان توجیه کرد . هرچند اوستا هرگز بازگوی پیام زرتشت نبوده و نیست ولی مایه و پایه‌آن دین زرتشت است که بتدریج انحراف و اعوجاج یافته‌است .تاثیر غیرمستقیم پیام زرتشت سبب شد که‌اصل و واقعیت آن فراموش شود و بدون توجه به گفتار پایه‌گذار دین ، اسطوره‌های قومی رنگ زرتشتی گرفته و فرهنگ نوینی متولد گردد که همان فرهنگ اوستائی است ولی همین فرهنگ نیز در طول زمان ثابت نمانده و رنگ تحولات جامعه ایران را بخود گرفته‌است . عدم توجه به گاتاها و فراموش نمودن واقعیت آن دست روحانیون و خبرگان بی‌خبر زرتشتی را در ابداع و ایجاد شعائر و معتقدات جدید باز گذاشت بطوریکه تا یک قرن پیش که‌گاتاها جلب نظر خاورشناسان را کرد ، اوستای متاخر و ادبیات پهلوی معرف دین زرتشت بود و معتقدات بدوی و مجموعه‌ای از آداب ورسوم‌کهنه با آنچه در طول تاریخ بر آن افزوده شده بود بنام مزداپرستی برداشت میشد . حتی امروز پارسیان هند ، که تنها جامعه متشکل زرتشتی را ارائه می‌دهند ، همین معتقدات و شعائر خرافی را بنام دین زرتشت عمل مینمایند .

در تائید مطالب بالا باید توجه کرد که لهجه گاتیک ، که زبان اصلی پیام زرتشت

است ، به سرعت از میان رفته بطوریکه حتی چند قرن پس از مرگ زرتشت در ادبیات اوستائی به لهجه و بخصوص مفاهیم جدیدی برخورد می‌کنیم که با گاتاها متفاوت است. در دوران مادها و هخامنشیان نه تنها لهجه مردم تحول یافته بلکه زبان مذهبی نیز بکلی شکل نوین بخود گرفته است دین در باطن افراد جای گرفته و از شکل دانشهای اکتسابی‌خارج و بصورت معلومات‌موروثی درمی‌آید و پس ازتثبیت هرگز به‌سادگی فراموش نخواهد شد. زبان دین پایه دین را تشکیل میدهد و تا زمانیکه از آن دین اثری باقی ماند زبان آنهم پایدار است . از ظهور محمد ۱۴۰۰ سال گذشته است ولی زبان قرآن‌نه تنها از میان‌نرفته بلکه‌معیار و میزان برای زبان‌عربی گشته که بجای گروه اندکی درحجاز ۱۴ قرن قبل امروز بیش از یکصد میلیون عرب زبان به‌آن سخن می‌گویند و در جامعه هشتصد میلیون مسلمان زبانی قابل احترام است .

در حدود دوهزار سال از تاریخ تنظیم اناجیل می‌گذرد ولی زبان آن که به‌زبان کلیسا مبدل شد هنوز زنده است . اگر زبان جوامع مسیحی شکل اناجیل را نگرفت برای آن بود که‌اولا" این رساله‌ها بزبان عبری که بنا به روایات عیسی به‌آن سخن می‌گفته تنظیم نشده است و ثانیا" مطالب آنها شرح حال و روایت بوده و قابل ترجمه به همه زبانهای دیگر است ، همانگونه که اناجیل اولیه اصالت نداشته و ترجمه بوده است‌و ثالثا" هنگامیکه مسیحیت در اروپا توسعه یافت قومی را که به‌زبان عیسی یا عبری سخن می‌گفت بزرگترین مخالف عیسویان می‌دانستند . زبان تورات نیز پس از سه هزار سال بقوت خود باقی بوده و یکی از عوامل اتحاد و بقای قوم یهود گردیده است .

گاتاها چون انجیل و تورات بزبان معمولی تنظیم نشده بلکه مجموعه سرودهای پر اشاره و اصطلاح است که ترجمه آن به سادگی میسر نیست . این سرودها در بین پیروان زرتشت بعدها بصورت دعا و نماز درآمده است. متن دعا و نماز هرگز تغییرپذیر نیست و از خاطر مومنین محو نخواهد شد . نماز مسلمین نه در قرآن و نه در جای دیگر ثبت شده‌است ولی امروز نیز بدون کوچکترین تغییری بهمان زبان و شکل ۱۴۰۰ سال‌قبل اجرا می‌گردد و تا از اسلام اثری باقی باشد بهمینگونه برگزار خواهد شد .

دهالا شرحی از ادعیه گاتائی را ذکر می‌کند که در اجرای آنها بکلی جملات‌ولغات تغییر شکل داده‌اند و اجراکننده بدون درک مفهوم و معنای جملات آنها را ادا می‌نموده است . این تحول و تغییر فقط در صورتی قابل توجیه است که مذهب برای مدتهای‌دراز بدون تشکیلات حمایت کننده و انتشار دهنده باشد و حاملین اصلی آن نیز از میان‌رفته باشند .اگر گشتاسپ کمی از اهمیت سیاسی برخورداربود ودولتی را هدایت می‌کرد همان تشکیلات حامل پیام‌زرتشت می‌گردید ومسلما "گاتاها با لهجه و مفهوم اصلی به آیندگان تحویل میشد و روزبروز بروسعت انتشارش می‌افزود .زبان گاتاها که در نظر پیروان‌زرتشت زبان ادعیه در برخورد با عالم غیب و اسرار است هرگز نمی‌بایستی فراموش شود . در

نظر عامه مردم و متدینین این متون مقدسترین و گرانبهاترین یادبود است و نمیتوان تصور کرد که به این سادگی به دست فراموشی سپرده‌شود گر چه زبان جامعه تغییر یابد . ولی می‌بینیم‌که نه تنها زبان گاتاها فراموش‌شده‌که گوینده آنهم بکلی فراموش‌شده است. همه محققین در قبول این واقعیت مشترکند که در ادوار بعد خوانندگان گاتاها و مغان و موبدان زرتشتی به درستی معانی آنرا درک نمی‌کرده‌اند .

پس باید پذیرفت که‌پس ازمرگ ویشتاسپ و زرتشت ،جامعه برادران و انجمن اخوت زرتشتی آنقدر قدرت و دوام نیافته است که در عشایر و جوامع دیگر نفوذ کند . خود ویشتاسپ نیز اگر گاتاها نمی‌بود بکلی در شمار فراموش شدگان و افراد گم نام تاریخ در می‌آمد ، همانگونه که تاریخ در برابر هزاران رئیس قبیله و عشیره دیگر سکوت کرده‌است. در گاتاها نیز ویشتاسپ یک‌فرمانروای برجسته نیست بلکه در شمار فرشاوشتره و جاماسپه از یاوران زرتشت است . او یک کاوی است مانند همه کاویان دیگر که در اطراف زرتشت فراوان بوده‌اند . این اوستای متاخر و مومنین کلیسائی هستند که از ویشتاسپه یک شاه و حتی شاهنشاه !! ساخته‌اند ، همانگونه که زرتشت را نیز یک نیمه خدا نموده‌اند .

بررسی سیستماتیک اوستای متاخر این واقعیت را مسلم میسازد که غیر از گاتاها آنچه بنام ادبیات زرتشتی تاکنون بدست آمده قابل اعتماد نیست . درجه انحراف این نوشته‌ها از پیام زرتشت رابطه نزدیک با قدمتشان دارد و هرقدر به منبع نزدیکتر و قدیمی‌ترند تقریبا " بهمان نسبت نیز خالصترند . با پیشرفت دانش بشر و توسعه تمدن و تجارب عامی نه تنها از خرافات اوستا کاسته نشده بلکه دائما " نیز بر آن افزوده شده است ،همانگونه که ادیان دیگر نیز چنین سرنوشتی داشته‌اند .این جریان معرف چگونگی دین موروثی و عدم‌ارتباط‌آن باعلم وآگاهی مردم است .پیام زرتشت هنگامی‌پوسته‌های منجمد تحمیلی را از دست داد که توسط محققین غیر زرتشتی و بدون تعصب و بدور از تلقینات تحمیلی و ناخودآگاه ، مورد بررسی علمی قرار گرفت و دانش غیرمذهبی به تجزیه‌و تحلیل گاتاها پرداخت .هرقدر این تجزیه و تحلیل فارغ از پیش داوری اوستائی باشد نتیجه ،خالصتر و واقعی‌تر است بطوریکه کمترین تاثیر از برداشت اوستائی قضاوت صحیح را بکلی مختل میسازد .

اگر به‌عواملی که بیان شد توجه‌کنیم به راحتی میتوانیم علل انحراف دین‌زرتشت را بدست آوریم ، عدم توجه بسیاری از محققین به این عوامل سبب شده است که در توجیه انحراف بنیادی پیام زرتشت با اشکال روبرو کردند .

برای تشریح چگونگی انحراف دین زرتشت میبایستی همه‌ادبیات زرتشتی رابررسی و با گاتاها مقایسه کرد ، که این عمل خود به ده‌ها رساله نیاز دارد .چنین کاری نه‌تنها ضروری نیست که اتلاف وقت است . بعنوان مشت نمونه خروار کافیست که به چند مورد اشاره کنیم .

قبلا " بیان شد که نزدیکترین اثر به زمان گاتاها یسنای هفت بحری (یسناهای ۳۵ ـ ۴۲) یا هپتا هائیتی است (۱) این یسنا به لهجه و سبک گاتاها ولی به نثر میباشد . جالبست که در همین نزدیکترین یسنا به زمان زرتشت انحراف مشهوداست و اثر میترا ـ پرستی و پولی‌تئیسم را مشاهده مینمائیم . اتمسفر وداها کم‌کم در این یسنا منعکس می‌گردد و پلی بین گاتاها و وداها درحال شکل گرفتن است .هااومای مورد‌تنفر و شماتت زرتشت مجددا " مرگ زدا و فرشته نجات میشود و در وصفش می‌سرایند . " هااومای طلائی رنگ و رشد کرده را تحسین می‌کنیم . هااومای مرگ زدا را تحسین می‌کنیم ، هااومای حیات آفرین را ستایش می‌کنیم . . . نیبرگ معتقد است در این زمان انحراف‌به پایه‌ای میرسد که " زشتی این مشروب مستی‌آور ، که مبنای نفرت آتشین و تاثر سوزان زرتشت شده‌بود ،به جمعیت زرتشتیان راه‌یافته و مجددا "تقدس خود رابدست‌می‌آورد" .

در یسنا ۳۸ اهـورامزدا زوجه‌های متعدد می‌یابد و زمین و آب ودیگرعناصربصورت الـهه‌هائی به حرمسرای خدا در می‌آیند . در این یسنا از دختران اهورامزدا نیز سخـن گفته میشود . (۲)

در یسنا ۳۶ ستایش‌آتش ظاهر می‌گردد . در وداها الـهه‌آب زوجه واورناست ودر این یسنا نیز الـهه‌آب همسر اهورامزدا میشود در وداها زنان وارونا وارونانی نام‌دارند ، در یسنا هفت بحر نیز زنان اهورامزدا را اهورانی (۳) مینامند .

در وداها وارونا دارای نیروی اسرارآمیز مایا (۴)است و بهمین جهت مایین‌نامیده میشود در هپتاهنگی نیز اهورامزدا دارای مایای خوب یا هومایین‌است (۵) . در وداها وارونا نظام‌دهنده یا رته سیه کوپا (۶) است و در کنار او رته قرارگرفته و در این یسناها نیز اشه در کنار اهورامزدا بصورت فرشته‌ای ظاهر میشود . امشا سپندان برای اولین بار بصورت فرشتگان خدا نامبرده میشوند .

در وداها وارونا سرور نور است و در هفت بحری خورشید و نور کالبد مزداست .

دیده میشود که در یسنا هفت‌بحری کیفیت اهورامزدا کم‌کم به وارونا نزدیک‌میشود بطوریکه برخی چون زهنر معتقدند در اوستا این دو خدا یک وجودند با دو نام .در این باره قبلا " بحث شد .

باوجود این انحراف که در یسنا هفت‌بحری مشاهده‌میشود هنوز از لطافت بسیاری برخوردار است و خشکی اوستای نو را نیافته .دهالا مینویسد که در یسنا هفت‌بحری‌هنوز

۱ـ hapta haiti

۲ـ زوجه‌های خدا رااوستا ایزا Iga ، یئوشتی Yaoshti ، فراشتی Feroshti ، ارامائیو aramatyo ، اشی Ashi ، ایش Ish ، ازوئیتی Azuiti ، فراسستی Frasasti ، پرندی Parandi نامیده است .

۳ ـ Ahurani

۴ ـ Maya

۵ ـ hu- mayin

۶ ـ rata-syagopa

لطافت روح پیام زرتشت مشهود است و به تدریج یشتها و یسناهای بعد از آن به خشکی و انجماد می‌گرایند و جنبه‌های روحانی و عرفانی گذشته صورت مادی بخود می‌گیرد. اشه اسپنته‌ها شکل انسانی می‌یابند و ورد و دعا جانشین مفاهیم روحانی می‌گردد.

در یشتها که پس از یسنا هفت‌بحری قسمتهای قدیم آن به زمان زرتشت نزدیکتر است کم‌کم امشاسپندان بصورت ابدان خدا درآمده و میترا و اردوی (اردوی سورا آناهیتا (۱)) دو ایزد قدرتمند و مورد ستایش می‌گردند. فرموشی‌ها که همان ارواح نیاکان بوده‌اند و یادبود نیاپرستی آریاهاست، مجدداً" ستایش میشوند و قربانی وپرستش خدای هوم رواج می‌یابد انتروپومورفیسم در این یشتها کاملا" منعکس است.

در یشت پنجم: اهورامزدا با زرتشت به خلوت می‌نشیند و به او فرمان میدهد که اردوی متعلق به خداوند را ستایش کند. اوست که قدرتمند است و در رودها جاریست و سرچشمه‌ها را تغذیه می‌کند، گله‌ها را فراوان میسازد، مرغزاران را وسعت می‌بخشد. نطفه تمام مردان را آماده ساخته و رحم زنان را برای زائیدن مهیا مینماید و... اردوی قوی و پاک و صاف که هزاران آبریز دارد ... در مدخل هر آبریز خانه زیبائی با صد پنجره و هزار ستون نیکو آراسته با ده هزار ایوان. در این خانه‌ها اردوی بر رختخوابهای نرم و لطیف می‌آراید. ای زرتشت او به قامت هزار نفر چون تیری از کمان خارج میشود... اردوی به شکل دختر زیباروئی ظاهرمیشود، زیبا ولی نیرومندتر از صدپهلوان، با اندامی قشنگ، از نسلی والا با لباسی از طلا بافته. گوشواره‌های زرین برگوش و گردنبد زیبابر گردن. دسته‌ای از چوب (برسم) بردست. میان سخت بربسته تا پستانهای زیبایش به نیکوئی برجستگی یابند. تاجر طلائین هشت گوش دایره‌سان و خوش فرم با هزارستاره بر سر و پوستینی از پوست سیصد خز بر تن دارد. (میتولوژی هند ـ ایرانی ـ یونانی)

در یشت دهم یا میترایشت (مهریشت) اهورامزدا با زرتشت سخن میگوید و بهاو یادآوری می‌کند که چگونه میترا (مهر) در قدرت و سزاواری به پرستش هم سنگ خداست. یزدانها در این یشت به صحنه خلقت وارد میشوند. ایزدان سراوشه (سروش) و نیریوسنگه (۲) در کنار میترا به اهریمن حمله می‌کنند و او را شکست میدهند. ایزد میترا بر گردونه‌ای با اسبهای قوی سفید سوار است و سپر سیمین در دست و زره زرین بر تن دارد، با تازیانه‌ای در آسمانها حرکت می‌کند. گرزی با صد گره، صد تیغه از زرناب به دست‌گرفته و صدکمان با تیرهای دور زن و نیزه‌تیزبلند با خود دارد و بجنگ اهریمنان

۱ـ آناهیتا در اوستا اردوی سورآناهیت است. Ordavi Sura anahit و آناهیت = پاکی و بی‌نقصی (اهو در فارسی قدیم بمعنی نقص وعیب بوده‌است). اردوی از ارِد ared = برآمدن و بالیدن شور Sovra = قوی پس اردوی سوراناهیت = قوی و بالنده پاک = اب بالنده بی‌آلایش = ایزد آب در ادبیات فارسی ناهید ستاره زهره و ونوس نیز برداشت شده است. ان = علامت نفی اهیت = ناپاک ان ـ اهیت = پاک

۲ ـ Nairyosangha

و دیوان بدکار رفته انان را نابود میسازد ...

در یسار میترا ایزد رشنو (عدالت) معارض اهریمن و در یمین او ایزد سروش و در جلو ایزد ورترغن (بهرام) (۱) ایزد پیروزی بصورت گرازی خشمناک با دندانهای تیز وحشت‌افزا حرکت می‌کند ...

اهورامزدا با حالت غضبناک با ده هزار دیده‌بان ، ده هزار بار به سپاه اهریمن حمله می‌کند ...

میترا سلطان مقتدری است که گاهی هم مرتبه اهورامزدا میشود بطوریکه درکرده ۱۱۳/۲۹ آمده :بشود که هر دو بزرگ ،میترا و اهورا ، بیاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازیانه‌ها طنین براندازند و از زه کمانها تیرها پرتاب شود . انگاه پسران کسانیکه به سختی زور نیاز نموده کشته شده‌و سرکنده به خاک درغلطند (اهمیت شعائر وآداب و رشوه به کلیسا و خدا .)و در۳۰/۱۱۹ آمده میترا را بستای ای اسپنتمان و پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان ازچارپایان خرد و بزرگ ، از مرغهای پرنده که با شهپر پرواز کنند ، نیاز آورند (سوداگری متولیان ، تحمیق و سرکیسه کردن مردمان) میترای ودائی و میثر اوستائی دارای صفات تقریبا" مشترکند . در وداها میترا حافظ میثاق و رته‌ون است در یشتها نیز میثر حافظ میثاق و اشه ون است .در وداها میترا ــ وارونا بهم پیوسته‌اند و در اوستا میثر ــ اهورا نیز با هم اثر می‌کنند . میترا دروج ودا در مقابل میثر ــ درغ اوستاست . میترا در ودا بمعنی دوست و دوستی نیز بکار برده میشود مهر نیز دارای مفهوم محبت و دوستی است . در یشت‌ها میثر مردم را به راه اشه هدایت می‌کند و در وداها به راه رته در اوستا پس از زرتشت آنقدر ایزدان ، خدایان مختلف ابداع میشود که از حساب بیرون است . در ویسپرد (۲) کرده ۸۰/۱ ویشت ۶/۱ تعداد ایزدان به صدها هزار بالغ میشود .

نیاپرستی که از مذاهب بدوی اقوام مختلف بشری و با توتم‌پرستی مرتبط است (به جلد اول این مجموعه مراجعه‌شود)در پیام زرتشت کوچکترین جا و مکانی ندارد‌وهیچیک از محققین هم این واقعیت را انکار نمی‌کند . اما در یشتها ستایش فره‌وشی‌ها (۳) که ارواح نیاکان میباشند جای نیاپرستی را می‌گیرد .

در یشت ۱۳ یا فروردین یشت فره‌وشی‌ها بصورت فرشتگان نگهبان ظاهر میشوند و خداوند شخصا "آنها را به زرتشت توصیه می‌کند زیرا آنها مددکاران اهورامزدا هستند مزدا درآسمان مسکن دارد که از فلز درخشان و سخت ساخته شده و لباس خداونداست.

---

۱ ــ Vereth raghan

۲ ــ Visperad = Vispe-ratavo = همه ردان و بزرگان

۳ ــ فره‌وشی اوستا = فرورتی هخامنشی = فروهر پهلوی که بعدها فرور و فروردهم گفته شده = شکل روحانی و مثل اولیه موجودات و سپس ارواح نیاکان فر = فرا در گاتاها = در سانسکریت = Pro لاتین = Vor آلمانی = فرانسه = (be)fore انگلیسی = مقدم ، پیش ور = حمایت و باور کردن = گرویدن = باور فارسی .

جامه‌ای که با ستارگان تزئین شده و ارواح آنرا بافته‌اند و به همراهی میترا و رشنو و اسپندارند مقدس خداوند این جامه را بر تن می‌کند .

در این یشت آمده : اگر کمک و معاودت این نگهبانان نمی‌بود در زمین اثری از انسان و حیوان وجود نداشت و دروغ بر دنیا حکومت میکرد و اهریمن بر اهورامزدا غلبه می‌یافت . آنها (فره‌وشی‌ها) هستند که در نبردهای با اهریمن بیشترین مقاومت را از خود بروز میدهند . آنها به کمک سران و شهریاران مطلق العنان کشورها خواهند آمد و هرگاه آنها را بخواهند بیاریشان خواهندشتافت (اتحاد معبد و دربار) آنها در هنگام همسپتمدا (ده روز مانده به آخر سال و جشن نوروز) به زمین آمده به نزد خانواده‌های خود می‌روند تا به ببینند که آیا آنها بفکرشان بوده و برایشان نیازمی‌دهند و به‌تحسین و فراخواندنشان میپردازند ؟ و گوشت و جامه در دست با دعا و ثنا مقدم آنها را گرامی میدارند ؟. اگر چنین کنند خانه‌شان مسکن احشام خوب ، پسران زیبا و اسبان نیز پا خواهد گردید و به پاداش اسه دست خواهند یافت .

جالبست که حتی پدیده‌های‌جهان بد وجود این فروهرها وابسته است : اهورامزدا گوید که از پرتو فروهرهاست که جهان و پدیده‌های آن پابرجاست .آفتاب و ماه‌وستارگان راه خود را می‌پیمایند .در اول خلقت مدت زمانی آفتاب و ماه‌و ستارگان و فروغ‌بی‌پایان و آب و گیاه هریک در جای خود بی‌حرکت بودند .از پرتوهای فروهرهای پاکان است که کواکب به جنبش‌آمده راه‌خود پیش گرفتند و آب‌روان گردید و گیاه بالیدن آغازنمود . . . (بعبارت دیگر فروهر پاکان از ابتدا پاک آفریده شده‌اند برخلاف گاتاها که هر کس بـه اختیار راه خود برمی‌گزیند .)

در میدانهای جنگ از فروهرهای پادشاهان طلب کمک میشود ، آنها ، خود بر سر و سپر بدوش و خنجر به میان به همراهی ایزدان مهرورشن و باد صفوف لشگر دیویسنا را از چپ و راست درهم می‌شکنند. ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی هفتورنگ (مجموعه خرس بزرگ) ۹۹۹۹۹ فروهر برای محافظت از دریای فراخکرات (دریای هند) ۹۹۹۹۹برای نگهبانی جسم گرشاسپ (۱) و ۹۹۹۹۹ فروهر برای محافظت از نطفه زرتشت .

در این یشت و یسنا ۲۳ حتیٰ اهورامزدا و امشه اسپنتاها دارای فره‌وشی میشوند و در فقره‌های ۲۸ و ۲۹ این یشت سپنتامینیو و اهورامزدا یک وجود واحدی معرفی شده و سپنتامینیو خالق آسمان و آب و زمین و فروهرهای نیرومند ، خوب چشم ، تند نظر ،

۱– Kresasva = Keresaspa سانسکریت به‌معنی دارنده اسب‌لاغر. همان گرشاسب معروف است . در بوندهش آمده که او از طرف اهورامزدا در خواب رفته‌و هنگامیکه اژی دهـاک دگرباز زنجیرگسسته و بنای ویرانی گذارد از خواب برخاسته واژی دهاک را هلاک‌کند او یکی ازجاودانهاست و در آخرالزمان هنگامیکه ضحاک از کوه‌دماوند سرازیر میشود به مقابله با او میپردازد . او یاور سوشیانت یا زرتشت در روز قیامت است و همراهی مینماید تا جهان دوباره پاک شده (Frasho Kriti) و حیات نور بر جهان مستولی گردد .

بلند ، کمر ببالا بسته ، تیز پرواز ، دولتمند ... می‌گردد (۱).

در یشتهای ۱۳ و ۱۱ و یسنا ۳ و ۵۷ ایزد سروش مورد ستایش قرار میگیرد . منزل او بریکهزارستون قرار دارد که داخل آن به نور خود سروش و در خارج به ستارگان روشن است . ارابه او را چهار اسب نورانی می‌کشند که از باد چابکترند و از باران تندتر و از پرندگان تیز پرتر و از تیرپران سریعتر . اسلحه او اهونا وامثیرته و دیگر دعاهاست .در یسنا ۵۷ او قوی‌ترین ، فعالترین ، خوش اندام‌ترین ، سریعترین و پرهیبت‌ترین است و برعلیه همه دیوان به مبارزه میپردازد ... دیوان از دیدن او بهراس افتاده به سرزمین ظلمت فرار می‌کنند . او بزرگترین رقیب دیوائشم (خشم) است . در یشت ۱۱ سروش مقدس سه بار در شب به زمین می‌آید تا دیوائشم و دیوان گیلان و مازندران را سرکوبی کند . او در نبرد نهائی با چماق خود بر فرق دیو دروج می‌کوبد .

در یسنا نهم سحرگاهان هااوما شخصا" به نزد زرتشت می‌آید در حالیکه او کنار آتش نشسته و گات‌ها را می‌سراید .زرتشت از اومیپرسد کیستی ای مرد که از تمام کسانیکه در حیات خویش تاکنون دیده‌ام زیباتری !. هااوما با کلامی مرگ‌زدا و باورافزا پاسخ می‌دهد : ای زرتشت منم هااومای مرگ‌زدا و پرهیزگار !! مرا بدست آری ای اسپنتاما و برای نوشیدن آماده‌ام ساز و به تحسین و ستایشم سرود آفرین به سرای ، بدانسان که ناجیان آینده چنین کنند . سپس زرتشت آهنگ برآورد :

تعظیم بر هااوما !! کدام بشری تو را اولین بار آماده ساخت ؟ و چه سرنوشتی نصیب اوگـردید ؟ و از چه رحمتی برخوردار شد ؟

هااوما پاسخ داد ویونگهوات اولین بشری است که مرا آماده ساخت و این رحمت نصیب او شد که پسری جون میما یافت میمای باشکوه وشبان نیک‌مردم ، با افتخارترین مولود بشری . آنکه چشمانش خورشید است (میتولوژی هند) . کسی که با سلطنت خود انسان و حیوان را جاودان وآب و گیاه را همیشه تازه ساخت ... در قلمرو این سرور و حکمروا نه از گرما و نه از سرما ، نه از پیری و نه از مرگ و نه حسد ، که زاده دیوان است، اثری است . تا زمانیکه پسر ویونگهوات شبان نیک مردم سلطنت می‌کرد پدران و پسران بشکل مردان ۱۵ ساله در کنار هم میرفتند .

هوم یشت سراسر ستایش هوم زرین بلندقامت و فزاینده است و در یسنادهم حتی در مراسم قربانی بانوشیدن هااوما سرور و سروش به‌آسمان برخاسته و در برابر هر قطره هااوما هزار دیو نابود میشود (۲). (هرقطره اشک هزار گناه پاک می‌کند !) در کنار

۱ــ مرحوم پورداود برای دفاع از اوستا مینویسد که در تورات اشعیای نبی ۴۸ / JesiaZ روح‌القدس بجای یهوه بکار رفته‌است !! .ولی یک انحراف را با انحراف‌دیگر نمیتوان توجیه کرد .

۲ــ برخی از محققین زرتشتی مدعی شده‌اند که مقصود از این هوم آنچه زرتشت منع کرده وموجب مستی میشده‌است نیست درحالیکه اگر به شرح این هوم در اوستا توجه

ستایش مشروب هوم ایزدهوم نیز مورد تعظیم و ستایش قرار می‌گیرد .

قربانی خونین که مسلما "از طرف زرتشت مطرود گشته و همه محققین زرتشتی وغیر زرتشتی مجبور به قبول این واقعیتند مجددا" در یشتها معمول می‌گردد . در یسنا هفت بحری هنوز سخن از قربانی نیست ولی در یشتها و یسناها قربانی عمل پسندیده‌ای می‌گردد و نشانه‌عبادت و ارادت به خداوند و چون مذهب ودیک وسیله انجام‌تقاضاها.

در آبان یشت آمده . فریدون (ترتئونه (۱)) از خاندان توانای آثویه در کشور چهارگوشه ورنه صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند برای قربانی ناهید هدیه نمود واز او درخواست کرد که به اژی‌دهاک بسه پنده ظفر یابد .ناهید حاجت او را برآورده‌ساخت.

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپه یشت آمده که فریدون برای ایزدگوش (گئوش ،) قربانی‌نمود وازاودرخواست‌کردکه برضحاک‌غلبدکند . و در فقرات ۳۲ـ ۳۵ ارت یشت فریدون برای ایزدان هوا (ویو) و ثروت (ارت) قربانی میدهد .

در آبان یشت هوشنگ پیشدادی در کوه هرا صد اسب ، هزار گاو و ده‌هزارگوسفند قربانی می‌کند ، همچنین جمشید ، گرشاسب ، افراسیاب ، کیکاوس ، کیخسرو ، طوس، پسران ویسه ، جاماسب . . . و در یشت۵ هوشنگ ، اوزه ، توزه ، فرانواز . . . پادشاهان افسانه‌ای برای ناهید و دیگر ایزدان قربانی تقدیم می‌کنند در یشت۹ نیز بهمچنین در سراسر اوستا سخن از قربانی است .

در یشتها قربانی با نیاز هاوما توام میشود ، همانگونه که در وداها قربانی‌با آداب سوما همراه است .گاهی نیز هاومه و شیر را با هم مخلوط‌نموده شربت مقدس زور (۲) را از آنها میسازند .

در وداها کاهن قربانی گوشت قربانی را در روی فرشی از علف پهن می‌کرده که به آن برهیش، (۳) می‌گفتنند . این کلمه در اوستا به برزیش و بعد برسمن (۴) تبدیل شده‌و

کنیم‌خواهیم دید کاملا" همان هوم مورد نفرت زرتشت است . در وصف آن آمده در کوهستان بروید و گیاه‌طلائی رنگ آن دارای شیره‌زیادی است که مستی می‌آورد واحساس فقر را چنان تقویت می‌کند که چون اغنیا اندیشند و به تمام امیال خود در عالم رویا دست یابند : ازاو طلب میشود که یک پاره چون شاخ گاو بشکم وارد نشده تا مستی او بطور کامل حاصل گردد و ذهن را بیدار سازد . . .

کریستین مینویسد که "لغت هوم نام‌خداوند گیاه هومه است که آنرا با شربت‌مقدس بنام زور می‌آمیزند و در مصرف آن به جذبه مذهبی می‌افتند و دورهم گرد آمده وخدای هوم را پرستش می‌کنند" . هاوَمه یا هوم نام گیاهی است که به احتمال قوی همان ریشه کوکرن است و از شیره آنهم تریاک بدست می‌آورند . شراب پراهوم که در یشت‌ها از آن یاد شده عبارتست از گیاه هوم با شاخه کوچک انار یا اورواروم . . . در موقع نوشیدن دعای مخصوص ادا میشود درحالیکه چند ترکه انار در دست دارند .به این ترکه‌ها برسم می‌گویند که هنگام خواندن دعا موبدان بدست می‌گیرند .

۱ـ Throetaona

۲ـ Zvar = Zobar = Zaothra زور نام آب مقدسی که‌مخلوط هوم و شیر و آب است و در آداب مذهبی بکار میرود .

۳ـ barhish

۴ـ baresman, barzish

در ادبیات پهلوی برسم (۱) گردیده است .

مولتون با استفاده از روایات هزقل (۲) در اوایل قرن ششم ق.م و پس از بررسی مشروحی به این نتیجه میرسد که برسم یا دسته ترکه‌ای که موبدان هنگام دعا در دست میگیرند و همان برزیش و برسمن است که مغان هنگام قربانی در دست میگرفته‌اند ویادبود برهیش ودائی است که پس اززرتشت باتجدید آداب قربانی این رسم نیزمعمول شده است.

در آداب قربانی ودیک شراب هوم نیز نیاز میشده است و در بخشهای گذشته به آن اشاره شد . در آداب قربانی اوستائی نیز شراب پراهوم یا مشروب مقدس زور نیاز میشده است مثلا" در آبان یشت " نیایش ناهید مقدس باید با نیاز زور آمیخته به شیر طبق دستورمخصوص انجام گیرد تا به استغاثه نیایش کنندگان پاسخ داده فریادرس آنان گردد ".

قبلا" بیان شد که در وداها آداب و رسوم بسیار اهمیت داشته و اصل دین بشمار میرفته است . قربانی که پایه اساسی مذهب ودیک است میبایستی با آداب خاص وتحت نظر کاهن انجام گیرد و گر نه به خدایان نمی‌رسد و به گفته براهمانا به شیاطین خواهد رسید . در یشت‌ها نیز نه تنها قربانی اهمیت اساسی می‌یابد بلکه آداب و رسوم آن نیز شبیه مذهب ودیک میشود . در یشت ۵ زرتشت از اردویسورا (ناهید) سئوال می‌کند که چگونه باید قربانی به او تقدیم شود و او پاسخ میدهد که فقط بین طلوع و غروب آفتاب واگر این‌نیاز در شب انجام شود بمن نخواهد رسید و دیوان فریادزنان آنرا درخواهند ربود و این قربانی به دیوان میرسد ".

ایزدان که جانشین خدایان ودیک گشته‌اند مانند آنان انسان‌وار به میل و هوس و احتیاج دوچارند و درانتظار تقدیم‌قربانی از طرف بشرمتقاضی و ملتمس و تعظیم و تکریم و زاری و استغاثه آنانند .در نیرنگستان آمده که نیاز باید بادعای خاص و مراسم‌مخصوص انجام پذیرد تا به خدایان رسد . هرودت از آئین قربانی وحضور مغ و انجام تشریفات خاص گزارش داد در اوستا نیز این مراسم تائید میشود .رضایت خدایان و جلب‌نظر آنان با تقدیم رشوه و نیاز باواسطه دلالان آنها که همان مغان ، مغ‌پتان و موبدان زرتشتی‌اند، و ذکر و ورد و دعا هسته مرکزی دین منحرف میشود و مذهب شعائری جای دین عملی و مردمی را می‌گیرد. بخصوص تقدیم قربانی و نیاز که زشت‌ترین یادبود آداب و رسوم سفیهانه بدوی است با همه تشریفات نامردمیش مجددا" معمول میگردد و دین وسیله کاسبی و دکان سوداگری روحانیون میشود .

برخی از نویسندگان زرتشتی سعی می‌کنند به صورتی این رسم زشت تقدیم قربانی را توجیه کنند . مرحوم دینشاه ایرانی مینویسد اگر در یشتها برخورد می‌کنم که سلاطین هزارها اسبان و گاوان راقربانی اهورامزدا و ایزدانش‌نموده‌اند مقصود واقعا "کشتن و قتل

۱- barsom

۲- Ezekiel

صدهزار گاو نیست زیرا این عمل بی‌فایده و غیرعملی است بلکه از آنان مقصود آزاد ساختن این حیوانات است و یا بخشیدن آن به رعایا و این امر در روزهای جشن واعیاد مرسوم بوده است .او برای ارائه دلیل تکیه می‌کند به‌آئین مزدیسنا که‌این عمل مخالف معتقدات مزدیسناست و گناهاست و لذا پادشاهان آنرا انجام نمیدادهاند!!!وهمچنین اشاره می‌کند به گفته استرابون که مینویسد در جشن مهرگان خشتروپاون (فرماندار) ارمنستان بیست هزار کره‌اسب به رسم ارمغان به دربار شاهنشاه هخامنشی فرستاد ".

اولا " کدام شاهی است که به گناه فکر کند . سلطنت این پادشاهان که پر از فساد و جنایت ، پدرکشی ، برادرکشی ، شهوترانی و خودخواهی بوده‌است . خود بالاترین گناه است ثانیا " فرمانداری برای حفظ موقعیت خود مال مردم را غارت کرده و بیست هزار !! اسب به شاه رشوه دهد ، تائید ادعای ایشان نیست .در هیچ گزارشی یاد نشده که شاهان‌هخامنشی در اعیاد صدهزار گاو را به مردم‌بخشیده و یا آزاد کرده باشند .این گاوهای آزاد شده به کجا میرفتند ؟ . ثالثا " طبق نوشته همان استرابون و تمام مورخین باستانی این قربانی عمل میشده‌است و من به‌چند نمونه آن قبلا" اشاره‌کرده بودم . مرحوم پورداود که مومن به‌کلیسای زرتشتی بود و خیلی سعی می‌کرد اوستای متاخر را تطهیر کرده و حتی از ارداویراف مقدس !! سخن میگوید ، مینویسد :

" در کتب مورخین روم و یونان اخبار بسیاری درباره قربانی کردن برای فرشتگان دیده‌میشود و میتوان نتیجه‌گرفت که ایرانیان دوره‌هخامنشی‌معتقد بفرشتگانی (ایزدانی) بوده‌اند که پرستاری زمین ، آب ، گیاه ، آتش و چارپایان و غیره را سپرده به‌آنان میدانستند و از برای آنها فدیه می‌آورده‌اند ". قربانی نه تنها در یشتها که درزمان پادشاهان متعصب ساسانی نیز مرسوم و معمول بوده و تاریخ گواه و شاهد آنست .

رابعا "تنها قربانی مخالف دین مزدیسنا نیست درسراسر اوستای‌نو و کانن زرتشتی کمتر بخشی موافق دین مزدیسناست .

خامسا " در یشتها به صراحت از قربانی و نیاز به‌ایزدان سخن گفته شده‌است و آداب و رسوم و شعائر آن مطرح‌گردیده .در بسیاری از یشتها مانند مهریشت تاکیدمیشود که باید شعائر و آداب و رسوم به دقت و زیر نظر روحانی و کاهن انجام گرفته و قربانی و نیاز طبق شرایط و با کمک کاهن آداب‌دان صورت پذیرد . آیا مقصود آنست که هدیه خشترپاون به شاه باآداب مخصوص صورت پذیرد ؟ .جالبست که در یشتهای۱۹ ــ ۵/۱۷، ۱۰/۱۲۳، ۱۵/۲۰۴حتی اهورامزدا برای میترا ،اردوی سوراناهیت و وایو قربانی تقدیم می‌نماید!! و ابتذال به جائی میرسد که وایو به اورمزد لطف می‌کند !! (یشت ۱۵/۴۴) و اورمزد ازوایو تقاضا می‌نمایدکه در نـابودساختن مخلوقات اهریمنی‌یاور او باشد . آیا این خرافات زهرآگین موافق مزدیسناست ؟

ذکر اعدادنجومی برای قربانی‌چارپایان بهیچوجه غیرعادی نیست .یشتهاانعکاس

میتولوژی آریاهائی‌ها است و ایزدان و دیوانی که از آنها سخن گفته میشود موجودات اسطوره‌ای هستند نه شخصیتهای واقعی . همانگونه که درباره مذهب ودیک و آریائیان ابتدائی بیان شد ، خدایان انسانهائی هستند غول‌آسا و قدرتمند و عظیم که همه‌امیال و شهوات آنها به همان نسبت عظیم و بزرگ است . ایزدان اوستائی نیز دارای همین کیفیات میباشند خانه آنها هزار پنجره دارد و هزارستون ،هزار کمان در دست می‌گیرند و هزار چشم دارند . . .شاهان نیز مردان بزرگی هستند که دارای فر ایزدیند . بخصوص شاهان اسطوره‌ای مانند فریدون و جمشید ، اوزه ، توزه . . . انسان معمولی یک یا چند چارپا قربانی می‌کند ولی شاهان اسطوره‌ای به ایزدان هزاران چارپا قربانی و نیازتقدیم می‌کنند .

موضوع دیگری که با انحراف دین و شعائری شدن آن بستگی دارد ظهور و تقویت روحانیت و کلیساست .در دین زرتشت روحانیت جای تظاهر ندارد و اهمیت اصول‌عملی و فضایل انسانی بجای شعائر و آداب و رسوم تشریفاتی ،به کاهن و کشیش فرصت خود ــ نمائی نمیدهد .اما در مذهب اوستائی مجددا " کاهن و روحانی قوت می‌گیرد و بااصالت یافتن شعائر و رسوم ارزش اصول عملی و مردمی تقلیل یافته و نقش اترون و مغ و موبد افزون میشود . بالاخره باگذشت زمان رفته رفته کانن و کلیسای زرتشتی شکل مـی‌گیردو تعصب و تحجر بر جامعه حاکم میشود . در یشتها آغاز این حرکت را مشاهده می‌کنیم . درآبان یشت از زبان ایزد ناهید " اتربانان که کلام مقدس در آنها حلول کرده است " مورد تائید قرارمیگیرند و در مهریشت که چنانچه ذکر شد وجود کاهن برای انجام‌مراسم و شعائر ضروری تشخیص داده میشود . دراین یشت آمده : نیایش بدون وجود کاهن مورد قبول نیست و اگر چنین نباشد " هرچند که نیاز و فدیه فراوان نثار کنند و شربت مقدس به مقادیر زیاد بر سر سفره نهند اهورامزدا را خوش نمی‌آید و مهر به‌یاریشان نمی‌شتابد و ایزدانی چون رشنووارشتات و امشاسپندان از آنان روگردان میشوند "وحتی در جای دیگر آمده که اگر این نیاز بدرستی انجام نپذیرد ایزد مهر برسرشان فرودآمده و زار و نزار بر خاکشان در می‌کشد !!. یعنی‌اگر به شایستگی رشوه روحانی را نپرداخته‌و به درستی تحمیق نشده ، آداب و رسوم انحرافی و خرافی را نپذیرند ، هر قدر هم دعا و ثنا گویند و نیازکنند بجای پاداش به چماق مهر مخکوب خواهند شد تا هرگز مغز خود را بکار نگیرند .

در دین ودیک برای آنکه قدرت کاهنان تثبیت شده و موقعیت آنها محفوظ بماند اولا " ودا خوانی را فقط وظیفه کاهنان ساختند و حتی گوش دادن آنهم فقط برای هیئت حاکمه و عوامل و خادمینشان جایزشد .خواندن و نوشتن فقط مختص روحانیون و معدودی از درباریان گردید تا هیچکس جز کاهنان به اسرار وداها آگاه نگردند . جامعه اوستائی

نیز کم‌کم با این برداشت ودائی هم کام گردید . در وداها کونمه فرزند رگوکنه سرودگوی معروف بندهای ۷۴ تا ۹۳ ماندالای یکم که حتی در فروردین یشت فرگرد۱۶از او سخن رفته است ، مینویسد " اگر کارگری به عمد تلاوت وداها را گوش کند باید سرب گداخته در گوشهایش ریخت !! اگر وداها را تلاوت کند باید زبانش را از بیخ‌بیرون کشید !! و اگر آنها را بیاد دارد باید بدنش را به دونیم کرد !!! (عجب سرودگوی عارف و وارسته‌ای و عجب سرود سعادت بخشی ! !)

در صد در کرده ۱۹ هم چنین آمده " اینکه موبدان و دستوران ومردان وهیربدان را نشاید که همه کس را پهلوی‌آموزند ،که زرتشت از هورمزد پرسید پهلوی‌آموختن‌مرکسان را شاید ؟ هورمزد به افزونی پاسخ داد ، هرکس که از تخمه تو باشد ، موبد و دستور و هیربدی که خردمند باشد ، دیگر هیچکس را نشاید . جز انیکه گفتم اگر دیگران راآموزد او را گناه بزرگ باشد . اگر بسیار کار کرفته باشد ، فرجام او را بدوزخ بود . "

بنام‌پیمبری‌که جز راستی و درستی و عمل‌نیک نیازی در درگاه خداوند نمی‌شناخت و برعلیه قربانی و آداب و رسوم و شعائر ،دوی به شدت به مبارزه برخاسته بود نه تنها تمام شعائر بت‌پرستی و ستایش دیوان را رواج دادند که کاهنین و سوداگران دین نیز چنانکه دیدیم مجددا " به دکانداری خود پرداختند و تحمیق و تحمیل را وسیله تثبیت مقام خود و تحجر توده مردم ساختند . به مهریشت (۱۱۳/۲۹) اشاره شد که نیاز را باید به اشتیاق تمام تقدیم کرد وگرنه پسران آنها که با بی‌میلی نیاز و رشوه تقدیم می‌کنند کشته ، سرکنده بر خاک ، خون در غلطند ! در مهریشت ۱۱۹/۳۰ همچنین‌آمده " مهر را بستای ای استیمان . پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چارپای خرد و بزرگ از مرغهای پرنده که با شهپر پرواز کنند فدیه آورند " . در وندیداد آمده اگر کسی در راه خدا خروس (پرودارش (۱)) و یا مرغی هدیه کند مانند اینست که‌خانه‌ای با صدستون ، هزار ایوان و ده‌هزار پرده و ده‌هزار پنجره به خدا هدیده کرده است !!و اگر کسی خروس‌ندارد به اندازه آن قطعه‌گوشتی هدیه نماید بدون‌سئوال وجواب‌مستقیما" به بهشت خواهد رفت !! در وندیداد مجازاتهای شدیدی پیش‌بینی شده که همه قابل تبدیل به پرداخت وجه به موبدان است . بویس باتوجه به این مطلب مینویسد " این سیستم خریدگناه شبیه همان خرید وفروش بهشت و خرید گناهان بود که در قرون وسطی توسط کلیسای مسیحیت عمل میشد و تطبیق آن با تعلیمات اخلاقی اصیل پیمبر ایرانی بسیار عجیب بنظر میرسد .

در اوستای نو و بخصوص در ادبیات پهلوی اهورمزدا تجرد و توحید گاتاها رابکلی از دست میدهد ، بطوریکه دیدیم در کنار او هزاران ایزدان ، که برخی حتی همپایه او میشوند ، بوجود می‌آید . خداوند و یارانش به پادشاه و سرداران او میمانند که درعرش

Parodarsh-1

و بارگاه آسمانی خود حرکات و اعمالی شبیه درباریان زمین دارند با معیارهای بزرگتر . گاهی حتی به شکل انسان ظاهر میشوند و اسطورههای بدوی را زنده می‌کنند. در ذات سپرم آمده که در رستاخیز اورمزد و مقدسین جاودان و تمام ایزدان دیگر با انسانهای از قبر برخاسته در یکجا جمع میشوند. بلافاصله ماه و ستارگان نیز قیافه بشری بخود گرفته و با انسانها قدم میزنند !! خدا بصورت انسان در می‌آید و دیگر جاودانان مقدس بصورت حیوانات، آتش، فلزات، زمین و آب و نباتات در می‌آیند، آنچه قبلا" معرفشان بودند . همچنین در جای دیگر آمده که وقتی در جنگ نهائی قوای اورمزد بر لشکر اهریمن پیروز میشود، اورمزد به این دنیا وارد شده و بشکل موبد موبدان درمی‌آید و به کمک سروش و در مقام یک کاهن قربانی یک تشریفات مذهبی بجای می‌آورند !! . جنگ اهورامزدا و اهریمن محور ادبیات پهلوی را تشکیل میدهد و حتی در بوندهش آمده " اورمزد به اهریمن گفت زمانی را معین کن تا با آن پیمان بتوانیم پیکار را تا نه هزار سال تمدید کنیم زیرا میدانست که باگذشت زمان اهریمن بی‌قوت و ضعیف میشود". درباره افسانههای خرافی مکتب زروائیسم قبلا" اشاراتی شد .

آتش پرستی و تقدس آتش در تاریخ حیات بشر سابقه‌ای بسیار قدیم دارد . حفظ آتش در ایامیکه بشر هنوز به آتش زنه سهل‌الاستعمال آشنا نشده بود . از وظایف مهم خانواده و قبیله بشمار میرفت . در دین نیاپرستی حفظ اجاق خانواده با پسر ارشد بود که رئیس مذهبی و سرپرست خانواده محسوب میشد . در بین آریاهای زمان زرتشت نیز ستایش آتش مرسوم بود . در وداها آگنی الهه آتش یکی از خدایان بسیار محبوب بشمار میرفت .

بطوریکه خاطرنشان شد یکی ازجالبترین مشخصات تعلیمات زرتشت بی‌اعتبارساختن تمام بتهای ذهنی و عینی و قدرتهای اسرارآمیز مافوق‌الطبیعه بود که بصورت الهه‌ها و خدایان برسرنوشت افراد بشر حکومت می‌کردند. دربین افرادیکه اراده و اختیارانتخاب راه و سرنوشت خود را داشتند مسلما "جا برای اعمال‌نظر خدایان وایزدان ونیمه‌خدایان نبود ، بخصوص که همه این قدرتها ، وجودهای خیالی زاده دروغ و دیوان گمراه‌سازنده باشند .

جامعه ابتدائی آن دوران ظرفیت قبول این طرز تفکر عالی را نداشت، همانگونه‌که پس از سه‌هزار و پانصد سال در عصر فضا و اتم هنوز هم به هضم کامل مفهوم آزادی و آزادگی و طرد بتهای مختلف موفق نگردیده است .

گاتاها با آتش بعنوان یک عنصر ساده طبیعی برخورد می‌کنند و برای بهره‌گرفتن از ذخیره ذهنی مردم نور و حرارت آنرا به مفهوم فروغ و نور الهی بکار گرفته است . در تمام شش سرودی که از آتش سخن رفته (۳۱، ۳۴/۴۲/۴۶/۴۷/۵۱) کوچکترین اثری از این عنصر بعنوان یک شخصیت قابل ستایش نیست و حتی اشاره‌ای به تقدس آن نیز

نشده است از خدای آتش و ایزد آذر نیز بطریق اولی نشانی در گاتاها نیست و آکنی‌نیز مانند تمام دئوها و ایزدان آریائی مطرود شده است . لومل معتقد است آنچه ما درباره نظر زرتشت درباره آتش میدانیم آنست که او آتش را در مراسم مذهبی خود نگاه داشت ولی فقط بصورت یک سمبل که در مراسم عبادت توجه را به حقیقت جلب نماید .

در یسنا هفت‌بحری هنوز از آتش اثری نیست ولی در یشتها رفته‌رفته آتش‌موقعیت قبل از زرتشت را می‌یابد و ایزدآتش وارد پانتئون اوستا می‌شود . در آتش نیایش . آتش تجسم محسوس خداوند و پسر اوست که با دستهای خویش از آنانکه به او آسیب رسانند انتقام خواهد گرفت .

درخانه آتش حافظ خانواده می‌گردد (اجاق خانوادگی)و بچه‌ها را در شکم مادران حفظ می‌کند . در اسپندنسک مادر زرتشت دوغدو هنگامیکه زرتشت را حامله بود هر شب یک دیو با ۱۵۰ همراه برای کشتن زرتشت در شکم مادرش حمله‌کرده ولی آتش از اودفاع می‌کند . در وندیداد آتش بصدا در می‌آید و اطرافیان را بیدار می‌کند که برای او غـذا آورند ، همانگونه که در ریگ‌وداها آمده و یادبود عهد نگهداری دائمی آتش است . در آتش نیایش بطوریکه بیان شد آذر شکل خدائی بخود می‌گیرد و پسر اهورامزدا میشود و ستایش کننده آتش مقدس پسر اهورامزدا به سلامت ، موفقیت ، تیز هوشی ، دانش . . . دست می‌یابد

در یسنا ۱۱بند۱۷آمده :تو را ای آذر پسر اهورامزدا می‌ستائیم . آذر برزی‌سونگهه را می‌ستائیم ، آذر سپنیشته را می‌ستائیم (آتش سونگهه یا آتش بهرام همانست که در آتش‌کده برپا میشود و آذرسپنیشته آتش مقدس عرش خداست) .

دهالا مینویسد " ستایش آتش قبل از زرتشت در ایران مرسوم بوده است و زرتشت شکل بدوی آنرا تغییر داده و خالص کرد و آنرا از حالت جسمانی خارج نمود و بین همه عناصر به آتش به عنوان نماینده روشنائی و نور مکان برجسته‌ای داد ".در وندیداد دیو اسپنجقره دشمن ایزد آذر است .

در یشت ۱۰ ایزد آتش در دنبال میترا با دیگر ایزدان حرکت می‌کند . و در یشت ۱۳ ایزد آتر در مقابل اهریمن به مقابله میپردازد و در یشت ۱۹ در مقابل اژی‌دهاک می‌ایستد و مانع آن میشود که فر ایزدی که از مییما رخت بربسته به‌دست اوافتد دراوستا به آتش‌های‌مقدس اشاره شده‌است که عبارتند از آذرفرنبغ (۱) (فرینگ یا خوارنوبگ (۲) یا جلال الهی) آنرا به جمشید نسبت میدهند که توسط‌ویشتاسپ به داراب جرد منتقل شده است .

آذربرزین‌مهر (۳) یا میترم‌برزانتم آتش نماینده‌طبقه کارگر و کشاورز درکنار دریاچه سوار و یا طبق بن دهش در طوس کنار کوه راوند جای داشته است . جاکسون آنرا آتش

۱ – Atur Farnbag ۲ – Hvareno-baga ۳ – Atur Burzhin Mitro

دست ورزان مینامد .

آذرگشسب (۱) کنار ارومیه نماینده طبقه جنگاوران .آنرا به کی خسرو نسبت می دهند.
(گشسب = اسب ماده (۲))

جالبست که هرودت و دیگر گزارشگران باستانی به آتشکده در ایران اشارهنکردهاند وابتدا در شروع مسیحیت استرابو گزارش داده که در کاپادوکیه با این آتشکدهها برخورد کرده است .آثار موجود نشان میدهد که آتشکدههائی از قرون قبل از هرودت در ایران وجود داشته است . گزارش نویسندگان باستانی دلیل بر آنست که دین مغان و مذهب یشتها هنوز در ایران عمومی نشده بوده است و بتدریج بنای آتشکدهها عمومی گردیده است .

در کتیبههای پادشاهان ایران نیز هرقدر از داریوش دور میشویم آثار مذاهب ابتدائی و آنچه در یشتها و یسناها ارائه شده روشنتر میگردد . دیدیم که اردشیر دوم برای اولین بار میترا و آناهیتا را بنام ایزدان همردیف اهورامزدا در کتیبههای خود نام میبرد و برای آناهیتا حتی به ساختن مجسمه و معبد اقدام مینماید . اردشیردوم حتی زن برادر خود را بنام اسپانیا به راهبگی یاکهانت معبد آناهیتا درهمدان منصوب مینماید. در اوستای متاخر برای چهار عنصر آتش ، هوا ، زمین وخاک و آب چهار ایزد آتش ،رام ، سپندارند و ناهید در شمار ایزدان بلند مرتبه برگزیده شد . این چهار ایزد درجامعه ایرانیان نفوذ زیادی یافته و در آثاری باقی مانده از آنها یاد شده است . در کتیبه نقش رستم نرسی پادشاه ساسانی حک شده که دست راست او مردی بالباس سلاطین حلقه اقتدار را به پادشاه میدهد . این شکل تجسم ایزد ناهید است و نشانه انتروپومورفیسمی است که در دوران ساسانیان به شدت در آئین مذهبی ایرانیان منعکس گردیده بود .در طاق بستان نیز ایزد مهر به شکل انسان با سری خورشیدگون در کنار اردشیردوم ایستاده و در طرف راست اردشیر اهورامزدا به شکل پادشاهی قرار گرفته است !!

تحمیق دیگری که برای ملت ایران بسیار گران تمام شد و ۲۵۰۰ سال تاوان انحراف از پیام زرتشت را پرداخت قدرت شاه و حکمروا بود .در بحث زرتشت و حکومت خواهیم دید که در پیام این پیمبر آریائی شاه و حکمروا و قدرتمدار سلطهگر هیچ جائی ندارد و اشمونهای آزاد وآزاده هرگز جز در درگاه مزدا یا دانائی مطلق در مقابل هیچ قلدر و فرمانروائی سرفرود نخواهند آورد و هیچ رهبر و پیشوائی جز دانائی و عقل وهومنی نخواهند پذیرفت و قصه شاهنشاه ویشتاسپه نیز چنانکه دیدیم ، زائیده اذهان منقلب و ارواح بهاطاعت معتاداست و دردوران زرتشت و در فضای گاتاها حتی جا برای تظاهر یک فرماندار شهرکی نیز وجود ندارد چه رسد شاهنشاه یک امپراطوری وسیع !

---

۱ - Atur Gushasp

۲ - Varshan-aspa = سانسکریت Varsan-asva لقب آگنی خدای آتش

قدرت شاه و شاهنشاه از زمان مادها و به تقلید از سلاطین آشوری و بابلی بمردم تحمیل میشود و هنگامیکه ایرانیان مذهب زرتشت را می‌پذیرند قرنها از تحمیل سلطنت به عنوان یک نیروی الهی می‌گذرد و ادبیات زرتشتی ساخته کهانت و روحانیت مدتهای مدیدی است این محصول معبد و مذهب منحرف را در دین وارد ساخته‌است . در جلد اول این مجموعه مشروحا" درباره ظهور سلطنت در ایران بحث شده است و در بخش زرتشت و حکومت نیز تاثیر این تحریف مختصرا" توجیه خواهد شد .

درتوجیه مبارزه زرتشت با پولی‌تئیسم از میبما و شماتت اوتوسط زرتشت سخن گفته شد و دیدیم که چگونه پیمبر آریائی نبرد با اسطوره‌پردازی را با طرد میبما آغاز کرد . در اوستای متاخر مجددا " میبما ارزش و مقام سابق را یافت قبلا " در یسنا نهم اشاره به میبما شد . در وندیداد اورمزد به زرتشت چنین می‌گوید : اولین کسی که خدا با او بمشورت پرداخت میبما است به او نیز اولین بار دین اهورائی آموخته شده است ،سپس اهورامزدا سرپرستی جهان را به او واگذار کرد که از آن محافظت نماید .

خدا به او یک سیخ‌زرین و یک‌شلاق‌مطلا می‌دهد و او سیصدسال بر جهان‌حکمروائی مینماید و در این مدت جهان از انسان و حیوان بطوری پر میشود که دیگر جائی باقی نمی‌ماند . میبما با سیخ زرین (برخی هم نیزه زرین ترجمه کرده‌اند) و شلاق طلائیـن جهان را میراند و بمقدار یک سوم توسعه می‌دهد . ششصد سال دیگر می‌گذرد و باز عمل سابق تکرار میشود و چندین‌بار سیخ و شلاق میبما بکار افتاده و جهان را توسعه می‌بخشد بالاخره اهورامزدا یزدانها را فرامی‌خواند و در حضور میبما با آنها به مشورت می‌نشیند. عاقبت تصمیم می‌گیرند که زمستان سختی را سرزمین فرستاده تا موجودات زنده را نابود کند و جهان را از این ازدحام رها بخشد و به میبما ماموریت داده میشود مکانی رابسازد و آتش روشن نموده آب و علوفه انبار کند و خانمها بنا نماید و دور آن دیوار کشد و در آنجا تخم مردان و زنان زیبا و بزرگ را جمع نماید و همچنین از بهترین و زیباترین حیوانات و نباتات فراهم کند . در این جایگاه نباید گوژپشت و دیوانه و بی‌دندان ، جذامی ،بدهیکل . . .راه داده‌شود (۱) . . .این افسانه بعقیده‌من اقتباس ناقصی است از طوفان نوح و سفر آفرینش تورات که در دوران خشایارشا و پس‌از فتح بابل مغان به‌آن آشنا شده بوده‌اند . در بوندهش برای آنکه عاقبت میبما با شماتت گاتاها تطبیق داده شود چنین آمده که وقتی سعادت از میبما رخت بربست‌ترس اورا فراگرفت وبرای‌محافظت خود یک عفریته را به زنی اختیار کرد و خواهر خود را نیز به دیوی به زنی داد وازآنها میمون و خرس و مردان جنگلی دم‌دار بدنیا آمدند !! در افسانه دیگری چون او دروغ

---

۱ ـ باغیکه میبما یا جم ساخت ور Vara نامیده میشود و در پهلوی ورجمکرت یا ور ساخت جم (باغ جم) بنا به نوشته وندیداد ۳۲/۵ محل این باغ در ایران وژ بوده است .

می‌گوید و نسبت به خدا نمک‌نشناسی می‌کند فرایزدی از او دور میشود و اژی‌دهاک او را بدو نیم میسازد .

اگر به این افسانه دقت کنیم گذشته بر خرافات ابتدائی آنچه جلب توجه می‌کند بیان بدوی و ساده لوحانه آنهائیست که در مقایسه با گاتاها دو عالم کاملا" مجزا از یکدیگرند .حتی در یسنا هفت‌بحری ویشتهای قدیم به یک چنین خرافات مبتذل‌برخورد نمی‌کنیم و باوجود آنکه بون دهش در حدود دوهزار سال پس از گاتاها تنظیم شده به میزان چندهزار سال فضای فکری آن ابتدائی‌تر میباشد .

موضوع دیگری که در اوستای متاخر تحریف شده بهشت و جهنم و مسائل وابسته‌به آنست . نظر گاتاها را درباره کیفر و پاداش قبلا" شرح دادیم . در اوستا اثری از این برداشت نیست و بجای آن از افسانه‌های ابتدائی استفاده شده است .

در وندیداد آمده که پس از مرگ روان به راهی رسد که درآنجا چینودپل برافراشته شده در سر این پل دئنا یا وجدان به پیکر آدمــی به روان رو می‌کند .نمودار پاکدین دختر زیباروی و خوش اندامی است که پیرو دین راستی را روی پل چینود همراهی کرده او را به کنار ایزدان مینوی‌میرساند و در گرزمان از بخشایش‌اهورامزدا و امشا سپندان برخوردار میسازد و روان گناهکار و نادرست با دین خود به پیکر زنی زشت و پتیاره برخورد مینماید که به دوزخ می‌کشاندش . این پل برای پاکان به پهنای نه‌تیره (هرتیره سه نای) فراخ گردد و برای گناهکاران چون لبه استره شود (استره یا استرک پهلوی‌بمعنی تیغ (۱)) .بنا به روایت وندیداد چینود پل یک سرش به چکات دایتیک و سر دیگرش به البرز پیوسته است .در بون‌دهش درباره پل‌چینواد چنین آمده : گفته میشود که قله‌ایست به ارتفاع ۲۰۰ مرد و در وسط جهان قرار دارد و نام آنرا قله دائیتی مینامند این مکانی است که ترازوی ایزدرشن درآنجا برقرار است . یک سر آن در پایه کوه البرز و سر دیگر آن بر بالای کوه‌البرز و وسط آن روی قله‌دائیتی قرار دارد . . .درآنجا موجودات آسمانی ایستاده‌اند و یزدانها که ارواح تبرئه شدگان‌را پاک می‌کنند . سگهای آسمانی نیز در سر پل وجود دارند و جهنم زیر پل واقع شده است . . . هنگامیکه انسان میمیرد روح سه‌روز در نزدیک بدن می‌نشیند ، در محلی که سر مرده قرار داشت . در این شبها دیو ویزرش (۲) و همراهانش مرده را به کرات مشاهده‌می‌کنند و پیوسته پشت خود را به‌آتشی که در آنجا روشن است مینمایند . به اینجهت باید سه شب تا برآمدن روزآتش در آنجائی که سر مرده قرار داشت روشن کرد . . .

جالبتر از این گزارشات سفر ارداویراف مقدس!! به عالم بالاو معراج اوست! . در بخش اوستا از مقدمات این معراج سخن گفته شد . دیدیم که دین در نظر کلیسای‌زرتشتی فقط انجام آداب و رسوم و شعائر و تقویم نیاز و قربانی به شایستگی بود تا به خدایان

Ostorak - Ostorah - ۱ Vizarsh - ۲

رسد نه بهاهریمنان و دیوان و بزبان ارداویراف چون زرتشتیان‌نمیدانستند "مراسم‌دینی و ادعیه آنان در آسمان به یزدانها و ارواح مینوی میرسد یا اهریمن و دیوان از آن بهره میبرند " او از طرف جامعه روحانیت مامور این معراج می‌گردد تا شخصا " از اهورامزدا و زرتشت سئوال کند !! . در ارداویراف‌نامه (۱)آمده است که چون ارداویراف به پل چینوات میرسد این پل دوباره به نه تیره پهن میشود و او بهمراهی سروش و ایزد آتش از پل می‌گذرد ،به‌آسودگی و فراخی بادلیری و پیروزمندانه ، در پناه یزدان مهر و رشن مستقیم ، و ایونیک و یزدان ورهرام نیرومند ، اشتات ترقی‌دهنده جهان . . . ابتدا فره‌وشیهای صالحین و دیگر ارواح مینوی به اردائی ویراژ تقدیم احترام می‌کنند و سپس سروش و یزدان آتور (آذر)دست او را گرفته می‌گویند بیا تا بهشت و جهنم را بتو ارائه دهیم ، نور ، آرامش ، فراخی ، زیبائی ، شادی ، بوی خوش بهشت که پاداش نیکوکاران است و تاریکی ، تنکی ، رنج ، بدحالی ، غم ، بلا ، درد ، بیماری ، وحشت و تعفن یا جهنم که مکان شیطان ، ساحران و گناهکاران میباشد . . .

در بخش چهارم آمده. من به جائی رسیدم و ارواح مختلف را دیدم که همه به یک حالت ایستاده‌اند . از سروش پیروزمند صالح و یزدان آذر پرسیدم اینها چه کسانند و چرا اینجا ایستاده اند ؟ آنها پاسخ دادند این مکان را هم استکان (همه ایستادکان) مینامندو این‌ارواح دراین مکان می‌ایستند‌به انتظاربدن‌آینده خود واین ارواح کسانیست که اعمال خوب و بد آنها یکسانست . . .

و در بخش ۷ . پس اولین قدم را به صحنه ستارکان کذاشتم ، بسوی هومته(پندار نیک) درآنجا که پندار نیک مهمان نوازی می‌کند . من ارواح صالح را دیدم که نور از خود پراکنده میساختند ، درخشان مانند ستارکان . تخت‌ها و جایکاههای آنها نورانی بود و باشکوه . من از سروش عادل و یزدان اتور پرسیدم اینجا چه مکانی است ؟ آنها پاسخ دادند این مکان صحنه ستارکان است و این ارواح کسانیست که در جهان نه نمازی بجای‌آوردند و نه کاتاها خواندند ، نه ازدواج با نزدیکان (ازدواج با محارم در بین مغان صواب داشت) ، نه سلطنت کردند نه امارت و نه ریاست .آنها بوسیله فضایل دیگر صالح شدند (سلطنت ، امارت و ریاست در شمار فضایل انسان است !!) . . . (۲)

بالاخره پس از آنکه به تخت طلائی وهومنه می‌رسد وهومنه دست او را گرفته و به دربار اهورامزدا میبرد که دورادور او را خدایان و فرموشیان و ارواح دیکر گرفته اند و زرتشت نیزحضور دارد . اورمزد را به او معرفی می‌کنند !! و اورمزد پس از ستایش و خوش‌آمدگوئی به او !!! امر می‌کند تا قسمتهای دیکر را به ارداویراف ارائه دهند . . .

---

۱ – Arda Virage Namok

۲ – شاید فضیلت بزرگ آنها این‌بوده است که خروس به موبدان در راه مزداهدیه داده‌اند ؟

سپس یک رودتاریک و وحشتناک را می‌نگرد که فرموشی‌های زیادی درآن سرگردانند و این رود اشک‌های بازماندگان است که در سوک مردگان ریخته‌اند . و بالاخره به دوزخ میرسد که در عمق یک چاه ترسناک قرار دارد که هرچه پائین‌تر می‌رود تاریک‌تر و به‌تعفن تهوع‌آور اغما برانگیز و حشرات موذی آلوده‌تر میشود ... در این مکان هر سه روز بنظر ساکنین آن ۹۰۰۰ سال می‌آید ...

دیده میشود که برداشتها چقدر بدوی است . بیشتر شبیه مکاشفه یوحناست که در کتاب مقدس مسیحیان از آن یاد شده است و هنوز در قرن بیستم در حدود یک میلیارد انسان آنرا کلام خدا می‌دانند . البته خدائی که یوحنا و ارداویراف با او روبرو شده‌اند و او با آنها سخن گفته است باید چنین کلامی هم داشته باشد . در سراسر گاتاها اثری از این افسانه‌های مبتذل نیست .

همانگونه که حفظ آتش و تقدس آن نشان دوران بدویت است احترام و تقدس سگ نیز از دوران نومادی و کوچگری وچادرنشینی آریائیان به دین زرتشتیان نفوذ کرده‌است.

هرتل مینویسد "مراسم و آداب مربوط به سگ (۱) که در اوستای جدید دیده میشود و برای درک امروزی مسخره بنظر میرسد از دوران نومادهای چادرنشین باقی مانده است و در گاتاها نه از آن اثری است و نه به نام سگ اشاره‌ای شده است "

در وندیداد سگ دارای وجدان و روح میشود (برخلاف حیوانات دیگر) و پس از مرگ در آب چشمه‌ها رفته و از آن سگ آبی بوجود می‌آید . اگر کسی سگ آبی را بکشد خشک سالی فجیعی رخ خواهد داد . سلامتی و رشد و نمو و ازدیاد نسل از جامعه رخت خواهد بست و تا زمانی که کشنده سگ آبی بقتل نرسد و یا آنکه برای روح مقدس !! او سه روز و سه‌شب در مقابل آتش با برسم و شراب هااوما دعای مخصوص نخوانند ، سلامتی و رشد به این سرزمین بازنخواهد گشت در وندیداد فقط ۵ گناه کبیره ذکر می‌شود که دو تای آن یکی زدن سگ باردار و دیگری استخوان خورد نشده به‌سگ خوراندن است .حتی سگ را باانسان برابر دانسته و در طبقه‌بندی جامعه‌از :روحانیون ،جنگجویان ،کشاورزان ، سگ گرگی ،سگ نگهبان ،سگ شکاری . . .نام برده میشود .مجازات کسی که سگ خارپشتی را بکشد ۲۰۰۰ ضربه شلاق است ، یکهزار ضربه با شلاق است و یکهزار ضربه با تسمه و اگر در این میان گناهکار بمیرد باید به مرده او بقیه ضربات را زد .اگر کسی سگ نگهبان را مجروح کند باید او را مجروح کرد و اگر سگ از این جراحت مرد ۸۰۰ ضربه‌با شلاق اسب و ۸۰۰ ضربه با تسمه بر فانل سگ زد . برای کشتن سگ خانگی و بچه سگ و سگ شکاری مقصر دوبار ۷۰۰ ضربه و دوبار ۵۰۰ ضربه و دوبار . . . حتی برای کسی که به سگ‌نگهبان و سگ گرگی غذای با استخوان درشت دهد مجازات اعدام در نظر گرفته شده است . . . به کفاره کشتن سگ آبی باید ده‌هزار مار و خزنده‌ایکه بر روی شکم می‌خزد ، ده‌هزار مار

۱ – Hundekult

خرپوما ، ده‌هزار قورباغه ، ده‌هزار وزغ آبی ، ده‌هزار مورچه ، ده‌هزار مورچه بدبو ، ده‌هزار پزدو (کرم) ، ده‌هزار مگس . . . (بعبارت دیگر تمام عمر به کشتن پردازد !!)

لاک‌پشت دیوی است که هر صبح هزار مخلوق را می‌کشد و هر که آنرا بکشد تمام گناهانش ،کرداری و گفتاری ،پاک میشود در کنار پل چینوات دو سگ نگاهبان ایستاده‌اند و روح گناهکاران با شیون و زاری از آنها طلب کمک می‌کنند .

در مراسم سگ دید دو سگ چهار چشم (سگی که بالای چشمهایش لکهایست) در اطاق مرده‌می‌آورند و نظر آنها شیطان را طلسم می‌کند . در وندیداد آمده دو سگ‌چهار چشم در آن جهان وجود دارند که مردگان باید از کنارشان عبور کنند و آنها قاصدان خدای مرگند که دربین مردم رفته و جان بعضی‌ها را میگیرند .کشتن صدهاهزار حیوانات موذی چون مار و مارمولک و لاک‌پشت و قورباغه . . . سبب پاک کردن گناهان میشود . . .

هرتل معتقد است "نویسنده وندیداد جز زاده همان کاهنین دیوپرست ،که‌زرتشت جنگ با آنها را اعلام‌کرد ،کس دیگری نمیتواند باشد ،کسیکه دستورات زرتشت رابصورت کاملا" مخالف و متضاد با اصل آن در این کتاب منعکس ساخته است مسلما" چنین کسی را هیچکس بیش از خود زرتشت لعن نمی‌کرد" .

هرتل معتقد است با مطالعه وندیداد به این نتیجه میرسیم که سگها از انسانها دارای اهمیت بیشتری هستند .

در وندیداد طرز از بین بردن مردگان ، که عادت مغان بود ، به حساب زرتشت گذاشته شده است و در آن آمده اهورامزدا دستور میدهد جسد مردگان را در بالاترین نقاط بگذارند تابراحتی در اختیار سگان و مرغان قرار گیرد ولی باید پاو سر آنها بطوری بسته شود که حیوانات نتوانند استخوان آنها را در میان آبها و گیاهها برده و آنها را آلوده سازند . اگر کسی چنین نکند باید صد ضربه شلاق اسب و صد ضربه ترکه دریافت کند . اگر کسی جسد مرده را دو سال در خاک گذارد و آنرا خارج نکند دوهزار شلاق مجازات دارد .

در وندیداد آمده که دروج ناسو دیو خطرناکی است و در جسد مرده آدمی وارد شود و جسد را ناپاک کند . برای راندن آن دیو باید سگی سفید با گونه‌های زرد در نزدیک جسد حاضر شود . در این حال دیو به شکل سگی خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دم به عقب خم کرده است از جسد فرار می‌کند !!

آداب تطهیر در دین منحرف یکی از نکات تاریک و ناپسند آنست . مسلما" در ادوار بسیارقدیم و بین رمه‌داران استفاده از شاش گاو که دارای آمونیاک زیاداست ،برای ضدعفونی مرسوم بوده است و در ادواریکه هنوز داروی ضدعفونی شناخته نشده بود این وسیله مفید واقع میشده است .همانگونه که تذکر دادم در اغلب معتقدات و رسوم‌مذهبی بدوی یک ریشه اجتماعی و مفید وجود داشته‌است که بمرور زمان در دست کشیش و کلیسا

صورت ظاهری آن حفظ و هدف اصلی فراموش می‌گردد و بصورت آداب و رسوم تشریفاتی در می‌آید . در همه ادیان و مذاهب جهان نکاتی وجود دارد که برای زمان پیدایش آن مفید واقع میشده است ولی باگذشت زمان این برداشتها که متحجر شده و با پیشرفت تمدن و دانش انسان همگام نمی‌گردد ، سدی درمقابل اجتماعات مذهبی بوجودمی‌آورد .

اصولا "کیفیت برداشتهای‌مذهبی ثابت ماندن و موروثی شدن آنست که بدون تفکر و تعقل پذیرفته و به نسلهای بعد تحویل میشود . متاسفانه در این انتقال اغلب هدف اولیه از بین رفته و تشریفات و ظواهر باقی میماند .

مصرف شاش گاو برای پاک‌سازی بدون توجه وارد دین منحرف زرتشتی گردیده و شاش شوئی یکی از شعائر خرافی آن شده است و برای تطهیر ناپاکان که در اثر غفلت و گناه آلوده شده‌اند از مایع مقدس !!نیرنگ (۱) ، که مخلوط شاش گاو و خاکستر است ، استفاده می‌کنند .

تشریفات شاش شوئی را برشنم (۲) و محلی که این تطهیر انجام میشود برشنم‌گاد می‌نامند . شخصی که نجس و ناپاک میشد ، که البته این نجاست ارتباط به میکرب و آلودگی‌خارجی نداشت‌بلکه مقصود ناپاکی‌درون بود و دراثر عملی اهریمنی انسان دیوی درون او خانه می‌کرد ، باید به موبد مراجعه نماید تا با انجام تشریفات خاص مجددا " پاک گردد . شاش گاو یا ماده اصلی پاک‌کننده گومیز (۳) یا پادیاب (۴) نامیده میشد و شخص ناپاک را ریمن (۵) مینامیدند .

برای تطهیر ریمن او را به برشنم گاه برده و سی‌شور می‌کردند که در نه‌مرحله و هر مرحله سه بار با گومیز و آب شستشو میشد و سه بار هم با آب که رویهم سی‌بار می‌کردید. در محل شستشو ۹ سنگ در نه چاله قرار داشت که ریمن در هر مرحله روی یکی از این چاله‌ها می‌ایستاد و سطلی را به نوک یک نی هفت بند آویزان می‌کردند که در آن سطل یک بار شاش‌گاو ، یک بار ماسه و یک‌بار آب داخل میشد و از دور بر سر ریمن میریختند که رویهم ۲۷ بار شاش ـ ماسه ـ آب بر فرق او ریخته شده بود و بالاخره سه بار هم آب خالص بر سر او ریخته که عمل سی شوری به‌انجام میرسید . در هنگام شاش پاشی باید متراها یا دعاها خوانده شود که وظیفه موبد بود .

در وندیداد آمده (۱۷ـ ۳/۱۵ ، ۹/۲۶) که اول سه بار گومیز بر سر ناپاک ریخته میشود و بااین عمل دیوی که در بدن او خانه کرده بود به طرف بینی ناپاک فرارمی‌کند. سپس سه بار به بینی او گومیز و آب میریزند و دیو از آنجا فرار کرده به گردن او میرود این عمل تا ۲۷ بار تکرار میشود و دیو را از نقاط بدن مختلف بدن فراری داده آنقدربه پائین رانده‌میشود که از انگشت سبابه پای چپ خارج می‌گردد و پس از شاش پاشی شست

۱ـ Nirang
۲ ـ barashnom
۳ـ gomez- gaomaeza
۴ ـ Padyab
۵ ـ riman

پای چپ " دیو چون کثیف‌ترین خزندگان به شمال جایگاه رانده میشود " . پس از انجام این تشریفات ریمن تطهیر شده را به جایگاه مخصوصی در برشنم خانه میبرند و پیراهنی سفید بر تن او کرده نه روز و نه شب با خواندن دعا و انجام مراسم در آنجا بسر میبرد تا کاملا " پاک شود .

اگر کسی به خودکشی دست زند و بخواهد در آب یا آتش خود را از بین ببرد به گناه بسیار بزرگی آلوده شده که دیگر نباید وجود نجس او با آب که عنصر پاک است .در تماس آید . پس هنگام سی‌شوران باید فقط از گومیز یا شاش گاو و خاکستر استفاده کرد و آب بکار نبرد !! .

در وندیداد آمده زن دشتان (زنیکه در دوران قاعدگی است) و زنیکه کودک مرده بدنیا آورد باید سه روز و سه شب از همه جدا و مجزا بسر برد (در آرامشت‌گاه) و چیزی را لمس نکند سپس خود را با گومیز شستشو داده و از نیرنگ بنوشد تا پاک شود .نوشیدن نیرنگ (شاش گاو و خاکستر) یکی از اعمال اصلی پاکسازی روح بشمار میرفت .

دهالا مینویسد در روایات‌زرتشتی آمده که نوشیدن شاش‌گاو که به‌آب‌زرین نامیده میشود ،به انسان جلال و شکوه‌آسمانی می‌بخشد و درون انسان را چون خورشید درخشان و پاک میسازد و این مایع مقدس حیات واقعی دین است نیرنگ در بین زرتشتیان مایع مقدسی بود که برای راندن دیوان ، غلبه بر شیطان ، راندن ارواح شریر از بدن جن‌زده و دفع امراض. . .بکار میرفت و بادعاخوانی و ذکر اوراد و فرمولهای خاص همراهی میشد.

هنگامیکه اولین‌بار انکتیل دوپرون وندیداد را جزء اصول دین زرتشت در اروپا منتشر ساخت دانشمندی‌انگلیسی بنام جونز به او سخت حمله کرد و نوشت "معقول نیست زرتشت از این مهملات گفته باشد . با این ترتیب یا زرتشت شما از عقل سلیم محروم بوده است و یا کتابی که شما ترجمه کرده‌اید به زرتشت تعلق ندارد . چگونه ممکن است مردی که از نظر یک ملت بزرگ به رسالت از طرف خدا پذیرفته شده مصرف شاش گاو را برای علاج بیماریها و تطهیر روح واجب سازد ؟ " .

متاسفانه بسیاری از این خرافات هنوز در بین پارسیان هند بعنوان اصول دین زرتشت باور میشود و موبدان زرتشتی در حفظ این بقول جونز " مهملات "نقش اساسی دارند . دهالا محقق و دانشمند هندی که از همین جامعه پارسیان است مینویسد "برای یک پارسی اولین عملی که پس‌از برخاستن از تخت‌خواب باید انجام میداد آن بود که یک مشت از شاش گاو یا بزماده بر صورت و دست‌وسر خود بمالد . در حالیکه دعائی از پازند زمزمه می‌کرد .با این عمل دیوان که شب در بدن او خانه کرده بودند از آن خارج میشدند " .

این بود مختصری از انحرافات اوستای متاخر و مذهب زرتشتی دوران پهلوی که بحث مشروح آن احتیاج به رسالات متعدد دارد . بادقت در مطالب گاتاها و مقایسه با

این خرافات مسلم میشود که فضای فکری این دو تعلیمات کاملا" باهم مخالف و از هم متمایز است . اوستای متاخر برپایه مذاهب شرک و بت‌پرستی و ستایش عناصر طبیعی و آداب ورسوم و شعائر بدوی و ابتدائی آریاها بنا شده‌است و بیشتربه وداها شباهت دارد تا گاتاها . از پیام زرتشت فقط اثر بسیار کمی در آن مشاهده می‌کنیم که اتفاقا" همان اثر محدود سبب رجحان فرهنگ اوستائی بر فرهنگ ودائی گردیده و جامعه ایران باستان را از یک تحرک و شکوفائی اولیه برخوردار کرده است که جامعه هند فاقد آن بوده است .

لومل درباره انحراف دین زرتشت مینویسد " زرتشت حتی یک کلمه درباره شعائر تدفین و اعمال و تشریفات مربوطه ، که اوستای نو با چنین وسعت و شکل پیچیده و چندش‌آور به آن پرداخته است ، سخن نگفته و در مورد مسائل نظیر آن نیز اشاره‌ای نکرده است . هیاکلی چون ساحره ناروئی (آفت محصول) که در مزارع می‌لولد و دیو خشکی ، که به شکل اسب سیاه لخت و بی‌مو در کشتزارها ظاهر می‌گردد ، . . . تاانجا که مامیتوانیم قضاوت کنیم زاده‌فانتزی محلی و بومی است که هرچند پیمبر ازجهات مختلف در اطراف خویش قطعا" با آنها سروکار داشته و گرفتار چنین طرز فکری بوده است ولی‌با وجود این مشاهدمی‌کنیم که مکتب وپیام او به نحو تعجب‌آوری ازاین تصورات وتوهمات بری است . در توجیه این امر میتوان چنین استدلال کرد محیط‌هائیکه در اینگونه تظاهرات و ریتوالیسم سفیهانه دست و پا زده و از آن لذت میبردند ، و مغزهائیکه مملو از لشکرهای ارواح خوب یا شیاطین کج و معوج شده بودند ،نمیتوانستند موجد تکامل علم الاخلاق زرتشت شده باشند و توسط آنها این بنای عظیم شکل گرفته باشد . بلکه باید بیشتر این نظر را بپذیریم سیستمی که درعظمت و بی‌آلایشی و قدرت همه جانبه بصورت یک اسطوره عمیق خلقت درکنار نظامهای فکری‌بزرگ و جهان‌بینی‌های فلسفی عالی‌عرض اندام می‌کند ازوحی بزرگی سرچشمه گرفته است که با چنین قدرت پیام او در عمق روح بشری نفوذ نموده و با اعتماد نزدیکی به الوهیت ابلاغ گردیده است ، و زمانی هم که برای ما قابل احساس شده سر کلام و دوری و غربت آن مانع از این است که بطور کامل آنرا درک کنیم " .

آنها که تاریخ‌ایران را بدقت مطالعه‌نموده‌اند اختلاف‌روشنی بین جامعه هخامنشی و ساسانی احساس مینمایند . متاسفانه در ایران قدیم تاریخ‌نویسی مرسوم نبوده‌است و بخصوص تاریخ فرهنگ این مردم هرگز بدرستی بما نرسیده است . گزارشهائی که توسط مورخین و نویسندگان یونانی موجود است اغلب ناقص‌است و نمیتوان با اطمینان کامل از آنها نتیجه‌گیری کرد . یونانیها قرنهای متمادی رقیب سرسخت ایرانیان بوده و از امپراطوری ایران لطمه‌ها دیده‌اند . بهمین جهت انتقادهای آنان بدون نظر شخصی نمیتوانند باشد .باوجود این درآثار همین نویسندگان هم فرهنگ عالی و فضایل انسانی جامعه ایران باستان ستوده شده‌است . در عهد هخامنشی ، بخصوص در دوران کوروش

و داریوش ، تحرک و شکوفائی خاصی در بین مردم ایران مشاهده میشود که ریشه آن مسلما " در ادوار گذشتهایکه ما از آنها خبری نداریم ، بوده است . بنظر من این تحرک و سازندگی نتیجه نفوذ فرهنگ اوستائی است که در آغاز از فرهنگ گاتائی بهره بیشتری داشتهاست .همانگونه که بیان شد یسنا هفت‌بحری و یشتها دارای لطافت و خلوص بیشتری است و آنها نمونه فرهنگ ایرانیان قبل از سلطنت هخامنشیان است . این تصور که یک کوروش یا داریوش بتواند جامعه عظیمی را به‌تنهائی به حرکت درآورد بسیار خام و غیرمنطقی است . حرکت یک ملت همیشه به تدریج آغاز شده و تحول رفته رفته شکل می‌گیرد . تحول عمیق و واقعی اجتماعی بدون تحول روحی و فکری و اخلاقی میسر نیست (در رسالات دیگر بحث و تحلیل خواهد شد) . در ایران نیز فرهنگ اوستائی ،هرچند ناخالص و آلوده به خرافات بدوی ،سرچشمه این تحول بوده و جامعه را برای حرکت آماده کرده است . در تاریخ ملتها به فتوحات و کشور کشائیهای زیادی برخورد می‌کنیم که با شکوفائی جامعه همراه نبوده و فقط به آرایش ظاهر و نمای دولت غالب کمک کرده است . امپراطوریهای بزرگی را مشاهده‌می‌کنیم که از نظرفرهنگی و اجتماعی از یک دولت و حتی دولت شهر کوچک ضعیف‌تر بوده‌اند وسعت منطقه تحت نفوذ یک دولت و عظمت یک امپراطوری هرگز نشانه قدرت‌باطنی و اجتماعی آن نیست و بیشتر این حکومتهای‌کشورکشا از درون پوسیده و متزلزل بوده‌اند .

تنها فتوحات کوروش و داریوش نشانه قدرت جامعه ایران در عهد این فرمانروایان نیست .در مقایسه جامعه ایران و فضایل اخلاقی ایرانیان در این دوران با دولتهای بزرگ باستانی دیگر به قدرت باطنی آن میتوانیم پی بریم . حتی داریوش و کوروش نیز زائیده فرهنگ مردم ایرانند نه برعکس.البته منکر اثر شخصیت‌فردی هیچیک از مردان حرکت‌زا چون کوروش و داریوش نمیتوان شد ولی کیفیت‌روحی یک‌انسان یکی از عوامل تحول است نه همه آن ، هرقدر هم این عامل قوی و موثر باشد . تحول ماهیت جامعه ایران ازمدتها قبل از ظهور کوروش آغاز شده‌بود و در دوران کوروش و داریوش به نقطه اوج خود رسیده بوده است بطوریکه در سلطنت خشایارشا شاهد افول این‌منحنی میباشیم و باوجود آنکه تا پیروزی اسکندر بیش از یکقرن دیگر پس از خشایارشا دربار هخامنشیان پابرجا میماند ولی فساد در آن نفوذ یافته و جامعه و کیفیت فرهنگی و روحی آن راه زوال می‌پیماید . ساسانیان مجددا " عظمت ظاهری هخامنشیان را ایجاد می‌کنند ولی جامعه ایران هرگز قدرت شکوفائی و سازندگی دوران کوروش و داریوش را نمی‌یابد ، هرچند تحولات بزرگی در جهان به پیشرفت تمدنها کمک می‌کرده است .

در قرنهای قبل از کوروش فرهنگ اوستائی به تاثیر در جامعه ایران پرداختهاست و هرچند این‌فرهنگ از اسطوره‌ها و باورهای‌بدوی آریائی آزاد نشده و انعکاس کامل‌واقعیت فرهنگ گاتائی نبوده‌است ولی از آن بهره‌داشته‌است در اوستای‌متاخر درکنار انحرافاتی

که به شمه‌ای از آنها اشاره شد به نکات سازنده و انگیزه‌های حرکت‌دهنده زیادی برخورد می‌کنیم . پیوسته سخن از راستی و درستی و پاکی و پاکدینی است . در یشتها به راستی و پاکی ارزش بسیار داده میشود و اندیشه ،گفتار و کردار نیک منزلت خاصی دارد .اغلب تاکید شده " راستی بهترین نعمت و هم مایه سعادت است " و یا " سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است " . این قدرت معنوی و صفا و لطافت اخلاقی در هیچیک از فرهنگهای باستانی مشاهده نمی‌شود . بخصوص در مقایسه این افکار با فرهنگ بین‌النهرین و مصر ، که مهمترین جوامع متمدن باستانی میباشند ، اختلاف عظیم آنها مشخص می‌گردد . در هرمزدیشت به صراحت وهومن ، اردیبهشت ، شهریور ،سپندارند ، خرداد ، مرداد آفریدگان اهورامزدا خوانده میشود که پاداش پاکانیست که به‌سرای‌دیگر درآیند (هرمزدیشت ۲۵) و این همان توجیه گاتاهاست این کیفیات فروزگان الهیند وگر نه انسان نمیتوانست مالک آنها شود . خدایان را نمیتوان بصورت پاداش دریافت کرد . در این‌جا سخن از قصر و باغ‌بهشت و حوری و غلمان . . . نیست بلکه پاداش نیکان فضایل انسانی است و انسان بانیک‌کرداری به فضایل انسانی ـ الهی دست می‌یابد و اهورائی میشود .گیبسون‌معتقداست که زرتشتیهای روشنفکر هیچگاه ایزدان را بصورت خدایان پرستش نمی‌کردند و بخصوص عناصر هرگز پرستش نمی‌شدند بلکه آنها را بصورت خالص‌ترین سمبل و شریفترین و عالیترین نشانه قدرت الهی و طبیعت میدانستند .آنها به خصوص به زمین بسیار اهمیت میدادند وآنکه زمین را آباد می‌کرد مورد تحسین و ستایش قرارمی‌گرفت زیرااین کار درپیشرفت وآبادانی جامعه موثر واقع میشد .دراوستای قدیم‌تر وظیفه انسان را تحقق حقوق الهی در روی زمین دانسته تا اجتماع انسانی نیز نمونه‌ای از نظام مینوی گردد . انسانی که مطابق نظام خلقت رفتار کند اشوون است و اوست دنبال عدالت و نیکی پروفسور هیپیل آلمانی (۱) نیز معتقد است که زرتشتیان برای تبدیل جامعه به باغ عدن عدالت و انسانیت و نیکی را پایه قرار میدادند و معتقد بودند که در غیر اینصورت جهان به بیابان خشک و سوزان تبدیل می‌گردد .اشه‌ون به زراعت و گله‌داری احترام‌می‌گذارد و در آبیاری زمین‌کوشاست و از آزار حیوانات‌اهلی پرهیز می‌کند و با روشن داشتن آتش پاک سرور دانا را ستایش مینماید . آتشی که گرم کننده و حیات آفرین و روشنی بخش جهان است .اشه ون همیشه بیدار و هوشیار است که در مقابل اهریمن آماده دفاع باشد و با نابودی او به لشگر اهورامزدا کمک کند .

در دعای ایویثرم تیرگاه (سر شب تا نیمه شب یکی از دعاهای پنجگانه) آمده گله‌پرور و برزیگر اشو وجوان نیک‌کردار و نیک‌وجدان و نیک‌گفتار را می‌ستائیم . (بطوریکه دیده‌میشود نه سخن از زرتشتی است و نه‌مزدیسناست بلکه جوان‌نیک‌کردار و نیک‌وجدان و نیک گفتار . . . هرچند دعاها و نمازها همه به عادت تبدیل شده و مفهوم واقعی خود

۱ - Prof. Hippel

را از دست‌میدهند و بهمین جهت اثر آنها نیز بکلی ازمیان میرود ولی در ابتدا که‌طرح شده توجه به‌اصول مورد نظر بوده‌است) .

در یسنا ۱۲ که اعلامیه یک مزدیسنائی است آمده: من دیوپرستی را تحقیر می‌کنم. من یک‌پرستنده‌مزدا هستم چون یک زرتشتی ،یک دشمن دیوان ،معترف به ذات‌پروردگار، تحسین‌کننده‌مقدسین لایزال (مهین فرشتگان) با خداوند دانا عهد می‌کنم آنچه نیک است بجای آورم ، برای او که نیکی است ، مهربان و عادل و شکوهمند و با فراست همه آنچه بهترین است (انجام دهم) . به‌آنکه گاو ، قانون و انوار آسمانی از اوست و با فروغ آسمانیش شادمانی و سعادت همراه‌است . سپندارند مقدس و نیک را برمی‌گزینم . او باید که از آن من باشد . من سوگند میخورم که هرگز مرتکب دزدی و غارت چارپایان و چپاول و ویران‌ساختن قریه‌های پرستندگان مزدا نکردم .برای ساکنین خانه طلب میکنم آزادی رفتار و عمل (گلدنر این جمله را مبارزه با بردگی تعبیر می‌کند) و آزادی‌انتخاب مسکن . تا به‌آزادی با حیوانات خانگی در روی زمین بیاسایند . . . با احترام باطنی و باآب تقدیس شده در حضور اشا چنین عهد می‌کنم از این زمان هرگز نه به غارت و نه‌به ویرانی قراء‌مزداپرستان دست خود آلوده‌سازم و نه به حیات و بدن خود بیش از اندازه اهمیت قائل شوم ، من از نزدیکی با دیوان شرور ، بد ،قانون شکن و بدکار احتراز می‌کنم و از فریبکارترین ،فاسدترین ،بدترین دیوان و پیروان دیوان ،ساحران ،پیروان ساحران ، از هر خبیثی هر کس باشد ، در افکار ،گفتار و کردار ، اتحاد خود را با این فاسدین گزباور بکلی گسسته اعلام میدارم .

من پیمان می‌بندم با پندار نیک ،گفتار نیک و کردار نیک . من عهد می‌کنم با دین مزداپرستان ، کسانیکه شمشیر را رها می‌کنند و سلاح را برزمین می‌گذارند . . . باخداوند دانا پیمان می‌بندم تا به همه خوبیها عمل کنم . . .

گلدنر درباره این اعلامیه مینویسد بخوبی دیده میشود که چگونه دین جدید برای یک تربیت والاتر و فرهنگ عالیتر به صحنه وارد شده و چه سان سعی می‌کند از اقوام چادرنشین یک قوم کشاورز بوجود آورد .

بنظر من این مطالب به وضوح موید این واقعیت است که یسنا ۱۲ خیلی قبل از شاهنشاهی‌هخامنشی تنظیم گردیده‌است .زمانی که هنوز حمله نومادها به قراء و زارعین مستقر عمومیت داشته‌است .

در هرمزدیشت (۲۳) آمده " اشا بهترین نعمت و هم مایه سعادت است . سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است " بعبارت دیگر اشا یک فضیلت است‌نه یک الاه و الهه .

در هرمزدیشت (۲۷) آمده با یاری سپندارند خصومت دیو را از هم پاشیده و پریشان کنید .گوشهایش را بدرید . دستهایش را بهم به بندید . . . او را بزنجیر کشید

تا هماره در بند باشد ". بعبارت دیگر دیوان درون یا صفات زشت را با کمک فروتنی و محبت و تقوی میتوان در بند کرد .

در یسنا ۲۷ انعکاس گاتاها را بخوبی مشاهده میکنم . در بندهای ۱۳،۱۴/۱۵که سه دعای معروف زرتشتی بنام اهونهوایریه، اشم وهو و ینگههاتام، از آن اخذ شده است ارزش اعمالی که از روی عشق به خداوند باراستی و درستی انجام شود بسیار ستوده شده و زنان و مردانی که به راستی به پیوندند بهترین مردمان نامیده شدهاند و آنها رهبران واقعی بشریتند (سخن از شاه و فرمانروانیست) آنکه به برادرخود باصفا و صداقت خدمت کند از مدد وهومن نصیب خواهد یافت ...

در هفتتن یشت بزرگ (یسنا هفت بحری) فرمانروائی از آن کسی است که برای اهورامزدا و اشه وهیشته حکمروائی کند ". در یسنا ۳۵ (هفت تن یشت بزرگ کرده ۱ فقره ۷ ـ ۶) آمده .

۶ ـ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوبست باید باغیرت از برای خود بجای آورده و به دیگران نیز بفهماند تا آنطوریکه بایست به آن عمل کند .

۷ ـ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز میپنداریم و علوفه را برای ستوران . ما خواستاریم که آنرا برای شما بعمل آوریم و به اندازهای که در قوه داریم به دیگران بفهمانیم .

در کردههای بعد مصاحبت و رفاقت با راستی و بهترین اندیشه و عمل نیک را ستایش پروردگار توجیه میکند . مثلا" در یسنا ۳۶ آمده: تو را ثناخوان سپاسگزاریم ای اهورامزدا با سراسر پندار نیک ، سراسر گفتار نیک و سراسر کردار نیک .ما میخواهیم بتو نزدیک شویم ... با اندیشه پاک و آئین نیک و راستی

و در ۳۸/۱. آن زنانیکه از آن تو هستند و از پرتو راستی ممتازند، ما میستائیم زنان پاک همدوش مردان پاک در بندهای مختلف ستایش شدهاند .

در یسنا ۳۸ شیر بعنوان بهترین و نیکوترین مشروبات ستوده میشود (نه هاوما) .

در بسیاری از یسناها و یشتهای قدیم تشویق و وفای عهد ، راستی و درستی و پاکی ، صداقت و سلامت فکر و پرهیز از دروغ و ناپاکی و ظلم و ستم و غارت ... بچشم میخورد و عمل نیک بزرگترین عامل نزدیکی به خداوند است بخصوص در هفتتن یشت بزرگ یا همان هپتاهائیتی این سلامت فکر بیشتر مشهود است .

حتی در وندیداد که درزمان هخامنشیان تنظیم شده و مملو از خرافات است هنوز اثری از فرهنگ اوستائی وجود دارد . درباره زمین در وندیداد آمده : "آیا چه وقت زمین بیشترمسرور و مشعوف میشود ؟ وقتی که یک انسان پاک نزدیک آمده برای تقدیم قربانی ،وقتی انسانیپاک برای خود خانه میسازد و در آن آتش میافروزد و در آن خانه رمه و دواب جمع میکند و زن و اطفال میآورد . دور آنخانه از روی درست کاری سگ ها

و علوفه و غله و سایر لوازم یک زندگی خوب را فراهم می‌نماید . . . وقتی که یک زراعتی بواسطه مراقبت بحد وفور حاصل می‌دهد و سبزیها و درختان میوه با مواظبت ثمر فراوان دهند و آبها با حسن اراده اراضی‌خسک را حاصلخیز و باطلاقها را سخت و محکم نماید" و بازهم در وندیداد آمده : "زمین محترم و مقدس و محبوب سخن می‌گوید : ای انسانی که از بازوی راست به چپ و از بازوی چپ بطرف راست مرا شخم می‌کنی . همیشه توجه‌و زحمت تو را تلافی و جبران می‌کنم . برای تو همیشه حاصلخیز خواهم بود . . .اما توای انسانی که از بازوی راست بطرف چپ . . . مرا شخم نمی‌کنی تو عمل خود را بدر خانه دیگران ایستاده خواهی گذراند در حالیکه برای قوت لایموت خود عجز و لابه می‌کنی و از درون خانه برای تو التماس کننده کاهل و بیکاره ، از پس‌مانده دیگران به بیرون خواهند انداخت " . همچنین در وندیداد آمده (۳۱ – ۳/۳۰) کسی که غله کشت کند پارسائی کاشته است و چنین کسی آئین خدائی را پیشرفت دهد . اهمیت این کار مقابل پاس صد مرد کارگر و پستان هزار زن شیرده و ثواب ده‌هزار قربانی است .

در کتاب نهم دینکرد فصل ۳۰/۱۹ آمده " بدترین پادشاه‌آن بد دین و بدکنشی است که از برای پارک (رشوه) هم نیکی نکند . کسی است که کشنده بی‌گناه است . پادافره (سزای) گران دوزخ برای کسی است که چنین دروند (ناپاک) را پادشاه‌کند" (تاریخ جهان مملو از این دروندان بوده است و بخصوص سراسر تاریخ ایران)

در آخر این مبحث اشم وهو ، یکی از ادعیه مشهور زرتشتی را ، بازگو مینمایم :

اشم وهو وهیشتم استی اوشتا استی

اوشتا اهمائی هیت اشائی و هیشتائی اشم

راستی بهترین نعمت و هم‌مایه سعادت از آن کسی است که راست می‌زید تنها به خاطر راستی .

صفا و خلوص و عمق مفاهیم عالی گاتاها ، که بقول لومل در کنار نظامهای فکری و فلسفی بزرگ جهان به عظمت خودنمائی می‌کند ، در اوستای متاخر به انحراف گرائید و اسطوره‌های بدوی و آداب و رسوم بت‌پرستی پایه‌های مذهب اوستائی که در فرهنگ ملت ایران هنوز آثاری از آن باقیست .پیام زرتشت با آن واقع‌بینی و ژرف‌نگری نه تنها برای دوران رمه‌داری و محیط ساده عشیره‌ای زمان زرتشت که در قرن بیستم نیز زمینه‌کافی نیافته است .مردمی که در طول هزاره‌های تاریخ تحمیل و تحقیق کاهنان ،مغان ،موبدان، ملایان ، کشیشان ، لاویان . . . را برخود هموار ساخته و دین موروثی را بدون شعائر و آداب و رسوم و تشریفات به رسمیت نشناخته و بلکه جز آن نمی‌دانند ، پیام گاتاها را بعنوان یک رسالت نمی‌توانند هضم کنند و بصورت یک مکتب فلسفی نیز در طول این سه هزار و پانصد سال زبان و اصطلاحات کاملتری برای توجیه این مسائل شکل گرفته است . اصولا " مذهب پیشرو ابدی یک آرزوست . هر دین‌نو و متحرک در جامعه ایجاد جنبشی

می‌کند و دارای عواملی است که برای زمان خود سازنده است . باگذشت زمان هم این عوامل تحرک خود را از دست می‌دهند و هم با شعائری و تشریفاتی شدن و نفوذ عوامل سد سازنده دین به تحجر می‌گراید . دین‌اوستائی نیز با اتکاء به فرهنگ مردم ایران و پیام زرتشت شکل گرفت و در آغاز ظهور در حرکت و شکوفائی جامعه ایرانی بسیار موثر واقع شد ولی بتدریج چنان اسیر تشریفات و خرافات گردید که با تحجر خود جامعه را نیز خشک و بیروح و متوقف ساخت .

بطوریکه دیدیم در اوستا به مکانی اشاره میشود که در صحنه ستارکان قرار دارد و ارواح صالح در آنجا در تخت‌های باشکوه خود بسر میبرند در حالیکه نور از آنها ساطع است . اینها کسانی هستند که در حیات خویش نه نمازی بجای آورده‌اند و نه گاتاها خوانده‌اند و باوجود این پس از مرگ روحشان در شمار مردم صالح درآمده است بعبارت دیگر حتی اوستای منحرف نیز غیر مستقیم شعائر و آداب را تنها وسیله آمرزش ندانسته است .

۲ ــ اشتباه محققین

از دویست سال پیش که اروپائیان با دین زرتشت آشنا شدند تاکنون محققین و دانشمندان بسیاری درباره زرتشت و دکترین او به تحقیقات جامعی پرداخته‌اند. تااواخر قرن نوزدهم هنوز پیام واقعی زرتشت از بقیه آثار اوستائی و پهلوی تمیز داده نمی‌شد و بهمین جهت نیز برداشتهای این دوران بسیار درهم و غیر واقعی بود. پس از آنکه در اواخر قرن نوزدهم گاتاها بعنوان تنها یادبود پیام زرتشت از بقیه ادبیات اوستائی مجزا شد (۱)، بررسی‌ها شکل مشخص‌تری بخود گرفت و واقعیت دین زرتشت بهتر خودنمائی کرد. گاتاها چون مجموعه سرودهائی به زبان بسیار قدیم است که هم درک وکشف زبان آن بامشکلات زیادی همراه بوده‌است و هم مطالب این سرودها بسیار پیچیده و معماگونه بیان شده و هم اصولا "بیان منظوم و اشاره‌ای بازبان معمولی مردم همیشه دارای اختلاف است، تعبیر و تفسیر پیام زرتشت به سادگی میسر نگردیده و هنوز پس از یکقرن کوشش اشکالاتی در توجیه گاتاها وجود دارد.

چون درک اوستای متاخر و زبان پهلوی و فارسی میانه برای محققین بسیار ساده‌تر بوده است هر جا در تفسیر گاتاها درمانده‌اند به همان ذخیره اوستائی خود چنگ زده و از آن کمک گرفته‌اند و برخی حتی از قبل با یک پیشداوری متاثر از اوستای نو و ادبیات پهلوی به تعبیر پیام زرتشت پرداخته‌اند که متاسفانه در هر دو حالت بجای آنکه به واقعیت نزدیک شوند پیوسته از آن دوری جسته و به انحراف دوچار گردیده‌اند. بهمین دلیل ما به تفاسیری برخورد می‌کنیم که دارای جنبه‌های افراطی و تفریطی است. دربخش گذشته مختصرا" چگونگی تحریف پیام زرتشت ارائه شد و دیدیم که به گواهی اکثریت قریب به اتفاق محققین، اوستای نو از معتقدات زرتشت تقریبا" در تمام موارد منحرف گردیده است.

حال که این واقعیت موردقبول است به حکم منطق عقلی باید از تفسیر گاتاها به

۱ــ قبلا "نیز مارتین هادگر خاورشناس آلمانی راپیشقدم در آن اقدام می‌دانند.

زبان و مفاهیم اوستای نو قاطعانه پرهیز کرد و هر موضوعی به اشکال اساسی برخورد می‌شود سعی کرد با استفاده از چهارچوب فکری خود گاتاها آنرا حل نمود و در صورت عدم موفقیت شایسته‌تر آنست که این معما لاینحل باقی ماند تا آنکه پیام واقعی زرتشت مخدوش گردد .

ما دربرداشت همه آنهائیکه با گاتاها سر و کار داشته و درباره آن تحقیق کرده‌اند، حتی آنهائیکه افکار زرتشت را تخطئه نموده‌اند ،به‌این اصل برخورد می‌کنیم که سراینده گاتاها مردی متفکر ، بلند اندیشه و عمیق بوده است .جالبست همان دانشمندانیکه این نظر را بارها تکرار کرده‌اند یکباره بااستفاده از اوستای‌نو خرافاتی از گاتاها کشف می‌کنند که بیشتر شباهت به هذیانهای حکیم ساحران آفریقائی دارد تا یک بزرگمرد اندیشمند ! ساده سخن گفتن و بزبان مردم موعظه کردن و حتی به گاو و گوسفند و مرتع و چمنزار و آب و آتش ... و زندگی عادی جامعه اشاره نمودن ، هرگز پیامی را که در اعصار اولیه تمدن بیان‌شده سبک و کم ارج نمی‌سازد که این پیام برای مردم و هدایت و ایجادحرکت و جنبش در آنان اعلام شده و باید به زندگی مردم ارتباط داشته باشد . ولی در یک تفسیر علمی باید به مقصود و هدف واقعی که در چهارچوب فکری این مصلح قابل‌درک است اندیشید و آنگونه که ذهن ساده و خرافی و بار شده با تحمیقات روحانیت کلیسائی برداشت مینماید نتیجه‌گیری نکرد . اوستای نو سراسر با همین برداشت و نتیجه‌گیری‌پی ریزی شده و لذا به انحراف کامل گرائیده است . اگر ما هم امروز بخواهیم از همان‌روش اترون‌ها و مغها و موبدان بهره‌گیری کنیم مسلما " زبان واقعی زرتشت را هرگز نخواهیم فهمید . در قرون گذشته چون با این نظر به گاتاها می‌نگریستند دین زرتشت مجموعه‌ای از اوراد و فورمولهای رمزی وسری و شعائربدوی گردید .مهمترین اصلی که دکترین‌زرتشت رامشخص میکرد جنگ بین اورمزد و اهریمن بود که پرتوی از اضدادجهانی بشمار میرفت. گاتاها بزبان اوستا نظیرهمان سرودهای ودامیشد و زرتشت چون‌یک‌کاهن‌ساحر قدرتمندکه مردم را به ستایش‌آتش و خواندن اوراد و ادعیه در مقابل آن دعوت میکرد . جالبست که حتی مورخین‌اسلامی از زرتشت یک سردسته مجوسان آتش‌پرست ساخته بوده‌اند .حتی طبری مورخ مشهور اسلامی زرتشت را موجد دین آتش‌پرستی معرفی کرد و او را شاگرد پیمبری بنام عزیز یهودی خواند به گفته طبری زرتشت اهل فلسطین بوده است و بنی‌اسرائیل او را از بین خود رانده‌اند و او به بیت‌المقدس و عراق گریخته و از آنجا به بلخ نزد گشتاسپ آمده است !!. این چنین برداشتهای مجعول نتیجه پیش داوریست‌که وندیداد و بن دهش و دینکرد . . .درخواننده ایجادمی‌کند واگر ما بخواهیم دوچار این انحرافات نشویم باید سعی کنیم در برداشت از زرتشت و پیام اوخود رابکلی از پیش داوریهای اوستائی رها سازیم .

در اروپا هنگامیکه دانشمندان با ادبیات اوستائی آشنائی نداشتند از گزارش

نویسندگان قدیم یونانی و رومی و آنچه توسط روحانیون مسیحی به اروپا رسیدهبود بهره گرفته و باوجود همه‌خرافاتی که به زرتشت نسبت داده‌میشد ارزش خاصی برای این‌پیامبر آریائی قائل بودند بخصوص سه اصل مشهور زرتشت پندار ، گفتار و کردار نیک و فعالیت و کوششی که زرتشتی در آبادانی‌زمین وکشور خود باید بکار برد و ارزش راستی‌وراستگوئی در دین زرتشتی . عواملی بود که به زرتشت و افکار او جذابیت خاصی عطا می‌کرد .

ولتر نویسنده شهیر فرانسوی در اواسط قرن هیجدهم به تحسین زرتشت پرداخت‌و نوشت که او پیمبریست که خیلی قبل از مسیح به اصلاح اخلاق و روابط انسانی پرداخته است .توماس هاید انگلیسی در ۱۷۰۰ میلادی کتابی درباره زرتشت منتشر کرد و هرچند به غلط‌اورا پیمبری دانست که از تعلیمات نبی‌های‌یهود بهره‌گرفته ولی زرتشت را بسیار ستود و حتی نوشت که خداوند ایرانیان‌قدیم را از میان ملتهای دیگر برای چنین‌رسالت مهمی برگزیده بود زیرا آنها از یک آگاهی حقیقی نسبت به خداوند برخوردار بودند .

انتشار کتاب انکتیل دوپرون در ۱۸۷۲ ضربه سختی بر شخصیت زرتشت و اصالت پیام او وارد ساخت زیرا در این کتاب زرتشت از نظر اوستای نو و کانن زرتشتی پهلوی معرفی میشد .این بدبینی تاجائی شدت یافت که ولتر ستایشگر زرتشت را به تحقیرکننده او مبدل ساخت و درباره دین او نوشت " آنچه که بنام دین زرتشت ارائه شده ارزش آشغال و خاکروبه را دارد !

گوته دانشمند و نابغه مشهور آلمانی با انتشار دیوان شرقی در ۱۸۱۹ ارادت خود را به فلسفه و ادبیات شرق به اثبات رساند ولی در همین دیوان به زرتشت شخصیت یک جادوگر و ساحر داده شده که با اوهام و اوراد اسرارآمیز در مقابل آتش به خوردن گوشت قربانی و هااوما میپرداخته است (۱) . گو اینکه در ضمن پاکیزگی و سعی و کوشش ،حفظ و توجه به طبیعت و انجام امور مفید اجتماعی را در دین زرتشت می‌ستاید .

تا زمانیکه گاتاها از دیگر ادبیات اوستائی مجزا و ممتاز نشده بود همه قضاوتها با برداشت گوته شباهت داشت و پس‌از آنکه دانشمندان و پژوهشگران چون مولتون ،میلز ، لومل . . . از اوایل قرن بیستم عظمت پیام زرتشت را آشکار ساخته و کوشیدند گاتاها را بدون ارتباط به اوستای متاخر توجیه کنند ، این پی‌گیری با شور و هیجان جالبی دنبال شد . هرچند امروز هنوز این بررسی با همان کشش ادامه دارد ولی مشکلاتی که قبلا" به آنها اشاره‌شد مانع از اینست که محققین بکلی از اوستای نو بریده و در برداشتهای خود دوفصل‌کاملا "جداگانه برای پیام زرتشت و دین زرتشتی بازکنند .متاسفانه دربرداشتهای واقع بین‌ترین دانشمندان نیز گاهی به این پیشداوریهای اوستائی برخورد می‌کنیم‌تذکر

---

۱ ــ چند بیت از اشعار گوته را بعنوان نمونه ذکر می‌کنم .

Rohr und Binse Molch und Salamander
Un geschozfe, tilgtsie mit einander

این نقائص نباید در خواننده ایجاد این اشتباه را نماید که من برداشت خود را واقعی‌تر از این پژوهشگران دانشمند میدانم ! من فقط برای ارائه یک راه حل نظر خود را عرضه میدارم و این اوستاشناسان بی‌نظرندکه باید آنرا سنجیده و قضاوت نمایند . باز هم تکرار می‌کنم که بعقیده من در توجیه پیام زرتشت باید در درجه اول چهارچوب فکری خود او را مورد استفاده قرار داد و اگر در بعضی موارد مشکلاتی در تعبیر و تفسیر جمله یا سرودی وجود دارد تا قبل از آنکه به مفهوم آن ، چنانکه مورد تائید گاتاهاست ، پی نبرده‌ایم ، بهتر است آنرا نامفهوم حفظ کنیم ، تا آنکه به کمک اوستای متاخر معنی و تعبیری از آن مخالف محتوا و قالب اصلی ارائه نمائیم . برای نمونه به ذکر چند مثال از اشتباه محققین میپردازیم .

در فصول گذشته به برداشتهای هرتسفلد و دونریل اشاره شد که اولی زرتشت را شاهزاده‌ای معرفی کرد که از دو سو با مادها و هخامنشیان قرابت دارد و این اشتباه روشن و مسلم سبب شد که اغلب برداشتهای او خدشه‌دار گردد و دیگری از امشاسپندان یک پانتئون خدایان آریائی ساخت و در نتیجه زرتشت را که به تائید اکثریت قریب به اتفاق محققین پایه‌گذار یک دین توحیدی است و به صراحت تمام خدایان آریائی را مطرود ساخته و به همه آنها مهر باطل دیو زده است . مجددا " میترا پرست و پیروآناهیتا و وارونا . . .ساخت !نظر این‌خاورشناسان چون درهمان فصل‌تحلیل شده دیگر به‌آن نخواهم‌پرداخت و همینقدر اشاره‌می‌کنم که هر دو این برداشتها کاملا " مخالف با قالب فکری گاتاها میباشد و دلیل بطلانشان در خود آنها مستتر است .

همچنین در صفحات قبل به نظر دانشمندانی اشاره شد که ویشتاسپه را به نام یک شاه و شاهنشاه مینامند و از شهریار وشهر و کشور و دولت در زمان‌زرتشت سخن می‌گویند. مسلم است که با این اشتباه‌امکان برداشت انحرافی در جهات دیگر نیز بوجود خواهد آمد . جالبست آذرگشسب که دارای درک پیشرفته و منطقی است از یکسو ظهور زرتشت‌را سه‌هزار و پانصد سال قبل از میلاد ذکر می‌کند (و در جائی حتی هشت هزار سال قبل) و از سوی دیگر ویشتاسپ را شاهنشاه نامیده در تفسیر خود از شهر و کشور و دربار سخن می‌گوید . این اشتباه را بسیاری از محققین غربی ویا زرتشتی نیز نموده‌اند . هنگامیکه به دلایل بحث شده در قبل تا قرن هشتم ق.م حتی از شهری هم در این نواحی اثری نبوده و فضای‌گاتاها به تصدیق همین‌محققین کاملا "مخالف یک‌جامعه متشکل شهری است‌ه چنین برداشتی که به‌اوستای‌متاخر متکی است ایجاداشتباهات‌دیگری را نیزممکن میسازد.

در بخش رسالت زرتشت گله گئوش و گئوش اورون مورد بحث قرار گرفت و دیدیم که برداشت مخالف قالب گاتاها چگونه ممکن است همه مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و به نتیجه‌گیری انحرافی منجر شود .

در باره فره‌وشی نیز سخن گفته شد که پیام زرتشت با نیاپرستی بیگانه است .حال

برای توجیه مسئله‌ای که ارتباطی با عالم فره‌وشی ندارد مشورت اهورامزدا با ایزدان و ارواح آسمانی در عالم فره‌وشی را مطرح سازیم و زرتشتی را که قبول کرده‌ایم و رسالتش نفی ایزدان بود .مجددا " پولی‌تئیست کنیم ، به کوششی نابجا و منحرف سازنده‌متوسل شده‌ایم . جالبست دانشمندانی به این داوری اوستائی متوسل میشوند که خود بیش از هممدربطلان ستایش ایزدان و فرموشی‌ها و ارواح‌مقدسه توسط زرتشت‌استدلال‌کرده‌اند ! !

یکی از خاورشناسان مشهوری که در اواخر قرن نوزدهم نظریه خاصی را مطرح کرد دارمستتر فرانسوی بود .این دانشمند که هنوز غرق درفضای زند و پازند انکتیل دوپرون و تفسیر پهلوی گاتاها بود ادعا کرد که‌اصولا " گاتاها و اوستای قدیم متعلق به زرتشت نیست بلکه دانشمندان زرتشتی که با افکار فلاسفه یونان آشنا شده بودند دراوایل مسیحیت با استفاده از مکتب نوافلاطونیان و بخصوص فیلون (۱) این رساله‌ها را تنظیم کرده‌اند .او در سال ۱۸۹۲ بر پایه تفسیر پهلوی اوستا گاتاها را ترجمه نمود که درنتیجه به‌اشتباهات فراوان و انحرافات‌اوستائی دوچار گردید زیرا امروز ثابت شده که‌این‌تفسیر بهیچوجه با مضامین اصلی گاتاها منطبق نیست و مفانی که به زبان گاتاها آشنا بوده‌اند اغلب بخشهای آنرا با درک اوستائی خود توجیه کرده‌اند .

دارمستتر که زند اوستای را متعلق به زرتشت میدانست هنگامیکه با مطالب عالی گاتاها برخورد کرد ، هر چند آنچه او در اختیار داشت با گاتاهای اصیل منطبق نبود ، نتوانست بپذیرد که این نوشته‌ها از زرتشت باقی مانده باشد و بهمین دلیل منکرتعلق آن به زرتشت شد . فیلون پایه‌گذار نظریه لوگوس (۲) بعنوان واسطه خدا و مخلوق است. او معتقد بود که خداوند قبل از خلق جهان آنرا در عالم روحانی و یا در اندیشه خود ترسیم کرده است . به زبان او خداوند ابتدا لوگوس یا کلام ایزدی را آفرید که مثال خلقت است و یا ایده‌آفرینش .

بنظر دارمستتر در گاتا وهومنه همان موقعیت لوگوس را دارد و بمنزله وسیله وابزار خلقت است در جهان مادی . و بهمین دلیل است که زرتشت در یسنا ۴۲/۷ درخواست خود را به بهمن امشاسپند عرضه‌میدارد و از وی پاسخ دریافت کرده و تعلیمات می‌گیرد. وهومنه واسطه میان خدا و آدمیان بشمار میرود . (۳) او برای اثبات این مدعا به یسنا

۱- Philon فیلسوف یهودی‌الاصل که در ۲۵ ق.م تا ۵۰ ب.م دراسکندریه میزیسته است .

۲ ـ نظریه فیلون که بنام او معروف شده در حقیقت اقتباس از معتقدات مصریان‌و بخصوص اسطوره شخصیت است . در جلد اول در این باره بحث شد که چگونه بنابراین اسطوره پتاه آنچه را بر زبان می‌آورد تحقق می‌یافت و خلق میشد و بعبارت دیگر کلام پتاه واسطه خلقت بود . این نظریه سه‌هزار سال بر فیلون قدمت دارد هرچند او پس از دوران ظهور فلاسفه بزرگ از اصطلاحات آنان بهره‌گرفته و بصورت‌دیگری لوگوس را مطرح ساخته است .

۳ ـ به بحث امشاسپندان مراجعه شود . همه فضایل انسانی رابط انسان و خدایند ولی نه‌بزبان وتفسیر دارمستتر و نه آنگونه که فیلون تخیل مینمود .

۲۱و۲۷ (اوستای متاخر) اشاره می‌کند که چگونه اهورامزدا در خلقت موجودات از وهومنه کمک گرفته و بوسیله آن موجودات را خلق می‌کند. او مینویسد که یسنا ۲۸ بازتاب مطالب دو یسنای گذشته است. دکتر موسی جوان مترجم گاتاهای دارمستتر به زبان پارسی، که خود را یک محقق بزرگ و صاحب‌نظر میداند و نوشته دارمستتر را که متعلق به قرن نوزدهم است عالیترین منبع دسترسی به افکار زرتشت معرفی می‌کند با استفاده از نظر دارمستتر مینویسد "نویسنده وندیداد یک مرد خرافاتی و موهوماتی بوده و مندرجات آن با زمان زرتشت در سده ششم ق.م و با تمدن بابلیان و آشوریان و هندوان تناسب دارد وازدیو و عفریت و جن و پری سخن گفته است. اما مطالب گاتاها و یسناها بطورکلی بوسیله اشخاص دانشمند وحکیم نگاشته شده‌است و این قبیل افکار در سده یکم میلادی که‌لااقل سیصدسال پس از عصر امثال ارسطو و افلاطون است، بحکمت یونان بیشتر شباهت‌دارند" دکتر جوان نتیجه می‌گیرد چون مطالب گاتاها و یسناها بسیار عالیست نوشته شاگردان برای افلاطون و ارسطوست و وندیداد، چون خرافی و موهوماتی‌است نوشته‌زرتشت!!!

یکی از دلایل دارمستتر برای آنکه اوستا در قرن اول میلادی تنظیم شده آنست که در اوستا از شاهنشاه سخن رفته و عالیترین واحد سیاسی داهیو (۱) است و داهیوپاتی منسوب با دهید) بمعنی فرماندار میباشد. پس باید پذیرفت که اوستا (گاتاها یسناها و یشت‌ها) پس‌از دوران هخامنشی و مادها و قبل از ساسانیان زمانیکه شاهنشاه وجود نداشته، فقط فرماندهان و شاهان کوچک بصورت ملوک‌الطوایفی حکومت میکرده‌اند، نوشته شده است. این دوران با سلطنت پارتها و اشکانیان منطبق است!! دارمستتر در ضمن به قدمت گاتاها معتقد بود و زبان آنرا بسیار قدیمی می‌دانست و برای توجیه‌این تناقض مینویسد که مغان برای آنکه گاتاها را باستانی و متعلق به زرتشت جلوه دهند بخصوص از این زبان استفاده کرده‌اند.

نظریه دارمستتر از طرف هیچ محقق صاحب نامی مورد تائید قرار نگرفت. پروفسور میلز پس از انتشار زند اوستای دارمستتر ترجمه گاتاهای خود را منتشر کرد و نظریه دارمستتر را سخت به باد انتقاد گرفت. در این ترجمه میلز مینویسد:

"یکی از ابداعات نابهنگام بوسیله گروهی از طفیلی‌ها که سعی می‌کنند مبحثی را خراب‌کنند پیشنهادی بود که دودهه قبل درابتدا بوسیله مردی دارای معروفیت بیان شد ولی خود او حرفهایش را اخیرا" پس‌گرفته است. این پیشنهاد عبارت از این بود که اوستا، حتی بخشهای بسیار قدیمی آن از زمان تولد مسیح قدیمی‌تر نبوده است ویکی از امشاسپندان (وهومنه) همان لوگوس فیلون است این ادعا آنقدر ارزش ندارد که کلمات خود را برای آن هدر داد. لوگوس یونانی به صورت واسطه بین خدا و تمام موجودات دیگر ابداع شد، ایده‌ایکه یک تضاد اصلی بین دو اصل کاملا" مخالف با دین

۱ – Dahyu

زرتشت را از پیش فرض شده می‌گیرد . میلز مینویسد فکر نمی‌کند این نظر از طرف هیچ شخصیت علمی مورد قبل قرار گیرد . یکسانی آداب و رسوم و زبان ایرانیان و هندیان قدیم میرساند که آنها از یک رشداند و گاتاها مسلما" در زمان همجواری این دو قوم بوجود آمده و همزمان ریگ‌وداست ... این گمان که گاتاها ممکن است در زبان محلی بسیار قدیم ولی در سالهای نزدیک به حیات مسیح نوشته شده باشد بکلی بی‌معنی است زیرا زبان گاتیک برای قرون متمادی مرده و پهلوی جای آنرا گرفته بود وتصوراینکه‌به یک زبان مرده‌ایکه قرنها پیش از بین رفته‌است کاهنان چنان کتابی را تالیف کرده باشند غیر قابل قبول است . هیچ شاعر و ادیبی هنگام یک بحران ملی به زبان ناشناسی سخن نمی‌گوید .

مولتون در باره نظر دارمستتر مینویسد "که دارمستتر در روی یک فیل قرارگرفته که آنهم روی یک لاک‌پشت ایستاده است . حال اگر از دارمستتر سئوال شود لاک‌پشت روی چیست (جواب خواهد داد) اوه‌آنکه مهم نیست !!"

همانگونه که گفته شد نظریه دارمستتر خریداری نیافت و در قرن بیستم در شمار بسیاری از نظریات قرن‌نوزدهم فراموش شد .جالبست یکی ازمنتقدین سرسخت دارمستتر که همزمان او بوده است ، یعنی میلز ، در همان سال که گاتاها را ترجمه می‌کند و به دارمستتر سخت انتقاد مینماید ترجمه‌اش مورد تائید و تحسین دارمستتر قرارمیگیرد واو در مجله روو کریتیک (۱) شماره ۱۸سپتامبر ۱۸۹۳ ، هم میلز را می‌ستاید و هم ترجمه‌اش را یک شاهکار علمی بزرگ و آموزنده می‌خواند . بنا به گفته میلز دارمستتر در اواخرعمر خودش نیز این نظریه را ترک گفته بوده ولی جالبست که در ایران پس‌از ۵۰ سال‌تعصب مذهبی سبب‌میشود که‌بعنوان بزرگترین و معتبرترین نظریه درباره زرتشت مجددا" مطرح شود ! تا بتوان زرتشت را با مغ خرافه‌گوی و نویسنده وندیداد " یکسان دانست !!

فون‌گال دانشمند آلمانی مینویسد " دارمستتر این فرضیه را بیان کرد که اوستا در دوران‌ساسانیان و زمان پیدایش مسیحیت برپایه یک رفورماسیون روحانی و کلیسائی دین قدیم‌مزدیسنا پدیدار شد و عناصرقدیمی معتقدات‌ایرانی باافکار فلسفی- مذهبی یهودی اسکندریه‌ای به شدت آمیزش یافت و تاثیر خیو در این ادبیات بخوبی مشهود است .این نظریه و برداشت دارمستتر را اکنون میتوان مردود دانست ، بخصوص با رساله‌شایسته‌ای که اشناو (۲) در این باره تنظیم کرد و قبلا" به آن اشاره شد .همچنین بررسی و تجزیه و تحلیل ما نیز بی‌پایگی و بی‌ثباتی یک چنین فرضیه‌ای را به اثبات رساند . مذهب پارسیان همانگونه که در موعظه‌های واقعی زرتشت یا گاتاها و همچنین در اوستای متاخر و حتی منابعی که از زمان‌مسیحیت از دین‌پارسی باقی مانده و مخالف و در مقابل‌ادبیات پهلوی قرار دارد ، در نظریات اشاتولوژی خود ،لااقل در اصول اساسی ، بسیار قدیمی‌تر

۱- Revue critique
۲- E. Stave

از تصورات یهودیان در دوران پس از تبعید (قرن ششم ق.م) است. به این دلیل هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه به پذیریم یهودیت پس از تبعید تحت تاثیر دین پارسیان قرار گرفته نه برعکس " .

نظریه دارمستتر اعتبار نیافت بحث درباره آن ضروری بنظرنمیرسد ولی برای انکه یک علامه مسلمان‌نمای دیگری تدین خود را نیازماید فهرست‌وار چند نکته ذکر میشود .

۱ ـ مثل اینست که بگوئیم چون قرآن دارای سبک بسیار زیبا و استحکام ادبی است و حتی امروز نیز بعنوان زیباترین بیان ادبی در زبان عرب شناخته شده و مطالب آن از سطح فکر اعراب دوران جاهلیت بسیار عالیتر است لذا توسط محمد در ۱۴۰۰ سال قبل اعلام نشده است بلکه بعدها به کمک دانشمندانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ بها ... به کمک ابن مسکویه و دیگر ادبای زبان عرب تنظیم و بنام محمد منتشر شده است !!

قدرت و عظمت یک پیام در همان برتری نسبت به زمان و مکان ارائه آنست ، هر چند به زبان مردم آنزمان بیان شده باشد وگر نه بین زرتشت و دارمستتر و موسی جوان فرقی نبود. هما نطور که دیدیم فلاسفه و متفکرین یونان از افکار زرتشت متاثر شده‌بودند، هرچند که از اصل و حقیقت آن آگاهی نداشتند . رابطه لوگوس و خداوند و خلق جهان در عالم اندیشه و ارواح هیچگونه ارتباطی با پیام گاتاها ندارد ولی با یسناها و یشتها دارای نزدیکی است ، همان ادبیاتی که افکار دانشمندان یونان نیز از آن متاثر شده بوده است . ما میتوانیم بپذیریم که اوستا در فیلون اثر گذاشته است ولی عکس آن قابل قبول نیست دارمستتر چون اوستای متاخر را با گاتاها یک کاسه کرده است به این اشتباه دوچار گردیده است .

۲ ـ دینکرد ، بن‌دهش ، خورده اوستا ... و همه ادبیات پهلوی که برخی از آنها پس از ظهور اسلام نوشته شده‌اند ، در حدود یکهزار سال پس از ظهور فلاسفه بزرگ و زمانیکه علم و دانش بشری از دوران اشکانیان بسیار پیشرفته‌تر بوده است تنظیم شده‌اند و باوجود این بمراتب از یشتها و یسناها در استحکام فکری عقب‌ترند و به طریق اولی با گاتاها بهیچوجه قابل مقایسه نیستند . اتفاقاً " دوران اشکانیان در تاریخ ایران باستان از ادوار بسیارآشفته و نامتعادل است که امکان‌تنظیم چنین آثار ادبی ازادوار دیگربسیار کمتر است .

۳ ـ یک مفهوم قهقرائی در مفهوم پیام و زبان اوستا میتوانیم مشاهده کنیم و بتدریج هرقدر منابع اوستائی از زمان گاتاها بدور میشوند انحراف و فساد در آنهابیشتر می‌گردد . مغان زمان اشکانی و ساسانی اصولاً " به زبان گاتاها آشنائی درست نداشتند و بهمین‌دلیل تفسیرهای پهلوی که همان زند باشد ،همه‌تحریف شده و نادرست‌میباشند. این مغان که زبان گاتاها را بدرستی نمیدانستند چگونه میتوانستند سرودهای زیبائی به

آن زبان تنظیم کنند که با افکار و مذهب و عقایدشان هم مخالف باشد !!

۴ ـ زبان گاتاها و یسناها و یشتها و سبک نویسندگی آنها به تصدیق دانشمندان زبانشناس‌دارای یک‌تداوم وبهم‌پیوستگی‌است وحتی‌این تداوم را در فضای تاریخی آنها نیز میتوانیم مشاهده کنیم . آغاز این حرکت از گاتاها شروع میشود و هرقدر به زمان هخامنشیان و سپس ساسانیان نزدیک‌تر میشویم آثار خستگی و تحجر مولود زمان و تاثیر روحانیت و فزونی‌بار خرافات بیشتر می‌گردد . بررسی‌های زبانشناسی اخیر این تحول‌را در زبان گاتائی تا پهلوی نیز به اثبات رسانده‌است . این جریان از زمان زرتشت به دوران ساسانیان کاملا " قابل توجیه است و نه برعکس .

۴ ـ فقدان نام شاه و شاهنشاه در گاتاها دلیلی درست معکوس‌آنست که دارمستتر ارائه کرده . اگر گاتاها در زبان اشکانیان و پارتها تنظیم شده بود نویسنده با تاریخ شاهنشاهی در ایران و کشورهای همسایه آشنائی داشت و نام و مقام شاه و شاهنشاه برای او غریب نبود . او که بقول دارمستتر در قرن اول میلادی شرح حال دوران هخامنشیان‌را مینوشت مسلما " از سلطنت نام میبرد . حتی در دوران اشکانیان نیز شاه وجود داشته‌و مفهوم شاه در جامعه غریب نبوده‌است . فقط‌وقتی بپذیریم گاتاها قبل از مادها و در جائیکه مردم حتی با تمدن بابلی و اسوری آشنائی نداشته‌اند ، سروده شده‌است ،فضای گاتاها را میتوانیم توجیه نمائیم . همانگونه که همه محققین قرن بیستم تائید کرده‌اند فضای گاتاها دارای اصالت و بداعتی است که بطور یقین میتوان آنرا به دوران زرتشت مربوط ساخت و بهیچوجه در این سرودها آثار ساختگی و مصنوعی بودن را نمیتوان‌یافت اشتباه اساسی دارمستتر آنست که بکلی اوستای‌متاخر را باپیام زرتشت باهم مخلوط‌کرده و ترکیبی ساخته‌است که با هیچیک قابل تطبیق کامل نیست ، مثلا " او مینویسد " در کتاب زرتشت سی عدد خدا بنام ایزد و ایزدان و گاهی بغ برای سی روزه ماه تعیین‌شده و این خدایان در حوادث و رویدادها نظارت دارند و همچنین دوازده خدای دیگربرای دوازده ماه سال برگزیده شده‌است و گاهنامه مزدیسنا خلاصه‌ای از این ایزدان وخدایان را تشکیل میدهند .اما داریوش و شاهان دیگر هخامنشی از این خدایان که در اوستا درج است آگاهی نداشتند ، حال اینکه در آن زمان نیز تاریخ روز و ماه و سال را در صورت محلی و شرح رویدادها و مراسم دینی قید کرده‌اند و از نام ایزدان و خدایان نامبرده ذکری بمیان نیامده‌است " (ترجمه دکتر جوان)

دارمستتر که مقصودش از کتاب زرتشت همان وندیداد و نظیر آنست هیچ توجه نمیکند که اگر او قبل از هخامنشیان به ایزدان معتقد بوده و هخامنشیان نیز بقول خود او زرتشتی بوده‌اند چه شده که آنها از این ایزدان هیچ اطلاعی نداشته و در گاتاهای زمان اشکانیان !! نیز از آنها اثری نیست و یکباره در زمان ساسانیان مجددا " ظهور می‌کنند ؟ . (هرچند بطوریکه دیدیم پس‌از خشایارشا ایزدان میترا و آناهیتا موردستایش

قرار می‌گیرند)

پورداود درباره دارمستتر مینویسد " ترجمه گاتهای دارمستتر به زبان فرانسه که مانند ترجمه بخشهای دیگر اوستا از روی گزارش پهلوی (زند) انجام یافته است، ترجمه‌ایست نادرست . میتوان گفت در میان دویست و سی‌وهشت‌بند گاتها در ترجمه دارمستتر ، آنچنان که نگارنده هر یک را سنجیده ، کمتر بندی است که به معنی پی‌برده باشد ، چه بنیادآن ترجمه گزارش پهلوی گاتهاست " .

میه فرانسوی نیز همن نظر پورداود را بیان می‌کند .

همین اشتباه دارمستتر را ویل دورانت ، که یکی از تحسین‌کنندگان زرتشت است ، در ابعاد کوچکتری نسبت به برداشت پیام زرتشت مرتکب شده است او افکار زرتشت را با اوستای متاخر مخلوط نموده و از آن در بعضی موارد شکل منحرفی ترسیم مینماید (۱) .

یکی از محققینی که نظریات‌افراطی او مدتها مورد بحث خاورشناسان بود وبالاخره هم خود او این برداشتها را تعدیل نمود و هم بررسیهای قرن‌بیستم آنرا ازخاطرها محو کرد ، پروفسور نیبرگ‌سوئدی است که در فصول گذشته به برخی از نظریات او اشاره‌کردم نیبرگ ابتدا زرتشت را وابسته به قبایل بدوی و بسیار قدیمی آسیای میانی دانست که نقش یک شمن یا شبیه جادوگران قبایل وحشی را بعهده داشته است . نیبرگ مدعی بود که مذهب این قبایل توام با آداب و رسوم خاصی بوده است که ماگا (۲) نامیده میشده است و در این مراسم افراد قبیله به رهبری شمن با ادای‌حرکات و رقصهای شبیه بدویان آفریقائی توام با آوازها وآهنگهای‌سحرآمیز به دور آتش می‌چرخیدند و شمن آنقدر به این حرکات ادامه میداده تا بحالت خلسه واغما فرو میرفته است و در آن حالت پیروان او تصور می‌کرده‌اند که در حالت جذبه با خدا و وهومنه در یک وحدت عرفانی درآمده و در این حالت روحش از بدن جدا شده و به ارواح دیگر که آزادند ، می‌پیوندد . شمن در این حالت جذبه و خلسه سخنانی بزبان می‌آورد که پیروانش آنها را اوراد اسرارآمیز تلقی می‌کردند .

گاتاها از نظر نیبرگ این فریادها و هذیانها بود که حکیم ساحری در حال خلسه‌و رویا از گلو خارج ساخته است !او معتقد بود علت اینکه محققین بدرستی مفهوم این سرودها را درک نمی‌کنند همین است که اصولا " فاقد معنی مشخصی است ! نیبرگ کلمه مگه درگاتاها را ، که اغلب محققین آنرا مجمع پیروان زرتشت ترجمه کرده‌اند ، معرف

---

۱ ـ هاشم رضی در کتاب آئین مهر خود که بتازگی منتشر شده مینویسد " اصلاحی که زرتشت درآئین روا داشت میترا را از مقام بلندش در ردیف یکی از ایزدان کوچک پائین آورد " دیدیم که در پیام زرتشت کوچکترین نامی از ایزدان نیست که کوچک آن میترا باشد . درباره میترا برعکس بدون ذکر نام او ، آئینش را طرد کرد . زرتشت اغلب از پیروان خود خیلی بیشتر لطمه دیده است تا مخالفان .

۲ ـ maga

همین جامعه اسرارآمیز با رسوم ماگا می‌دانست و معتقد است زرتشت نیز به همین جامعه اشاره کرده است . همچنین اصطلاح گرودمانه یا خانه‌آواز که قبلا " درباره آن بحث شد اشاره به همان آوازهای رسومی است که پیروان زرتشت را به عالم خلسه وارد میساخته است .اعضاءاین مجمع اسرارآمیزبرای آنکه بهتر به خلسه و جذبه دست یابند موادمخدر و حشیش مصرف میکردهاند و این همان بنگ است که در اوستا منگ (۱) ذکر شده است . در اوستای (یشتها) به شخصی بنام پوروبنگ (۲) اشاره شد که به مفهوم آنکه بنگ زیاد دارد میباشد .

در آداب ماگا ،بقول نیبرگ ،قضاوت بوسیله ریختن فلز مذاب بر روی بدن متهمین نیز مرسوم بوده است که مقصر و گنه‌کار میسوخته و بی‌گناه بی‌آسیب میمانده است . این همان اردآل (۳) است که در اجتماعات بدوی عمل میشده و در دوران ساسانیان هم به آن اشاره شده است . نیبرگ کلمه خوافنارا ، که در بحث دو روح به آن اشاره شد،خلسه و رویا برداشت می‌کرد و معتقداست این همان‌حالتی است که در اثر رقص وآوازواستعمال حشیش و بنگ حاصل میشده است .

نیبرگ کشف دیگری هم می‌کند و آن اینست که زرتشت ابتدا زروانیست بوده و این مذهب را از اجداد خود به ارث برده بوده‌است .ابتدا اهورامزدا در نظر زرتشت موقعیت زروان را داشته‌است که پس از خلق جهان به کناری نشسته و کار جهان را به دو روح‌پلید و نیک سپرده است . ولی در اثرحادثه‌ای در وجود او انقلابی ایجاد میشود و به خدای خود اهورامزدا متوسل می‌گردد و به مکاشفه‌ای دست یافته و پی میبرد که مذهب موروثی غلط و نادرست است . اهورامزدا از کار جهان کناره نگرفته بلکه خدای فعال است که پیوسته بسوی مبارزین در راه حقیقت و راستی دست‌دراز می‌کند (شروع مرحله رسالت). روح شیطانی را نیز او خلق‌نکرده بلکه اهریمن و همه مخلوقات او جدا از خدا بوده‌اند . از این زمان زرتشت زروانیست به یک دوآلیست تبدیل میشود . حمله او به میترائیسم و قربانی خونین و نوشیدن هائوما از این زمان آغاز میشود و در نتیجه پیروان گذشته خود را از دست میدهد و مجبور به مهاجرت از وطن خود میشود و بالاخره درقبیله ویشتاسپه تحت حمایت او در می‌آید . اما زرتشت وقتی به‌این قبیله وارد میشود مجبور به یک مصالحه‌ای می‌گردد . ویشتاسپ و همراهانش زرتشت را بعنوان رهبر مذهبی می‌پذیرندو اهورامزدا و دوآلیسم و امشاسپندان وآداب ماگا را قبول می‌کنند به شرطی که زرتشت هم درمقابل میترا وآناهیتا و دیگر رسوم میترائیسم یعنی نوشیدن شراب هائوما و قربانی را بپذیرد .زرتشت با این قرارداد موافقت می‌کند ولی در ضمن شرط می‌کند که طرزآماده کردن‌هائوما را تغییر داده وآنرا با آب و شیر و عصاره‌نباتات مخلوط کنند .بعبارت‌دیگر زرتشت با سه شخصیت وجود داشته است . زرتشت ساحر قبیله یا شمن زروا نیست ،

۱ – mang   ۲ – Puru banga   ۳ – Ordeals

زرتشت مزداپرست و مخالف همه آداب و رسوم میترائیسم و پرستش ایزدان و بالاخره زرتشت پایه‌گذار اوستای قدیم .

جالبست نیبرگ که گاتاها را کلمات نامفهوم توجیه‌کرد بقدری از این کلمات مفاهیم مختلف و روایات وحکایات استخراج می‌کند که هیچ‌محقق اوستاشناس و دانشمند متخصص زبانهای شرقی تاکنون نتوانسته است با او رقابت نماید .نیبرگ برای بسط معلومات خود به اوستای متاخر مراجعه می‌کند و فصولی از وندیداد را به کمک می‌گیرد . او معتقد است که مگه گاتاها همان مگهه وداهاست که بمعنی پاداش و هدیه بوده است و در اوستای متاخر مایا شده است که با مراسم پاکسازی برشنم همراه است و بطوریکه قبلا" گفته شد مقصود از آن در گات‌ها ذکر یک مراسم خاص و سری و جامعه سری وابسته به آنست . نیبرگ برای جالب ساختن قصه خود بخشهای مختلف وندیداد را بازگو کرده و نقشه برشنم گاه را به دقت بررسی می‌کند و اورا دیکه در حال تطهیر مغ بر زبان می‌آورد تکرار مینماید مانند : دورشو ، دورشو دروغ دیو آسا . دورشو دورشو مخلوق دروغ . دورشو دورشو زاده دروغ . . . و با این بررسیهای هنرمندانه مایل است غیر مستقیم ثابت کند که گاتاها نیز شرح یک چنین اوراد و مراسمی است . از درویشان ایرانی و رقص و آواز و مصرف حشیش و خلسه آنها سخن می‌گوید .اشاره به محمد می‌کند که او هم درحال خلسه هذیان می‌گفته است و زرتشت هم به او شباهت دارد .نیبرگ به روایتی از هرودت اشاره می‌کند که در بین اسکیت‌ها مصرف شاهدانه بسیار زیاد بوده است و آنها گاهی دانه‌های آنرا روی سنگ داغ ریخته و در بخار و دودی که برمی‌خاسته حمام بخار میکرفتماند . وبه نظر نیبرگ این شاهدانه به آتش ریختن یک آئین شمنی بوده است برای آنکه به حالت وجد و خلسه درآمده و فریاد و سرودهای ورد مانند را برزبان آرند . نیبرگ مدعی‌است که در مسافرت‌های خود به شرق به این افرادیکه بنگ مصرف می‌کردند زیاد برخوردکرده است و حشیش و بنگ هر دو از یک نوع شاهدانه بدست می‌آید !!

او مجددا" به فروردین یشت (۱۳/۱۲۴) به پوردبنگه اشاره می‌کند و مینویسدکه در وندیداد هم به بنگ اشاره شده ولی در اینجا صورت شیطانی بخود گرفته است و در انداختن بچه از آن استفاده می‌کنند . در ۱۵/۱۴ و ۱۹/۴۱ در ارتباط با دیو کوند (۱) و در ۱۹/۲۰ اهورامزدا را آبنگه و آخوافنا (۲) یعنی بدون بنگ و بدون خواب (فارغ از رویا و بنگ)نامیده‌اند .

نیبرگ مینویسد که در اوستای متاخر آداب و رسوم جرگه اولیه (مقصود زرتشت و پیروانش) و خلسه بنگ آلود آنها را شیطانی برداشت کرده‌اند . در وندیداد بر علیه آداب و رسوم‌قدیم جمعیت زرتشتیان یک بحث و جدلی بموازات محکوم ساختن شاهدانه قابل احساس است . مظهر قدیمی نشئه بنام بوشی یاسته (۳) به دیو خواب مبدل

---

۱ - Kund

۲ - a-khvafna, a-banga

۳ - Bushyasta

می‌گردد (۱۸/۱۶ ۱۹ ۱/۱) . نیبرگ چنان از لرزه‌ها و حرکات بی‌اختیار افرادیکه در عالم خلسه فرو رفته‌اند و فریادهای نامفهوم از خود خارج می‌کنند ، جشنهای توام با میگساری و حرکات مستانه . . . جمع اولیه زرتشتیان سخن میگوید که گوئی خود در این جلسات شرکت داشته‌است . نیبرگ کشف بزرگ دیگری می‌کند و آن اینست که همه‌این حرکات و رسوم پیروان راستی شبیه پیروان دروغ بوده‌است فقط آنها به خلسه نیک و وجد و حال وهواداخل می‌شده‌اند و دسته دیگر به خلسه بد و زشت ! این دو حالت را اوروک (۱) مینامیده‌اند که گاوی به آن دست می‌زند و اورودویاته که از اوردویانت (۲) است ، که در یشت بکار برده شده ، مقصود یک ناله و فریادکننده در حال خلسه و جذبه است (در گاتاها ۴۴/۲۰ نیز اورودیاته بکار رفته که به معنی بناله در اوردن و ضجه‌کردن است و بناله در آوردن گاو هنگام قربانی معنی کرده‌اند) .

نیبرگ یسنا ۴۶ را مثال می‌زند که در آن زرتشت ، شبیه ارداویراف که در عالم بالا سفر کرد ! ، در پیشاپیش پیروانش از پل چینوات عبور می‌کند و مینویسد (اینکه در قسمت اول بند ۱۰ از حالت خلسه صحبت میشود جای هیچگونه تردید نیست ! و حرکت از روی پل چینوات باید در ارتباط بسیار نزدیک با این حالت بوده باشد . در بند ۱۰ زرتشت خود را چون یک پسیکوپمپوس (رهبر روحانی باشکوه و پردبدبه‌وکبکبه) به پیروانش ارائه میدهد . او در راس جمع ماگا که به حالت خلسه وهومنه فرو رفته وبا وجد و سرور و جذبه و لرزشهای حاصله از سرودهای مقدس در حرکتند از پل چینوات عبور می‌کند " . نیبرگ با استفاده از چند اصطلاح که در وندیداد و یشتها آمده و یک کلمه که در گاتاها ذکر شده یک زمان مطلب ابداع می‌کند ،و بزرگترین زبانشناسان پس از دو قرن تحقیق حتی یک جمله آنرا نیز نتوانسته‌اند تائید نمایند . در جای دیگر مینویسد "جلد بخشدان چیزی را که تو در زندگانی بهترین می‌شناسی " مقصود همان اکستاز است (خلسه و غش) و هیچ شکی در آن نیست .

نیبرگ برای اثبات برداشت خود از یسنا ۴۶ به وندیداد مراجعه می‌کند و معتقد است جمله : با . . . به مشورت نشستن (مثلا " با وهومنه به مشورت پرداخت ، مفهوم کهن و باستانی خلسه است و واسطه این خلسه در وندیداد خرتو یا خرد است که جای وهومنه گاتاها را گرفته همانگونه که در ۵۳/۳ مشورت با خرتو مطرح شده که در آنجا نیز همین‌مفهوم‌رادارد . این‌بودخلاصه‌ای از نظریات نیبرگ که بعدها خود او هم‌چنین‌سفت و سخت آنها را باور نمی‌کند .

در رد نظریات نیبرگ هرتسفلد رساله‌ای نوشت که هشتصد صفحه را شامل میشد و علاوه بر او اغلب محققین نیز اشاراتی به نظریات او کرده و آنها را مورد انتقاد قرار داده‌اند .

Urvag – ۱ Urudoyang – ۲

پروفسور هینگ معتقد است که برداشت هرتسفلد و نیبرگ هر دو افراطی بوده و با وجود آنکه سخت مخالف یکدیگرند دقیقا "در آنچه باهم مخالفندمورد اعتراض و انتقاد همه‌محققین قرار گرفته‌اند. برداشت این‌دو نه تنها به توجیه دین زرتشت کمک نمی‌کند بلکه آنرا به مراتب پیچیده‌تر میسازد. هر دو نویسنده معتقدند که کلام زرتشت را بسیار خوب فهمیده‌اند و این موضوع را بارها تاکید می‌کنند، در حالیکه آنچه اظهار میدارند چون دخمه پرپیچ و خمی از مسائل مشکوک و نامطمئن است. علاوه بر این آنها هر دو نظریه خود را برپایه این اصل گذاشته‌اند که از کلمات زرتشت تعبیر جدیدی را ارائه می‌دهند و حتی برای آنکه نظریات خود را تثبیت کنند به تفسیر جملات به دلخواه‌خود پرداخته و در صورت لزوم به میل خویش‌آنها را تغییر می‌دهند. حتی هرتسفلد اغلب مینویسد این بند باید چنین و چنان باشد. ایندو هرلغت و کلمه‌ای که بنظرشان نامفهوم و نامعلوم رسد بجای آن معنی که خودشان مایلند می‌گذرانند و کلماتی که دارای معانی مختلف است آن مفهومی که موافق برداشت‌آنهاست برمی‌گزینند. البته‌بااین‌روش‌میتوان هر چه موردنظر است از گاتاها استخراج کرد و آنرا به هر مفهومی که مایل باشیم تفسیر نمود. مثلا" از کلمه خوافنا که مشخصا" همان خواب و رویاست نیبرگ خلسه و اغماء میسازد که با محیط شمنی او قابل تطبیق باشد و هرتسفلد گاتاها را مملو از اصطلاحات مربوط به اسب و اسب‌سواری و اسب دوانی می‌کند تا محیط برای شاهزاده و شوالیه (سوارکار) مورد نظر او آماده گردد. در ضمن یکی از نقاط مشترک هر دو اینست که فنومنهای‌زمانهای بعد را به‌دورانهای‌قبل مربوط میسازنـد. هرتسفلد حوادث زمان‌زرتشت را با بهره‌گیری از دربار خلفای عباسی توجیه مینماید و دربار مامون یا متوکل را برای تشریح موقعیت زرتشت مورد استفاده قرار میدهد و نیبرگ دراویش رقصان دوران بسیار متاخر در زمان‌اسلام و دراویش ایرانی را برای خویش نمونه میسازد. نیبرگ برای توجیه شخصیت زرتشت محمد را مثال می‌آورد ولی نه آن پیمبری که واقعا" وجود داشته بلکه آن محمدی که متعصبین غربی از او ساخته‌اند. همانگونه که محمد را این متعصبین یک مریض عصبی و حتی گاهی مجنون و غشی خوانده‌اند، زرتشت هم درحال خماری به حال غش و خلسه فرو میرود و هذیان گویان کلماتی را بیان می‌کند. محمد از قوم خود رانده شده و به مدینه فرار می‌کند و زرتشت هم از قبیله خود مجبور به فرار میشود. محمدپس از هجرت در مدینه به یک سیاستمدار مذهبی مبدل می‌گردد و زرتشت هم در قبیله

۱ـ طبق برداشت مسینا G - Messina ایران‌شناس مشهور ماگو کسی است که از مگه Maga یا هدیه‌الهی بهره‌مند شود. در اوستا مگه را همان دین راستی تعبیر کرده‌اند که توسط اهورا مزدا به زرتشت الهام شده است. پس طبق این برداشت هر مزداپرستی یک ماگوست و بهمین جهت نیز زرتشت را اولین ماگو نامیده‌اند. شاید مغان نیز باعتبار این توجه خود را ماگو نامیده‌اند. موبد در اصل ماگوست بوده که پت‌یا سر ورئیس‌درپهلوی به‌بدتبدیل شده‌است و ماگو به مغ و موبد (ماگوبد ـ مغ‌بد ـ موبد)

ویشتاسب از یک پیمبر به یک رهبر مذهبی ـ اجتماعی تبدیل میشود . هینیک مینویسد هم آهنگی واقعی بین این دو پیمبر فقط در یک چیز مسلم است که هر دو در قبیله خود به‌سختی و بدبختی دوچار می‌گردند ولی درمحل هجرت خود بااحترام و عزت استقبال میشوند بالاخره هینیک نتیجه می‌گیرد که مهمترین نکته در برداشت ایدو اینست که نیبرگ و هرتسفلد شکلی از زرتشت ساخته‌اند که‌بهیچوجه با آن مقامی که در تاریخ‌واقعا" شایسته آنست ، شبیه نیست . زرتشت مسلما" پایه‌کدار یکی از بزرگترین مذاهب جهان است و ملتی بزرگ او را بنام پیمبر خود ستایش می‌کرد . پس از اینکه ایرانیان مدتها بود که خاطره کوروش و داریوش را بدست فراموشی سپرده بودند حتی تا مرحله الوهیت به ستایش زرتشت ادامه میدادند . نه سیاستمدار هرتسفلد و نه حکیم ساحر نیبرگ میتوانست از یک چنین موقعیت و تشخص روحانی برخوردار گردد . . . نیبرگ بالاخره مجبورمیشود پیمبری زرتشت را بپذیرد ولی شخصیتی که شبیه یک حکیم ساحر به این پیمبر میدهد بیش از هزاران حکیم‌ساحر دیگر که در هر نسل و در هر مرحله در آسیای شمالی ظهور کرده‌اند نیست و چنین شخصیتی هرگز در خاطره نسلهای پی‌درپی باقی نمی‌ماند .

نیبرگ معتقد است که زرتشت به یک مصالحه تن در داده که اگر واقعیت میداشت قطعا" موجب خوارشدن او در چشم همراهـان و پیروانش میشد . معروف است که روزی محمد دراثر فشار و آزار بسیار زیاد اعراب کافر مجبور شد سه‌بت بزرگ آنها را نیز تقدیس کند ولی روز بعد فورا" این گفته را تکذیب کرد و با این عمل احترام بیشتر پیروان و دشمنان‌خود را خرید زیرا اگر عمر از این عمل می‌کرد اسلام در همان روز قبل از تولد مرده بود . اگر زرتشت هم با پیروانش قرار داد می‌بست و مصالحه میکرد و میترا و دیگر خدایان را می‌پذیرفت در نسل‌های بعد اثری از زرتشت باقی نمی‌ماند و دیگر کسی امروز از او یاد نمی‌کرد .

هنینگ بالاخره نتیجه میگیرد که نیبرگ برای تصورات خود هیچگونه دلیل ومدرکی ارائه نمی‌کند و جز چند کلمه معمولی که خود به آنها مفاهیم شمنی بخشیده ، مثلا "خواب را با خلسه ، جمعیت و فرقه را با کروه اسرارآمیز صوفیان ، دوست را با رفیق اسرار، عمل را با آداب شمنی . . . توجیه می‌کند کوچکترین مدرک دیگری مطرح نمی‌سازد . همه این برداشتها خودسرانه و دلبخواه است و هیچگونه پایه و شاهد قابل اعتمادی ندارد .

در باره وجود مذاهب شمنی که در بین ایندوگرمانها وجودش بهیچوجه تائید نشده است نیبرگ به گزارشی از یکی از ناخدایان اسکندر بنام انسکریتوس (۱) که استرابو آنرا نقل کرده تکیه می‌کند . خود استرابو این سردار را قصه‌پرداز خوانده و معتقد است که‌او در حقیقت " ناخدای قصه‌های باور نکردنی است و نه هدایت کننده کشتی‌های اسکندر " و دروغهای او درباره ملاقات اسکندر با ملکه آتازون‌ها و اسب آبی در هند و مارهای ۶۰

۱- Oneskritus

متری ... مشهور است و مورخین نام او را با تمسخر ادا می‌کنند .

در مورد مصرف حشیش هنینگ‌مینویسد نیبرگ با استفاده از یک کلمه پور و بنگه در یشتها یکباره نتیجه می‌گیرد که در زمان زرتشت بنگ مصرف میشده است در حالیکه در گاتاها اثری از این کلمه نیست و اگر زرتشت به آن اهمیت میداد لااقل خودش به آن اشاره میکرد و از نام مردی در فروردین یشت نمیتوان استعمال بنگ را توسط زرتشت استنباط کرد !! جالبست که بنگ حتی در اوستای متاخر هم نه تنها تقدیس نشده بلکه تحقیر شده‌است و آنرا به دیوی بنام بنگه وی بنگه (۱) منسوب ساخته‌اند و در وندیداد هم نفی شده و چنانکه دیدیم خداوند فاقد از بنگ نامیده شده . در بوندهش نیز آمده که اهورامزدا به‌اولین‌گاو مقداری‌منگ ،منگ‌دادتااورابدون درد بکشد (یعنی ماده کشنده). و در کتاب ارداویراف که نیبرگ آنرا با آب و تاب تمام مورد استفاده قرار داده به ارداویراف مخلوطی ازشراب ومنگ می‌دهند تا به خواب رود ولی او اول از نوشیدن این "نوشابه مرگ‌آور"امتناع می‌کند ولی پس‌از خوردن آن به حال مرگ افتاده وخوابی شبیه مرگ به او دست‌میدهد و هنگامیکه از این خواب مرگ‌آلود بیدار میشود یک‌معجزه‌بحساب می‌آید . بعبارت دیگر در اینجا نیز ماده سمی و زهر برداشت شده است استعمال بنگ و چرس و حشیش تا قرن ۱۱ در ایران نه بهیچوجه معمول بود و نه از آن اطلاعی داشتند و پس‌از فتح هندوستان توسط مسلمانان با آن آشنا شدند و اولین بار در کتب طبی‌ایران در قرن ۱۳ به آن اشاره شده است و بهیچوجه مشخص نیست بنگ به آنگونه که اکنون در ایران شناخته شده با منگ پهلوی یکسان باشد این بنگ یک علف مخدر است در حالیکه آن منگ مسلما " یک سم مهلک و کشنده بوده است . اصولا " کلمه هانف (۲) که نیبرگ بکار میبرد در فارسی نه بنگ است و نه منگ بلکه شاهدانه‌است که با بنگ رابطه‌ای‌ندارد.

درجمله‌ای که در وندیداد آمده که خدا آبنگه‌دوا‌خوافناست اگر بنگ رابمعنی‌حشیش معنی کنیم نتیجه خواهد شد که خدا بنگی نیست و این جمله بی‌معنی خواهد شد در حالیکه بعقیده‌هنینگ معنی اصلی این جمله آنست که خداوند نه با خواب آشناست و نه بامرگ‌نه خواب او را میرباید ونه‌مرگ .آنوقت جمله معنی پیدامی‌کند و باآنکه دوانسه(۳) سانسکریت بمعنی به انتها رسیدن و مردن یکسان میشود . هنینگ‌بالاخره نتیجه میگیرد که با وجود اختلاف نظر بین محققین در مورد زرتشت و مکتب او همه جز افراط‌گران در اصول متفقند . ما نباید این واقعیت‌های اصولی را از نظر دور داشته باشیم و خود را به جزئیات مشغول و سرگرم کنیم . چند نمونه از واقعیت‌هائیکه به تائید همه رسیده است عبارتند از :

زرتشت دارای شخصیتی بسیار قوی و مورد توجه بود و مردم زمان خود را چنان تحت تاثیر قرار داد که یاد او تا امروز از میان نرفته است . که او یک پیمبر بود . پیمبری

dhvansa – ۳ Hanf – ۲ bangha vibangha – ۱

که قبول میشود به او وحی و الهام میشد تا برای مردم پیام آورد . که او دارای یک شخصیت اخلاقی برجسته بود ، که او به راستی و حقیقت و راستکرداری پند میداد و دروغ و فریب و تهمت را زشت می‌شمرد ،که او اصول‌نوینی را مطرح ساخت کهارزش‌داشت گفتمو شنیده‌شود ،که انسانهائیکه او رهبری روحی و فکری کرد وحشی‌هانبوده و انسانهای مسئول و آگاه بوده‌اند . . .

رودلف نیز برداشتهای نیبرگ را غیرعلمی و غیر واقعی میداند و معتقد است کهاو نه تنها حد و مرز علم را نادیده گرفته بلکه در بعضی موارد بوسیله نظریات خود که صورت علم دین به آن داده مفهوم کلی اوستا را نیز مورد تجاوز قرار داده است و مینویسد که بهمین دلیل گروه بسیار زیادی از محققین و دانشمندان مشهور ایران‌شناس نظیر شدر ، هنینگ ، شلرات ، هرتسفلد ، گیمن ، تاوادیا . . . نظریه نیبرگ را در مورد زرتشت رد کرده‌اند . او نیز نتیجه‌گیری غلط از یک کلمه بنگ را خاطرنشان ساخته و معتقد است با این کلمه که نه در گاتاها استعمال شده و نه در اوستای قدیم و متعلق به زمانی است بسیار جدیدتر از آنچه بتوان به زرتشت نسبت داد ،نمیتوان‌این نتیجه‌گیری‌ها را کرد . رودلف نیز مانند هنینگ‌در رد نظریات نیبرگ بحث می‌کند .

شلرات نیز معتقد است که نظریه نیبرگ درباره زرتشت خریداری بدست نیاورد و به هیچ تجزیه و تحلیل علمی متکی نیست و در بررسی‌های علمی مدرن تا امروز (تاریخ رساله ۱۹۷۰) پذیرفته نشده است .

آلتهیم در مورد نظریه نیبرگ مینویسد " به انسان که پیمبر ایران برعلیه نوشابه مستی بخش و مستانه به خون ریختن و قربانی کردن ، برخاست پیام و رسالت او بانشئه و خلسه و از خودبیخودی هیچ رابطه و قرابتی نداشت بلکه باید آنرا کاملا "قطب مخالف این برداشت دانست " .

هینتس در ردنظریه‌نیبرگ و کسانیکه ممکن است زرتشت را با شمنیسم مربوط سازند مینویسد که مقام زرتشت برتر از آنست که بتوان چنین نسبتی به او داد زیرا او پیمبری است در حد پیمبران بزرگ چون موسی و محمد . " حالت نشئه و خلسه توام با غوغا و عربده و خروش شمن‌های قبایل آسیائی و آفریقائی ، تکانها و لرزشهای آشفته و توام با غش و بیخودی ، که در تورات به آن اشاره شده ،حرکات مستانه مراسم مذهبی پیروان دیونیزوس در آسیای صغیر و دیگر شعائر مشابه مرسوم در شرق و اعمال و حرکات و شعائری دراویش رقصان و خروشان ، همه آنها اعمالی است که انگیزه خود را از ریشه‌های پست و شیطانی بدست می‌آورند و با پیام زرتشت تناسبی ندارد" . و بالاخره پس از یک بررسی مفصل نتیجه‌می‌گیرد که زرتشت پیمبری‌است حقیقی و گاتاها مجموعه‌ایست ازوحی و الهام که بدور از این برداشتهاست .

لومل که مورد احترام و تائید خود نیبرگ نیز بود شدیدا " نظریات افراطی را رد

می‌کند و با تجزیه و تحلیل دقیق گاتاها نتیجه میگیرد که زرتشت در نهایت شهامت و بی‌پروائی بی‌نظیر علیه آداب و رسوم و معتقدات قدیم جامعه خویش قیام نموده است. جالبست که بمرور زمان خود نیبرگ با نظریات بعدی خود مستقیم وغیرمستقیم برداشتهای قبلی را نقض می‌کند و بطوریکه به برخی از بیانات او در بخشهای دیگر این رساله آشنا شدیم دیگر از شمن قبایل نیمه وحشی و هذیان گوئی در عالم خلسه اثری در این گفته‌ها نیست. نیبرگ که مدعی بود سخن زرتشت را بخوبی درک کرده مینویسد "یقینا" پیمبر شاد است باکسی میتواند سخن گوید که او را درک کند، این گفته زرتشت است در یسنا هات ۵۱. پس زرتشت در برخورد با امثال ما کمتر شاد خواهد شد زیرا ما در حقیقت کمی از آنچه او می‌گوید دریافت می‌کنیم. هنگامی که ما به خواندن گاتاها میپردازیم با عالمی کاملا" مخالف با میترایشت روبرو میشویم. همه چیز در اینجا قدیمی مبهم‌ونفوذ ناپذیر است".

این سر درگمی و بهت و حیرت و گاهی پراکنده‌گوئی و تحریف همه نتیجه توجه‌به اوستای‌متاخر و ادبیات‌پهلوی و تداخل آن با گاتاهاست محققی که پیام زرتشت را مایل است از لابلای یسناها، یشتها، ویسپرد و ناگوارتر از آنها وندیداد، دینکرد، بوندهش و ده‌ها رساله پهلوی کشف کند کاملا" سر درگم خواهد شد. از یکسو گاتاها را در پیش دارد که به‌اعتراف همه محققین همه‌چیز در آن اصیل و درعین ارتباط با زندگی و جامعه لطیف و روحانی و معنوی است. از سوی دیگر در ادبیات اوستا بتدریج به عالم دیگری وارد میشود که ابتدا اسطوره‌ای و رویائی است و هرچند آینه شکوه خلقت است و در آنها همه‌فنومنها و عناصر گیتی جان گرفته بشکل ایزدان و قهرمانان با زشتیهای اهریمنی در نبردند، ولی بر اصول و پایه‌هائی غیر از گاتاها استوار گردیده و انعکاس وداها در آن بخوبی قابل درک است. حال هرقدر به جلو میرود از این عالم رویائی نیز خارج شده‌و بازندگی پر از شعائر و دستورات‌کلیسائی روبرو می‌گردد که روح گاتاها بکلی با آن ناآشنا و غریبه است. در این اوراق نفوذ کلیسا و روحانیت را کاملا" درک می‌کند و چنگال کاهن و دلال‌دین را بصورت‌شرایع‌خشک و بازاری برحلقوم‌انعام و گوسفندان‌خدا احساس مینماید. دین را بصورت معامله با خدا به واسطه روحانیت می‌بیند و ورد و دعا و داد و ستدمذهبی را، درضمن انجام آداب و رسوم‌خرافی و بدوی و گاهی چندش‌آور، پایه‌های مذهب زرتشتی می‌شناسد. او در این سر درگمی نمیتواند به پذیرد که‌اینهمه اختلاف بین پیام زرتشت و آنچه بنام زرتشتی عمل میشود وجود داشته باشد. نتیجهٔ آنست که به شک وتردید دوچار شده و گاهی چون زهنر فکر می‌کند که، شاید آنچه در گاتاها آمده مخالفت با یک نوع خاص از شعائر و معتقداتی است که‌آنزمان رایج بوده نه‌آنچه‌بعدها بنام زرتشت عمل کرده‌اند، و گاهی چون نیبرگ معتقد می‌گردد که گاتاها دارای زبان مخصوصی است که باید آنرا با اوستای‌متاخر کشف کرد و ادبیات‌زرتشتی را برآن منعکس

ساخت تا قابل درک شود . (۱)

اما جالبست که همه این محققین به این سردرگمی دوچار شده و عظمت پیام زرتشت و خلوص و صفای گاتاها سبب میشود که با گفته‌های خود نظریاتشان را نقض کنند .

نیبرگ که با آن حرارت به کشف اوراد و شعائر و آداب شمنی و صحنه‌های خلسه و رقص وبیخودی در گاتاها پرداخته بود در نوشته‌های بعد خلاف این نظریات را اظهار میدارد وحتی در پاسخی که به هنینگمی‌دهد بکلی منکر آن میشود که زرتشت را یک درویش هذیان گو و طالب حشیش و بنگ معرفی کرده‌باشد و این ادعای هنینگرا یک " اتهام شرارت‌بار و جدل غیرمنصفانه "(۲) نامیده‌است .همچنین نیبرگ که به مصالحه زرتشت با جامعه ویشتاسب درباره پذیرفتن آداب و رسوم آنان تکیه می‌کرد در کتابیکه سالها پس از این نظریات منتشر میسازد (مذهب ایران قدیم چاپ آلمان ۱۹۶۶) از انحراف‌شدید مغان پس‌از زرتشت سخن می‌گوید و قیام زرتشت را برای بهبود طبقات ضعیف و مبارزه با آداب ورسوم میترائیسم ،قربانی ،پولی‌تئیسم برداشت کرده و مخالفت شدید او را با کرپنها و کاویان تائید مینماید . برای مثال او یسنا ۴۸/۱۰ را چنین معنی می‌کند :

ای مزدا . کی مردان آماده درک این اخطار خواهند شد .کی تو پلیدی این مستی و زشتی این می مستی‌آفرین را در هم خواهی کوفت ، که از آن کرپنها با شرارت خود فرمانروایان بد سیرت کشورها را به خواستها و تجاوزات خویش می‌فریبند ؟

و در بند ۱۱ :کی آرمئیتی با قدرت خود فرا رسد و چه کس مردم را از ظلم بندگان دروغ رها خواهد ساخت ؟

و نتیجه میگیرد که در این ادبیات زرتشت حمله شدید خویش را برعلیه کاهنین و فرمانروایان شریر که طرفدار شعائر هاوما هستند اعلام‌میکند .نیبرگ معتقد است که در ابتدای این سرود زرتشت دست رد به سینه همه پیروان دروغ زده‌شده همانگونه که محمد

---

۱ — من در این رساله مخصوصا" به نظریات بیشتر دانشمندانیکه درباره زرتشت تحقیق کرده‌اند منحصرا" اشاره کرده‌ام و در فصول مختلف از آنها یاد نموده‌ام تا خوانندگان یک تصویر کلی بدست آورده خود به قضاوت پردازند و در مطالعات آتیه درباره پیام زرتشت تحت‌تاثیر گفته دیگران و بخصوص نام و شهرت قرار نگیرند . متاسفانه نه در این کتاب جای بحث بیش از این است و نه اصولا" امکان بحث تنها در یک رساله وجود دارد . برای ادای حق مطلب باید به تفصیل نظریات مختلف را توجیه کرد و بخصوص ادبیات پس‌از زرتشت را بررسی و مشروحا" با گاتاها مقایسه نمود و اثر دین آریائیان‌قدیم و وداها را در آنها ارائه داد .چنین کاری احتیاج به تنظیم چندین رساله دارد و من دراین قسمت از بحث‌دین وحکومت کوشیده‌ام به اختصار پردازم و حتی آنچه قبلا" تنظیم شده‌بود چندبار خلاصه‌کنم تافرصت برای بحث درباره‌دیگر ادیان و مذاهب باقی ماند به این جهت معترفم که به شایستگی حق این مطلب را ادا نکرده‌ام و با پوزش از خوانندگان‌گرامی انتظار دارم خود آنرا دنبال کنند .شاید هم بعدها عمری باقی‌باشد و فرصتی بدست آید تا مجددا" به جای تلخیص به تفصیل پردازم .

۲ — boshafte Verleumdung und unfaire Polemik

در سوره نهم آیه سوم چنین کرده است (دیگر سخن از هذیان گوئی هیچیک از این پیمبران نیست)

نیبرگ در بحث مربوط به یسنای هفت‌بحری و آئین هوم مینویسد " تلفیق عقاید بحدی وسعت می‌یابد که حتی زشتی این مشروب مستی‌آور ، که بنای نفرت آتشین و تاثر سوزان زرتشت شده بود ، به جمعیت زرتشتیان راه یافته و مجددا "تقدس خود را بدست می‌آورد "و بالاخره هم‌نتیجه میگیرد که اصولا "جامعه‌زرتشتیان بحد وسیعی از ایدئولوژی مغان تبعیت می‌کردند که روح و باطن آن از مذاهب میترائیسم سرچشمه میگرفته است . حتی در فروردین یشت مغان به تحسین و تجلیل فره‌وشی‌ها که همان ارواح اجداد و پهلوانان قدیمند ،میپردازند که ریشه‌اش در نیاپرستی قدیم آریاهاست .همچنین کاویها که مورد شماتت زرتشت بودند مجددا "مورد احترام قرار گرفته و بعنوان پهلوانان جامعه تحسین و ستایش میشوند . نیبرگ مینویسد " همانگونه که اغلب رودهای شرق ایران در شنهای صحرا فرو میروند یا در باطلاقهـا گم میشوند ، بنظر میرسد که دین زرتشت نیز بهمان گونه در سینکرتیسم (۱) (تلفیق مذاهب) مغان ناپدید گردید ".

نیبرگ در مقدمه چاپ جدید کتاب خود غیرمستقیم همه نظریات گذشته خود را تعدیل می‌کند و این مقدمه را میتوان گواه بر آن دانست که خود او نیز در طول زمان برداشت نوینی یافته است .

ویدن گرن ، یکی از شاگردان معروف او برای آنکه بدون رد کردن نظر استادآنرا تعدیل نماید از یکسو گفته نیبرگ را درمورد حالت خلسه زرتشت و پیروانش نفی نمی‌کند ولی این خلسه را یک‌حالت درخود فرورفتن توجیه مینماید که برای کشف حقایق و بهره گرفتن از الهام و روشن‌بینی بوده است و مینویسد این حالت را با شمنیسم مقایسه‌کردن (نظرقدیم نیبرگ)بزبان علمی فقط یک تقارب‌است و تنها ازنظرخارجی و حدود تاثیرش این تشابه در نظر گرفته میشود ولی " برای هر مورخی بدیهی است که حتی بزرگترین شخصیتهای تاریـخ هم ابتدا پیوسته در فضائیکه عوامل قبلی مسلط بوده‌اند به تاثیـر پرداخته‌اند . همچنین بنیان‌گزاران بزرگ ادیان جهان .این امر هرگز به اهمیت تاریخی آنان کوچکترین لطمه‌ای وارد نمی‌سازد " . بعبارت دیگر این حالت خلسه یک عادت اجتماعی بوده که زرتشت به بهره‌گیری ازآن برای هدایت مردم پرداخته‌است .ویدن‌گرن در ضمن میپذیرد که در گات‌ها بهیچوجه اثری از شاهدانه و خماری نیست و نمیتـوان پذیرفت که او برای دست‌یافتن به این حالت جذبه از موادمخدر بهره میگرفته‌است ولی آنچه نه استاد و نه شاگرد فاش کرده‌اند این سر است که از کجا به این نتیجه‌گیری دست یافته و چگونه ازگاتاها کشف‌کرده‌اند که زرتشت وپیروانش ازحالت‌خلسه‌بهره‌می‌گرفته‌اند؟ حالت جذبه برای خود زرتشت امری واقعی است و مسلم‌است که در آن ادوارتاریک برای

Syncretism - ۱

بیان این مفاهیم عالی ، گذشته برخردمندی و فکر بلند احتیاج به درخود فرو رفتن و جذبه سودها است. وقایع را باید بازمان و فضای وقوع آن مقایسه کرد و همانگونه که در بحث شخصیت زرتشت اشاره شد تربیت مدرسه‌های هرگز موجد این عروج و تعالی نخواهدگردید وهمانگونه که درمورد محمدامی این علوم تجربی موجب تحلی نشد درباره زرتشت نیز مسلما " عوامل دیگری موثر در قیام و بیامش گردیده است . از یک کلمه مگائی (۱) که در گاتاها آمده یک دانشمند مجاز نیست چنین افسانه‌پردازی کند ، گوئی که خود در آن دوران ناظر بر حوادث بوده و با زرتشت به دور آتش به رقص میپرداخته و در عالم خلسه فرو میرفته است !

کلمه مزوئی ــ مگائی در ۲۹/۱۱ و ۴۶/۱۴ آمده است و کلمه مگه نیز در ۵۱/۱۱ ، ۵۳/۷.

درباره کلمه مَز که قبلا " صحبت شد بمعنی بزرگ است و مزوئی ــ مگائی را برخی‌از زبانشناسان و محققین انجمن بزرگ برادری با گروه زرتشت و پیروانش معنی کرده‌اند و برخی هم شاهکار بزرگ و کار بزرگ ، هدیه وبخشش‌بزرگ ، پیمان بزرگ . و مقصود از آن هدیه بزرگی است که از جانب اهورامزدا بصورت دین راستی به زرتشت و پیروانش عطا شده است .

در سانسکریت مَگَه بمعنی پاداش و بخشش آمده است .ولی از این کلمه هیچکس یک جلسه سری و مجمع اسرارآمیز که با ذکر اوراد و رقص‌های هیجان‌انگیز به خلسه فرو روند، برداشت نکرده است ، زیرا نه چنین اخباری از آن زمان وجود دارد و نه درجائی به آن اشاره شده است .حتی در اوستای متاخر نیز از چنین جلسات سری دراویش رقصان خبری نیست و حتی در پهلوی نیز از آن خلوص و نیکی برداشت کرده‌اند . کلمه مگَوَن (۱) درگاتاها شبیه کلمه مگاوُن سانسکریت است که به معنی ثروت است و در دوبندی که به آن اشاره شده (۳۳/۷ و ۵۱/۱۵) به مفهوم دارنده مگه است .

ضمن این بحث لازم می‌بینم به برداشت آذرگشسب و پورداود اشاره کنم که بنظر آنها مقصود از این کلمه اشاره به مغان زرتشتی است او مینویسد "زرتشت یاران و پیروان خود را مغ‌نامیده و انجمن‌برادری و یگانگی یا انجمان مغان ،ویژه زرتشت و یاران اوست. زرتشت خود بنیان‌گذار این انجمن بود و همین مغان بودند که در گسترش دین زرتشت کوششها کردند و نمیتوان نظر برخی از خاورشناسان ، که آلودگی‌های کیش زرتشت را به مغان نسبت میدهند ، پذیرفت " و همچنین " در زمان تدوین گاتاها مغ مقام بسیار والائی‌داشت ولی‌قرنها بعدازآن‌سقوط کرد بطوریکه درزمان‌هخامنشیان مغهانمی‌توانستند عرض اندام کنند " .

---

۱ - magaono, magavan

مورخین‌قدیم ازروحانیون جامعه‌مادیها گزارش می‌دهندکه آنهارا مگو (۱) نامیده‌اند. بهیچوجه معلوم نیست این مگو که همان مغان اوستای نو و موبدان پهلوی‌اند نامشان از همان کلمه مگه مشتق شده‌باشد پروفیروس این روحانیون را ماگوس نامیده‌است وآنرامعنی کرده کسی که درمسائل مربوط به خدا داناست و در امور الهی خدمت‌می‌کند .کلمه ماژیک یا ماگی (سحر و جادو) از همین کلمه است و جادوگر را در زبانهای لاتین ماژیسین یا ماکیر مینامند . اما موضوعی که مسلم است مغان مادی همان مگه‌ون گاتاها نیستند .

دیدیم که برای مگه‌ون معانی مختلفی شده که اغلب بر انجمن زرتشتیان ترجیح دارد زیرا مگه‌ون یعنی آنکه دارای مگه‌است مانند اشه‌ون و دراین صورت مگه باید چیزی شبیه بهمان هدیه الهی و یا دین راستی باشد که به پیروان زرتشت عطا شده‌است . اما اگر همان مفهوم مورد نظر آذرگشسب و دیگر محققین زرتشتی که این کلمه را بامغ مربوط میسازند ،یعنی انجمن برادری ، بپذیریم باز باید قبول کنیم که این نام یک مجمع است نه یک فرد ،همه پیروان زرتشت و خود او مگه‌ون هستند .علاوه بر این مسلما" در زمانیکه خود زرتشت حضور داشته وجود یک روحانی و خبرده دین بهیچوجه قابل توجیه نیست، علاوه بر آنکه زرتشت کاهنین را جملگی طرد کرده و بقول اغلب محققین همه اشه‌ونهای راست دین را که از دانش و فهم و شعور برخوردارند ،روحانی دانسته‌است .دلیل روشن دیگر آنست که اگر این مغان پس از زرتشت مبلغ دین زرتشت بوده‌اند باید در یشتها و یسناها نامی از آنها برده شده باشد در حالیکه چنین نیست و قبلا" تذکر داده شد که در این نوشته‌ها اترون کاهن و روحانی است . از ظهور مغان در جامعه مادها در حدود قرن هفتم‌ق.م بصورت گروهی که کهانت را به ارث میبرده‌اند (مانند برهمن‌ها) ،گزارش شده‌است .در جامعه هخامنشیان و زمان داریوش هنوز تسلط کامل بر مردم نیافته‌بوده‌اند ولی بتدریج موقعیت آنان تثبیت شد در حالیکه در زمان ساسانیان کاملا" برجامعه ایران مسلط شده‌اند .پس‌این ... عا که مغان در زمان گاتاها مقام والائی داشته و سپس‌مقام‌آنها سقوط کرده است ، صحیح ... .نویسنده دیگری که در برداشت افکار زرتشت به‌انحراف و اشتباه دوچار شده موله (... رانسوی است که هرچند نظریات او مورد توجه‌قرار نگرفته است ولی از نظر تکمیل این ... ختصرا" به تشریح آن میپردازم .

موله باتوجه به‌آداب و رس... سیان و هندوان و اهمیت قربانی در آئین ودیک‌و آریاهای قدیم چنان در این تصورا... شده که سراسر گاتاها را انعکاس‌این آداب و رسوم برداشت کرده‌است . موله گاتاها را مجموعه‌ای از سرودهای قربانی می‌دانـــد که یک بیان عادی و دعاگونه در یک ریتوال معـ‌ـی‌است و تاجائی پیش‌میرود که حتی از

---

۱ ـ طبق برداشت ایرانشناس مشهور G. Messina یسنا ماگو کسی است‌که‌از مگه maga یا هدیه‌الهی بهره‌مند باشد .

۲ ـ Mole

اسامی اشخاص و نامهای متن آن سرودها ، علائم و اشارات خاص برای آداب و دعاهای قربانی و محل انجام‌مراسم و وردهای مربوطه برای دورساختن شیاطین،استنباط مینماید. او حتی از این نیز قدم فراترمی‌گذارد و بخشهای مشخص و روش گاتاها را که‌افراطی‌ترین منتقدین نیز در آن شک نکرده‌اند ، به صحنه‌های قربانی و مراسم معبدی مبدل میسازد .

جالبست که موله از یک سو میپذیرد که زرتشت با آداب و رسوم و کاهنین آریاها بسختی به مخالفت برخاسته و خدایان آنها را مطرود نموده‌است و برعلیه قربانی‌خونین و مستی و سایر شعائر و آداب وابسته به میترائیسم قیام کرده و پندار، گفتار، کردارنیک را پایه دین قرار داده است ، زرتشت بحدی به حقیقت و راستی توجه داشته که پیرو راستی را آمرزیده و پیرو دروغ را گناهکار معرفی کرده‌است .ولی از سوی دیگر سعی می‌کند زرتشت را در حد یک ریشی‌سرودگوی هندو معرفی نماید . اگر فقط همان واقعیتهائی را که موله بالاجبار برای زرتشت و پیام او پذیرفته است (۱) در نظر بگیریم باید یقین کنیم که اختلاف بسیار زیادی بین زرتشت و گاتاها با ریشی‌های ودیک و سرودهای آنان است. موله برای توجیه این تناقض و ارتباط گاتاها با وداها مینویسد " در هند نیز دواها و اسوراها دو گروه مقابل و مخالف هم بودند . در مقابل اسورا وارونا حافظ ... (نظام) دواایندرا قرار گرفته بود که عنصر بی‌نظمی و تحول مایا (۲) را مجسم مسازد . این‌تضاد نظیر همان اختلافی است که بین دئو (دیو) و اهورامزدا در گاتاها وجود دارد . در اوستای غیر گاتیک و در ... ... دوران‌میانی ،ایندرا نقش خاص مقابله با ... را بدست می‌آورد . پس با توجه به این ترتیب هیچگونه تغییری اساسی و خاص حاصل نشده بوده است که لازم باشد بپذیریم یک رفورم و تحول بوقوع پیوسته است

او نتیجه میگیرد که تبدیل خدایان آریائی به دیوان فقط یک جابجائی است که اسوراها جای دوها را گرفته‌اند . موله مینویسد " تنها اختلافی که بین دین هندوان و ایرانیان وجودداست آنست که هندوان پیروزی دواها را بر آسوراها تحسین می‌کنند ولی گاتها غلبه اهورامزدا را بر دئوها انتظار دارند" .برداشت موله درباره وارونا جالبست. او مینویسد اینکه نام وارونا یابزرگترین اسوراها هرگز در ادبیات‌زرتشتی نمی‌آید و اهورا مزدا جای او را گرفته است مسئله غیرقابل حلی نیست .شاید در این مورد ما با یک‌تابو روبرو هستیم . قطعاً " نام اعلاترین خدایان بحدی مقدس بوده است که ذکر آنرا زرتشت مجاز نشمرده و تابو ساخته است !!

او مینویسد " امشه‌اسپنتها دارای موقعیت دیگری هستند زیرا در گاتاها آنها را کمتر میتوان بصورت خدایان ممتاز و مستقل برداشت کرد تا عواملی که در مراسم قربانی ... نقشهائی به عهده دارند " .او در ضمن تصدیق می‌کند که در گاتاها ،ما با یک خدا روبرو

---

۱ – ... بالاجبار برای اینست که این جهات گاتاها غیر قابل انکار است .

۲ – .

هستیم که تنها خالق است و امشاسپنتهها یک کیفیات و صفاتی هستند که معرف عوامل شعائری میباشند .

کشف دیگر موله آنستکه زرتشت مانند ریشی‌های ودیک معتقد بوده است که بشرفقط بادعا و اوراد و انجام‌مراسم و شعائر و تقدیم نیاز به آمرزش دست می‌یافتهاست و با این عمل جهان فرشه (۱) می‌کردد . از اینجهت گاتاها سراسر از این اوراد است و بقول او "زرتشت بااجرای این کلمات و اعمال و رسوم‌مذهبی بالاخره جهان را فرشه خواهدکرد". موله مینویسد "بهمین جهت اولین فصل گاتاها با این تقاضا و تمنا به پایان میرسد که به او اوراد بهتر و مراسم شایسته‌تر الهام شود تا برای انسانها این امکان را فراهم سازد که به فرشه کردن جهان دست یابد .

درباره اشخاص و نامهای گاتاها موله معتقد است که زرتشت آنها را فقط چون سمبلهائی برای رنگین ساختن آداب قربانی و افزایش تاثیر آنها بکار گرفته است او مینویسد "حتی اگر ویشتاسپه و کاونیا وایپیو . را شخصیتهای‌تاریخی بدانیم درگاتاهای چهارم فقط ازاین جهت نامبرده‌شده‌اند که آنها درمقابل کاهن‌قربانی باپاداش‌شایسته‌ای خود را با سخاوت نشان داده‌اند . ما از این تعبیر بهیچوجه نمیتوانیم فراتر رویم " او در جای دیگر درباره یسنا ۵۱ و ذکر نامهای کاوی ویشتاسپه و کاوی وای‌پیو مینویسد "در هر دو حالت سخن از دو مدل است ، مثل یا طرح اولیه ، برای حاضران در مجلس دعا خوانی همه چیز در گذشته رخ میدهد . وضع و حالت شخصی حاضران با اشخاص نامبرده شده مقایسه میشود " .

در جای دیگر درباره تعبیر عمومی یسنا ۲۸/۵ که " بیائید تا با زبان کافران را برانیم (آذرگشسب : با این کلام مقدس رهبری خواهم کرد گمراهان را به برترین راه‌با زبان خویش" و پورداود : از این مهین‌تر گفتار بگروانیم زیانکاران را با زبان) مینویسد "بهیچوجه درمتن به این موضوع اشاره نشده‌است که مقصود از خرفستر انسانهای مخالف باشند . امکان دارد که یک میتافور (استعاره) موردنظر باشد . . . باید توجه کرد که در ضمن سخن از وهومنه و مکان اهوراهاست که بوسیله آن ورد ریتوال (دعا) یا مانتره،مکان اهوراها میتوان بدست آورد و زبان است که به کمک آن خرفسترها رانده میشوند . این منظره کاملا " آشنائی است . در اینجا سخن از پاک کردن محل قربانی است ازحیوانات ناپاک به وسیله اورادی که حاضران بر زبان می‌آورند " .

موله‌درتعبیر یسنا ۲۸و۲۹متوسل به افسانه‌ای میشود که اورمزد هنگامیکه روان گاو به

---

۱ ــ فرشه یعنی پاک و درخشان و نو شوشتری مینویسد " ایرانیها گفته‌اند که در آخرزمان ستاره‌ای‌دنباله‌دار بنام‌گوچهر برزمین می‌افتد و زمین آتش گرفته گداخته‌میشود پس از آن اهریمنان از سپاه اورمزدی شکست خورده به تاریکی فرو خواهند رفت و جهان ازپلیدی آنهاپاک‌خواهد شد و اینگونه پاک‌شدن جهان را به زبان‌اوستائی Frasho Keriti و بزبان پهلوی فرش کرت گفته‌اند " .

ناله در می‌آید فرهور زرتشت را که هنوز صورت بشری نیافته بود به او ارائه می‌دهد. این فروهر در هوم (شراب) جای داشته است . پس از این صحنه زرتشت از مخلوط شیر و هوم متولد میشود. موله معتقد است که مفهوم یسنا ۲۹ بیان تولد زرتشت است ازهوم !! و زرتشت در طول اهنودگات (۲۸ - ۳۴) از هاآوما متولد می‌گردد !!!

موله بالاخره درپایان تحقیقات عمیق خویش!! خوشحال است که باتوجه بادبیات سنتی و افسانه‌ها و روایات پهلوی و اوستای نو و بهره‌گیری از وداها توانسته است گاتاها را بزبانی کاملا" نوین تفسیر کند !

نظریات موله را زیاد قابل بحث ندانسته‌اند و فقط شلرات درباره آن اظهار نظر کرده است. با شرحی که تاکنون از تفسیر محققین و اوستاشناسان داده شده‌است، میتوان دریافت که چنین ابداعات افراطی مورد توجه و قبول دانشمندان قرار نخواهد گرفت و حتی بحث درباره آنرا زائد میدانند. برداشتهائی‌که بر هیچ پایه علمی استوار نیست و بدون بهره‌گرفتن از مدارک قابل اعتماد و اصول علم زبانشناسی ، به اتکاء روایات و افسانه‌های عامیانه و ادبیات‌کلیسائی ، ابداع و اختراع شود، در محافل علمی موردتوجه قرار نخواهد گرفت . با وجود این من بیجا نمی‌بینم که به اختصار چند نکته از نظریات موله را بررسی نمائیم .

همانگونه که قبلا" توضیح داده‌شد ، اهمیت کار و کوشش و سازندگی وتوجه به‌راستی و پاکی در پیام زرتشت بحدی است که حتی در اوستای متاخر نیز تاثیر خود را ارائه می‌دهد و حتی خود موله نیز نتوانسته است این واقعیت را انکار نماید. پیمبری که بقول خود موله پندار ، گفتار ، کردار نیک و راستی و درستی را پایه دین خود قرار دهد و با آداب و رسوم کاهنین آریاها به مخالفت برخاسته باشد ، معقول نیست پیام او سراسر ورد و دعای‌قربانی و رسوم معبدی باشد!! بخصوص که هیچگونه‌دلیل معقولی هم برای اثبات این برداشت و یا رد نظریات مخالف آنرا نتوانیم ارائه‌دهیم. اما درباره‌اشتباهات موله:

اولا" اسوره‌ها و دواها هردو لقب‌خدایانند و فقط‌وارونا بنام‌اسوره نامیده‌نمی‌شده است‌و بطوریکه‌دیدیم تمام‌خدایان‌آدیتی اسوره‌بوده‌اند و حتی کریشنا و ویشنو. جالبست که ایندرا نیز گاهی اسورا مهت بوده است (۱) . این خدایان رقیب هم نبودند و هرگز میترا و آریامن و ویشنو ... رقیب دوه‌ها نبوده و خود آنها نیز در شماره دوه‌ها و فروغمندان آسمانی نامیده میشده‌اند . در وداها ماندالا یکم سوکتای ۵۵ حتی " از بین دوه‌ها اسوره‌بزرگ و یکتاست "بعبارت دیگر اسوره خود از دوه‌ها بوده است . در پانتئون خدایان آریائی ، مانند تمام اقوام پولی‌تئیست ، خدایان دارای مراتب و وظایفی بودند ولی در ضمن همه خدا بحساب آمده و دارای شعائر و آداب خاص خود بوده‌اند . حتی

۱ - درباره ویشنو و کریشنا به ماندالای‌ششم ریگودا ، و درباره ایندرا به ریگودا و گاتاها نوشته کاشیاپ نویسنده هندی مراجعه شود .

بخوبی درک نمی‌کردند جالبست که بنابر گزارش محققین حتی دعاهای قدیمی که باید اصالت خود را حفظ نموده به شکلی ادامیشد که بهیچوجه با متون اصلی مطابقت نداشت و زبانی مخصوص به خود بود که خواننده نمی‌فهمید چمیگوید و حتی متنی که نوشته‌شده بود با آنچه خوانده میشد بکلی تفاوت داشت .ولی مهم مفهوم این کلمات نبود بلکه تشریفاتی که‌میبایستی به درستی انجام‌پذیرد تادیوان رانده‌شوند و مردم از آسیب‌مصون مانده و یا استغاثه و طلب کمک آنان به نتیجه رسد . دهالا مینویسد که حتی گاهی خود اجراکنندگان ریتوالها و آداب و شعائر معنی آنچه می‌گفتند درک‌نمی‌کردند و فقط کلماتی را ادا کرده و آدابی را انجام میدادند . سرودهاو پیامهای مذهبی به مشتی دعا مبدل شده بود که بر خود یا در و دیوار آنراآویزان میکردند و بصورت سحر و ورد وجادو بکار میگرفتند . همین اوستای منحرف بود که ابتدا به اروپا رسید و موجب برداشتهای اولیه غلط محققین گردید .

در ۱۷۴۵انکتیل دوپرون (۱) جوانی فرانسوی به هندوستان سفر کرد و باپارسیان تماس گرفت و پس از سالها معاشرت با آنان موفق شد در سال ۱۷۷۱ نسخه‌ای از تفسیر پهلوی اوستا را که از هندوستان با خود آورده بود ترجمه نموده و در سه جلد در پاریس منتشرسازد .اروپائیان که درباره زرتشت و افکار او تصورات دیگری داشتند از این سوغات دوپرون بسیار متعجب‌شدند .نویسنده شهیرفرانسوی ولتر ،که‌قبلا "یکی‌از تحسین‌کنندگان پرحرارت زرتشت بود ،هنگامیکه زند ـ اوستای انکتیل دوپرون را مطالعه کرد از اظهارات قبلی‌خود درباره تحسین زرتشت اظهار تاسف‌کرد واین مطالب را مشتی مهملات وآشغال خواند . ولی با ادامه مطالعات و تحقیقات دانشمندان کم‌کم واقعیت از پرده برون افتاد و پی بردند آنچه بنام زرتشت اجرا و اعلام میشود کوچکترین قرابتی با پیام واقعی او نداشته و تنها بخش قابل اطمینان اوستا همان گاتاهاست ، که در این مورد نیز ترجمه و تفسیر پهلوی آن قابل اعتماد نیست .

هینتس در این باره مینویسد "سالها اروپائیان اوستا را طبق گفته ولتر مهمل و آشغال‌میدانستند ولی بالاخره باتوجه ودقت بیشتر به این نتیجه رسیدند که در بین این مهملات واین ویرانه‌ها چند قطعه‌کوچک نفیس ویک‌جواهر بزرگ درخشان یافت‌میشود "(۲) او می‌نویسد که یسنا در اصل ۷۲ فصل بوده ولی از بین آنها ۱۶ فصل درخشش خاصی دارند که به گاتاها مشهورند هینتس این ۱۶ بخش را " پر بهاترین میراث زرتشت برای جهانیان " مینامد و معتقد است که "در این مختصر که از اوستای واقعی باقی مانده نه تنها مطالب آن دارای عمق و عظمت خاصی است ، که اشعار و سرودهای آن نیز با هنر جالبی تنظیم شده‌است . بقیه اوستا ، حتی آنها که در دو هزارسال پس از او تنظیم شده‌اند ، فاقد این هنر میباشند ".

۱ – AnquetilduPerron

۲ – مقصود هینتس‌ازچند قطعه نفیس برخی از یشتها ویسناهای‌قدیم است ،که روح‌گاتاها هنوز در آنها باقی است و جواهر بزرگ درخشان گاتاهاست .

آن اشاره شد ، نه گاتاها :

اشتباه دیگر موله درباره مایا است . بطوریکه دیدیم این واروناست که دارای مایا بوده و او را مایین می‌خواندند نه‌ایندرا و اصولا "مبارزه‌ای بین ایندرا و وارونا در وداها بچشم‌نمی‌خورد و هریک مظهر یکعده از قدرتهامیباشند .در دین‌ودیک خدایان موجودات پرقدرتند که بر سرنوشت بشر مسلط میباشند . خوبی و بدی آنها مطرح نیست و بین‌آنها همه‌گونه خدا با مظاهر مختلف وجود دارد . اغلب آنها خشمناک ، خودخواه مستی‌جو، حریص ، کشنده ، غران چون رعد و تیز و پران چون بادند . . . خدایان همیشه موجب سعادت و سلامت بشر نمی‌شوند بلکه اغلب خشم آنها میسوزاند و در هم میریزد و بدون رشوه و عجز و لابه نمیتوان آنها را آرام ساخت . در حالیکه در گاتاها ما بکلی با فضای دیگری روبرو هستیم .این دو را با هم مقایسه‌کردن و آنها را یکسان دانستن ،فقط زمانی قابل توجیه است که ندانسته و یا بعمد ادبیات‌پهلوی را بجای گاتاها بکار گیریم ،کاریکه موله نیز به آن توسل جسته است . (حتی در این مورد نیز نه تنها یشتها و یسناها دارای فضای دیگری هستند بلکه اوستای متاخر نیز همیشه با وداها قابل تطبیق نیست) .

اما برداشت موله در باره وارونا بسیار جالب است . از یکطرف توحید گاتاها را می‌پذیرد و از طرف دیگر یک خدای برتر (مانند زروان) در پشت اهورامزدا کشف می‌کند که آنقدر از اهمیت و ارزش برخورداراست که حتی پیمبر او هم‌اجازه ذکر نامش را ندارد! معلوم‌نیست پیروان زرتشت از کجا باید به‌این خدا پی‌برند و موله چگونه به چنین‌کشف بزرگی دست یافته‌است ؟ این افکار زروانیستی بود که اهریمن و اهورامزدا را فرزندان دوقلوی زروان معرفی کرد . موله نیز در همان فضای ساسانیان بسر میبرد و وارونا را جانشین زروان میسازد بااین اختلاف که نام‌او تابو میشود و درطول هزاران‌سال‌هیچکس از آن آگاه نمی‌گردد تا قرن بیستم موله آنرا مجددا" کشف نماید !

علاوه براین همانگونه که قبلا" تذکر داده‌شد غیر از وارونا خدایان دیگری نیز نام اسورمداشته‌اند .از آنها چرا در گاتاها نام بردهنشده‌است .نام آنها نیز تابو شده‌است؟ .

درباره ادعاهای دیگر موله ، که زرتشت چون ریشی‌های هند و فقط با ورد و دعا مایل بود جهان را فرشه سازد و گاتاها سراسر از این اوراد معبدی است ، کافیست که به ترجمه زبانشناسان معتبر ، که موله خود نیز مدعی این تخصص نیست ، مراجعه کنیم و به بینیم حتی افراطی‌ترین اوستاشناسان این ادعا را تائید نکرده بلکه عکس آنرا اظهار میدارند . بیش از یکقرن است که بزرگترین خاورشناسان متخصص زبانهای شرقی دریک کوشش پی‌گیر سعی به کشف و تفسیر سرودهای زرتشت نموده‌اند .هرچند هنوز اختلافاتی در توجیه برخی از مطالب گاتاها وجود دارد ولی در یک اصولی همه به توافق رسیده‌اند که بهتر است افرادی چون من غیر متخصص تا زمانیکه با استدلال منطقی خلاف آنها به اثبات نرسیده است به‌این اصول تکیه کرده و بی‌پایه و دلیل به ابداع دست نزنیم . با

استفاده از افسانه‌های خرافی چون تولد زرتشت از [illegible]م و شیر !! پس از تصویب گاو !! در حضور اهورامزدا ، نمیتوان گاتاها را تفسیر کرد . اتکاء به اسطوره‌ها و افسانه و روایات زرتشتی ،به طوریکه مکررا" مشاهده کردیم جز انحراف و اشتباه نیتجه‌ای نخواهد داشت .

شلرات محقق‌معاصرآلمانی بدون آنکه وارد جزئیات شود درباره نظر موله مینویسد که با زبان و اصطلاحات و مفاهیم اوستای متاخر و ترادیسیون زرتشتی نمیتوان گاتاها را توجیه کرد زیرا در این مورد روایات‌سنتی مردود و بکلی قاصر شناخته شده است .یقینا" حتی زبان زرتشت برای تنظیم‌کنندگان این ادبیات قابل درک نبوده است بهمین دلیل بسیاری ازعناصر بت‌پرستی‌آریاهای قبل از زرتشت دراوستا واردشد . "برای همه محققین در مورد گاتاها روشن و بدیهی است که با کمک زبان‌های متاخر ایرانی و سنت زرتشتی حتی مفهوم یک جمله از گاتاها را نمیتوان کشف کرد ".او همچنین در این باره مینویسد " ارزش والای مذهب زرتشت برای دانشمندان محقق ادیان قابل کمان و تردید نیست . این اصل هم برای (فنومنولوگ) پدیده گرایانی (۱) که در گاتاها نمونه رسالتی را می‌بینند که در حال تشکل است و هم برای اصل گرایانی (سیتماتیکر) (۲) که درآن با نمونه‌ای از یک جهان بینی نظام دهنده محیط و دربرگیرنده ، آشنا میشوند ، صادق است و طبیعتا" هم برای تاریخ‌شناس محقق ادیان ایرانی که برای او گاتاها بناوپایه‌نبوده بلکه قدیمی‌ترین مرحله‌ایست که در یک تحول و تکامل غنی جریانهای مذهبی در ایران به روشنی قابل درک است " . شلرات بالاخره نتیجه می‌گیرد که هرتل برای مکتب آتش گرائی آریائی خود هیچ طرفداری نیافت همانگونه که نیبرگ در نظریه خود که میکوشید زرتشت را نمونه‌ای از دراویش ایرانی و عارفان بدوی که به خلسه و نشئه متوسل میشوند معرفی کند ، خریداری بدست نیاورد و همچنین هرتسفلد که از زرتشت یک سیاستمدارشاهزاده و عضو خانواده‌سلطنتی ساخت و دونریل که امشه اسپندان راخدایان آریائی مجسم نمود و موله که گاتاها را اوراد قربانی معرفی کرد . . . ، تحسین کنندگانی نیافتند . بعبارت دیگر متاع افراط و تفریط در این بازار خریداری هدارد .

لومل که مورد احترام محققین ادبیات آریائی قدیم است شدیدا" نظریات افراطی را رد می‌کند و معتقد است که زرتشت برعلیه همه آداب و رسوم قدیم به مبارزه برخاسته و لذا به اتکاء این معتقدات نمیتوان نظریات او را توجیه کرد .

متاسفانه این‌پند لومل را خیلی از نویسندگان بکار نبسته و دوچار اشتباه‌وانحراف گشته‌اند که به برخی از آنها اشاره کردیم .

فون‌کال دانشمند آلمانی باطرح نمونه‌هائی نشان میدهد که چگونه گلدنروبخصوص ادواردمایر در توجیه افکار زرتشت اشتباها" به مطالبی متکی میشوند که از اوستای‌متاخر

---

۱ - Phenomenolog

۲ - Systematiker

اخذ شده و در گاتاها اثری از آنها نیست مسلم است که با این عمل به نتیجه‌گیری‌های ناصحیح دست می‌یابند . او مینویسد :

چون در اوستای‌متاخر میتولوژی و لیتورژی (علم العبادات) و شعائر وسرمونی‌هائی وارد شد که گاتاها بکلی فاقد آن بوده ، باید در برداشتهای خود و اتکاء به این ادبیات بسیار احتیاط کرد .و در توجیه و تفسیر گاتاها از بهره‌برداری اوستای‌متاخر چشم پوشید.

گیبون مورخ شهیر اواخر قرن هیجدهم که زند و اوستای انکتیل دوپرون را ماخذ قضاوت قرارمیدهد با تذکر اصول اخلاقی زرتشت مینویسد "زرتشت اگر در تمام‌دستورات خویش از این مشخصه متعالی پشتیبانی میکرد جای داشت که نام او در شمار نوما و کنفوسیوس جا بگیرد و نظام او مستحق آن بود که تمام تحسین و تعریفی ، که برخی از بزرگان دین و حتی برخی از فلاسفه بزرگ شایسته آنند ، دریافت کند .

اما آن ترکیب رنگارنگ که بر عقل و احساسات و عواطف ، بر شوق و صفا و حقایق عالی بنا شده ، با مخلوطی از پست‌ترین و خطرناکترین خرافات لکه‌دار گردیده است " گیبون برای ارائه خرافات منتسب به زرتشت که افکار عالی او را لکمدار ساخته است به شرحی از سددر (صددر) اشاره کرده و از قول پیمبر !! نقل می‌کند " اگر اعمال نیک شما از برگهای درختان افزون باشد ،تا زمانیکه از جانب دستور (مغ) پذیرفته نشود ، مفید بحال شما نخواهد بود . برای بدست آوردن این پذیرش و رهنمای آموزش باید شما از روی خلوص عشریه تمام مایملک خود را به دستور تقدیم کنید . اگر دستور راضی باشد روح شما از عذاب‌دوزخ رهائی خواهدیافت و در این حال در این جهان ستایش و در آن جهان سعادت و آسایش را برای خود خواهید خرید .زیرا دستوران خبرگان دینند . آنها بهمه چیز واقفند و بهمه مردم دانش خود را ارزانی میدارند " .در این اظهارنظر گیبون احتیاج به توجیه اشتباه روشن او نیست . اما دیده میشود وقتی خرافات و اباطیلی که ساخته خبرگان !! دلال پیشه و معامله‌گر دین جعلی است حقایق پیام زرتشت را آلوده سازد چگونه موجب تحمیق اذهان ساده و حتی اشتباه دانشمندان می‌گردد . یک مشت سوداگر بنام روحانی برای بسط کاسبی و رونق دکان خویش دین را بشکل فجیعی منحرف میسازند و با این انحراف سد پیشرفت و شکوفائی جامعه می‌گردند . این دستگاه طفیلی خود را حافظ تعلیمات‌پیمبر به‌مردم تحمیل‌می‌کنند و آنها را از درک‌حقایق بازمی‌دارند. ضربه‌هائی‌که‌ادیان مختلف و جوامع وابسته‌به آنها از روحانیت کلیسائی خورده‌اند هرگز از بزرگترین‌دشمنان و مخالفین خویش دریافت نکرده‌اند .روحانیت‌کلیسائی برای تثبیت و حفظ موقعیت خویش مجبور است به شعائراصالت بخشیده و درتوسعه و تنوع آن بکوشد و واقعیت اخلاقی و عملی دین را با ابداعات و جعلیات خود بپوشاند و با آنرا شعائری سازد تا مردم استقلال خود را از دست داده وابسته و نیازمند به کلیسا گردند . رفته رفته کلیسا و کانن و ادبیات کلیسائی جانشین هسته اصلی و عملی دین شده وروحانی

نیز بعنوان خبره و معلم آگاه از این تعلیمات به سرکیسه کردن و گوشبری مردم میپردازد و سهم امام ، عشریه ، رد مظالم ، حق واگذاری بهشت ، ...

از آنها طلب میکند . باید از روی خلوص عشریه او را پرداخت وگرنه اگر اعمال نیکش از برگهای درختان فزونی یابد بی‌فایده است!! قطره‌ای اشک در منبر روضه‌خوان ، خروسی به موبد ، گاوی به برهمن ، صدقه‌ای به کلیسا و جلب رضایت خبره آداب‌دان در بهشت را بروی گوسفندان خدا باز خواهد کرد . زرتشت ، موسی ، عیسی ، بودا و ... همه شبانانی هستند که به امر خداوند برای هدایت گاو و گوسفندان آدم‌نما به بهشت بی‌خبران ، مامور شده‌اند و پس از ایشان روحانیون این رسالت را به‌وکالت از آنان دنبال می‌کنند تا این رمه در ظاهر پر سر و صدا و در باطن بیزبان را به سوی قلمرو سلطنت خداوند راهنمائی نمایند . پس اطاعت از این خبرگان اولوالامر وظیفه اصلی مومنین است و رضایت آنان خشنودی خدا و ارواح مطهرین .

متاسفانه حتی اغلب محققین که به عظمت پیام زرتشت معترفند و ادبیات اوستائی و پهلوی را انحرافی میخوانند گاهی سعی می‌کنند در تعبیر گاتاها از همان ادبیات انحرافی ، که ساخته روحانیت کلیسائی است ، بهره‌گیری نمایند و در همین جاست که باشتباه و انحراف دوچار میشوند .

یکی دیگر از عواملی که سبب برداشتهای انحرافی از پیام زرتشت شده است شووینیسم یا تعصب بی‌منطق و ملی‌گرائی افراطی است (۱) .

فرهنگ و معتقدات هرقوم در زمانی خاص موجب شکوفائی حیات اجتماعی اوگردیده است و چون جامعه مانند خود انسان در حرکت و تکامل است ، فرهنگی متیواند این اثر حیات بخش خود را حفظ کند که در این تحول با زندگی همگام گردد . هر فرهنگ پیشرو زمانیکه متحجر شد و با گذشت زمان زیر بار سنگینی از شعائر و آداب و رسوم ثابت که بتدریج کهنه و میان‌تهی میشود ، از حرکت بازماند ، در مقابل جریان تاریخ و حرکت جامعه سدی بوجود خواهد آورد که یا جامعه را در سیلاب مجتمع پست این سد غرق خواهد ساخت و یا خود در مقابل این فشار تاب مقاومت نیاورده فرو خواهد ریخت . فرهنگ جامعه مانند درختی است که دائما "در حال رشد و بالیدن است . اگر این درخت کهن شد و طفیلی‌هائی در طول زمان برتنه و شاخه‌هایش پنجه انداخت برای ادامه حیات آن مجبورا "باید شاخه‌های خشک شده و پژمرده و پوسیده رابرید و بخصوص طفیلی‌هائی که از بدن‌اصیل این درخت تغذیه می‌کنند و بکلی آنرا پوشانده‌اند ، کند و بدور انداخت

۱ــ کنت دوگوبینو مورخ راسیست فرانسوی برای تجلیل اوستا مدعی میشود که تنها شعبه منحصر بفرد نوع انسان که کار کردن را یک فضیلت دانسته نژاد آریائی است و این نتیجه افکار عالی آنها بوده است در حالیکه نژاد سامی فاقد این فضیلت است!! معلوم نیست کنت گوبینو تحجر جامعه آریائی هند را چگونه توجیه می‌کند ؟ در هر حال این گونه افکار نژاد پرستانه بیشتر موجب فساد خواهد شد .

تا مجددا " جوانه زده و سر به بالا کشد . گاهی این طفیلی‌ها چنان برجان درخت‌پنجه می‌زنند وبر آن می‌پیچند که دیگر اثری از ماهیت‌اصلی محسوس نیست و اگر به موقع آنها را به دور نیندازند چنان رشد می‌کنند که نبات اصلی را بکلی خفه و منهدم ساخته و از آن فقط تفاله‌ای باقی می‌گذارند که خود بر آن جای گرفته‌اند . هرفکر نو و حرکت‌زائی‌در فضای کهن و بر افکار کهن برپا میشود . مانند بوته گل سرخ که بر ریشه تیغ بی‌خاصیت و تن‌خراشی پیوند می‌کردد . اگر هرساله بوته گل سرخ را نیاراسته و شاخه‌هائی که از ریشه تیغ بیرون میزند نبریم رفته‌رفته بوته گل از میان رفته و مجددا " تیغهائیکه از بن کهنه جوانه میزنند و رشد می‌کنند جای آنرا میگیرند . دین زرتشت نیز در جامعه قدیم‌آریائی و بر ریشه عقاید باستانی آنان پیوند زده شد . برای اینکه این گل رشد کند زرتشت‌همه شاخه‌های بوته کهنه را از ته برید ولی پس از او برای آنکه این بوته گل سرخ باقی بماند میبایستی از رشد جوانه تیغهائی که از بن تیغ سبز میشدند جلوگیری کرد ، که متاسفانه درهمه ادیان‌جهان کلیسا نه تنها مانع این تصفیه‌میشود بلکه در رشد وتقویت این‌خارها نیز کوشاست . در ایران نیز این تیغها بسرعت بوته گل سرخ را خشک کرده و برتفاله آن خود به نمو پرداختند و در دوران ساسانیان آنچه باقی مانده بود تیغ بود نه گل ،مسلم است که این خارهای اندیشه‌ای فقط روح خراشند و از بو و زیبائی و طراوت بوته گل پندارهای گذشته اثری ندارند . با این خارها نمیتوان گلستانی برپاداشت امروز نیز اگر ما بخواهیم از روی تعصب به همّان آداب و رسوم و شعائر متحجر چنگ زنیم یقینا " جز خارهای پر خراش و روح آزار بهره‌ای نخواهیم برد . نالیدن در مرگ کلیسای زرتشتی و دربار مغ‌نوازعملی عاقلانه نیست و ما را به گل خوشبو هدایت نخواهد کرد . این همان چیزی است که گیاه بالنده و زیبای پیام زرتشت را خشکاند . در این اواخر در مقابل سفاهت مشتی متعصب مذهبی که به خیال دفاع از اسلام فرهنگ عرب را بر مردم ایران تحمیل‌می‌کنند و برفرهنگ‌ایران تهاجم بی‌رحمانه‌ای مینمایند گروهی نیز به‌شیون و زاری برای تجدید سلطنت‌هخامنشیان و ساسانیان و دین بت‌پرستی و خرافی‌ساسانی و پهلوی پرداخته‌اند که این هر دو نابودی هویت مردم را سبب خواهد شد .

یکی از دانشمندان و محققین فقید زرتشتی که مورد احترام محافل دانشگاهی بود درباره زرتشت چکامه‌ای طولانی سروده که در آن از قول زرتشت چنین آغاز می‌کند :
دستور مینو بارگاه آرم سوی گشتاسپ‌شاه باشد مرا بخشد پناه آن شاه باتاج ونگین
آیا میتوان گفت که با این سخن از زرتشت و فرهنگ زرتشتی حمایت شده است ؟ زرتشت که در برابر خدا چون دوست ظاهر میشود در بارگاه شاه با تاج و نگین ! چون سائل مستمندی به طلب حمایت ، پناه می‌جوید ؟

چند نویسنده دیگر هم از ویشتاسپه یک شاهنشاه (با تاج و نگین !!) میسازندکه با دربار باشکوه و ملکه پرجلال خود هوتوسه ،در ترویج دین زرتشت کوشیده است و آنرا

در عالم منتشر ساخته . در حالیکه در زمان زرتشت حتی همسایه‌های قبیله ویشتاسپ‌نیز به درستی از دین زرتشت اطلاع نداشتند معلوم نیست این عالم که ویشتاسپه در آن به تبلیغ پرداخته‌کجا بوده و این‌نویسندگان ازکجا به دربار پرشکوه ویشتاسپه و ملکه پرجلال هوتوسه پی برده‌اند .

نویسنده دیگری افسوس می‌خورد که میترائیسم و یا بقول او مهری دینی از میان رفته‌است و از عظمت این آئین که درحقیقت بر بت‌پرستی و نیاپرستی بنا شده‌بوده‌است، سخن میراند و برای تاکید نظر خود به حافظ اشاره‌می‌کند که او هم مهری‌دینی بوده‌است حافظی که با چهارده قرائت حافظ قرآن بوده و خود گوید ز حافظان جهان کس چو بنده جمع‌نکرد ،لطایف حکمی با نکات‌قرآنی ولی باوجود این برهر چه‌آداب ورسوم و تشریقات و شیخ و زاهد و مفتی . . . است لعنت فرستاده ، حافظی که از چشمه عشق وضو ساخته و برهرچه رهبرمذهبی و تقلید ازاوست چهارتکبیر زده و ازطاعت وپیمان گریخته است . . . نوشیدن خون گاو و تطهیر با شاش گاو و زانو زدن در مقابل استاد مهری دین و تقلید و اطاعت از او و اجرای‌آداب و رسوم خشگ و بی‌مغز و شلاق خوردن در غارها و تحمل ریاضت‌های شعائری ، قربانی برای میترا . . . را بر عرفان و صفا و حق‌پرستی و ستایش خداوند (با اطلاع کامل از مراسم میتراپرستی) ترجیح داده و به پرستش مهر تیز اسب پرداخته است !! . گو اینکه یک عارف بی‌ریائی هرگز تا این حد سقوط نخواهد کرد ولی اگر واقعا "چنین باشد ،او هم از منزلت انسانهای آزاده وخداگونه به مرتبه انعام خداوند تنزل کرده است . افکار او که کاملا" خلاف این ادعا را به اثبات میرساند. حافظ آن پیر باریک بین ممکن است در اظهار نفرت از شیخ و محتسب یا روحانیت ، دربار آنزمان پیر مغان را بعنوان مظهر راستی و صفا وسیله قرار داده باشد ،همانگونه که برای سدجوع ، فرار از زندان و چماق تکفیر به قوام‌الدین محمد و شاه شجاع پناه برده‌است (۱) درهر حال این بحث را باید به صاحب نظران سپرد . ولی آنچه در هفتصدسال پیش حافظ برگزیده ، یا درقرن‌بیستم اینشتاین به‌آن معتقد شده‌است عقیده حافظ و اینشتاین‌است و هر انسان صاحب شعور باید راه خود را با فکر و اندیشه خویش برگزینند .

ملت ایران در طول تاریخ تمدن چندهزار ساله خود به فرهنگ خاصی هدایت‌شده است که ممزوجی از فرهنگهای مختلف است . آنچه امروز هویت ایرانی را مشخص‌می‌کند نه فرهنگ اوستائی است و نه فرهنگ یونانی و نه فرهنگ اسلامی . . . نه سنن آریائی نه سامی نه اروپائی و نه آسیائی . . . بلکه از هر کدام اثری کم یا زیاد در فرهنگ کنونی جامعه ایران ، که در سراسر ایران نیز همگون نیست ، مشاهده می‌کنیم . برای ایجاد

---

۱ ـ جالبست در همان قصیده مدح قوام می‌گوید :

بیار باده رنگین که یک حکایت راست — بگویم و نکنم رخنه در مسلمانی
بخاک پای‌صبوحی‌کشان که تامن هست — ستاده بر در میخانه‌ام به دربانی
بهیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم — که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

حرکت و شکوفائی درمحیط مرده و پژمرده ایران باید عوامل حرکت‌زا وسالم همین فرهنگ کنونی را به کمک بررسی وتحقیق دقیق دریافت و با تقویت آنها در رشد وبالندگی جامعه کوشید. تعصبات خشک مذهبی و یا ملی جز زوال و فساد نتیجه‌ای برای جامعه نخواهد داشت. مسلما" در فرهنگ اوستائی جهات سازنده و بالنده بسیار زیاد است که در صورت آماده‌شدن مردم برای جذب آنها این سازندگی به سهولت بیشتری انجام خواهد یافت.

ملت ایران در طول تاریخ تمدن چند هزار ساله خود به فرهنگ خاصی دست یافته است که از فرهنگهای مختلف متاثر گردیده. آنچه امروز هویت ایرانی را مشخص میکند نه فرهنگ اوستائی است، نه فرهنگ سامی و نه ... نه سنن و آداب آریائی نه عرب، نه مغول ... بلکه از اغلب آنها آثاری کم یا زیاد در جامعه کنونی ایران مشاهده میشود. ما حتی نمیتوانیم ادعا کنیم که همه مردم ایران دارای یک هویت واحد و مشخصند.

برای ایجاد حرکت و شکوفائی در جامعه پژمرده و ایستای ایران که در سطح پرجوش و خروش است و در عمق متحجر، باید به کمک بررسی و تحقیق عوامل حرکت‌زا و کمال بخش فرهنگ کنونی را که مردم باآن خو گرفته‌اند دریافت و باتقویت و رشد آنها بالندگی و شکوفائی جامعه را تحقق بخشید. تحمیل یک فرهنگ بیگانه جز ویران ساختن هویت مردم و تشدید فرهنگ بی‌فرهنگی نتیجه‌ای نخواهدداشت. در بررسی تمدن ایران خواهیم دید که در طول دوهزار سال گذشته فرهنگ این ملت مورد تجاوز و حمله بسیاری قرار گرفته و بخصوص در هزاره اخیر بر این فشار بسیار افزوده شده است. باوجود این هنوز آثاری از فرهنگ اصیل و سازنده اوستای قدیم در این محیط میتوان یافت و یاللاقل ایجاد فضای مساعدی برای آن ممکن بنظر میرسد. نمیتوان از فرهنگ اسلامی، که خودبسیار تحت تاثیر ایرانیان باستان قرارگرفته و بیشتر مدیون ایرانیان است تا اعراب، چشم پوشید. نتیجه تحمیل قالبهای اروپائی و آمریکائی را بر جامعه ایران دیدیم و فسادی که از این سفاهت حاصل شد به تجربه دریافتیم. اگر به کمک تعصب ملی یا مذهبی آنروز هم بخواهیم فرهنگهای ناهنجاری براین جامعه تحمیل کنیم جز نابود ساختن هویت این مردم نتیجه‌ای حاصل نخواهیم کرد. البته تعصب بهر شکل راه را برای تحمیق و تحمیل هموار خواهد ساخت ولی هویت جامعه چیزی نیست که بتوان آنرا در چند سال متحول ساخت. نتیجه این ناهماهنگی بین فرهنگ تحمیلی و هویت تاریخی ظهور فرهنگ بی‌فرهنگی و فساد و زوال سریع هویت جامعه است. این عناصر فساد زا در گذشته به شکلی در مردم تزریق شد و موجب انحطاط روحی و اخلاقی گردید و امروز هم متاسفانه به شکل دیگری تحمیل میشود.

در خاتمه لازم میبینم این بخش را با موضوعی پایان بخشم که کمتر مورد توجه محققین قرار گرفته است:

تورات پایه سه دین بزرگ جهانی است و کلیساهای پرقدرت گیتی آنرا وحی الهی و حقایق مسلم توجیه‌می‌کنند . مکتب زرتشت اما مذهبی فراموش شده و تقریبا " از بین رفته است . متاسفانه هنوز اثر قدرت نظامی و اقتصادی و تبلیغات اجتماعی دربرداشتها و تحلیل مسائل عقیدتی بسیار زیاد است بطوریکه در این عرصه واقعیتها اغلب در پشت پرده تحمیلات مفقود میشوند . کمتر دانشمندی زحمت مقایسه علمی گاتاها و تورات را بقتل‌مینماید و حاضر است در یک تجزیه وتحلیل دقیق و مشروح ایندو را با میزان‌حقایق سنجیده و در صورت لزوم با کلیساهای قدرتمند به مقابله پردازد . حتی بزرگان علم و دانش در توجیه تورات گاهی اشتباهاتی را مرتکب‌میشوند که اغلب ناخودآگاه نفی‌حقایق گاتاها است . برای نمونه اشاره می‌کنم . به گفتار دانشمند معاصر پروفسور لئوبک (۱) . او در فصل یهودیت یا انقلاب و تولد نو مینویسد :

" بصورت یک چنین انقلابی دین اسرائیلیان وارد جهان شد . این انقلاب بزرگ بشریت بوده است که هنوز نیز برقرار است . یعنی در مقابل توقف‌گاتاها ، نقطه‌نظرها و اصولی که تا آن زمان معتبر بودند ،یک اصل کاملا " نوی مطرح گردید . در مقابل تقسیم جهان به زمان قدیم و عرصه خدایان ، یک دنیا ، که یک خدا آنرا خلق کرده است ،در مقابل پولی‌تئیسم اخلاقی ، یعنی اخلاق خاصی‌برای بزرگان و اخلاقی برای حقیران ، اخلاق‌خاصی برای اقویا‌و اخلاقی برای ضعفا ، فقط یک اخلاق برقرار شد که برای همه اعتبار داشت . در مقابل این اصلی که تا آنروز ارزش داشت یعنی فاتح نویسنده و دیکته کننده قانون است و یا به‌عبارت دیگر قانون از دیدگاه‌قدرتمندان و فاتحین و اقویا باید تدوین‌شود ،اصل‌جدیدی جایگزین شد که قانون باید از نظرگاه‌حقیران ،ضعفا ،مستمندان، محتاجان ، بیوه‌ها ، یتیمان و غربا تدوین گردد . انجا که پیوسته پیروزمندان تاریخ مینوشتند و القا می‌کردند که در تاریخ چه چیز حق است ،در اینجا برای اولین بار تاریخ از نظر مظلوبین و زیردستان نوشته شده است : اینست یک انقلاب ."

در حقیقت نظیر لئوبک دانشمندان زیادی یک چنین نظریه‌ای را تبلیغ می‌کنند ، که در جای خود و در بحث دین یهود به آنها اشاره خواهد شد . این نظریه چون‌در جهت تائید کلیساهای ادیان بزرگ است ،با شدت و قدرت منتشر میشود . متاسفانه باید گفت که این برداشت بکلی بی‌پایه بوده و بهیچوجه با دین اسرائیلیان و مطالب تورات ، که مایه اصلی این دین است ، تطبیق نمی‌کند .

اولا "در تورات ،که آنرا پنتا تویخ یا پنج کتاب موسی مینامند ،ما با یک مونوتئیسم روبرو نبوده و خدایان متعددی به تعداد اقوام (۷۰ خدا برای ۷۰ قوم) وجود دارندکه سهم یهوه نیز قوم اسرائیل است (دویترونومیوم ۳۲/۸ (۱) و این واقعیت که یهوه خدای بنی‌اسرائیل بوده ولی اقوام دیگر نیز دارای خدایان دیگرند در سراسر تورات و

---

۱ - Leo Baeck یکی از شخصیت‌های برجسته‌جامعه‌یهودیان انگلستان وآلمان
۲ - Deuteronomium

ادبیات وابسته تائید شده و در اینجا فرصت اشاره به همه آنها نیست) .

ثانیا " در تورات آنچه اصولا " زیاد مورد توجه نیست اخلاق است . (در مراحل اولیه) یهوه خدای حسودیست و مایل نیست که قوم برگزیده او غیر از او به خدای دیگری سرفرود آورد . رضایت یهوه با انجام عمل نیک و اخلاقی حاصل نمی‌شود بلکه با انجام شعائر و بخصوص تقدیم قربانی حاصل می‌گردد که صدها گاو و گوسفند و بز را باید سربرید و در روی محراب سوزاند تا دود آن به مشام یهوه رسد و او را آرامش بخشد . (سراسر تورات بخصوص در کتاب لویتیکوس (۲) و کتاب دویترونومیوم)

ثالثا " قانون را نیز فقط فاتحین باید بنویسند و نه مغلوبین . یهوه اقوام دیگر را به اسرائیلیان سپرده تا آنها را به غلامی یا بیگاری مجبور کنند و در صورت لزوم بدون آنکه کوششی برای ایجاد صلح و هم زیستی گردد ، تمام جانداران شهرها را ، حتی سگ و گربه و انعام و احشام را ، از دم تیغ بگذرانند و شهرها را به تل خاک مبدل سازند . (کتاب نومری (۳) ۱۸ — ۳۱/۱۴)

نه‌تنها در سراسر تورات از این‌مناظر فراوان دیده‌میشود بلکه‌این یک وظیفه مذهبی است که یهوه فرمان داده است .

به‌ببینید یهوه چه‌دستور انسانی !! و اخلاقی !! برای برخورد با اقوام دیگرمی‌دهد. در دویترونومیوم ۱۸—۲۰/۱۰ از قول یهوه آمده :

هنگامیکه مایلی به شهری حمله کنی اول به‌آنها یک پیشنهاد صلح‌آمیز کن . اگر پذیرفتند و دروازه شهر را به روی تو باز کردند پس باید تمام ساکنین این شهر را به بیگاری مجبور کرده و آنها باید همه مطیع تو گردند (قانون را مغلوبین مینویسند !!!؟) ولی اگر توافق صلح طلبانه !! تو را بپذیرفتند تو اجازه داری آنها را محاصره کنی و هنگامیکه یهوه خدای تو آنها را در دست تو گرفتار ساخت اجازه داری تمام مردان را با شمشیر بران بکشی همچنین زنها وبچه‌ها وپیران وچارپایان و آنچه در شهر یافت‌میشود. آنچه قابل غارت‌کردن است اجازه داری بعنوان غنیمت برای خویش ضبط کنی . . . یهوه خدای تو اینها را به تو هدیه کرده است . همینگونه تو باید با همه شهرهای دیگر که از تو دورند و به اقوام این‌منطقه تعلق ندارد ،رفتار کنی . اما در شهرهائی که یهوه بعنوان میراث بتو واگذار کرده است (مقصود شهرهائی است که ۱۲ قبیله اسرائیل باید درآنها مستقر شوند) اجازه نداری آنچه را نفس می‌کشد زنده گذاری بلکه باید همه هتیت‌ها ، آموریت‌ها ، کنعانی‌ها ، پریزیترها ، هیویت‌ها ، یبوزیت‌ها را نابود سازی (۴) (دیگر توافق صلح‌آمیز !! قبول نوکری و بیگاری مغلوبین هم اجازه نیست مطرح شود بلکه حکم یهوه است که باید تمام جانداران و هر چه نفس می‌کشد نابود شوند . اینست تاریخی‌که

۱- Leviticas ۲- Naameri

۳- Hetiter Amoriter Canaoniter Perisiter Hiwiter ←

مغلوبین مینویسند و قانونی که اسیران و زیردستان تهیه و تدوین می‌کنند !!؟) .

در جای دیگر بک برای توجیه وظیفه و شخصیت پیمبران و بخصوص ارائه برتری نبی‌های یهودی بر بزرگان عالم ،زرتشت را مطرح می‌کند و او را نه بعنوان یک پیمبر بلکه به نام یک متفکر مطرح ساخته و مینویسد :

"زرتشت یکی از بزرگان جهان فقط به این اکتفا می‌کند که خود را در فضای کیهانی جای دهد : نور و ظلمت با هم نبرد می‌کنند و انسان فقط میتواند کمک کند . اما اینکه وظیفه انسانست تا حق را پایه‌گذارد و ناحق را برطرف سازد ، او این واقعیت را درک نکرده بود ". او نتیجه می‌گیرد که در جهان فقط پیمبران اسرائیلی به این حقیقت پی برده بودند و تمام بزرگان جهان قدیم ، حتی متفکرین بزرگان یونان از درک آن محروم بودند .

مقایسه افکار زرتشت و مکاتب و ادیان دیگر زمانی میسر خواهد بود که این‌ادیان‌را بررسی کرده باشیم و در جای خود این وظیفه انجام خواهد شد .

اما در مورد توجیه اشتباه پروفسور بک کافیست به آنچه تاکنون درباره پیام‌زرتشت بیان شد مراجعه کنیم . بطوریکه دیدیم اشا یا حق و راستی و نظام صحیح پایه دین زرتشت است و مبارزه با ناحق و پیروان دروغ ، که ستمگران و فریبکارانند ، وظیفه اصلی اشه ون میباشد .کردار نیک برپایه راستی و درستی مهمترین مشخصه یک‌مزداپرست است و اصولا" در هیچ دینی تا این حد به اصول عملی و اجتماعی تکیه نشده است . پسندیده‌ترین عبادت در نظر زرتشت انجام عمل نیک و مبارزه با بدی و کژی و نیرنگ و فریب است . و این تحققی‌ترین روش مبارزه با ناحق و برقراری حق است . در حالیکه‌در تورات کوچکترین اثری از این فضای تحرک و جنبش سالم و دستور عملی و سازنده دیده نمی‌شود .

درست است که موسای تورات (۱) برای رهائی اسرائیلیان از بندگی قیام می‌کند ولی حرکت او قومی است و بطوریکه‌دیدیم حق همه اقوام دیگر را پایمال ساخته و بشریت را بخاطر اسرائیل فدا می‌کند ، عملا "و علنا "به پیروان خود ظلم‌و ستم وغارت و چپاول و قتل و جنایت را دستور میدهد . با توجه به این برداشت بدوی و غیرانسانی ، که در بررسی تورات بهتر به‌آن آشنا خواهیم‌شد ،میتوانیم دریابیم تاچه حد بک ودانشمندان نظیر او در اشتباه‌بوده و یا دانسته خود را بی‌خبر نشان میدهند (۲) .جالبست که حتی

Jebasiter

۱ ــ من اغلب به موسای تورات ، عیسای انجیل . . . اشاره می‌کنم زیرا معتقدم آنچه بنام همه‌پیمبران و مصلحین‌جهان توسط روحانیت وابسته و کلیساهای مختلف‌اعلام میشود اغلب رنگ فرهنگ هیئت‌حاکمه ،که کلیسا نیز خود در آن سهیم بوده است ،دارد و با گفته‌های خود آنان منطبق نیست .

۲ ــ تورات نیز در جای خود حاوی نکات عالی و برجسته‌ایست که در فصل دین ←

اگر ما اوستای متاخر و منحرف را ، که در مقایسه با پیام زرتشت بسیار الوده شده است ، با تورات مقایسه کنیم و یا اگر به رفتار و برخورد کوروش و داریوش با ملل مغلوب که یهودیان نیز در شمار آنها بوده‌اند ، توجه نمائیم خواهیم دید که نه تنها دستورهای اوستای پهلوی که رفتار فرمانروایان نیمه زرتشتی ، که از تعالیم زرتشت بهره بسیاراندکی داشته‌اند ، از نبی‌های تورات انسانی‌تر بوده است . ما در تورات به فضایل فرمانروایان آشور و کلده برخورد می‌کنیم و آنچه درباره تشویق به کشتار و سوزاندن و غارت . . . در آن می‌یابیــم ما را بیاد کتیبه‌های فتح ایلام و شوش و بابل . . . پادشاهان بین‌النهرین می‌اندازد .مقایسه فضاهای تورات و گاتاها اختلاف بزرگ این دو فرهنگ را بخوبی آشکار می‌سازد

مسئله دیگری که دربرداشت یک جالب است نظر او درباره نبی‌های اسرائیلی‌است. او مینویسد پیمبر انسانی است که دارای یک نبوغ مذهبی میباشد . یک معتقد است که با این‌تعریف همه‌نبی‌های‌بنی‌اسرائیل پیمبرانی در زمره این نوابغند ولی پایه‌گذاران ادیان دیگر چون بودا وبخصوص زرتشت را در شمار بزرگان می‌خواند .حال اگر به روایات عهد عتیق ،که تنها مدرک ارائه‌شخصیت‌های نبی‌های بنی‌اسرائیل است ، مراجعه کنیم خواهیم دید که در همین روایات نیز افرادی چون یوشع دبورا ، شموئیل ، عاد ، ناتان . . . . هیچیک موجد یک حرکت نوین مذهبی نبوده‌اند و بلکه شایسته‌ترین و معروفترین آنها فقط کوشیده‌اند تا شاید قوم‌اسرائیل را از انحراف حفظ کنند و آنها را در خط موسی نگاه دارند ،و اغلب قریب به اتفاق نیز موفق نشده‌اند و در تورات و سپس کتب وابسته سخنی از خطاها ، گناهها ، انحرافات و کجرویهای اسرائیلیان است که میرساند دم این نبی‌ها آنقدر گرم نبوده است کەدر آهن سرد قوم برگزیده یهود اثر بخشد . آنها فقط نصیحت گویان صادقی بوده‌اند که سعی کرده‌اند مانع ستایش خدایان دیگر از جانب بنی‌اسرائیل گردند تا حسادت یهوه تحریک نگردد .

اما از سوی دیگر حتی ناباورترین محققین ،نظیر نیبرگ ،نیز پذیرفته‌اند که زرتشت منشاء یک تحول عظیم مذهبی در جامعه خویش بوده است . او کسی است که همه باورهای دینی‌مردم زمان خود را دگرگون‌ساخته و بانظام‌جامعه و فرمانروایان آن به‌مبارزه برخاسته است .حال آیا صحیح است که ما ناتان و عاد . . . را پیمبر دانسته و زرتشت را حتی یک مصلح نیز ننامیم ؟ متاسفانه تعصب مذهبی نه تنها مردم عادی که دانشمندان را نیز فلج نموده و قضاوت صحیح را برای آنان ناممکن میسازد .

در بررسی ادیان دیگر با اینگونه کج‌اندیشــها درباره همه مصلحین جهان زیاد برخورد خواهیم کرد .

یهود به آن اشاره خواهد شد .

فصل پنجم - زرتشت و حکومت

باشرحی که قبلا" بیان شد در زمان زرتشت هنوز نه ازحکومت و دولت متشکل اثری دیده میشود و نه سلطنت و فرماندهی بوجود آمده بوده است . بهمین جهت نمیتوان انتظار داشت که صریحا" در این باره طرحی در گاتاها یافت . اصولا" در هیچ یک از ادیان بزرگ مستقیما" درباره حکومت طرحی ارائه نشده است و فقط از چهارچوب فکری آن ادیان میتوان اصولی برای اداره جامعه استباط کرد .

در مورد زرتشت نیز میتوان با در نظر گرفتن اصول فکری او ایده کلی که از گاتاها بدست می‌آید ، تشکیل دولت و حکومت را از نظر زرتشت توجیه نمود .

بنظر من اولین و مهمترین عاملی که در ... عدری سکل اداره یک جامعه را مشخص مینماید برداشتی است که از نقش انسان و شخصیت و وضعیت او درجامعه ، ارائه میشود . در جلد اول این مجموعه نشان داده شد که چگونه مذاهب معبدی که بر پرستش خدایان متعدد و قبول اختیار و نفوذ نماینده و کاهنین آنها متکی بود سلطنت و حکومت فردی این واسطه‌ها را تثبیت کرد . در این مذاهب فرد نقش اساسی برعهده نداشت بلکه این خدایان بودند که بوسیله نمایندگان خود جهان را اداره می‌کردند و یا در حقیقت این کاهنین بودند که به نمایندگی خدایان برجامعه سلطه خود را تحمیل مینمودند .

دردین یهود ابتدا یهوه تنها ملک و سلطان بنی‌اسرائیل بشمارمیرفت و همه‌مردان بنی‌اسرائیل در نظر او مساوی بودند بهمین دلیل نیز تا زمانیکه بر این عقیده استوار بودند یک دموکراسی قبیله‌ای بین آنها برقرار بود و مردان قبیله در تحت رهبری شیخ قبیله که جنبه‌مدیریت‌وسرپرستی داشت نه حکومت وفرماندهی ، از حقوق‌مساوی برخوردار بودند . و هنگامیکه تحت رهبری روحانیت به قدرت و حکومت فرمانده به نمایندگی از جانب خدا معتقد شدند آنها نیز شاه و ملک زمین را جانشین ملک آسمانی ساخ

در دین‌مسیحیت بسیار زود قلمرو سلطنت خداوند به سلطنت زمین مبد... در بین اباء مسیحی که مساوات همه افراد بشر موعظه میشد جوامع کمونیستی اول ...کل گرفت

ولی حتی در نامه‌های پاولوس اطاعت برده از ارباب و رعیت از سلطان توصیه شد و مساوات به‌عالم دیگر حواله گردید . در بین مسیحیون نیز شاه به نمایندگی خدا بر مردم حکومت کرد و کلیسا برای تثبیت خود با حکومت و سلطنت موجود و غالب کنارآمد و موقعیت و قدرت خود را با او تقسیم کرد .در این مکتب نیز انسانها گوسفندان و انعام خدا بودند که به رهبری کلیسا برای حساب پس از مرگ آماده میشدند . و در آن زندگی فقط مسیح که هم خدا و هم نماینده خداست ، حکومت می‌کرد و اختلافات از میان رفت.

دردین اسلام نیزحاکم فقط خدابود و همه مردم با هم مساوی خلق شده وهیچکس را بر کسی برتری نبود .درچنین طرز فکری جا برای قائد و پیشوا و سلطان وجود نداشت ولی هنگامیکه بااستفاده از یک کلمه الوالامر که یکبار در توجیه یک حادثه اجتماعی بیان شده بود ، اطاعت از شاه و رهبر و حاکم را بصورت امری واجب و عقیدتی جعل کردند ، دوران بسیار کوتاه دموکراسی اولیه اسلام به سرعت سرآمد و خلافت سلطنتی و سپس سلطنت جانشین آن شد . (۱)

اما اطلاع ما از چگونگی اداره جامعه زمان زرتشت بسیار ناقص است و همانگونه که بارها توجیه و تشریح شده است فقط حدس می‌زنیم که در جامعه عشیره‌ای رمه‌داران آن زمان روسای‌مذهبی ـ سیاسی یا کاوی‌ها رهبری عشیره وقبیله را بعهده داشته‌اند و اینکه پس از پیوستن زرتشت به قبیلهٔویشتاسپه چه‌تحولاتی از نظر مدیریت دراین جامعه‌بوجود آمده است ، مشخص نیست اولین مشخصه جالب توجه در پیام زرتشت ، شخصیت کامل و تمام‌عیار انسان درآفرینش و باالطبیعه در جامعه است .به انتخاب آزاد و اراده فردی در دکترین زرتشت مهمترین مقام اختصاص داده میشود . بشر نه تنها از روی اراده‌باید راه خود که حتی خدای خویش را برگزیند . یعنی فقط به اختیار و خودآگاه مزداپرست گردد . دانائی پایه دین است و فقط دانایان راه خود را به درستی برمی‌گزینند . پس اختیار و آزادی بدون دانائی و خودآگاهی دارای ارزش نیست ، زیرا واقعیت آنست که خودآگاهی لازمه آزادی است . در این باره قبلا " مفصلا " بحث شد .

مسلما "باچنین برداشتی نمیتوان‌حکومت وسلطنت و حتی‌رهبری یک‌فرد یاکلیسائی را بر مردم تحمیل کرد .در جامعه مردمان آزاد ،آزاده و خودآگاه‌حتی هیچ دین ومذهبی نمیتوانند حکومت‌کند و وابستگان به‌هیچ‌دین وملیت و طبقه‌ای دارای برتری نیستند . (۲)

---

۱ ـ درمورد پیدایش حکومت مشروحا " در جلد اول بحث شده است . و در اینجا فقط فهرست‌وار اشاره میشود .از خوانندگانیکه مایل به اطلاع از این بحث میباشند تمنا می‌شود به جلد اول رساله مدیریت نه حکومت مراجعه نمایند .

۲ ـ تحمیل یک دولت بنام زرتشتی ، مسیحی ، یهودی ... یک بهره‌برداری انحرافی از دین است . دولت بر حق باید نماینده واقعی همه مردم جامعه باشد که اگر بپذیریم افراد جامعه باید به اختیار و خودآگاه راه و مذهب خویش را برگزینند وآنچه‌از پدران خود به‌ارث برده‌اند کورکورانه تبعیت‌ننمایند مسلما "همه درمعتقدات دین یکسان ←

در جامعه مزدیسنا ئیان واقعی اداره جامعه باید با انتخاب آزاد و خودآگاه مردم صورت پذیرد و از دید چنین مکتبی تمام‌حکومتهائی که در سراسر تاریخ بر ایرانیان تحمیل‌شده است خلاف اصول پیام زرتشت بوده است . مشخصه دیگر پیام زرتشت برابری انسانهاست .زن و مرد بر هم دارای هیچگونه امتیازی نیستند و در هیچیک از سرودهای خود زرتشت مزیتی برای مردان یازنان یا گروه خاص کاهن و روحانی و ارباب و رهبر. . . قائل نشده است . اشهون یا پیرو راستی ، زن و مرد ، عالم و عامی . . .رهروان راه‌حق و کمالند

جامعه ایدال در برداشت گاتاها ، آنست که همه افراد آن از دروغ پرهیز کرده به راستی بپیوندند .و برای ایجاد نظام‌حق با خلوص و پاکی و مهر و محبت به جامعه‌خدمت کنند و در راه پیشرفت و کمال خانواده ، شهر و سرزمین کوشا باشند . تعصب و کینه و نفرت از رذایل پیروان دروغ است و در جامعه مردمیکه با اشا همراه و با وهومنه همدلند و فروتنی و پارسائی را پیشه می‌کنند از کنیه و تعصب و نفرت بدورند . . .البته یک‌چنین جامعه‌ای ایدال است ولی باید در مسیر این ایدال حرکت کرد .

سومین مشخصه پیام زرتشت نفی کرپن و کاوی و حکام ستمگر است و مبارزه با آنها وظیفه هر انسان راستکرداری است .

چهارمین مشخصه مزدیسنائیان طرفداری از طبقات ضعیف و زیر دست و مخالفت با زورگویان است .

پنجمین مشخصه دین مزدیسنا ایجاد امید در زیر دستان است که بالاخره بر زورگویان و اقویا و حکام دورغ‌پرست غالب شده و آنها را تباه خواهند ساخت .

درباره مشخصات دین مزدیسنا در فصول مختلف این رساله سخن گفته شده است و لازم به تکرار نیست . از بررسی افکار زرتشت به این نتیجه میرسیم که او فقط یک معلم اخلاق نبوده است بلکه اخلاق را در اجتماع و امور اجتماعی منعکس میدانسته و وظیفه اصلی خود را قیام بر علیه نظام موجود و نادرست تشخیص داده است . زرتشت چون عیسای کلیسا فقط برای تنظیم‌امور بهشت وجهنم رسالت نیافته و مدیریت صحیح جامعه را به قلمرو الهی و حکومت‌خدا درعالم دیگر موکول نساخته است بلکه او برای ایجاد یک نظام صحیح و انسانی در همین زندگی قیام کرده است و این یکی از مشخصات بسیار برجسته رسالت زرتشت است . من مجددا " گفته شدر را تکرار می‌کنم که :

" زرتشت فقط بنیان‌گذار یک دین جدید نیست بلکه او مخالف و ضد آئین و رسوم موجود جامعه‌است و قیام‌کننده‌ایست که درعین حال صدای خود را بنفع تهیدستان بلند

نخواهندشد زیرا در غیر اینصورت همه مقلد خواهند بود . در محیطی که آزادی عقیده تبلیغ شود و خودآگاهی و دانائی سنگ‌سنجش قرار گیرد مذاهب موروثی برای همه‌دارای اعتبار نخواهد بود . تحمیل یک حکومت مذهبی هم مخالف اصل آزادی افراد است و هم مانع خودآگاهی آنان . پس از نظر گاتاها این چنین حکومتی خلاف‌مسیر اشا میباشد.

می‌کند ... زرتشت به این نتیجه میرسد که نظام موجود به صلاح توده تنگدست و رمه و چراکاه و طبیعت نیست . او نظام صحیحتری را می‌شناسد که چنان صاف و روشن و ساده است که فقط طبایع شرور نمیتوانند آنرا درک کنند .آنکه برهم زدن این نظام رابخواهد ، چه کاهن و چه نجیب‌زاده و حتی خدایان ، به دروغ خدمت می‌کند و حکومت او راتقویت مینماید . او دروغ‌برور و فریبکار است و باید به بصیرت‌و آگاهی هدایت شود و اگرخودرا در مقابل حقیقت قراردهد باید با او بمبارزه برداخت .هرکس که یکبار بصیرت درک‌نظام حق را یافت همیشه بخدمت راستی پرداخته و درراه‌آن مبارزه‌می‌کند و عقل و اراده‌اش او را به حقیقت هدایت مینماید .او با راستی همراه و متعلق به خداست زرتشت از آن نمی‌هراسد که برعلیه عادات زشت‌و خدایانی که این آداب را حمایت می‌کنند سرسختانه به مبارزه پردازد " .

آنچه در پیام زرتشت‌یکتاست اهمیت فراوان دانش و معرفت و انتخاب آزاد برپایه آنست . زرتشت در آغاز پیام خود راهی را که با علم و آگاهی و عقل و اراده در جهت راستی انتخاب‌شود حیات‌بخش میداند و نادانی را که به‌شروزشتی و دروغ هدایت‌می‌کند فسادانگیز و عامل نازندگی و فنا توجیه مینماید وظیفه راستان کوشش در ایجاد نظام‌حق است که با آگاهی برگزیده میشود و مبارزه با تبهکارانیکه سد راه پیشرفت و کمال انسان و جامعه هستند .سرود ۴۶/۴ در کمال ظرافت و زیبائی راستان را تشویق می‌کند که" دروغ پرست کوشش دارد پیروان راستی و جامعه را از پیشرفت وکمال باز دارد .کسیکه بازندگی خویش (با تمام نیرو و توان) او را از قدرت بی‌بهره کند و یا برعلیه او پیکار نماید ، جهان را به راه خرد و بینش نیک پیش خواهد برد "

پیکار برعلیه‌ستمگر و قدرتمدار نه برای برقراری حکومت گروه دیگری است‌بلکه‌برای آنست که جهان در راه خرد و بینش نیک پیش رود هدف همیشه آنست که خرد وهومنی پیروز گردد و عقل و اندیشه نیک برجامعه مسلط شود ، نه تعصب و تحجر شووینیسم ،نه کلیسا و دکم و کانن‌دین ،نه رهبر و سرور و پیشوا ... مبارزه و حرکت و جنبش درسراسر گاتاها بچشم می‌خورد ولی این یک انقلاب کور نیست ، کشتار و تخریب و چپاول و غارت نیست ،که جنبشی‌سازنده و معقول و خردمندانه است بادانش و برای استقراردانائی‌نیک، با اختیار وآزادی برای استقرار آزادگی وآزادی ، بر مبنای راستی و دوستی و مهر و محبت بمنظور تحکیم پایه‌های راستی و وداد ... اولین وظیفه یک مدیریت راست دین آنست که به شکوفائی و فهم و دانش مردم کمک کند تا بتوانند آزادانه و از روی دانش و خرد راه خود را برگزینند . بنام دین ، میهن ، استقلال ... مردم را به زنجیر کشیدن و تحمیق و مسحور کردن و ازآنان رمه و گلمهائی ساختن که به فرمان شبان و چوپان خویش در حرکتند ، هرگز موافق با آئین مزدیسنانیست . دیکتاتوری سلطنت و حکومت فردی به هیچ شکلی با پیام زرتشت سازش ندارد . یکی از شواهد و دلایل انحراف دین

زرتشت ظهور سلطنت مطلقه در جامعه ایران و بخصوص هم آهنگی کامل کلیسای زرتشتی با این نظام نامردمی و متکی بر ناراستی و تخفیف و تحقیر شخصیت مردم است .

بطوریکه در جلد اول تشریح شد اولین دولت متشکل در ایران تحت نفوذ فرهنگ و نظام‌سلطنتی بابل و آشور بوجود آمد .خداشاهی و کاهن شاهی که پایه نظام کشورهای همسایه ایران بود ،به این سرزمین نیز نفوذ یافت و دولت ماد بر روال دولتهای آسوری شکل گرفت .

دربار آسوریان یکی از بی‌هویت‌ترین دول‌قدیم بشمارمیرفت که با جنگ وخونریزی و غارت وتخریب قدرت خود را برمردم منطقه حفظ مینمود .آنها هیچگونه تمدن مستقل و شکوفائی از خود بجای نگذاشته و قساوت ،تجاوز و توحش را باتشریفات و شکوه وجلال ظاهری دربارهای خود به دیگران منتقل ساختند . متاسفانه دولت ماد از این فساد و زوال جامعه همسایه بهره زیادی یافت .

سایکس مینویسد "شرحی که از دربار ماد نقل شده است ،تشریفات مفصل و هزاران خادم ،البسه‌سرخ و ارغوانی درباریان و زنجیرها و گردنبندهای طلا و تجملات وافر آنها معلوم میسازد که ترتیباتی به تقلید دربار آسوریان داده بودند " .

هنگامیکه دولت‌ماد توسعه و قدرت می‌یافت هنوز دین زرتشت درایران پایه نگرفته و شاید بصورت منحرف از سوی مغان مادی جذب شده بوده است .

باشرحی که درباره هخامنشیان داده شد باید پذیرفت که در قبیله هخامنش دین یشتها ، که انعکاس دین مزدیسنا در آن دیده میشود ، نفوذ یافته بوده است ولی از رسمیت یافتن آن درجامعه هنوز اثری نیست .درجلد اول مدیریت نه حکومت نشان داده شد که چه گونه فرهنگ اوستائی سبب امتیاز خاص حکومت کوروش و داریوش و اخلاق و آداب و رسوم اجتماعی پارسیان گردید . اختلاف اخلاقی و شیوه حکومت مادها و هخامنشیان یا دو جامعه هم ریشه و وابسته بهم را فقط به اتکاء اختلاف معتقدات آنها میتوان توجیه کرد . اثر فرهنگ اوستای قدیم در جامعه هخامنشیان و دربار و حکومت هخامنشی ، بخصوص در اوایل تشکیل آن ، خیلی آشکار است و گزارشهای مورخین و نویسندگان باستانی درباره اخلاق و صفات و آداب و رسوم جامعه پارسیان دربار کوروش و داریوش موید این تاثیر است .ولی آنچه مسلم است نظام سلطنتی در ایران بهیچوجه برپایه دین‌مزدیسنا شکل‌نگرفته و حتی صورت منحرف این دین نیز درظهور سلطنت‌موثر نبوده است (به جلد اول مراجعه شود) . تحول حکومت در ایران و تبدیل آن به یک خداشاهی که۲۵۰۰سال مردم ایران را به بندگی معتاد ساخت و بجای رفعت و کمال روح انسان آنرا به پستی و زوال کشاند . ابتدا تحمیل و تقلید نظام و نفوذ فرهنگ بابلی و آشوری و سپس هم‌آهنگی مغان یا روحانیت جامعه با دربار و انتشار دین درباریست .

ممکن است این سئوال پیش‌آید که اگرپیام زرتشت بااین شدت مخالف خدا شاهی

و تباهی روح انسان و محو آزادی و آزادگی است ، چگونه پس از او سلطنت دربین مردم ایران ریشه گرفت ؟.

این سئوال هم مانند پرسش زهنر است که تعجب می‌کند چگونه پس از زرتشت که مخالف آئین و آداب و رسوم و شعائر بت‌پرستی بوده است ، همه آن آداب مجددا "بنام زرتشت مرسوم و معمول می‌گردد ؟

اگر چه تاریخ نوشته‌ای از این ایام در دست نیست و ما نمیدانیم تحول جامعه‌ایکه زرتشت در آن میزیستند پس از او بچه صورت شکل گرفته است ،ولی اولا" می‌بینیم که در یشتهای قدیم هنوز اثری از خداشاهی و سلطنت مطلقه نیست و این میرساند که حتی معتقدات منحرف که از صفای پیام زرتشت هنوز اثری دارد نمیتواند پایه شاهنشاهی و حکومت مطلقه گشته باشد و ثانیا" زمانیکه سلطنت در ایران برقرار گردیده بتدریج معتقدات مذهبی نیز به سوی توجیه و تاثیر این نوع حکومت منحرف گشته و هرچه ازظهور سلطنت دورمیشویم دین‌کلیسائی بیشتر به دربار نزدیک میشود و بالاخره با درباروصلت کامل مینماید . علاوه بر این در تاریخ نیز به نمونه‌هائی از این انحراف برخورد می‌کنیم که در جلد اول مدیریت به حکومت به آن اشاره شده است . دین یهود نیز در ابتدا با سلطنت و حکومت توافق نداشت ولی در برخورد با اجتماعات دیگر یهودیان‌هم‌سلطنت را پذیرفتند و هم دین را درباری ساختند . تعلیمات اسلام نیز مخالف هرگونه سلطنت بود ولی مسلمانان در برخورد با تمدن ایران و روم‌فرهنگ شاهنشاهی را بر دین تحمیل کردند و کم‌کم همه جوامع اسلامی به اطاعت معتاد شده و دربار و روحانیت با هم پیوند یافتند .

درجامعه پس‌از زرتشت نیز به دلایلی که دربحث گذشته به آن اشاره شد رفته‌رفته روحانیت مجددا" قدرت گرفت و دین را کلیسائی کرد . دستگاه کلیسا برای حیات خود به دنبال قدرت است و برای تثبیت آن یا خود حکومت را در اختیار میگیرد و یا باحاکم کنار آمده به تصمیم قدرت تن در می‌دهد . و بتدریج که مردم معتاد به اطاعت میشوند حکومت‌الهی ، فر یزدانی شاه ، حکومت شاه به نمایندگی خدا . . . نیز در کانن دین پذیرفته میشود .

دین مزدیسنا هنگامیکه از دشتهای جنوب دریاچه‌آرال به فلات ایران رسیده ودر این سرزمین مستقر میشود قرنهاست رنگ‌اصلی خود را از دست داده و شرک و بت‌پرستی و کهانت ماهیت اصیل آنرا تغییر داده‌است .برای زرتشتی‌های ایرانی اطاعت از سلطان و ایمان به فر ایزدی او در دین و آئینشان پایه‌هائی دارد که با آنچه زرتشت بیان کرد غریبه است . مردمی که میبایستی خدا را دوست خود دانسته و با اختیار و اراده آزاد نظام خویش برگزینند و در درگاه هیچ خدا و خدایگانی سر فرود نیاورده و با قلدران و خدایان‌دروغ باهمه نیرو نبرد کنند نه تنها غلام و نوکر شاهان که ذلیل و خوار غلامان

آنان شدند و در درگاه خدایگانها که چون کرمهای طفیلی در لجن‌زار دربارها رشد می‌کردند به سجده افتادند و درحضور لاشخوران که بنام موبد و مغ و روحانی بند ذلت و زنجیر اسارت را بر دست و پایشان می‌پیچیدند ، سر تعظیم فرود آوردند .

آزادی و آزادگی ، شعور و عقل بزرگترین و شریفترین نعمتهائی است که به بشر شخصیت انسانی داده و او را از حیوان متمایز میسازد .این حقیقت درخشان در سرآغاز گاتاها اعلام گردیده و زرتشت به صدای رسا چنین گفته است .

ای مردم با گوشهای باز و از روی خرد و معرفت و باچشمهای روشن بین به‌این حقیقت بزرگ توجه کنید تا به چگونگی پرستش جان و خرد آگاه شوید و به بارگاه فروغ و بهشت آرامش دست یابید ،بهشتی که در درون شما و در وجدان و جامعه شما برپاخواهد شد . ای مردم از خواب غفلت بیدار شوید و نسیم دلپذیر انسانیت را احساس کنید و آهنگ‌دلنواز حریت را بشنوید تا به صفات‌کمالیه دست یافته خدائی شوید . تو ای فرزند آدم ، آزاد آفریده شده‌ای تا درگزینش راه خویش نیز آزاد باشی . به اسلحه دانش و راستی و اندیشه نیک خود را بیارای تا درست و راست برگزینی . تا زندگی و نیستی در حماقت و نادانی است که به پیروزی زشتی و توسعه قدرت دروغ‌منش ستمگرانجامد.حیات و زندگی واقعی در آزادی و آزادگی است که بر دانش و معرفت بنا شده . انسان آزاد و دانا زنده است و انسان نمائی که گرفتار تحمیق ، تحمیل و اسیر زنجیرهای جهل و فریب و زشتی و دروغ است از حیات‌واقعی محروم است ، پس گوهر زشتی و دروغ نازندگی ببار آورد و گوهر پاکی و راستی حیات . خشنودی مزدا نیز در آن است که تو ای انسان به راستی و اشا پیوندی و آزاد و آزاده در راه پاک و انسانی گام برداری . دیوسیرتان که حریت مردم را قربانی هوسهای زشت و پست خود میسازند دیوانندکه بصورت انسانهابر مردم حکومت می‌کنند .به قدرت‌منش‌نیک سلطه این اهریمنان را در هم‌شکن و دست آنها را از جامعه کوتاه کن و دروغ را به دستهای راستی سپار تا مردم بتوانند شکوفا شوند و حیات انسانی یافته جهانی‌نو بسازند .آنها که باتعالیم دروغ بنام دین جامعه‌را منحرف وجهان را تباه می‌کنند این سخنان به‌گوششان ناگوار است زیرا که مانع تحمیق و ادامه تحمیل قدرت آنان می‌گردد .

این خلاصه بخشی از هات ۳۰ و۳۱ گاتاهاست که بهر زبان آنرا ترجمه و تفسیرکنیم هدف، همین خواهد بود . پیامی که برای آزادی و دانائی چنین ارج وقدری قائل است، هرگز انسانیت را در آستان قلدران جاه‌طلب و رهبران خود رای و مستبد و کاهنان فاسد قربانی نخواهد ساخت تا زور وفشار و تحمیل را به پاداش گیرد .علت تسلط شاه‌برجامعه ایران دین نبود بلکه بی‌دینی بود . آنچه قرنها قبل از ایجاد دولت در ایران مشخص مذهب مردم گردید دین‌مزدیسنا نبود بلکه انحراف ازآن بود .و همین دین‌منحرف‌است که کم‌کم موجب تحکیم پایه‌های سلطنت میشود و در طول تاریخ به بدترین شکلی پیام

زرتشت را لکه‌دار میسازد که زشت‌ترین آن تائید شاهنشاهی است. اعتیاد و وراثت‌چنان بر ضمیر ناخودآگاه مردم ایران سایه انداخت که تائید سلطنت را از طرف زرتشت یک واقعیت پنداشته تا جائیکه حتی ایرانیان و بخصوص زرتشتیان اهل علم و تحقیق نیز به این اشتباه دوچار شدند و هنوز نیز گرفتارند.

تجزیه و تحلیل تمدن ایران در رساله‌ای جداگانه که به شرح تمدنهای مختلف اختصاص داده میشود، بعمل خواهد آمد. در این فصل مختصرا" مظاهری از حکومت و سلطنت در ایران را توجیه کرده و بمقایسه آن با اصول پیام زرتشت خواهم پرداخت تا تضاد و نظام جامعه با دین‌مزدیسنا مشخص‌گشته و این گفته تائیدشود که "تمام‌حکومتهائی که درسراسر تاریخ‌بنام‌دین بر ایرانیان تحمیل شده خلاف اصول‌فکری زرتشت بوده‌است".

درباره سلاطین ماد گزارش قابل اعتماد زیادی در دست نیست. بنابر روایات مورخین یونانی دربار مادها تحت سلطه آشوریان و با اقتباس از دربارهای سلاطین بین‌النهرین، شکل گرفت و تمدن اوسنائی در ظهور آن حکومت نقشی برعهده نداشته است. برای نمونه‌گزارشی از هرودت نقل میشود که معرف‌کاراکترسلطنت دربین‌مادهاست.

اومینویسد که استیاکس(۱) پادشاه‌مادی خواب دید از شکم دخترش درختی بیرون آمد که تمام آسیا را فرا گرفت. پس‌امر کرد بچه‌نوزاد دخترش را بکشند و او را به‌سردار خودهارپاکوس (۲) سپرد تا این وظیفه را انجام دهد. هارپاکوس بچه را به چوپانی داد تادستور شاه را انجام دهد زن چوپان که بچه‌اش در سرزا مرده‌بود بچه را برای خودنگاه داشت و بچه مرده را به فرستادگان شاه نشان داد. ولی بعد که کوروش بزرگ شد و استیاکس او را دید خوشحال شد اما برای گوشمالی هارپاکوس که در اجرای فرمان شاه تسامح بخرج داده بود او را به شام دعوت کرد. این سردار پسری داشت که به فرمان شاه او را کشتند و از گوشتش غذائی‌پخته و بدون آنکه هارپاکوس بفهمد پیش او گذاشتند. در بین غذا وقتی هارپاکوس مشغول خوردن بود سبدی که کله و دست و پای بچه‌اش درآن بود به او ارائه دادند تا به بیند در حال خوردن گوشت چه کسی است! البته صحت‌این روایت کاملا" مشخص نیست ولی نمونه‌ای از طبیعت سلطنت در آن ادوار است...

بنا به گزارش هرودت دیاکوس (۳) اولین پادشاه مادی است که روسای قبایل ماد را زیر فرمان خود آورد و مهمترین اثر او این بود که سعی کرد دربار آشوریان را در بین مردمی چادرنشین و کوچکر برقرار سازد. بتدریج این نظام سبب شد که مردم از شاه و دربارش جدا شده و نزدیکی افراد عشیره و سران آنها که‌اصل نظام نومادی بود، ازمیان رفته و شاه دارای‌شخصیت موهومی شود که درسراسر تاریخ ایران به آن برخورد می‌کنیم. دیاکوس فرمان‌داد که هیچکس اجازه آمدن به حضور شاه را ندارد بلکه باید تقاضای خود را به واسطه پیغام به عرض‌او رساند!!. در حضور او خندیدن و دهان باز کردن ممنوع

۱ — Astyages ۲ — Harpagos ۳ — Deioces

بود و مسلما "بستن دهان در مقابل شاه از زمان او رسم شده است. دیده میشود که چگونه تقلید و نفوذ فرهنگ شاهنشاهی آشوریان از یک عده قبایل کوچگر و آزاد ، گروهی بنده و فرمان بر میسازد . در این تحول اجتماعی دین مزدیسنا هیچگونه نقشی بعهده ندارد.

هخامنشیان چون وارث سلطنت مادها بودند و کوروش اولین شاهنشاه‌هخامنشی‌از سوی مادر یک شاهزاده‌مادی بود ، شکل حکومت و دربار آنها را حفظ کردند ولی همانگونه که قبلا "تذکر داده‌شد نفوذ فرهنگ‌اوستائی را درآن اقوام بمراتب بیشتر مشاهده‌می‌کنیم.

از کوروش آثار زیادی در دست نیست ولی از کتیبه‌های او و روایات مختصری که‌در دست است چنین برمی‌آید که او پادشاهی مقتدر ولی دارای صفات حسنه بسیاری بوده است. تربیت در دربار مادها و وابستگی به آنها سبب میشود که کوروش خشونت و قدرت سلطان را از آنها به ارث برد . هرچند عواملی که کاملا" برای ما روشن نیست ، و بنظر من همان اثر فرهنگ‌اوستائی است ، سبب‌شده که بخصوص در اوایل‌سلطنت روشی‌مردمی‌تر از پادشاهان ماد بکار برد . استفاده از شورای مشورتی هفت سران خانواده که در اداره کشور ذی نظر بوده است ، نمونه‌ای از این نظام است .

پروفسور هیپل محقق معاصر آلمانی (۱) مینویسد که دربار هخامنشیان به اقتباس از نظام خلقت اداره میشده و همانگونه که به دور خورشید شش سیاره وجود دارد که با آن یک مجموعه هفتگانه را تشکیل میدهند ، هیئت مشاوره سلطنتی نیز از هفت شاهزاده تشکیل میشد که کوروش دربین آنهاست پریموس‌اینترپارس (۲) یا فرد اول دربین‌همگنان، را داشتماست ، همانگونه که اهورامزدا را نیز فناناپذیران احاطه کرده‌اند . بعبارت دیگر نفوذ فرهنگ اوستائی سبب شده بوده است که نظام پادشاهی پارسها شکل خاصی بخود گرفته و از نظام مادها متمایز گردد . در جلد اول رساله مدیریت نه حکومت نیز به این شکل حکومت هخامنشیان اشاره شده است که به احتمال قوی در دوران کوروش و داریوش به‌آن عمل میشده است . حتی قیام داریوش را برعلیه گوماتای مغ به اتفاق این شش شاهزاده گزارش داده‌اند .

حکومت سلطنتی و قدرت مطلقه شاه که درآن ادوار به‌اعتقاد مردم سرزمینهای شرق از قدرت و اختیار خدا و خدایان منشعب میشد ، واقعیتی عمومی بود و مسلما" در ایران نیز نفوذ همین اعتیادها ، بخصوص از ملل همسایه ، سبب تقویت دربار و نظام سلطنتی میگردید و نمیتوان انتظار داشت که کوروش راهی کاملا" مخالف با آنرابرگزیند. ولی همانگونه که تذکر داده‌شد تعدیلی دراخلاق و برخوردهای‌شخصی این پادشاه دیده میشود . پروفسور هیپل و بسیاری دیگر از محققین معتقدند که رفته رفته خداشاهی در دربار ایران نیز نفوذ یافته و به اتکاء همین اعتقاد توانسته است کوروش قدرت و حکومت خود را تثبیت نماید . در جلد اول نیز به نظریه فرانکفورت و دیگران اشاره شد .

Hippel – ۱
Primus inter paares – ۲

آنچه بخصوص حکومت کوروش را لکه‌دار ساخت انتخاب ولیعهدی است که پس از او سلطنت کوتاهش نمونه‌ای از یک جنایت جنون‌آمیز بوده است .

کامبیز یاکامبوجیه گذشته بر آنکه برادر خود بردیا و بسیاری از اقوامش را کشت در لشگرکشی به مصر برخلاف پدرش به خرابکاری و آزار مردم پرداخت . ویل دورانت مینویسد : " برای ارائه مجدد دردسرهای ناشی از سلطنت ، کامبیز در حالیکه یک آشوب ناپلئونی در دل داشت ،خواهر و زن خود رکسانه (۱) را کشت و پسر خود پرکساسپ (۲) را با تبر بقتل رساند و ۱۲ نفر از بزرگان پارسی را زنده به گور کرد و فرمان قتل کرزوس مشاور پدر خود را داد " .

جالبست که درمقابل این جنایات‌وحشتناک عکس‌العملی از جانب مردم و درباریان ظاهر نمی‌شود و این واقعیت موید آنست که در زمان کوروش اعتیاد به اطاعت و قبول قدرت الهی شاه در جامعه تثبیت شده بوده است ، بطوریکه خود را بنده و رعیت شاه دانسته و اطاعت از ولیعهد دیوانه او را واجب می‌شمردند .

از داریوش کتیبه‌ها و آثاربیشتری در دست است .او نیز سلطنت را بمواسطه کوروش و از مادها به ارث برده است و مسلما" دربار او نیز با همان قدرت کوروش به‌حکومت پرداخته است . در بحث گذشته از صفات ممتاز و برجسته این شاه کم نظیر سخن گفته‌ند و بطوریکه دیدیم در برداشتهای انسانی و اخلاقی او را میتوان شایسته‌ترین فرمانروای ایران باستان دانست .باوجود برخوردار بودن از این مشخصات عالی و فضایل اخلاقی، داریوش نیز به رذایل سلطنت آلوده شده است و غیر مستقیم خدا شاهی را تائید کرده است . شدر درباره داریوش مینویسد :

"هر که شرح اعمال داریوش را در کتیبه بزرگ بیستون میخواند به شور و هیجان . دوچار میشود .ولی هربار که شاه اشاره به وفاداران و همراهان‌خودمینماید ،سپهسالارانی که نبردهای او را رهبری کرده و به او یاری نموده‌اند تا به این سرزمینها دست یابد . و آنها را بدون استثناء غلامان من (۳) یا بندکه می‌خواند ، یک چندش و لرزشی سراپای وجودش را فرا می‌گیرد . اعمال و حرکات شاه همه از یک عظمت نشانی دارند و فقط یک چیز را فاقدند : درک آزادی و ارزشی که لایق آن انسان آزادمابست که به آزادی خود می‌اندیشد " . (۴)

---

۱ - Roxana

۲ - Prexaspes

۳ - mana bandaka پروفسور فرای R. Frye مینویسد که در ایران قدیم بندک بمعنی بنده بوده است و در کتیبه‌های هخامنشی نیز این کلمه ذکر شده‌است و انها غلامان ایرانی‌الاصل هستند .اما بردگان خارجی که از غنایم جنگی بشمارمیرفتند بنام anshahrik آنشهریک نامیده میشدند . بطوریکه از کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی برمی‌آید شاه غیر از فامیل خود همه مردم را بندکه می‌دانسته است .

۴ - همانگونه که در بخش گذشته اشاره شد فرهنگ اوستائی دارای آثار بیشتری از پیام زرتشت بوده که در زمان ساسانیان تحریف شده است و مسلما" همین زمینه است که ←

پروفسور بنگستن آلمانی مینویسد " جای تعجب است که در هیچیک از ردیف‌های مزدا در روی زمین میدانستماست و همین باوراست که سلطنت را بنام موهبت‌الهی در ایران‌باستان تثبیت می‌کند و در سلاطین بعد شکاف‌بین دربار و مردم را وسیع‌ترمیسازد.

پروفسور بنگستن آلمانی‌مینویسد "جای تعجب است که درهیچیک از ردیف‌های باقی مانده از داریوش نقشی از همکاران و یاران او دیده نمیشود زیرا برای پادشاهان تمام رعایای آنها در بی‌ارزشی یکسان محسوب میشدند و همه را بچشم غلامان وبندگان خود می‌نگریستند . . . شاهان بزرگ می‌خواستند که از مردم و ملت جدا زندگی کنند و فقط قدرتمندان و بزرگان قوم اجازه شرفیابی داشته و میتوانستند از دور به‌آنها نظر افکنند " .

درکتیبه تخت‌جمشید داریوش و خشایارشا خیلی بزرگتر و برجسته‌تر از دیگران‌نقش شدماند و آن نشانه شدت این اعتیاداست‌که شاه باهمه مردم اختلاف دارد .همچنین‌در همین ردیف‌ها دیده میشود آنها که با شاه صحبت می‌کنند دهان خود را بستماند . پرسی‌سایکس مینویسد " هر یک از رعایا که بحضور شاه شرفیاب میشد در وقت ورود بخاک می‌افتاد و در تمام مدت حضور باید دستهای خود را پنهان کند این عادت هنوز هم جاریست " . (۱)

داریوش نیز همان خطای کوروش را تکرار کرد و ولیعهد او خشایارشای فاسد وبی‌لیاقت جانشین مردی چنان برجسته و فرماندهی لایق گردید .در دربار خشایارشا تجمل و شکوه‌ظاهری جانشین عظمت‌درونی گردید و او که فقط به زیبائی‌جمال و رعنائی قامتش موردتحسین مورخین قرارگرفته رذایل سلطنت را به کمال ارائه می‌دهد .خشایارشا بحدی خود را مقدس و برتر از دیگران میداند که کسی را اجازه نزدیک شدن به او نیست وحتی دربار عام شاه درباریان و رعایا بایستی بوسیله‌ی پرده‌ای از او مجزا گردند .

پروفسور هنینگ درباره خشایارشا مینویسد که طبق فـرمانی هیچکس اجازه نداشت مستقیما " به شاه نزدیک شده و با او تماس گیرد زیرا او مقدس است او در جنگها جدای‌از دیگران در ارابه‌ای خورشیدسان جای می‌گرفت و از دور جنگ را هدایت می‌کرد . او حتی از اسب‌سواری با دیگران امتناع می‌کرد زیرا به مقام مقدسش توهین میشد .در حالیکه در کتیبه‌های داریوش‌آمده است که او در جنگها شرکت میکرد و اسب‌سواری و تیراندازی. . . از مهارت‌ها و افتخارات او بود " .

در دوران هخامنشیان ،و بخصوص اوایل این دوران ،اثر گذاشته و برملت ایران شخصیت برجسته‌ای داده است .

۱ ــ با وجود قدرت زیاد شاه و فسادیکه هر دربار و هر قدرت مطلقه به آن دوچار میشود ، حکومت داریوش و بخصوص فرهنگ حاکم آنزمان از یک درخشش معنوی خاص برخوردار است که نظیر آنرا در آن ادوار بهیچوجه نمی‌یابیم .حوادث را باید با شرایط زمان مورد بررسی قرار داد و از این دید باید پذیرفت که فرهنگ اوستای قدیم هر چند از پیام زرتشت بدور شده‌بود ، دارای قدرت معنوی و سازندگی جامعی بوده‌است .

بطوریکه‌مینویسند خشایارشاحرمسرای مفصلی داشت که او قهرمان این عرصه‌بشمار میرفت و بجای لیاقت و کفایت کسور داری ، که از آن بی‌نصیب بود ، در این میدان به آزمایش استعداد خود میپرداخت .ویل دورانت مینویسد " پدر پنج پسر ، چهار پسرخود را برای جنگ به میدان نبرد فرستاده بود . از شاه تقاضا شد اجازه دهد پسر پنجم او بنزد پدر مانده به او کمک کند .بفرمان شاه پسرش را به دو نیمه کرده و دو طرف جاده‌ای که سپاهیان می‌گذشتند آویزان کردند که عبرت دیگران شود " .

ویل دورانت مینویسد " یک امپراطوری تا زمانی پایدار است که قدرت عالی خود را برای کشتن حفظ کند " ولی اتفاقا " همین قدرت کشتن نیز سبب جدائی مردم ازدربار شده و به نابودی سلطنت کمک مینماید . بدون جهت نبود که سپاه عظیم خشایارشا در یونان در مقابل نیروئی بسیار کوچکتر شکست خورده و او مفتضحانه مجبور به‌فرار میشود. در این جنگ به روایت هرودت فرستاده اسپارت به هیدرانس (۱) سردار و فرمانده سپاه مخصوص و معروف محافظ شاهنشاه ایران بنام جاودانان در تنگه ترموپیل که یونانیان را به تسلیم تشویق می‌کرد چنین می‌گوید :

"آری تو بخوبی میدانی کمچه سان بندگی کنی زیراطعم آزادی را هرگز نچشیده‌ای و از شیرینی آن آگاه نیستی .هرگاه تو از آن آگاه بودی خود یقینا "بما پند میدادی برای حفظ آن بجنگیم ، نه فقط با نیزه‌های خود که همچنین با تیرهای خویش " (برخی از مورخین این گفته را به‌جمعی از یونانیان نسبت‌می‌دهند که به ساتراپ آسیای‌صغیر چنین پاسخ داده‌اند) .

بنابر نوشته هنینگ خشایارشا به زوجه برادر خود ماسیس (۲) خیال تجاوز داشت و چون او امتناع کرد به برادر زاده خود چشم دوخت و بالاخره این مادر و دختر فدای حسادت زن خشایارشا آمتیس شدند و برادر که از جنایات خشایارشا آگاه شد برعلیه او شورید ولی خشایارشا برادر را کشت .

پروفسور بنگستن درباره دربارهخامنشیان مینویسد "یونانیها رابطه‌پادشاهان‌ایران را نسبت به رعایا بیروحترین‌حکومت مطلقه تعبیرنموده و رابطه‌مردان قوم را به‌حکمرانان اطاعت کورکورانه‌میدانستند و برای رعایای ایران کوچکترین خودنمائی تصور نمی‌کردند" او همچنین بامقایسه مشروح جوامع ایران و یونان در این اعصار مینویسد " در حالیکه‌در یونان فرد در سیاست و حیات روحی و فکری بمیزان توجه و استعدادش تظاهر نموده و شکوفامیشد ،ما ازدوران‌هخامنشیان جز نام‌شهنشهان حتی از نام‌نزدیکترین‌همقطارانشان هم کمتر خبری داریم و اگر هم اطلاع مختصری در دست است از گزارشهائی است که یونانیها برای ما بجا گذاشته‌اند " .

پروفسور فرای با مقایسه یونانیها و ایرانیان در این ادوار و مقایسه ارزش و اهمیت

۱ - Hydranes
۲ - Massistes

آزادی درجامعه یونان و حکومت مطلقه و اعتیاد به اطاعت در ایران نتیجه‌می‌گیرد که" با مطالعه این مشخصات و صفات یونانی‌ها و ایرانیها میتوانیم به حقایقی که سبب اعتلای یونانیها و شکست ایرانیها شد پی بریم ".

بالاخره در اثر فساد و فشار دربار خشایارشا و تحول معنوی و اخلاقی که در بین مردم ایران گزارش شده است ، و بنظر من مولود تحول فرهنگ اوستائی است که بندریج در اثر نفوذ دین مغان به تحجر و انحراف بیشتر گرائیده بود ، جامعه ایران متزلزل گردید بطوریکه یک امپراطوری عظیم نتوانست در مقابل جامعه کوچک یونان و بلکه شهر آتن ، تاب مقاومت آورد و حتی خشایارشا پس از فرار از آتن به دربار خود پناه برد و بیشتر مجزاشد ،ولی بالاخره فساد دربار گریبانگیر خود او شد و درسال ۴۶۵ق.م بدست یکی از سرداران گارد سلطنتی خود بنام ارتابانوس (۱) یا اردوان کشته شد (اردوان را رئیس گردان هزار نفری بنام هزارپت نام برده اند) .

سایکس که خود سرباز است که خیلی به پادشاهان ایران ارادت ورزیده و بهآریایی بودن خویش افتخار نموده و سعی می‌کند فقط محاسن این شاهان آریائی را بیان کند مجبور میشود درباره خشایارشا چنین قضاوت کند " بی‌کفایتی و فساد اخلاق خشایارشا مکافات خود را همراه آورد و پس از بیست سال سلطنت مصیبت‌بار به دست ارتابونوس رئیس پاسبانان خود بقتل رسید . . . او وقتیکه به سلطنت رسید مقتدرترین دولتی راکه تاآنزمان در دنیا دیده‌شده‌بود دارا بود . علاوه‌بر لشکری‌عظیم وسایل و قوای بی‌نهایتی در اختیار داشت . با وجود این میراث باشکوه همینکه در دریا لطمه‌ای از یونانیان خورد ترسید و بجای آنکه بجنگ ادامه دهد تا این لکه را از خود محو سازد از یونان آشفته به آسیافرارکردودرآنجا بقیه‌سلطنت‌خودرابه‌عیاشی‌وهوسرانی‌بسربرده‌زمام‌اموررابه‌خواجسرایان‌سپرد.

در نظام دیکتاتوری و رهبری و سلطنت فردی همه نیروی دولت بکار گرفته میشود تا یک رهبر و فرمانروا جلوه کند پس همه مردم باید از رشد بازمانند تا عرصه برای خود نمائی دیکتاتور آماده شود . نور یک شمع در سردابی تاریک میتواند منبع روشنائی گردد. اغلب این رهبران نیز بیش از یک شمع از آن قدرت درخشش نداشته‌اند . در درخشش خورشید نور هزاران شمع نیز بی‌مقدار است . اگر اکثریت مردم جامعه شخصیت یافته شکوفا و درخشان شوند آفتاب تابنده‌ای همه جا را فرا می‌گیرد . در این حال درخشش شمع‌سان یک فرمانروا دراین محیط نورانی جلوه نخواهدداشت و جمع شمعهای مردم‌است که شب تیره را به روز روشن مبدل میسازد و درخشش هر رهبر و بزرگمردی در ارتباط با همه منابع نور دارای ارزش و اهمیت خواهد شد . خلیفه عباسی که برمکیان را به دلیل شخصیت برجسته آنها گرامی میدارد چون احساس می‌کند ممکن است جلوه آنها مانع خودنمائی امیرالمومنین کشته و بی‌قدری کوره چراغ او را نمایان سازد نه تنها وزیر خود

۱- Artabanus

که همه برمکیان را قتل‌عام می‌کند . این برخورد در سراسر تاریخ معرف فضای وحشتناک دیکتاتور پروری است . دیکتاتورهائی که بنام شاه، فرمانده، رهبر، پیشوا، سردار . . . حیات روحی‌مردم را چنان موریانه‌خورده ونابودمیسازند و برای‌کبیر شدن جامعه صغیران را بوجود می‌آورند .

پس از داریوش فساد سلطنت و روحانیت رفته رفته به تخریب بقایای فرهنگ اصیل مزدیسنائی پرداخت و بطوریکه قبلا" بیان شد خرافات مغان بنام زرتشت دین دربار هخامنشیان گردید . وندیداد را محصول این هم آهنگی دربار و روحانیت در زمان خشایارشا میدانند . شدر مینویسد که در زمان پادشاهان باستانی ایران ، دین مغان که بنام زرتشت تبلیغ میشد ، دین هیئت حاکمه و دربار بود نه دین مردم . این سرنوشت همه ادیان مردمی بوده است که در بین مردم ظهور کرده ولی پس از مدت کوتاهی کلیسا و روحانیت کلیسائی بنام متولی دین رنگ فرهنگ هیئت حاکمه به آن داده است .کلیسا برای حفظ موقعیت خود پیوسته از پیوند با هیئت حاکمه بهره می‌گیرد و بندرت نیزبرای بدست آوردن قدرت بر علیه حکومت می‌شورد .شورش مغان را در سلطنت کامبیز میتوان یکی از این موارد دانست .

جالبست که باوجود مغ‌کشی در زمان داریوش مجددا" مغان در دربار هخامنشیان قدرت‌گرفته و حتی در دربارخشایارشا نفوذ می‌کنند از شرح مختصر درباره سلطنت مادها وسپس‌حکومت‌کوروش—کامبیز—داریوش—خشایارشا نتایج‌بدست‌آمده‌رافهرست‌وارتکرارمی‌کنیم:

سلطنت مستقل از فرهنگ اوستائی در اثر نفوذ فرهنگ سامی و تقلید از دربارهای ملل همسایه در ایران مستقر گردید . در حکومت مادها از فرهنگ اوستائی اثری دیده نمی‌شود . در دولت هخامنشیان آثار روشنی از نفوذ فرهنگ اوستائی مشاهده می‌گردد . کوروش از این تاثیر بی‌نصیب نبوده ولی نسبت و ارتباط نزدیک با دربار مادها او را یک شاهزاده بارآورده‌است .او در کتیبه‌های خود اشاره‌ای به اهورامزدا نمی‌نماید ولی‌اعمال او نشانی از فرهنگ اوستائی دارد که قرنهای پیش در نواحی شمال شرقی و شرق ایران نفوذ نموده و قبیله‌هخامنشی نیز به‌شکلی که ما از آن بی‌اطلاع‌هستیم باآن آشناشده‌اند . نماینده این فرهنگ در این ادوار بشیها و بستاهای قدیم بوده است که باوجود انحراف به پیام زرتشت بسیار نزدیکتر از معتقدات ادوار بعد است . کامبیز یک شاهزاده است‌که در دربار تربیت می‌شود ، کمتر اتفاق افتاده که تربیت در مرکز قدرت ، تشریفات و رشد در محیط دربار شاهزاده‌ای را فاسد نسازد .کامبیز را علاوه‌بر این مریض روحی نیز توجیه کرده‌اند که اغلب این شاهزادگان برای چنین بیماریها زمینه مساعد می‌یابند .

داریوش یک هخامنش کامل است که هنوز به فساد دربار آلوده نشده و ارتباط مستقیم نیز با مادها نداشته‌است . در معتقدات او به صراحت فرهنگ اوستائی رامنعکس می‌بینیم که بمراتب از عقاید جامعه به پیام زرتشت آشناتر است و این بیشتر بما اجازه

میدهد که حدس بزنیم او زمینه این معتقدات را از قبیله خود به ارث برده نه از مغان ، که در آنزمان بنام زرتشت مذهب و آداب و رسومی را پیروی می‌کردند ،آنچه بنام‌مذهب پس از داریوش در وندیداد ارائه میشود شباهت خود را با پیام زرتشت تقریبا" بکلی از دست داده است در حالیکه بیانات داریوش کاملا"با چهارچوب یشتها قابل تطبیق‌است و حتی در بعضی موارد از آنها نیز پیشرفته‌تر میباشد .

خشایارشا نیز از نظرتربیت درباری همان موقعیت کامبیز را دارد با این اختلاف‌که مغان در دربار او قدرت بیشتری یافته و او را بسوی یک دین انحرافی متوجه ساخته‌اند و او که درضمن زمینه‌مذهبی را از پدرش بمارث برده‌است بصورت یک شامندین خودنمائی می‌کند . ولی به وضوح برداشتهای او از طرز فکر زرتشت دوری می‌جوید .

آنچه درتمام این جریان قابل توجه‌است آنستکه حکومت هیچیک از این پادشاهان با پیام زرتشت قابل تطبیق نیست و حتی داریوش نیز که از همه پادشاهان سراسر تاریخ ایران خود را به دین زرتشت نزدیکتر نشان داده است ،حکومتش مطابق آنچه ما از پیام زرتشت استنباط می‌کنیم ، نمی‌باشد .

پس از خشایارشا بر فساد دربار ایران افزوده میشود . گیرشمن مینویسد پس از داریوش آنقدر رقابت و توطئه و دسیسه در دربار سلطنتی رایج شد و قتل و ترور افراد خانواده سلطنتی معمول گردید که به علت اینهمه‌خونریزی پس از مرگ پسر اردشیر سوم مجبور شدند یک منسوب بسیار دور او را نام داریوش دادند و به سلطنت منصوب سازند. او تنها باقیمانده از فامیل هخامنشی بود که زمانی چنان قدرتمندانه بر عالم حکومت داشتند .

بطوریکه قبلا "بیان‌شد تاریخ‌قدیم اغلب‌توسط درباریان وکاسه‌لیسان و جیره‌خواران سلاطین برشته تحریر درآمده و فساد و رذایل سلطنت کمتر در جامعه علنی شده‌است . ولی باوجود این گزارشهائی که از اخلاف داریوش باقی است نشانه انحراف و فساد وحشتناکی است که تقریبا" همه دربارهای جهان در سراسر تاریخ به آن آلوده شده‌اند .

دیدیم که خشایارشا برادر خود را کشت و خود بدست اردوان کشته شد . اردوان بدست اردشیر اول کشته شد . اردشیر اول در تاریخ به اردشیر پر معروف است و گویند که او صد پسر داشته است که همه جز چهار پسر قبل از مرگ او فوت کرده و یا با دسیسه به قتل رسیده بودند .پس‌از اردشیر پسرش بنام خشایارشای دوم جانشین او شد که پس از چند هفته سلطنت بدست برادرش صغدیانس بقتل رسید (۱) پس از شش ماه برادر صغدیانس بنام اخس (۲) او را در خاکستر خفه کرد و بجایش نشست و نام داریوش دوم برخود گذاشت . او با خواهر خود بنام پریزاد (پریزاتیس) ازدواج کرد و برادر دیگر خود را بنام ارسی تس نیز در خاکستر خفه کرد .

۱ - Soghdianes
۲ - Ochos

داماد شاه بنام تری‌توخمس (۱) عاشق خواهر خود رکسانه (روشنک) شد و برای جدائی از دختر شاه به دسیسه پرداخت ولی شاه او را کشت و به دستور پریزاد رکسانه را قطعه‌قطعه‌کردند و تمام‌خانواده‌ تری‌توخمس ازجمله مادر و خواهر او را زنده‌بگورکردند . . . این حیواناتی که بدتر از ببر وپلنگ و درنده‌تر از هرحیوان وحشی یکدیگر را می‌دریدند مسلما " به بیگانگان رحم نمی‌کردند آنها جان و مال مردم را در اختیار داشتند و برای ادامه سلطنت الهه و خون‌آلود خویش از فدا کردن آن ابا نمی‌نمودند .

ویل‌دورانت درباره این‌پادشاهان بااستفاده ازگزارش‌هرودت‌وتحقیقات راولینسون مینویسد " قدرت شاه نامحدود بود و او میتوانست با یک کلمه بدون محاکمه و دلیل هر که را بکشد ، مانند روش بعضی از دیکتاتورهای مدرن ، و گاهی نیز امتیاز این قتل‌های بوالهوسانه را به مادر یا زن سوگلی و اصلی خود واگدار می‌کرد .حتی بندرت ازمهمترین اشراف قوم کسی جرات انتقاد یا توبیخ را بخود میداد .افکارعمومی نیز بکلی بی‌اثربود. پدری که پسر بی‌گناهش درمقابل چشمانش توسط شاه باتیر بقتل می‌رسید فقط شاه رابرای تیراندازی عالیش‌می‌ستود و متخلفین که بامر شاه فلک می‌شدند از اعلیحضرت شاهنشاه تشکر می‌کردند که آنها را در خاطر داشته است !! " .

قتل وکشتار چنان خانواده‌هخامنشی را فرا گرفت که گزارشهای موجود بکلی درهم شده و برخی با هم اختلاف دارد . ولی در هر حال پس از اخس نیز این حیوان‌خوئی ادامه یافت . جانشین داریوش دوم اردشیر دوم شد کـه در جنگ کوناکس (۲) برادر خود کوروش را کشت و سپس پسر خود را به بهانه توطئه به قتل رساند علت این واقعه چنین بود که در جنگ کوناکس پس از کشتن برادرش معشوقه یونانی او بنام آسپازیا (۳) بدست اردشیر افتاد .روزیکه اردشیر پسر خود داریوش را ولیعهد ساخت بنا برسم قدیم میبایستی هرچه تقاضا می‌کند به او دهد . داریوش اسپازیا را از پدر تقاضا کرد و او با اکراه و اجبار خواهش او را انجام داد ولی برای آنکه او را از پسرش جدا کند فرمان داد اسپازیا به همدان رفته کاهنه معبد آناهیتا گردد . ولیعهد از این حرکت پدر آزرده گشت و بفکر قتل پدر افتاد ولی او بفرمان پدر به دار آویخته شد .

جانشین اردشیر دوم اردشیر سوم شد که او هم بدست خواجه حرمش بقتل رسید این خواجه که باگس (۴) نامداشت تمام فرزندان شاه را کشت و این زمان بود که دیگراز خاندان هخامنشی کسی باقی نمانده بود و بالاخره شخصی بنام کدمان‌دراز دست(۵) را که از اقوام دور دربار بود و برخی از مورخین در هخامنشی بودن او شک می‌کنند بنام داریوش‌سوم بسلطنت رساندند که‌سلطنت او هم بدست اسکندر مضمحل‌گردید .پلوتارک مینویسد در دربار هخامنشیان تجمل و خودپرستی و تزلزل فکری و عقیدتی ،بخصوص‌در

۱ - Teritüchmes
۲ - Cunax
۳ - Aspasia
۴ - Bagos
۵ - Codomanus

طبقات بالا ثبات دولت را ازبین برد تاجائیکه بالاخره با وجود ارتش عظیمی در مقابل سپاه اندک اسکندر شکست خورده از میان رفتند و سربازان پارسی که به شکست‌ناپذیری معروف بودند به‌آسانی مضمحل شدند .

کتسیا طبیب یونانی مخصوص دربار اردشیر دوم (۳۵۹ – ۴۰۵ ق.م) که درضمن مورخ نیز بود ، درباره دربار شاهان هخامنشی شرح مفصلی به تحریر درآورده که‌جنایت و دسیسه درباریان ، چپاول و غارت اموال مردم برای سیر کردن درباریان ، قساوت‌و اعمال زور دستگاه هیئت حاکمه از مشخصات اصلی این گزارش است .

ویل دورانت درباره انحطاط هخامنشیان مینویسد " انحطاط‌و زوال ایران شباهت تام با روم دارد .فساد اخلاق و انحطاط در بین مردم ،توام با اعمال زور و لاابالی‌گری و لاقیدی دربار شد .شرح مفصلی که درباره افراط طبقه اشراف از خوش‌گذرانی ، پرخوری اسراف و لاقیدی آنها داده میشود انسان را بوحشت می‌اندازد .این انحطاط در روم هم بوجود آمد .هنگامیکه روش استوایک (۱) جمهوری به سلطنت و سزاریسم مبدل گردید" . در تاریخ آمده که وقتی اسکندر استخر پایتخت هخامنشیان را فتح کرد ۱۲۰/۰۰۰ تالان طلا و از شوش ۲۰/۰۰۰ تالان طلا به اضافه غنایم بیشمار دیگر بدست آوردند. پلوتارک مینویسد که ده‌هزار گاری و پنجهزار شتر برای حمل خزائن استخر لازم شد و برخی از مورخین‌معتقدند که این سرمایه عظیم چون در بین سرداران اسکندر پخش شد تحولی‌در اقتصاد آنروز جهان بوجود آورد . این روایات میرساند که تا چه حد دربار هخامنشی بر دوش مردم مولد و کارگر ایران سنگینی می‌کرد و چگونه در مقابل اینهمه غارت و چپاول اموال مردم ، شهوترانی ، جنایت ، خودپرستی و تجمل به جامعه بهره میدادماند .

شدر دلیل اضمحلال هخامنشیان و سقوط ایران را روابط نامتناسب شاه با رعایای خود و جلال و شکوه ، اختلاف طبقات بی‌اندازه زیادی که وجود داشت ،زندگی پراسراف و تشریفاتی ، قصر و حرم‌سرا و خواجگان حرم . . .برخورد غلام‌واری که شاه از زیردستان انتظار داشت ، و اتفاقا " در بین این بندگان و درباریان غلام صفت دروغ و تزویر و دسیسه بمراتب بیشتر توسعه می‌یافت تادر بین آزادگان ،و بالاخرمفساد رهبری می‌داند.

بطوریکه گزارش می‌دهند تملق و چاکری و بندگی چنان در ایران ریشه دوانید که حتی در خانواده‌های اشراف و اعیان و سرمایه‌داران سعی میشد آداب دربار را بامقیاسی کوچکتر تقلید کنند . آنها در دربار غلام و بندک شاه بودند و در خانه ارباب و سرور بندگان خود و همین فساد رفته‌رفته جامعه ایرانرا به تباهی کشاند و فرهنگ شرک و فردپرستی را چنان در میان مردم تثبیت کرد که امروز هم هنوز دوچار آنیم و به‌صور مختلف بت‌پرست و فردپرست باقی مانده‌ایم . فرهنگ شرک و بت‌پرستی به‌حدی در محیط ایران نفوذ یافته که تا یک تحول اساسی در روح و فکر این مردم بوجود نیاید از

Stoic – ۱

سنگ و درخت و امام و امامزاده ، شاه و ارباب و رهبر . . . بت خواهند ساخت .

همه محققینی که درباره جامعه ایران به بررسی پرداخته‌اند هرگز از خود سئوال نکرده‌اند که چرا در بین مردمی که دین اولیه آنان مردیسنا آزادی را پایه و اصل دین قرار داد و دین کنونی اسلام ، شرک را زشترین گناه دانسته و طرد ارباب و رهبر و سرور و خدایگان را شرط اول مسلمانی اعلام می‌کند مردمی که در آغاز تاریخ حرکت بزرگ خود از صفات برجسته‌ای برخوردار بوده و نسبت بملل دیگر آن دوران کاملا" ممتاز و متشخص بوده‌اند که این چنین بندگی و پستی را پذیرفته و بیش از هر جامعه دیگر به فردپرستی و تقلید و اطاعت تن در دادند ؟.

این مذلت نتیجه تاثیر دو عامل فاسد سازنده حکومت و روحانیت است . روحانیت کلیسائی هرگز تعلیمات اصیل را پایه تربیت‌مذهبی مردم قرارنداد و علاوه برآنکه اصول آنرا منحرف ساخت دین را شعائری کرد و آداب ورسوم و شعائر را بر عمل و حرکت‌سازنده برتری داد و خرافات را وسیله سوداگری خود نمود . حکومت نیز بصورت‌سلطنت خودکامه باکلیسا اتحاد و اتفاق برقرار ساخت و بندگی و اطاعت را بر مردم تحمیل کرد . دربار دست کلیسا را در تحمیق جامعه باز گذاشت و کلیسا با تحمیق و تضعیف مردم آنها را برای اطاعت و بندگی آماده ساخت دنباله روی و تقلید کورکورانه از کلیسا پایه‌ای برای اطاعت از حاکم وفرمانروا شد و اعتیاد به‌اطاعت زمینه‌ای برای تقلیدکوسفندوار ازکلیسا. آنچه به مردم ایران در طول تاریخ دوهزار وپانصد ساله خود تلقین شد نه گفتار زرتشت بوده‌است و نه عقاید محمد و جامعه ایران نیز هیچگاه نه مزدیسنائی بوده‌است و نه مسلمان . در این باره به تفصیل در شرح تمدن ایران بحث خواهد شد .

همه‌محققین و مورخین شخصیت‌بزرگ کوروش و داریوش را ستوده و نشان برجستگی فرهنگ‌ایران‌باستان می‌دانند و محققین ایرانی به این دوشخصیت برجسته بحق افتخار می‌کنند . من گو اینکه چه در رساله‌های گذشته و چه در این کتاب بارها شخصیت این‌دو فرمانروا را در مقایسه با شاهان دیگر ستوده‌ام وجود این دو مرد هوشمند و مقتدر و دو سردار کشورگشای سیاستمدار و پسندیده‌خو را که دربین تمام‌سلاطین جهان از برجستگی خاصی برخوردارند ، دلیل جالبی برای ارائه فساد و زیان نظام دیکتاتوری و قدرت‌فردی می‌شمارم .

این دوفرمانروا دربین مردمی ظهور کردند که استعداد و آمادگی و فضایل انسانی آنها در ادوار باستان مورد تائید کلی است . پیام زرتشت ، هرچند بصورت پشتهای منحرف ، حرکت‌زا و سازنده و پرجلا بود و بامعتقدات ذلت‌بخش و روح‌خراش ملل متمدن آندوران و بخصوص همسایه‌های بزرگ غربی کاملا" تفاوت داشت . این دوفرمانده توان از صفات بسیار عالی برخوردار بودند که در بین پادشاهان آن ادوار بی‌نظیر است وهر دو برخلاف اغلب فرمانروایان از عقل و اندیشه روشنی نصیب کافی داشتند ، یک چنین

آغاز پرشکوه و مناسبی در شروع حرکت یک ملت میبایستی برای مدتهای مدید عظمت واقعی و درونی جامعه ایران را تضمین کند . ولی تاریخ گواه بر آن است که بلافاصله پس از مرگ این دو سردار بزرک خلاء محسوسی جامعه ایرانرا فرا می‌گیرد و به سرعت عجیبی به زوال و فساد می‌گراید . اگر دقت کنیم خواهیم دید تنها نقص بزرگی که حکومت این دو نامدار را لکه‌دار ساخته و موجب انحراف حرکت جامعه میشود دیکتاتوری و اختیار مطلق آنان است که به تربیت انسان و ایجاد جامعه انسانی اهمیت نمیدادند بلکه خواهان درباری از بندکها و جامعه‌ای از شه‌پرستان بودند . در کنار چنین شخصیتهائی جا برای رشد مردانی بزرگ نیست و بهمین دلیل نیز جانشین هر دوی آنان فرزندان مجنون یا خودخواه و فاسدشان می‌گردند و از همان آغاز تشکیل دولت دیکتاتوری و حکومت مطلقه حرکت واقعی و معنوی جامعه را منحرف میسازد . روح مردم در حکومت فردی پژمرده شده و میمیرد و حیات جامعه بدون آزادی از شکوفایی باز می‌ایستد . در جامعه مقلدین و سرسپردگان و فضای بندگان و چاکران از حرکت سازنده کمتر اثری یافت میشود و مردمی که به اطاعت معتاد شده‌اند در مقابل هر رهبری سرفرود می‌آورند ، هر قدر هم فاسد و جابر و فریبکار باشد . مردم ایران که به اطاعت از کوروش وداریوش خوگرفته بودند در بارگاه کامبیز و خشایارشای مجنون و فاسد نیز فرمانبردارند . این خاصیت نظام بنده‌پرور است که بندگی و اطاعت را در جامعه تزریق و تلقین و تثبیت‌می‌کنند و درچنین جامعه‌ای رشد انسانیت متوقف میشود وعظمت و شکوه ظاهری جانشین کمال و جلال روحی می‌گردد .

من درجلد اول مقایسه‌ای بین جامعه یونان و ایران را در همین ادوار مطرح‌ساختم و این مثال را از اینجهت برگزیدم که زمان ظهور کوروش و داریوش منطبق با جنبش فرهنگی و روحی یونانیان شده بود .

آیاهیچگاه از خود سئوال‌کرده‌ایم که چراایران باآنهمه عظمت و قدرت وامپراطوری عظیمی که بیش از نیمی از دنیای آنروز را در برمی‌گرفت تاثیرش در تمدن جهان از یک شهر کوچک آتن کمتر است؟ در حالیکه استعداد و قدرت روحی ایرانیان ، که با یونانیها از یک ریشه‌اند ، برآنها برتری دارد ؟ شهامت و راستگوئی و درست‌کرداری ایرانیان را همه‌مورخین‌باستان‌ستوده‌اند ومحاسن اخلاقی وروحی آنان را بریونانیان‌ترجیح داده‌اند.

آتن در مدت کوتاهی چنان می‌درخشد که تا دوهزار سال بعد نیز به جهان نور و حیات فکری می‌بخشد . آنها در عرصه فکر و اندیشه به حدی شکوفا میشوند که تا امروز هیچ قومی نتوانسته است در چنان شرایطی حرکتی چنین تحسین برانگیز بوجود آورد . ارزش و آثار هنری ، علمی و فلسفی . . .جالبی کهاز این جامعه کوچک باقی مانده از جمع تمام آثار باستانی ملل هم عهد آنها افزونتر است . در حالیکه امپراطوری عظیم ایران جز شرح کشورگیری‌ها و فتوحات و شکوه و جلال دربار ایران ، اثر بزرگی از خود به‌جای

نگذاشته است . یونان در مدت کوتاهی هزاران دانشمند، نقاش، مجسمساز، نویسنده، تاترنویس،آرشیتکت ،مهندس ، شاعر، فیلسوف . . . تقدیم جهان می‌کند ولی در ایران از هیچکس جز شاه و شامزادگان خبری نیست وجالبست که حتی آثارهنری باقی ماندهنیز فاقد نام‌خالق آنست .در ایران فقط یک‌نظر دارای شخصیت‌است و آن‌شاه‌است و همانگونه که بنگستن و شدر . . . نیز به‌آن اشاره کردند حتی از نام سرداران شاه اثری جز "من بندکه " نیست !!

عجیب است حتی در عرصه لشکرکشی و جنگ هم که معمولا " این دولتهای مقتدرو دیکتاتوری بجای‌علم و دانش در آن رشته ذی‌فن و ذوالقدر می‌گردند ،امپراطوری عظیم ایران و یادبود فرمانروای کم نظیری چون داریوش ضعف خود را ارائه نموده و در مقابل همین جامعه کوچک به شکست مفتضحانه تن در می‌دهد .

الکساندر روستو (۱) مورخ آلمانی معتقد است که این واقعه یکی از عجایب تاریخ جهان است که باوجود یک موقعیت ناامیدکننده مردمی بخاطر آزادی به این مخاطره عظیم تن در میدهند و هر گونه خطر را بجان میخرند و بالاخره هم باوضع غیرقابل باوری پیروز می‌گردند .

او معتقد است این نشانمایست از فداکاری در راه ایدال و اثر معجزه‌آسای اتکاء به آن .در یک سر فرماندهی عظیم با اقتدار مطلق و فرمانبری که با بندگی توام است و فدا شدن در راه یک فرد را در پی دارد ، و در طرف دیگر نیروئی بسیار کمتر که از عشق به آزادی و ابتکار فردی و فداکاری در راه هدف و ایدال قدرت‌میگرفت .پس‌آن لشکر عظیم درمقابل این گروه اندک مومن به‌آزادی شکست خورد و میدان را به حریف بسیارضعیفتر سپرد ".

درهمه نبردها دیسیپلین نظامی و تجهیزات و فرماندهی قوی عامل‌اساسی پیروزی است و تاریخ نیز شواهد بسیار فراوانی در تائید این واقعیت ارائه می‌دهد ،بخصوص در آن ادوار که آرایش جنگی و تعداد نفرات بسیار موثر در نبردها بوده است . اما گاه در تاریخ به نمونه‌هائی برخورد می‌کنیم که ایمان و اعتقاد و ابتکار فردی جنگجویان عامل تعیین کننده میشوند .

بین مردمی که به بندگی خو گرفته و اطاعت و فرمانبری دین آنها شده است ، شخصیت واقعی انسانها نابود میشود ، بخصوص که فساد از بالا ، چه روحانیت و چه دربار ، بیشتر به این انحطاط روحی کمک کنند . مسلما " چنین مردمی در مقابل گروهی که آزاد زیسته و آزادگی‌آموخته و لذت آزادی را چشیده‌اند ،تاب مقاومت نخواهدداشت، همان سخن تاریخی که یونانیان به هیدرانس بیان داشتند .

یونانیها نه تنها در زمان خشایارشا که در سپاه اسکندر نیز مجددا " همین درس‌را

A. Ruestow – ۱

به ایرانیان دادند و سپاه عظیم داریوش سوم را هم کوفته و سلطنت ایران را مضمحل ساختند .

در آثاری که از یونانیان باقی مانده سخن همه از مردم است .آنها نه شاهی دارند و نه حتی قائد عظیم‌الشان و رهبر کبیری ! همه آثار هنری ، علمی ،فلسفی ، ادبی ... که برجای مانده بنام مردم یونان یا فلاسفه، هنرمندان ، متفکرین و دانشمندان یونانی است .این یونانیها هستند که عظمت می‌آفرینند و شکوه آنان در قصرهای مجلل سلطنتی ارائه نمی‌شود بلکه درصحنه‌های تاتر و نمایش و درفضای علم و دانش. . .به قدرت‌نمائی میپردازند . ولی در آثار باقی مانده از ایران همه جا فقط شاه به نمایش گذاشته میشود، شاه سخن میگوید و شاه هنرنمائی می‌کند .حتی آثار معماری باقی‌مانده نیز دارای کاراکتر قلدری است بی‌نام و نشان تامبادا به عظمت شاه لطمه‌ای وارد گردد .همین مشخصه‌است که این دو جامعه هم ریشه ولی کاملا" متفاوت را از هم متمایز میسازد .

جالب است تأیید این واقعیت تاریخی را ، که قلدری و سلطنت ،هرقدر هم چون حکومت داریوش و کوروش برجسته باشد ، به اضمحلال شخصیت جامعه می‌انجامد ،در خود جامعه یونان نیز بدست می‌آوریم ، همان مردمی که سرنوشت ساز بودند و با ابتکار و شخصیت فردی خود هنرآفرینی می‌کردند در زیر سلطه یک نظام سلطنتی و حکومت فردی محو و نابود شدند . اسکندر که ابتدا بصورت یک سردار و رهبر جنگی خودنمائی کرد ، در اثر فتوحات خود به غرور دوچار شد و مقام امپراطوری و سلطنت خداگونه او جامعه یونان را که قبلا" مقدمات انحطاط آن فراهم شده بود به سراشیب زوال سرازیرد کرد .

متاسفانه جلال و شکوه و فتح و پیروزی سرداران تاریخ بسیاری از مورخین و حتی محققین را مسحورساخته و از این درخشش‌ظاهری عظمت وبزرگی واقعی برداشت‌کرده‌اند درباره اسکندرکبیر !! نیز این اشتباه خیلی تکرارشده و از او یک نابغه‌عظیم ساخته‌اند. نیبرگ که قبلا" به افکار او آشنا شدیم ، در حالیکه یک محقق است نه مورخ ، زمانیکه هنینگ اسکندر را در مورد اعمالش در پرس‌پولیس مورد انتقاد قرار میدهد برآشفته و معتقداست این ایراد به چنین نابغه‌بزرگ توهین به ملت‌اروپا و فرهنگ‌غرب است!!(۱)

یوزف گرگور (۲) مولف و بیوگراف نویس معاصر آلمانی در کتاب خود بنام‌اسکندر کبیر او را یک نابغه اروپائی دانسته و چنان می‌ستاید که گوئی با بزرگترین انسان روزگار روبرو شده است .او اسکندر را از نظر انسانی و اجتماعی نه تنها "تاج عصر خود" مینامد بلکه معتقداست که تظاهر و عظمت‌شخصیت او از نظراخلاقی و فرهنگی وسیاسی درسراسر تاریخ بشریت منعکس است !! و در تمام این مظاهر چنان یگانه است که شخصیت او به دوران خودش تعلق نداشت بلکه در زمان و تاریخ جریان دارد !!

---

۱ ـ معلوم نیست اسکندر مقدونی فقط به دلیل آنکه در جنوب‌اروپا میزیسته‌چگونه معرف ملت اروپا شده است .

۲ ـ Josefh Gregor

جای انکار نیست که اسکندر نبوغی نظامی در لشکرکشی داشت ، همانگونه که سزار یا ناپلئون در این زمینه از مزایائی برخوردار بوده‌اند. ولی در بررسی تمدنهای مختلف خواهیم دید که اولا" شخصیت و موفقیت این افراد مولود عوامل بسیاریست که یکی از آنها شخصیت خود آنهاست و ثانیا" اثر سازنده و انسانی آنها منفی بوده‌است نه مثبت. درباره سزار مختصری در جلددوم این‌مجموعه بیان شد. اسکندر نیز اگر بجای‌یک‌حکومت فاسد و منحط در حال انقراض و مردمی بنده صفت با حریفی تازه نفس و مردمی صاحب اراده و علاقمند به سرنوشت دولت خود در ایران روبرو میشد امروز اسکندر نیزچون هزاران‌سردار و سپهداردیگر درتاریخ فراموش‌شده‌بود. زیراهمانگونه که در بحث شخصیت در تاریخ نشان داده شد قهرمانان کشورگشا شخصیت‌های کاذبند که اغلب خلاء موجود سبب برجستگی آنان میشود، و فتح و پیروزی و کشورگشائی نیز یک‌فضیلت انسانی نیست جای‌تعجب است که گرگور برای اثبات شخصیت عظیم !! اسکندر به مجسمه او اشارمی‌کند و حالت چشم و چانه او را تحسین‌مینماید، از پوست‌سفید او سخن میراند و لبهای موزون و گونه‌سرخ و جعدگیسوانش رامی‌ستاید !!! . . . مهمترین عاملی که گرگور در افکار اسکندر مستحق تمجیدمیداند ایده "دولت‌جهانی" اوست. این مورخین ابدا" توجه نمی‌کنند که قلدران تاریخ نظیر اسکندر برای ایده نبرد نمی‌کنند بلکه به منظور بسط قدرت خویش و ایجاد یک امپراطوری عظیم در تحت سلطه خود به کشتار و جنگ میپردازند با شمشیر و زور و تحمیل هرگز نمیتوان یک دولت جهانی بوجود آورد ، همانگونه که اسکندر موفق نشد و سزار و ناپلئون و هیتلر هم کامیاب نگردیدند پس از مرگ اسکندر دولت جهانیش چون بنای کاغذی درهم ریخت و در اندک مدتی پاره پاره شد . (۱)

گیرشمن معتقد است که فتوحات اسکندر فقط مرهون استعداد شخص او بعنوان یک استراتژ باشهامت ، و شجاعت سربازان مقدونی نبود بلکه عدم لیاقت امرای هخامنشی که پس‌از داریوش سلطنت کردند بمقدارزیاد کمک کرد تا مقدونیان بر عالم مسلط شوند. آنها کمک به شکست و نابودی خود می‌نمودند . خودخواهی ، فقدان آینده‌بینی و شم سیاسی و فساد آنها سبب شد که خود معمار تخریب و انحطاط خویش گردند .

گیرشمن شرح‌می‌دهد که‌چگونه تمام‌حکمروایان فقط بفکرقدرت وحفظ‌اموال‌و طلاهای به‌غنیمت گرفته خود بودند و آنچه از مردم‌غارت میکردند فقط در راه‌فساد وتباهی بکار می‌گرفتند و در حالیکه امپراطوری از بیرون بسیار مقتدر و ثابت‌بنظر میرسید از درون‌در حال نابودی و انحطاط بود و بااولین طوفان سراسر این‌کاخ بنظر رفیع و ازدرون پوسیده فرو ریخت . او بالاخره نتیجه می‌گیرد :

" مردم ایران که با اشتیاق از دو رهبر اولیه خود تبعیت کرده‌بودند (کوروش و

۱ ـ اشاره مختصر به اسکندر برای این انتخاب شد چون معرف فساد دربار هخامنشیان بود . بحث درباره تحول تمدنها در رساله جداگانه بعمل خواهد آمد در این کتاب جا برای بیان تاریخ نیست .

داریوش) سعی میکردند تحرک و انرژی و فعالیت خود را حفظ کنند و چون ملتی جوان بودند هنوز بسیار قابلیت شکوفائی و انجام شاهکارهای بزرگ را داشتند ولی آنها رهبرانی را پیدا نکردند که قادر باشند آنها را به انجام پیروزیهای تازه الهام بخشد ".

این نقص دیکتاتوریست که مردم باید به انتظار رهبر کبیر و فرمانده عظیم الشان باشند تا آنها را به پیروزی و انجام شاهکارهای بزرگ هدایت کند . اکثریت قریب به اتفاق این رهبران کبیر هم موجب انحطاط شده‌اند نه حرکت و جنبش . مردم ایران که در چندهزار سال تاریخ خود هرگاه فرصتی بدست آمده استعداد و شخصیت و لیاقت خود را بظهور رسانده است متاسفانه بدلیل نفوذ همین نظام اطاعت و تقلید از رهبر هرگز نتوانسته است به استقلال ، شخصیت واقعی خود را بروز داده و به درستی شکوفا شود . نظام شخصیت‌کش و نامردمی این کبیرهای تاریخ همیشه سبب اضمحلال روح آنها گردیده و هرگاه خواسته‌اند به درستی سربلند کنند فشاری از بالا مانع شده‌است . روح ایرانی گاه گاه چون گل‌سنگ که به زور و فشار از لابلای صخره‌ای سر به بیرون می‌کشد ، به خودنمائی پرداخته ولی بزودی در زیرفشار چکمه‌قلدران و قداره‌بندان و هوس وخودخواهی رهبران کبیر و در زیر شلاقهای نوکران غلام‌پرور و شمشیر خونین جلادانشان از رشد و حرکت‌باز ایستاده و پژمرده شده است .

زور و تحمیل و تحمیق که قرنهاست از طرف هیئت حاکمه و روحانیت روح فرزندان اصیل این سرزمین را فلج ساخته و به آنها فرصتی برای تظاهر و شکوفائی واقعی نداده است ، یکی از مهمترین عوامل سکون و عقب ماندگی جامعه ایران است .

مورخین و محققین به اهرام‌ثلاثه با اعجاب و تحسین نظاره‌می‌کنند ، قصور باشکوه سلطنتی ، برج بابل ، دربار فرعون ، بنای پرسپولیس ، قلعه سرخ ، جنایتها ، زجرها ، گرسنگی‌ها . . . دست‌های بسته ، اندام استخوانی در هم شکسته . بدنهای زیر ارابه‌ها و تنه‌های درخت و سنگهای عظیم له و با شلاقهای جلادان پاره پاره شده .اشک یتیمانی که در مرگ پدران و مادرانشان نالیده‌اند وخون بیگناهانی که قربانی حرص و آز وشهوت ناکسان حیوان صفت شده‌اند . . . میباشند . اینها همه آثار بارهائی است که بر جامعه بشریت تحمیل شده و ننگی است که دامن انسانیت را لکه‌دار ساخته و سدهائی است که در مقابل شکوفائی و رشد واقعی مردم برپا شده‌اند . ارزش انسانی همه این آثار عظیم چون یک اثر زیبای هنری که هنرمندی که از روی میل و کشش شخصی آزادانه خلق نموده و نمایشنامه‌ای که موجب حرکت و شعف و سرور مردم کوچه و بازار شده است ، جزوه‌ایکه از پهلوانیهای فکری امثال سقراط و گاندی . . . در عالم فکر و اندیشه سخن گفته . . . و آیاتی که به مردم حیات فکری و روحی و شکوفائی می‌بخشد نیست . دیکتاتوری بهرشکل روح انسانها را در بند می‌کشد و آنها را حقیر و ذلیل و زبون و فرمانبر و مقلد میسازد . آن انسانهائی که روحشان در بند است غلامان واقعی هستند . چه بسیار بردگانی که در

بند آزاد و آزاد ماند و بسا آزاد نمایانی که در بردگی فکری از هر بنده‌ای گرفتارترند .

در این کتاب اکنون جا برای ارائه فلاکتهای اجتماعی مولود دیکتاتوری و حکومت فردی نیست ، در بحث تمدنهای مختلف برای پرداختن به این موضوع فرصت بیشتری خواهد بود .

باری حکومت‌هخامنشیان به دلیل آمادگی اولیه‌مردم‌ایران و نفوذ فرهنگ اوستائی و شخصیت کوروش و داریوش آغازی بسیار درخشان داشت ولی فساد حکومت و انحطاط فکری و اجتماعی پایانی اسف‌انگیز نصیب آنان ساخت .

المستد با اشاره به دو دعای معروف زرتشتی اهوناوایریه واشم‌وهو (۱) معتقداست که در این ادعیه هنوز صفا و سادگی و درخشش یک آئین راستی ، دین پاک هویداست ، بخصوص در آنجا که پس از حمد و ثنای باریتعالی و طلب راستی ، نیکی و پاکی آئین برادری را چنین بیان می‌کند :بگذارید برادری عزیز به یاری مردان و زنان زرتشتی‌آید، برای مدد و یاری به منش نیک . (۲)

المستد مینویسد با توجه به‌آن دعا زرتشتیان باید چشم داشت به پاداش سلطان و شاه نداشته باشند و فقط مجدانه بکوشند که اندرزهای زرتشت را بجا آورده ، در مقابل آن پاداش دریافت کنند .

المستد همچنین یسنا ۳۵ (از هپتاهائیتی) را به گواه می‌گیرد که در آن آمده ما برمی‌گزینیم اهورامزدا ، منش نیک زیبا را و برمی‌گزینیم پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک را و به بهترین کار عمل‌مینمائیم برای هر دو دنیای خویش برای پاداش اعمال‌نیکی که به آن کوشا هستیم باشد که برای احشام و علوفه امنیت حاصل گردد . اگر نادان یا دانا باشیم ، اگر حکمران یا تابع باشیم . به راستی پادشاهی برای بهترین حکمروایان است . چون ما سلطنت را از آن اهورامزدا میدانیم و بهترین دین راستی . . . (ترجمه المستد از یسنا ۳۵)

المستد بالاخره نتیجه می‌گیرد که در این سرود هم کوچکترین اثری ازسلطنت شاهنشاهی چون کوروش و داریوش نیست و سلطنت فقط از اهورامزداست .

دیدیم که یشتها علت منفورشدن جمشید یا سیمای‌درخشنده را غرور و دیکتاتوری

۱- Ashem Voha , Ahuna Vairya

۲ ـ دعای اشم‌وهو قبلا" بیان شد . این قسمت از دعای اهوناو اثیریه را که یسنا ۲۷/۱۳ است پوروالا چنین تعبیر کرده است :

موهبت‌های وهومن چون‌پاداش برای اعمالی که از روی‌عشق به‌خداوند هستی‌بخش انجام شود .

خشترای‌اهورا یقینا "نصیب آن خواهد شد که به‌برادر خود با شوق و محبت خدمت کند .

، در بند ۱۵ دعای پنگمها تمام‌ریان و مردانی که عبادت را با خدمت عملی و اشا همراه میسازند ستایش شده و آنها بنام بهترین و شریفترین مردم که شایستگی‌رهبری بشریت را دارند ، تحسین شده‌اند .

او بیان می‌کند و مینویسد " جمشید پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور و نخوت گردید و بنای جور و بیداد گذاشت و ادعای الوهیت نمود " که البته این سرنوشت همه دیکتاتورهای جهان است . حتی میبط که روزی در شمار قدیسین بود هنگامیکه قدرت مطلقه یافت به فساد گرائید .بعبارت دیگر حتی قدیسین نیز هنگامیکه به حکومت واختیار مطلق آلوده شدند منحرف گشته و موجب فساد جامعه خواهند گردید . با این توجیه می‌بینیم که اگر سلطنت و نظام ارباب و بندگی و حکومت فردی در جامعه ایران نفوذ نمی‌یافت زمینه‌فکری‌مردم برای شکوفائی بسیارآمادگی داشت ولی‌دیکتاتوری وشاهنشاهی که از بابل و آشور به ایران منتقل شد سد حرکت مردم گردید و ایران هرگز روی شکوفائی واقعی بخود ندید .

پس از هخامنشیان در حکومت پارتها و اشکانیان نیز این رابطه غلامی و اربابی ادامه یافت .مذهب این پادشاهان را بسیاری زرتشتی حدس زده‌اند که البته‌مقصودهمان دین مغان است . بطوریکه دیدیم تنظیم اوستا را اولین بار در سلطنت ولخش (بلاش) روایت نموده‌اند . پایه‌گذار سلطنت اشکانیان اشک یا آرساس (۱) بود (۲۵۰ ق ۰ م) نامهای سلاطین این سلسله برخی زرتشتی است مانند تیردات و ارتابانوس میترادات (مهرداد) . از روایات قدیم برمی‌آید که مغان در دربار اشکانیان نفوذ داشته‌اند . پلینوس و تاسیتوس مورخین رومی تیردات‌را مومن به دین‌مغ گزارش‌داده‌اند و تاسیتوس حتی او را یک کاهن میخواند .نیبرگ معتقد است که پادشاهان اشکانی به فراته دارا (۲) یا کاهن آتش ملقب بوده‌اند و اولین پادشاه بخود نام بگه‌کرت (۳) داده است که بمعنی مامور خدا یا کاهن‌است .استرابو گزارش میدهد که در این ادوار میسیونهای زرتشتی بهمه نقاط جهان پراکنده شدند . در هر حال همه این گزارش‌ها حاکی از آنست که شاهان اشکانی نیز برای تقویت دربار خود از روحانیت و مذهب انحرافی بهره میگرفته‌اند .

پروفسور فرای با استفاده از گزارشهای مورخین باستانی مینویسد که در سرزمین پارتها فقط تعداد بسیار اندکی آزاد و انبوه کثیری غلامان و بردگان بشمار میرفتند . آزادگان نیز فقط اعضاء فامیل‌های بزرگ و معدود پارتی بودند . او مینویسد که علاوه بر پادشاهان بزرگ امرای‌محلی نیز سعی میکردند که از دربار پرتجمل سلاطین پارتی تقلید کنند و همه این مخارج بر دهقانان تحمیل‌میشد که درحد بندگان بودند .از شهرنشینان نیز اگر کسی‌نمیتوانست مالیات خود را بپردازد او وفامیلش بصورت‌بنده فروخته‌میشدند. نجبا و کاهنان وجنگجویان از پرداخت مالیات معاف بودند . دربار اشکانیان هر چند بسیارکوچکتر از دربارهخامنشیان ولی باهمان دسایس و فسادآلوده‌بود .پدر و برادرکشی در بین این شاهان نیز رواج داشت و اخبار پراکنده‌ای که از آنان در دست است معرف رذایل همیشگی دربار است .فرهاد بدست پسران‌خویش کشته‌میشود میترایدات (مهرداد)

۱ - Arsaces
۲ - Fratadara
۳ - Bagakert

به دست برادرش ارد بقتل می‌رسد وارد بدست پسرش فرهاد کشته میشود . ولی درزمان اشکانیان هنوز دستگاه روحانیت و کانن دین زرتشتی تشکل نیافته بود . این تشکل در دوران ساسانیان بوجود آمد .

بطوریکه قبلا" بیان شد اتحاد دربار و روحانیت بحداعلای خود رسید وشاه‌ریاست رسمی کلیسای زرتشتی را یافت . اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانیان خود یک مغ‌پت (موبد) بود نام اردشیر چنانکه قبلا" متذکر شدم در حقیقت ارتخشترا یا ارته ــ خشترا بمعنی سلطنت پاک و نیک و راست و نامی کاملا" زرتشتی است .

اردشیر پس از تثبیت کلیسا و کانن زرتشتی اعلام کرد : روحانیت و سلطنت چون دو خواهر و برادرند که بدون هم‌پایدار نیستند .آنها چون قطعه‌ای از پارچه زربفت بهم بافته شده‌اند . مسعودی این گفته را به این شکل گزارش می‌دهد " اردشیر چنین گفت ، مذهب و سلطنت دو برادرند که هیچکدام بدون دیگری نمیتوانند پایدار باشند . دین پایه سلطنت است و سلطنت محافظ دین . پس هر آنچه پایه را از دست دهد محکوم به فناست و آنچه بدون حافظ و حامی باشد از میان رفتنی است ".

در مقابل نیز دین درباری زرتشتی هم شاه را به ریاست کلیسا برگزید و دعای به شاهنشاه را وظیفه صبحگاهی زرتشتیان مقرر کرد . در شریعت دوران ساسانیان این اصل تثبیت میشود که دین فقط به حمایت سلطنت پایدار خواهد ماند و حتی آمرزش و نجات و پیروزی بر قلمرو اهریمنی با همکاری دین و سلطنت میسر است . تنسر موبد موبدان و وزیر دربار اردشیر در نامه خود به پادشاه طبرستان دین را دارای چهار عنصر می‌خواند که سر آن پادشاه است . طبقات در جامعه ساسانیان شکل گرفت و تغییر مفی از یک طبقه به طبقه دیگر فقط به اجازه شاه و با مشورت موبدان میسر بود . تنسر مینویسد " شهنشاه بعقل محض و فیض فضل این اعضاء را که از هم دور شده‌بودند با هم اعاده داد و همرا به مقر خویش برد و به مرتبه‌ای فرو داشت و از آن منع‌داشت که یکی از ایشان بغیرصنفی که خدای جل‌جلاله برای آن آفریده باشد ، مشغول گردد . تنسر در ضمن مینویسد که موبدان تشکیل جلسه دادند و اعلام کردند که از شاهان و امرای محلی کسانی مجازند مقام خود را حفظ کنند که بوسه بر پای شاهنشاه زده تاج امارت را از دست او دریافت دارند .

بطوریکه از رساله‌های پهلوی دوران‌ساسانیان‌برمی‌آید ازآغازتشکیل کلیسای زرتشتی آنچه پایه و اساس دین جامعه قرار گرفت ، مذهب مغان بود که روحانیون تثبیت شده جامعه بشمارمیرفتند و تحت‌سرپرستی موبدان‌موبد در هراستان بهانجام تشریفات مذهبی میپرداختند . نیاپرستی و پولی‌تئیسم بصورت ستایش فروهران و ایزدان پایه دین بودو آنتروپومورفیسم و تجسم انسانی از ایزدان و حتی اهورامزدا ، رواج داشت و بطوریکه دیدیم آناهیتا و اهورامزدا و مهر در کتیبه‌های سلاطین ساسانی تجسم یافته‌اند . حتی

گزارشهائی از منابع متعدد در دست است که اردشیر بابکان هنگامیکه دشمنان خود را می‌کشت سر آنها را بعنوان قربانی به معبد آناهیتا میفرستاد !!.

در زمان ساسانیان موبدان‌موبد مانند امام‌جمعه‌های ایران از طرف‌شاه در هراستان منصوب می‌گردیدند . دارمستتر مینویسد " مغان در زمان اردشیر مجددا " قدرت گرفته و او در کارهایش با آنان مشورت میکرد و اجرای عدالت را به‌آنان میسپرد . وحتی اردشیر دشمنان خود را شکست‌میداد و بقتل‌میرساند سرآنان را به معبدناهید میفرستاد. به این ترتیب است که اردشیر تاج و تخت را با دین توام ساخت " .

در دینکرد آمده که پادشاه نماینده خدا در روی زمین است و او دارای لقب بکه یا خدایگان میباشد .سلطنت زمینی فقط بر پایه مذهب روحانی استوار‌است و روحانیت نیز هنگامی به بهترین وجه تثبیت میشود که با سلطنت زمینی متحد گردد .

در سد دربون دهش آمده که شاه مظهر سلطنت الهی و آسمانی در روی زمین‌است.

ظهور مانی در آغاز حکومت ساسانیان و تقویت او از جانب شاپور اول جانشین اردشیر ، نفوذ و قدرت روحانیت را بخطر می‌اندازد ولی آنها که در هیئت حاکمه نفوذ کامل یافته بودند به مبارزه با این آئین پرداخته و خود او نیز به کمک دستور معـروف دربار ساسانیان آذر باد مهر اسپند ، که وزیر چهار پادشاه ساسانی بود ، بقتل می‌رسد و پیروان او نیز قتل‌عام میشوند .موبدان زرتشتی برای اطاعت‌از شاه تعبیرخاصی داشتند و می‌گفتند که انسان آنگونه که خود را دوست دارد باید به دیگران عشق ورزد . اما شاه مرکز عالم وجود و نماینده خداوند در روی زمین است و اگر او خوشحال شود همه مردم خوشحال خواهند شد . شاه نیز فقط اگر خوشحال و خوشبخت باشد میتواند به توسعه کشور و برقراری دین در سراسرجهان پردازد .پس‌لذت وخوشحالی نه‌تنها حق که وظیفه شاه خوبست و بر هر زرتشتی مومن واجب است کاری کند که شاه خوشبخت و مسرور گشته از زندگی لذت برد !! آنها تلقین می‌کردند که خوار (خوارنه) یا فر شاهی منبع عقل و عدالت است . پادشاهان بد دارای یک خوار شیطانی هستند که فرزند آز و شهوت است و ضعیف کننده رعایا و کشنده سلطنت .

جالبست در حالیکه همه سلاطین از این منبع عقل و عدالت بی‌نصیب و با خوار شیطانی قرین بوده‌اند، هیچگاه اتفاق نیفتاد که موبدان بر علیه شاهان قیام کرده و یا اعمال زشت آنانرا نکوهش [illegible]نید ،مگر آنکه شاهی چون قباد درصدد تضعیف آنان برآید، که در این حال این عمل در نظر ایشان اهریمنی‌ترین کار بوده است !!

مردمی که به اطاعت معتاد شدند و بزبان فردوسی شاه‌پرستی دین آنان شد دیگر هرگز به خوارنه شیطانی شاه نمی‌اندیشند و اگر هم استثنائا " آزاده‌ای در این تار فریب و تزویر روحانیت گرفتار نشود و رذالت سلطنت را احساس کند زور و قدرت هیئت حاکمه مسلط ، به کمک همان افراد زیر فشار که در اثر تحمیق کلیسا مسحور و یا مغلوب شده‌اند،

اجازه نخواهد داد زبان به تشریح این خوار اهریمنی پردازد . زبانها بریده و چشمان با میله‌های سرخ کور و دهانها با سرب گداخته پر میشد تا گوشهای مردم نادان و مسحور در مقابل هر سخن مخالف شاه کر گردد . گیرشمن مینویسد : بدترین گناه در جامعه ساسانیان اقدام برعلیه شاه بود . شکنجه و اعمال قساوت آمیز برای گرفتن اعتراف در این زمان بسیار معمول بود ، تشریفات و تحمیلات بی‌اندازه چشمگیر و اسراف‌آمیز بر دوش مردم تحمیل میشد . دارمستتر از نامه تنسر چنین نقل می‌کند که مردم درعصر اردشیراول چنان باجبر و زور الفت گرفته بودند که دیگر مفهوم عدالت را فراموش کرده بودند .

درکتیبه شاهان هخامنشی ، بخصوص در سنگ نوشته‌های شاهنشاه پرقدرتی چون داریوش شاه هرگز خود را خدایگان نمی‌نامید . داریوش همیشه‌می‌گوید منم داریوش پسر هیستاسپ . . .و دیگر شاهان نیز از او پیروی کردند .اما در کتیبه‌های پادشاهان ساسانی آنها خود را خدایگان مینامیده‌اند . شاپور در کتیبه نقش رجب میگوید :

منم مزداپرست ، خداوندگاری ، شاپور ،شاه شاهان ، شاه آریائیان و غیر آریائیان (آریائی و غیر آریائی) ،آنکه از خدایان نسب دارد ،پسر مزداپرست خدایگانی‌اردشیر ، شاهنشاه ایرانی ، آسمانی نژاد ، پورساسان ، خدایگانی‌پور پاپک . !!مقایسه این کتیبه باکتیبه‌های داریوش معرف تحول‌سخیف ، ناگواریست که آئین ایرانیان به آن دوچارشده بوده است . در کتیبه‌های هخامنشیان اثری از موبدان و مغان نیست ولی در کتیبه شاپور موبدان موبد و صدراعظم او که کریتر نامیده شده است (۱) شرح مفصلی از کارهای خود بیان کرده است . او شرح میدهد که چگونه به دست او دین زرتشت پا برجا گردیده‌است و مینویسد : بوسیله من آتشگاههای فراوان برپا شد و مغان برای نگاهداری آنها گماشته شدند . و این همه به فرمان خدایان بوده است . کریتر در ضمن افتخار می‌کند که به‌کمک او عقدزناشوئی بین گروه زیادی از محارم ، اقربای بلاواسطه انجام شده‌است (رسم مغان که در آئین زرتشت وارد شد) و او برای تقویت پایه‌های دین مومنین ادیــان دیگــر را زیر فشار گذاشته ، می‌گوید "آنها که پیرو مکتب شیاطین بودند بوسیله من و از ترس من از این دین برگشته و به خدایان !! عقیده‌مند شدند .

او مفتخر است که پیروان دین یهود ، سامانا (بودائیان) برهمانان (هندوها)، نصرانیان و زندیقان (طرفدار مانی)را نابود کرده است . کتیبه کریتر نمونه نفوذ بی‌حد روحانیت و اتحاد آن با دربار است .

پروفسور هنینگ شرح‌میدهد که چگونه در دوران ساسانیان نفوذ موبدان و بخصوص موبدان‌موبد چنان افزایش یافت که در حقیقت آنها کشور را اداره می‌کردند و پادشاهان

---

۱ – این نام را بصورت‌های مختلف ذکر کرده‌اند . اغلب معتقدند که او همان آذربادمهراسپند است .

ساسانی که بخود مقام نیمهالوهیت و خدایگانی‌داده بودند به اتکاء این کلیسای مقتدر باخیال راحت به تمتع از شکوه و جلال دربار خود می‌پرداختند .دارمستتر شرحی راذکر می‌کند که معرف فریب و تزویر دستگاه روحانیت و خفقان حاصله از نفوذ آنان است . او مینویسد که"شاپور دوم پسر هرمزد که از سال ۳۰۹ تا ۳۹۷ میلادی سلطنت کرد درصدد برآمد اختلافات مذهبی را که در آن زمان شدت داشت از میان بردارد مجلس بزرگی از پیشوایان دین تشکیل داد و در این مجلس یکی از حاضران موسوم به آذربدمهراسپند پیشقدم شد (۱) و درخواست نمود برای اثبات حقانیت دین زرتشت در آزمایش‌قضائی شرکت کند (آزمایش با فلز گداخته) . این آزمایش انجام شد و فلز گداخته برروی‌سینه او ریختند و او آسیب ندید و پیروز شد و بهمین جهت شاهنشاه اعلام کرد اکنون صحت و درستی دین زرتشت را دراین دنیا بچشم دیدیم !! و دیگر برای ادیان باطل‌وپیروان مذاهب دیگر مجال باقی نخواهد ماند " از این زمان مجددا" دین زرتشت درباری و خرافات موبدان تنها الهامات الهی گردید و پیرو ادیان دیگر بنام منافق و مفسد فی‌–الارض و مرتد به اعدام محکوم‌شدند .در اینجا نیز شاپور با همان خیمه‌شب بازی ولوطی گری که جدش ارداویراف را به معراج‌فرستاد تاحقانیت دین درباری را ثابت‌کند ،آذرباد مهراسپند ،موبدان‌موبد خود را وسیله این چشم‌بندی قرار داد و به‌استناد این حقه‌بازی و جعل این حادثه مخالفین روحانیت و دربار را به چوبه دار سپرد .

درباره شاپور نوشته‌اند که او بحدی نخوت و غرور داشت که اگر پادشاه یا سرداری او راخدایگان نمی‌خواند و یا درحضورش بخاک‌نمی‌افتاد برمی‌آشفت و او را تنبیه‌می‌کرد. در مهری که از بهرام‌چهارم بدست آمده نوشته‌است " وارمران پادشاه کرمان پسرپرستنده اورمزد شاپور مقدس ، شاهنشاه ایرانی و غیر ایرانی ، آسمانی‌نژاد و از جانب خدا ".

پادشاهان ساسانی به قربانی خونین میپرداختند و شاپور در کتیبه زرتشت از آن سخن گفته است و بطوریکه قبلا" بیان شد حتی اردشیر سر دشمنان خود را برای معبد ناهید میفرستاد . قتل و شکنجه نسبت به پیروان ادیان دیگر در دوران ساسانیان رواج کامل یافت بطوریکه نوشته‌اند در جامعه ساسانی دو گناه کبیره شناخته میشد که اقدام بر علیه خدا و شاه بود و این دو گناه با مجازات قطعی مرگ کیفر داده میشد که البته گناه برعلیه خدا مقصود مخالفت با روحانیت زرتشتی بود .

مسعودی درباره دربار ساسانیان مینویسد که شاه از دیگران با پرده‌ای جدا میشد و حتی بزرگان دربار اجازه حضور نداشتند مگر احضار شوند درباریان از سه طبقه تشکیل میشدند . اول افسران ارشد و شاهزادگان بزرگ که در سمت راست تخت شاه بفاصله ده متر دورتر از پرده می‌ایستادند و بعد استانداران و فرمانداران وپادشاهان دست‌نشانده، پشت سرآنها صف‌می‌بستند و درآخر نوازندگان و مغنیان‌و بازیگران و رقاصان .گاردشاهی

۱ ـ آذربادمهراسپند همان موبدان موبد صدراعظم دربار ساسانیان است .

در سمت چپ صف می‌کشیدند . اگر کسی اجازه حضور می‌یافت با دستمال دهان خود را می‌بست تا از دم او مقام مقدس شاهانه " آلوده و پلید نشود !! او وقتیکه از پرده‌داخل میشد ،در هرمقامی بود ،فورا "بروی‌خاک‌می‌افتاد و سربخاک‌داشت تارخصت‌برخاستن‌یابد.

طبری عده زنان حرمسرای پادشاهان ساسانی را تا ۱۲۰۰۰ گزارش داده که متعلق به خسروپرویز بوده‌است .این عدد هرقدر هم‌مبالغه باشد باز از یک فساد عظیم حکایت می‌کند .عده‌اسبان و شتران مخصوص شاه را پنجاه‌هزار و هزار زنجیر پیل گزارش‌کرده‌اند.

یکی از حوادث جالب دوران‌ساسانی ظهور مزدک بود .فشار دربار سلطنتی ازیکسو و تحمیل کلیسای زرتشتی از سوی دیگر مردم را بکلی درمانده ساخته‌بود و فقر و ناتوانی و اختلاف طبقات را دامن میزد . از طرفی‌نفوذ روحانیت زرتشتی روزبروز توسعه میبافت بحدیکه قدرت شاه را نیز کم‌کم محدود میساخت . در همین زمان مزدک در ایران شروع به تبلیغ نظریات خویش کرد و تحولی را در دین زرتشت مطرح ساخت . او معتقد به‌یک نوع مذهب‌اشتراکی بود و یکسانی افراد جامعه را توصیه می‌کرد .در تاریخ آکادمی شوروی از قول مزدک چنین آمده " مال بخشیده‌ایست میان مردم که همه بندگان خدای متعالند و فرزند آدم . و به چه حاجتمند گردند باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی برگی نباشد و متساوی الحال باشند " . پیشنهاد اشتراک زن را نیز به او نسبت میدهند ولی بسیاری معتقدند که او برعلیه ممنوعیتی که وجود داشت و ازدواج طبقات بالا را با طبقات پست ناممکن میساخت ، قیام کرد و معتقد بود که ازدواج باید آزاد باشد . قباد پادشاه ساسانی که از قدرت و نفوذ روز افزون روحانیون در هراس بود تقویت مزدک را تضعیف روحانیت میدانست و از مزدک پشتیبانی کرد . بخصوص به کمک او ازهیجان عمومی که در اثر فشار و گرسنگی بوجود آمده بود جلوگیری کرد و با گشودن انبارهای گندم به روی گرسنگان و بینوایان جلوی قحطی و مرگ و شاید هم شورش را گرفت . در تاریخ آکادمی شوروی آمده :

" شاه کواد از این نهضت پردامنه‌خلق پشتیبانی می‌کرد و بهر تقدیر آنرا تحمل مینمود زیرا در نظر داشت به کمک مزدکیان اعیان و بزرگان را ضعیف سازد و به کاهنان که مد اخلاتشان در امور مملکت ، بویژه موضوع وراثت سلطنت ، زیان‌آور بود ،افسارزند" قدرت روحانیت‌زرتشتی بحدی بود که موبدان بر او شوریده و او رامجبور به‌فرار از ایران ساختند و جاماسپ را برجای او نشاندند (۴۹۶ ب م)قباد نیز به نزد آخشونواز پادشاه هیاطله گریخت و بالاخره باکمک او در۴۹۹ب‌م به ایران بازگشت ولی برای جلب رضایت روحانیون از مزدکیان روگرداند .در تواریخ متعدد آمده که تصفیه حساب قطعی و خونین با مزدکیان به خسرو فرزند قباد واگذار گردید . او به کشتار بیرحمانه مزدکیان پرداخت. بطوریکه مینویسند ۵۲۳ نفر از سران مزدکیان را به دربار دعوت کرد و آنها که به‌اعتبار حسن‌نظر شاه به دربار اطمینان داشتند این دعوت را پذیرفتند ولی خسرو در سر سفره

دستور داد همه را قتل‌عام کنند .

پروفسور فرای مینویسد که خسرو در زمان قباد کشتار و بقول او « قتل وعام و قطعه قطعه کردن مزدکیان را بعهده گرفت و او بود که اصولا" این غائله را برپا ساخت .همین خدمت به روحانیت زرتشتی سبب شد که به کمک آنها بجای پسر ارشد قباد به ولیعهدی انتخاب شود .

خسرو پس‌از رسیدن به‌سلطنت نیز از کشتارمزدکیان دست برنداشت و بین‌سالهای ۵۲۸ – ۵۲۹ ب .م با قساوت تمام به نابودی کامل آنها پرداخت . گیرشمن مینویسد که خسرو در زمان پدرش ماموریت قلع‌وقمع مزدکیان رایافت و پس‌از رسیدن به سلطنت آنها را بکلی نابود کرد و از عرصه زندگی و جامعه خارج ساخت . تمام اموال و املاکی که در زمان قباد از اشراف و سرمایه‌داران بنفع تهی‌دستان ضبط شده بود مجددا" به‌آنها باز گرداند و موقعیت آنان را تثبیت کرد . برخی از مورخین تعداد مزدکیانیکه بدست خسرو بقتل رسیدند از یکصدهزار بیشتر میدانند !! .خسرو که پس‌از این شاهکارها و ریختن خون بیگناهان و تقدیم رشوه شایسته به قدرتمداران جامعه به‌لقب انوشه روان (ان – اوشه‌ـ روان (۱)) یا جاوید روان از جانب روحانیون زرتشتی و اشراف و بزرگان مفتخر شد ،درتقویت موبدان و کلیسای درباری و اشراف کوشید .در تاریخ آکادمی آمده است که " خسرو انوشیروان گوید : آنچه موبدان خواهند همان میل و اراده است و این خواست و رحمت خدایان است که به ما نازل میشود " . کثیفترین و زشتترین‌جنایات تاریخ قتل و آزار مردم بخاطر عقیده و طرز فکر آنهاست . در جهان هیچکس دین خود را با بررسی‌و تحقیق و برپایه دلایل علمی برنمی‌گزینند بهمین دلیل هیچ کس حق ندارد آنچه به وراثت و عادت و یا از راه عاطفه و تلقین پذیرفته مبنای محکومیت دیگران قرار دهد . بخصوص دولتی که مذهبی را پایه تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت مردم برمیگزیندبه یک جنایت عمومی برعلیه بشریت اقدام می‌کند . دولت ساسانی نیز برای تامین رضایت موبدان و دستگاه فاسد کلیسای‌زرتشتی بهمین اقدام دست زد و ننگ این جنایت تاریخی را برای خود خرید . در بخش بررسی تمدنهای مختلف نشان داده خواهد شد که‌چگونه ادیان و مذاهب در طول تاریخ انتشار یافته ، توسعه پیدا نموده و یا رو بزوال و فراموشی رفته‌اند .در انتشار هیچیک از این مذاهب عقل و منطق علمی دلیل توسعه یازوال آنها نبوده است .

در بررسی دین زرتشت مشاهده کردیم که چگونه این دین از منبع اصلی به‌دورشد و تا چه حد به خرافات زشت و نامعقول آلوده گردید . باوجود این بسیاری از پارسیان هند و زرتشتیان ایران ، که در بین آنها مسلما" مردمان دانشمند فراوان است .هنوز به

---

۱ – an-aosha که an علامت نفی است و aosha بمعنی مرگ ونیستی یا جاودان و بی‌مرگ .

این آداب و رسوم پای بند بوده و به‌آنها عمل می‌کنند . آیا آنها که پس از چند هزار سال هنوز این خرافات را وحی الهی تلقی‌کرده و طهارت باشاش‌گاو را ثواب و به‌جملات نامفهوم ، برسم به‌دست وردخواندن و زور نوشیدن را امر خدا می‌دانند . . .با معرفت و از روی علم ، تحقیق چنین می‌کنند و این اعتقاد را به بچه‌های خود به ارث منتقل مینمایند ؟ یا آنها را میتوانیم بخاطر این معتقداتشان خطاکار تلقی کرده و محکومشان سازیم ؟در حالیکه از اغلب مومنین به ادیان‌دیگری که در اکثریتند پاک‌تر وراست‌کردارتر و باصفاترند ؟ آیا آنچه دیگران معتقدند با عقل و استدلال علمی منطبق است ؟ و آیا خرافات ، باورهای نامعقول و مخالف شرایط زمان فقط مختص زرتشتیان هند است ؟

هنگامی‌که ادیان مختلف را بررسی کنیم خواهیم دید که ادیان دیگر مانند دین یهود و مسیحیت . . . نیز به خرافاتی زشت‌تر آلوده شده‌اند و باوجود اینهمه فیلسوف‌و عالم و دانشمند یهودی و مسیحی امروز نیز در این جوامع چون هزارسال قبل‌خرافات‌به وراثت منتقل میشود .

اگر دقت کنیم خواهیم دید که هیچیک از این مذاهب ، حتی بصورت منحرف ، قتل و کشتار همدینان و دزدی و غارت و جنایت و اعمال زور را مجاز ندانسته است .ولی هیچیک از هیئت‌های حاکمه نتوانسته بدون خونریزی و جنایت به حکومت ادامه دهد ، بخصوص هیئت‌های حاکمه که موقعیت خود را برپایه دین تثبیت نموده‌اند . نمونه یک چنین سلطه جنایت‌باری را در حکومت ساسانیان بخوبی مشاهده می‌کنیم .

مسعودی هم پس‌از شرح قتل‌عام مزدکیان بدست خسرومینویسد که‌لقب انوشکروان (انوشیروان) پس‌از این کشتار به‌او داده شد . او انوشک روان را پادشاه جدید معنی می‌کند درحالیکه دیدیم به معنی جاویدروان است . از همین جاویدروان عدالت‌گستر!! نقل می‌کنند که بسیار قسی‌القلب و خودخواه بوده است . در تاریخ طبری ، تواریخ‌دیگر شرحی درباره قساوتهای او آمده‌است در تاریخ آکادمی شوروی آمده : " خسرو تصمیم گرفت برای تعیین خراج صورت دقیقی تهیه شود و مبنای اخذ مالیات گردد سپس‌دستور داد جلسه‌ای ازبزرگان و کارمندان‌دولت و مالکین تشکیل گردد و در آن مجلس درحضور شاه پیام او درباره مالیات و نحوه اخذ آن از زمین مزروعی با درنظر گرفتن تعداد نخل و زیتون ، غیره خوانده شد . پس‌از قرائت این پیام خسرو به حضار تکلیف کرد نظرخود را اظهار دارند .یکی از ایشان جسارت کرد و گفت مبلغ خراج از یک محل معین نمیتواند دائم باشد زیرا جوی‌آب و قنات ممکن است خشک شود و چشمه‌آب کور گردد و تاکستان انگور ندهد .گوینده دبیری بود که حضار را متوجه ضعف روش جدید کرد و لزوم تجدید نظر در دفاتر جزء جمع و فهرست‌های مالیاتی را خاطرنشان ساخت .شاه این تجدید نظر را پذیرفت ولی در هر حال دبیری که جسارت کرده در حضور شاه جرات اظهارنظرنموده بود شدیدا " مجازات شد و به‌امر شاه فی‌المجلس با دوات آنقدر بر سر و رویش کوفتند تا

درگذشت (۱) .

طبری‌مینویسد که پس از اظهارنظر این دبیر نگون‌بخت ، نخست خسرو بر او فریاد زد که ای بیشرم و بی‌حیا ، تو از چه طبقه هستی ؟ او پاسخ داد من از دبیرانم . خسرو به حاضران امر داد او را با قلمدان بکشید . یکباره تمام دبیران با ابزارنوشتن آنقدربر سر او کوفتند که در همان مجلس مرد . سپس یکصدا گفتند ای شاه بزرگ ، ما با آنچه به ما خراج‌بندی پذیرائیم . در شرح حال خسرو نوشته‌اند که او برای تثبیت سلطنت خود تعداد زیادی از اقوام و نزدیکان و همچنین دو برادر خود را کشت .

وصیت‌نامه‌ای که به انوشیروان نسبت میدهند و به آن افتخار می‌کنند دارای نکته جالب توجهی است که تائید خودخواهی خسرو است . در این وصیت‌نامه آمده :

مرا به اسپانور (۲) برده و به مردم بانگ زده بگوئید این همان تن است که تا دیروز از فر و جلال آن کسی نمی‌توانست از سه قدم به او نزدیکتر شود و تا دیروز همواره در ترویج اشوئی و نیکی کوشش میکرد ،امروز همان بدن را بنگرید که از ترس پلید شدن کسی به آن نزدیک نمی‌شود ، فقط یک‌خودخواه سفیه میتواند تصورکند که فر و شکوه او بحدی است که کسی جرات نزدیک شدن به او را ندارد . در حقیقت این وصیتنامه تائید همان گزارش است که کسی به شاهان اجازه نزدیک شدن نداشته است .

هنینگ معتقد است که خسرو اول و نوه او خسرو دوم در خاطره ایرانیان و اعراب ایرانی بصورت یک دسپوت ایدال باقی ماندند . صدها حکایت و روایت در اطراف این نمونه‌های قدرت وجود داشت که جمع متضادی از بیرحمی ، قساوت و عدالت را ارائه می‌داد .در طاق‌بستان نشان داده میشود که چگونه این شاهان ساسانی خدایگونه‌ستایش میشده‌اند .

او مینویسد " برای تجلیل شاه شاهان یا " برترین در بین انسانها " و"خدایگان ما " آداب و تشریفات پرشکوه و جلال بسیار سخت بکار میرفت . بطوریکه مینویسد خسرو دوم در حدود ۳۰۰۰ همخوابه در حرمسرای خود داشته است . دربار این شاهان بحدی پرزرق وبرق و باتشریفات بود که بسیاری معتقدند حتی دربار روم از آنها تقلید می‌کرده است . تاج آنان بقدری سنگین و با جواهرات و سنگهای قیمتی تزئین شده بود که آنرا از طاق آویزان می‌کردند و شاه زیر آن‌می‌نشست .تخت‌جواهرنشان و زرین آنها باپایه‌های یاقوت یک پارچه معروف است . مخارج دربار و تجملات شاه و شاهزادگان گیج‌کننده و سرسام آور بود .

بطوریکه درتاریخ آکادمی‌شوروی آمده در سال سی‌ام پادشاهی خسروپرویز موجودی

---

۱ ـ برخی از طرفداران سلطنت معتقدند که این حکایات را مسلمانان برای خسرو اول جعل کرده‌اند ولی موقعیت‌کلی و گزارشهای دیگرموید یک چنین برداشتهای سلاطین ساسانی است .

۲ ـ Aspanvar محلی نزدیک طاق کسری

خزانه شاهی پس از وضع مبالغ هنگفتی که برای نگاهداری ارتش لازم بود بالغ بر یکصد میلیون سکه نقره میشد که برای آن زمان مبلغی افسانه‌ایست . اگر این موجودی صرف دربار شاه می‌گردید .

در سال ۵۹۷ ب . م هرمز پسر خسرو انوشیروان به سلطنت رسید ، که او را بسیار شایسته‌تر از پدر گزارش داده‌اند ولی چون با اشراف و موبدان سازش نداشت چشمانش‌را کورکرده از سلطنت معزولش‌ساختند و پسرش‌خسرودوم را که روش پدربزرگش را درسازش‌با آنها دنبال میکرد به سلطنت برگزیدند و این فرزند ناخلف نه تنها از کور شدن پدر نرنجید که آنرا در مقابل سلطنت با سل پذیرفت .

گیرشمن مینویسد که در زمان ساسانیان طبقات بصورت قشرهای متمایز تثبیت شدو اختلاف طبقات بالا گرفت . انتقال از یک طبقه به طبقه دیگر تقریبا" محال بود . شکل جامعه بصورت یک هرم سخت و غیرقابل تغییری در آمد که تحول آن تقریبا" غیر ممکن بود . در راس هرم شاه‌شاهان قرارداشت و در زیر او به‌ترتیب چهارطبقه دیگر که بتدریج هر چه بپائین میرفت بر تعدادشان افزوده میشد .

من قبول می‌کنم که در برداشتها و تفسیرها باید شرایط زمان را در نظر گرفت و بنای مقایسه و داوری را شرایط زمان بروز حادثه قرار داد . با این توجیه مفهوم عدالت در زمان خسرو انوشیروان با امروز بکلی متفاوت خواهد شد . مردم زیر فشار و معتاد به اطاعت و درباریان فاسد و متملق و طفیلی در طول قرون و اعصار چنان به ظلم و ستم و پستی ونوکری خوگرفته‌بودند که گردنکشان جبار را به سادگی سایه‌خداوند ومظهرعدالت می‌پذیرفتند و کمتر به خود اجازه میدادند که به خودخواهیها و مفاسد آنها بیندیشند برای مردم این مثل " هر عیب که سلطان به پسندد حسن است " یک واقعیت شده بود و نه تنها در ادبیات که در روح آنها جای گرفته بود . در نامه تنسر می‌بینیم که وزیر و موبد موبدان سلطان خود چگونه این حالت را تشریح می‌کند . این گفته مورخین اسلامی یا مسیحی نیست " مردم با ظلم به صفتی آرام یافته‌اند که از مضرات ظلم به منفعت تفصیل عدل و تحویل از او رای نبرند " این آینه تمام‌نمای آن دوران است . درچنین فضائی یک خنده ملیح سلطان ! و یک اظهار تفقد اعلیحضرت شاهنشاهی ، که گاهی ممکن بود یک دشنام ظریف باشد !! عطای چند درهم زر و یا برپا داشتن چند مجلس جشن و سرور که مردم کوچه و بازار نیز شکمی از آن سیرکنند . ممکن است در شمار محاسن وجود اقدس بشمار آید و دیدیم که چوب و فلک کردن بندگان باید آنها را شاد میساخت که خدایگان به یادشان بوده است !(۱)

ما که در فضای سلطنت رشد کرده‌ایم و از زمان سلطان عادل و با خدائی ! چون

---

۱ ــ روایت متواتری است که اعیان و چاکران دربار شاهان قاجار افتخار می‌کردند که " اعلیحضرت بزبان مبارکشان به آنها گفته است پدر سوخته !! "

شاه شهید ناصرالدین شاه !! چندان دور نیستیم و اعلیحضرت قدر قدرت عدالت‌پیشه و رعیت‌پروری !! چون رضاشاه را دیده‌ایم و با شاهنشاه بشردوست و طرفدار کارگر، فداکار و دادگستر !! چون نابغه دوران آریامهر زیسته‌ایم، بهتر میتوانیم مفهوم عدالت انوشیروان دادگر را احساس کنیم.

فرهنگ شرک و نفوذ فلج سازنده کهانت و روحانیت که همیشه با یک بار خرافات زشت و سد سازنده همراه است، سبب شد که دین راستی و درستی و راه آزادی و آزادگی چنان منحرف گردد که نظام بردگی و غلامی را توصیه نماید و سلطه قلدران و جانیان را تثبیت کند ملتی که استعداد و نبوغش موردتائید همه محققین جهان قرار گرفته و درهر فرصت کوتاه اثری از آن ارائه داده است، در زیر فشار زنجیرهای قلدران و شمشیر جنایتکاران و ریاوتزویرسوداگران دین چنان خوار وذلیل گشت که دانشمندان وبزرگانش به پای‌بوسی این غارتگران افتخار می‌کردند و خاک درگاهشان را زیب دیدگان و زینت سرهایشان میساختند. مدح شاه و شاهکهای جامعه نه تنها وظیفه که وسیله عزت و افتخار چاکران دربار بود. چه بسیار شاهان خونخوار و لئیم و پست که به بزرگی و لطف و کرم ستوده شدند و فراوان قصاید و چکامه‌هائی که حتی در تمجید و ستایش سلاطین غارتگر بیگانه و متجاوز سروده‌شد و نه کرسی‌فلک را زیرپای گذاشتند تا بوسه بر رکاب جرثومه کثیفی زنند. این بندگی و بنده پروری چنان در روح مردم ایران تزریق شد که حتی‌پس ازاضمحلال سلسله‌ساسانیان بیش‌ازهزارسال به اطاعت سلاطین عرب، ترک و مغول‌تن در داد که اکثریت آنان در شمار راهزنان و جنایتکاران قطاع‌الطریق بشمار میرفتند. اعتیاد به اطاعت از این مردم " همه بندگان خسروپرست " ساخت، حال اگر این خسرو هلاکو و چنگیز غارتگر و آدمکش یا مغول یا آغامحمدخان آدم‌خور و خسیس و لئیم و پست ترک و یا . . . باشد. درآنجا که شاه و فرمانروا و رهبر حکومت کند مردم با آزادی و آزادگی بیگانه میشوند و شکوفائی واقعی متوقف می‌کردد. علم و هنر و صنعت ممکن است در این ادوار پیشرفت کند ولی انسانیت پژمرده میشود و حیات روحی جامعه متوقف می‌گردد. در جامعه مردگان نیز از حرکت واقعی خبری نیست. در بررسی تاریخ تمدن همه ملل به این نمونه‌ها برخورد می‌کنیم و در این فصل جا برای شرح بیشتر نیست.

در دوران ساسانیان دین بکلی در خدمت دربار درآمد و هر دو با هم به فساد گرائیده و مردم را نیز به‌این تباهی دوچارساختند تاآنکه انحطاط سراسرجامعه ساسانیان را فرا گرفت و آنها را به سرنوشتی بدتر از جامعه هخامنشیان گرفتار ساخت. اغلب خاورشناسان نظر نیبرگ را پذیرفته‌اند که انحطاط سریع دین زرتشت را تکیه زیاد بر دولت مطلقه ساسانیان میداند. او مینویسد "یقین است که چون اسلام ظاهر شد و سلطه ساسانیان درهم فرو ریخت، مزدائیسم که بطور کامل بر قدرت دولت تکیه داشت بیک ضربه مانند میوه‌ای که در اثر کرم خوردگی فاسد شده باشد، در هم ریخت و بدون صدا

از ردیف مذاهب جهان ناپدید گشت ".

ولز مینویسد "هم اردشیر ساسانی که در قرن‌سوم مسیحیت سلسله ساسانیان را پایه گذاشت و هم کنستانتین بزرگ که در قرن چهارم مسیحی دولت روم را مجددا " از نو بنا کرد ، تشکیلات دین را به خدمت گرفتند تا از اراده مردم بهره‌برداری نموده و بر آنها حکومت و سلطنت کنند و این هر دو دولت در اواخر قرن چهارم به آنجا رسیدند که اظهار عقیده آزاد و نوآوریها را به شدت مورد تعقیب قرار دادند . . .علم که قبل از هر چیز به تحریک آزاد ارواح رها یافته از قید و بند احتیاج دارد در این عصر عدم تساهل بکلی در تاریکی افول کرد ".

درباری‌شدن شدید دین درزمان ساسانیان موجب‌دوری آن از مردم‌شد و جنبه‌های مردمی و فرهنگ اصیل اوستائی از میان رفت و مشتی خرافات و شعائر بدوی جای آنرا گرفت و بطوری جامعه را خالی و پوکساخت که درمقابل حمله اعراب کوچکترین پایداری از خود نشان نداد . شکست ساسانیان در مقابل اعراب بمراتب مفتضحانه‌تر از اضمحلال هخامنشیان است .مسلمانان که با یک ایدال‌نو و متحرک به ایران حمله کردند بدون‌آنکه از تجهیزات لازم برخوردار باشند با گروهی اندک سلطنت عظیم ساسانیان را به مبارزه طلبیدند .بزرگترین سلاح اعراب سادگی و ایمان و بهم‌پیوستگی آنان بود و خطرناکترین دشمن ایرانیان فساد شدید هیئت حاکمه و از هم گسیختگی جامعه و عدم وابستگی کامل آن به دستگاه فرماندهی بود . در جنگ ذات السلاس که خالد سردار عرب ایرانیان را شکست داد سربازان ایرانی را بازنجیر بسته‌بودند تا فرار نکنند !!این بود نمونه‌عدالت وتقدیس سلاطین ساسانی که آنها را بکلی با مردم بیگانه ساخته بود . شاهانی که سرور کلیسای دین زرتشتی بودند نیایش‌آنها وظیفه‌زرتشتیان بود .این نمونه آنست که نه‌تنها دربار که دین هم با مردم غریبه شده بود .

تعداد سربازان مثنی سردار دیگر عرب را که در سال ۶۳۴ـ ۶۳۵ شکست قطعی به ایرانیان وارد ساخت ، ۹۰۰۰ نفر گزارش داده‌اند وآنهم با ساز و برگ ابتدائی ، در مقابل لشکر عظیم و شکوه و جلال چشمگیر دربار ساسانی . سربازان ایرانی یادبودی از همان سپاه جاویدان بودند که زمانی در شهامت و پایداری مورد تحسین دشمنان قرار می‌گرفتند . علاقه و ایمان انبوه سربازان با خود و زره و غرق در اسلحه ایرانی به دولت خود چنان فزونی گرفت که میبایستی پایشان را در زنجیر گذاشت تا از مقابل گروه اندک برهنه‌پای بی‌تجهیزات فرار نکنند !!!

اینست نتیجه دین درباری و دربار نامردمی

زهنر چون اغلب محققین معتقداست که اسلام در ایران تنها به علت فتح و غلبه اعراب انتشارنیافت نفوذ آن بیشتر به اینجهت‌بود که دین زرتشتی در اثر تحریف‌بسیار به یک فورم خشک و درباری مبدل و بکلی از مردم جدا شده بود و چنان در پیچ وخم

آداب و رسوم منجمد گردید که کاملا" حیات و حرکت خود را از دست داد . ولی زهنر معتقد است نه این شکست و نه انحراف دین زرتشت" نه تنها از ارزش خود پیمبرنکاست بلکه او برای تمام اعصار بصورت یکی از بزرگترین‌نوابغ‌مذهبی جهان باقی خواهد ماند".

غرض از شرح فهرست‌وار مظاهر حکومتهای ایران در ادواریکه دینی بنام‌زرتشت در این سرزمین رواج داشت ،فقط جلب توجه خوانندگان به چگونگی انحراف پیام‌زرتشت بود .

برای اینکه پی‌ببریم شکل حکومت در ایران تا چه حد با پیام زرتشت تضاد داشته است‌بررسی‌مجددگاتاهاضروری‌نیست .کافیست‌آنچه را درآغاز این‌بخش درحاشیه‌های ۳۰ و ۳۱ یا سرفصل گاتاها بیان شد ، مرور کنیم و بروشنی در خواهیم یافت تا چه حد این تعلیمات با روش . کشورداری در ایران تطبیق مینماید .

نظام سلطنتی در ایران بر سه اصل مشخص و مسلم استوار بوده است :

۱ ـ اختلاف طبقات و برسمیت شناختن حداقل یک طبقه ممتاز درباری و اشرافی

۲ ـ محروم بودن افراد ملت از آزادی برای تعیین سرنوشت خویش

۳ ـ پذیرفتن یک فرمانده مختار بنام شاه که شخصیت او موروثی ،مقدس و غیرقابل خدشه‌است .همه مردم در برابر شاه مسئولند ولی شاه در برابر هیچ مقامی مسئول نیست.

با تجزیه و تحلیلی که از پیام زرتشت بعمل آمد میتوانیم بطور مسلم ادعا کنیم که این اصول هرسه مخالف‌افکار ومعتقدات زرتشتی است که درگاتاها به ما شناسانده‌میشود.

اولا" در فصول قبل مشاهده کردیم که زرتشت حتی برای یاران نزدیک خود نیز امتیاز خاصی قائل نشد و از هیچ گروه مشخصی جانبداری نکرد . در جامعه مزداپرستان (مزدیسنا) آنکه اشه‌ون و پیرو راستی است دوست زرتشت و از بندگان عزیز خداوند است و درگونت یا پیرو ناراستی و دروغ (دیویسنا)منحرف و فاسد و تباه سازنده جامعه است که باید با زبان و خرد او را به نیکی و نیک‌کرداری هدایت کرد . حتی نزدیکترین یاران زرتشت که بهترین یاوران دین راستی نیز بوده‌اند ، چون جاماسپه و فرش‌اوشتره‌و ویشتاسپه ،رجحانی بر دیگران نداشته و مهمترین امتیاز آنها اینست که با اعمال شایسته خویش بهشت وجدان پاک و آرام ، و رضایت پروردگار ، یا خانه نغمه و سرود ، را برای خود حاصل کرده‌اند و زرتشت نیز به آنان ،در شمار همه نیک مردان ، دعای خیرمی‌کند. با چنین برداشتی قبول یک طبقه ممتاز غیر قابل توجیه است .

ثانیا" آزادی انتخاب پایه دین زرتشت است و جامعه که در آن مردم از این حق اولیه و اصولی محروم باشند هرگز با پیام زرتشت سازش ندارد .

ثالثا" . در پیام زرتشت حتی خدا دوست انسانهای راست کردار است و او نه نماینده‌ای دارد و نه واسطه و متولی . نمایندگان او فضایل عالی انسانی هستند .بهیچ فردی ، حتی زرتشت ، این اختیار داده نشده که مردم را از آزادی محروم سازد .

مزداپرستانی که حتی‌خدای خود را باید به‌اختیاربرگزینند هرگز بندک موروثی نخواهند شد بلکه بالاخره فرمانروایان ،رهبران ،شاهان وحکمرانانی که سد راه‌آزادی وشکوفائیشان شده‌اند ، و متولیان دین و کاهنان را که حکومت این دروغ صفتان را تثبیت کرده‌اند ، از جامعه خود برخواهند انداخت .

هرگونه دیکتاتوری که بررهبری و حکومت‌فردی مانند سلطنت و نظایر آن برحکومت گروهی ، اشرافی یا حزبی و یا نظامی ،متکی باشد و سلطه فرد یا گروه را به اتکاء جذبه مقدس روحانی (چاریسما ، فره ،خوارنه . . .) ، دکترین حزبی و یا فشار و قدرت نظامی و شبیه آن‌ها ، بر جامعه تحمیل کنند ،تولد فساد و تباهی مردم است و متاسفانه درتاریخ کمتر جامعه‌ای از آن مصون مانده‌است .با مطالعه دقیق افکار زرتشت به این نتیجه‌میرسیم که پیام او بطور مسلم و یقین با یک چنین حکومت و رهبری نمیتوانسته موفق باشد .

نتیجه

در فصول مختلف این رساله نظریات زرتشت درباره مسائل متعدد ، به آنگونه که از گاتاها برمی‌آید ، تجزیه ، تحلیل شد . از این بررسی میتوان نتیجه گرفت که هدف اصلی زرتشت تربیت انسان و رشد فضایل عالی و معنوی در اوست . از نظر زرتشت فقط در جامعه انسانهای راست دین که به کمک منش نیک و خرد مینوی به فضایل عالی دست یافته و سه عامل پندار ،گفتار و کردار نیک را سرلوحه زندگی خود قرار داده‌اند ،سعادت وآرامش و شکوفائی میتواند تحقق یابد . تعالیم زرتشت بر اصولی کاملا" عملی بنا شده و او آموزکاری است واقع‌بین که کمتر به مسائل تخیلی و مشکلاتی میپردازد که در توجیه آنها باید به اوهام و ذهن گرائی متوسل شد .او به عوالم ماوراءالطبیعه و مافوق احساس فقط بطور سربسته ، غیرمستقیم اشاره‌می‌کند و نظراصلی خود را به زندگی روزمره وروابط حقیقی مردم متوجه میسازد . او بر زمین محکم واقعیت حرکت مینماید ولی در ضمن‌نظر خود را از عالم ماوراء نیز قطع نمی‌کند . هرچند گاه‌گاه بنظر میرسد که زرتشت در حال پرواز و جدائی از این جهان حقیقی است ولی توجه او بسوی عالم وهم و خیال فقط به منظور غنی ساختن زندگی روحی و معنوی بشر است بدون آنکه به این عرصه چنان پیوند یابد که از زمین واقعیت جدا شود محققی که با افکار گاتاها آشنا میشود تعجب می‌کند که باوجود این مکتب‌عالی عملی چگونه جامعه زرتشتیان تا این حد گرفتار اوهام و تخیلات شده و اثر سازنده پیام زرتشت در بین آنها مدت مدیدی دوام نیافته است .

دلایل این عدم موفقیت را قبلا" ضمن تشریح عقاید زرتشت ، بخصوص در فصل انحراف دین ، بیان کرده‌ام وبحث مجدد در این مورد ضروری نیست . فقط لازمست تکرار کنم هنگامیکه دینی بنام زرتشت در ایران رواج یافت قرنهای متمادی از ظهور او می‌گذشت و در این مدت دین واقعی زرتشت بکلی تغییر ماهیت داده بود .

پیام زرتشت مسلما" در شکل گرفتن فرهنگ اوستائی تاثیر بنیانی داشته است و از شرحی که درباره نظام‌عصرهخامنشیان داده‌شد میتوان نتیجه‌گرفت که این فرهنگ‌محققا" در سازندگی و شکوفائی جامعه ایران بسیار موثر بوده است .اوستای قدیم هرچند از پیام زرتشت منحرف شده بود ولی در مقایسه با تعلیمات مذهبی عصر خود و حتی قرنهای متمادی پس‌ازآن از یک‌خلوص و استحکام و محتوای‌سازنده ، شکوفابخش وعملی‌برخوردار بود که اگر قبل از دوران هخامنشیان با خرافات و شعائر و موهومات مغان آلوده نمی‌شدو به‌سطح وندیداد تنزل‌نمی‌یافت ،محققا "حرکت سازنده‌ای که در تشکیل دولت‌هخامنشیان کاملا "مشخص بود ، باشدت ، تاثیر بیشتر و فزاینده‌ای‌تحقق‌می‌یافت ، پس از مدت‌کوتاهی به نزول و سکون نمی‌گرائید . اما واقعیت آن چیزی است که اتفاق می‌افتد نه آنچه تخیل و تصور میشود . [redacted] ادیان جهان در گذشت زمان زیربارآداب ، رسوم و‌تشریفات به

تحجر گرائیده‌اند و باخرافات آلوده‌شده‌اند و فقط عوامل مختلف موجب تسریع یا کندی این تحول گردیده است .

زرتشت برخلاف آنچه در روایات زرتشتی آمده پایه‌گذار یک جامعه متشکل نبود که نظام و آئین موردنظر خود را در آن پیاده کند و با دستورات مستقیم او پایه‌ای برای یک حرکت تاریخی گذاشته شود . زرتشت در زمان و مکانی ظهور یافت که هنوز جامعه به مرحله‌ای از تکامل دست نیافته بود که بتواند یک نظام مردمی را هضم کند .

متاسفانه در بررسی تحول و تکامل جامعه آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد افراد تشکیل دهنده این جوامعند که پایه و مایه تحول را تشکیل می‌دهند . معلم ، هرقدر برجسته و آگاه ، بدون شاگردانیکه استعداد کافی برای درک تعلیمات او داشته باشند، موفقیتی حاصل نخواهد کرد . محیط فکری مردم باید آماده جذب و هضم یک‌نظام مردمی باشد تا بتدریج شرایط حرکت و توسعه و پیشرفت آنرا فراهم نماید . جامعه یونان با آن همه شکوفائی بی‌نظیر نتوانست مدت زیادی نظام دموکراسی را حفظ کند . هر چند از ابتدا بواسطه قبول اختلاف طبقات و تائید بردگی این دموکراسی بصورت ناقص رشدکرد ولی به دلایل‌متعددی که در جای خود بحث خواهد شد جامعه‌یونان و بخصوص آتن‌چند قرن از نظامی برخوردار بود که نه تنها در آن زمان که تا اعصار متمادی پس از آن در تاریخ‌تمدن‌جهان بی‌نظیر باقی ماند . ولی شرایط کلی که در ارتباط با جوامع و فرهنگهای دیگر شکل می‌گیرند و همچنین عدم رشد کافی توده مردم ، سبب شد که بجای تکامل بتدریج این نظام به فساد و تزلزل گرائیده و بالاخره بکلی دگرگون شود .

حتی در قرن بیستم و پس از پیشرفتهای معجزهوار دانش و علم بشر اکثریت مردم جوامع‌متمدن نیز برای پذیرفتن یک‌نظام‌مردمی که بدون محدود ساختن آزادیهای‌اصولی فردی برای همه افراد جامعه بطور یکسان شرایط رشد و شکوفائی و بهره‌گیری از امکانات‌را فراهم سازد ، آمادگی نیافته‌اند و در پیشرفته‌ترین سرزمینها نیز عدالت اجتماعی ، به آن سان که همه افراد از تجاوز و تعرض مصون مانند ، برقرار نشده است . بار عظیم‌آداب و عادات و باورهای موروثی که از دوران‌های بسیار قدیم بر افکار مردم سنگینی می‌کندبه سادگی و در مدت کوتاه تعدیل پذیر نیست و زمانی بسیار طولانی لازم است تا رفته‌رفته بشر به مرحله‌ای از تکامل رسد که سلامت وسعادت و آسایش خود را از سعادت دیگرافراد بشر مجزا ندانسته و مومن به این اصل گردد که فقط در یک جامعه هم‌آهنگ و سعادتمند میتوان به سعادت واقعی و پایدار دست‌یافت و در جهانی خالی از ظلم و تعدی و تجاوز، بهر شکل و صورت ، آرامش و شکوفائی‌و آسایش حقیقی مفهوم می‌یابد . پیام پیمبر گونه سعدی را که :

"بنی آدم اعضاء یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی"

زیب بنای سازمان ملل ساختند . ولی نه تنها اغلب مامورینی که بنام نماینده ملتها در این بناها بسرمیبرند که جمله آمرین آنها نیز نه فقط از محنت‌دیگران بی‌غمند که محنت افزای بنی‌آدمند. قرنها باید بگذرد تا این طالارنشینان جای خود را به نمایندگان‌واقعی ملتها دهند که مومن و معتقد به این پند سعدی باشند و مبارزه با ظلم و فعالیت در راه اجرای‌عدالت در سراسر جهان را دین خود سازند .تاایمان به حق و راستی برای‌اکثریت مردم جهان یک دین و اعتقاد عمومی نشود، برقراری عدالت اجتماعی و نظام حق فقط یک آرزو باقی خواهد ماند .

در اینکه پیام زرتشت ستایش‌آفرین است هیچ شکی نیست. کافی است یک نظر سطحی به گاتاها بیندازیم تا رجحان مسلم آنرا بر دیگر معتقدات و مذاهب این منطقه درک نمائیم .اگر پیروان زرتشت فقط سه اصل بنیانی و عملی پیام او را ،که برنامه زندگی هر راست‌دین باید باشد ،خودآگاه و باایمان کامل به کارمی‌بستند و بنا به دستور زرتشت در تحقق این مثلث معجزه‌گر همه کوشش خود را بکار میبردند و بجای همه ایـن تشریفات و آداب وشعائری که برافکار آنها بارشد، این سه اصل را سر لوحه تمام‌حرکات و عکس‌العملهای خود قرار میدادند ،جامعه زرتشتیان در همان ادوار قدیم به جامعه‌نمونه مبدل می‌گردید و فصل کاملا" مشخصی در تاریخ تمدن جهان گشوده میشد . ایرانیان متاسفانه در سه‌هزارسال قبل آمادگی درک و هضم این تعلیمات را نداشتند و در تارهای شیادان و کلاشان و مددکاران حریص و سفیه و یاسوداگرشان گرفتار شدند و پس ازگذشت قرنهای‌متمادی اکنون نیز به‌رشد کافی نائل‌نگردیده و هنوز درهمان تارها به شکل‌دیگری دست و پا می‌زنند . این به آنگونه که ارائه میشود با آنچه اجرا می‌گردد بکلی متفاوت است و متاسفانه واقعیت همانست که به مرحله اجرا درمی‌آید .این مردمند که باید مومن به دینی گردند وآنها هستند که دراثر اعتیاد ،تاثیر ناخودآگاه‌آداب ورسوم و معتقدات گذشته ، زمینه تربیتی و اخلاقی ، تمایلات و غرائز طبیعی ، درجه رشد و تکامل فکری ، از هر دینی آنچه با قالب روحی و اجتماعی آنها سازگار است برمی‌گزینند . در اینکه کشیش و روحانی خرافات وآداب و شعائر را برای رونق‌دکان خویش بردین تحمیل می‌کند هیچ شکی نیست ولی مردم نیز باید زمینه قبول این‌گونه برداشت مذهبی را داشته‌باشند تا دکانداریهای سوداگران دین بازار پر رونقی بیابد . مردم در اثر یک فرایند چندین هزارساله باشخصیت یافتن ساحر و جادوگر به دین‌کلیسائی خو گرفته‌اند و همین اعتیاد است که عرصه نفوذ دین را به احساسات و عواطف و وهم و خیال سپرده و علم و دانش و منطق را از این صحنه خارج نموده است .اثر یک دین زمانی عمقی و واقعی است که در درون و ضمیر انسان ریشه یافته و ناخودآگاه انگیزه اعمال او گردد . بهمین دلیل نیز بدون‌انگیزه‌عاطفی و تاثیر ضمیرناخودآگاه‌نمیتوان به ایمان دست‌یافت .پس‌این انتظارکه

در جامعه‌ای مردم با تجزیه و تحلیل علمی مذهب خود را برگزیده و به جنبه‌های عملی یا منطقی آن تکیه کنند بسیار بیجاست . پذیرش منطقی با ایمان مذهبی دو امر کاملا" متفاوت است . فقط به یک فرضیه علمی میتوان از طریق منطق و تجربه و علم دست یافت و به چنین نظریه‌ای هرگز نمیتوان مومن شد . افراد صاحب معرفت پس از آنکه از طریق وراثت ، عادت یا انگیزه‌های عاطفی و احساسی به دین و مذهبی معتقد گردیدند برای توجیه و تائید عقیده خود ممکن است به علم ومنطق متوسل‌شوند ولی هرگز از مسیر علم و دانش به دین و مذهب نوین مومن و معتقد نمی‌گردند . پس باتمام فضایل و محسنات و اصالتی که پیام زرتشت دارا بود آنچه رشد مردم آندوران اجازه تحقق میدادهمانست که در جامعه زرتشتیان شکل گرفت . امروز هرقدر در منطقی و عملی بودن دین زرتشت رساله‌های متعدد علمی تنظیم گردد و همه محققین جهان یک صدا آنرا تمجید وتحسین کرده و با صدها دلیل عقلی اصالتش را اثبات نمایند ، جز یک توده کوچکی که فقط ستایشگرند نه مومن ، هرگز یهودیان ، مسیحیان ، بودائیان ، برهمنان . . . و حتی پیروان خرافی‌ترین ادیان جهان نیز از مذهب خود دست برنداشته و مومن به دین زرتشت نخواهند شد . بشر دین را به عالم غیب و اسرار مربوط میسازد و باید یقین کند که این تعلیمات از آن عالم الهام شده است . در اینحال به استدلال و توجیه علمی نیازی ندارد و همانگونه که در مقدمه کتاب تذکر دادم حتی دانشمندترین مومنین همه علم و معرفت و دانش خود را بکار می‌گیرند تا غیرعلمی‌ترین باورهای مذهبی را به اثبات رسانند .

اما از طرف دیگر باید دید هدف واقعی مصلحین و مرسلین چه بوده است . اگر مقصود و هدف واقعی آنان تحمیل شخصیت خود و جلب توجه مردم به خویش و مجبور ساختن‌آنها به‌اجرای مشتی شعائر وآداب و ورد ودعا و آداب و رسوم و مقررات اجتماعی است .و آنها با این خودخواهی تسخیر شده‌بودند که تا ابد مردم روی زمین بزبان آنها ورد و دعا بخوانند و با انجام شعائرشان یاد آنها را زنده‌کنند ؟که باید آنها را در شمار کلاشان و دکانداران خودخواه بحساب‌آورد که درجهان فراوان یافت شده‌اند و امروز نیز حتی در کشورهای‌متمدن به دکانداری مشغولند .اما اگر آنها را معلمین صادق و بی‌ریائی بدانیم که برای تربیت‌روحی و اخلاقی مردم و تعلیم راه رسیدن به کمال‌اخلاقی ومعنوی و بالاخره دست یافتن به آسایش و آرامش و سعادت واقعی ، قیام کرده‌اند . اگر آنها را مردان خدا بنامیم که بشر را بسوی خدا یا کمال مطلق می‌خوانند و از مرحله من و مائی گذشته و به حق و حقیقت متوجه شده‌اند . . . در آنحال فقط هدف آنان قابل اهمیت است نه راهی که برای رسیدن به این هدف ارائه میشود . مسلما " آنچه هندو به زبان ودائی ، زرتشتی بزبان اوستائی ، یهودی به عبری . . .زمزمه می‌کنند و شعائری که به‌آن عمل مینمایند خودبخود کوچکترین تاثیری درتحولات گیتی ندارد بلکه اثریکه از اجرای

این آداب و رسوم در درون مومن ایجاد میشود و عکس‌العملی که در افکار و اعمال او بوجود می‌آید شایان اهمیت است .

در اینکه هیچیک از ادیان جهان به‌آنصورت که تحقق یافته ، نه‌آنگونه که ارائه شده‌است ،هدف‌مرسلین ومصلحین راستین را برآورده‌نساخته و سعادت وسلامت اجتماعی بشر را تامین‌ننموده ، بلکه بیشتر موجب تحجر و تعصب شده است ،شکی نیست :بهترین دلیل این مدعا وضع کنونی جهان است که در هیچیک از اجتماعات ، بخصوص جوامع متدین و مذهبی ،از سعادت و سلامت اثری‌نیست .اتفاقا "هرقدر جامعه‌ای بظاهر متدین‌تر است (دین کلیسائی) بهمان نسبت عقب‌مانده‌تر و درمانده‌تر و باظلم و ستم و فساد آلوده‌تر میباشد . آمریکای جنوبی و اسپانیا و کشتارهای مذهبی . . .شواهد متعددی بما ارائه می‌دهند . سرزمین پهناور هندوستان (پاکستان و بنگلادش) با در حدود ۸۰۰ میلیون جمعیت و یک تمدن بسیار قدیم قرنهای متمادی است که گرفتار فلاکتهای حاصل از تعصبات کور مذهبی است . در اروپای کنونی و آمریکا هر قدر قدرت کلیسا در کشوری زیادتر است عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی و فساد محسوس تراست .اروپای قرون وسطی بیش از هزار سال در سیاه‌چال وحشتناک دین کلیسائی محبوس بود و تیره‌ترین ادوار تاریخ خود را در زیر نفوذ دین خرافی می‌گذراند . فساد وحشتناکی که در این اعصار بر این جوامع متدین‌حاکم گردید در تاریخ آنها بی‌نظیر است .این واقعیت بحدی روشن وآشکار است که احتیاج به تفسیر و توجیه ندارد .

اما اگر هسته مرکزی همه ادیان بزرگ جهان را بررسی کرده و تحلیل منطقی نمائیم (که برنامه آتیه ما را تشکیل می‌دهد) در خواهیم یافت که همه آنها طالب سعادت و سلامت‌بشر بوده‌اند و اخلاق و فضایل‌عالی انسانی راستوده و تربیت بشر را برای‌رسیدن به یک مدینه فاضله مورد توجه قرار داده‌اند ما در طی فصول گذشته این واقعیت را در پیام زرتشت به روشنی مشاهده‌کردیم .حکومت‌خدا ، که در تمام این ادیان مطرح‌میشود، جز این مدینه‌فاضله چیز دیگری نیست .سرزمینهای اوتوپیا نیز مایه‌فکری خود را ازهمین حکومت خدا گرفته‌اند . در جائیکه فقط خدا ، یا کمال مطلق و فضایل عالی و معنوی، حکومت‌کند ،سلامت و سعادت برقرار است و این‌فقط زمانی حاصل میشود که بشر به‌مرحله انسان بافضیلت و کامل رسیده باشد . مسلم‌است که چنین جامعه‌ای فقط یک ایدال است ولی اگر این‌ایدال هدف افراد بشر قرارگرفته و بسوی آن حرکت‌کنند هرقدر به این هدف نزدیکتر شوند جامعه نیز از عدالت و سعادت بیشتری برخوردار خواهد شد .

باوجود آنکه اغلب رسالمها و روایات مذهبی در اثر تقلب ،تزویر ، تحریف واغلب هم ناخودآگاه و شاید از روی حسن‌نظر ،ارزش تربیتی خود را از دست داده‌اند ازلابلای همین آثار منحرف نیز بخوبی میتوانیم هدف واقعی دین را استنباط کنیم .که‌جزهدایت مردم به کمال‌اخلاقی و دسترسی به سعادت و سلامت و یا بزبان دیگر تامین حکومت‌خدا،

چیز دیگری نیست .

در بررسی پیام‌زرتشت دریافتیم که هدف او دارای دوجنبه‌فردی و اجتماعی است. از نظرفردی هدف زرتشت تربیت انسانهای اشمون و راست‌دین است ،کسانیکه به‌اندیشه نیک و ضمیر پاک و آرام دست یافته و با انجام اعمال نیک به شکوفائی و پیشرفت جامعه کمک می‌کنند . در بحث اشا اسپندان و سپس پاداش و کیفر دیدیم که پیروان راستی‌باید بکوشند تا به فروزکان الهی و با فضایل معنوی ، که پل بین خدا و انسان است ، دست یابند . این چنین راست دینانی خود بخود نیکوکار و صالح ، سازنده و خیرخواه ،کوشا و مجاهد راه حق خواهند بود . پاداش این انسانها بهشت اندیشه نیک و آرامش درون‌و ضمیر پاک و بی‌تزلزل است .

از نظر اجتماعی فعالیت و کوشش راست دینان حکومت خدا را میسر میسازد . (۱) در ۳۰/۱۰ هنگامیکه به دروغ شکست و تباهی رسد راست دینان به آرزوی‌قلبی خود دست یافته و سرای نیک منشی مزدا و اشا بر پا خواهد شد و یا به قول شوشتری آنجا که مزدا به یاری وهومن و اشا برکت خواهد داد . خدا شاهی نیست که سلطنت کند بلکه سلطه او بمعنی حکومت فضایل الهی است که وهومن (اندیشه نیک ، مهر و محبت و خرد) و اشا (راستی و پاکی و نظام حق ،هم آهنگی بانظام خلقت) پایه و بنیان همه این فضایلند. در ۳۲/۱۵ زیر دستان و آنانکه زیر فشارند پس از بر هم زدن حکومت کرپنها و کوری‌ها که بر آنها فرمان میراندند به کمک رسائی و شکوفائی به سرای منش نیک خواهند رفت‌و به بهشت مزدا دست خواهند یافت . در اغلب سرودها مانند ۴۳ در پرتو خرد مقدس مزدا تقاضای اشا و وهومن ،پاکی و راستی و دانش‌وهومن میشود تا به اینوسیله از زندگی شاد و جامعه‌سعادتمند برخوردار شوند و بعبارت دیگر در سایه اندیشه نیک ،خرد و‌هومن و راستی و نظام حق میتوان جامعه سعادتمند را برقرار ساخت . در ۴۹/۵ کشور مزدا و جائی که خدا حکومت کند متعلق به راستان است .سرای نغمه و سرود در ۵۱/۱۵ جائیکه از روز ازل جایگاه اهورامزدا بوده است معرفی شده و این سرا ، که در پرتو منش پاک و نیک و راستی بدست می‌آید ، چون بخششی از سوی مزدا به راستان داده میشود . در بخشهای مختلف و بخصوص ثنویت ، به چگونگی حکومت خدا و ایجاد جامعه سعادتمند اشاره شده و بحث مجدد آن ضروری نیست .

در تجزیه و تحلیل ادیان دیگر نیز در خواهیم یافت که هدف کلی آنها با دین

---

۱ ــ در بررسی تمدنهای مختلف خواهم دید که به بهانه حکومت خدا روحانیت کلیسائی بر مردم حکومت کرده‌است .این تحمیل و تحمیق از آنجا ناشی شده که متولیان دین خود را نمایندگان خدا و یا جانشینان آنها معرفی کرده و بطوریکه در جلداول این مجموعه مشاهده کردیم از راه معبد و کلیسا خود را بر جامعه بار کرده‌اند .

یک چنین سلطه‌ای را باید ضد حکومت خدا دانست . حکومت خدا بمعنی واقعی جز حکومت راستی و درستی و پاکی و مهر ومحبت و اندیشه‌پاک و نیک‌نظام‌حق و حقیقت چیز دیگری نیست و در ادیان مختلف نیز هر یک بزبانی همین اصل را بیان داشته‌است تاریخ نشان داده که سلطه‌روحانیت‌کلیسائی جز فساد وتباهی نتیجه دیگری نداشته‌است.

زرتشت متفاوت‌نیست و این کلیساها و دستگاههای روحانی‌نمای مذاهب مختلف‌بوده‌است که با شعائری ساختن آنها شکاف بین مومنین به این مذاهب را وسیعتر ساخته‌اند . با وجود آنکه بشر در اثر تحمیق و تلقین و توارث در طول قرون و اعصار متمادی به دین شعائری معتاد شده است ، در جوامع مختلف متدین هرقدر از قدرت کلیسا و دخالت روحانیت منحرف کاسته شده و به جای مذهب شعائری و دین کلاه شرعی تربیت روحی و معنوی جایگزین گردیده است ، جامعه از سلامت نسبی بیشتری برخوردار گردیده تعصب و تحجر تعدیل پذیرفته است . با شرحی که از پیام زرتشت داده شد میتوان نتیجه‌گرفت که تعصب و کینه و نفرت خلاف دکترین اوست و چنانکه قبلا" تاکید شد در نظر او همه انسانهای بافضیلت و راست کردار شایسته احترام و سزاوار دست یافتن به بهشت‌آرامش و آسایشند (که واقعیت نیز چنین است) . برای تبلیغ پیام زرتشت لازم نیست که مردم را تشویق به اجرای تشریفات و آداب سه‌هزارسال پیش‌کرد و آنها را به‌خواندن دعاهای اهومنه و ائیریه ، اشم وهو . . . بزبان اوستائی واداشت ، که مسلما" نه‌آنرا درک کرده ونه‌کوچکترین تاثیری در تربیت آنها خواهد داشت . اجرای بی‌ریا و با خلوص هر دستور تربیتی‌مذاهب و ادیان‌دیگر که به‌رشد صفات‌انسانی ــ الهی و فضایل‌اخلاقی مردم منجر گردد ، عمل به دین زرتشت است . زرتشت چون هر مصلح مردمی و راستین و هر رسول برحق دیگری خواهان افزودن به تعداد احشام و گوسفندان خدا ، آنگونه که کلیساهابرای ادامه حیات خویش به‌آن محتاجند ، نیست . این مصلحین درآرزوی برقراری حکومت حق در جامعه‌ای هستند که افراد آن آزاد و آزاده راه کمال می‌پیمایند و با متصف شدن به صفات الهی به دوستی و اتصال به حق نائل می‌گردند . این روحانیت منحرف است‌که برای بقای خود هزاران سال است بجای تربیت انسان در پرورشگاو و گوسفند خدا که‌در حقیقت احشام کلیسا بوده‌اند سعی نموده است و کشیشان و کاهنان چون شبانانی این رمه‌بیزبان را بسوی آغل‌های خود رانده‌اند تا یا آنها رابدوشند و یاتحویل قربانگاه دهند . تحمیل یک کانن متحجر کلیسائی و یا مشتی شعائر و آداب و رسوم تشریفاتی هرگز آدم ساز نیست ، در حالیکه هدف اصلی مبشرین حق تربیت انسانهابوده است .

امروز که بشر رفته رفته به سوی علم و منطق و معرفت حقیقی متوجه میشود باید کوشش همه بشر دوستان واقعی و منفکرین و دانشمندان انسان صفت در این جهت متحد گردد که پرده‌ها را از بین مردم برداشته و به‌آنها کم‌کم بفهمانند که هدف همه ادیان یکسان است و فقط راههای آنها متفاوت‌است . بخاطر این راهها ، که فرع بر مقصد اصلیند، نباید به هدف لطمه واردساخت . چه نیکوتر اگر روحانیت و کلیسا نیز تغییر ماهیت داده و در این راه پیشقدم و یا لااقل همگام شوند .

هنوز بشر به آن مرحله از تکامل دست نیافته است که همه افراد جهان به ماوراء

شعائر و آداب و فقط به راست دینی اندیشند و خدا را در خود جستجو کرده و درفضایل انسانی و الهی دریابند . شاید هم چنین مرحله‌ای هرگز تحقق نیابد . پس هرگاه همه متدینین‌جهان درجهت اتفاق و وحدت هدف به کوشند ،اختلاف راه چندان مهم نیست، در شرایط کنونی یک مسیحی ساده دل وهومن اگر اتفاقا" روزی در اثر تحولات عاطفی زرتشتی یا مسلمان شود شعائر و آداب و رسوم نوین را بجای شعائر کلیسای قدیم اجـرا خواهد کرد بدون آنکه در ساختمان فکری وذهنی او تغییری حاصل گردد. باید به‌تحول و تکامل بشر در مسیر کلی کمک کرد تا در هر دین و آئینی به هدف اصلی متوجه گردد و در راه دست‌یابی به فضایل انسانی کام بردارد تا بتدریج جنگ هفتاد و دو ملت ازمیان رفته و یا به حداقل تقلیل یابد و مسلمان و مسیحی و زرتشتی . . . همانگونه که هدف پایه‌گذاران این ادیان بوده است. انسان‌وار عمل نمایند . هرقدر جامعه‌ای به این‌هدف نزدیکتر شود مسلما" حکومت نیز در آن تغییر ماهیت یافته به مدیریت نزدیکتر میشود . در جامعه‌ای که اکثریت افرادآن خودآگاه در راه کمال کام بردارند یقینا" با اختیار نیز نظام‌شایسته زمان خود را برخواهند کزید که در آن مسلما "کسی بر کسی حکومت نخواهد کرد. در چنین نظامی اداره جامعه برپایه همکامی و هم‌آهنگی افراد جامعه صورت خواهد گرفت و امنیت اجتماعی و فکری و روحی همه افراد تضمین خواهد شد .

بایک نظرسطحی میتوان دریافت که امروزه هیچ دینی را نمیتوان تنها عامل‌سعادت و یا مذلت یک جامعه‌دانست .زیرا درجبهه همه‌ادیان ما به جوامع پیشرفته یا عقب‌مانده برخورد می‌کنیم . آنچه در سرنوشت یک جامعه بسیار موثر است برداشت کلی از دین و نفود روحانیت‌کلیسائی است ،و متاسفانه در همه جوامع دین شعائری و روحانیت منحرف و متعصب معرف معتقدات آن جامعه کردیده است. حق پرستان و مومنین راستین باید در هر جامعه‌ای بکوشند تا مردم آکاه و آزاد شوند ،آزاد از هرگونه تلقین و تحمیق و تحمیل. کلیسا و روحانیت میتواند در این راه یاور و مددکار بسیارموثری باشد. اکثریت‌روحانیون عضو یک کلیسا ناخودآکاه روش و معتقدات موروثی را پی کیری مینمایند . اگر این افراد، که مانند همه افراد بشر مستعد برای حق طلبی و حقیقت جوئی هستند ، معرفت واقعـی یافته برای اتحاد و اتفاق بشریت باتوجه به هدف اصلی و مشترک ادیان که تربیت‌انسان است از تشریفات‌خشک و غیرضروری چشم پوشیده به حق و انسانیت‌متوجه کردند، مسلما" تحول عظیمی بوقوع خواهد پیوست .

کلیسا و روحانیت کلیسائی هنوز در جهان از قدرت عظیمی برخوردار است که اگر این نیروی بزرگ را در راه کمال انسان و اتحاد و هماهنگی افراد بشر بکار کیرد جنبش شکرفی به ظهور خواهد رسید . همانگونه که در جلد اول این مجموعه توجیه شد بشر موجودیست مذهبی و جامعه بدون دین و مذهب شاید هیچگاه بوجود نیاید . پس برای رسیدن به هدف همه مرسلین و مصلحین جهان و تمام انسانهای حق‌پرست ، باید مردم

را به واقعیت و هدف دین آشنا ساخت و از تعصب و تنفر و کینه وتفرقه جلوگیری کرد .با اینعمل نه تنها به هدف همهپیروان حق که به پیشرفت و رشد وشکوفائی و سلامت جامعه بشری خدمت کردهایم .

درپایان این بحث بهبرداشت یک محقق مزدیسنائی که تعصب و تحجر را رها کرده و به هدفواقعی دین متوسل شدهاست اشاره مینمائیم .دهالا دانشمند پارسی از سرزمین هند چنین مینویسد :

" دین زرتشت بوسیله حقایق ابدی خود زنده خواهد ماند . با اعتقاد به اورمزد ایمان و پایداری در مثلث پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک ، قانون تسلیم نشدنی راستی و درستی ، پاداش و کیفر درونی و در حیات بعد ، پیشرفت و ترقی جهان بسوی تکامل ، پیروزی نهائی نیکی بر بدی با ظهور حکومت خدا به همکاری بشر . . . اینها هستند پا برجاترین و بزرگترین واقعیتهای زندگی که همیشه اعتبار خواهند داشت . و اینها هستند عنصر پایدار دین زرتشت .

دکمها و ریتوالها براحتیاجات زمان بناشدهاند و لذا تابع قوانین رشد و زوالند . آنها جای خود را در سیر تکامل و تحول روحی بشر داشتهاند .با دین همراهند ولیخود دین نیستند .ممکن است انسان از دکم و ریتوال دستبردارد ولی بازهم مومن و متدین باقی بماند . راستی و درستی برتقوای فرد متکی است نه بر مراعات و سواسی آداب و رسوم و شعائر و یاانجام دقیق مراسم تطهیر .باشد که پارسیان وجامعه آنان در راهراستی و درستی پایدار و با استقامت کام بردارند و در اینجال زرتشتی راستین باشند . "

آذرگشسب که موبدی زرتشتی است ، پس ازآنکه در سراسر تفسیر گاتاها شبیه به دهالا بیانمینماید پیشگفتار جلددوم این تفسیر را با نقل گفتهای از زکلی (۱) دانشمند اطریشی پایان میدهد . زکلی دین زرتشت را چنین توجیه میکند :

" بنا به عقیده زرتشت ، دین بمعنی همآهنگی انسان با نیروهای موجود در جهان هستی و قانون طبیعت میباشد . استفاده از نیروهای مذکور و کوشش صادقانه انسان در شناسائی نفسخویش و ارتباطآن با طبیعت ،مذهبحقیقی او را تشکیل میدهد.تعلیمات زرتشت ارزش جهانی دارد زیرا درهمه اعصار و همهکشورها و برای همه کس دانش بیکران قوانین جاودانی طبیعت ، که احتیاج به زبان و سرزمین و طبقه و نژاد و مذهب ندارد. بوجود میآورد .

هرگاه بشر انفرادا " یا مجتمعا " از تعالیم زندگانی بخش و جاودانی زرتشت پیروی میکرد اندیشه دگرگون ساختن این سیاره به فردوسی زیبا و خیال انگیز تحقق مییافتو درآن بهشت آشتی و سرور باشعار اندیشهنیک و گفتارنیک و کردارنیک و مفهوم اشموهو،

۱ـ E. B. Zeklly

یعنی سازش با قانون هنجار هستی ، حکمفرما می‌گشت "

اکر همه متدینین جهان با این دید به دین می‌نگریستند مسلما" هدف واقعی پیمبران و مصلحین راستین ، که حرکت تکاملی و شکوفائی و پیشرفت و کمال انسان و بالنتیجه سعادت و سلامت جامعه است ، تحقق می‌یافت . در اینحال پیروان همه مذاهب به هدف واحدی می‌اندیشیدند و راست دینان صادق از زرتشتی ، یهودی ، مسیحی ، بودائی ، مسلمان . . . در کنار هم و با هم به نوسازی جامعه و ایجاد محیط صلح و صفا و آرامش میپرداختند . کینه و دشمنی و نفرت ، جنگ و نفاق و تعصب ، جای خود را به مهر و محبت میداد و بر جهان آشفته و پریشان سلامت و عافیت روی می‌کرد . در چنین جهانی دروغ ، خشم ، فریب ، ریا و تزویر محکوم ، وهومنه حاکم ، اشا پیروز و ارمئیتی باخشره همراه است و عطر جانفزای فروزگان الهی و صفات‌کمالیه به خاک‌نشینان‌هوروتات و امرتات می‌بخشد . برای رسیدن به این بهشت واقعی ، که تجسم اشه وهیشته یا جایگاه بهترین راستی است ، هیچکس را به چینوات پل نیازی نیست که فضایل الهی ـ انسانی پل بین‌خدا و بشر را برپا داشته‌اند و گئوش‌اوروون بجای ناله وفریاد از زشتیها وناپاکیها، به درخشش آترفرنبغ ،که جز نور و تلالو فطرت پاکدینان نیست ،و ترنم سروش، که مظهر هم‌آهنگی قوانین‌طبیعت و حرکت انسانهاست ،به وجد و سرور در آمده و نوای دلنشینش خاطر خاکیان را نوازش می‌دهد . عاکفان حرم سر عفاف ملکوت با خاک نشینان باده حق مینوشند و سرمست از مستی‌کمال به وجد و حال دست یافته با وضو ساختن از چشمه عشق بر هرچه آداب و رسوم و تشریفات خشک کلیسائی و تعلیمات تفرقه انگیز کرپن و اوسیج و کشیش و کاهن است خط بطلان می‌کشند . جهنم وجدان‌های ناپاک و ناآرام رفته رفته رو به خاموشی میرود و خانه دروغ و منش بد ساکنین خود را بتدریج از دست می‌دهد . . . اینست آرزوی همه مصلحین جهان . کوردلی و کوته‌فکری است اگر هدف این انسانهای والا و قهرمانان واقعی را فرو نشاندن خشم و غضب خداوندی انسان گونه از راه تقدیم رشوه و نیاز دانسته و اجرای آداب و رسوم و شعائر تشریفاتی ، ورد و دعا ، التماس‌و التجارا پایه‌های اصلی دین و وسیله تامین رضایت خداوند توجیه کنیم . فقط یک‌خدای موهوم که تجسم ترس و وحشت وضعف و نیاز بشر است ، میتواند دارای چنین رسولان کوته‌بینی باشد . پیمبران راستین و مبشرین حق جز سعادت حقیقی بشر و سلامت جامعه هیچ مقصودی‌نداشته و هرراهی نیز ارائه‌کرده‌اند برای دست‌یابی به‌این هدف بوده‌است. هر یک در زمانی به زبانی مردم را به خیر و نیکی و اتفاق دعوت کرده‌اند و شایسته‌است که اکنون نیز مومنین به بیان امروز و آنگونه که واقعیت حکم می‌کند هدف آنان را درک‌و به سوی آن گام بردارند . هزاران‌سال است که بنام دین و با استفاده از ترس و وحشت انسان ،که نتیجه ناآگاهی و جهل اوست ، جوامع بشری به جنگ و کشتار و خونریزی سوق داده شده‌اند و کلیساها بجای شکوفائی و تربیت و تقویت روح بشر و کمک به سعادت و

سلامت جامعه ،مردم را به دام خرافات و تلقینات سوء گرفتار ساخته ، مانع رشد و تکامل آنان گردیده‌اند . اکنونکه بشر در عصر فضا گام گذاشته و سدهای جهل و ابهام را یکی پس‌از دیگری در هم می‌شکنند ، انتظار میرود که کم‌کم با توجه به واقعیت دین به ایـن حقیقت نیز معرفت یابد که فقط در یک جامعه آزاد و در بین مردم‌آزاده سعادت و سلامت واقعی قابل تحقق است . باورهای مذهبی رایج در جوامع کنونی مولود وراثت و اعتیاد ، تلقین و تحمیل و بسیاری از عوامل خارجی است که طی نسلهای متوالی - بدون شرکت - انتخاب نسل حاضر - تثبیت گردیده است . با حذف کلیسا و متولی دین میتوان امیدوار شد که تعصب و تحجر از جامعه‌رخت بربندد و هرکس به‌اختیار راه‌خویش برگزیده‌و بهشت واقعی را در درون خود بوجود آورد .

فهرست منابع

فهرست مآخذ مورد استفاده برای توجیه دین زرتشت (برای اطلاع از منابع دیگر این رساله به کتاب مدیریت نه حکومت مراجعه شود)

منابع فارسی	مؤلف
گات‌ها ـ سرودهای زرتشت	آذرگشسب
عصر اوستا مترجم رضی	اشپیگل ـ گیگر . . .
ایران در نخستین قرون اسلامی	اشپولر
سیر تمدن و تربیت در ایران باستان	ا. بیژن
اسلام در ایران ترجمه کریم کشاورز	پطروشفسکی
تاریخ ایران " "	پیگولوسکایا
گاتاها	پورداود
یشتها (یشت‌ها)	"
ویسپرد	"
یسنا	"
سرودهای زرتشت	پورداود ـ دینشاه ایرانی
زرتشت و جهان غرب	دوشن گیمن
تفسیر اوستا و ترجمه گاتاها	دارمستتر
فلسفه ایران باستان	دینشاه ایرانی
اخلاق ایران باستان	"
تاریخ اجتماعی ایران	راوندی
آئین مهر	رضی (هاشم)
زروان در قلمرو دین و اساطیر	"
تاریخ ایران ترجمه فخر داعی گیلانی	سایکس
تاریخ ادیان بزرگ	فیلیسین شاله
گات ها	پروفسور شوشتری
تمدن قدیم ترجمه نصراله فلسفی	فوستل دوکولانژ
تاریخ ایران ترجمه خواجه‌نوریان	کنت دوگوبینو
زرتشت و همراهان او ترجمه و تنظیم رشید شهمردان	کاوسجی هدی واله
	شهریار جی باروچه جی نث پتی
سیر مهاجرت هند و آریائیان ترجمه مسعود رجب‌نیا	کیمبرا
ترکیب نژادی بنیادگذاران دره سند " "	کومار
تاریخچه دفعات در مسئله هند و اروپائی "	واکوری

Schleroith B.	Zarathustra
Schleroith B.	Das Koenigtum im Rig-und Atharvaveda
Schmeja Ha.	Iran und Griechin den Mithrasmysterium
SchmittE+Reinert	J.Zarathustra
Schwertheim Elm.	Mithras.Seine Denkmoler und scin kult
Schueltze.Aef.	Mithras Mysterien
Smith V.A.	The Oxford History of India
Spiegel Fr.	Awesta und Schahname
Spiegel Fr.	The Avesta,the Relig .Books of the parsees
Spiegel Fr.	Eranische Altertums kunde
Smith M.W.	Studies in the Syntax of the Gathas
Stave E.	Ueber den tinflusi des Parsismus aul olen Juolentum
Taraporewala I.J.S	The Religion of Zarathustra
Vercoutter J.	Die Alforienfa lische Reiche
Vermaseren J.	Mithras
Vermaseren J.	Die Mithradienst in Rom
Wesendonk O.G.	Das Weltbild des Jranier
Westergard N.L.	Zendavesta or the Relig.Books of Zoroaster
West E.W.	Zarathustras Doctrine
West E.W.	Pahlaviliteratur
Wackernasel J.	Das erste Kapitel des Gatha
Whitney W.D.	Oriewtal Linguist.Study
Whitney W.D.	Zoroaster the Great Persioin
Will Durant	Oriental Heritage
Wilson J.	The parsi Religion
Weichelt	Zarathustra Kommentar
Wieser Seb.	Zarathustras Neue Avesta lider
Wikander S.	Des arische Maennerbund
Widensren G.	Die Religion Jrans
Widensren G.	Jranische Geisteswelt
Widensren G.	Hochgottglaule in alfen Jran
Windischmann	Bunde hesch Fr.wolff
Fr. Wolff	Avesta
Wolff F.	Awesta die heiligen Bucher der parsen
Zolehner R.C.	The Down and Twilightot
Zoelzer Fr.	Leben und Lehre Zoroastrianis - Zoroaster

Lenz W.	Yazna 28
Laing S.	Amodern Zoroastrian
Lommel H.	Die Religion Zoroasters
Loe chli G.B.	Mithraism in Ostia
Messina G.	Derllrsprung oles Mazier
Mills L	Five Gathas
Mills L	The Zend Avesta
Mills L	Our own religion in ancient Persia
Marquart J.	Untersuch.zur Gesch.von Eran
Mayerhoter M.	Die Arier im Vorderen Orient
Mayerhoter M.	Die Indo -Arier im alfen Vorokrasic
Meillet A.	Gathas
Mensching G.	Leben und Legende der Religionsstter
Meyer Ed.	Geschichle oles Alfestums
Mayer Ruol	Eine Untersuch .uber Beziehung.zw. Parsismus und Judent
Monna M.C.	The Cathas of Zarath
Moulton J.A.	Early Zaraostrianism
Mankad D.R.	Date of Rgveda
Mueller M.	History of Ancient Sanskrit
Noeldke	Aufsaetze zar Pers.Geschichfe
Nyberg H.S.	Religion oler alfen Jran
Oldenberg H.	Die Religion des Vedas
Olmstead A.T	History of the Persion
Pochhammer W.	Indiens Wegzur Nation
Rawlinson	The Sventh Gre-
V.Prashek	Geschichle oles Meoler und Perser
Reitzensfein	Jranischc Erlosungsmysteriem
H.Reichest	Avestisches Elemewtarbuch
Saxl Fr.	Mithras Typengesch.Untersuchung
Samara D.S	Hinduism through ases
Schaeder H.H.	Des Mensch in Orientund Okzick.twdfw. Die kulturen des Orienls
J.Scheftolowitz	Die aldpessixehe Relipion und Judentu
Schaeder.H.H.	Gott und Meseh in Verkundig
Schaeder.H.H.	Zarathustra
Schaeder.H.H.	Zarathustra's Botschaft von der rechtem Ordnung
Scheftelowiz	Die Altpersische Religon und das gudentum

Hartman Sv.S	The religion of Zoroaster
Hays H.	In the Beginnings
Hertel .J.	Die Zeit Zoroaster
Hertel.J.	Die Jran Religion
Hertel.J.	Metrik des Awesta nnd Rg - Vedas
Hertel.J.	Die arische teuerlehre
Hertel.J.	Beitraege zur Er Klaerung des Awestas und des Vedas
Hertel.J.	Achameniden und kayaniden
Hertel.J.	Himmelstore im Veda und im Awesta
Henning H.	die Welt der Perser
Herbert J.	Denken und Lebensformen der Oestl.Welt
Hempel J.	Religionszesch.den Alken Orients
Herzfeld E.	Zoroaster and his World
Horn P.	Ubersetzunyen dus olen Pahleri - Vendiolat
H.Hubschmaun	Die Parsische Lehre von jenseils und jungstcn Gerieht
Huesing	Des Mazdaismus
Humbach H.	Die Gathas des Zarathustras
Humbach H.	Die Kanischka Inschriften
Horneter Aug.	Herodot Historiev
Hinz W.	Zarathustra
Henning W.	Politician or Witch Doctor?
Ihabvala S.H.	Zoroastrianism
International	Congress of Mithraic Studies Manch'Ster 1971
Jackson.A.V.	Die Jran .Religion
Jackson.A.V.	Zoroaster Stuolies
W.Jackson	The aneienf persian Coneeption of Salvation according to Avesta
Justi F.	Die alkole Jran .Religion
Justi F.	Bundehesch
Justi F.	Gescliclle Jrans von olen aldest.Zeit
Kashyap R.R.	The vedic origin of Zoroastrianiscn
Koenig F.W.	Die Persika des Ktesias von Knidos
Koenig F.W.	Relief und juschr.des konigs DareiosI
Kuhn K.G.	Konkordanz des Qumran texten
Low N.N.	Age of Rg-Veda

فهرست منابع خارجی

Althein Tr.	Zaruthustra und Alexander
Bartholomae Chr.	Die Gathas des Awesta
	Zarathustra's Leben und Lehre
Bahadur R.	Indian and Foreign Chronology
Baumgartel E.	The Cultures of Prehist, Egypt
Bengsten H.	Griechen und Perser
"	Einfuehruny in die a lk Gesshicn
Bernhardt V.	Zoroaster Lebew und Wirken
E. Bocklen	Die Verwandtschaft des Jud .
	Christl.mit des pers. Eschatologie
Boype M.	A History of Zaraostrianism
Bradke	Dyaus Asura. Ahura und die Asuras
Brown B.	Wisdom of the Hindus
Carter G.W.	Zoroastrianism and Judaism
Cornelia M	The Gathas of Zarathustra
Cassel D.P.	Zoroaster sein Name and seine Zeit
Clemen C.	Die Griech. und Latein. Nochricht.
	uber pers. Religion
Christernsen A.	Die Jraner
Cumont Fr.	Mysterien des Mithras
Dhalla D.M.	Zoroastrian Cirilization
"	Zoroaster Theology
Dawson M.M.	The Ethical Reliy. of Zoroaster
Frye R.	Heritage of Persiol
Fueck J.W.	Religionen des Orients twiolengrent...
Geiger W.	Civilijation of the East .Jranians
Geldnet K.F.	Der Rig - Veda
Geldner K.F.	Avesta
Geldner K.F.	Die Zoroastrische Religion
Geldner	Grundriss der Jran .Phiblopie
Ghirshman	Iran
Gibbon E.	Decline and fall of the Rom .Empire
Guillemin D.	The Western Respons to Zoroaster
Glasenapp H.	Die Fuent Religionen
Grimal P.	Mythen der Voelker
Gal Freiherr V.	Basileia
M.Haug	The Book of Arda Wiraf

اشتباهات چاپی کتاب

صفحه	سطر	نا درست	درست
۲۱	۱۶	اران وژ	اران وج
۲۱	۲۴	یافث	یافث و حام
۲۱	زیرنویس۵	Eranvez	Eranvej
۲۲	آخر	Jettmur	Jettmar
۲۳	۲۹	کیمیرای	کیمپرای
۲۳	زیرنویس۸	Perey ...	Percy ...
۲۴	۱۰	سفدانیان	سغدانیان
۲۵	۱۴	سفده	سغده
۲۵	۱۴	سندیانا	سغدیانا
۲۶	۱	بولس	بویس
۲۶	۱۳	بیستمار	یتمار
۲۷	۳	ارتاکسرزکس کسس	ارتاکسرزکسس
۲۷	۹	تیانی	میتانی
۲۷	۱۵	سنه	سنّه
۲۷	۲۲	آکنی	آگنی
۲۷	۲۳	مایرهوخر	مایرهوفر
۲۷	زیرنویس۲	Suppiluliuma	Shuppiluliuma
۲۸	۶	۱۹۰۰	۱۷۰۰
۲۸	۲۸	گائیک	گاتائی
۲۸	۲۸	وریک	ودائی
۲۸	۲۹	عادی	مادی
۲۹	۱۲	خشارتیا	خشاتریتا
۲۹	۱۷	هیکوس	هیکوس‌ها
۳۰	۱۲	دارد	دارو
۳۱	۳	هندیها	هند
۳۱	۹	دویک وگاتیک	ودائی و گاتائی
۳۲	۴	دویک وگاتیک	ودائی و گاتائی
۳۲	۹	واساس	داساس
۳۲	زیرنویس۱	Rigvedu	Riqveda
۳۳	زیرنویس۶	mabav...	Manas-an-Arta
۳۴	۱۷	اسیس	اسمیس
۳۵	۲۱	نور	خود
۳۵	۲۴و۲۵	سرما	سوما
۳۵	زیرنویس۳	Feliciencha	Felicienchallet
۳۶	۸	خویش به	خویش را به
۳۶	۸	وترا	ورترا
۳۶	۱۹	حنی	حتی
۳۶	۲۱	خود	خرد
۳۶	۳۱	وریک	ودائی
۳۷	۱۵	وریک	ودائی
۳۷	۲۲	سورما	سوما
۳۸	زیرنویس ۲	تشکیلات و تولی	تشکیلات و متولی
۳۹	۲۰	نئیریوسننه	نئیریوسنغه
۳۹	۲۰	اوسته	اوشه
۳۹	زیرنویس	ورائی	ودائی
۳۹	زیرنویس	هوره، شه	اهوره،اشه
۳۹	زیرنویس	هورا	اهورا
۴۲	۱۴	لسنا	یسنا
۴۲	۱۶	نام را	نام از
۴۲	۲۳	زئیرا	زئترا
۴۲	۲۳	سناره	ستاره
۴۲	زیرنویس۷	Hermodoru	Hermodorus
۴۳	زیرنویس۱	Gasartelli	Casartelli
۴۴	۱۳	اوشی	اوت
۴۵	۱۴	عربی	عبری
۴۵	۱۵	پس به ثبوت	او به نبوت
۴۵	۲۶	مشیاست	مشیاخ است
۴۵	۱۶	مسیح	مسح
۴۵	۱۷و۱۹	مشیا	مشیاخ
۴۵	۲۱	و واقعی ندارد.	ندارد.(۲)
۴۵	زیرنویس۲		۲ـ تاریخی نبودن دلیل حقیقی نبودن نیست.
۴۶	۱۷	گردونی	گردونه
۴۶	زیرنویس۱۰	Heda-a.	Heba-a.
۴۷	۱۴و۱۵	اوشره	اوشتره
۴۷	۲۰	این	آن
۴۷	۲۵	اسپنبامه	اسپیتامه
۴۷	۳۰	اسپیته	اسپیتمه
۴۸	۲و۱۵	اسپتیامه	اسپیتامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۸	۱۱و۱۵	اسیمد	اسیمه
۵۰	۱۴	کسرس ررسب	کسرس دس زرسب
۵۱	۱۴	هرمب	هربل
۵۱	۱۷	هسک	هسک
۵۲	۱۰	کنکر	کنکر
۵۳	زیرنویس۱	F.Windisch_ mahn	F.Windisch_ mahn
۵۵	۷	سطم	سطم
۵۶	۲۳	هسی	هسی
۵۷	۸	سولیون	مولیون
۵۸	۳	گاناهای	وداهای
۵۹	۶	اسورا	اسوار
۵۹	۱۴	سهیه زور	سهیه زوَر
۵۹	۲۱	آبرومخس	آبروحس
۵۹	۲۳	رئوبنکربا راپسی	رئوبسکربا راپسی
۶۰	۵	بافته در	بافته است در
۶۰	۸	آدربان	آدربان
۶۱	۶	اوبایشا و	اوپانساد
۶۲	زیرنویس۲	ابریانی	ابریامس
۶۳	۲۷	زونر	زئوبر
۶۴	۳	زونر	زئوبر
۶۴	۳۰	اورامزدا	اهورامزدا
۶۴	۳۲	اعمال دروغ	عمال دروغ
۶۵	۱۵و۲۶	زئوته	زئوبا
۶۵	۲۶	استورکانکا	دسورکانکا
۶۶	۱۱	من نمران	من سران
۶۸	۵	ببنش	بی‌عش
۷۱	۲	عظیم	سطم
۷۲	۱۱	کرده‌اید	کرده است
۷۲	۱۲	سیامه	سیامه
۷۳	۱۱	مح	مع
۷۳	۲۰	اسبی‌نامه نامس	اسپنامه نامی
۷۳	۲۷	بوردس	بوروس
۷۴	۳	مادها و گاناها	مادها در گاناها
۷۴	۳۱	سولیون	مولیون
۷۵	۱۲	از نسل شاه و	از نسل شاه
۷۵	۱۳	ساکاموئی	ساکاموبی
۷۶	۲	هرئیوسه	هوئیوسه
۷۶	۵	از یکناریح	از یک سوناریح
۷۸	۱۹	سکار	بکلی
۷۹	۴	عمر	عمل
۷۹	۵	کناه	کتنا
۷۹	زیرنویس۲	meinok	minok
۷۹	زیرنویس۳	getah	gaetha
۸۱	۲۳	لومر	لومل
۸۱	زیرنویس۳	Popyri	Papyri
۸۲	۶	سنا	سنا
۸۲	۲۲	مولنرن	مولیون
۸۴	۱۶	هرتر	هربل
۸۵	۲۱	ادورات	اوروات
۸۵	۲۷	هرسر	هربل
۸۶	۱۴	اکیفا	اکا
۸۶	۳۰	۱۰۰ ق.م	۱۰۰۰ ق.م

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸۷	۱۹	وندیدا	وندیداد
۸۸	۱۸	خنربادن	خنرباون
۸۸	۱۹	کادی	کاوی
۸۸	۲۱	آریامنی	آریامن
۸۸	۲۱	جیش پش	جیس بش
۸۸	۲۲	اوراب	اورواب
۸۸	۲۲	عمزنالباقیه	حمزنالباقیه
۸۹	۹	هربر	هربل
۹۰	۵	اورومازنس	اورومارس
۹۰	۱۳	زردآسر	رروآسر
۹۰	۱۶	دوامس	دواصل
۹۰	۲۱	مقام	معاصر
۹۰	۲۳	بروسوس	بروسوس
۹۱	۱	اوروماربی	اورومارس
۹۱	۹	الکساندرسوس	الکساندریبوس
۹۱	۱۷	مئوبوسوس	تئوبومبوس
۹۳	۵	دارایادهوس	دارا یاوهوس
۹۳	۵	دارایادهومنه	دارا یاوهومنه
۹۳	۱۱	امگزه میو	انگره میو
۹۴	۹	اسپاکی	اسپاکس
۹۴	۱۵	سافریب	ساخریب
۹۶	۸	اعمادی و مذهب	اعمادی مذهب
۹۷	۹	کادی	کاوی
۹۷	۲۶	عمر	عصر
۹۷	زیرنویس۲	آن کلی مفهوم	آن کی مفهوم
۹۸	۶	واردنا	وارونا
۹۹	۱۲	وندیدا دمیما	وندیدا دبیما
۹۹	۲۲	گروه‌های بدون	گروه‌های بدوی
۱۰۰	۱۰	خورسید مهر	خورسید چهر
۱۰۳	۲۹	سما	سما
۱۰۴	۱۲	اسد	اسه
۱۰۴	۱۳	کلمه بکه	کلمه بکه
۱۰۴	۱۶	دئیوس بتار	دئیوس بتار
۱۰۴	۱۹	دو	دِوَ
۱۰۴	۲۹و۳۱	واردنا	وارونا
۱۰۵	۲ و ۳	واردنا	وارونا
۱۰۶	۲۳	می‌کنم از	می‌کنیم که از
۱۰۷	۷	هوردس	هوروس
۱۰۸	۸	اوسح	اوسیح
۱۰۸	۱۸	باملد	باماد
۱۰۸	۲۰	کروه	کرده
۱۰۸	۳۰	ماگروفونیا	ماکووونیا
۱۰۹	۱۲	اوبسجها	اوسیجها
۱۰۹	۲۳	اویسج	اوسیج
۱۱۰	۸	اویسجها	اوسیجها
۱۱۰	۲۷	عربی	عربی
۱۱۰	زیرنویس۲	آمیخته	ماده
۱۱۳	۵	اصل بدنیان	اصل و بنیان
۱۱۳	۱۰	اردا ویرا خانه	اردا ویرا فنامه
۱۱۴	۱۶	(بفارسی)	(فارس)
۱۱۴	۱۹	جامعه‌ای	حافظه‌ای
۱۱۵	۱	کریبر	کریبر
۱۱۵	۱۹	کارانیک	کاسانیک
۱۱۵	۱۹	مالزیک	ماسریک

صفحه	سطر	نا درست	درست
۱۱۵	۲۵	گا یس	گا س
۱۱۵	۲۷	ا هونووگا تا	ا هونودگا تا
۱۱۵	زیرنویس ۷	Gois	Gas
۱۱۶	۱	وا هونوو	وا هونود
۱۱۶	۲	هیشینوا یشت	هیشتوا یشت
۱۱۶	۵	ها ئینی	ها ئیتی
۱۱۶	۲۸	وزیرا ن	زریرا ن
۱۱۸	۷	آنچه می‌گفتند	آنچه را می‌گفتند
۱۱۹	۱۷	تحول	تحولی
۱۲۱	۳۲	نه و هومنه	ما نند و هومنه
۱۲۳	۱۷	ا سورا تنها خالق	ا سورا تنها خالق
۱۲۳	۲۴	ویشتو	ویشنو
۱۲۴	۱و۲و۳	وا ردنا	وا رونا
۱۲۴	[illegible]	وا ردنه	وا رونه
۱۲۴	۱۵	هنرشنا س	هند شنا س
۱۲۴	۱۶	(سورا ابتدا)نا م	ا سورا ابتدا نا م
۱۲۴	۲۱	دیا وسی	دیا اوس
۱۲۴	۲۷	حیثیت	حقیقت
۱۲۵	۵	ا هورا مزدا ا مشه	اهورا مزدا و ا مشه
۱۲۵	۱۱	ا دتیا ی	ا دیتیا ی
۱۲۵	۲۴	زما ن	زنا ن
۱۲۷	۱۷	بسا ط وسودا گری	بسا ط سودا گری
۱۲۸	۲۳	ا ویسجها و کا دیان	ا وسیجها وکا ویا ن
۱۲۹	۳۰	ا شه	ا مشه
۱۳۴	۱	ا شه	ا مشه
۱۳۴	۲۳	دوآلیتی	دوآلیستی
۱۳۶	۱۴	آفریگا ر	آفریدگا ر
۱۳۸	۷	میبما	ییما
۱۳۸	۱۰	گرفته وا و	گرفته ا ست وا و
۱۴۱	۷	قسمت سرود	قسمت اول سرود
۱۴۲	۳۰	بهتر دید	بهتر وبد
۱۴۴	۱۰	روخی	روحی
۱۴۵	۱	میکروکرسموس	میکروکوسموس
۱۴۵	۲	ماکروکرسموس	ماکروکوسموس
۱۴۶	۱۳و۱۹	با رتولرمه	با رتولومه
۱۴۶	۲۹	ا شه	ا مشه
۱۴۹	۱۱	کلاسش	کلامش
۱۵۰	۱۵	با خرونس	یا خرونس
۱۵۰	۱۷	کرونومی	کرونوس
۱۵۰	۱۸	رآو	رآ
۱۵۰	۲۳	و دیو	و ویو
۱۵۲	۶	چون مذهب	چون در مذهب
۱۵۲	۸	اینک بر	اینک باید بر
۱۵۲	۹	با یستی مرا	با یستی و مرا
۱۵۲	۱۶	روستا ئی	ا وستا ئی
۱۵۴	زیرنویس	وندیدا ،بن	وندیدا دبن
۱۵۶	۶	یعقوب	ا یوب
۱۵۹	۲۰	ا نگروا شپته	ا نگرو- وا سپنته
۱۶۲	۱۶	آریئتی	آ رمئیتی
۱۶۲	۱۷	ا شا	ا مشا
۱۶۴	۲۵	بحکم	محکم
۱۶۵	۲	البته شیوه	البته با شیوه‌وبیان
۱۶۶	[illegible]	امشه	ا شا
۱۶۷	۱۶	هیتنگ	هپتنگ

صفحه	سطر	نا درست	درست
۱۶۷	زیرنویس ۲	بن‌وهش شیا د	بن دهش مشیا و
۱۶۸	۳	ا فلیل	ا نلیل
۱۶۸	۵	ا رئیتی	ا رمئیتی
۱۶۸	۱۸	سپندا رند	سپندا رمذ
۱۷۱	۱	وا رئیتی	وا رمئیتی
۱۷۱	۶و۳۲	ا شا	آمشا
۱۷۲	۴	ا شا	ا مشا
۱۷۲	زیرنویس۲	ا رمتی‌و ، سومن	ا رمتی ،وسومن
۱۷۳	۲۸	نها ن	یونا ن
۱۷۴	زیرنویس۵	Erzengdl	Erzengel
۱۷۵	۳۰	نتروپومورفیستی	آنتروپومورفیستی
۱۷۶	۱۱	معرفشا ن ا سپندا ن	معرفشان‌امشااسپندان
۱۷۶	۲۱	ا شپینگل	ا شپیگل
۱۷۶	۲۵	متـ ـف	متصف
۱۷۷	۲	شولتسر	زولتسر
۱۷۷	۷	ا شه	ا مشه
۱۷۷	۱۷	وا ترما ت	وا مرتا ما ت
۱۷۸	۲۳	ا ندیشه	ا ندیشد
۱۷[illegible]	۵	خشر	خشتر
۱۷۹	۸	سپتا ا رما یتی	سپنتا ا رمئیتی
۱۸۱	۶	آسا را ما زیل	ا سا را ما زس
۱۸۳	۱۰	پسر	پیمبر
۱۸۳	۱۳	ا خلاق	ا خلاقی
۱۸۳	۱۷	هوا ورولتا	هوا وروا تا
۱۸۴	۶ و ۲۲	ا مشا	ا شا
۱۸۴	۲۳	عبده	عده
۱۸۵	۱۹	سپندا رند	سپندا رمذ
۱۸۷	۱۳	ا ندیشا ن که	ا ندیشان را که
۱۸۸	۲۲	بخشد	بخشند
۱۸۸	۳۲	را ندگا ن	زندگا ن
۱۸[illegible]	۵	ا شا	ا مشا
۱۸۹	۸	عطا ها ی نیکوکا ران	عطای نیکوبرای‌زندگان
۱۹۰	۵	ا نتروپومورمنیسم	ا نتروپومورفیسم
۱۹۲	۱۲	هوکره	هوگوه
۱۹۲	۱۴	ها ا و ،	ها ا وما ،
۱۹۴	زیرنویس ۳	سپندا رند	سپندا رمذ
۱۹۵	زیرنویس	قلبی	قبلی
۱۹۷	۱۱	ا ویسج ها	ا وسیج‌ها
۱۹۷	۱۴	آ ریا ئی	آ ریا من
۲۰۰	۱۰	بروا شا	پیروا شا
۲۰۳	۵و ۸	دیونسیا ن	دیویسنا ن
۲۰۳	۷	خشرده	فشرده
۲۰۵	۶و۱۳ و۱۸ و۱۹و۲۳و۲۴ و۳۰	میبما	ییما
۲۰۶	۱۱و۱۳و۱۴ و۱۵و۱۷	میبما	ییما
۲۰۶	۱۲	زا سیا دییشت	زا میا دیشت
۲۰۶	۲۸	ا ندیشه	ا زریشه
۲۰۶	زیرنویس۲	۲- Azidahak ---	... آ ژهی=ما رسه‌سر
۲۰۷	۷و۲۱و۲۴	میبما	ییما
۲۰۷	۳۲	دیونسیا	دیویسنا
۲۰۸	۱۶	کا ویها وسران‌کا وی	کا وی
۲۰۸	۱۷	جوا نا ن	چه آنا ن

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۰۸	۲۳	اینهم از	سخن از
۲۰۸	۲۳	فهم	ضمن
۲۰۸	زیرنویس۱	همراهان	پیغمبرشان
۲۰۸	زیرنویس۲	دیونسیا	دیویسنا
۲۰۹	۲۲	پوردا ود	پوروالا
۲۰۹	۲۲	است .	است . (به‌صفحه ۲۶۸ مراجعه شود) .
۲۱۱	۱	اوپانیشادهای	اوپانیشادهای
۲۱۱	۲۴	(نیه)	آتیه
۲۱۴	۱۳	متون این	متولیان
۲۱۴	۲۲	است جامعه	است که جامعه
۲۱۵	۱۶	امشه ون	اشه ون
۲۱۶	۱۱	راه و نزدیکی	راه نزدیکی
۲۱۶	۱۲	دیده زندگی	دید زندگی
۲۱۶	۱۶و ۱۶	مردان	روان
۲۱۶	زیرنویس	شوا مینرا	شوا یترا
۲۱۹	۷	بنا	مبنا
۲۲۰	۱۸	خویشها تن	خوشیهای تن
۲۲۱	۱	کار	کلی
۲۲۲	۸	یگانه	بیگانه
۲۲۲	۱۶	کردن خواستی	کردن ،خواستی
۲۲۳	۴	ونینی	ویتنی
۲۲۴	۱۶	نزدیسنا ئیان	وظیفه مزدیسنائیان
۲۲۴	۲۱	موتون	مولتون
۲۲۵	۲۶	موبون	مولتون
۲۲۷	۱۳	ددینا سیون	مدینا سیون
۲۲۹	۶	توجیه	توحید
۲۳۰	زیرنویس۳	... demona ...	... demana ...
۲۳۲	۹	(درسند)	(ورسند)
۲۳۲	۱۸	برداشت معین	برداشت صحیح
۲۳۳	۱۰	حنبوات	جیبوات
۲۳۳	۱۱	خرمنها	فنومنها
۲۳۳	۲۷	کریها همین	کوبها توسط همین
۲۳۴	۱۸	روشنائی و درون	روشنائی درون
۲۳۴	۲۷	است .	است . (غیرمستقیم به‌حیات پس ازمرگ)
۲۳۶	۱	ساسارا	سامسارا
۲۳۹	۳	خودس	خورس
۲۳۹	۸	دروحودمان	دروج دمان
۲۴۰	۲۶	اهورا مزدا بوده	اهورا بوده
۲۴۱	۳۱	زووربلوم	زودربلوم
۲۴۵	۵	شاب ـه باداش	شایسته پاداش
۲۴۵	۸	شایسته ربری	شایسته رهبری
۲۴۵	۱۴	جهان معتقد	جهان‌به‌این‌حقیقت معتقد
۲۵۰	۲	تاریخ	تاریخی
۲۵۱	۶	محفل	محافل
۲۵۱	۲۳	ساریم	مسارم
۲۵۱	۲۵	پس از ایزد من	بنابراین من
۲۵۱	۲۷	پیامبر	پیام آور
۲۵۳	۹	او نه تنها از	او نه فقط از
۲۵۷	۳۰	اسپیناها	اسپیناما
۲۵۷	۳۲	سب	سست

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۵۸	۱	چه زمانی	(چه زمانی)
۲۶۰	زیرنویس۴	سوپیانت	سوشیانت
۲۶۲	۱۹	امرتا =	(مرتا =
۲۶۶	۱	اهنورگاتا	اهنودگاتا
۲۶۶	۸	گردیده	گرویده
۲۶۶	۲۳	حرارت	حوادث
۲۶۸	زیرنویس ۳	Baghavot...	Bhagavad-gita
۲۶۹	۷	نوتیسم	توتمیسم
۲۶۹	۱۶	است بخصوص	است . بخصوص
۲۶۹	۲۰	گئوتری	گئومتری
۲۷۱	۲	آموزگاری مردم	آموزگاری با بدمردم
۲۷۲	۵	عمر	عهد
۲۷۴	۲۶	ونین	ویتنی
۲۷۷	۱۳	که ما با	که با ما
۲۷۷	۱۶	مینماید	مینمایند
۲۷۷	۳۱	دوست تر	دوست تو
۲۷۸	۲۹	هرار	هوار(۲)
۲۷۸	زیرنویس۲		۲ـ هوار=بار خاک و خاشاک
۲۸۱	۸	دو ملت	هفتاد و دو ملت
۲۸۱	۹	اشا	سما
۲۸۱	۱۵	است . هیج	است . نه هیج
۲۸۲	۱۳	۵۳/۲ ۵۳۳	۵۳/۲ ۵۳/۳
۲۸۲	۲۷	موجوواجب	موبمو واجب
۲۸۴	۷	اوشره	اوشتره
۲۸۵	۲۱	انتروپوفورمیک	انتروپومورفیک
۲۸۶	۲۳	شرارتها فرزندان	شرارتها ازفرزندان
۲۸۶	۲۵	است .	است . (۲)
۲۸۶	زیرنویس۲		۲ـ تورات فقط بخشی ازعهد عتیق است .
۲۸۷	۱۷	شالول	شائول
۲۸۸	۱۹	است (نظیر	است " نظیر
۲۸۹	۱۷	بودا	یودا
۲۹۰	۵	عاملی	عالی
۲۹۰	۱۳	به تکامل	به نکاتی
۲۹۱	۲	اشااسپندان	امشااسپندان
۲۹۱	زیرنویس۳	Bugust...	August...
۲۹۲	۲۳و۲۵	مدیانیست	مدیانیت
۲۹۲	۲۳	قارش	قادش
۲۹۳	۱و۱۸	مدیانیست	مدیانیت
۲۹۳	زیرنویس۲	... Schaedo ...	... Schaeder ...
۲۹۴	زیرنویس۲	...sonntug	...Sonntag
۲۹۵	۶	ولی فرهنگ	ولی در فرهنگ
۲۹۵	۷	میمیا	بیما
۲۹۶	۱۲	تحقیقی	تحققی
۳۰۰	۲۰	یافته	یافتماند
۳۰۱	۳	اترونی	اترون
۳۰۳	۱۱	۳۹	۳۹۰
۳۰۳	زیرنویس	اهورائی	اهورانی
۳۰۴	۴	اروما نیس	اروما زس
۳۰۴	۶	حارس	حادس
۳۰۴	۱۵	میبما	بیما

صفحه	سطر	نا درست	درست
۳۰۵	۶	ا قریا	ا قربا
۳۰۶	۲	یل	بل
۳۰۸	۱۳	سرز مین را	سرزمین‌ها را
۳۰۸	آخر	آتش	دا ریوش
۳۰[illegible]	۷	پروسوس	بروسوس
۳۱۱	۱۷	زرتشت	زرتشتی
۳۱۲	۱۸	نا آشنا ست	دیده نمی‌شود
۳۱۵	۱۲	قدرتمندا را ن	قدرتمدا را ن
۳۱۸	۱۰	زبا نی یک شا ره‌ا ی	زبا ناً یک ا شاره‌ا ی
۳۱۸	۱۷	دی ــ دئو	وی ــ دئو
۳۱۹	۱۸	ا سپندا رست	ا سپندا رمت
۳۲۲	۲	کتیبه نوین	کتیبه نویسی
۳۲۲	۶	نشده	شده
۳۲۹	۱۷	آزیا	آریا
۳۲۹	۲۴	می‌کنند	می‌کند
۳۳۰	زیرنویس	Yagata	Yazata
۳۳۱	۲۷	غنا ی	و غنا ی
۳۳۳	۲۸	کیبسون	گیبون
۳۳۴	۱۲	عا لمی	عا لی
۳۳۴	زیرنویس	زرستیا ن	زرتشتیا ن
۳۴۰	۳	ا شه	ا مشه
۳۴۰	۱۹	تا جر	تا جی
۳۴۰	زیرنویس ۱	با لیدن شور	با لیدن سور
۳۴۱	زیرنویس۳	= درسا نسکریت	= پرا درسا نسکریت
۳۴۱	زیرنویس۳	= فرا نسه	= Pre فرا نسه
۳۴۲	۲	ا سپندا رند	ا سپندا رمذ
۳۴۲	۸	همسپتمدا	همسپتمدا [2]
۳۴۲	زیرنویس۲		2-Hamaspathmaedaya
۳۴۳	۵	ا مئیرته[1]	ا ئیرته
۳۴۳	۱۴	ا سپتیاما	ا سپیتا ما
۳۴۳	۲۰	یسری جون	پسری چون
۳۴۳	۲۰	میما ی	ییما
۳۴۳	زیرنویس۱	نبی ‎/۴۸	نبی J /۴۸
۳۴۳	زیرنویس۱	Jesiaz	Jes
۳۴۴	۸	بسه پنده	سه پوزه
۳۴۴	زیرنویس	کریستین	کریستنسن
۳۴۵	۱۳	برا هما نا	برا هما نا ن
۳۴۸	۱۰	جزا نیکه	جز ا ینکه
۳۴۸	۱۱	گرفته	کرفه
۳۴۸	۱۹	ا ستیما ن	ا سپیتما ن
۳۴۹	۱۳	زروا ئیسم	زروا تیسم
۳۴۹	۲۹	می‌کنند	می‌کند
۳۵۰	۲۶	میما	ییما
۳۵۱	۱۴	ا سپا نیا	ا سپا سیا
۳۵۱	۱۶	سندا رند	سپندا رمذ
۳۵۲	۷و...	میما	ییما
۳۵۲	۲۲	تخم	تخمه
۳۵۳	۴	آنها ئیست	آنها ست
۳۵۳	آخر	تقویم	تقدیم
۳۵۴	۷	وا یونیک	وا یوی نیک
۳۶۱	۸	ا سپندا رند	ا سپندا رمذ
۳۶۱	[illegible]	میشود	میشوند
۳۶۱	۱۴	کیبسون	گیبون
۳۶۱	۲۱	هیپیل	هیپل
۳۶۲	۶	با فرا ست	با فر ا ست
۳۶۲	۸ و۳۱	سپندا رند	سپندا رمذ
۳۶۳	۲۲	شده‌ا ند .	شده‌ا ند . (ارزش والای زن)
۳۶۴	۷	توعمل	تو عمر
۳۶۴	۲۴	یک سطر جا افتاده	*
۳۶۴	۲۷	تحقیق کا هنا ن	تحمیق کا هنا ن
۳۶۶	زیرنویس۱	قبلاً دیدیم‌ما رتین ا قدا م . . .	ها وگ . . . . درا ین
۳۶۸	زیرنویس	فا رسی ولاتین	زیا د
۳۶۹	۱۰	دونریل	دومزیل
۳۷۰	۲	کرده‌ا یم ورسا لتش	کرده‌ا یم رسا لتش
۳۷۰	زیرنویس۲	ا سطوره شخصیت	ا سطوره ممفیت
۳۷۲	۲	مورد قبل	مورد قبول
۳۷۲	۲۵	تا ثیر خیو	تا ثیر فیلو
۳۷۳	۴	نیا فت بحث	نیا فت و بحث
۳۷۶	۶	ا وستا ی	ا وستا
۳۷۶	۲۸	بغی نوشیدن	یعنی نوشیدن
۳۷۷	۲۳	پوردبنگه	پوروبنگه
۳۷۸	۶	هوا دا خل	هودا خل
۳۷۸	۱۱	در عا لم	به عا لم
۳۷۸	۱۵	پسیکوپمیوس	پسیکوپمپوس
۳۷۸	۱۹	و بزرگترین	برزگترین
۳۷۸	۱۹	زما ن	رما ن
۳۷۸	۲۱	بخشدا ن	بخشد آن
۳۷۸	زیرنویس۲	Urudoyang	Urudoyant
۳۷۹	۱	هینگ	هنینگ
۳۷۹	زیرنویس۱	ما گوست	ما گوپت
۳۸۰	۱و۴	هینیگ	هنینگ
۳۸۰	آخر	ملکه آتا زون	ملکه آما زون
۳۸۱	۹	منگ ، منگ دا د	منگ ، دا د
۳۸۱	۲۰	بکله	بلکه
۳۸۱	۲۱	آبگنه دوا	آبگنه وا
۳۸۱	۲۴	و با آنکه	و با کلمه
۳۸۷	زیرنویس۱	یسنا	مسینا
۳۸۸	۱۵	دوا ا یندرا	دِوا ا یندرا
۳۸۹	۱۲	کا ونیا	کا وینا
۳۸۹	۲۳	میتا فور	متا فور
۳۹۱	۲۳	شما ره‌یکر	شما ردیگر
۳۹۳	۱۴	(سینتما تیکر)	(سیستما تیکر)
۳۹۳	۲۲	دونریل	دومزیل
۳۹۵	۱۷	با تعصب	یا تعصب
۳۹۷	زیرنویس۱	تا من هست	تا من مَست

*ا وستا یی . . . را آلوده‌ساخت‌ولی‌با وجودا ین‌درمقا یسه‌با مذا هب آن‌روزا زیک‌تحرک‌وصفا وا ستحکا م‌نسبی‌برخوردا ربودکه‌درفرهنگ

صفحه	سطر	نا درست	درست
۳۹۷	۲۵تا ۲۹		زیاد
۳۹۸	۱ تا ۶		زیاد
۳۹۸	۲۳	آنروز	امروز
۳۹۹	۶	بقتل	تقبل
۴۰۰	۷	(۲)	(۱)
۴۰۰	۱۲	(۳)	(۲)
۴۰۰	۱۴	است .	است . (بخصوص کتاب یوشع)
۴۰۰	۲۰	بپذیرفتند	نپذیرفتند
۴۰۰	۲۸	(۴)	(۳)
۴۰۰	زیرنویس۱	Leviticas	Leviticus
۴۰۰	زیرنویس۲	Naameri	Numuri
۴۰۱	زیرنویس	Jebasiter	Jebus:ter
۴۰۲	۲۰	یهود	یهوه
۴۰۵	۱۲	کنیه	کینه
۴۰۶	۲۶	دوستی	درستی
۴۰۷	۳۰	کشاند .	کشاند ،
۴۰۸	۲۳	تصمیم	تقسیم
۴۰۸	۳۱	خویش برگزینند	خویش را برگزینند
۴۰۹	۸	پرستش جان	پرستش خداوندجان
۴۱۰	۸	تضادونظام	تضاد نظام
۴۱۱	۱۷	آنهاست	آنها سِمَت
۴۱۱	زیرنویس۲	...Paares	...Pares
۴۱۳	۱تا ۳		زیاد
۴۱۳	۴	ردیف‌های	رلیف‌های
۴۱۳	۱۲	همین ردیف‌ها	این کتیبه‌ها
۴۱۳	۱۹	می‌دید .	می‌داد .
۴۱۴	۱۶	تیرهای خویش	تبرهای خویش
۴۱۵	۲۴	شمع از آن	شمع لرزان
۴۱۶	۳	چنان	چون
۴۱۷	۲۵	اردشیر پر	اردشیر پیر
۴۱۸	۶	الهه	آلوده
۴۱۹	زیرنویس۱	=Stoic	Stoic = رواقی
۴۲۰	۵	می‌کند مردمی	می‌کند ،مردمی
۴۲۰	۷	بودماند که این	بودماند ،این
۴۲۱	۱۷	می‌کنند	می‌کند
۴۲۲	۴	نظر	نفر
۴۲۲	۱۶	یک سر	یک سو

صفحه	سطر	نا درست	درست
۴۲۳	۱	راهم	را درهم
۴۲۵	۲۰	قلعه سرخ ،	*
۴۲۶	۲۵	میما	ییما
۴۲۶	زیرنویس۱	Ashem Voha	Ashem Vohu
۴۲۶	زیرنویس	تمام	تام
۴۲۷	۳	میما	ییما
۴۲۷	۳۱	میترایدات	میترادات
۴۲۸	۱۱	باشند .	باشد .
۴۲۸	۱۹	مغی	شغل
۴۲۹	۶	راشکست	راکه شکست
۴۳۰	۲۱و۲۷	کریتر	کرتیر
۴۳۱	۶	آذربد	آذرباد
۴۳۲	۱۷	قیاد	قباد
۴۳۳	۱۶	اراده است	اراده ماست
۴۳۶	۲۴	تفصیل	تفضیل
۴۳۸	۱۷	ذات‌السلاس	ذات‌السلاسل
۴۳۸	۲۰	بودند نیایش	بودند و نیایش
۴۳۸	۳۱	نیافت نفوذ	نیافت و نفوذ
۴۳۹	۲۶	درشمار ممه	درشمار همه
۴۳۹	۲۸	جامعه‌که	جامعه‌ای که
۴۴۰	۸	کنند ،تولد	کند ،مولد
۴۴۰	۱۰	موفق	موافق
۴۴۳	۲۰	این به	دین به
۴۴۶	۵	اشا	امشا
۴۴۶	۱۶	کوری‌ها	کوی‌ها
۴۴۷	۱	بودماست	بودماند
۴۴۷	۱۲	اهومنه	اهونه
۴۴۸	۴	هومن	مومن
۴۴۹	۱۴	ریتوالها بر	ریتوالها(۲) بر
۴۴۹	زیرنویس۲		۲ــ اصول جزمی ،آداب ورسوم وشعائرمذهبی
۴۵۰	۱۰	باخشره	باخشتره
۴۵[illegible]	۱۶	سرعفاف	سترعفاف
۴۵۲	۱۶	روشن گیمن	دوشن گیمن
۴۵۲	۱۷	دارمستر	دارمستتر
۴۵۲	۳۰	کیمبرا	کیمپرا
۴۵۲	۳۲	دفعات	تحقیقات
۴۵۲	۳۲	واکوری	مالوری

* قلعه سرخ . . . را می‌ستایند ولی جای تعجب است که کمتر به این واقعیت توجه می‌نمایند که این آثار معرف خودخواهیها...

۲۴۰ تومان

شرکت سهامی انتشار
تهران ـ خیابان جمهوری اسلامی (الف) شماره ۱۱۰ تلفن ۳۱۴۰۴۴